جلد هفتم

دانشگاه هاروارد

پروژه تاریخ شفاهی ایران

به کوشش حبیب لاجوردی



HARVARD
IRANIAN ORAL HISTORY
PROJECT

پروژه تاریخ شفاهی ایران هاروارد

جلد هفتم

گفتگو با

شاپور بختیار، احمد بنی احمد، ابوالحسن بنی صدر، ابوالحسن بهنیا

عبدالرحمن برومند، ناصر پاکدامن، عیسی پژمان

فهرست

مصاحبه با آقای شاپور بختیار

تحصیلات حقوق و فلسفه در فرانسه

معاون وزارت کار ۱۹۵۲

رهبر جبهه ملی دوم پس از آزادی از زندان

نخست وزیر ۱۹۷۹

راه اندازی نهضت مقاومت ملی در پاریس

روایت کننده : آقای دکترشاپور بختیار

تاریخ مصاحبه : ششم مارچ ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای دکترشاپوربختیار درروز سه‌شنبه شانزده‌اسفندماه ۱۳۶۲ برابربا ششم مارس ۱۹۸۴ درشهرسوژن حومه‌پاریس ـ فرانسه . مصاحبه‌کننده‌ضیاء صدقی .

س ـ آقای دکتربختیار ازآنجائی که‌شرح حال شما وتحصیلات شما قبلاً" درجاهای دیگرمنتشرشده ودرکتاب شما بنام " یکرنگی " هم نوشته شده بنابراین ما به این مسائل نمی پردازیم . من مستقیماً" می پردازم به‌سئوالی که مربوط به فعالیتهای شما درحزب ایران است . میخواهم ازحضورتان تقاضا بکنم که یک شرح مختصری راجع به‌تاریخچه‌تشکیل حزب ایران برای ما بفرمائید.

ج ـ همانطوری که‌عرض کردم من سعی میکنم که‌یک مطالبی رابطور اختصار بگویم ویک جاهائی که‌ممکن است تاریک باشدخواهش ازشما میکنم که‌سئوال دقیق تری هم بکنید حاضرهستم جواب بدهم . ولی چون زمان کوتاه است خیلی بسرعت باید پیش برویم .

وقتی حزب ایران تشکیل شد من دراروپا دانشجوبودم ، دراین صورت ازمؤسسین حزب ایران نبودم وما بین آن افرادنبودم ولی بعضی ها را می شناختم بعلت اینکه چندسال قبل ازمن تحصیلاتشان راتمام کرده‌بودندمثلاً" مثل آقای زیرک زاده‌ویک عده‌دیگری راهم که‌بعداً " درایران شناختم ازافرادی بودندکه‌اکثراً " درفرانسه تحصیل کرده‌بودند چون درآن زمان عده‌ی بیشتری ازایرانیان به‌نسبت افرادی که بخارج می آمدند درفرانسه‌تحصیل میکردند، اصولاً" درآمریکا عده خیلی محدود بود.

دراین صورت افرادی که مؤسس حزب ایران بودندوبنده بعدا " با آنها آشنا شدم یعنی بعداز بازگشت به ایران یعنی من اوایل ۱۹۴۶ وارد ایران شدم یعنی اواخرسال ۱۳۲۴ واوایل ۱۳۲۵ .

درآنوقت حزب ایران عبارت بود ازمجموعه ای الیت وبرگزیدگانی که دراروپا تحصیل کرده بودند یا عده ای بعلت سمپاتی که با اینها داشتندوافکاری که داشتند دورآنها جمع شده بودندواشخاصی مثل مهندس حسیبی ، آقای زیرک زاده ، بعدا "اللهیار صالح منضم شد به آنها که سابقا " حتی وزیربود، ووزیرکابینه های قبل ازشهریورهم بودوهمچنین بعدازشهریور. وعده زیادی ازافرادی که بعدا "به قیافه های عجیب وغریب درآمدندمثل جهانشاه صالح،مثل آقای حسین مکی ، مثل افرادی که بکلی با این سنخ فکری که عرض کردم متفاوت بودند.

پس بعدازشهریور، بعدازدیکتاتوری رضاشاه وبعدازاینکه یک آزادی نسبی به ایران داده شد بدون تربیت سیاسی صحیح وباوجوداختناق بیست ساله یک دفعه سوپاپ ها باز شدوافرادودوردوقطب عمده فعالیت را شروع کردند. آن افرادی را که من می شناسم ومیگویم سوسیال دموکرات ها وملی ها بودنددورحزب ایران بودند واشخاص رادیکالتر وبعضی ها هم بسیاربعدا وطنپرست بودند دورحزب توده بودند که بعلت آموزش سیاسی دقیق که به اینها داده شده بودوزندانی که سرانشان رفته بودند ونباید انکارکرد حضور بسیاربسیارروشن وپشتیبانی که حضورشوروی آنجا به اینها میداد یک عده ایرانی هم که روشنفکربودنددرحرب توده جمع شده بودند.

درمقابل این دوحزب که یک بازسیاسی ، یک Fondement داشت افرادی هم مثل علف های هرزه وخودروجمع شده بودندواحزاب دیگری درست کرده بودند. من کاری به آنها ندارم ودوامی هم نیاوردند، بقایشان هم کوتاه بود مثل حزب عدالت ، حزب اراده ی ملی و غیره وغیره. ولی راجع به حزب ایران میتوانم بگویم نماینده طرزفکریک مردمی بودکه اغلب ازبورژوازی کوچک انتلکتوئل ودارای تمایلات ملی بودند وآزادی واستقلال ایران رامیخواستند ولی دارای تجربه ی سیاسی ودارای تشکیلات منظم ومسجل مثل حزب توده نبودند. ازاین جهت حزب ایران هیچوقت حزب توده های مردم یعنی Masse

مردم نشد. Qualitéومیهن دوستی ودموکرات مآب بودن اینها به تشکیلات وحدب افکارطبقه، باصطلاح فقیرمردم می چربید. البته هما نطوریکه میدانیدمارکسیسم یک جاذبه ی عجیبی دارد برای اینکه قولهائی به مردم میدهدکه یا عملی میکندیا نمیکند من کاری ندارم ولی جذابیتش یک مقدار زیادی ازاین میآیدکه به مردم وعده هائی میدهدومخصوصا " به مردم فقیر. ایران هم یک مملکت فقیری بودودرایران قبل ازشهریور آدم غنی حزیک عددای انگشت شماروخودرضا شاه کسی نبود. پس حزب ایران ازاینطورمردم که عرض کردم تشکیل شد وبعدهم شنیدم یک حزبی که شبیه به آن بوده که سنجابی هم در آنجا بود بنام حزب میهن شنیدم ملحق شد به حزب ایران . درتمام این جریانات بنده حضورنداشتم ودراروپا بودم ویا تازه وارد ایران شده بودم ومیخواستم ببینم حزبی که نزدیک به افکاروعقایدخودمن باشد کدام حزب است وبه آن روی بیاورم.

بعداً زدوماً موریت که یکی دراصفهان ویکی درخوزستان انجام دادم که تمام سعی کردم حکزمت حکومت قانون باشد، سعی کردم که باصطلاح حکومت نظامی نسبت به کارگرها تا آنجا که میسر است روش معتدل داشته باشد چه درخوزستان وچه دراصفهان اول به این نتیجه رسیدم که ما عادت به احترام گذاردن به قانون را نداریم . یا زورمی گوئیم ویا زورمی شنویم. این را من خواستم ازنزدیک به کارگران اصفهانی وخوزستانی تلقین بکنم که صلاح ما دردرازمدت اینست که حکومت قانون را قبول بکنیم والا امروزشما زورتان زیادتراست فردا زورمن زیادترمیشود.

درتمام این جریانات من باید عرض کنم که وارد حزب ایران نبودم. من درسال ۱۳۲۸ وارد حزب ایران شدم. دلیل اینهم آشنائی بودکه من با بعضی ازاین دوستان داشتم وحرمتی بودکه برای درستی تقوای آنها قائل بودم.

وقتی من درسال ۱۳۲۸ واردشدم آن جریان غم انگیزائتلاف با حزب توده شده بودوبعد ازمدت کوتاهی جدائی هم پیش آمده بود ودیگرحزب ایران با حزب توده ارتباطی نداشت. بدنیست که یادآوربشوم که این ائتلاف را به تحریک آقای فریور،کدبعدهم سفیرآقای خمینی شدوبرن وحالا درجنوب فرانسه سرگردان است، وبا استفاده ازضعف مستمرآقای

سنجابی وبی اطلاعی آقای اللهیار صالح چون این سه‌نفرامضاء کنندگان بودندوکارگردانان حزب ایران بودنداین یک لطمه‌بزرگی به‌حزب ایران زدکه‌هنوزمن واردنشده‌بودم ازنظر اینکه‌مارک ملی گرائی اش راخیلی تضعیف کرد. گوئی که این آقایان گردانندگان باید بگویم روی هوی وهوس شخصی بیشتربودووعده‌ووعیدهائی که‌بهم میدادند برای انتخابات بعدی بودولی اصولا" میگویندیک عمل تاکتیکی بود ولی تاکتیکی یا ایده ئولویکی هرچه بودلطمه‌به‌حزب ایران زدکه‌دارای یک مارک ملی بود. بعدآقایان ازجمله آقای صالح آنطورکه‌به‌من گفتنددوستان آمدوگریه‌کردوگفت مراتنبیه‌بکنیدوآقای سنجابی هم یک مدتی کنارفت وآقای فریورهم دیگرازآن روزببعد واردحزب ایران نبود، واردجبهه ملی نبودوگاه وبیگاه باتوده‌ای هالاس میزد ، گاه وبیگاه هم همانطوری که‌دیدیم باامینی لاس میزدکه‌وزیرش شد درکابینه‌ی امینی .

پس حزب ایران وقتی که‌من آمده‌بودم درحال افول بود وهیچ وعده‌ای به‌کسی نمی دادند درآنجا ، من نخواستم ازاین کشتی لوکس که‌روی اقیانوس متلاطم ایران میرود استفاده بکنم . سعی کردم که‌آن رابه‌آن حالت سوسیال دموکراسی که‌داشت برگردانم وتحرکی به‌آن بدهم بدون اینکه هیچ ادعائی بکنم که‌ماازنظرورزیدگی درتشکیلات خیلی ضعیف هستیم. پس من درسال ۱۳۲۸ واردحزب ایران شدم وبعدازمدتی درحدودششماه رئیس سازمان جوانان شدم. ودرسال ۱۳۲۹ که‌زمزمه‌ی ملی کردن صنعت نفت همه‌جا بلندبود حزب ایران ستون فقرات فعالیتهائی بودبوسیله آقای حسیبی که‌درهرصورت اگرخیلی معایب هم ازنظرشم سیاسی اوواشکالاتی که‌بطورکلی داردازنظرخدمتی که‌درآنوقت کرد ...

پس این وضعیتی راکه‌حضورتان عرض کردم ادامه‌داشت تااینکه ملی کردن صنعت نفت به‌آن صورتی که‌اطلاع داریدو جریان امررا هم‌خیلی هالابدگفتندودرجاهای دیگرهم‌مدارکی هست من ازآنها به‌سرعت میگذرم.

یک عده‌ای درابتدا خدماتی کردندولی خوددکترمصدق بودوخودا وبودبنظرمن که‌میتوانست گالوانیزه‌بکندومجموع نیروهای ملی راجمع بکند. دراین‌حیص وبیص یعنی ازسال ۱۳۲۷ تا ۱۳۲۹ و۱۳۳۰ یک عده‌ای ازافرادحزب توده‌ازآن حزب انشعاب کرده‌بودندمنجمله

آقای خلیل ملکی ، آقای مهندس زنجانی ، قندهاریان وعده دیگری که بعضی ها یشان را من شخصا " می شناسم ازنزدیک وبعضی دیگررا فقط اسمشان را شنیدم. همینطورمهندس زاوش وغیره . اینها هم بدنهضت مصدق پیوستند. اینها هم بتزملی شدن صنعت نفت پیوستند وصمیمانه کوشیدند. درآنوقت متاسفانه آقای خلیل ملکی که بی پناه شده بودوموردتهاجم مستمرمسکوبود بهآقای بقائی که بعدا " خودش راآنچنان که هست معرفی کردنزدیک شد. متأسفانه بازبگویم آقای خلیل ملکی که خیلی آدم وطندوستی بودمسلما " ومسلما " یک آدمی بودکه دلش میخواست به مملکت خدمت بکند غلغ ورفتار وبرخورد وانتخابش اغلب بسیارتلخ وخسته کننده بودبرطبق اینکه ازحزب توده که آمد بعدبا بقائی و بعد ازبقائی جدا شدوبعدبا خنجی ـ حجازی وبعدازآنها جدا شد.

مستمرا "آدم ، مثل اینکه شانس هم هیچوقتی نداشت که بیک جائی برسد.

حتی زمان مصدق ، این آدم خیلی هم زحمت میکشید ولی مصدق برایش مشکل بود که این آدم رابعنوان یک آدم ملی قبول کند درصورتی که اشتباه بود ومن این را میگویم چون درعین حال این ها جزوتاریخ مملکت است ولی می فهمم هم که مصدق چرا نمیتوانست با ایشان . چنانکه خودبنده بهشما خواهم گفت که خودبنده مانع آمدنش به جبهه ملی اول شدم.

س ـ بله میخواستم این را بعدا " ازشما سئوال کنم.

ج ـ بله خودبنده شدم. عرض کنم افرادی هستندقربان چه درجریانات سیاسی اصول وفروع وتاکتیک واستراتژی وهمه چیزرا داخل میکنند وبرای خاطرقوم وخویشی ، دوستی آشنائی ، سوابق روابط واینها تصمیماتی میگیرندوخلاصه اغلب هم بمنظوراینست که نه یک ایده آلی پیشرفت بکند بلکه برای اینکه یک اجتماعی رادورخودشان جمع بکنند خلاصه تزیاربگیری است ودرتمام مدت من ازاین آقای سنجابی جزاین هیچ خاصیتی ندیدم. یک آدمی است با یک charme فوق العاده دریک سالن ولی وقتی که بایددریک بزنگاهی نه بگویدکه به پیشه وری بایدبگوید نه که نگفت نه به مصدق که بالطبع همه ما بله گفتیم اوهم جزوآن بود وبعدهم آقای سنجابی کسی بودکه بیش ازهرکس

ازآنهائی که‌دردورمصدق بودند بدون اینکه‌واردیک چیزبالائی بشودا ستفاده‌هائی از دستگاه دولتی میکردوتایکماه‌یادوماه‌قبل ازاینکه‌خمینی بیاید ضمن حقوق ومزایائی که‌بعنوان وزیرسابق مصدق میگرفت دارای یک اتاق هم پهلوی وزیرآموزش وپرورش ..

س ـ آقای کاظم زاده ؟

ج ـ کاظمی ویاقبل ازاوویابعدازاوبرای من اهمیتی ندارد. ولی هرچه‌بود حقوق کافی میگرفت وهمیشه‌شاه‌هم نسبت به‌اویک سمپاتی داشت .یعنی حسابش‌هم درست بود . اومی ـ گفت اویک آدم ضعیفی است پس میشودتسلیمش کردوآوردش .

بعدازمصدق که‌حالابایدعرض بکنم بنده ...

س ـ اجازه‌بفرمائید من یک مقدارسئوال دارم‌تابرسیم به‌این جریان . شما خواستیدکه مشخص‌ترسئوال کنم من دوست دارم که‌شمایک مقداری راجع به‌زمانی که‌شمادرافصفهان بودیدصحبت بفرمائید. نظرشماراجع به‌این رهبران اتحادیه‌های کارگری که‌درآن زمان درافصفهان بودند مثل آقای تقی فداکار، امیرکیوان وشمس‌صدری چه‌بود؟ La plus value

ج ـ اینها هرسه نفرآدمهای بکلی بیسوادودورازمسائل سندیکائی واتحادیه‌ای بودند . تهایت اینست که‌بعضی هاطرف‌دست راست وسرمایه‌داری رامیگرفتندمثل شمس‌صدری ومثل همان امیرکیوان میلیاردرکه‌الان درآمریکاویاانگلستان است . ویک عده‌ای وابسته شده‌بودندبه‌حزب توده‌بدون اینکه‌بدانندحزب توده‌کجامیخواهدبرودوتاچه‌حدی دارد بـرای اینکه‌دانش سیاسی بحد کافی نداشتند . اصلا" امکان نداشت که‌شمابتوانیدبنشینید یک ثانیه‌باآقای تقی فداکارراجع به‌مارکسیسم ، اصالت ماده‌یاLa plus valueقیمت اضافه‌شده‌وبطورکلی همچین مسائلی یا Doctrinale یاتاریخ یایک مسائلی که یک رهبرسند یکـــا بایدبداندمطلقا هیچکدام ازاین سه‌نفرنداشتند . منتهی دوتایشان تسلیم بودندبه‌دست راستی بودندکه‌شمس‌صدری وآقای امیرکیوان بودوهردوتاراکه توده‌ای هابیرون کرده‌بودندمن به‌کارخانه‌برگرداندم بعنوان یک کارگرچون قانون باید اجراشود وقانون جنگل نباید اجراشودوتوده‌ای هاراهم مانع شدم که‌بیرون کنندبعنوان کارگر. اگرافتخاری باشد اینست که‌من سعی کردم که‌دردرون کارگاههانه‌داس وچکش

ببینم نه‌زنده‌باد یا جاوید باد شاه ببینم ومحیط کار با ید سالم، آرام ودموکراتیک باشد.
این آقایان این خاصیت‌ها را که عرض کردم داشتند و هیچکدام درسطحی که شما تصورش را بکنید برای امور کارگری وسندیکائی نبودند.

س - بنظرشما روابط شرکت نفت با کارگران ایرانی درآن زمان چگونه بود؟

ج - شرکت نفت عملاً" هرکاردر ایران میخواست میکرد. اگرمیخواست، حساب دیگر عقل خودش را بایستی بکنید تصمیم میگرفت میکرد. البته همانطوری که شرکت نفت درجنوب ایران ودرتمام ایران نفوذ داشت واغلب رجال ما مجبور بودند اگرمی - خواستند دم گاوی دستشان باشد با شرکت نفت یعنی نماینده امپراطوری انگلیس همکاری بکنند اکثرا" بطورخیلی زیاد، بدرجات مختلف البته. ولی قطعی است که درحضور قشون شوروی وغائله آذربایجان این مسائل هم کمک بی اندازه وقوت قلبی میداد به‌حزب توده وشورای متحده که تابع آن بود.

وقتی که من با موفقیت به‌دلائلی که دیگران باید بگویند نه خودم بگویم دراصفهان بودم روزی به‌من یک تلگرافی مخابره شد که به‌تهران بروم. وقتی که رفتم وزیرو معاون وقت که دوست خودمن بودند یعنی آقای حبیب نفیسی به‌بنده گفتند که ما رفتیم به‌خوزستان وکارگران خوزستان پس از سرکوبی شورای متحده که سال گذشته شده بود، زمان قوام السلطنه، را به‌ما توی کارگاه‌های شرکت نفت ندادند و چون شما اینجا یک وجهه‌ای دارید وسعی میکنید که دموکراسی را پیاده بکنید، وتوجه شما را به‌این نکته جلب میکنم که همین Effort وهمین زحمت وهمین چیز مستمراست که چهل سال از عمرمن صرف آن شده است، یعنی برقراری حکومت قانون وهرقدرمشکل باشد، هرقدرطولانی باشد وهرقدرحتی ناقص باشد. نمیشود ما بتوانیم ادعا بکنیم که ما پنجمین قدرت جهانی هستیم ودموکراسی ما به‌سوئد پنج سال دیگرمیرسد ویا پنجاه سال دیگرمیرسد. اینها بنظرمن اباطیل است ولی آنچه که مهم است باید یک روزی شروع کردومن از همان اصفهان شروع کردم وبعد درنخست وزیری ۲۵ یا ۳۰ سال بعد همان را باز خواستم پیاده کنم وحالا هم خدمت جنابعالی به‌همان چیزها معتقدهستم. پس دراین جریان شرکت نفت

بنده را خواستندوگفتند که شما منقل بشوید بروید به خوزستان وببینید چطورمیتوانید آرامش به آنجا بدهید.

بنده به خوزستان رفتم. وقتی آنجا رفتم ومسائل رااز نزدیک دیدم ، دیدم اصلاً صحبت ایران اینجا نیست. شرکت نفت مطلق العنان است. با زفلان حاج آقای اصفهانی یا فلان کارخانه دارقزوین را میشودگفت که ساکت باش اینجا دولت است ویا حکومت است. ولی آنجا اصلاً آبادان برای شرکت نفت ساخته شده بود. اگرشرکت نفتی نبود آبادانی نبود وشرکت نفت هم خب تمام منابع وثروت ایران را میبرد یک چیزی هم البته به ایران میداد. وبرای اینکه قیمت دستمزدها خیلی پائین بود البته حزب توده شورای متحده در آنجا زحماتی کشیدندولی برای بالابردن سطح زندگی کارگرها نبود ، برای داشتن یک پایگاهی ازطرف آن قدرت بزرگی که پشت سرشان بود. نمیگویم درتمام این مراحل واین چیز خدمت نشد غیرممکن است ولی اصل ایده خدمت به یک سندیکای موفق ایرانی نبود ، مسئله جای دیگری بود. وقتی من رفتم واین جریان را دیدم برگشتم به تهران وگفتم من نمی روم یا اگربروم یک شرایطی دارم که آن شرایط را باید یا قبول بکنند یا من نمیروم. این طولانی است که من به شما بگویم که شرایط من چه بود، ولی آنچه که بوداینکه شرکت نفت حق نداشته باشد کارگران را خودش اخراج بکند بایستی رسیدگی بشودواداره ی کار بایستی نظربدهد، بایستی که نمایندگان کارگران - حق اخراجشان را در هیچ صورت نداشته باشد مگرآنکه جرم عادی مثل جرم دزدی ، کلاهبرداری وچک بی محل واز این حرفها ومسائل کوچک تردیگرولوله کشی آب ، دادن چیز به آن حصیرآبادو امکان ساختمان بیشتر، تمام اینها راسعی کردیم آرام آرام وهمانوقتی که وزیربنده ومعاون وزارتخانه درفروردین ۱۳۲۶ نتوانستندواردپالایشگاه آبادان بشوند وقتی دوسال وچهارماه بعدیعنی درمهرماه سال ۱۳۲۸ من خواستم یعنی مرا مجبورکردندکه ازآبادان بایدبیرون بروم شش هزارنفرکارگردنبال من تافرودگاه بودندوپالایشگاه نفت تعطیل بودبرای اولین دفعه بدون تحریک خارجی چه انگلیسی باشدوچه روسی باشد.

من به‌تهران آمدم ، اگر راجع‌به‌این دو قسمت سئوالی دارید بفرمائید تا بعد به‌ملی شدن صنعت نفت میرسیم .

س - من میخواستم از حضورتان تقاضا بکنم که‌یک مقداری درباره اصراری که‌شما در آن زمان داشتید که اتحادیه کارگری یک اتحادیه‌ی صنفی باقی بماند وجنبه ی سیاسی به‌خودش نگیرد توضیح بفرمائید .

ج - من همیشه معتقدبودم وحال هم هستم که هرکس دریک اتحادیه‌کارگری درکار دربالا باشد ویا کارگرانی هستندکه‌از یک مهندس بیشترحقوق میگیرندوسطح زندگیشان بهتراست اینها میتوانند دارای احزاب مختلف باشند ، اینها میتوانند کاتولیک باشند یا مثلاً" پروتستان باشند مسلمان باشندیا Agnostique باشند .من معتقدبه‌این هستم که صنفی بودن اتحادیه‌به‌مصرف این میرسد که‌سطح زندگی کارگررا مرفه‌بکندوبرای این فلسفه‌ی حیاتی سندیکا است . ولی همین عضوسندیکا وقتی انتخابات مجلس میشود ، انتخابات شورا میشود یا رئیس جمهورمیشود آزاداست به‌هرکس به‌هرحزب ، به‌هرگروهی مي - خواهدرأی بدهد . البته‌که‌عملاً" هیچوقت کارگران نمی آیندبه‌یک حزب دست راستی فاشیستی رأی بدهند بعیدبنظرمیرسد . ولی اگربودندورأی دادند آنهم بنظرمن محترم است . این اصراربنده‌روی کارامفهان وخوزستان وفرانسه‌وجای دیگرنیست ، اصلاً" تاریخ پیدایش سندیکاها برای رفاه کارگران بوده واز این جهت بنده‌نمی خواستم که‌آلودگی سیاسی دست راستی یا دست چپی شدید پیدا بکند .

س - متشکرم ، آقای دکتربختیار شما درزمان دولت دکترمصدق تصدی معاونت وزارت کار داشتید میخواهم ازحضورتان تقاضا بکنم که‌یک مقداری راجع‌به‌روابط دولت با کارگران درآن زمان وهمچنین امورکارگری درزمان دولت دکترمصدق توضیح‌بفرمائید .

ج - باید حضورتان عرض‌بکنم که‌دکترمصدق با تمام احترام،که نه‌شخص من افرادی مثل نهرو نسبت به‌او داشتند ، مثل عبدالناصرنسبت به‌او داشتند ، یک مردی نبودکه‌آنطورکه‌شما هال میکنید واردبه‌مسائل دنیای امروزه‌باشد . مصدق پس‌ازاینکه دوره‌ی چهارم که وکیل مجلس بودیعنی درحدود۱۳۰۵ یا ۱۳۰۶ خانه‌نشین شدتارفتن رضاشاه مثل اینکه‌بکلی

از این تحول دنیا ومسائل دنیا ما بین دوجنگ بکلی کنار بود ومسائل کارگری را یا مسائل حتی سوسیولوژی وحزبی واینها را توجه نداشت . دکتر مصدق هیچگاه نخواست وشاید هم نمی توانست یک مربی سیاسی برای ملت ایران بصورت یک آدم تشکیلاتی وحزبی باشد . مصدق تسلط به نیروی احساساتی ملت ایران روی سوابقی که داشت وروی حرفهای حسابی که درشرایط مشکل زده بود همیشه داشت . این احترام را ملت نسبت به او داشت واو هم غلبه براحساسات ملت همیشه داشت منتهی هیچوقت این قدرت بالقوه را تبدیل به فعل نکرد . نه خودش زیاد علاقمند بود وبعد شاید نه مردان این کار بود ونه شاید آنهائی که در صف اول بودند به دلایل بسیار مختلف که اغلب هم افراد بسیار بسیار بدا زآب درآمدند مثل بقائی ، مثل مکی ، مثل سیدکاشی . اینها هم هیچکدام این مسائل را درک نمیکردند وروی فقط شهرت شخصی وخودخواهی که ما نزدیک ترهستیم به مصدق یکقدم ازفلانکس ویا فلانکس دیگر یک قدم نزدیک تر است . اگرفلان کنفرانس آقای مصدق میرفت وآقای مکی را نمی برد سرفحش را میکشید چنانکه این کار را کرد با مصدق وشما میتوانید ازدیگران هم این را بپرسید . این بود که مصدق اصولا" به مسائل کارگری هم به آن معنائی که جنابعالی سئوال میکنید توجه نداشت . البته ازفقرکارگرنا راحت میشد ، شلاق زدن نبود ، بیرون کردن بیخودنبود ولی درهمین برهه درهمین زمان حزب توده نهایت ناجوانمردی ، نهایت پست فطرتی ، بگذارید این لغت را من بگویم که ضبط بشود ، را کردبرای اینکه دستورداشت که با مصدق مخالفت بکند وپس ازسقوط بلائی که به سراین بدبخت ها آمد ، این کارگران توده ای ویا آن پیشتازان دموکراتیک خلق متحرک ، ازاین مزخرفاتی که حالا هم گاهی می بینیم که درایران میگویند بدون ... بعدازآبروریزی آذربایجان وبعدازملی شدن صنعت نفت فقط باقی ماند همین آقای خمینی بودکه بازهم حزب توده خودش را نشان بدهد که چه ماهیتی دارد وچه ارزشی ازنظر یک ملت دارد .

مصدق توجه نداشت وبنده نمیتوانم به شما عرض کنم که درزمان مصدق تشکیلات کارگری ازنظرصنفی وغیروپیشرفت کردونمیتوانم به جنابعالی بگویم که تشکیلات حزبی وسیاسی هم پیشرفت عجیبی داشت . اولا" دوران کوتاه بودومصدق اینکارا میتوانست در ۱۳۲۰

شروع بکندکه‌در ۱۳۳۰ یک آمادگی باشد. البته‌مشکلات یکی ودوتا هم نبود، مخالفتهای مستمردربار بود، سیاست واستیل قدیمی قوام السلطنه‌ها بوددرقضایا ومصدق وقتی رسید آنجا خودش را هم محدودکردبه‌ملی کردن صنعت نفت وقانون انتخابات وگفت کاردیگری من نمی کنم. خب برنامه‌دولت این بودوانتظاردیگری نمیشدازآن داشت. ولی همین ملی شدن صنعت نفت بسیارموفقیت آمیزبود درقسمتهای اولش مخصوصا ". بنظرمن اگر مصدق یک نیروی متشکلی میداشت نه‌فقط احساسات مردم،با تمام تزویروحیله‌ی انگلستان با تمام کارشکنی هائی که‌آنها میکردندوازطرف عناصرمرتجع داخلی ایرانی مستمرا " تقویت میشدند، با وجود رعبی که‌محمدرضا شاه ازانگلیس‌ها داشت روی تجربه پدرش با وجوداین اگرمصدق این قدرت ملی راازبالقوه‌بودن به‌بالفعل درآورده بود ویک حزبی مثل حزب کنگره‌پشت سرش بود حیله‌ی ۲۸ مرداد هم به‌جائی نمیرسید. این درسی است که‌من به‌جوانان بعدخواهم داد وسعی کرده‌بودم کداینکاررا بکنم بدون اینکه‌شخصا " دیگربهیچ عنوانی داعیه‌رهبری یک حزبرا داشته‌باشم. من ازآن مرحله دیگرگذشته‌ام . نه‌سن من اجازه‌میدهدونه‌سوابقم که‌من ازنوبروم دبیریک حزبی بشوم وبیایم ازنوبالا یک چیزی بسازم ، من به‌ایده‌آلهای کلی مصدق وجبهه‌ملی وحزب ایران وفادارماندم وبودم وخواهم بود.

س - آقای دکتربختیاربه‌شماانتقادمیکنندکه شمادرجریان اعتصاب کارگران کوره‌پزخانه کهدراواخرحکومت مصدق اتفاق افتاد آن امتیازاتی راکه‌بعدها به‌کارگران داده شد بجای اینکه‌به‌نمایندگان کارگران نیروهای ملی بدهید این را به‌نمایندگان اتحادیه‌های حزب‌توده‌دادیدکه‌باعث شد حزب‌توده بتواند درمیتینگ سالروزسی تیر ۱۳۳۱آن چنان نیروئی رابسیج بکندوبه‌میدان بیاورد. پاسخ شما به‌این انتقاد چیست ؟

ج - عرض‌کنم به‌حضورتان بنده‌گمان میکنم با دوتوضیحی که‌یکی ازآنرادادم ویکی دیگررا الان میدهم موضوع برایتان روشن میشود. این خیلی ساده‌است که‌بگویندشما

امتیازات را به آن گروه داد یدوبه این گروه نداد ید. من امتیازات را یا به کارگرها میدادم ویا به کارگرها نمی دادم چون یا صلاح بودکه بدهم یا ندهم. دیگرنمی آمدم Discrimination بکنم وتبعیضی قائل بشوم که این کارگرچنین است. البته آقای بقائی ازمن تقاضاهای غیرمشروع خیلی داشت واین تقاضاها عبارت بودازاینکه یک مشت چاقوکش حرفه ای داشت که اینها را بعنوان نمایندگان کارخانه میخواست تحمیل بکند. من زیراین بارنمی رفتم ودرمقابل چنین مسئله ای، چنین برداشتی که داشت میگفتم که هرکس ازصندوق انتخابات شورای کارگاه درآمد اونماینده است حالا اگرازحزب توده هم باشد باشد.

س- معذرت میخواهم آنموقع که آقای دکتربقائی جزورهبران ملی نبودندوحسابشان را جدا کرده بودند. منظورمن نمایندگان حزب زحمتکشان ملت ایران یعنی نیروی سوم بودکه آمده بودندخدمتتان.

ج- بله اگرآنها آمده بودندوگفته بودندبه ما این امتیازات را بدهید این چه معنا داشت؟ اگربرای کارگرآمده بودندوگفته باشند یک همچین چیزی را که میدانیدا ین دیگریک چیزی است که به مغزآدم نمی ماندبعدازتقریبا" سی وپنج یا چهل سال. اگرآمده باشندوگفته باشندکه آقا شما این امتیازات را بدهید چگونه من این امتیازات را به نمایندگان حزب توده میدادم وبه آنها نمی دادم با علم واطلاعی که حزب توده با خودمن بشدت مخالف است با حکومت دکترمصدق مبارزه میکندومیدانستم سرنخشان هم کجا هستند. یک همچین چیزی بنظرمن با آن حرفی که قبلا" زدم یعنی بایستی که برای من مسئله ای که عقیده سیاسی کارگرچیست مطرح نیست، برای من اصالت هرچیزاست منجمله اصالت سندیکا. تمام درد ملت ایران درتمام این ۳۵ سال این بوده که فرداصیل راازفرد، ببخشید لغت را بگویم، جلب نمیخواهیم ما تشخیص بدهیم. حزب اصیل حزب غیراصیل، مرداصیل مردغیراصیل نمی خواهیم قبول کنیم. ازاین جهت من سعی کردم که بنفع کارگران قدم بردارم. حالا لیدرتئی فداکارباشد، لیدرآقای ایکس ازنیروی سوم باشد یاازدارودسته ی آقای خلیل ملکی باشد یادارودسته ی آقای بقائی باشد برای من فرق نمیکرد. یک اصولی

باید مراعات بشودکه آن اصول اگر مراعات نمیشد من نه میگفتم. عیب بزرگ زندگی من اینستکه بلدهستم نه بگویم وبایستم روی حرفم .والان هم که دراینجا خدمتتان هستم یک مقدارش روی همان است.

س ـ به عقیده شما چرا نهضت ملی ایران به رهبری دولت دکترمصدق شکست خورد؟

ج ـ بنده یک قسمتی ازآنرا عرض کردم بعلت اینکه این قدرتی که نهضت ملی ایران داشت وکم هم نبود باید بگویم ، این نهضت ارگانیزه نبود . وقتی که ارگانیزه نباشد مثل یک چریک بود ، مثل یک سپاه بی انضباطی بود. ما واحدها ، سلولها ، قسمتها و سکتورهای مرتبی نداشتیم . دکترمصدق هم بهیچ عنوانی ، وقتی نخست وزیرشد ، نمی ـ خواست بگویدکه من عضوجبهه ملی هستم. وقتی جبهه ملی یک لیستی برای انتخابات تهران داد دکترمصدق گفت اگراسم مرا گذاشتیدکه به پیروی ازرهبروا ینها من تکذیب خواهم کرد ، من مبراازاین چیزها هستم ـ ازاین چیزها جدا هستم . یک مبارزه ای من میکنم برای استقلال ایران وهمانجا تمام میشود. یعنی برنامه ی مصدق کاملا" روشن بود. او میخواست که این یوغ انگلستان وشرکت نفت را ازگردن ایرانی ها دربیاورد. درقسمت اولش که آمریکائیها ساخته بودندبا انگلیسها ، دیگرحدیثی است که برسرهربازاری هست ، موفق بود. مصدق نمیتوانست ، ازنظرجوبین المللی عرض میکنم ، با انگلستان ، با آمریکا وبا روسها با هم بجنگد ، کاربه اینجا رسیده بود. واین سه گروه این سه نیرو در داخل ایران افرادی داشتندبسیارمتنفذ. دربارراداشتند ، آیت الله ها را داشتند ، صاحبان صنعت ودزدان مسلم ملت ایران را دردستشان داشتند ، یکی شان ازانگلستان یکی شان ازشوروی و.وا ش یوا ش یک جقله فوکولی هائی هم ازآمریکا آمده بودندوشروع کرده بودندکه آنها هم یک روش خاصی داشتندکه آن روش خاص بعدوقتی دیدندکه آمریکا و انگلیس توافق کردندبرای کوبیدن دکترمصدق وطرح آقای شوارتسکف واشرف وغیرو .دیگر تصدیق میفرمائیدکه نمیشد. حالا ، پس ازطرف داخل نیروها متشکل ومنضبط نبودند ، ازطرف خارج این بود ، ازطرف بین المللی هم دلائل زیادی بود هم استالین مرده بود وهم خروشچف نیامده بود. ما مصادف بودیم با بدترین وضع بین المللی درسال ۱۳۳۲ .

توطئه‌ها پشت توطئه‌ها هرروزمیآمدودکترمصدق ازهمین بازاری های ملعون که‌آقای خمینی را هم پشتیبانی کردند، همین بازاریها بلاهائی سرمصدق این اوا خردرمیآوردندکه‌اصلا" دیگر قابل فهم نبود. یعنی خلاصه‌به‌جناب‌عالی عرض‌کنم مصدق نشان دادکه‌یک ملتی میتواند نه‌بگویدوردکند، نتوانست ثابت بکندواین وقت را نداشت و این نیرورا نداشت وواقعا" هم بایدبگویم‌این علاقه‌را‌هم‌نداشت که‌به‌تشکیلات حزبی وسندیکائی واینها توجهی بکند.

س ـ بنظرشما شرایطی که‌موجب شکست نهضت ملی ایران شد اجتناب پذیربود؟

ج ـ میدانیدهروقت یک حادثه‌ای رخ بدهدازجنگ واترلوگرفته‌تاجریان استالینگراد با یک اگرویک‌اما میشود. اگرکه‌کروشی آمده‌بودجای بلوخر درجنگ واترلو بله‌ناپلئون آنجا شکست نمی خورد. ولی باآن جوبین المللی اگر در۲۸ مرداد هم مصدق استقامت میکرداینها پی یک الگوی دیگرورا‌ه‌دیگری میرفتند. عرض‌کردم اینها عناصرو عوامل داخلیشان مزاحم بود. ما میدانستیم قشون نمی کشند برای مصدق ولی کسرم ازخوددرخت بود. حالا اگرجناب‌عالی روزنهم اسفندیادتان باشدکه‌من ازابتداتاانتها بودم اگرآنروزیادتان باشدمتوجه‌میشویدکه‌چه‌دسیسه‌هائی این سیدکاشی وآن آیت الله بهبهانی وآخوندها مثلا" درآوردند وازآن طرف هم تیمسارکی وازطرف دیگرهم آن فلان حاجی یاآقای نیکپور آقای کی وآقای کی دربازار. مصدق چقدرمیتوانست. میگویند:چون نیک نظرکرد پرخویش درا ودید گفتازکه‌نالیم که‌ازماست که‌برماست خودمان به‌دست خودمان این بلاها را سرخودمان میآوریم . البته‌به‌دلیل نداشتن فرهنگ سیاسی است ، به‌دلیل نداشتن تجربه‌سیاسی است وبازبرمیگردم حرمت به‌قانون .

س ـ آیا درنهضت مقاومت ملی که‌بعدازکودتای ۲۸ مرداد‌به‌وجودآمد شما شرکت وفعالیت کردید؟

ج ـ بنده‌گمان میکنم که‌با مهندس بازرگان ومرحوم آیت الله‌زنجانی که‌فوت‌کرده سه‌نفر اول بودیم. من نه‌صحبتی ازآقای سنجابی آنجا دیدم که‌گویا درآنوقت مخفی بودونه بطریق اولی ازدکترآذردیدم که‌اصولا" فعالیتهای سیاسی ایشان بسیارمحدودبود،خیلی.

درتمام این مدت شاید واقعاً " یک دفعه به زندان با ما آمد، یکمرتبه من یادم هست و هیچوقت یک مردی که بیاید در یک صحنه‌ای وواقعاً " فعالیت سیاسی بکند، شاید به علت اینکه پزشک بود ورئیس بیمارستان بود و گرفتاریهای دیگری داشت وتوجه زیادی به مسائل نداشت. ولی ایشان خب چون وزیر مصدق بود راهی به اینجا ها داشت. ولی راجع به نهضت مقاومت ملی آقای بازرگان به من تلفن کرد که من میآیم درب منزل شما ومیرویم به خیابان فرهنگ با همدیگر چون یک پرتقال پارتی داریم. این عین عبارتی است که گفت. گفتم تشریف بیاورید بنده هم حاضرم. ایشان هم با یک تاکسی آمد درب منزل من وباهم سوار شدیم ورفتیم خیابان فرهنگ در یک کوچه‌ای، اواسط خیابان فرهنگ که یادم هست یکطرفه هم بود، رفتیم منزل وگفت اینجا منزل آیت الله زنجانی است. گفتم من یک دفعه ایشان را در اتاق دکتر مصدق دیده‌ام. گفت همان است. وپایه نهضت مقاومت ملی در آنجا ریخته شد.

س - چرا نهضت مقاومت ملی نتوانست بکارخودش ادامه بدهد آقای دکتر بختیار؟

ج - خیلی ساده است. حکومت نظامی، کودتای ۲۸ مرداد، حبس روی حبس پشت سرهم. بنده در بهمن زندانی شدم. بعد از دوماه آمدم بیرون وبازدوماه تبعید شدم. بعد دومرتبه برای دوسال زندانی شدم. حالا دیگران را نمی گویم. البته آقای بازرگان برای جریاناتی که یک قدری جنبه‌ی طالقانی وآخوندی وا ینها داشت بیشتر زندان بود ولی اغلب ما در ما بین سالهای ۴۴ - ۱۳۳۲ گاهی زندان بودیم وگاهی نبودیم. ودرهر حال سازمان امنیت وظیفه‌داشت، و اینجا یک مسئله‌ی بزرگ تاریخی است که بنده به جناب عالی میخواهم عرض کنم، که نگذارد یک نیروی أصیل ملی که وابسته نباشد پا بگیرد. محمدرضا شاه، چون مرده بنده جز به این صورت نمی توانم بگویم، متأسفانه حتی یک حزب که طرفدار سلطنت مشروطه باشد قبول نمی کرد مگر اینکه خودش در آن کار دخالت داشته باشد، مگر اینکه اعضاء را سازمان امنیت تعیین کرده باشد، مگر اینکه وغیرو ..

این بود که نهضت مقاومت ملی بهیچ عنوانی،هروقت ما یک جلسه‌ای داشتیم میآمدند تذکر میدادند وبعد هم خب یکی دوتا را میگرفتند، پیدا بودند چه کسانی بیشتر سرشان درد میکنند

برای این چیزها ، وما درتحت فشار یک رژیم بتمام معنا دیکتاتوری فاشیستی بودیم هیچ تردیدی نیست . من میگویم فاشیست خیال نکنید کمونیسم بهتر از آن است ،نه نمی خواهم بگویم ولی درهرصورت توتالیتر بتمام معنی ، توتالیترمنهای ایدئولوژی . چون شما چه کمونیست باشید وچه فاشیست یک ایدئولوژی دارید ولی ما توتالیتربودیم ولی این خاصیت را هم نداشتیم . حزب هردمبیل بازی بهرجهت ."ملیون" "مردم" ،"مردم بزرگ"،"مردم کوچک"، بعداً ایران نوین"، تمام این مسخره بازی ها .

س ـ آقای دکتربختیار من اطمینان دارم که شما درآن مدتی که درروزارت کاربودید یک مقدار اصلاحاتی درآنجا انجام دادید . وقتی که شما بعدازکودتای ۲۸ مرداد وزارت کار را ترک کردید وزارت کاربطورکلی درچه شرایطی بود ؟

ج ـ عرض کنم بحضورتان که اصلاحاتی که من دروزارت کارکردم نمیشد گفت که اصلاحات عظیم وعجیبی بود . ما درعین حال که همه همکاری وافتخار همکاری با مرحوم دکترمصدق را داشتیم سعی میکردیم که درمبارزه ی اصلی که داشتیم شکست نخوریم . بفکراینکه وقتی قوای ضد ایرانی بایدبگویم تجهیزشده بودندازخارج وداخل برای براندازی مصدق ، گفتیم وقتی آنها مایوس شدند آنوقت ما میتوانیم به اصلاحات داخلی بپردازیم که یکیش هم اصلاح وزارت کاربود . ولی درهمان مدت روحیه ای که من داشتم درآنجا که همیشه همان بوده درماموریتهای خارج ازمرکز وقتی که معاون وکفیل وزارت کاربودم درآنجا دست یکعده ازاشخاص دزدرا بریدم وروزاول اینها را بیرون کردم وهیچوقت نگذاشتم تا حدودی که توانستم انتخاباتی که میشودبرخلاف میل رأی دهندگان باشد یا صندوق عوض کنند ویا ازاین حرکات بکنند . وقتی که من ازوزارت کاررفته بودم ،البته هم باید به شما بگویم که درچه شرایطی رفتم ،خیلی تروتمیزبود ولی همانطوریکه عرض کردم کارعظیمی نشده بود . روحیه ی ۲۸ مرداد وروی کارآوردن یک حکومتی مثل آن حکومت درآن شرایط برای این بود که بگویند هرچه مصدق کرده ، هرفکری داشته ، هرروحیه ای که همکاران نزدیک او داشتند ازنوبایستی که برگرددبه آن وضعیتی که سابقاً " داشتیم که احتیاجی به شرح آن نیست .

نهایت یک موضوع هست که من باید برای شما روشن کنم . من با یکی دونفرتنها کسی بودیم که آقای زاهدی آماده بودکه با ما همکاری کند . من اسم آنها را نمی آورم شاید خیال میکنندکه باید ازخودشان دفاع کنند ابدا " چنین چیزی نیست دلیل خودم را میگویم . دلیل من این بودکه همیشه یک آدمی بودم مثبت وشهامت داشتم بگویم این کاربداست اگرمصدق هم کرده است بداست . این البته زبانزدهمه شده بود درآنوقت هم و ملکه قوم وخویش من بود ، ملکه وقت یعنی ثریا قوم وخویش نزدیک من بود . ویک عموزاده ای داشتم که بدبخت بعدچیزشد بنام تیموربختیارکه خیلی سوگلی نزدیک بود . خلاصه ، افرادزیادی آمدندوبه شهادت ، زودتراگرخواستید میتوانیدازآنها بپرسید ، چه کارهاکه نکردندکه من بعداز ۲۸ مرداد برگردم وبروم به فرودگاه ،وقتی که شاه میآمد روزیکشنبه بودوروز ۲۸ مرداد مثل اینکه چهارشنبه بود ، روزیکشنبه که اعلیحضرت برمیگردند من بعنوان وزیرمعرفی بشوم ، من قبول نکردم . واین دعوت تکرارشدچندین مرتبه وبعدازیکی دوسه سال که اززندان هم آمدم بیرون تکرارشد هم اباداشتم ودارم وخواهم داشت که بایک حکومتی که میدانم درچه شرایطی وبرای چه روی کارآمده همکاری بکنم . ازاین جهت خودبنده بایدبگویم درهای ترقی ، اگرترقی باشد ، را بروی خودم خودم بستم وخواستم بااین عملم باوجودیکه ازلحاظ مادی هم درمضیقه بودم ، چهارتابچه و زن وزندگی خیلی خیلی متلاشی شده ای داشتم وپی پول هم هیچوقت نبودم ، ترجیح دادم این راهی راکه میروم بروم ونه بگویم ویک چیزی راکه مایل نیستم نکنم و بگویم نه این کاررا نمی کنم وهرقیمتی راکه بایدبپردازم می پردازم ،ولی منفی هم ننشستم وشروع کردم به فعالیت وبرای فعالیتهایم بودکه مرا میگرفتند ، انصاف باید داد نه اینکه چون مصدقی بودم نشسته بودم خانه ام . خب خیلی ها بودند کارشان نداشتند ولی بعضی ها را میگرفتند ومخصوصا "بعدازیک مدتی که ول میکردند دیگر امیدواربودندکه دوباره برنگردند زندان . نه ما این کاررا ادامه دادیم تا آنجائی که اطلاع دارید .

س - بعدازکودتای ۲۸ مرداد ووقتی که شما وزارت کاررا ترک کردید چه میکردید آقای دکتربختیار ؟

ج - من از وقتی که بمنزلم آمدم ونشستم بعد از سه چهار روز که خب مخفی بودم وبعد گفتند شما بروید منزلتان بنشینید چون کسی کارتان ندارد، یک تماندە زندگی داشتم که از آن ارتزاق میکردم وحقوق رتبه ام را به من آنوقت میدادند که گمان میکنم در ماه حدود ۵۰۰ تومان بمن میدادند، درست ۵۰۰ تومان بود، وزندگی ام را با هزار وچهارصد یا پانصد تومان میگذراندم. یک عدە ی بسیار محدودی ،سه چهار تا از قوم وخویشهایم ،بمن کمک می کردند ومنهم فعالیت سیاسی میکردم. فعالیت من همان فعالیت نهضت مقاومت ملی بود. هر روز اعلامیه چاپ بکن، راه مصدق چاپ بکن، بروخودت توی یک مطبعه این کارها را بکن. کار من این بود یعنی مبارزه بود.

س - چگونه شد که رهبران نهضت ملی بفکر تشکیل جبهه ملی دوم افتادند؟

ج - به جنابعالی عرض بکنم که اسپینوزا فیلسوف مشهور میگوید همیشه یک عدە ی معدودی هستند که دنیا را پیش می برند. این آقایان که بعدها شما زیاد صحبتشان را شنیدید هیچکدامشان جلو نمی آمدند، هیچکدامشان. برای اینکه اطمینان به شما بدهم از این موضوع که چگونه شد. مسلم است که آمدن کندی در آمریکا بعنوان رئیس جمهور در کار ایران تأثیر داشت، من هیچ تردیدی راجع به آن موضوع ندارم. نه اینکه با یکی از ما بند و بستی داشت - ابداً - ولی بخودی خود با آن روح آزادمنشی وبا آن وضعیتی که در آمریکا در سال ۱۹۶۰ بود آمدن کندی را ما جشن گرفتیم. خودمن برای آمدن او میگساریها کردم واین را مخصوصاً "حالا میگویم که آقای خمینی هم اگر لازم است بداند چون آدم باید شجاع باشد. برای اینکه فکر میکردیم از آن روحیه ی قزاق بازی آیزنهاور ودالاس واز اینها ما دیگر راحت شدیم ،چه باید کرد. وانصافاً " هم تا حدی به دولت هم آقای امینی را در آن مدت تحمیل کردند بعنوان نخست وزیر وهم با زبنظر بنده وضع ایران را هم به شاه توصیه کردند که یک مقداری از این فشارهای مستمری که میآورد اقلاً" نسبت به عناصر ملی کوتاه بیاید.

روایت کننده : آقای دکترشاپوربختیار

تاریخ مصاحبه : ششم مارچ ۱۹۸۴

محل مصاحبه : شهرپاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوارشماره : ۲

ولی ما منتظراین درکادرحزب ایران نشدیم. ما جلساتی درمنزلهای خودمان گاه وبیگاه تشکیل میدادیم وصحبت میکردیم. دریکی ازاین جلسات که تشکیل شد گفتیم ما یک کمیته‌ی رجال تشکیل بدهیم واصلاً اسم حزب هم روی آن نگذاریم به‌جهت اینکه با آن دولت وبا آن اوضاع نمیشد دیگر.

س ـ دراین جلسات چه‌کسانی شرکت میکردند؟

ج ـ دراین جلسات آقای دکترصدیقی بود، مرحوم آقای کاظمی بود، گاه وبیگاه آقای زنگنه میآمد، آقای مهندس حقشناس بود، خودچاکربودم، واگراشتباه نکنم آقای امیرعلائی هم بود. ما جمع میشدیم، شش هفت نفربودیم، ودریکی ازاین جلسات که‌درمنزل مهندس حقشناس هم بود فکرکردیم که‌ازیک عده‌ی بیشتری ازاین آقایان دعوت بکنیم و۱۵ نفر راانتخاب کردیم که‌با خودمان ۱۵ نفربشویم‌واینها رادورهم جمع بکنیم واینکاررا کردیم ودرآنجا بودکه‌به‌پیشنهاد آقای دکترصدیقی گمان میکنم خنجی هم جزولیست شد.

س ـ دکترمحمدعلی خنجی .

ج ـ بله. گمان میکنم به‌پیشنهاد اوبود چون من شخصاً اورانمی شناختم . اسمش را ـ

شنیده‌بودم ولی نمی شناختمش . آن حجازی دوسه‌دفعه منزلم آمده‌بود .

س ـ مسعودحجازی .

ج ـ مسعودحجازی . اوآمده‌بود ویک Arbitrage هم ازمن میخواست کـه‌ازطرف حزب ایران که‌آنوقت من متصدی با صطلاح دبیرخانه‌وهمه‌کاره‌اش بودم یکنفربفرستنـدو ببینندکه‌خلیل ملکی وآنها اختلافی داشتند وآنها میگفتندکه‌آنها ازدربارپول میگیرند واینها میگفتندنمی گیرندوخلاصه‌ازما یـک Arbitrage خواستند کـه گفتم این Arbitrage را من شخصا" نمیتوانم بکنم ولی دادیم به دوسه‌تا ازاعضاء نسبتا" قدیمی حزب‌ایران که‌یکیش هم گمان میکنم مرد ..

س ـ اسامی ایشان خاطرجنا بعالی هست ؟

ج ـ گمان میکنم یکیشان گیتی بین بود ، واینها رفتندوآنجا یک رسیدگی کردندولی خب هیچ چیزی،حق‌قتش‌اینست ، معلوم نبود وازاین جهت انسان نباید بیخودمردم را متهم بکند . ممکن است یک تاجرتبریزی بیایدوبه‌آقای خلیل ملکی سه‌هزارتومان بعنـوان کمک به‌حزب بدهد . این همه‌جای دنیا متداول است . مـا نمیتوانیم بگوئیم که‌این آدم رادربارفرستاده‌است . این بازافتراء واتهام مستعربایدبسته‌شود . وازایـن جهت ماسعی کردیم که‌آقایان رااگرما نمی توانیم با همدیگرجورکنیم بدترشان نکنیـم نسبت به‌همدیگر . خلاصه‌امر دریکی ازاین جلسات بودکه‌ماتوانستیم یک لیست ده‌پانزده نفردرست کنیم که‌علاوه‌برهمین چندنفری که‌خدمتتان عرض‌کردم آقای کشاورزصدررا هـم گذاشتیم روی لیست ، آقای فروهررا گذاشتیم . خلاصه‌اینها به ۱۵ نفررسیدندکه‌سه‌چهارنفر ازاینها راهم من اصلا" درعمرم ندیده‌بودم‌ونشناخته‌بودم وهمان سیاست (؟) آقای سنجابی هم نبودندواصلا" نه‌درآن جلسات رجال میآمدندونه‌درجلسات دیگر وبعـد ازاینکه‌ازاختفا آمده‌بودخیلی خیلی دست به‌عصاراه‌میرفت وبعدازیک مدتی هم که‌البتـه بعدازحبس‌آخری بود به‌آمریکا رفت وپنج سـال درآمریکا ماندوبنده اصلا"خبری از او درجبهه‌ملی نشنیدم . ولی دراین جریانات جبهه‌ملی ازآنجا بـه‌اصطلاح‌برگزارشدکه‌درکمیته رجال یک عده‌ای بودیم که‌دورهم جمع میشدیم ودردل میکردیم حقیقتش که‌اینکاررا بکنیم

خوبست ، خبرشما راجع به‌فلان کارچیست ؟ آمریکا چه‌میکند ، وضع انگلستان با آمریکا چگونه‌است ؟ تضادهای بین المللی را چگونه‌میتوان ازشان استفاده‌کرد؟ واین مسائل . درآنجا بودکه‌نطفه ، اگربتوانم بگویم ، جبهه‌ملی بسته‌شد . جبهه‌ملی دوم راکه حالا جنابعالی میفرمائید .

درآن حبص وبیص بنده‌مثل همیشه درمنزل خودم دعوت‌کردم،چون خانه‌ام یک سالن بزرگی داشت ،واعضای حزب ایران راکه‌درتهران فعال بودندوآدرسهایشان را میدانستم ، درحدودنه‌نفر ، جمع کردم . ودراین حدودماتوانستیم یک کمیته‌ی مرکزی موقت هم بصورت پلنوم که‌آنجا تشکیل داده‌بودیم تعیین کنیم . که‌خودبنده بودم وآقای داشپوربود،و خلاصه‌یک چندنفری بودیم .

دراین جریانات باید به‌جنابعالی عرض‌کنم که‌آقای امینی مجلس را منحل کرده‌بود . حالا مجلس را منحل آدم بکندیانکند،این‌نوع مجلس ها که مجلس‌نماینده‌ملت‌نیستند یعنی هیچ - کدامشان نبودند ولی ما ازاین انحلال خوشحال بودیم به‌دلیل اینکه‌میگفتیم برطبق قانون وقتی او مجلس را منحل میکندمجبوراست که‌بعدازمدتی دومرتبه انتخابات بکند ودرجو آنوقت مسلما" ما میبردیم . ودلیل اینکه‌نه‌خودش ونه‌شاه خواستنداینکاربشود همین بودکه‌جبهه‌ملی میبردولازم هم نبودکه‌اکثریت عددی را ببرد . وقتی شما یک نیروئی درخارج داشته‌باشیدکه‌پشتیبانی ازشما بکند مثل این دمونستراسیونی که‌درورسای طرفداران مدرسه آزاددادندخب دولت هردولتی باشدمجبوراست حساب بکند با یک همچین نیروئی .

س - اصلا" نهضت ملی هم بهمین ترتیب شروع شد .

ج - نهضت‌ملی‌هم همانطوریکه‌میفرمائید ، حالا مصدق نبود مصدق درزندان احمدآباد بود وادرخانه‌ی خودش زندانی بود ما شخصا" ارتباط نداشتیم ونمی توانستیم برویم وبیائیم ولی دوسه‌نفربودندکه‌میتوانستندبروندوبیایندکه‌یکی نصرت الله‌امینی بودبرای کارهای وکالت ودادگستری واینها بودوتاحدی هم کشاورزکه‌بازهم برای کارهای دادگستری وپرسش هم میرفت ومیآمدوپیغام میبردوعکس میآوردونامه‌میآوردوازاینکارها،میکرد ، نوار پر

میکردویکی دوتا نوا رپرکرد　　تا با لاخره ا ینجا ما رسیدیم به‌جریا ن سیا ست ا مینی . من میتوا نم به‌شما بگویم که‌بنظرمن ،پشت پرده نمی دا نم ما بین خودش وآ مریکا ئی هـا چه‌گذشت چـون آ نچه مسلـم ا ست پشتیبا نی کندی ا زا وقطعی بود وکندی هنوززنـده بود ، چگونه‌شدکه‌ا ین آ دم ا ستعفا دا دورفت خیلی بنظرمن عجیب آ مـد . ولی قبـل ا ز ا ستعفا دا دن تا توا نست بعدا زدمونسترا سیون جلالیه‌نهضت ا یرا ن را کوبید . ا ولا" تمـا م ما رفتیم زندا ن درسی تیر . ششصددا نشجووتمـا م ما بدون ا ستثنا بتدریج زنـدا ن بودیم تا ا ینکه بنده‌وسنجا بی وهمین مسعودحجا زی وخنجی وسه‌چها رتا دا نشجومدتهـا و مدتها بودیم تا شهریور . یعنی بعدا ز ۴۸ سا عت همه‌رفته‌بودندبیرون وما ما نده‌بودیـم تا ا ینکه‌درشهریوربیرون آ مدیم . آ مدیم بیرون ودومرتبه‌دا درسی ا رتش وفلان وا ینها . ا لبته‌ما بین ا ینها بنده‌محکوم شده‌بودم به‌سه‌سا ل حبس که‌آ نرا هم آ نوقت تما م کرده‌بودم . درآ ن مرحله‌بودکه‌ما بفکر کنگـره جبهه‌ملی ا فتا دیم ولی هنوزا مینی دررأ س دولت بـود . ا مینی یک سیا ستی دا شت که‌میدا نست شا ه‌با طنا " ا زا وخوشش نمی آ ید ، ا ین را میدا نست ومیدا نست که‌بعدا زا ینکـه آ قا ی زا هدی رفته‌بود نه‌علا را ونه‌ا قبا ل را ونه‌علـم را که‌نخست وزیرشدندونه‌شریف ا ما می را آ مریکا ئیها به‌ا وتحمیل نکرده‌بودند ویک آ زا دی عملی نسبتا " دا شته‌درا نتخا ب ا ین موجودا تی که وا قعا " شرم‌آ ورا ست که‌ا نسا ن ا ینها را نخست وزیربخوا نند . چون ا ینها رئیس دفترهم نیستندکه‌نخست وزیربا شند . درا ین جریا ن ا مینی خوا سـت یک رل خیلی حقدبا زی ا یفا بکند . برا ی ا رضاء خا طرشا ه‌ما را می کوبیدوا زیکطرف دیگـر برا ی ا ینکه‌بختیا ررا گردن کلفت میدا نست که دیگردرسا زما ن ا منیت هم نبود ا ورا می - کوبید وآ خوندبا زی را هم همیشه‌دا شت . ا ین مسئله‌آ خوندبا زی همیشه‌جزوکا رش بـود . شریف ا لعلما ئی دا شت به‌عنوا ن مشا ورروحا نـی درتا ریخ ا یرا ن یک مرتبه‌یک نخسـت - وزیری یک مشا ورروحا نی پیدا کرد که‌بعدهم معلوم شدکه‌مشا ورروحا نی ا زقما ش همیـن آ قا ی روحا نی که‌رهبرشیعیا ن جها ن ا ست که‌ما درپا ریس ا یشا ن را دا ریم که‌ما موربـق سا وا ک بودوحا لا ا ینجا چکا رمیکنند . . .

درهرحا ل ، آ قا ی ا مینی موفق نشد . ما را کوبید وبختیا ررا تبعیدکردشا ه وبه‌ا مینـی

گفت ببین برای خاطرتو اینکار را میکنم وبعدخودامینی را هم زد. امینی میتوانست باتکا به‌جبهه‌ملی،بدون اینکه ما امینی را ازجبهه‌ملی بدانیم این محال بود، با آن جریان کنسرسیوم مگرمیشد، به‌مردم همه‌چیزرا نمیشودتحمیل کرد آنهم درآن موقع، میدانیدزمانه‌همه‌ی مسائل راحل میکند، سی سال که‌بگذردآدم همه‌چیزرا فراموش میکند، ولی درآن موقع درسال ۳۳ ــ ۱۳۳۲ ایشان این قراردادرا منعقدکردکه‌همه‌ی‌ما زندانی بودیم. همه‌ی ما وقتی قراردادکنسرسیوم منعقدشد همه‌ی ما تقریبا " زندانی بودیم‌وایشان که این قراردادرا بسته‌بودما نمیتوانستیم بگوئیم که‌دولت تورا تأیید میکنیم‌ومیگفتیم بسیارخوب. مادومرتبه‌رفتیم نزدایشان که‌هردومرتبه‌بنده‌خودم بودم واتفاقا " آقای دکترآذربود، آقای مهندس‌خلیلی بودویکی دیگرازآقایان ولی صالح وصدیقی هیچوقت نبودند. باا وصحبت کردیم وگفتیم آقا قانون را اجرابکن، بسیارخوب کاری کردید این مجلس‌خب معلوم بودکه‌چه‌قماش‌ازمردم درآن هستند حالا مابتو قول میدهیم درآرامش درصلح‌وصفا،انتخابات را هم مانمی خواهیم ببریم، مانمی خواهیم بگوئیم که‌از۱۳۵ وکیل ۱۳۲ تای آنرا میخواهیم، نه. مافقط درحدودشهرهای بزرگ فعالیت میکنیم. البته‌این کافی بود. کافی بودکه‌ما تهران را ببریم وباقی آن همانطوریکه دیدیددرزمان مصدق. خب اونه‌میتوانست ونه‌میخواست ونه‌شاه قبول میکرد. این بود که‌خودامینی هم ازجرگه خارج شد.

س ــ آقای امینی میگفتند مسئله‌ی مهم وحاددرآن زمان مسئله‌اقتصادی مملکت بود ومیبایستی به‌آن رسیدگی میکردودرعین حال اومعتقدبودکه‌شاه اجازه‌نمیدادکه درآن زمان انتخابات آزاددرایران انجام بگیردواگرهم اجازه‌انتخابات میدادند اغتشاش وچاقوکشی وزدوخوردواین حرفها میشدودرنتیجه‌وسیله‌ای پیدا میشدبرای اینکه‌جلوی اصلاحات اقتصادی گرفته‌بشودوحکومت امینی ساقط بشود.

ج ــ من نمیدانم که‌آقای امینی اصلاحات اقتصادی را درآن مدت کوتاه‌چه‌کردند من خبری ندارم وحقیقتا " چیزی نمی بینم که‌به‌شما عرض‌بکنم. فقط میتوانم بگویم که‌وضع

اقتصادی ما که بدتر از زمان مصدق که نبود. آنوقت اقلاً عایدی نفت که بود، یک پولی آمده بود به خزانه. دیگری زحمت کشیده بود و آن پول را جمع کرده بود و دیگری خرج میکرد. این استدلال بنظر من بعید است. اما از اینکه ایشان گفته که ما به این صورت ورشکسته اقتصادی هستیم. اینها صحیح بود. میدانید که من همیشه حرف حق را هرکس بزند قبول میکنم. امینی میدانست که شاه البته او را نیاورده، منهم میدانم همانطوریکه عرض کردم، ولی اگر که قبول کرده بود که نخست وزیر باشد نخست وزیر میبایست بود والا شاه هروقت که توانسته نخست وزیرانی آورده که به تمام معنا بایدنوکرش میبودند مگر یک روزی که دیگر جبر او را مجبورکرده باشد. آنوقت آن آدم باید خودش را معرفی کند. امینی یک سال واندی داشت برای اینکه خودش را معرفی کند. فکرکنید در یک سال وسه ماه، نه اینکه من به دل بگیرم چون خیلی زندان های دیگر رفتم، حکومت ایشان بنده شخصاً" درحدود یکسال و یکماهش را زندانی بودم، یعنی من درحدود سه ماه بیرون از زندان بودم درهمین مدتی که انتظار آزادی بیشتر بود. این است که البته که شاه نمیخواست، البته که ممکن بود در یک جاهائی به تحریک همان ساواک وارتش و اینها چاقوکشی هم بشود ولی امینی میتوانست به کمک جبهه ملی، ما آدم داشتیم ومیتوانستیم، یک انتخاباتی بکند و بیست یا سی آدم حسابی را با رأی کاملاً" آزاد، کاملاً" دموکراتیک وارد مجلس بکند.

س ـ آقای دکتر بختیار میدانیم که در آن زمان یعنی در زمان فعالیتهای جبهه ملی دوم دانشجویان دانشگاه یک بخش عظیمی از فعالیتهای جبهه ملی را تشکیل میدادند وگله وشکایتی که آنها دارند اینست که رهبران جبهه ملی با آنها به طرز دموکراتیک رفتار نکردند در رابطه با انتخاب نمایندگانشان وبجای اینکه به آنها اجازه بدهند که نمایندگان خودشان را دانشجویان انتخاب بکنند برای آنها نماینده انتخاب کردند در شورای مرکزی جبهه ملی. پاسخ جنابعالی به این گله دانشجویان چیست؟

ج ـ عرض کنم که این دوموضوع است: یکی انتخاب در شورای جبهه ملی که بنده عرض میکنم یکی رفتار است که دموکراتیک بود یا نبود. من معتقدهستم به یک اولوسیونی بسوی دموکراسی. ما نمی توانستیم ومن نمیخواهم از خودم دفاع بکنم چون من که تنها نبودم در آن جریان، باید به شما عرض بکنم که تا این اواخر بنده هم عضو شورا بودم وهم عضو

هیئت اجرائی بودم همیشه، واغلب هم تشکیلات با من بود ودانشگاه مخصوصاً". این ایرادِ دانشجویان صحیح نیست. یکی اینکه بایستی رأی دهندگان عضو جبهه ملی باشند چون ما برای جبهه ملی نماینده میخواستیم. کسی که میگفت من با جبهه ملی مخالف هستم نمیشد که سراورا ببرید یا اورا در دانشگاه طردکرد. چنین چیزی اصلاً نبایدباشد ولی میتوانیم بگوئیم آقا توکه مسلمان نیستی مگه نمیتوانی بیائی. مثال مذهبی میزنم،یکدفعه هم بگذارید من مذهبی بشوم. این مسئله که کاملاً روشن بودکه یکعده توده ای، حالا ببینیدچطور مرتب تناقضات میآید، دراین کاردست داشتند. اینها میخواستند که خودشان وارد بشوند و از داخل منفجرکنند. خودبنده که مسئول بودم فقط میگفتم که شما تقاضای عضویت جبهه ملی را بکنید مادوماه آنکت را رسیدگی میکنیم وبعدتمام سعی سازمان امنیت ودستورات شاه دراین برهه زمان این بود که ثابت بکنند که توی دانشجویان وسران جبهه ملی اشخاصی با سابقه ی توده ای هستند، اینها توده ای هستند که این را ببرندوجلوی آمریکائیها بگذارندوبگویندآهان ببینید وهرروزهم که نمیشود ۲۸ مرداددرست کرد،شما بدست خودتان کارراداریدخراب میکنید. منهم با علم واطلاع به این موضوع سعی کردم که یکنفرشان را قبول نکنم. خدابیامرزدیک جزنی بود...

س- بیژن جزنی.

ج- بله بیژن جزنی. اویکروزآمدپیش من وگفت،"آقا چرا ما را درجبهه ملی قبول نمی- کنید؟"گفتم تقاضا دادید؟ گفت،"بله".گفتم کی؟ گفت،" پانزده روزاست." گفتم بعدازدوماه ما میتوانیم به شما بگوئیم ولی الان میخواهیدحوزه بروید میتوانید بروید ولی ما کارت دائم به شما نمی دهیم، عضویت به شما نمی دهیم تازمانی که یک آموزشی ببینیدوما ببینیم صلاح است که بدهیم یا نه. یک عده ای ازاینها درآنجا بودند اینها میگفتندهرکس دردانشگاه هست بایدرأی بدهد ودربعضی ازدانشگاهها توده ای ها می بردند، بعضی دانشگاهها. البته خیلی کم ولی با تشکیلاتی بودن آنها ما نمیتوانستیم مقاومت بکنیم وما گفتیم آقا برای جبهه ملی کاندیداها بایدازجبهه ملی

باشد. ایرانی در ایران رأی میدهد. بنده اینجا در پاریس نمیتوانم رأی بدهم. اگر اشکالی بود این بود ولی آن افرادی که انتخاب شدند واقعاً " در آنجا اصلاً" برای ما مهم نبود که حسن مشود یا حسین، فقط مؤمن به جبهه ملی باشد کافی بود. این یک مسئله بود. مسئله دیگر گفتید در انتخاب برای آن افراد. این افرادی که انتخاب شدند، گمان میکنم ۴ نفر هم بودند در کنگره جبهه ملی، از تهران ۴ نفر و از شهرستانها هم یکعده ای بودند که حالا یادم نیست چند نفر بودند، آن افراد هم بین خودشان انتخاب کردند یعنی انتخابات درجه دو بود. فرض کنید در تهران ما در حدود ۱۵ یا ۱۶ دانشکده آنوقت بود و ما نماینده در آنجا داشتیم. اینها نماینده انتخاب کردند و نمایندگانشان هم آقای بنی صدر بود، آقای ارفع زاده بود، آقای نراقی بود که مرد و یکنفر دیگر بود. چهار نفری که از تهران بودند من یادم هست که دو تا از اینها به شورای جبهه ملی آمدند که نراقی یکی از آنها بود و دیگری ارفع زاده بود که یادم هست. البته در جریان آنها هم صف آرائی های شدیدی شد که از یکطرف خنجی ها بر علیه بنده و با همکاری و مساعدت مستمر آقای سنجابی، مسعود حجازی از اشخاصی است که همیشه مورد لطف آقای سنجابی بود چون از سنجابی میتوانست سواری هائی بگیرد و گرفته بود که همین الان هم حاضر است که بگیرد که بنده این سواری ها را نمیدهم. از این جهت آقای سنجابی در این مرحله بنظر من مورد حمله شدید بازرگان و مخصوصاً " مورد حمله، وقیحانه باید بگویم، آقای بنی صدر واقع شد که او یکی از آن بچه هائی بود که از دانشگاه آنجا آمده بود. حالا چطور اینها با هم همکاری میکنند و پسر این پیش او هست اینها را دیگر من نمیدانم. آدم وقتی Souple شد و انعطاف پذیرفت به همه راهی ممکن است با لا و پائین برود. ولی میتوانم به شما بگویم این آقایانی که آنجا انتخاب شدند واقعاً " عضو جبهه ملی و اصیل بودند.

س - یکی دیگر از انتقاداتی که معمولاً " به شما وارد میکنند و من بیشتر با رهبران جبهه ملی که صحبت کردم آنها روی این مسئله تکیه میکردند مسئله سخنرانی شما در میدان جلالیه است. گفتند که در سخنرانی شما، شما قرار نبود که مسئله سنتو و مسئله کنسرسیوم

را مطـــــــرح بفرما ئید چون آن مسا ئلی که شما آنجا درآن سخنرا نی مطرح کردیددرشورا ی جبهه‌ملی تصویب نشده بـود وا ین با عث ترسا ندن آمریکا ئیها وبنفع شا ه تما م شد.

ج ـ بله . من خیلی خوشحا لم که این سئوا ل را میفرما ئید برا ی اینکه‌ا ین نطق هســـت خودتا ن بروید‌بخوا نید یـــا هرآرشیوی میخوا هـدبخوا ند .ا گریک کلمه‌من را جع بـــــه کنسرسیوم گفتم، چون حسا سیت آنها بیشترا زهمه‌چیزنسبت به‌ا ین بود، هرچه‌میخوا هیدبگوئید. نــطق سنجا بی وصدیقی یا ما ل من دریک جا ئی بنا بودکه‌بنشینیم دورهم وگفتیم که‌مـــن ا نتقا دکلی دولت را میکنم ، سنجا بی را جع به‌آزا دی صحبت بکندوصدیقی را جع به‌قا نـــون یا بعکس . نه‌یک سطرمن ا زآنها دیدم ونه‌آنها یک سطرا زمن دیدند. ولی یک چیزی را مـن میخوا هم به‌شما بگویم. بدبختی من ا ین بودکـه حرفها ئی که‌درمیدا ن جلالیه‌زدم سوکســه‌ی عظیمی پیدا کرد ، هما ن حرفها ئی بودکه‌وقتی که‌نخست وزیرشدم زدم. ا لبته‌خیلـــــــی رقیق تر ، من خیلی ملاحظه‌ها کردم همین که‌جنا بعا لی میگوئید ولی ا ین نطق هست . آخـر چرا وقتی که‌یک مدرکی وجوددا ردوصدوچهل هزا رآدم آنرا شنیدند ا ین چه‌ا تها می ا ســـــت . حا لا ببینید: بنده‌گفتم حکومت ما ضـدملی ا ست ، حکومت ما متکی به‌ا فرا دمملکت ما نیست حکومت ما فا سد ا ست ، فا سدترین دستگا ه شرکت نفت ا ست ، وزا رت خا رجه‌ا ست . بنده‌تمـا م ا ینها را گفتم حا لا هم ..

س ـ شما را جع به‌پیما ن سنتوهم آنجا صحبت فرمودید؟

ج ـ لغتی که‌را جع به‌آن موضوع گفتم عینا " یا دم هست . گفتم با ما نیست که‌درکشمکش ها وزدوخوردها ی بین ا لمللی مملکتما ن را آلوده‌کنیم. ا ین را ا گریک ا یرا نی نگویـــــــد خیلی بی غیرت ا ست . ا ین را یا دم هست که‌گفتم‌وبسیا رحا ضرهستم کها گــــــــربرگردم بـه بیست ودوسا ل پیش‌با زهم همین را بگویم.

س ـ آقا ی دکتر جریا ن وا قعه ا ول بهمن دا نشگا ه تهرا ن چه‌بود؟

ج ـ ا ین خیلی خوب بود. عرض‌کنم که‌درروزا ول بهمن من ا صفها ن بودم ، ا صلا" درتهرا ن ویا دردا نشگا ه تهرا ن نبودم ا زا ین جهت وا قعا " وقتی که‌آمدم فردا ی آنروزبمن گفتند. ا گرکه‌آنجا بودم با کما ل گردن کلفتی میگفتم بله ،چنا نکه را جع به‌ا عتصا ب دا نشجویـــا ن

گفتندسالها بختیار اینها را گفت بیایدبیرون ، توی کنگره‌جبهه‌ملی بلندشدم. گفتم من منتظریک جوانمردبودم‌درا ین هفت سال وکسی حاضرنشد، حالا آقایان میخواهم به‌شما بگویم که‌کی گفت درآن جلسه‌ما ، آقای سنجابی شما موافق بودید؟ تنها من بودم که‌گفتم اعتصابات باید ادامه‌پیدا کند. وآنوقت دویا سه‌نفردیگرا زبچه‌ها ..

س ــ اعتصاب دانشجویان دانشگاه که‌درسال

ج ــ شب بمانند. من تنها بودم ولی بمن گفتند شما چون مسئول دانشگاه هستید در اقلیت یک نفربختیار رأی دادکه‌امشب بمانند تا انعکاس بین المللی کافی بگیرد وبعد البته‌به‌یک صورتی میشود حلش کرد.

من وقتی فکر میکنم‌اگربفرض‌محال‌مدت ۲۵ سال وزیرشاه‌بودم ، زجری که‌درا ین مدت ۲۵ سال میکشیدم‌کمتربودکه‌بیشترنبود.

س ــ درا ین موردهم به‌شما انتقاد میکنندکه‌شما کسی بودکه‌رفتیدوا عتصاب را شکستید.

ج ــ بله ، اجازه‌بدهید. یک آدمی است که‌الان هم با بنده‌سرخوشی ندارددوا ینجا هست بنام آقای ارفع زاده. جنابعالی میتوانیدازایشان بپرسید. درمقابل ۱۵۰ نفردرکنگره جبهه‌ملی گفتم آقایان روزی که‌درمنزل بنده‌بردیدو (؟) میگرفتید آقای سنجابی آقای فروهر، آقای حاج قاسمیه شما چه‌گفتید ومن چه‌گفتم؟ گفتندشما میگفتیدبمانید وما گفتیم نه. آخرا ین چیزها دیگردرپرده‌ابهام باقی نمی ماندوروشن میشود. شانس من این بودکه‌آنقدرزنده‌ماندم‌تا مردم هم سنجابی را بشناسندوهم مرا بشناسند. شانس هردوتای ما این بود ولی شانس من بیشتر.

درهرحال این مسئله‌ای را که‌مطرح میکنید راجع به‌اول بهمن ، وقتی من ازرا ه‌آمدم به‌من گفتندکه‌دانشجویان یک تظاهراتی برپا کردندکه‌اغلب خب یک قدری هم زیادتکرا رمیشدو خسته‌کننده‌داشت میشد، البته. چتربازان ریختندوا ینها را کتک زدند. اول بهمن همین مقصودتان هست؟

س ــ بله.

ج ــ چتربازان کتک زدندوچه‌کردندودکترفرهاد استعفا خواست بدهدودکترسیاسی چیزکردوا زاین حرفها.

س – میگویندکه تیمور بختیار هم دراین جریان دست داشت . شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج – اجازه بدهید بنده خودم عنوان بکنم.

س – بفرمائید.

ج – مسئله‌ی من اینست که اولاً" آنجا نبودم. بعدکه آمدم وجریان را دیدم، چندنفر از دانشجویان را هم گرفته بودندوعده‌ی زیادی را هم بسختی زده بودندویکنفرهم کورشده بود یعنی به پشت سرش زده بودندکه تا مدتها تحت معالجه بودوتا آن حدودی که من میدانم کور شده بود. درروزنامه‌های آقای امینی که نخست وزیربودودرهما نوقت نوشتندکه بختیار به دانشگاه رفت ودانشگاه را شلوغ کردوآمد. من سی دفعه پیغام دادم وکاغذنوشتم که آقا من اصلاً" نبودم ونه میدانستم که یک همچین تظاهراتی هست ، من برای چندروزبه اصفهان رفته بودم. وقتی که برگشتم واین را دیدم وچندروزبعدازآن هم ما را گرفتند ،ششم یا هفتم بهمن همه ما را گرفتند .وقتی ما را گرفتندکمیسیونی تشکیل شدکه به این مسئله دانشگاه رسیدگی کندویک سپهبدوفا نامی بو یادم هست ، یک آقائی بودکه قاضی دادگستری بودبنام اعتماد معتمدیک همچین چیزی و یک نفردیگرکه معاون دیوان عالی کشوربودودوقاضی دیگرخلاصه ویک نفرنظامی یک کمیسیون رسیدگی راجع به این موضوع تشکیل دادند. قرارشدکه ما را یکی یکی درمقابل این کمیسیون ببرندوبه سئوالاتی که ازما میکنندحواب بدهیم. دوسه جلسه صدیقی رفت ، دوسه جلسه من رفتم دوسه جلسه سنجابی رفت وباقی دیگراصلاً" برای اینکارها بخشاب نمی آمدندوکس دیگری نرفت . این گذشت تا اینکه درحدود ۱۵ روزبعد این گزارش ماشین شد وخب بالاخره ما هم آدم داشتیم ودستگاه داشتیم ویک شماره‌اش را هم برای من آوردند. حالا که گذشته است میتوانم بگویم که بوسیله‌ی همین آقای نصرت الله امینی که آنجا یک بندوبستی داشت وبرای من یک چیزی جست .درآنجا ،نه اینکه من تبرئه شده بودم نوشته بودتنها آدمی که بهیچ عنوان ،، ولی ازآقای مسعودحجازی ، بقول دکترمصدق" آنکه با قافله‌ی حجاز آمده بود " ودیگران وازببعرضه‌گی آقای سنجابی که مسئول آنجا بوددرآنموقع درآن گزارش که ۳۰ صفحه هست نوشتند. خب شاه هم وقتی این گزارش را دیدخیلی بدش آمدوگفت ،" شما

که‌تبرئه‌کردید "وگفت پس چتربازان وفلان واز این حرفها .شاه‌خوشش نیامدوامینی هم خواست‌که شاه‌را قلقلک‌بدهدکه‌بگوید "آقا که‌یک کمیسیونی تشکیل شده‌است ویک سپهبدهم آنجا بودودونفر قاضی هم بودندوآنجا نشستندوگزارش‌دادندکه‌اینها بیگناه‌بودندوبی احتیاطی وبیعرضگی سنجابی ومسعودحجازی ودارودسته‌اش البته در آنجا من توی روزنامه‌ها ومجلات خواندم ، آزادی واقعا " چه چیزخوبی است اگرواقعا " باشدیکروزی ، که‌نوشته‌بودند بختیار رفت‌دروسط دانشگاه گفت ،" زنده‌بادنمیدانم کی " آخراگرمن بخواهم‌بگویم زنده‌باد مصدق میگویم زنده‌بادنمیدانم‌کی ؟ برای اینکه‌اسم مصدق راهم حتی به‌این صورت هم توی روزنامه‌نیاوردندوتمام اینها درزمان آقای امینی شد ودانشگاه راقبل ازاینکه آقای بنی صدرببندند ایشان دانشگاه‌رابستند . وازآن روزببعداطمینان پیداکردم‌که خیلی دشمن درزندگیم خواهم داشت‌واین را من بین دوستان خودم هم دیدم‌وهیچ چیزی جزحسادت نمیدانم . عدم لیاقت‌شان راباتهامات عجیب وغریب میخواهندبپوشانند . ولی خوشوقتم ازاینکه‌همه‌ی اینها الان روشن شده است والان که‌من به‌جنابعالی میگویم رفرانسس‌به‌شما میگویم ، گزارش‌سه‌نفری را به‌شما عرض میکنم یاآن نامه‌سه‌نفری را به شما بگویم . به‌آن نامه‌سه‌نفری وقتی رسیدیم به‌شما خواهم گفت . آخه‌ما چه‌خواستیم ؟ ما خواستیم که‌قانون اساسی اجرا بشود . خب یکسال پیش آدم هنوزاین عقیده‌راداشته یعنی عقیده‌مصدق . بعدیکدفعه‌ما بین فرودگاه‌اورلی واینجا چهارتاآخوند ازاین پیرمرد ابله‌سواری میگیرندکه‌دست‌امام راببوسدکه‌مملکت‌اینطوربشود؟ آخرشما میتوانید قبول بکنید؟

بدترین نقطه‌ی ضعف برای یک رهبرضعف او ست ، دزدباشد ، هیزباشد ، خائن باشد بدتر از این نیست‌که‌ضعیف باشد چون ضعیف‌که‌شدهمه‌ی اینها راهم‌بدنبال خودش میکشد . اینست دردمن با این آقایان .

س ـ آقای دکتربختیار ، شما درمذاکراتی که رئیس مؤسسه‌ی فرانکلین ، صنعتی زاده ، و بعد هم آقای علم با رهبران جبهه‌ملی انجام داد شرکت‌داشتید؟

ج ـ من دسته‌جمعی ندیدم . این آقای علم راکه‌من اصلا" ندیدم . آقای صالح گمنان

میکنم آقای علم را دیده‌بودولی من ندیدم وآقای صالح شایدآقای آذررا هم دیده‌باشد..
س ـ بله با ایشان من مفصل صحبت کرده‌ام.
ج ـ بله. با ایشان بوده وشایدخیلیلی هم بوده‌باشد ولی نمیدانم. ولی من میدانم که‌بنده‌آنجا نبودم. منزلشان هم منزل آقای صالح بود.
س ـ بله ، منزل آقای علم هم رفته‌بودند.
ج ـ بله ولی خب نه‌ایشان میدانست که‌بجائی میرسدونه‌آن دیگری میدانست که‌به‌جائی میرسد. منتهی خب بیچاره‌صالح یک آدم افتاده‌ای بودوهمه‌چیزرا قبول میکرد.
س ـ آقای صنعتی زاده..
ج ـ آقای صنعتی زاده‌یکی دویا سه‌مرتبه‌به‌زندان آمد. من ایشان را اتفاقا" درکوه دیده بودم،چون کوهنوردهستم،اورا درکوه چندین مرتبه‌دیده‌بودم وبعدیکی ازقوم وخویشان یکی ازدوستان میگفت آقای صنعتی زاده‌رئیس فرانکلین . دیدم یک بچه‌ی خیلی زرنگی است . خیلی با هوش وخیلی جنبه‌ی یکخرده‌هم جاسوسی دارد. بپرسدکه‌شما کجا میروید وکی کجاست وازاین حرفها . خب من چندین دفعه‌دیدمش وسلام وعلیکی داشتیم. بعدوقتی ما رفتیم زندان ، زندان قزل قلعه، در زندان قزل قلعه‌ایشان آمد.ایشان دوسه‌مرتبه‌به دیدن ما آمدوبا آقای صدیقی وسنجابی وبنده، حتما" با آقای صالح هم‌صحبت کرده‌بودولی نمیدانم ،صحبت کرد. گفت من میروم‌وصحبت میکنم. گفتم آقا ما حرفمان خیلی ساده است : قانون اساسی ،قانون اساسی،هیچ چیزدیگرنمیخواهیم.اگراین هست همه‌چیزبما داده شده وهیچ خواهش شخصی هم نداریم اگرهم نیست اصلا" صحبت نکنید.
تا این حدودش را بنده‌بودم. سنجابی بمن گفت که "یک پیشنهاداتی آورده‌بودکه‌من دیدم خیلی خوب است وصدیقی نگذاشت که‌اجرا بشود." نمیدانم این را به‌شما هم گفت یانه. ولی آن پیشنهادات را من ندیدم ونشنیدم که‌صدیقی مخالفت کرده‌باشدبا آنها . چون وقتی نزدمن آمدگفتم حرفم اینست وحرف مرا به‌هرکس میخواهی بزنی بزن . وازاین جهت هیچ جلسه‌ای نبودکه‌ایشان نشسته‌باشدوما دورش وایشان یک پیشنهاداتی بیاوردوما بنویسیم وردبکنیم و یا قبول کنیم.

س - هرچندکه شما درباره این سئوالی که من الان میخواهم بکنم یک مقداری صحبت کردید ولی من دلم میخواهد که این را یک مقداری بسط بدهید درارابطه با جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران وردتقاضای آنها برای عضویت درجبهه ملی دوم است .

ج - بله . عرض کنم به حضورتان که جبهه ملی تشکیل شده بود و آقای خلیل ملکی هم تقاضای عضویت کرده بود . فکرمیکنم آنروزدیگربه آنها نیروی سوم نمی گفتندوجامعه سوسیالیستها میگفتند .

س - جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران .

ج - بله یک همچین چیزی . من یک مقداری راجع به آقای خلیل ملکی حضورتان عرض کردم ، خاصیتهایش را گفتم ، معایبش را گفتم که با هیچ گروهی بنظرمن نمی ساخت . یعنی یک تلخی هائی داشت این آدم که عمیقاً " انسان بودولی با مردم برخوردی داشت که درست آنتی کریسما اگریک کسی ممکن است داشته باشد خلیل ملکی داشت .

وقتی که تقاضای او آمد من تنها نبودم که مخالف بودم ، ازمن مخالف ترداشت که آقای سنجابی بود . ولی سنجابی نه خودش شهامت گفتنش را داشت والبته دلائل او هم با دلائل من فرق داشت . دلائل من این بودکه گفتم وحالاهم تکرارخواهم کرد ولی آقای سنجابی تا آن حدودی که من میدانم تحت نفوذ آقای حجازی بود . آقای حجازی هنوزدرآن مرحله عضونبود ولی خنجی عضوبود وخنجی به او تلقین کرده بودکه جلوی اینکاررا بگیرد . البته بنده حدس میزنم ولی با اخلاقی که درااین سراغ داشتم ودراوسراغ داشتم این قطعی است برای من .

وقتی مطرح کردندوصحبت کردیم یک عده ای منجمله مرحوم کاظمی هم مخالف بود . البته مرحوم کاظمی روی جنبه ی مذهبی که داشت مخالف بود . البته مثل نه او با زرگان نبود ولی خب یک سیدی بودوبالاخره یک حالت اینطوری داشت . خب او هم رئیس شورا بود ، آقای کاظمی رئیس شورا بود ، وبنده درآنجا وقتی که صحبت شد گفتم من حقیقتش اینست که هیچ خصومتی هیچ عنادی هیچ برخوردی با آقای ملکی نداشتم ولی با آمدن ایشان مخصوصاً " که انسجام جبهه ملی هنوزمحکم نبست واین شوراواین انتخابات واینها بهتراست که بصورت خیلی جمع وجورتری فعلاً" پیش برود تا آن انسجام وبهم بستگی کافی که پیدا شددرها را

میشود برای اشخاص دیگر بازکرد. ومن ایرادی را که برای اینکار در ردپیشنهاد آقای خلیل ملکی میگیرم اینست که ایشان از حزب توده جدا شده است. میگوئیم جوان بوده مثلاً" وتحت نفوذ چیز بوده. من یک آدمی را که تا آخرعمرش عضو حزب توده میماند و معتقد است احترامبرایش قائل هستم. ولی واقعاً" یک مارکسیست باشد و معتقد باشد و اولویت شوروی را در دنیا قبول بکند. خب اشخاصی بودند که میگفتند آقا این قایق شکسته ایران را به ببندیم به پشت کشتی نیرومندی مثل اطوری انگلیس این تز سیدضیا وتزخیلی ها بود در ایران. از آنجا که این مرد جدا شد میتوانست، بنظرمن، سکوت بکند و یک نویسنده بشود چون استعداد داشت و دانشش را هم داشت. اوازمبارزه پلی تیشین بیرون بیاید وبرود یک نویسنده توانائی بشود و مردم را راهنمائی بکند و یک مقداری از این کارها هم بمواز ات آن کارهای دیگر میکرد تا آنجا که آقای رضا شایان بمن گفت که کارمند خود من بود در روز ارتکا ر و اینجا هم آمد و مرا دید. هم ملک را دید و هم مرا دید. گفتم بعد از اینکه اینکار را نکرد رفت و با یک آدمی مثل بقائی که از همه مشکوک تربود یک دکانی از نو درست کردند. من نمی گویم که تقصیر خلیل ملکی بود یا تقصیر بقائی بود ولی خلیل ملکی باید اینقدر شعور داشته باشد که با بقائی نرود.

س ـ ولی بقائی آنروز از نظر مقبولیت عام شخصیت دوم بود بعد از مصدق.

ج ـ اجازه بدهید. این صحیح است که آقای بقائی هنوز دستش را نخوانده بودند ولی بقائی که خودش، درهمین مذاکره امروز جائی عرض کردم که وقتی آدم به این سطح رسید دیگر نمی ـ تواند حزب بسازد ـ حزب ساختن کار بیست سی سال پیش بنده است با شما که هنوز جوان هستید میتوانید ولی جنابعالی هم بعداً" نباید حزب بسازید. آقای بقائی که وقتی وکیل دوم تهران میشود و میرود یک حزب زحمتکشان میسازد و این حزب را جدا از تمام احزاب و مصدق و اینها یک دکان جدیدی است، خب این مرد میتوانست ـ من به دیگران کاری ندارم حق داشتند که بروند و ده تا حزب بسازند ـ یک آدمی که با مصدق اینطور بود خودش علامت بسیار بسیار مشکوکی بود که برود یک دکانی بسازد مثل دکان اپوزیسیون ها که می سازند و می بینیم هم که چطور الحمدالله یکی بعد از دیگری بسته میشود. دکان غیراز ایده ئولوژی است، غیراز پرنسیب سیاسی است. حالا معهذا قبول میکنم که اشتباه کرد و جدا شد آقای صدقی تمام این جدائی ها سروصدا کرد

این آدم را کوچک میکند. من با تمام کثافتکاری های سنجابی های نوعی از جبهه ملی نرفتم وآنروزهم که توی مجلس رفتم گفتم برنامه جبهه ملی را آوردم اجرا میکنم. خب آنهائی که اشتباه کردندحالا بیچاره ها تاوانش را باید زه کافی دادند. بعداز آن آمددوباره با یک عده دیگری مثل خنجی واینها یک دکان دیگرباز کردند. آن دیگرمعنا نداشت. بعدازپانزده روزبهم زدند..

س- پانزده روزنبود. بعداز ۲۸ مرداد بود.

ج - یا پانزده روزنبودویکسال. بله ۲۸ مرداد بهم زدند.

س- ملکی بهم نزد خنجی سروصدا درآورد.

ج - خیلی خوب بالاخره آقای خنجی وچیزکه میآمدندمیگفتند آقا خلیل ملکـــــــی آدم درباره است. این حرف را میزدند. گفتم به شما که رسیدگی هم شدومزخرف بود ولی بالاخره آدم اصلا" چرا باید برودوخودش را هرروزبا یک اشخاص کوچکی آلوده بکندوهرروزدق دوباره انشعاب درانشعاب.

گفتم خب حالا ایشان یک سازمانی دارد من نگران هستم ازاینکه ایشان بیایداینجا وفردا دوباره اینجا یک انشعاب بشود. دلیل هم این بود، این را نوشته ام وامضاء هم کرده ام. تمام حرف من با ایشان این بود والبته یک شوخی هم کردم که خودش هم گله کرده بودو یک روزنامه ای یا یک مجله ای این را هم نوشت. چون من به ایشان گفته بودم که دیگر یک انشعاب مانده که خلیل ازملکی انشعاب بکندواینها هرکدام ازیکطرف برونددیگرچیــــزی نمی ماند. این برادرش حسین که یکی ازبیغرض ترین آدمهای دنیا است که من دیدم، بی - غرض تر ازاین من کمتردیدم، توی خودمونی ها وازخودما. البته ذهن دکترمصدق هم نسبت به خنجی ونسبت به خلیل ملکی هم هیچوقت همچین مساعدنبود این را من باید به شما بگویــــم راجع به خنجی ها باید بگویم که بسیاربا آنها بدبود، خیلی بدبود. البته یک مقداری هـــــم این متین دفتری اینها میرفتندوسعایت هم راجع به اینها میکردندوشاید مبالغه هم میکردند. ولی خلاصه اگرمن ما بین خنجی ومتین دفتری بایدیکروزباز یکنفرشان همکاری خدای نخواستـــه داشته باشم من با زخنجی را قبول میکنم چون خنجی یک آدم با فکری بودوآدم با استعدادی بود

اقلاً" حرمت استعداد مردم را آدم باید حفظ بکند.
این دلیلی که عرض کردم فقط این ترس از انشعاب در جبهه ملی بود که بنده با آوردن ایشان مخالفت کردم والا هم زجر دیده بود و هم دانش داشت و هم مبارزه میکرد و هم یک آدم تشکیلاتی بود و آدمی بود که در مکتب تشکیلات بزرگ شده بود اینها همه را قبول دارم.
س ـ نظر شما راجع به مخالفت دکتر مصدق با ساخت و بافت جبهه ملی چیست؟ من دیگر نمی ـ خواهم وارد جزئیات آن نامه هائی که دکتر مصدق نوشت بشوم. چون شما خودتان میدانید و نامه ها هم موجود هست.
ج ـ بله . ولی بنده حاضر هستم که عرض کنم که بنظر من دکتر مصدق هیچوقت رهبر حزب نمیخواست بشود، نبود و نه میتوانست بشود. وقتی که در احمدآباد بود و منزوی بود ارتباطاتش با اشخاص زیاد مطمئن و خوبی نبود. من فقط عید نوروز یک تبریکی به او مینوشتم و ایشان هم اظهار محبت میکرد، آخرین نامه اش را هم دارم و بهتان بگویم که در همین غارت خانه ام از دستم رفت که همه چیزم را بردند که مال روز ششم یا هفتم اسفند بود که هفت روز یا هشت روز بعد فوت کرد. این کاغذ را در تهران نوشتم.
بله ، ولی افرادی که پیش او میرفتند و میآمدند منجمله نوه ی خودش خیلی خیلی دکتر مصدق را بر علیه جبهه ملی بعداز کنگره تحریک کردند. مصدقی که هیچوقت آمادگی نداشت که حزب سازد با شدیک نیروئی بصورت متشکل درست بکند. بنظر من یک مقداری ، با وجودی که دل من از آن دستگاه خون بود، مبالغه کرد که تا من زنده هستم خود من رهبر جبهه ملی هستم . برای ایرانیها اگر جبهه ملی با شد یا نباشد مصدق یک جائی پیدا کرده است که دیگر قابل بحث برای ما نیست، یعنی برای یک آدمی که شرف و انصاف داشته باشد دیگر نیست . حالا ممکن است ، عقاید و خیلی چیزها یش را من در کتاب یکرنگی یک اشاره ی خیلی کوچکی کردم، یک ادا هائی داشت که واقعاً " جان آدم به لب میرسید با هاش ولی خب این آدم مخالف بود و در آنجا یک نامه ای نوشته بود که " از ما بهتران درآن جا هستند." از ما بهتران مقصود البته بدون اینکه لغتی گفته باشد مقصود خنجی و حجازی بودند و این خنجی و حجازی هم دائماً " سوار آقای سنجابی بودند ،مستمراً " از او سواری میکشیدند ، چقدر خوب سواری میداد این پیرمرد ،حالا نمیدانم چطور است .ولی تا من شناختمش واقعاً " میشد خیلی خوب سوارش بشوی

چون"نه "به هیچکس هم نمی گوید وهمه را هم دورخودش جلب میکند ویا رگیری میکند. "خوب است که این هم بیاید وخب او وهم بیاید اشکالی ندارد." حالا اینها دوتا اصلا" با همدیگر تجانس ندارند اشکالی برای او ندارد. یعنی Contradiction Logique فرانسوی زبان ها نمی شناسد اصلا". بازاینجا صحبت کنم چون برمیگردد به آن مسئله ای که مصدق عنوان کرد. مصدق یک مقداریش را حق داشت که آقای سنجابی توکجا میخواهی بروی ؟ اینها سوارتوهستند وخودت میخواهی نیروئی برای ملت درست کنی ودیدیدهم که بعدازهمین جریان بودکه از ایران رفت. سنجابی بعدازاین جریان رفت وجبهه ملی هم دیگردرش بسته شدوبنده هم دریک جلسه ای نمیدانم شنیدیدکه بلندشدم وبه آقای صالح گفتم آقای صالح هیجده سال تحمل بیغرضه گی شما را من کردم ولی دیگرحالا اجازه بدهید منهم بروم منزلم بنشینم تا هروقت یک رهبری آمد، نه اینکه بخواهم بروم ویک دکان دیگری بازکنم من اهل این چیزها نیستم ولی توی همان حزب ایران بمانم تا زمانی که یک رهبری بیاید ویک اقدام دیگری بخواهیم بکنیم. پس مقصودم اینست که مرحوم دکتر مصدق راجع به جبهه ملی بعلت همین موضوع ویکمقداری بعلت اینکه خیال کرده بودکه سرپیری میخواهندوراکنار بگذارند چون رهبرواقعی نهضت مقاومت ملی یعنی از ۱۳۳۲ ببعداصلا"هیچ وقت با دکترمصدق نبودکه راجع به آنها ایرادبگیرد این آقایان همیشه کم وبیش آنجا بودند حالا درصف اول نبودند ولی درصف دوم میبودند. اینست که بنظرمن دلیل خاصی ندارد جز اینکه دکترمصدق علاقه ی زیادی به تشکیلات نداشت وتوانائی زیادی هم دراین مورد نداشت وبعدهم بعلت اینکه بانداز ه کافی گوشش را راجع به این عناصرکه نسبت به آنها مشکوک بود پرکرده بودند.

س ـ ولی من تاآنجائی که نامه های دکترمصدق را دیده ام ، چون میدانیدکه این نامه ها منتشرشده است ، دکترمصدق اصولا" به ساخت تشکیلاتی جبهه ملی ایراددا شت وا ومعتقدبود که جبهه ملی میبایستی که محل احزاب وسازمانها وسندیکاها یعنی درواقع نمایندگان اینها باشد نه مجمع دوستانی که خودشان ازهمدیگردعوت کرده اند وبه شورای ملی آمدند.

ج ـ ببینیدچگونه ؟ به بنده بفرمائیدکه چگونه؟ بنده خودم میروم . حالا فکرکنید که شاپوربختیار هم اسمش نیست وتوی هیچ حزبی هم هیچوقت نبودم. بنده هم میروم

بیست نفر سی نفریا چهل نفررا جمع میکنم ویک مرا منا مه ای مثل همه‌ی مرا منا مه‌ها ی دنیا را به‌شما میدهم که‌بنده‌نیرودا رم ومیخوا هم‌به‌شما ملحق بشوم. آخرا ین ترکیب هم کـــــه نمیشود. آخریک حزبی مثل حزب ا یرا ن چها رتا آدم تحصیلکرده‌وفا ضل توی آن هست ولـــی فرض کنید فلان حزب حا لا هست یا نیست بیا یدآ نجا وبگویدکه‌آقا بنده‌هم برنا مه‌جبهه‌ملـــی و فکردکترمصدق را قبول دا رم بگویم آقا تونما ینده‌چندتا بفرستی ؟ یکی بفرستی یا دوتـــا بفرستی . خلاصه‌ا ین قا بل حل نیست . مصدق میبا یست یا دستها یش را میزدبا لا ، بنظرمن ، وخودش یک تشکیلاتی میدا دو،مردم محوا وبودنـــدوا ومیتوا نست ا ینکا ررا بکند که‌دیگـــرا ن آنوقت ا ستقا مت ندا شتند مخصوصا " هم درزما ن ملی کردن صنعت نفت . یا میبا یست دیگـــر خودش را ، میدا نیدبقول نا پلئون بنا پا رت که‌میگوید "آدم با یدآخرعمربتوا ندبا زیبا شی ا زصحنه‌بیرون برود 'همینکا ری را که‌دوگل کردوخودبنا پا رت نکرد. آدم با یدبتوا نـــد وقتی رلش را دریک جریا نی بـــا زی کردبگویدکه آقا من کا رم تما م شد. حا لا مصـــدق که‌محبوب ا کثریت ملت ا یرا ن همیشه‌بوده‌وهست بنظرمن نمیبا یست خودش توی ا ین جریا نا ت بما دستور بدهدکه‌بیا ئیدا ینکاررا بکنیدوآنکا ررا بکنید.تا زه‌ا ینهم یک چیزی بودکه‌فروهـــر نوشته‌بودودا ده‌بود به‌متین دفتری وا وهم به‌مصدق دا ده‌بود.

س ــ آقا ی دکتربختیا ر،یک ا یرا دی که‌به‌جبهه‌ملی دوم گرفته‌میشود ا ینست که درارا بطـه با ا نقلاب سفیدوا صلاحا تی،که‌حا لا وا قعی یا غیروا قعی رژیم شا ه‌ا را ئه‌دا ده‌بود، جبهه‌ملـــی فقط به‌آ ن ا یرا د دروا قع حقوقی دا شت یعنـــی ا ینکه‌شا ه قوه‌مقننه‌را پشت سرگذا شتـــه وخودش شروع به‌قا نون گذا ری کرده‌ا ست . ولی هیچوقت ا زنظرمحتوا ا ین ا صلاحا ت را بررسی نکردویک برنا مه‌ا ی درمقا بل، برنا مه‌رژیـــم ندا د چرا ؟

ج ــ ا صلاحا ت ا رضی قربا ن تا آ نجا که‌من میتوا نم بگویم درحزب ا یرا ن صورتجلسه‌ی آ ن هست وا کثریت ما رأ ی دا دیم کها صلاحا ت ا رضی بشودحتی ا گرنا قص با شدوا گربدست ا فرا دغیرصا لـــح با شد. ولی فرا موش نکنیدکه‌شا ه وا طرا فیا ن ا ومیخوا ستندفقط وفقط Show و، Demagogie ووضعیتی ا یجا دبکنندکد"ما ا نقلاب کردیم." ا ولا" من وقتی لغت ا نقلاب را میفهمم حا لـــت

استفراغ به من دست میدهد، این را به جناب عالی بگویم وشاید هم ازمن جائی خوانده اید برای اینکه انقلاب فقط وسیله ی ضد انقلاب وسرکوبی مردم است. انقلابی که شاه بکند! آنکه واقعاً " دیگرزیبا است، آخر این مسخره گی است آقا. اولین انقلابی که شاه برود، خب بفرمائید خمینی هم آمد وهمین را گفت. اینست که بنظرمن جبهه ملی توانائی رسیدگی ،آنهم به آن سرعتی که میخواست، نداشت که اینها را بررسی بکند ولی درحزب ایران ما موافق بودیم وامضاء بنده هم هست پای صورتجلسه که با اصلاحات ارضی وتعدیل زمین وثروت واینها موافق هستم. ولی جزواساسنامه ی مان بود وما چیزی به آن اضافه نکرده بودیم.

س- شما برنامه ای ارائه دادید درمقابل برنامه ی شاه؟

ج - نخیر ما برنامه ای ارائه نکرده بودیم. ما معتقد بودیم ، مجموعه ما ، که این کار از وظائف یک دولتی است که متکی به ملت باشد یا یک گروه سیاسی است که بنشینند با آزادی کامل این کار را بکند وبعد درمجلس بوسیله ی حکومتی که بدست دارد یا ائتلاف کرده یا هماهنگی دارد اجرا بکند. چنانکه دیدیم اصلاحات ارضی اگرهم بعضی چیزهایش را درنظربگیریم که باصطلاح آن استورکتور ارباب ورعیتی را به آن صورت زدولی جای ارباب یکنفرآمد که به مراتب بدتربودوآن سازمان امنیت بود. واقعاً " وقتی شما حساب میکنید من دوچیز را دراین مسئله می بینم : یکی شرافت انسانی وبالابردن اجرومنزلت ایرانی و تربیت کردن او. بهاینجا که ما نرسیدیم چون اگررسیده بودیم که به خمینی نمی رسیدیم. مسئله دوم بازده ملی بود چون من اگر کلخوز را برای ایران لازم بدانم میکنم چون حرف اول وآخرمن یک چیزاست. من برای ایران مجموع را حساب میکنم. فلان طبقه ، فلان طبقه این کارمن نیست. این عقایدشخص خودمن است که به سئوالاتی که فرمودیداضافه میکنم. دراین صورت الان وزمان شاه ما ازآن روزی که آن اصلاحات را کردیم هی محصول ما پائین آمد هی پول نفت دادیم وهی گندم ونخودولوبیای آمریکائی خریدیم. من این را نمی خواستم وحالا هم نمی خواهم. ما ازآمریکا میتوانیم رآکتور بخریم ، ما میتوانیم جت بخریم ما میتوانیم این چیزها رادرصورت لزوم ودرحدود

لـــــــــــزوم با یدومیخریـــم ولی دیگرلپه ونخودولوبیا معنی ندا ردکه بخریم . چه شد که اینطورشد؟ این اصلاحات دروغی بود . این اصلاحات ارضی مسلما " مثل زبان Ésope فیلسوف معروف میگوید .او به نوکرش گفته بود بــروبهترین قسمت گوسا له را برای من بیاور . او زبانش را آورد . بعدگفت بدترین قسمت را بیاور . اوباززبانش را آورد . اوگفت این که نمیشود . گفت چرا اگرخوب باشد بهترین واگرهم بدباشد بدترین همین است . اینست که مسئله اصلاحات ارضی بسیار مهم بودوبا Demagogie وبا تظاهروبا دیکتا تــــوری وپا ترنالیسم واین با زیها نمیشد . مسئله همان مسئله اصالت است . این کارا زاولش اصالت نداشـــت ، کا رمصدق اصالت داشت وا ومیخواست که انگلیسی ا زایران برودوبعدبصــورت یک اروپائی برگـــــردد چون لازم هم داشت ودیدیدکه من توی کتابم نوشتم که معدن مصر بداین بودکه کارمندان انگلیسی بما نندومخصوصا " مدیرعامل شرکت نفــت یک انگلیســـی باشدکه کارش را بلدباشدبکند . بعدبتدریج تربیت میکنند ، درست میشوداینکارها . همان کاری که نهروکرد همان کاری که آدمهای سازنده میتوانندبکنند . ولی شاه فقط میخواست بگوید . آخراین اصول این اصل پنجم واین اصل ششم خب دیدیداین آخرهم به اصل هفدهم وهیجدهم رسیدیم واصل بیستم هم آقای خمینی ازآب درآمد .

س ــ آقای دکتربختیار ، چرا رهبران سنتی جبهه ملی که خوشبختانه یا بدبختانه شما هم جــزو آنها محسوب میشوید ،با شعاردانشجویان طرفــــدارجبهه ملی مبنی بر" اصلاح ارضی آری ولی دیکتاتوری شاه نه " درآن زمان مخالفت کردند؟

ج ــ مخالفت نکردند . تا آنجائی که من میدانم این متن هم مال خنجی است . من این را بایدبه شما بگویم که این متن مال خنجی است .

س ــ کدام متن ؟

ج ــ همین " اصلاحات بلی دیکتاتوری نه " . این چیزی است که خنجی نوشت ودرشوراخواند ومن گمان میکنم که تصویب هم شد .

روایت کننده : آقای دکترشا پوربختیار
تاریخ مصاحبه : هفتم مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۳

مصاحبه با آقای دکترشا پوربختیار درروزچهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۶۲ برابربا ۷ مارس ۱۹۸۴ درشهرسورن حومه پاریس ـ فرانسه ، مصاحبه‌کننده ضیاء صدقی .

س ـ آقای دکتردرابتدای گفتگوی امروزمامن میخواهم ازحضورتان تقاضاکنم که درباره‌ی انشعاب درحزب ایران که منجربه‌پیدایش "جمعیت آزادی مردم ایران"به‌رهبری آقای محمدنخشب شد برای ما توضیحاتی بفرمائیدکه‌این جریان چرا درحزب ایران اتفاق افتاد .

ج ـ وقتی که‌من درسال ۱۳۲۸ واردحزب ایران شدم آقای نخشب درآنجا بود . یک جوانی بودبا یک سبک خاصی که‌بنظرمن روش و سنخ فکروسوابق ما راکه‌بیشتر دراروپا تربیت شده‌بودیم نداشت واغلب اکثرا" ایشان خودش رایک سوسیالیست خداپرست میخواندواصولا" یک تمایلات مذهبی داشت که‌بسیاربنظرمن سطحی بودولی یک قسم دکانی هم بودبرای اینکه‌خودشان راازدیگران متمایزبکنند . میدانیدبعضی اشخاص هستندکه‌دائما" درصدداین هستندکه‌دریک جمعیتی دریک جائی یک پوئنی را که‌ازنظربه‌اصطلاح آناليزعقلی مشکل است بیک صورتی شعاراضافی چیزخودشان ـ قراربدهندوفعالیت بکنند . ایشان خودش راسوسیالیست خداپرست میدانست وبا یک لحن بسیاربسیارقاطع درتمام محافل ومجالس فعالیت میکرد . من تازه واردشده‌بودم ولی ایشان آنجا بودومیدانم که‌ایشان با یک گروه‌دیگری آمده‌بودوسمپاتیزان مثل همیشه ، سمپاتیزان وطرفدارآقای سنجابی بود . یعنی برای اینکه‌مردم راجمع کند سنجابی

فردا دکترکشاورزهم وارد حزب بشود میگویدا وهم مانعی ندا ردوا ورا هم قبول میکنـــد .
موضوع یارگیری وتعداد بیشترا ست که ایشان همیشه یک دم گاوی بدستش بیاید ووقتـــی هم که دم گاو بدستش آمدلیاقت نگاهداریش را ندارد وآنهم یک مسئله‌ی دیگری اســت .
ایشان ازطرفدا ران او بود. آقای نخشب به سرعتی عجیب ، من تازه وارد شده بودم ، هرروز درکلوب حزب ایران جغلـــه طلبه را هم برمیداشت وآنجا میآورد . یک پسرانی که ازفیضیه قم بودند خدا میداند یا ازیک خراب شده ای مثل آنجا میآوردوعضو میکرد . منهم چـــون تازه وارد شده بودم وازدورنگاه میکردم اصلا" وارد این ماجرا نبودم . آنچـــه کـــه میدانم برای کنگره ای که تشکیل شد، بدون اینکه من عضوآن کنگره باشم ، چون هما نطوری که عرض کردم من تازه آمده بودم ، سروصدای زیادی بودویکنفردونفردیگرهم داشتندکه یکی از آنها آقای راضی نامی بودکه بسیاربعدبطورمشخص خودش را نشان دادکه درحزب ایـــران بیکاراست واصلا" جایش آنجا نیست وخلاصه بطورگروهی و دسته جمعی اینها را همینطــــور میآوردند برای اینکه بتوانندیک نیروویک قدرت ویک چیزی ازخودشان نشان بدهنـــد .
دراین جریانات تمام سران حزب ایران منجمله آقای صالح منجمله زیرک زاده منجملـــه حقشناس منجمله بیانی اینها را روی لیست انتخاباتشان برای شوراومخصوصا" برای هیئت اجرائی کنارگذاشت ویک عده ای را که خودش آورده بود ودراینجا هم بازخوب توانست مانور بدهدچون درعین حال پسرزرنگی هم بود ومن هیچوقت ، اوحالا مرده است ، درآن مـــدت کوتاهی که اوراشنا ختم نه سمپاتی نسبت به او داشتم ونه اصولا" اوراآدم مخلصـــــی میدانستم . بعدهم چیزهائی که بمن گفتندراجع به آمدن اوبه آمریکا مثل اینکه مؤیـــد همین نظریه‌ی من بود .
ایشان به تمام سران حـــزب ایران که قبلا" آمده بودندتاختندوهرکدام ازاینهـــا دارای یک تحصیلات وسوابق ومبارزه ای بودند . درآنجا مابین اینها صف آرائی شد وباوجـــود حملات وباوجوداتهاماتی که ایشان راجع به بعضی ازدوستان ما منجمله مهندس بیانـــی میزد ورهبری این گروه هم خودشان را بعدم آقای سنجابی چسبانیده بودند ، وهمیشه حاضر است که تعدادرازیادبکند وهروقت سنجابی توی کلوب میآمداینها اوراروی سرودست بلنـــد میکردندوباآن تظاهرات احمقانه . چون دریک کلوب حزب بایدیک حادثه بزرگـــی رخ

بدهد یک قهرمانی یک آدمی که یک کار بزرگی کرده سالها خب تجلیلی ازاو بکنند ولی هردقیقه که ایشان میرفت منزلش و برمیگشت فقط کف زدن و سروصدا راه انداختن برای ایشان بود. بالاخره با وجود تمام این تلاشها اکثریت پیدا نکردند و بنام "جمعیت آزادی مردم ایران" جدا شدند و هیچکس هم دنبالشان نرفت و واقعاً بسیار بسیار افرادی که آنجا بودند خوشحال شدند. بعد یواش یواش اینها تحلیل رفتند و خود نخشب هم که سوسیالیست خداپرست بود و دکان مذهب را در حزب ایران که اصولاً یک حزب خارج از مذهب است ، البته اعضایش اکثریت مسلمان هستند ولی زردشتی یا کلیمی یا مسیحی و اینها را با چشم ایرانی با صطلاح با سهم کامل نگاه میکردند. آنها رفتند و دیگر برنگشتند وحتی وقتی که جبهه ملی سالهای بعد تشکیل شد تقاضای عضویت و ورود به آنجا را کردند که هیچکس اصلاً" به این موضوع توجه نکرد. یعنی بهیچ عنوان اصلاً" مطرح نشدند به عنوان اینکه یک اشخاصی هستند که حرف حسابی ندارند و فقط یک دکانی بوده و این دکان هم ورشکست شد وآقای نخشب هم به آمریکا رفت و من میدانم با توافق و اجازه دولت وقت رفت وحتی یک حقوقی هم به او میدادند برای اینکه یک کاری میکرد و حقوقی میگرفت. حالا حقوق کمی داشت یا زیاد نمیدانم چه بود ولی رفت و دیگر ماند و آنجا مرد ، آنطور که من شنیدم. من اصلاً" نه او را دیگر دیدم ونه چیزی ازاو شنیدم.

س - آقای دکتر در هشتمین جلسه ی شورای مرکزی جبهه ملی که در تاریخ ششم آبان ماه ۱۳۴۲ تشکیل شد و دستور جلسه انتخاب هیئت اجرائی جدید بود آقای اردلان یک طرحی را ارائه دادند که بموجب آن به آقای اللهیار صالح اختیارات کامل بدهند که جبهه ملی را اداره بکنند و این طرح را شما هم امضاء کردید. آقای صالح وقتی که سخنرانی کردند بعد از تحلیلی از اوضاع آنروز ایران سیاست سکوت وآرامش را پیشنهاد کردند. شما بعداً " گفتید با "سیاست سکوت وآرامش" موافق هستم ولی با اینکه به آقای صالح اختیار بدهید مخالفم. من میخواهم بدانم که چه چیزی موجب شد که شما عقیده ی خودتان را درباره ی اختیار دادن به آقای صالح تغییر بدهید. و سئوال دوم من این خواهد بود که آیا سیاست سکوت وآرامش جبهه ملی دوم درآن زمان باعث نشد که جبهه ملی میدان

مبارزه‌ضداستبدادی را برای نیروهای دیگرخالی بکند؟
ج ـ صحبت خیلی است . اولا" اصولا" من گمان میکنم که‌این حق را دشمنان منهم به‌من میدهندکه آدمی نیستم که‌عقیده‌هایم را عوض‌کرده‌باشم مخصوصا" یک همچین عملی که بسیارپیش‌پاافتاده‌است . اختیاردادن به‌یک رهبربرای یک مدت معین وبرای یک موارد مشخص چیزی است که‌کاملا" ممکن است منطقی باشدوبنده‌هم مخالفتی ندارم. ولی تا آنجائی که‌میتوانم به‌جنابعالی عرض‌کنم که‌این آقای اردلان که‌آدم بدی نبود ولی هما نقدرایشان برای سیاست ومبارزه‌سیاسی درست شده‌بودکه‌بنده‌برای اینکه اسقف اعظم‌کانتربری بشوم ، یک همچین استعدادی داشت برای اموراجتماعی وسیاسی .
نمیدانم ایشان پیشنهادکردیانه درهرصورت ازطرف اشخاص محافظه‌کاردیکته‌شده‌بود واحتمالا" ، چون با آقای سنجابی هم منسوب بود،ازطرف اوبود. بنده‌گفتم ،هیچ طرحی هم نبود وامضاء هم دراین طرح نیست ایشان مطرح کردوخودآقای صالح درآنجابود،وبنده‌هم‌گفتم که‌بود،شما اگرکه‌یک طرحی داریدبرای مبارزه‌ارائه‌بدهید ورأی اعتمادبه‌شما میدهیم.
حالا هم میگویم که‌این کارشدنی بود. ایشان گفتند،" نه اول رأی به‌من بدهید بعد فکرمیکنم ویک راه‌حلی پیدا میکنم." این رادیگرمن قبول نمی کردم وشدیدا" با این موضوع مخالفت‌کردم وآنجابودکه‌آن روزخدمتتان عرض‌کردم بعدازمدتی که یک صحبتهائی برای اولین مرتبه‌تندما بین من وایشان ردوبدل شد، به‌ایشان گفتم آقای صالح ۱۸ سال وسالهابعدازمصدق شما خودتان راجانشین اومیدانستید وما مقدارزیادی ازوقت خودمان ووقت ملت ایران راتلف‌کردیم . من دیگربه‌شماقول میدهم که‌همکاری سیاسی با شما نمی توانم بکنم. عضوحزب ایران وجبهه‌ملی هم‌میمانم‌ولی دیگردرجلساتی که‌شما بخواهید بگوئیدسکوت وخاموشی وغیرو من حاضربه‌همکاری نیستم وبه‌نظرمن شما بایدیک طرح مثبت بدهیدوبگوئیدبه‌چه‌دلیلی درچه‌زمانی وچگونه‌اینکاررا میکنید. با من دوسه‌نفر دیگرهم‌آهنگ شدندومن ازجلسه‌بیرون رفتم ودیگرآقای صالح راتا آخرعمرندیدم. چون همیشه‌همانطورکه‌عرض‌کردم‌وقتی من نه‌میگویم حسابهایش را میکنم ولی برنمی گردم. ولی برای اینکه‌سنخ فکررا ببینیدکه‌چگونه‌بعدازچهل ودوتاحال بیست سال تمام گذشته

است آقای صالح به‌جمهوری اسلامی آقای خمینی جلوی تلویزیون رأی داد و از او پرسیدند به‌چه‌دلیل ؟ گفت ،" امام فرمودند و بنده هم رأی میدهم." آیا چنین آدمی ...
ومن معتقد هستم که اگر دکتر مصدق جانشینانی یکخرده لایق تر از ایشان و سنجابی داشت کار ما مثل امروز نمیشد وبنده هم آنوقت خیلی نسبت به این آقایان جوان بودم. اینست که من هیچ مخالفتی نداشتم از اینکه به ایشان اختیارات فوق العاده داده شود ولی یک اختیاراتی داده بشود برای اینکه یک کاری بکنند نه اختیار به ایشان داده بشود که خانه‌اش بنشینند و جنبه درویش صالح علیشاه برای ما بگیرد. به او گفتم که شما آدم متقی هستید من در تقوا و درستی شما هیچ تردیدی ندارم ولی مبارزه سیاسی این روش را نمی پذیرد و اگر لازم باشد ما فردا این مبارزه را باز شروع کنیم. باز رفتیم به‌زندان خوب برویم به‌زندان میمانیم و مبارزه را میکنیم. این اختلاف tempérament وطبع من اصولاً" با این آقایان بود.
س ـ شما آیا با سیاست سکوت و آرامش در آنموقع موافق بودید؟ چون در گزارشی که من خواندم نوشته بود که شما با سیاست سکوت و آرامش جبهه ملی دوم ...
ج ـ مطلقا. اگر گزارشی به امضاء بنده و گزارشی به امضاء رئیس جلسه که آقای کاظمی بود ،گمان نمیکنم که او بوده باشد ،نه کاظمی دیگر در آنموقع رئیس جلسه نبود چون تمام توطئه‌ها برای این بود که کاظمی رئیس جلسه نشود و خود آقای صالح بشود که هم رئیس هیئت اجرائی باشد و هم رئیس شورا باشد وبالاخره به‌سکوت همه‌چیز برگزار شود.
س ـ آقای دکتر بختیار بنظر شما چه‌چیزی باعث شد که جبهه ملی تعطیل شود. و اگر برای شما امکان دارد توضیح بفرمائید که چه اشتباهاتی از جانب رهبران جبهه ملی دوم باعث شکست جبهه ملی دوم شد؟
ج ـ بنظر من عدم قاطعیت شخصیت و روشن بینی این آقایان بود. بعضی از این آقایان میخواستند مطب شان دائر باشد گاهی هم سری به‌جلسه‌ی آنجا بزنند و اغلب هم دو ساعت دیرتر می‌آمدند و یک ربع ساعت هم میماندند و میگفتند بنده وزیر آقای مصدق بودم و این کافی است که بنده بتوانم یکی از رهبران درجه یک بشوم . من تمام کارم در جبهه ملی بود. نان حداقل داشتم و کار میکردم و مبارزه میکردم. این آقایان بنظر بنده لیاقت

جانشینی مرحوم مصدق را نداشتندومصدق هم درآن نامه‌هائی که‌برای آنها نوشت برای آنها کاملا" روشن کردوبرای اینکه‌جنابعالی راکاملا" ازاین موضوع مطمئن بکنم وقتی که بنده‌ازآن جلسه‌بیرون آمدم درعرض‌دوماه‌ونیم الی سه‌ماه بکلی دیگر آن جلسات تعطیل شدکه‌شد که‌شد. تااینکه‌درسال ۵۷ - ۱۳۵۶ ما بازجمع وجورش‌کردیم. هردفعه‌من جمع وجورکردم وهردفعه‌این آقایان هما نطوری که‌بعددرسال ۱۳۵۷می بینید آقای سنجابی درنوفول شاتو شروع کردبه‌اینکه دوباره تسلیم یکی دیگربشودوآن یکی راشما می شناسید.

س- آقای دکتربختیا رسیاست حقوق بشرکا رترتا چه‌اندازه‌درتجدیدفعالیت جبهه‌ملی در ایران تأثیر داشت؟

ج - مسلما "تا ثیرداشت . این نهایت بی انصافی است .من نمیتوانم Admirateur وتحسین کننده‌سیاست کا رتربا شم ولی کا رترآدم ، چنانکه‌توی کتابم نوشتم ، با حسن نیت بدون اراده‌بود. حسن نیت اوراجع به‌حقوق بشربرای من قطعی است وتقریبا " با اختلافاتی که‌خیلی ما بین اینها هست ازنظرارزش .هما نطورکه‌جان . اف . کندی وقتی که‌سرکا رآمد ، دراین ممالکی که‌آمریکا دخالت مستمروبیش‌ازاندازه درآنها میکرد یک نسیم آزادی وزیدن گرفت ،حرف کارتر وروش‌کارتر وگفتن این درانتخاباتش‌که ما با یک عده‌ای ازدوستانمان پرابلم خواهیم داشت اگرمن انتخاب بشوم وایران را شمرده‌بود تاآنجائی که‌من یاددارم ایران را شمرده بود. البته‌چنین چیزی که‌قوت‌قلبی به‌یک عده‌ای مخصوصا " یک اشخاصی که‌یک خرده‌هم ضعیف النفس هم باشند بیشترازدیگران داد دراین صورت این اعلامیه‌حقوق بشربما گفت که‌حقوق بشررا شاه بایدقبول بکند. حالا توی قانون اساسی هست‌هیچ چی پیشکش‌او که قبول نداردومیگویدمیکنم ونمی کند هیچ ولی بایدقبول کند.

دراینصورت هیچ تردیدی نیست که‌این موضوع تاثیر داشت.

س- آقای دکتر جبهه‌ملی چهارم ، البته‌منظورمن ازجبهه‌ملی سوم آن جبهه‌ملی است که دکترمصدق شرایطش‌را پیشنها دکردویک فعالیت هائی هم شدولی‌هیچوقت پا نگرفت ،چگونه مقدمات تجدیدحیاتش‌فراهم شد؟

ج - باید به جنابعالی عرض کنم من دوباره متأسفانه رفتم سراغ سنجابی وگفتم آخریک کاری بکنیم اینکه نمیشود. یکروزکه من رفتم وصحبت میکردم کاملا" شارژ بود وآماده برای مبارزه بود. مسعودحجازی میآمد بکلی مأیوس میکرد چون ماهی پنجاه هزارتومان حقوق در" سیمان تری " یک جائی میگرفت ومیگفت اگر اینکارا بکنید...
بالاخره بعدازمدتها رفت وآمد وکمک فروهر با تمام سبک مغزی هائی که داشت باید بگویم درنوشتن آن نامه ی سه امضائی تأثیر داشت . واین نامه سه امضائی باید بگویم که خیلی درجمع وجورکردن جبهه ملی چهارم تأثیرداشت . وقتی دیدند نه آسمان به زمین نمیخورد وآدم میتواند به شاه بگوید آقا تو باید قانون اساسی رااجرا بکنی وبه این صورت نمیشود وچیزها را با تک وتعارف نمیشود گذراند ایشان هم قبول کرد که واردگودبشود. البته خیلی هم تردیدکردوآقای بازرگان درنوشتن آن نامه بسیاربسیار تأثیرداشت ، نمیشود نگفت ، متأسفانه . اوامضاء نکردوگفت که باید صباغیان وکی وکی باید امضاء کنند.
ماهم امتناع کردیم که آقا ما امضاء سران را میگوئیم، اشخاصی راکه شاه بشناسد چون نامه ای است که به او مینویسیم، اوعدول کرد. ما موافق بودیم که بنده وسنجابی ازیک طرف امضاء بکنیم وآقای دکترسحابی وبازرگان هم ازآنطرف امضاء بکنندیعنی ازطرف نهضت آزادی . ولی چون آنها شرایطشان این بودکه باید صباغیان ودباغیان ومیخ چیان واشخاص دیگرامضاء کنندکاربه جائی نرسید. آنوقت ما نشستیم وگفتیم خوب خودمان امضاء میکنیم وکاغذرا میفرستیم بالاخره زمین به آسمان نمی خورد وچون زمین به آسمان نخورد وآسمان هم به زمین نیامد بعدشروع شده بودبه اینکه حقوق بشروآمدن افرادی به ایران ونگاه کردن زندان اوین وپواش پواش یک قوت قلبی به اینها داده بودودیگردر خانه ی خودمن بنده ازآقایان دعوت کردم وبرای اولین جلسه تشریف آوردندآنجا وبطور متناوب منزل سنجابی ومن تشکیل میشد هرهفته یک دفعه. یک اسامی داشتیم که آنها را قبول کردیم ،افرادی که سابقا " درجبهه ملی بودند وکارزشتی درطول این مدت نکرده بودند یعنی منشعب نشده بودند وبه وزارت نرسیده بودند، یا کارهای خیلی بالائی دردستگاه آریامهری نداشتند ویک عده ای راکه اصولا" من نمی شناختم ویا علاقه ای به آنها

نداشتم چون میدانستم اینها مردان سیاسی نیستند مثل شاهحسینی ودیگران کهسنجابی می جست وهمانها ئی بودندکهبا ورأی میدادند، اینها ارزش نداشتند.

س- آقا چهکسانی شرکت میکردند درآن جلسات اولیه اگر اسامی آنها را بخاطر داشتهباشید؟

ج - درجلسات اولیه بجزسنجابی وفروهروخودمن کهامضاء کنندگان آن نامهبودیم آقایان دیگری هم میآمدندکهدونفرشان ازحزب ایران بودودونفردیگرازحزب ملت ایران بودکهاینها را ما میتوانستیم عوض بکنیم اگرمیخواستیم ودونفرازبازاربودند که حاجی مانیان وقاسم لباسچی بود وازروحانیون من کسی یادم نیست چون گاهی درجبههملی روحانی بود حتی درآن جلسهاولی کهبهشما عرض کردم درمنزل آیتاللهزنجانی برگزارشد کهدرسال ۱۳۳۲ بود. ولی افراددیگری کهمیآمدندمثل شاهحسینی بود حالا میگفتندنماینده‌اصناف است، نمیدانم حالا انصاف چهحالتی وچه معنائی برای همچین مبارزهای دارد، خلاصه سطح، حقیقت بهشما بگویم، خیلی پائین بود وتنها کسی راکهمن توانستم آنهم بزحمت واردبکنم مدنی بود.

س- آقای دکترمدنی ؟

ج - بلی. وخیلی فشارآوردم وسنجابی زیربارنمیرفت. یعنی اصولاً" اوباشخصیت وبااشخاص چیزی سازگارنبود وتقریباً" تاآنروزهای نخست وزیری خودمن بنده هیچوقت دکترآذررا دراین جلسات ندیدم. ایشان هیچوقت نبود. مهندس حسیبی را هم فراموش نکنم کهدراین جبههچهارم بود بعنوان شخصیت خودش بود، بنده هم بعنوان شخصیت خودم بودم، نمایندگان حزب ایران جدا بودند آنها یکیشان آقای دکترقاسمی بود دیگری شریفی بود وازاینها بودند. عرض کردم اشخاصی کهسرشناس بودندبنظرمن اینها بودندواشخاص دیگری هم بودند. یک استاددانشگاه بودوخاصیتش این بودکهدرتمام جلسات آن یکسالهکهما داشتیم یک کلمهحرف من ازاونشنیدم، اصلاً" حرف نمیزد بهمان سبک خنجی. دنبالنهایش را همچین میکردواصلاً" حرف نمیزد. یکروزمن بهسنجابی گفتم: "آقا این لعبت راازکجا آوردی؟ من دلم میخواهداین یک چیزی یادما بدهد. ما حرف میزنیم خب اوهم بگوید اگرعقیدهای دارد، رأی دارد، حرفی دارد." مانند

یک مجسمه. هرچی فکرمیکنم یادم نیست ولی گمان میکنم که با هزارخسانی واینها نزدیک بود چون هزارخانی هم با سنجابی خیلی نزدیک بود. سنجابی ازکسی دوری نمی - کند باید انصاف داد Charmant است. یک آدمی است که بقول فرانسوی ها Homme de Salon است. دریک سالنی جایش هست وبا همه هم دوستی میکندوبا همه هم گرم میگیردولی آنجائی که باید با یستدنمی ایستدوتمام این دردما این بود. صالح که رفته بودخانه اش نشسته بود، صدیقی بعدازآن جریانات بهیچ عنوان دیگرحاضرنبودبیاید، میماندبنده وآقای سنجابی. ما هم که دوتا tempérament کاملا" متضادمیتوانیم بگوییم داشتیم. من اوراآدم وطن دوستی میدانم ولی آدمی است که بهیچوجه نمیتوانند پایبندیک تشکیلاتی وارزش افرادباشد. همین ها بودندکه عرض کردم. ولی آقای مثلا" آذر را من هیچوقت ندیدم، آقای امیرعلائی را هیچوقت بنده ندیدم هیچوقت این آقایان نیامدند. یعنی اینها وقتی دیدندکه دیگرخمینی داردمیآید آنجا آمدندوالا نمی آمدند. درروزهای سخت اینها هیچوقت...

س - آقای دکترمدنی،تا آنجائی که من اطلاع دارم،سوابق شرکت درمبارزات نهضت ملی و جبهه ملی نداشتندچطورشدکه ایشان پیوستند؟

ج - نخیرنداشتند ولی خب یک شخصیتی بودواین را نمیشودمنکرشد. جبهه ملی که ازت بابای یک عده معدودی نیست ،خاصه اینکه حزبی هم نیست یک جبهه ای است که ازارگانیزم وازسازمانهای متفاوت تشکیل میشود. مدنی یک افسربسیارتحصیلکرده ای بودکه بجرم درستی وروک گوئی اش ازارتش اخراج شده بود. خب آدمی بودکه درادانشکده ها درس میدادوارتزاق میکرد. ولی این آدم بالاخره ،بایستی که عرض کنم،همانوقت ها هم یک عده ای طرفداردا شت وعده ای میگفتندکه این افسردرستی است وممکن است بدردبخورد من ازاوپشتیبانی میکردم بدون آشنائی قبلی ، بدون اینکه من خصوصیتی با اوداشته باشم وجمعا" شایدمن دوسه جلسه اورا دیده بودم ولی خب بالاخره بیوگرافی اش راکه میدیدم که این آدم کارها راکرده واین جاها بوده نسبت به اوتمایل پیدا کردم وخلاصه بزحمت ما توانستیم ایشان را واردبکنیم. رضا شایان را هم،که شاید شما اورا بشناسید، که درزمان مصدق وقتی خودمن درورازرت کار

بودم اودرآنجا کارمندوزارت کاربود وبنظرمن عنصربا ارزشی بود ودراین هیئت اجرائی که‌بعدتشکیل شدواغلب اوقات هم ما هم عقیده‌بودیم وآقای سنجابی وفروهروا ینهـا عقیده‌دیگری داشتند اوهم بود. حالا نمیدانم بنام جامعه‌سوسیالیست ها بود یا بنام شخصیت خودش این را حقیقتاً" فراموش‌کردم . اگرازخودا وبپرسیدهرچه‌بگویدمن قبول میکنم ولی نمیتوانم بگویم که‌به چیز خودش‌آمده‌بود، مثل مدنی مثلاً"، یانمایندهٔ یک ارگانیزاسیونی بودمثل آن افرادی که‌ازچیزآمده‌بودند..

س - شما که‌نماینده‌سازمانها وانها را که‌دعوت نکردید؟

ج - چرا به‌آنها نوشته‌بودیم وآنها هم تعیین کرده‌بودند. حزب ایران راخودمن تعیین کرده‌بودم یعنی کمیته‌مرکزی که‌خودمن دبیرش بودم اعلام کرد .

س - چون بعدها هم‌مثل اینکه‌وقتی اختلافات شروع شد این جامعه‌سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که‌پیوسته‌بودبه‌جبهه‌ملی استعفاداورفت وپیوست به‌آن جبهه‌دموکراتیک ملی ؟

ج - من دیگرآنوقت نبودم. وقتی که‌آنجا نباشم نمی توانم اظهارنظربکنم.

س - یکی ازانتقاداتی که‌به‌این رهبری جبهه‌ملی چهارم میکنند اینست که میگویندکه رهبران سنتی کوشش میکردندکه‌این را درمحدوده‌ی سه‌چهارنفرحفظ بکنندودرهای این جبهه‌ملی را بازنکنندکه‌جوانها بتوانندواردجبهه‌ملی بشوند ازترس اینکه‌مبادا یکروززهبری را از دست آنها خارج بکنند. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج - این تااندازه‌ای حقیقت دارد ولی حقیقتش را بهمان ترتیبی که‌عرض‌کردم. برای اینکه کسی بتواندواردبشود دوسوم آرا رالازم داشت ،ازآن اشخاصی راکه‌اسمشان راآوردم وصحبت کردیم. سنجابی وقتی موافقت میکردکه‌اطمینان پیدا بکندکه‌آن آدمی که‌واردمیشـود اولاً" یک شخصیتی نیست که‌مزاحم اوبشودوبعدهم بدون قیدوشرط آماده‌است که‌به‌او رأی بدهد واین عجیب است چون آدمی که‌خودش‌تسلیم رأی دیگران است این بنظرهرمتنا قض میآید ولی چون که‌رأی تنهائی رأی خودسنجابی نبود، رأی آن عملـه‌واکره ای بـود که‌آورده‌بود. ازاین جهت درعین حالی که‌این ازیک نظر. صحیح است ازنظردیگربایـد بگویم که‌اگراین اشخاص اشخاصی ضعیف ودرهرصورت تابع نظرات آقای سنجابی میبودنـد

درها بروی آنها باز بود. بازکردن درب‌روی آدمی مثل مدنی یک قدری مشکل بودوبعدهم آقای عبدالکریم..

س ـ عبدالکریم لاهیجی ؟

ج ـ نه اوهیچوقت نبود. ایشان وقتی دانشجوبوددربیست سال پیش چرا بود درطرف سازمان جوانان ودانشجویان ولی هیچوقت درشورای جبهه‌ملی نبودوبطریق اولی درهیئت‌اجرائی هم نبود. این آقایان بودند که‌حضورتان عرض میکنم...

س ـ آقای عبدالکریم انواری شایدمدنظرتان هست.

ج ـ بله درست است‌انواری که‌وکیل دادگستری بود.

س ـ آقای دکتـــــردرهیئـــــــت‌اجرائی جبهه‌ملی چهارم چه‌اشخاصی عضویت‌داشتند؟

ج ـ عرض‌کنم که‌سنجابی بود، بنده‌بودم،فروهربود، آقای رضاشایان بودوآقای دکترمبشری که‌بعدوزیردادگستری آقایان شد.

س ـ رئیس هیئت‌اجرائی چه‌شخصی بود؟

ج ـ رئیس هیئت‌اجرائی سنجابی وبنده‌باصطلاح نفردوم بودم.

س ـ تاآنجائی که‌من بخاطرمیآورم دراواخرحکومت شریف‌امامی ، نمیدانم که‌دقیقاً" اواخر شهریوریااوائل آبان ماه ۱۳۵۷، که وقتی آقای دکترسنجابی دراروپا بودند هیئت‌اجرائی جبهه ملی یک‌اعلامیه‌ای صادرکردودرآنجا موضوع فرمان گرفتن ازدست شاه را محکـــــوم ومطرودااعلام کرد. میخواستم ازشما سئوال بکنم که‌چطورشد شمابعدازآن اعلامیه‌خودتـــان اینکارراکردید؟

ج ـ من چنین چیزی رااامضاء نکردم تاآنجائی که‌من یادم هست. این سرگذشت پنج شش‌سال پیش‌است‌وچنین چیزی یادم نیست.

س ـ امضاء هیئت‌اجرائی بود، امضاء شمانبود.

ج ـ بله همین. هیئت‌اجرائی که‌سنجابی اینجا باشدمن بایدامضاء بکنم‌طبیعی است‌اگرمن امضاء نکنم خب هرکسی میتواندبرودبنام هیئت‌اجرائی یک‌چیزی رااامضاء کندواین کارراهم ممکن است‌کرده‌باشند. فروهربا غروری که‌داشت،باصطلاح قحط‌الرجال بود،ممکن است‌کـــه خودش‌ویک مردکی هم بودازآن خنجی چی های قدیم، آه، آه یک آدم خیلـــی Médiocre

وبیچاره‌ای هم بودونمیدانم که‌حالا کجا هست‌بنام دوالقدرکه‌مال شیراز وجهرم وآنطرفها بود.

س- اسمشان را شنیده‌ام.

ج- بله. اوداشما " باآنها باصطلاح یک سروسری داشت وممکن است که‌همچین کاری کرده باشدولی بنده امضاء دارم. امضاء من امضائی است که‌باخودفروهر وسنجابی کردیم که‌ما برای شاه فقط یک شرط گذاشتیم وآن احرای قانون اساسی ، انتخابات آزادوآزادی خواهی بودکه‌درحکومت من رآلیزه‌شد ودیگرافسانه‌نبود. دراین صورت بنده گمان نمیکنم که‌اگرآقای سنجابی، اینطورمیفرمائید ، اینجا بوده‌است وازطرف هیئت اجرائی من صورتجلسه راامضاء کرده‌باشم من بعید میدانم. چنانکه آقای سنجابی اگرازمن بپرسید ممکن است به‌شمابگویم که‌حتی وقتی فرمان به‌اسم من داشت‌صادرمیشد من به او گفتم بیا ومن بنفع توکنارمیروم ومایل هم بود ولی دودل بودکه‌هم صیغه‌گرزن باشد وهم فکردادر بقول عشقی . هم باآیت‌الله آن امضاء راکرده‌باشد وهم بروداز‌دست شاه آن فرمان را بگیرد. این یکقدری مشکل بود. ودرهمین حالت‌دودلی چندین روز خیلی سخت راگذراند وتحت‌فشارعمله‌واکره‌هائی که‌لازم به‌تکرارا ینها نیست وخانوادگی تایک حدی ، هم دلش میخواست نخست وزیربشودوهم میترسید وقتی آیت‌الله بیایدچکار بکندوچه‌بدبختی خواهدبود. واین دودلی البته‌آنوقت ما بین ارتش وما بین مردمی که‌یک مقداری روشن بودند خیلی برایش سخت‌بود وتاآنجائی که‌بنده میدانم رضاشایان تنها کسی بوداز‌آن هیئت‌اجرائیه پنج نفری که‌ما بودیم با بنده، هما نطوری که رأی میداد بارأی من اغلب مساوی بود، رضاشایان هم به‌سمت‌وچیزی نرسیدوبازرگان وسنجابی اورامعاون یک وزارتخانه‌هم نکردند درصورتیکه فروهروزیرکارشد.

س- آقای دکترشمادرکتابتان نوشتید، من اینهارانقل قول میکنم،" مجمع بین المللی سوسیالیستها درآن سال ۱۹۷۸ قراربوددرشهر وانکوور درکانادا تشکیل شود. ازما خواسته‌بودند که‌ناظری را به‌این مجمع بفرستیم تاوضع ایران را برای نمایندگان حاضر

درمجمع شرح دهد. پس از گفتگوهای مکررسنجابی را برای اینکار انتخاب کردیم. " این کار درچه جلسه‌ای ودرکجا وبا شرکت چه اشخاصی صورت گرفت ؟

ج ـ این درهیئت اجرائی اول مطرح شدوتلاش را هم من با یدبه شما بگویم که ما برای اینکار نکردیم، تلاش را دانشجویان خارج ازاروپا کردند وبرای این منظور لازم شدکه یک نفر بیاید. اول گفتندکه یکنفررا خودشان ازهمین جا میفرستندوبعددیدند که نه بهتراست که یکنفردیگررا بفرستند. آقای سلامتیان و ..

س ـ احمدسلامتیان ؟

ج ـ بله . سلامتیان وآنهائی که همیشه همه‌کاره‌ی ایشان هستند اینها دست به‌دست هم دادندوبالاخره توانستندکه Consensus درست بکنندکه‌ازما بپرسند. وقتی ازما پرسیدندوصحبت کردیم به‌احترام ایشان گفتیم خب خودسنجابی برود چون یک سابقه‌ی ممتدی داردورهرصورت. ولی هما نطوریکه درکتاب نوشتم چیزی که‌تهیه‌کرده‌بود دوسوم آنرا من نوشته‌بودم وباهم خوانده‌بودیم وتصویب کرده‌بودیم وایشان حرکت کرد. جبهه ملی هم یک مقداری پول داشت که‌به‌ایشان دادوایشان هم حرکت کردند. گمان میکنم که شایدخانمشان راهم آورد چون اغلب هرجا میرود اوباا ومیرود آمد،وتا اینجا مسئله هیچ اشکالی نداشت اززنظرما، اینجا که‌آمد درمنطقه جاذبه عمله‌واکره قرارگرفت منجمله آقای سلامتیان واینها که‌ازفرودگاه تا یک خانه‌ای که‌ایشان رفته‌بود ایشان راآنچنان محاصره‌کردند که‌پس فردا وقت ملاقات ازآقای خمینی گرفت ورفت وآنچنان شدکه میدانید. بعدگفت که من به‌آنجا نبایدبروم چون ممکن است نماینده‌اسرائیل درآنجا باشد. دلیل بسیاربسیار ابلهانه‌ای است این بنظربنده چون مادرسازمان ملل هستیم ونماینده‌ی اسرائیل هم درآنجا هست. این حرف نشدکه‌آدم بگویدبرای اینکه خودش را به‌خمینی نزدیک بکندواظهارانقیادو allégeance بقول فرانسوی ها نسبت به‌او بکند به‌این افتضاح تن درداد وبرگشت .

س ـ ولی ایشان به‌من گفتند که‌آن دعوت بنام ایشان بوده‌است .

ج ـ بفرض اینکه باشد برای رفتن به ...

س ـ آقای دکتر، در آن جلسه‌ی منزل آقای حق شناس که شما در آنجا شرکت کردید و به آقایان اطلاع دادید که شما میخواهید نخست وزیری را بپذیرید که مورد اعتراض آقایان قرار گرفت، آقایان معتقد هستند که در آن موقع بعد از اینکه شما به آنها اطلاع دادید که شاه حاضر است که از ایران برود داشتند تصمیم میگرفتند که ترتیبی فراهم بکنند تا بتوانند که نظر آقای خمینی را هم برای قبول یک دولت ملی فراهم بکنند چون میگفتند در آن موقع آقای خمینی در صحنه‌ی سیاسی ایران چنان وزنه‌ای شده بود که بدون جلب نظر ایشان نمیشد کاری انجام داد. آنها معتقد هستند که اگر شما گذاشته بودید کار به این صورت انجام بگیرد شاید آن برخورد به آن شکل پیش نمی آمد ولی شما در اتاق را کوبیدید و گفتید " من که خودم را به جبهه‌ی ملی نفروخته‌ام " و خارج شدید. قضیه‌ی آنروز از نظر شما چگونه بوده است؟

ج ـ اولاً" باید به شما عرض کنم که شاه مدتها قبل با ما تماس میگرفت با سنجابی، با بازرگان با بنده با صدیقی با انتظام با امینی وشاید با اشخاص دیگر. پس یک چیز فوق العاده‌ای نبود. یکی از ما بالاخره باید این بار سنگین را بردارد و یا قبول بکند. ما بین ما همه کسی که به آقای خمینی تسلیم شده بود آقای سنجابی بود ما که نبودیم هیچکدام از ما نبودیم او تسلیم شده بود. در منزل آقای حق شناس ...

س ـ معذرت میخواهم حرفتان را قطع میکنم، حتی بعد از این تصمیم هم شاه باز هم با ...

ج ـ سنجابی را پذیرفت.

س ـ دکتر سنجابی مذاکره کرده بود و پیشنهاد نخست وزیری به ایشان کرده بود.

ج ـ اورا من نبودم ـ اجازه بفرمائید، پیشنهاد کرده بود یا نکرده بود اورا من نبودم. ولی آقای سپهبد مقدم ایشان را برد پیش شاه ومن میدانم که ایشان خودش تقاضا کرده بود. چون ایشان در یک ویلائی با فروهر چندروزی زندانی بودند وبنده و آقای دکتر برومند که اینجا هست گفت رفتیم به دیدنش. وقتی آنجا نشسته بودیم آقای مقدم که رئیس سازمان امنیت بود به دیدن ایشان آمد و با ایشان به اتاق دیگری رفتند ودر آنجا قبول کرد که برود وشاه را ببیند. شاه هم در حدودی که در کتابش مینویسد میگوید، " دستهای مرا بوسید."

من هیچ راجع به این مسئله تردیدی ندارم چون آدم وقتی به‌دست بوسیدن عادت کرد دست می بوسد. اما برمیگردیم به... وقتی رفته‌بود آنجا یک مقداری صحبتهائی که کرده‌بود خودش یک مقداری را گفت ودیگرش را شاه گفت خیلی هاش با هم میخواند تقریبا". ولی وقتی که‌نوبت به‌من رسید سپهبد بدره‌ای ازطرف دفترمخصوص به‌من تلفن کردکه‌شما لباسهایتان را بپوشید وامشب تشریف بیاورید به‌کاخ. بنده‌خودم میآیم وبا اتوموبیل خودم شما را به‌کاخ نیاوران میآورم. من به ایشان گفتم که‌من همیشه حاضرهستم واین یک وصیتی است که‌مصدق کرده‌است که‌ما خودمان وقت نخواهیم ولی اگر احضارکردند برویم‌واگرشاه مملکت برطبق قانون با افراد مملکت میخواهدتماس بگیرد ومشورت بکندبایدآزادانه‌ما بتوانیم برویم. البته‌راجع به‌رفتن اجازه هم ازکسی نگرفتم. آنجا رفتم وآن چیزی راکه‌نوشتم خوانده‌اید دیگرصحبتش را نمیکنم. فردا یا پس‌فردای آنروز، دقیقا" نمیدانم، ایشان ازمن سئوال کردکه" صدیقی چطور آدمی است؟" گفتم. "سنجابی چطورآدمی است" گفتم. "بازرگان چطور آدمی است"گفتم. تمام اینها راآنچنان که‌گمان میکنم اخلاص و یکرنگی اجازه‌میداد نقاط قدرت وضعفشان را گفتم. به‌من گفت،" من صدیقی را میخواهم نخست وزیربکنم." گفتم بنظرمن این یک بردا شتی است که‌اعلیحضرت میکنید. هرچه‌زودتر این کاررا بکنید برای اینکه روزبه‌روز این سرطان ریشه‌میدواندو‌درتمام جاها. ازاین جهت من شخصا" میتوانم به‌شما قول‌بدهم که‌من به‌او وکمک میکنم درحدودی که‌ازدستم ساخته‌باشد بدون اینکه چیزی ازاو بخواهم. بهیچ عنوان. دلیل هم نداشت بخواهم. گفت،" بسیارخوب من گفتم که‌فردا ایشان هم بیاید." گویا فردا یا پس‌فردا درست‌نمیدانم چه روزی رفته بودوایشان را مأمورتشکیل کابینه‌کرده‌بود. چندروزی یا یکهفته، روزهائی که‌نبایستی یکساعتش ازدست میرفت متأسفانه، تجمع یا مقداری هم گرفتاریها ی آقای سنجابی یا آقای صدیقی که‌اینجا باید‌به‌شما بگویم نهایت‌پست فطرتی وبیشرمی را هم فروهر که‌خودش را شاگردوعبدوعبید سنجابی همیشه‌میدانست وهم آقای بازرگان نسبت به این مردکردند. باید اینها ضمن مدارکی که‌درتاریخ است بماند که‌بدون هیچ حرف

ما با یدبدا نیم یا خودما ن را میخوا هیم ویا مملکت را میخوا هم وعقا یدما ن را . معتقدیم که‌بنفع مملکت با ید حرکت بکنیم.

س ـ ممکن ا ست دقیقا " بفرما ئیدکه آ ن کا رها چه‌بود؟

ج ـ بله عرض میکنم. وقتی که شا یع شدکه صدیقی مأ مورتشکیل کا بینه‌ا ست وسنجا بـــی نیست چون آ دم ضعیف وبدبخت همین ا ست ، خیلی معذرت میخوا هم یک چیز مستهجن میخوا هم بگویم که‌درتا ریخ ضبط شود ، ا ین حکا یت ملانصرا لدین ا ست که‌گفت ، " نه‌خودش میکندونه میگذا ردکه‌کســی بکند ." نه‌خودش جرأ ت ا ینکا ررا دا شت که‌بیا ید ومشت بزند روی میزو بگوید خمینی غلط میکندبه‌ا یرا ن بیا ید ، چنا نکه یک لری بنا م شا پوربختیا ر ا ینکـــا ر را کرد ، ونه میتوا نست صرفنظر بکندوکف نفس بکند وبگوید خب حا لا من نبودم یکی دیگـر ممکن ا ست با شد وآ ن آ دم صدیقی بود . صدیقی ا زهرجهت به ا یشا ن ا رجح بود ،ا زسوا دش ، ا زطرفدا را نی که‌درطبقه‌ی ا نتلکتوئل دا شت . آ دمی بودکه بنظرمن لائیک بودویــک آ دم لائیک حتما " بیشترسا زگا رترا ست تا یک آ دمی که‌هم دست آ خوندمی بوسدوهم دست شـــا ه می بوسدوا زا ین حرکا ت . ا یشا ن با فروهروا ینها نشستند وفرستا دند منزل صدیقی کــه شما قبول نکنید . کا غذ را صدیقی پرت کرد وگفت ،" تعیین تکلیف من با شما نیســت ." بعدبا خشونت آ ن آقا یا نی کـه رفته بودنـدمنجمله فروهررا ا زدرخا نه بیرون کـــرد . منهم آ نوقت که‌آ نها رفتند ا صلا" خبر ندا شتم ومنزلم بودم. جلسه‌ا ی که‌ما تصمیم گرفتیم را جع به‌ا ین موضوع صحبت کنیم جلسه‌ی روزپنجشنبه‌ا ی بود چون من ا زکوه میآ ــــدم پا ئین ومنزل بیا نی بودوگفتم همین طوربا لبا س کوهنوردی رفتم منزل بیا نی کــــه خودش هم مریض بودوآ نروز کوه نیا مده‌بود ودرآ نجا با دوسه تا ا زدوستا ن نشستیم ویــک مقدا ری صحبت کردیم. حا لا قیا فه‌ی دقیق ا ین ا شخا ص را ،جزبیا نی وسنجا بی وخودبنـــده ودوسه تا دیگرهم بودند ، که‌نمیدا نم. گما ن میکنم یکی ا زآ نها حق شنا س بود ، گمـــا ن میکنم ولی قطع نمیتوا نم بگویم. درآ نجا آ قا ی سنجا بی ردا شت یک چیزی نشا ن دا دکــه نفی کرده‌بود که‌هیچکس حق ندا ردفرما ن ا زشا ه بگیرد . حا لا ا ین آ دمی که‌خـــودش دیروز رفته‌بود پیش شا ه وآ ن صحبت ها را کرده‌بود . من به ا وگفتم آ قا ی سنجا بی شما میخوا هید

که این مملکت عوض بشود، آن نامه‌ی سه امضائی برای چه بود؟ برای این بود که مملکت چنین بشود که دیگر از سلک شریف امامی به علم و علم به اقبال و اقبال به یک زغنبوط دیگر این مملکت بیاید بیرون و یک حالت دیگری پیدا کند. بعد احزاب که آزاد شدند و آزادیهائی به مردم ایران داده شد دیگر یواش یواش با تجربه‌ی اینها ده سال دیگر راه باز میشود. از این جهت بنظر من صلاح ما در این است که با صدیقی که الان چند سال است که من او را ندیده‌ام واقعاً" هم چون اغلب منزوی شده بود و میرفت در خانه‌ی کرج که حالا هم در آنجا هست. مخالفت بکنیم؟ خوب چه به او بگوئید، بگوئید دزد است؟ بگوئید بیسواد است؟ بگوئید آلوده است؟ وزیر مصدق نبوده؟ مبارزه نکرده؟ این آقا با ما زندان بوده است. حالا بنده دو سال زیادتر از او زندان بودم یا یکسال کمتر این مسئله نشد. این خط این است. و در این جلسات شورای جبهه ملی هم شرکت نکرد، حقش هم بود خیلی‌ها شرکت نکردند آقای زیرک زاده هم نکرد، آقای حقشناس هم نکرد، اینها هیچکدام در آنجا نیامدند، اینها را ما نمیتوانیم نفی بکنیم برای اینکه نخواستند بیایند. لابد یک دردی داشتند. آقای صالح نیامد. ایشان گفت نه آقا این نمیشود که ما مبارزه‌ای که میکنیم آقای صدیقی بعد از اینکه چندسال است نیامده است و فعالیتی نکرده است.... گفتم آقا شما هم بعد از جبهه ملی ۴۳ -۱۳۴۲ تشریف بردید آمریکا و ۵ سال اصلاً" در ایران نبودید. اینکه دلیل نشد. تازه بنده هم که در ایران بودم کار برجسته‌ای نکردم و دلیلش هم اینست که در این مدت زندان نرفتم. ما هرچه خواستیم به ایشان بگوئیم که... بعد از او خواهش کردم و گفتم این را که اینطور کردید پس دیگر مصاحبه نکنید و به رادیو و تلویزیون و اینها یک همچین چیزی نگوئید. بگذارید اگر ایشان شانسی داردو توانست یک کابینه تشکیل بدهد این یک گشایشی است در کار همه. بدون اینکه بگوید آره یا نه تمجمج... خوب میدانستم عقل جای دیگری است و با خودش نیاورده است. برگشت و همان روز بعد از ظهر در رادیو گفت، "جبهه ملی اعلام میکند و فلان میکند". غلط کرد جبهه ملی اعلام میکند. جبهه ملی که دیگر فضول مردم نیست. آخر شاه مملکت یک فرمانی میدهد به یک نفر، این قانون

اساسی به او جایزه میدهد واین آدم هم یک آدم خوشنامی است ودوست ما بوده وهم رزم ما بوده است ومیخواهد نخست وزیر بشود آخر توچت هست؟ به من چه به توچه؟ بگذار بیاید سرکار و ببینیم آن چیزهائی را که ما میخواهیم وخیال میکنیم که صحیح است انجام میدهد کمکش بکنیم واگر دیدیم نه مخالفت میکنیم، با او مثل با دیگران.
نخیر بهیچ عنوان همانطوری که با بنده عمل کردند بشدت منتهی مقابل یک آدمی بودند که عقلش دست دیگران نبود، شروع کردند به پا را زیت انداختن وآزار — آقای دکتر صدیقی. دکتر صدیقی هم یک مقداری تجمع کرد ویک مقداری هم بیچاره گرفتار بود، میدانید آدمهای خوب بودند ولی جرأت جلوآمدن نداشتند خیلی ازآنها واین یکی ازآن پرابلم های ما بود که خود منهم دچار این پرابلم بودم. ما میخواستیم ازافرادی دعوت بکنیم که هیچوقت وزیر نبوده باشند خوب چه میشود کرد.
بیست وپنج سال مملکت گشته هرطور بوده بعدازمصدق وما نمیتوانیم که از کوچه وبازار یکنفر را برداریم وبیاوریم، حالا چکار بکنیم. من از سطح معاون پائین تر هیچ وزیری را نیاوردم ولی من آرزو داشتم که امیر پرویز را وزیر کشاورزی بکنم ولی چون ایشان در یک کابینه ای وزیر بود نمیتوانستم اینکار را بکنم.
وقتی او قبول نکرد شاه مرا خواست وگفت که صدیقی مثل اینکه موفق به تشکیل کابینه نمیشود ودوستان خودشما او را اذیت میکنند وخودش هم دودلی نشان میدهد وکار باید زودتر انجام بشود. حالا چه روزها وچه وقتهائی است. همانطوریکه نوشتم من گفتم من پانزده روز وقت میخواهم ویک شرایط مقدماتی من دارم. ایشان گفت زیاد است. شرایط مقدماتی را گفتم وگفتم که خوب پس اول آنها را بحث بکنیم. بنده بعد از یکی دو روز بعد برگشتم. تمام چیزها را نوشته بودم واضافه کرده بودم که برای فروکش کردن این التهاب واین وضعیتی که اکنون به پا شده است توصیه ی اینجانب، مؤدبانه، اینست که اعلیحضرت مسافرتی نسبتاً " طولانی بخارج بکنید ویک شورای سلطنتی را مأمور بکنید که اینکار را انجام دهند. ایشان تمام شرایط را قبول کرد البته با بحث های خیلی طولانی در یکی دو سه جلسه وبعد وقتی به من گفت من گفتم که ۱۵ روز وقت میخواهم. گفت

که‌نمیشود. من رفتم پیش سنجابی . یعنی رفتیم همین جلسه‌ای که‌جنابعالی به آن اشاره‌کردید.
س- منزل آقای حقشناس؟
ج - بله منزل آقای حقشناس. درحدودساعت ده‌صبح بود. درآنجا که‌عرض‌کردم دانشپور بود، مهندس‌حقشناس‌بود، زیرک‌زاده بود، سنجابی بودوبنده‌بودم ومثل اینکه عزت‌الدین کاظمی هم مثل اینکه‌ازآنجا گذشته‌بودوبه‌او هم گفتیم که‌توهم بنشین. مسئله‌را من مطرح کردم وگفتم من به‌شاه این چیزها را پیشنهادکردم واوقبول کردومن اگراینکارراقبول نکنم احتمال دارد‌که‌یک آدمی که‌اطمینانی به‌او نیست که‌افکاررا با این قاطعیت‌پشت‌سرهم پیاده بکند. درهرصورت شما چه‌میخواهید؟ میخواهیدیک مصدقی اصیل بیاید این کاررا بکند یا یکنفر دیگردرنظردارید؟ سنجابی میگفت که‌امکان ندارد، ما بایستی که‌ازآقا دستوربگیریم. اینجا البته دیگرمن نمیتوانستم تحمل بکنم. گفتم آقا نمی شناسم. آقا بی آقا. گفت‌آقا‌گفته‌است‌که‌ایشان باید برود. گفتم آقا بیجا کرده‌است اولا" تعیین تکلیف برای مردم کردن اگر عقیده‌اش اینست‌خیلی خوب. ولی من میتوانم به‌شما حالا بگویم که‌شاه میرود. (؟)
(؟) چون همانطوری که‌من نوشتم واقعا" من ازفشارآمریکا و انگلیس‌راجع به‌ایشان خبرنداشتم. من تاآن ساعت‌که‌این حرف‌را میزدم خبرنداشتم. پس‌ازاین گفتند که‌نه بهیچوجه. اما آن آقایانی که‌آنجا بودند آقای زیرک‌زاده و آقای حقشناس‌واسطه‌شدندوگفتند شما وسنجابی دوتائی بنشینید ویکی ازشما قبول بکنیدبنفع دیگری. گفتم من قبول میکنم. ومن برگشتم ازآن اتاق پهلوئی وگفتم آقای سنجابی من ساعت ۶ بعدازظهر بایدپیش‌شاه بروم. من ساعت ۶ میروم وشما منزلتان بمانید ومن تقاضا میکنم که‌به‌شما تلفن بشودوجنابعالی هم تشریف بیاورید همانجا، ما وقتی برای مملکت‌کارمیکنیم بایدخودخواهی راکنار بگذاریم واگرشما مایل باشید بنده‌باکمال میل بنفع شما کنارمیروم. گفت‌شاه نمیرود. باز به‌او تکرارکردم وگفتم که‌شاه میرود وبا من قرار گذاشت که‌ساعت شش وربع ایشان

هم توی منزلش باشد و حرکت کند و بیاید جائی که من نشسته ام درکاخ نیاوران و با شاه صحبت بکنیم. ملتفت هستید؟

س ــ بله .

ج ــ این قرار ما بود دیگر در بهم زدن نداشت آخر من که تا ساعت شش و نیم آنروز با ایشان صحبت میکردم. خلاصه، بعداز این جریان من رفتم. ظهر و بعدازظهر رسید وساعت سه یا سه و نیم بعدازظهر بود که دیدم تلفن زنگ زد. سنجابی بود. گفت، "جنابعالی خودتان بروید و فرمانتان را بگیرید بنده نمی آیم." چرا؟ گفت، "نمی آیم." گفتم آقا نیا. آنوقت بود که دیگر تند شدم وگفتم تو میخواهی نیا بدرک که نمیائی و گوشی را زدم. دیگر غیر از این هم یک مردی که واقعاً " سرش به تنش بیارزد نمیکند. ما جبهه ملی را برای ایران میخواهیم، ایران را که برای جبهه ملی نمیخواهیم، و برای بنده وآقای سنجابی خیلی کمتر. آخر دلیلی ندارد وقتی آدم نتیجه ی آن سیاست را می بیند باید اصلاً" از حرف زدن شرم داشته باشد. من جای اینها بودم باورکنید هرگز با شما مصاحبه نمیکردم. اگر قدرت این ایمان را نداشتم اقلاً" میگفتم آقا اشتباهی شد همین. ما خیال میکردیم یک روحانی است وپیراست ومیرود ما اشتباه کردیم وچوبش را هم خوردیم دیگر سخن را کوتاه کنید. این منطقی بود. خلاصه ایشان که نیامد من ساعت شش آنجا رفتم وتا ساعت هفت نشستیم وبعدهم به من گفت که شما تا یک هفته دیگر باید لیست همکارانتان را به من بدهید که آنهم توی کتاب هست ومن دیگر وارد آن نمیشوم.

روایت‌کننده : آقای دکترشاپوربختیار
تاریخ مصاحبه : هفتم مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۴

س - آقای دکتریکی ازمسائلی که موردسئوال است اینست که تقریباً " بین زمانی که آقای دکترسنجابی آن نامه‌ی سه ماده‌ای معروف را با آقای خمینی امضاء کردند...
ج - نه خمینی امضاء نکرد. این مسئله باید درتاریخ ضبط شود. که‌دادبه‌اوَگذاشت توی جیبش وگفت مرخص هستید.
س - بله فقط امضاء آقای سنجابی آنجا هست .بهرحال بین آن زمان وزمان نخست‌وزیری شما دوماه فاصله‌است .شما ضمن این دوماه چرا دربار ه‌این جریان هیچ اعتراض علنی به آقای سنجابی نکردیدکه‌درجائی منعکس‌شود ؟
ج - اشتباه‌دراشتباه قربان ، اجازه‌بدهید. پلنوم حزب ایران تشکیل شده بود، البته‌روزآنرا بایدنگاه بکنم که‌به‌جنابعالی بگویم، که من این مسئله‌را درمیان بگذارم ولی قبل ازآن، چه‌بگویم ، آقای سنجابی اینکارراکرده ونظرمان نسبت به این موضوع چیست ؟ آقایان نظربدهند. نظرشخصی خودمن معلوم بودکه‌چیست . باز درمنزل خودبنده‌بودکه‌درحدودپنجاه شصت نفرمنجمله‌خدابیامرزدآقای خادم هم که اعدامش‌کردند، پدروزیرکابینه‌ی من که‌مردخراسانی وبلندقدوخیلی شجاعی هم بود، ایشان بادونفربه‌جلسه‌آمدند. اولاً" من به‌جنابعالی دائماً " یک چیزی را عرض‌کنم که‌آقای سنجابی همیشه‌یک پایش روی حزب ایران بود ویک پایش روی جبهه‌ملی ومیگفت من حزبی نیستم ولی هستم ونیستم وهمین تمجمج مستمرش که‌بگوید اگربروم توی حزب آنوقت به‌من بعنوان نماینده‌حزبی نگاه‌میکنندولی وقتی که‌بگویم نیستم بهتر

است چون توی جبهه‌ملی عده‌زیادتر است و آنجا چرب‌تر است. به‌این ترتیب آقای دکتر سنجابی تشریف آوردند آنجا. توی سالن خانه‌ی من که‌نسبتاً" بزرگ است یکی از این آقایان بلندشد بنام قاسمی، آن قاسمی که‌الان زندان است.

س- آقای ابوالفضل قاسمی.

ج - بله. اوبلندشد و ،حالامن ازچیزی خبرندارم، گفت که‌پلنوم حزب ایران درفلان تاریخ وفلان درمنزل جناب آقای دکترشاپوربختیار با حضورهیئت اجرائی تشکیل شدوچه‌وچه و از این صحبت‌ها وموافقت‌نامه‌ی سه‌ماده‌ای، که‌ما هنوزآن متن را ندیده‌بودیم‌که‌امضاء نداردوآنرا بعنوان موافقتنامه‌میگفت که‌بعدمعلوم شدمطلقاً، را که‌جناب دکترسنجابی با آیت الله‌عظما امام خمینی امضاءکردندموردتأیید وپشتیبانی حزب ایران است. بلندشدم وگفتم ابداً. این اول بایستی درهیئت اجرائی حزب تصویب بشود مطابق مقررات ما وبعددرپلنوم یا درشورا یا هرجاکه‌بایدارجاع بشود بشود. از این جهت جنابعالی میتوانیدراجع به‌این مسئله‌همین ج فردا تلفن بکنیدبه‌آقای شریفی که آنوقت از طرفداران آقای سنجابی بود، البته‌با من هم مخالفتی نکرد طفلک نمیشودگفت ،از اوبپرسید اوآنجا بود واحتمالاً"خلیل الله‌مقدم . ولی اوحتماً" بود چون خودش عضو علی البدل هیئت اجرائی بود وجزوهیئت اجرائی بود. بنده‌آنجا اعتراض‌کردم. توی جلسه‌ی جبهه‌ملی همین مسئله‌مطرح شد. آنجا هم بنده‌اعتراض‌کردم که‌آقای سنجابی این قراری که‌شما بستید چه‌کسی به‌شما این اختیار را داده‌بود؟وچگونه‌این قرار را درا شما امضاء کردیدبدون اینکه‌احدی درجلسات هیئت اجرائی مطرح کرده‌باشدوموافقت کرده باشند یا شما چیزکردید. چون این مسئله یک مسئله‌ی عظیمی است. یک چیزی نیست که‌مثلاً" شما به‌پاریس برویدوازآقای شما لمان دلماس دعوت بکنیدکه‌بیاید اینجا و وضعیت سیاسی ایران را مطالعه‌بکندویک نظریه‌ای بدهد. این حق شما است چون شما رهبرهستید وبالاخره‌رئیس هیئت‌اجرائی هستید. ولی این یک عملی نیست ومن بهیچ عنوان با این موافق نیستم. سکوت مرگبار وبعدحسیبی که‌جلسه‌را اداره میکرد شروع‌کرد، خوب‌مذهبی هستند اینهاودردارند، که" خب حالا معلوم نیست که‌آیت الله‌بیایندا ینجا بد

بشودحالا اگرتشریف آوردندا ینجا افکار مصدق را حتما " رعایت میکنند." آدم واقعـا " خنده اش میگیردوقتی این چیزها را می بیند. گفتم درهرصورت من هیچ توافقی با این موضوع ندارم واین کار را یک کار بسیار بسیار خطرناکی برای مملکت می بینم واینکه ما اختیارخودمان را به نعلین آخوندمیدهیم این مسئله از این که اقبال یا علم نخست وزیر بشوند خیلی عمیق تراست ، مشکلات زیادی برای ما درپیش خواهدداشت .

س- ولی این اختلاف داخلی که شما درحزب داشتید هیچوقت درآن زمان علنی نشد که ازطریق مطبوعات به اطلاع عموم برسد.

ج - عرض کردم. خب نمیخواستیم که دوئیت ما بین خودمان ... وقتی من به سنجابی گفتم گفتم که این موضوع باید درهیئت اجرائی مطرح شودودرهیئت اجرائی حزب ایران تا آنجائی که من درایران بودم هیچوقت مطرح نشد نه قبل ونه بعد، بعدکه دیگرمعنائی نداشت . ولی این مسئله که ایشان اینکار را کرده است . ولی البته فروهرویک عده ای سینه میزدندکه این شاهکار است . یک کسی آنجا گفت که این ازملی کردن نفت کمترنیست ، گمان میکنم این ابله بدبخت وبیچاره قاسمی بود. گفت این ازملی کردن نفت کمتر نیست . واعتبار اله اولی الابصار.

س- آقای دکترجریان این نامه ای که آقای حاج سیدجوادی نوشت واینطورشایع هست که، چون من اصلا" اطلاع دقیقی ندارم واین را بعنوان سئوال ازشما میپرسم ، میگویندکه شما همان نامه راامضاء کردیدودرآخرآن نامه به آقای خمینی نوشته شده بودکه شما میخواهید بروید آنجا وازحضورایشان کسب فیض بکنید درزمان نخست وزیریتان . جریان این نامه چیست ؟

ج - حاج سیدجوادی ؟من آقای عزیزتا حال اصلا" حاج سیدجوادی را درعمرم ندیده ام وهیچ نامه ای رااونننوشته که من امضاء بکنم ویا من ننوشتم که او امضاء بکند. یعنی نفی کلی است . اما نامه ای خودمن به خمینی نوشتم که آن نامه توی کتابم هست ، توی سی وهفت روزهست ،این تلاش یک مردوطنپرستی بودکه میخواست جلوی آن چیزی که پیش آمدبگیردکه فردا یا پنجاه سال دیگرکه این بچه ها این مدارک را ،همانطورکه نوشتم ،میخوانندنگویندخب این آقای بختیارمیگفت

مرغ یک پا دارد چه میشد اگرمیآ،دوبا آقای خمینی می نشستندوراجع به‌چیزها صحبت میکردند.
این مسئله‌را خودمن تصمیم گرفتم که‌بیایم اینجا وبا ایشان صحبت بکنم. قبلاً" هم یک نامه‌ای برای ایشان فرستادم وآن نامه‌عبارت است از یک نامه‌ای است که آقا من یک آدمی هستم که‌یک مبارزاتی کردم که‌چنین است وچنان است وخیلی خوشحال میشویم اگرشما هم مرا راهنمائی بکنید راجع بمسائلی که مبتلا به ملت ایران است. یکی نداشتن آزادی ویکی فلان .کاری با آن چیزهای مذهبی شان نداشتم آنها باید کارخودشان را بکنند به‌من ارتباط ندارد، (؟) من به‌حاج سیدجوادی مطلقا درمورد این مسئله‌نه‌من چیزی نوشتم ونه‌او چیزی به‌من گفت که‌بنویسم ونه‌من اورا می شناسم شخصا" ومیدانم که‌او درراینجا ازکرده‌ی خودش پشیمان است ویک گوشه‌ای نشسته‌است.

س - آقای دکترفکرنمیکنیدکه‌همین رفتن شما پیش‌آقای خمینی بعنوان نخست وزیرایران خودش یک وزنه‌ای به‌آقای خمینی میدادونشان میدادکه‌آقای خمینی یک نیروی قابل ملاحظه‌ای درصحنه سیاسی ایران است؟

ج - مطلقا قربان بنده به‌این عنوان نیامدم. متن را میتوانید پیدا کنید .درتوی را دیوخوانده شده‌است.

س - نفس رفتن شما به‌آنجا را میگویم.

ج - نه. من نوشته بودم آیت‌اللـه‌عظما خمینی. امام هم توی آن ندارد. من بعنوان شاپوربختیار یک ایرانی .خوب ،این نخست وزیری نیست. درشرایط چنین وچنان مملکت و با سوابقی که‌راجع به‌اینکارداشتم حاضرهستم بدون قید وشرط قبلی بسرعت به‌پاریس بیایم ودرآنجا نظرات آیت‌اللـه‌را نسبت به‌جامعه‌ی ایران واقداماتی که‌خیال میکنید دولت باید‌بکند، دراینجا، بدون اینکه‌عرض کردم قیدوشرطی که‌من نخست وزیرهستم ویا ایشان رهبرمستضعفان جهان و ازاین مزخرفات است اینطورمن چیزکردم. همانطوریکه گفتم من میخواستم که‌پنجاه‌سال بعد... خمینی قربان، حالا خودمانیم، چهل میلیون آدم را خرکرده‌بود که‌هنوزیک عده‌ی زیادی ازآنها خرهستند چه‌میتوانستم بکنم این را من نکرده‌بودم،ولی واقعیت را وقتی آدم میبیند باید‌قبول بکند. این آدم ازسنجابی خر

کرده بود تا جاروکش محله . شاید واقعاً " دویست سیصد نفر آدم بودند که میفهمیدند و آنها هم جرأت حرف زدن نداشتند. پس آمدن شاپور بختیار پیش روح الله خمینی و بحث کردن با او زدوحال خارج نبود. یا قبول میکرد و من میرفتم . او دیگر نبود آن آدمی که سابق بود چون من وسنجابی این اختلافات temperament را داریم. یا اینکه قبول نمیکرد و رد میکرد من به ملت ایران ، همان که گفتم ،گفتم ببینید من تا آنجا هم پیش رفتم که یک راه حل مسالمت آمیزی پیدا کنم ونظرم هم همین بود. این مسئله را با بازرگان با تلفن درمیان گذاشتم.

س ـ آقای دکتر بختیار چرا شاه شخصی مثل سیدجلال تهرانی را برای ریاست شورای سلطنت انتخاب کرده بود؟

ج ـ عرض کنم به حضورجنابعالی که دودلیل داشت . یکی اینکه سیدجلال تهرانی خوب درباری بود و موردا عتماد خودش بود و وزیرش بود و استاندارش بود و بنده تا آنوقت اورا ندیده بودم. البته اسمش را شنیده بودم وخودش هم میگفت با پدرمن دوستی داشته است ، نمیدانم . همسن هستند تقریباً " با پدربنده . اولاً" برای پیدا کردن اعضاء شورا آنهم آسان نبود .

س ـ معذرت میخواهم که این وسط یک سئوال دیگرمیکنم . آیا شاه با شما هیچ مشورتی درمورد انتخاب سیدجلال تهرانی کرده بود؟

ج ـ بله . بمن گفته بود. یعنی گفت که رئیس مجلس ورئیس سنا ونخست وزیر که اتوماتیک مان هستند وراجع به دیگران صحبت بکنیم. وقتی چنداسم را آورد واسم علیقلیخان اردلان را هم آورد وصحبت کردیم گفتم بله این خوب است . حالا دلیلش چه بود؟ من اشتباه اگر کردم گوا ینکه هرکس میآمد همین بازی را درمیآورد جزاینکه خودچاکرمیآمدم ومیگفتم خیر. وقتی حرف میزد میگفتم خیرقربان . تا اینجاش میشود این دیگرنمیشود . دلیلش این بود وقتی که این فتوا را دادند راجع به مجتهدبودن خمینی بوسیلهٔ آن سه آیت الله ، رابط وباصطلاح کارچاق کن اینکار حاج سیدجلال تهرانی بود .

س ـ آن سه آیت الله چه کسانی بودند؟

ج ـ آیت الله شریعتمداری ، میلانی وقمی .

س ـ این بعد از ۱۵ خرداد بود؟

ج ـ بله بعداز ۱۵ خرداد بود. ودریکی ازجلسات شوراکه مانشسته‌بودیم شاه که صحبت میکردسیدجلال تهرانی گفت"قربان این نخست وزیرتان را من نمی شناسم ولی چه پدر نازنینی داشت." شاه هم یک خرده ناراحت شد، چون پدرمرا رضاشاه کشته‌بود، ازاین حرف او. سیدجلال تهرانی گفت، "چه‌پدرنازنینی داشت حالا نمیدانم خودش چه‌ازآب در بیاید" اینطوری صحبت کرد. ولی من نظرم این بودودرعین حال گفت، "قربان نگفتم این آخوندرا توی جوال نکن؟" گویا اورا برده بودندوتوی کیسه‌کرده‌بودند.

س ـ آقا این موضوع حقیقت دارد؟

ج ـ درهرصورت اهانت به‌اوکرده‌بودند.

س ـ خسروداد چنین کاری راکرده بود؟

ج ـ خسروداد آن روزنبود. من به‌خسروداد علاقه‌ای ندارم بعکس مثلا" یک آدمی مثل پاکروان یا .. آنهم اگرپاکروان شخصا" دخالت نمیکردواستدلال نمیکردشایدمعهذاکشته میشد وبیک صورتی اورا میکشتند. ولی دلیل اینکه اورا بنده‌هم قبول کردم، حالا اشتباه بوداین اشتباه‌را من کردم، وتوی لیست بود دلیلش همین روابط وسوابق باآقای خمینی بود. آخراوهم آخونداست. گفتم اقلا" یک آدمی برودکه زبان آن یاروا بفهمد والا ـ برای مافکلی ها خیلی سخت است یک همچین محاوره‌ای ویک همچنین گفت وشنودی. بله عرض کنم که‌دلیلش این بودحقیقتش. ووقتی هم که برای آمدن به‌آنجا آماده‌شد اونگفت که‌من میخواهم بروم استعفا بدهم. خوب آدمهای ضعیف همینطور هستند. عرض‌کردم رهبری وضعف با هم کاردوپنیرهستند، نمیشود. ابدا" نمیشود.

س ـ آقای دکترآنطوری که‌سالیوان توی کتابش نوشته‌است وخیلی ها راجع به‌این موضوع صحبت میکنند آمریکائی ها به‌شاه فشارآوردندکه شما برای مدت کوتاهی نخست وزیربشوید تاآمریکائیها زمینه‌را برای آمدن خمینی فراهم بکنند، بخاطراینکه قبلا" این مسائل را با اودرپاریس حل کرده‌بودند؟

ج ـ من میتوانم به‌جنابعالی یک چیزی را بگویم وآن اینست که‌من خبرنداشتم که‌برای ۱۵ روزنخست وزیرهستم یا ۱۵ سال. من یک آدمی بودم که ۳۰ سال مبارزه‌کرده‌بودم ومیخواستم مملکت راطبق قانون اساسی ویک سوسیال دموکراسی اداره‌کنم. من یک

سوسیا ل دموکرا ت هستم نه‌بیشترونه‌کمتر. البته‌ا زدیدمردم عقب ما نده‌ا یرا ن یک معا یبی دا رد...

س- من دقیقا " میخوا ستم ا ین سئوا ل را ا زشما بکنم که‌درآ ن شرا یط ا یرا ن آ یا شما فکرمیکردیدکه‌سوسیا ل دموکرا سی با زا ری خوا هددا شت ؟ شما روی چه‌نیروئی حسا ب میکردید وقتی نخست وزیرشدید ؟

ج - ا جا زه‌بفرما ئیدا ین مسئله‌را من مفصل درسی وهفت روزعرض‌کردم. ا گرآ نجا مرا جعه بفرما ئید ا ین مسئله‌ا ینست چرا من قبول کردم نخست وزیربشوم؟ بنده‌با یدا زشما بپرسم چرا من قبول نکنم نخست وزیربشوم. یک مردی که‌بیست وپنج سا ل یا سی سا ل مبا رزه‌کرده‌ا ست ومیخوا هدنخست وزیربشود ومیگویدکه‌من را ه‌مصدق را خوا هم رفت ومن قا نون ا سا سی را قبول دا رم ، من ا ین آ خوندبا زی را ا صلا" قبول ندا رم یک آ دمی ا ست که‌بنظرمن خیلی تروتمیزا ست .

س- معذرت میخوا هم من سئوا لم را روشن نکردم. من عرض‌نکردم که‌چرا شما قبول کردید نخست وزیربشوید. عرض‌کردم که‌شما روی چه‌نیروئی حسا ب میکردید؟ فکرمیکردید چه‌نیروها ئی درمملکت ا زشما پشتیبا نی خوا هندکرد؟

ج - بنده‌معتقدهستم که‌با زدرکتا بم مفصل گفته‌ا م. ا گرکه‌شا ه سه‌ما ه‌پیش‌یک آ دمی را آ ورده‌بود، یک آ دم که‌غیرا زآ ن کا رت‌ها ی دا ئمی خودش‌بود، من گما ن میکنم که وضعش ا ینطورنمیبود ومردم بی حیا وهرزه‌نمیشدند مثل روزها ی آ خرحکومتش . درست ا ست‌که‌ا ز۲۵سا ل حکومت‌ا یشا ن جزفسا دودیکتا توری چیزی بیا دمردم نما نده‌بود. البته‌یک ا قدا ما تی هم ا زنظرا قتصا دی وغیره شده‌بود نمیشودمنکرهمه‌چیزشدوهمه‌چیزرا نفی کرد. ولی بنظر بنده‌وقتی یکنفرمیگویدمن سوسیا ل دموکرا ت هستم نمیآ یدروزا ول بگویدکه‌ا ینجا سوئیس خوا هدشدیا سوئدخوا هدشد ا بدا " مسئله‌ا ینطورنیست . ما یک قا نون ا سا سی دا شتیم که‌با ید ا جرا بکنیم .تا زه‌آ ن قا نون ا سا سی را هم میشود Step by step شروع کرد. آ ن چیزها ئی هم که Elements ا ولی محسوب میشوند را هم مفصل گفته‌ا م. گفتم آ قا ما ا ول شروع بکنیم درده‌ا تما ن کدخدا را بگذا ریم مردم ا نتخا ب بکنند. ا زآ نجا شروع بکنیم. آ خرمن میخوا هم ببینم که حا ج محمد آ قا ا گر که‌نمیدا نم ده‌دا ر فلان ده شدند چه میشود. بعدما ا ین

تمرین دموکراسی را بیاوریم به‌سطح بالا. این کاری نیست که‌من تمام کنم‌وکاری نیست که‌شما تمام بکنید این کاری است که پنجاه‌سال دیگر تمام خواهدشد. ولی بمن بگوئید یکروزی باید‌شروع کردیا نه؟ که‌ما داشما " بگوئیم که‌ما لیاقت‌نداریم ، مانمیتوانیم . این دیکتاتوری همین است . این است که‌بنده معتقدنبودم که‌بنده‌دریکروزانجام می - دادم. حالا من روی چه‌نیروئی حساب میکردم. اولا" به‌روی نیروی ایمان من حساب میکردم. من آدمی هستم با Conviction اولا" من معتقدبه Conviction هستم که‌اگرآن نباشد باقی دیگرسیاست بازی است ودکان درست کردن است . من میگفتم که‌ما ۲۵ سال حرفمان این بودکه‌شاه اینکارها را میکندبداست وبایدآن کارها را بکنـد . خب این کارها را که‌حالامیکنند که‌همان کارهائی است که‌ما میخواهیم من چراجلونروم. تازه قربان هماتطوریکه صدیقی بعدازمن دریک‌جائی گفت . گفته‌بودکه‌آدم ۲۵ سال مبارزه‌میکندبرای این نیست که‌این وجاهت ملی اش را مثل چادرروی سرش‌بکشد وبگوید من چادرم را نمی اندازم واین وجاهتم را نمی خواهم ازدست‌بدهم. مردآن است که برودجلو وریسک را قبول بکندومن اگراینکاررا نمیکردم میخواستم بگویم آنهائی که نیامدندواینکاررا نکردند به‌چه‌سرنوشتی گرفتارشدندکه چاکرتان نشدم. ازنظرشخصی خودم را هم‌بگیرید. من درعالم رؤیانبودم من دیدم To be or not to be است. بایداین مبارزه‌را بکنیم واگرموفق شدیم بهتر واگرنشدیم من پیش‌بینی میکنم ای مردم ایران شما پدرتان درخواهدآمد. حالا اگرمی بینیدچهارتا مردم با من موافق هستند، حالا اشرف وچهارتا مزاحم دیگرراکنار بگذارید ،برای اینست که‌حرفهائی راکه من زدم صحیح ازآب درآمد. برای اینکه‌من گفتم نعلین بدترازچکمه‌است این درست بود. برای این بودکه‌گفتم این مملکت Désintegré میشودویا چنین وچنان میشود.

س - آقای دکتردستوربستن فرودگاه مهرآباد را چه‌کسی داد ودستوربازکردن آن را چه‌کسی ؟

ج - هردورا خودمن .

س - چرا ؟

ج - اعتصابی بوددرهواپیمائی . نمیدانم شما درآنوقت درایران بودیدیا نبودید؟

س ـ نخیرمن نبودم.

ج ـ خب من متأسفم. حالا بعضی ازسئوالات اصلا" مطرح نمیشد.
یک جوری‌بودکه‌دل شیرمیخواست که‌آدم بتواندتحمل بکندواعصابش را ازدست ندهدوکارهای بی رویه‌نکند.

س ـ این سئوالها سئوالهایکسانی‌هم هست که خودشان درایران درآنموقع حضورداشتندو فقط سئوال من نیست.

ج ـ آن اشخاصی که‌جنابعالی میگوئید لابد سپهبدآذربرزین مانندا ست که‌خودش حالاچه عرض‌کنم .حالامن پاسخ سئوال جنابعالی را میدهم.

س ـ خیلی متشکرم.

ج ـ عرض‌کنم که اعتصاب همه‌جابود منجمله‌درهواپیمائی ملی . منهم نشسته‌بودم ویک روزی دیدم رئیس‌هواپیمائی ملی یک نامه‌ای بمن نوشت‌که آقایان میگویند ما دست ازاعتصاب برمیداریم بشرط اینکه یک پروازانقلاب ازاینجا برودو آیت‌الله‌را بایکی ازاین طیاره‌های ایران ایربردارد واینجا بیاورد. گفتم خیر. شما اول میروید تبریزواصفهان وشیرازرا Serve میکنیدبعداگرطیاره‌ایران ایرباریس رفت واگرایشان هم خواستندتشریف بیاورند تشریف بیاورند .واین آمدن‌خمینی‌به‌دلائلی‌که‌مفصه گفتم وگمان میکنم که‌هیچ لزومی نداردکه‌بنده‌دراینجاتکرارش‌بکنم ، آنوقت میتوانید.
گفتندکه آیت‌الله میآید. گفتم آمدن ایشان اشکالی ندارد ولی من برای ایشان طیاره‌نمی فرستم. وبرای اینکه‌اطمینان بیشتری پیداکنم فرودگاه‌را بستم. ملتفت هستید؟ که‌میآیندیا تشریف میآورند اینطورنیست ، ما حاضربه‌مذاکره‌هستیم وحاضر هستیم که‌اصول مراعات‌بشودوایشان هم تشریف بیاورندوتهران هم ازایشان پیشواز بکنند. مادموکراسی را قبول کردیم. مردیکه چهل ملیون آدم بدبخت وبیچاره‌ودوراز- سیاست وبدون تجربه‌را خرکرده‌بود. چکارمیشودکرد؟ بعدوقتی که‌من اینکارراکردم آقایان هم که‌خوب‌اعتصاب کرده‌بودندبجای خودماندند. هفت هشت روزگذشت وموضوع مطرح شدکه‌آقا شما گفته‌بودیدکه‌ایشان حق داردبیاید. گفتم بسیارخوب اگرمیخواهد

اینجا بیاید حق داردبیاید ولی خودش برود بلیط بخرد و امورش را اداره بکند و بعد بیاید ولی شما دنبال او نمیروید. شما بایستی که اول روی ایران و شهرهای ایران حساب بکنید و بعد اگر خواستید پرواز با ریس ولندن و فرانکفورت را هم انجام بدهید.
ایشان هم میتوانند بیایند چون گفتم هر ایرانی حق دارد وارد ایران شود. اگر که قانون را مراعات کرد که سرور همه ی ما است و اگر خواست که شلوغ بکند جوابش را خواهیم داد.
این حرفها را که من در مقابل ۱۵۰ روزنامه نگار خارجی و داخلی زدم که آقا خمینی اگر بخواهد اینجا بیاید حق قانونی او است و ما نمیتوانیم بگوئیم که نیاید. پس فرق من با شاه و حکومت استبدادی چیست؟ ولی وقتی آمد اینجا و اگر شلوغ خواست بکند باید گوشش را گرفت و تحویل دادگاه داد و دادگاه ترتیب آن را میدهد. البته من نمیتوانستم نیروی او را نادیده بگیرم. من گفتم هر موقع خواست بیاید بیاید. بعد آمد. بعد آمد و من این را در کتاب یکرنگی نوشته ام و حتما بعدا لی در آن چاپ دوم بخوانید. طرفداران قانون اساسی که OK مرا داشتند برعکس اینکه میگویند باور کنید نه یکشاهی پول من از دولت از نخست وزیری یا از چیز دیگری ندادم. گفتم اگر ایمان دارید بروید. مملکت از این ببعد باید روی ایمان بگردد نه روی بندوبست و پول و این کثافتکاری های سابق. از این جهت بنده به این نتیجه رسیدم که ۵۰۰۰ نفر بیشتر نیامدند. هفته ی بعد پنجشنبه شدند ۳۰،۰۰۰ نفر. هفته بعد از آن روزنامه کیهان و اطلاعات که دست آخوندها بود خودشان گفتند ۱۵۰ هزار نفر و اگر این بیشرفاتی که در رأس ارتش ما بودند یک چند هفته ای، چهار هفته به من فرصت میدادند شما ایمان داشته باشید که خمینی میآمد آنطرف میز مذاکره و با من صحبت میکرد. ولی وقتی که کرم از خود درخت است ولی وقتی که یک ارتشی را اینقدر به آن میرسید و این ژنرال های پوفیوز را در رأس آن میگذارید نتیجه همین است که میبینید. من که نمیتوانستم درسی و هفت روز کارسی و هفت سال را تصحیح بکنم، مگر میشد؟
حالا برمیگردم به سالیوان. سالیوان را من دیدم. دست از پا درازتر، گوشهایش تا اینجا بود و آنچه که برسرا و وسفارت آنجا درآمد تهایت رضایت بنده را نسبت به شخص ایشان میکنند. شما بهتر است که راجع به این مسئله شما کتاب خودکندی و برژینسکی را

بخوانید.

س ـ آنرا خوانده‌ام.

ج ـ اگرخوانده‌اید حرفهای برژینسکی وکندی بطورکلی حرفهایشان درست است. یک آدمی بودکه‌یک بندوبستی کرده‌بود با بهشتی وبازرگان. تاآمدپیش من گفت بهشتی بازرگان ومردیکه میناچی. گفتم میناچی کیست؟
این مسئله‌ی آقای سالیوان گمان م.کنم که‌سالیوان وسنجابی هردوتایشان دریک سطح قرارگرفتند.

س ـ آقای دکترشما درآن جلساتی که‌باحضورهویزروامرای ا.تش تشکیل میشد شرکت داشتید؟

ج ـ یکمرتبه‌من هویزررادرعمرم ندیدم، یکمرتبه بااوباتلفن مکالمه‌نداشتم، یکمرتبه‌هماطوریکه عرض‌کردم فقط بمن گزارش‌دادندکه‌یک همچین ژنرالی آمده است ومن هم باپوزخندگفتم مگر اینهاکم بودندکه‌این هم آمده‌است؟ این برای چه‌آمده‌است؟ به‌قره‌باغی گفتم. گفتم آقای قره‌باغی جنابعالی میرویدوحرفهای حسابی آنها را می شنویدواگرمیخواهددخالتی بکندبایدبگوئیدکه‌دولت دولت سابق نیست. هیچ وقت من بااوصحبت نکردم. شنیدم که‌درآمریکا یک کنفرانسی داده ویک مصاحبه‌ای کرده‌اخیرا" درآمریکا، هویزر.

س ـ آقای دکتریکی ازایراداتی که‌به‌شما میگیرند،یامسائلی که‌دربارهٔ شما شایع هست،اینست که‌شما درفاصله‌ی تعطیل جبهه‌ملی دوم وتجدیدفعالیت جبهه‌درسالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ رئیس‌کارخانه‌های دولتی درایران بوده‌اید ودرمدیریت بانکهائی که دولت درآنجا سرمایه‌گذاری کرده‌بودشرکت داشتیدوفعالیت میکردید. پاسخ شما به این ایرادچیست؟

س ـ خوبست که‌شما درآمریکا زندگی میکنید. من چون نه‌دزدبودم، ولی گواینکه ازیک فامیلی بودم که‌ثروت ومکنتی داشت وباپول پدرم دراروپا درس خواندم،قبول نکردم شغل دولتی راازبیست‌وهشت مرداد هماطوریکه‌دیروزبه‌شما گفتم وشرح دادم.

از چهل ودووچهل وسه هم اگر من مدیریک بانک شدم یا مدیریک شرکتی شدم که اکثریتش را دولت داشته باشد ویا حتی سی درصدش را داشته باشد یا یک کارخانه ای که متعلق به دولت ایران باشد بنده حاضرهستم تمام حقوق ومزایائی راکه درآن مدت گرفتم پس بدهم. ولی اگرثابت شدکه بنده دوتا کارخانه ورشکسته ملی بنام وطن میرزا محمدجعفرکازرونی را به کارانداختم وعرق ریختم وزحمت کشیدم ونان زن وبچه ی خودم را تهیه کردم آنوقت دیگراصلا" بحث این چیزها نیست. یک آدمی که به اوسفارت ووزارت وهمه چیز ۲۵ سال پیش میدادندونه گفت نمیآید رئیس یک بانک بشود. امامن دلم میخواست همین کاررا هم نمیکردم وایکاش که به من اجازه میدادندکه مثل مدنی وخیلی ها توی دانشگاه بروم ودرس بدهم. هیجده ماه من تلاش کردم بوسیله ی دوست، آشنا، قوم خویش هرکسی را میشناختم .گفتند محال است که ما بگذاریم که ایشان باجوانان ایرانی تماس داشته باشدردانشگاه. حالا ملتفت میشویدکه مسئله چگونه بود؟ خیر من هیچوقت مدیرهیچ بانکی نبودم درایران، هیچ کارخانه ی دولتی، هیچ کارخانه ای که حتی بیست یا سی درصددولت درآن سهم داشته باشد.

س- آقای دکترپریشب دربرنامه ی لحظه ی حقیقت درتلویزیون که باآقای ژیسکاردیستن صحبت میکردند ازایشان سئوال کردندکه چرا خمینی راازفرانسه بیرون نکردند. ایشان گفتندکه دولت فرانسه با مقامات ایرانی وگویا با شخص شاه تماس گرفته و..

ج- با شخص شاه ؟

س- بله، شاه گفته است که با او کاری نداشته باشند. شما مثل اینکه خودتان هم با آقای ژیسکاردستن صحبت فرموده اید.

ج- بله بنده دریک جلسه ای که ایشان هم بودند، درسرآن میزباصطلاح افتخاری که بنده هم حضورداشتم مسائل کلی فرانسه صحبت میشدمسئله خمینی مطرح شد وایشان نگاهی بمن کردوگفت، " شما لابداطلاع دارید." گفتم که سفیرشما درآنجا یک چیزهائی بمن گفت البته، سفیرفرانسه درآنجا . ولی حقیقت امراینست که خودم اززبان شاه این رانشنیدم. باآنچه که سفیربه من گفت وآنچیزهائی راکه آقای پونیاتوفسکی درایران وگزارشی که نوشته

ودرگوآدلوپ مطرح شدوروی گزارش گوآدلوپ تصمیماتی برعلیه‌شاه گرفته‌شده برا ین
اصل وبرا ین منطق من گمان میکنم که‌حرف آقای ژیسکاردیستن صحیح باشد. اما برای
روشن شدن بیشترشما این راا ضافه میکنم که‌مسئله‌ی خمینی درا ینجا را پس ازرفتن شاه
من خواستم خودم روی همان سیاستی که‌عرض‌کردم این را مشغول بکنم تا مردم همینطور
که‌شروع شده‌بودآرام آرام البته‌میآمدندبطرف من واگرا ین سم باشی این پست فطرتان
فروهروسنجابی وا ین کثافت ها نبود باورکنیدکارمن خیلی آسان ترمیشد. آنها به‌سزای
خودشان رسیدندومن درتنها یت عزت وحرمت حالا باا یرا نیها میتوانم حرف بزنم وآنها
درتنها یت خفت چه‌درا یران وچه‌درخارج ، اگرا ینها نبودند. ازا ین جهت من میخواستم
یک کاری بکنم که‌خمینی دیرتربیاید. ما نورمیدادم ، این ها درتاریخ ضبط است ،
گاهی میگفتم تأمین جانش را نمیتوانم بکنم ، گاهی میگفتم اگرکشته‌بشودچنین وچنان
میشود وحقیقتش هم اینست که‌اگرکشته میشدنمیدانیدآن احمق هائی که‌خیال میکردند
که‌مهدی عصرآمده چه‌بلائی برسرمن میآوردند . نه‌سرمن سرخودا حمقشان درمیآوردندکه
ایشان آمدهمان کارها را برسرا ینها درآورد.

س - روشنفکران .

ج - بله . روشنفکران را که‌بنده‌حسابشان را توی آن کتاب رسیدم وجریان را دیدید.
عرض‌کنم که‌روی این مبنا بودکه‌من سعی کردم که‌آمدنشان را به‌تعویق بیاندازم. یک
روزسفیرفرانسه‌را هم خواستم غافل ازبکلی آن جریانی که‌شاه‌وژیسکاردیستن باهم
داشتند به‌اوگفتم شما میتوانید این Message مرا به پرزیدنت ژیسکاردیستن
همین امروزبرسانید. گمان میکنم روزیکشنبه‌هم بود. یکروزی بودکه‌خیلی مشکل بود
اینکار. گفتم لازم نیست که‌من به‌شما یک نامه‌بنویسم ویا تلکس بزنم ولی بهروضعیتی
است شما شخصاً " باید باکاخ الیزه تماس بگیریدومتأسفانه فرانسه یک وزیرخارجه‌ای
داشت که‌بسیارطرفدارخمینی بود وازا ین جهت گفتم بله، آقای فرانسوا پونسه ،
ومستقیما " شما به‌اوبگوئید که‌بختیار ازشما خواهش میکندکه‌به‌هرتقدیروووسیله‌ای که
میدانید آمدن خمینی را به‌ایران بتعویق بیاندازید. دیگرچگونه‌گیش را من ازاینجا

نمیتوانم بگویم، میدانم شما دریک مملکتی هستیدکه‌قانونی نمیتوانید اورا حبس بکنید، وچه‌بکنید، ولی اگربتوانید من خیلی خوشحال میشوم. من میدانم که‌این سفیر این اقدام راکرد وفردای آنروزآمد وبمن گفت‌که ما اقدام کردیم، (؟)
حرفی است که‌سفیرگفت واومتأسفانه‌بیچاره دریکسال پیش‌دریک Accident اتومبیل کشته‌شد. دراسپانیا سفیر فرانسه بود. اوگفت‌که ایشان میگویدکه من قانع نشدم که‌به‌ایران نروم. یک همچین چیزی جواب برای من آورد. حالا هرچه بود اومرده‌است وبنده‌نمیتوانم بیشترازاین بگویم. امایک چیزی میخواهم به‌شما بگویم که‌خیلی هم Interessant است واین رامن ازپونیاتوفسکی دارم که‌خودش‌درایران بود ده‌روزقبل ازنخست وزیری من که‌رفته‌بودبا شاه صحبت کرده‌بودکه چه‌کاری میخواهید بکنید. بعد Psychologie شاه، رفتارشاه یک Document خیلی Interessant است ولی چون Secret d'etat است‌نمیتوانم من به‌شما بدهم واوهم به‌من نداده‌است، اوفقط برای من خواند.
درآنجا شاه یک جنبه‌ای را، چون حالا مرده است من این را میگویم وانصاف را باید قبول کرد، پیشنهاداتی ازطرف بعضی ازارتشی ها به‌شاه شده بود برای کشتارزیادو برای قلع وقمع ایرانیان. گواینکه نبایستی بیست وپنج سال، سی سال آن کارها را میکرداینها همه‌بجای خودولی گفته بود من حاضر نیستم سی هزارنفرایرانی را بکشم. این را من میتوانم تأیید بکنم برای ضبط درتاریخ معاصر. اوگفته بود،" من حاضرنیستم سی هزارنفرایرانی رابکشم برای اینکه‌پادشاه بمانم." گفت‌نمی کنم. واین را من ازقول گزارشی که‌به گوآدلوپ رفته‌بود باید‌بگویم.
س- آقای دکتربنظرشما چرا درگوآدلوپ قدرتهای غربی علیه‌شاه تصمیم گرفتند؟
ج - آنوقت من هنوزنخست وزیرهم نشده‌بودم.
س- شاه‌که‌همیشه به‌اینها خدمت کرده‌بود.
ج - این حرفی است که‌من به‌انگلیسی ها زدم. گفتم شما خیال میکنیدکه یک حکومتی میآیدوبعدبهترازاینها میشود؟ گفتند نه، ما این را میدانیم منتها دیگرحکومتش قابل دفاع نبود. البته‌این راانگلیسی ها میگویند. درمسئله‌ی آمریکائیها دیگرخودتان میدانید

جریان کارترا اینها را دیگر مدرک به اندازه ی کافی دارید. یعنی وقتی چند مدرک از چند نفر آدم که با همدیگر اختلاف دارند ولی وقتی دیدید یکسان میگویند این خودش حجت میشود. بنظر من مسئله ای که مطرح بود این بود که حکومت شاه قادر به اداره کردن نیست و این دیگر راست است. شاه به اندازه کافی وقت داشت. از زمان حتی، همانطوریکه در کتابم هم نوشتم، سقوط حکومت آموزگار. یعنی بجای اینکه شریف امامی را بیاورد، از هاری را بیاورد و تجمع بکند برای صدیقی و بعد بختیار را بیاورد اگر شما این مسائل را نگاه بکنید میبینید اینها فرصت هائی بود که خودشاه از دست داد. خیلی فرصت از دست داد، خیلی روزهای گرانبها، چه بگویم ساعتهای گرانبها را از دست داد. بعد دیدند که نه این با با...

وقتی هم که از رفت و به اینجا رسید چون بالاخره آخر زمان آموزگار کار ملا" پیدا بود که طغیان است و شاه خودش گفت، " من انقلاب شما را شنیدم " و چنین و چنان. خب در این صورت آدم همان روز میآید و به صدیقی میگوید... حالا سنجابی و بنده هم بدمان بیاید بدرک. تقصیر خودش بود والا آنها بنظر من بدی از شاه ندیده بودند همانطوریکه جناب عالی میگوئید. آمریکا چه بدی دیده بود؟ همین فرانسه چه بدی دیده بود؟ Exchange که ما با اینها داشتیم خیلی خیلی زیاد بود.

س ـ آقای دکتر شما در مورد اعتصاب کارگران کوره پزخانه ها که من از شما سئوال کردم به من فرمودید که شما امتیازرا به کارگر میدهید و به نماینده اش میدهید و برای شما هیچ اهمیتی ندارد که نماینده عضو حزب توده باشد و یا هرجای دیگری باشد...

ج ـ او که نمی گفت عضو حزب توده هستم. اینجا ش هم ننوشته بود. حزب توده هم که میدانید قانونی نبود. میدانید؟ اینها که هیچکدام نبود. یک کارگری آمده اینها هرکدام میخواهند یک پول بگیرند.

س ـ شما نمیدانستید که آنها نمایندگان توده ای هستند وقتی که امتیازات را به آنها دادید؟

ج ـ من اگر امتیازی بود، همانطوریکه عرض کردم، به کارگر میدادم. میدانید مرا به همه چیز میشود متهم کرد جز توده ای بودن. این دیگر نمیشود. پس در اینصورت من اگر اینکار را کردم کار عقل و منطق بود. حالا آدم آقا بقول دکتر مصدق که یکروزی گفت اگر یک آقائی

بیایدوبگویدکه‌جناب‌عالی نماز بخوانید، میگوئید چون سفیرانگلیس است این آقا من نمازنمی خوانم ؟ حالا فکرکنیدتوده‌ای آمده‌است ویک حرف حق زده‌است ، یک حرف منطقی زده‌است . اینست فرق سنخ فکراروپائی با سنخ فکرما ایرانی ها وادا ره‌کردن ما . توده‌ای میآیدحرف حسابی میزند. الان اتحادجماهیرشوروی ، شما میدانیدکه‌بابنده چه‌روابطی ممکن است داشته‌باشند، شنیدم وتوی روزنامه‌ها ومجلات خواندم که‌میخواهند یک کنفرانس بین المللی یک چیزی ضدتروریسم درست‌کنند. اگربیایند بمن بگویندمیگویم براوو شوروی . کارخوب را هرکس کردبایدگفت خوب وکاربدهم هرکس کردبایدگفت بد .

س - اجازه‌بفرمائیدمن سئوالم را بکنم. درآن زمان ازنظرسیاسی برای نهضت ملی ایران خیلی‌مهم بودکه‌حزب توده‌بعنوان یک نیروی عظیم درایران جلوه‌نکند. همانطورکه شماخودتان بهترمیدانید بخاطرتحریک سیاست آمریکا وهمراه‌شدنش با سیاست انگلستان علیه نهضت ملی ، این جنبه‌یک جنبه‌ی قضیه‌بودکه‌نمی بایستی که‌اگرمیخواستیم ما درواقع امتیازاتی بدهیم بهتربودکه‌به‌کارگرانی میدادیم که‌میدانستیم که آنها طرفدارنهضت ملی هستندوازآنجا سرباز گیری بکنیم برای حمایت ازنهضت ملی . همانطوری که‌وقتی من ازشما سئوال کردم راجع به‌دانشجویان جبهه‌ملی پرسیدم که‌چرا اینجوری نشد شما گفتید برای اینکه‌آنها توده‌ای بودندواگرمیآمدندفردا این را به آمریکائی ها نشان میدادندومیگفتندنگاه‌کنیداینها کمونیست وتوده‌ای هستند. بهمین دلیل میگویم آیا بهترنبودکه‌درآن زمان این امتیازات به‌نیروهای ملی داده‌میشدکه چنین تهمتی به‌نهضت ملی زده‌نمیشدونمی گفتندکه‌توده‌ای ها پشتیبان این هستند؟

ج - ببینید آقای عزیزمن ، اولاً مسئله را با زمن برمیگردانم روی یک چیزی . اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها ، نمیدانم کی برای شما گفته یا خودتان بودید یا کس‌دیگری گفته این Impact سیاسی واین جریان عظیم راحقیقتاً " نداشت . بطوریکه خودمن وزارت کاررا می چرخاندم هیچ احساس‌نکردم که‌یک سیلی داردبلندمیشود، که‌نشدهم وبکلی خوابید، وکوره‌پزخانه‌ها وکارگرانی که‌درآن کارمیکنند کارگران روشنی نیستند آدمهای بدبخت ، بیسواد عقب مانده‌ترازسایرقشرهای کارگری ایران هم هستند. ازاین

جهت یکنفر آدم که آمده و به من میگوید آقا اینجا به ما زور میگویند و آنجا بما زور میگویند من دیگر نمی پرسم آقا جنابعالی ملی هستید؟ یا بگوئید ببینم شما کی هستید؟ این سنخ فکر را من ندارم حالا شاید عیب است ولی این سنخ فکر را من ندارم و بنظر من، چون این را تجربه کردم، کارگران توده ای را در آبادان تحویل گرفتم و کارگران ملی را تحویل دادم. این کار سابقه دارد. شما خیال نکنید که توده ای از مادر زائیده شده است. ابدا" اینطور نیست. البته یک عده ای آژیتاتور و مأمور هستند از قوای خارجی بیایند ایران را Destabilise بکنند این دائما" هست باید مراقب آنها بود ولی یک آدمی که افکاری دارد که شما میگوئید شبیه توده ای ها است بخودی خود نفی کردن اینها معنا ندارد.

س ـ آقای دکتر میدانیم که برای هر جریان اجتماعی، من بطورکلی این کلمه ی عمومی جریان، را بکار میبرم و نه تحول و یا انقلاب بطوردقیق، مسائل خیلی زیادی باعث بوجود آمدنش میشوند. بنظر شما این جریانی که در ایران بوجود آمد مهمترین دلیل آن چه بود که ما به اینجا رسیدیم؟

ج ـ بنظر من مهمترین دلیلش یکی اقتصادی بود و یکی اجتماعی. دلیل سیاسی اش اهمیت نداشت. اتفاقا" شاه با تمام بلند پروازی هائی که میکرد یک Balance of Power مابین شوروی و آمریکا و ممالک غربی را حفظ میکرد تا حدزیادی. باید توجه بکنیم به آن دو فاکتوری که بنده عرض کردم یعنی اجتماعی و اقتصادی. برای اقتصادی اش حرف ژیسکاردستن را در همان جلسه برایتان خواهم گفت. اما برای اجتماعی اش اینست که مملکت ایران بعد از سقوط مصدق یک روز هم حق نداشت که یک حزبی شبیه به حزب نیروی سوم، حزب ایران، جبهه ملی از این چیزها داشته باشد وشاه مصرا" ، و این بدبختی او بود، وقتی که حس میکرد این جریان به یک جائی به مصدق برمیگردد راجع به این موضوع آلرژی پیدا میکرد و تا روزهای آخر حتی توی بستر مرگش هم همینطور بود که توی کتابم هم این موضوع را نوشتم. پس هیچ چیز اصیل ملی، هیچ تشکیلاتی در مدت ۲۵ سال این آدم نگذاشت نضج بگیرد. اگر مثلا" چهل یا چهل و یک هم یک سروصدائی بود خفه میکردند.

انتخابات چنین چنان . اینست که از نظر اجتماعی بنظر من شاه به آن نیروی اصیل ملی راه نداد، جلوی سیل را که گرفتید از این طرفها میخواهد به یک صورتی بگذرد. یک عده از این جوانان ما رفتند مجاهد شدند با تعلیمات حالا یا کمونیستی یا چیز دیگر ولی با لعاب مذهبی و یک عده ای هم رفتند فدائی شدند با لعاب مارکسیستی . در مقابل اینها بایستی یک کوران اصیل ملی باشد، شاه این را قبول نمیکرد. تحمل آخوند میکرد، تحمل توده ای میکرد، ومیگفت ، "آمریکائی ها ببینید." توده ای ها را میزد ولی نمیگذاشت اصلا" نطفه ی یک حزب مردمی در ایران بوسیله ی ملیون درست بشود. پس در اینصورت روزبه روز مردم مجبور بودند بطرف یکی از این دوتا بروند که رفتند و دیدیم . این اجتماعی اش بود. اما اقتصادی اش ، هیچ تردیدی نیست که البته هم هنری نیست که در این زمان سطح زندگی مردم ایران بالا آمده بود. آدم باید انصاف هم داشته باشد من توی کتابم هم نوشتم ، نمیدانم کدامش بود، که ایرانی یک خاصیتی دارد که بی انصاف است و یک خاصیت دیگر هم دارد که خیلی پررو است . اگر پرروئی نبود این آقایانی که اینقدر کثافتکاری با خمینی کردند نمی آمدند اینجا خودشان را بعنوان قهرمان ملی بما غالب کنند، اینها پرروئی میخواهد. نمیدانم شما آقای رجوی یا آقای بنی صدر را دیده اید یا نه؟ نمیدانم اینها واقعا" چطور توجیه میکنند، بله اشتباه کردم خیلی ساده است بله اشتباه باز اشتباه. ولی نمی گویند که ما خودمان این قانونی را که گذراندند قبول کردیم . مگر حق نمیدهد به خمینی که آقای بنی صدر را بیرون بکند؟ یک مورد را عرض کردم که خمینی قانون را اجرا کرد و آنهم در مورد بنی صدر بود که بر طبق همان قانون او را برداشت . پس این مسئله اجتماعی اش را کنار بگذاریم مسئله ی اقتصادی آن ، البته یک ترقیاتی شده بود و یک کارخانه هائی آمده بود، خیلی خیلی کارهای بد شده بود و خیلی مخصوصا" متظاهرانه کار میکردند، تمام مشکلاتشان بود، تمام مش فساد بود. تمام این چیزها صحیح است اما یک چیزهائی هم شده بود و نمیشود منکر آن شد. سدهائی که در ایران ساخته شد، خب اینها مال ملت ایران است. اتفاقا" من یک مقدار زیادی در زندگیم کمک به اینها میکردم. چون مشاور حقوقی یک شرکت فرانسوی بودم

که‌چیز میکرد. من متن حقوقی فرانسه وفارسی اش را با هم تطبیق میکردم ودرحدودسه چهارسال از اینجا زندگی میکردم . برای آن قسمتی که‌گفتید اگرخواستید این تکه را هم بگذارید. اما مسئله‌ی اقتصادی یکروزی به‌یک جای عجیبی رسید. یکروزما ازسه میلیارد دلاررسیدیم به‌هیجده میلیارددلار، درعرض ۴۸ ساعت . خب این پول ممکن بود عاقلانه با سرمایه‌گذاری تدریجی وبا بهره‌های متناسب وارد ارگانیسم اقتصادی ایران بشودوایران را یک Infrastructure اقتصادی صحیح بدهد. اینکارا را ما نکردیم. تکنیسین های کافی نداشتیم و چیزهای دیگر. یکدفعه‌سیل پول آمدکه‌این پولها را یک مقداریش دورمیزدو برمیگشت به‌آمریکا به‌انگلیس به فرانسه بدون اینکه‌فایده‌ای داشته‌باشد. اغلب یا اسلحه‌بود. یک مقداریش هم دزدان حرفه‌ای آریامهری افتادندوخوردند. اختلاف ثروت به‌یک جای عجیبی رسید. شما وقتی فکرکنید زمانی که‌رضاشاه‌رفت رضاشاه‌بودکه‌اندازه‌ی تمام مردم ایران ثروت داشت وپانزده‌نفرهم بودنداشخاصی که‌متمول بودندوصدنفرهم بودنداشخاصی که بورژوازمان میتوانستندزندگی کنند C'est tout دیگرچیزی نبود همین بودند. اینجا مسئله‌طوربدی شده‌بود. اینجا یک طبقه‌ای درست شدکه‌میلیون آدم‌بود که‌اینها دزدان قهاربودندوسطح زندگیشان به‌یک جای عجیبی رسیده‌بود. حقوق رسیده بودبه‌ماهی صدهزارتومان . به‌کی؟ به‌مهندس‌کشاورزی مدرسه کرج. این خونی که به‌بدن تزریق میکنندوقتی بیشترازقدرکافی باشد این Trouble،ناراحتی میدهد،این سرگیجه میآورد. خدای نخواسته اگرروزی داشتیدوخواستنداین کاررا بکنند، چون من داشتم واینکاررا کردند پس‌ازدولیترمن سرم گیج میرفت . ایران ازنظراقتصادی یک مقدارزیادی پول یکمرتبه‌تزریق شد . بایستی که‌همان سه‌میلیون راشش میلیون میکردند بعدهشت میلیون میکردندوInfrastructure را درست میکردندوکادرها را تربیت میکردندواین پروژه‌ها را با این کارپیاده‌میکردند ، نکردند. ازاین جهت اینطورشد. اما راجع به‌ژیسکار دیستن که‌درهمان جلسه‌به‌من گفت ،" یکروزی من درسن موریتس‌برای اسکی بازی رفته بودم ووزیردارائی فرانسه‌بودم درسال ۱۹۷۳." درسال ۱۹۷۳ وخب آدمی است که‌دراقتصاد لیبرال خیلی وارداست . اتفاقا " وقتی من رفته‌بودم به Foreign Relation Council هفته‌قبل ازمن ژیسکاردیستن آنجا رفته‌بودوصحبت کرده‌بود بعدمن هفته‌بعدرفتم به

نیویورک وصحبت کردم. درا ین جریا ن ا یشا ن میگفت ،" من شا ه را درسن موریتس دیدم وبه من گفت که آقا ی ژیسکا ردیستن ما ا مسا ل بجا ی چها رمیلیارد، هیجده میلیا رد خوا هیم‌دا شت ومن ا ین را میخوا هم فوری وا ردا قتصا د مملکت بکنم." ا ینطورکه‌خودژیسکا ردیستن میگوید میگفت گفتم‌کــــــــه ، "Majesté , vous allez preparer vous - meme une revolution contre vous - meme."

ا علیحضرتا ، یک ا نقلاب خودتا ن به‌دست خودتا ن برا ی خودتا ن درست میکنید. ا ین حرفی بودکه‌ژیسکا ردیستن زد روی هما ن جریا نی که‌جنا بعا لی هم به‌آن ا شا ره‌کردیددرهما نجا . ومن ا ین را ا زنظرا قتصا دی حرف صحیحی میدا نم. درا یرا ن یک بغض وعنا دوکینه‌ا ی پیــدا شده‌بودنسبت به‌ا ین دزدا ن وا ین ا شخا صی که‌دیگرخدا میدا ندکه‌چکا رمیکردند که‌برا ی شما حا لا ا صلا" قا بل تصورنیست وآقا ی خمینی آنتی تزا ین را آورد گو ا ینکه دزدی بیشتــر هم شده‌وشا یدکمترهم نشــده‌و ا زنظرا جتما عی دیگرچه‌عرض کنم ومملکت به‌چه‌حا لی ا ست و می بینید که‌چه‌خونریزی وچه‌کشا فتکا ری ولی آن Arrogance وآن وضعیتی‌که‌این‌طبقــه‌ی Nouveau Riche درا یرا ن دا شت ا لان درا یرا ن نیست. آخوندهرچه‌هم دا شته‌با شد میگذا ردزیر بغل دیگرجلوی چشم مردم عرضه نمیکند، دیگرفلان زن بدکا ره‌کا با ره‌را نمی آوردبگویـــد لخت بشو برا ی مهـما نا ن من ا مشب من به‌توصدهزا رتوما ن میدهم وا ین توی گوش مــــردم پیچیده‌بودوا زآنطرف هم ا ستوروکتورا جتما عی وحزبی را هم که‌به‌شما گفتم. ا ین دوتا دست بهم دا دوتعا دل ا یرا ن را بهم زد.

س ـ آقا ی دکتربا تشکرا زوقتی که‌به‌ما دا دیدوبا صبروحوصله‌به‌تما م سئوا لات ما پا سخ دا دید مصا حبه‌را درا ینجا ختم میکنم. خیلی ا زشما متشکرم.

ج ـ خوا هش میکنم.

مصاحبه با آقای احمد بنی احمد

روزنامه نگار، وکیل و نماینده مجلس ۲۴ از تبریز

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد
تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای احمد بنی احمد درروز یکشنبه ۲۱ اسفند ۱۳۶۲ برابر با ۱۱ مارس ۱۹۸۴ در شهر نیس ، فرانسه .

س ـ آقای بنی احمد ، از حضورشما میخواهم تقاضا کنم که یک شرح احوالی برای ما بفرمائید درباره اینکه کجا بدنیا آمدید و چه سالی بدنیا آمدید ، تحصیلاتتان چه بوده و از چه زمانی وارد فعالیتهای اجتماعی و سیاسی شدید .

ج ـ عرض کنم که من در مهرماه ۱۳۱۱ در تبریز متولد شدم. مادرم از یک خانواده روحانی بود دختر حاجی میرزا محمدعلی ملک معروف بزرگ خاندان ملکی و پدرم پسر یک بازرگان بود و بکار تجارت با شوروی اشتغال داشت . البته بعدها به کسوت کارمند دولت درآمد وبا تاسیس شرکت پنبه درایران متصدی این شرکت در شهرهای مختلف آذربایجان بود. تقریبا دریک خانواده نیمه روحانی ونیمه بازاری متولد شدم. البته خانواده پدرم یک خانواده کاملا" آزاد و میشود گفت که دموکراتی بودند بعلت مراوداتی که با خارج داشتند ولی خانواده مادرم که بخواهیم منشائی برای ارزیابی تمایلاتشان پیدا کنیم که برمیگردیم به نهضت مشروطیت ، جزو گروه مستبدین و باصطلاح در رده جناح اسلامیه بودند اما پدربزرگم بعنوان یک روحانی غیر مداخله‌گر

درامور سیاسی معروف بود. با وجود این من تقریبا" زیر نظر مادرم تربیت شدم مادری که برخلاف وابستگی‌های فامیلیش خیلی زن آزاده و با روحیه خوب درزمینه برداشتش ازمسائل اجتماعی بود. تحصیلاتم را در آذربایجان انجام دادم در تبریز تا دبیرستان و تحصیلات دانشگاهی را در تهران در دانشکده حقوق رشته حقوق قضائی را تمام کردم و بعد بکار وکالت و روزنامه‌نویسی در تبریز پرداختم. درسال ۷۴ برای یک سال در پاریس رشته حقوق مالکیت صنعتی در دوره دکترا اسم نوشتم. ولی این دوره را بپایان نبردم. بعد هم برگشتم به ایران که مسائل بعدی قابل تفسیر خواهد بود.

س- شما یک کانونی درتبریز داشتید آقای بنی احمد، بله؟ وقتی که وارد فعالیتهای اجتماعی شدید.

ج - بله

س- یک کانونی در آنجا تشکیل دادید یا یک کانونی شما در آن شرکت داشتید بهر حال.

ج - عرض کنم که کانون بله ما یک انجمن یک جامعه‌ای آنجا تشکیل دادیم از آدمهای مختلف السلیقه ازلحاظ سیاسی ولی با یک افق های سیاسی مشترک.

س- درچه سالی بود این آقای بنی احمد؟

ج - سال ۱۳۴۰

س- سال ۱۳۴۰

ج - ۴۰، ۴۱

س- بنابراین میخواهم اول از شما خواهش بکنم که فعلا" سال ۱۳۴۰ رابگذاریم دوباره باینجا برمیگردیم.

ج - بله

س- خواستم ببینم که درزمان ملی شدن صنعت‌نفت شما چه فعالیتهائی

داشتید و کجا بودید؟

ج - بعلت طبیعت سیاسی آذربایجان که با دوران پایان تحصیلات ابتدائی من همراه بود مسئله دموکراتها درآذربایجان، بودن پیشه‌وری، حضور نیروهای خارجی درایران، خوب طبیعتا" یک مقدار جوانهای آن زمان خواه و ناخواه پولیتیزه شده بودند مخصوصا" ما که درآذربایجان و تبریز بودیم خوب لمس میکردیم حضور نیروهای خارجی را و مخصوصا" حکومت پیشه‌وری که روی کار آمد و باهمه پوششی از ترقی‌خواهی و حرفهای دموکرات منش‌که اینها میزدند، یا منش‌های دموکراتیک‌که از خودشان نشان میدادند با وجود این بعلت وابستگی بی قیدو شرطشان به شوروی مورد قبول و تحمل مردم هم حتی نبود بهمین علت یک مقدار آلوده مبارزات نوجوانی بنده هم شدم. البته درارزیابیهای بعدی که من روی دموکراتها کردم به هیچکدام ازاینها نمیشود گفت آدمهای خائنی بودند دراین حد البته نمیتوانم بجرأت بگویم آدمهای وطن پرست بودند چون آدمهای وطن پرست درمعاملات سیاسی‌شان هم بالاخره مسائلی را در نظر میگیرند و اینها میدانستند که سرانجام این وابستگی‌شان به اطاعت کورکورانه و بدون قیدو شرط از شوروی خواهد انجامید. ولی در مجموع اینها میخواستند با صطلاح این اشتباه خودشان را، این اشتباه بزرگ خودشان را با یک نوع اقدامات اطلاحی و دموکراتیک حتی جبران کنند باتوجه‌ای که به دهقانان کردند، با تاسیس دانشگاه، با سرمایه‌گذاری روی نسل جوان، باتوجه و پرداختن به هنر و فرهنگ مخصوصا" در زمینه فرهنگ بومی وآذربایجانی. اینها میخواستند با این وسایل وبا این اقدامات آن بدبختی بزرگی را که دامنگیرشان شده بود ازلحاظ اینکه کاملا" دراختیار شوروی قرار گرفته بودند جبران کنند که متاسفانه قابل جبران نبود و یک نوع عکس‌العمل طبیعی درمردم و نسل حوان ایجاد کرده بود و یادم میآید

ما را بزور وقتی بردند برای بدرقه نیروهای شوروی کامیونهای دولتی مقادیر زیادی دسته گلهای حاضری را بین محصلین پخش کردند و ...

س- شما آنموقع دبیرستان بودید، بله ؟

ج - من سال اول دبیرستان بودم.

س- یعنی بزور که میگفتید میآمدند ازدبیرستان و مدرسه میبردند؟

ج - ازدبیرستان برده بودند و روز قبل هم گفته بودند که دسته گل همراه بیاورید، گل بیاورید. ولی خوب کسی گلی بهمراه نداشت و این پیش بینی را هم کرده بودند، بخاطر این کامیونهای دولتی گلها را بین بچه‌ها ، و بچه‌ها بجای گل که خیلی جالب بود مقادیر زیادی خار و میخ ، میخهای چند پهلو با خودشان آورده بودند داخل این دسته گلها و پرت میکردند روی کامیونهای سربازهای روسی و چون کامیونها در حال عبور بود و جمعیت دردو طرف خیابان پر شده بود این بود که اصلا" نه محال این بود که کامیون توقف بکند. برای اینکه پشت سرش همینطور داشت میآ. ، ونه کسی را میشد مشخص کرد و اکثر دسته گلها با این میخها و خارها بر روی سربازان شوروی . این یک عکس العملی بود که من خاطره اش را هیچوقت نمیتوانم فراموش کنم . حالا بیگانه فرق نمیکند هرکی میخواهد باشد این کیفیت بدرقه‌ای است که مردم از نیروهای خارجی میکردند. نمونه‌های خیلی زیادی ما در آذربایجان که میتوانست یک سرمشق باشد ازلحاظ وطن پرستی برای نسل جوان درهمه زمینه‌ها نه تنها در مسائل سیاسی ما بلکه یک عکس العملهای طبیعی ازآدمهای غیرسیاسی میدیدیم که اینها برای ما یک نقطه تفکر بود که روی آن واقعا " آدم فکر کند. مثلا" هیچ یادم نمیرود سالگرد انقلاب اکتبر بود درسالن شهرداری تبریز و بازیک عده‌ای آنجا بعنوان سیاهی لشکر و مقامات روسی ، بالداتهای روسی،افسران و مقامات دولتی دموکرات آذربایجان همه ردیف های جلو و ماهم روی علاقه‌ای

که برای کارهای سیاسی داشتیم یک عده از بچه‌های دبیرستان رفته بودیم برای تماشا و برای دیدن این مراسم. یک مراسمی بود که تقریبا" بازبود یعنی در سالن شهرداری بروی همه باز بود و آنجا صحنه‌ای که پیش‌آمد یکی از واقعا" حماسی ترین صحنه‌هائی است که من درآن دوران اززندگیم دیدم و آن این بودکه درآن مجلس اقبال آذر ابوالحسن خان معروف،خواننده پیر که در سن بالای صد، صدو چهار فوت کرد، هفت‌هشت ،ده‌سال پیش درتبریز، با این شخص که درمجلس حضور داشت تکلیف شد که بمناسبت این جشن و اینها آوازی ، تصنیفی بخواندو این امتناع کرد وقتی اصرار زیاد شدحتی ماهم شاهد بودیم که بیریا رفت در گوش او مطالبی گفت ، بیریا وزیر فرهنگ وقت بود در دموکرات‌آذربایجان گویا اقبال آذر گفته بود بشرطی میخوانم که فارسی بخوانم واینها موافقت کرده بودند برای اینکه همه متوجه شده بودند که تکایف خواندن به‌اقبال‌آذر شده و اقبال آذر امتناع کرده بنابراین بهر عنوانی بود باید او میخواند که این امتناع صورت‌ظاهر حفظ بشود و این رفت‌بالای باصطلاح رف ، آن پنجره‌ای که مشرف‌به سالن بود حلوی آن رفت‌بالا و اشعار عارف‌را شروع کرد به خواندن. البته تمامش‌یادم نیست‌ولی بااین بیت‌شروع میشد:

لباس مرگ براندام عالمی زیباست چه‌شدکه کوته‌وزشت‌این قواره‌قامت‌ماست
زحد گذشت‌تعدی و کس نمیپرسد که دود خانه بی خانمان ماز کجاست
چرا که مجلس‌شورا نمیکند معلوم که خانه خانهٔ غیراست‌یا که خانه‌ماست

و وقتی اینها را خواند دیگر تقریبا" مجلس‌بهم خورد طوری که هیاهو وسر و صدا ، و اورا از آن بالا کشیدند پائین ویک‌برخورد در آن محوطه‌ای که بالا سر بود صورت‌گرفت‌که ما دیگر نفهمیدیم برای اینکه بعد صدای‌تیراندازی اینها شنیده شد. و بعدها روشن شد که‌اقبال آذر را از پشت‌بام همان مردمی

که در آنجا بودند در آن حشن شرکت‌کرده بودند فرار دادند و اقبال آذر رفت به تهران و بعد از وقایع دموکراتها دوباره برگشت به تبریز و تمام عمرش را در آنجا زندگی کرده که هفت، هشت، ده سال پیش فوت کرد در سن صدو چهار پنج سالگی. خوب، این نمونه‌ای بود از یک آدم، یک آدم غیرسیاسی، یک آدم هنرمند، یک خواننده برداشتش از مسائل روز این شکلی بود. طبیعی بود همه اینها در نسل جوان بر روی ما اثر داشت و بعد که آمدیم به دوران ملی شدن صنعت نفت که شما خودتان هم درآن عصر زندگی کردید و بودید در مسائل ما بعنوان خوب، محصل درتمام جنبش‌های روز و حرکت‌های روز شرکت داشتیم. آن سال را من پدرم رئیس شرکت پنبه در خوی درروستائی بودشرکت پنبه بنام اواوغلی و من ...

س- منظورتان از آن سال چه سالی است آقای بنی احمد؟

ج - سال ۱۳۲۴

س- ۲۴؟

ج - معذرت میخواهم سال ۱۳۲۹ بود.

س- ۲۹

ج - ما درخوی زندگی میکردیم برای یکسال ونیم و ما آنجا یک انجمنی در خوی تشکیل دادیم مال انجمن دانش‌آموزان که درست درمسیر هدفهای نهضت ملی و مبارزه با شرکت نفت این فعال شده بود طوریکه یک مشت بچه همیشه مورد تعقیب پلیس محل، شهربانی خوی، بود درحالیکه دولت، دولت نهضت ملی بود و ما بعلت اینکه در دمونستراسیون ها و در میتینگ هائی که برای حمایت از ملی شدن صنعت نفت شرکت میکردیم و یک انجمنی هم برای محصلین درست کرده بودیم که بتوانیم محصلین را بسیج کنیم دانش‌آموزان را بتوانیم در این میتینگ ها شرکت بدهیم همیشه سه چهار نفری بودیم که مورد تعقیب مامورین

آگاهی و شهربانی خوی بودیم و من اولین شرکتم در تظاهرات قرضه ملی بود که بعنوان نماینده دانش‌آموزان در آنجا صحبت کردم و این اولین شرکت من بعنوان مستقیم در یک فعالیت سیاسی بود. بعد همان سال ما برگشتیم به تبریز که با بحران فکری در دبیرستان بعلت برخورد با جوانهای حزب توده روبرو بودیم و هیچ مکتبی نبود در مقابل حزب توده که در همین بحران حزب زحمتکشان ملت ایران تاسیس شد و ما مرجعی و منبعی را پیدا کردیم برای اینکه بتوانیم در مقابل توده‌ایها از لحاظ فکری یک حالت دفاعی بخودمان بگیریم برای اینکه واقعاً " این شکلی بود که ما حتی صبح جرأت اینکه زود به سر مدرسه برویم نداشتیم. برای اینکه در آن نیم ساعت زودتر قبل از زنگ ما با بحث های توده‌ایها درگیر میشدیم و از لحاظ فکری تقریباً " خلع سلاح بودیم چیزی نداشتیم. یادم می‌آید حتی شش ماه هم بطول نکشید که برنامه عوض شد. اولین کسانی که در دبیرستان حاضر بودند ما ها بودیم بچه‌های زحمتکشان بودند برای اینکه با اینها بحث را شروع کنیم درحالیکه شش ماه پیش درست در کوچه و نزدیک های مدرسه میگشتیم تا دمادم زنگ خودمان را برسانیم به سر کلاس برای اینکه جرأت روبرو شدن از لحاظ ایده‌ئولوژیکی با اینها از لحاظ فکری و مباحثات روز با اینها نداشتیم ودر این دوران کوتاه حزب زحمتکشان از لحاظ انتشاراتش از لحاظ روزنامه‌هایش از لحاظ جزوه‌هائی که منتشر میکرد ما را یک فکری مجهز کرد. این حدود باصطلاح دخالت بنده در مسائل سیاسی بعنوان یک دانش‌آموزیک محصل بود و بعد هم که آمدیم ۲۸ مرداد شد و در روز ۲۸ مرداد ما سال آخر دبیرستان بودیم داشتیم امتحانات آخر سال را میگذراندیم و بیخبر از همه جا و عصری که آمدیم بیرون سر کوچه روزنامه‌های چپ و حزب خودمان را هم همیشه معمولا در دستمان داشتیم و سرکوچه درست

کلانتری بود و ما هم بیخبر از رادیو و از اینکه اتفاقاتی روی داده و اینها آنجا گرفتار شدیم. من و دکتر فریدون باباشی بود با یکی دیگر بردند کلانتری و دو سه ساعت این کاغذ ها را از ما گرفتند ما هم نمیدانستیم و خیلی مقاومت عجیب و غریبی میکردیم اینها هر چی میگفتند ما جواب میدادیم از بیرون خبرنداشتیم ولی خوب ول کردند اینها ما را آمدیم بیرون دیدیم نخیر اوضاع عوض شده وهمه چیز تغییرپیداکرده. که بعد از آن هم خوب، دوران خفقانی بودو بنده آمدم دانشگاه تهران وبرای دوره تحصیلات دانشگاهی.

س- آن زمان که شما در دانشگاه تهران تحصیل میکردیدآیا با سازمان سیاسی هم درارتباط بودید؟

ج - نه

س- باجبهه ملی دوم هیچ ارتباطی داشتید؟ باجامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران هیچ ارتباط داشتید؟

ج - عرض کنم که بله درآن حد بله، ولی بیشتر از آن نه برای اینکه باحزب نیروی سوم درتجدید سازمانی که بعد از ۲۸ مرداد بلافاصله کرد ارتباط داشتیم به خانه مرحوم ملکی میرفتیم ویکمقدار درجلسات شرکت میکردیم بعد که نشریات علم وزندگی ونبردزندگی منتشر میشد واینها یک منبع فکری بودند برای ماها ولی خوب درمحیط دانشگاه زیاد زمینه برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی فراهم نبود یعنی هیچ نیروئی هم فعال نبودحتی نیروهای اکستریم چپ هم تقریبا" تارومار شده بودند چیزی درصحنه وجودنداشت اما در آن موقع هم یادم میآید که آدمهائی که ما قبول داشتیم وباورداشتیم به آنها اینها اعتقادشان این بود که درمسائل سیاسی باید مداخله کرد یعنی نه باقهر کردن ونه دوری گزیدن هیچ چیزی حل نمیشود و باید رفت در داخل

سیستم و امکانا" مداخله گر بوددرتغییراتی که بهرصورت موافق آرمانهای هر کسی است ولی خوب پایان تحصیلات من مواجه شد باحکومت اول شریف امامی.
س- حالابر میگردیم به آن مسئله کانون که داشتید توضیح میدادید.
ج - بله سال ۴۰ ، ۴۱
س- این کانون این جامعه درکجا تشکیل شد؟
ج - این جامعه درتبریز تشکیل شد وبنیان گزارش هم یک آدم پیرمردی بود یکی ازآزادی خواهان قدیم آذربایجان بود ومن سومین فردی بودم که رفتم بنیان گزارش آن شخص بود. سومین فردی بودم رفتم به آن تشکیلات...
س- این جامعه برای چه بود؟ هدفش چه بود؟
ج - این هدفش بعلت اینکه هر نوع فعالیت سیاسی غیرممکن شده بود این سازمان یا این جامعه میخواست درمسیر هدفهای مشروع هرکس به حمایت عضو آن جامعه بشتابد یعنی فرض کنید که ما یک کلیاتی را باهم قبول کرده بودیم که آن کلیات عبارت از این بود که فرض کنید یک روحانی دراین مجمع شرکت کرده بود دراین جمع ، ولی خوب شرط شرکتش این بود که آدم سالمی باشد ازلحاظ اجتماعی بدنام نباشد درداخل سیستم آنچنان فعال نباشد که باصطلاح جزو نامحرم تلقی بشود واین شرایطی بود و موکول بود شرکت نفر بعدی به رای نفرات قبلی یعنی باید باصطلاح اکثریت آراء نبود مطلق آراء را باید داشته باشد یعنی نفر چهارم باید باتفاق آراء سه نفر قبلی میتوانست شرکت کند، نفر پنجم باید اتفاق آراء چهار نفر قبلی راداشته باشد.
س- اسم این جامعه چه بود آقا؟
ج - جامعه دوستان بود و ...
س- یک چیزی شبیه فراموشخانه درست کرده بودید؟

ج ـ بله. مرحوم سرتیپ زاده شاید شما هم بشناسید یکی ازآزادیخواهان زمان مشروطه بود . . . می بودبسیار دموکرات وازکسانی بود که جزو شخصیت‌ها و ذخایر آذر . . . . بود، مالک بزرگی بود که خودش اولین کسی بود در ایران که اموال و زمینهایش را و املاکش را تقسیم کرد بین زارعین وواقعا" بر یک اساس خیلی درست و منطقی واگذار کردوخودش درفقر فوت کرد. این آدم به این گفته بودند که یک همچی جامعه‌ای درست شده گفته بود کی‌ها هستند، هفت هشت، ده نفری آن موقع ما تعدادمان رسیده بود به هفت‌هشت‌ده نفر وقتی شمرده بودند.این یک خورده فکر کرده بود دیده بود هیچ کدام اینها با هم تناسبی ازلحاظ سیاسی ندارند گفته بود خوب پس بگوئیدکشتی نوح درست کردند از هر حانوری یکی توی این هست‌ولی همین جامعه منشاء یک‌اقدامات مفیدی شد درآذربایجان برای اینکه ما یکی ازهدفهامان درآنجا که بعد مدون شد، البته اول همچین چیزی نبود بعد مدون شد برنامه کار این جامعه این بود که حمایت‌افراد سالم درمسیر هدفهای اجتماعی. فرض‌کنید یک مدیر کل آموزش‌و پرورش‌صدیق ودرستکار ودلسوز بود ماوظیفه‌مان حمایت ازاو بود اگر فرض‌کنید یک مدیرکل ناباب ودزدکلاشی در رأس آموزش‌وپرورش فرض‌کنید یا سازمان‌های دولتی قرار میگرفت‌وظیفه مامبارزه بااو بود به حد امکانات‌و مقدوراتمان واین کار را میکردیم وخیلی مؤثر بود ازلحاظ منطقه واستان. که این تاروزهای آخر انقلاب هم دوام آورد بعلت اینکه به خصوصیات‌باصطلاح سیاسی اشخاص‌زیادوارد نمیشدیم.

س ـ چه کسانی غیرازشما عضو این جامعه بودند؟

ج ـ افراد زیادی بودند. مرحوم ابوالفتحی بود، عرض‌کنم زرینه باف‌بودو

س ـ آقای محمود زرینه باف؟

ج - آقای علی زرینه باف. عرض کنم آدمهای زیادی بودند، آقای قائمیان بود ازتجار . عرض کنم ازوکلای دادگستری بودند از مهندسین بودند آقای مهندس علیزاده نامی بود. آقای دکتر اشرفی بود که عضو جبهه ملی دوم هم بود. عرض کنم آدمهای متفاوتی بودند باسلیقه‌های مختلف. ازروحانیون آقای اهری بود و دکتر مدیر مولوی بود که بعد سناتور شد. آدمهای مختلف‌السلیقه بودند از لحاظ سیاسی. این داستان جامعه دوستان بود.

س- هرچند فرمودید که جامعه تا روزهای آخرانقلاب کارش‌ادامه داشت، ولی درضمن فعالیتهای این جامعه شما چه فعالیتهای سیاسی واجتماعی‌دیگری داشتید میخواهم که اینهارا بتفصیل توضیح بفرمائید تا برسیم بزمانی که شما بفکر نمایندگی مجلس‌افتادید.

ج - بله عرض‌کنم که من ازدانشگاه که‌فارغ التحصیل شدم روی برنامه‌ای که درشهر خودم و آذربایجان داشتم برگشتم به تبریز ودرخواست‌امتیاز روزنامه ای کردم بنام "عصر تبریز" و این روزنامه سه چهارماهی طول کشید تا امتیاز آنرا توانستم بگیرم ازوزارت‌کشور. برای اینکه درآن سالها امتیاز روزنامه را بسختی میدادند برای اینکه بتازگی روزنامه‌ها را ازلحاظ تعداد هم‌محدود کرده بودند که هراستانی بیش‌از دو یا سه نشریه نداشته باشد. این بود که بزحمت‌توانستم امتیاز روزنامه روزانه‌ای رابرای تبریز بگیرم بعنوان " عصر تبریز " و صرفا " ظاهر قضیه اینکه نشریه خبری منتشر بشود و عنوانش‌هم عصر تبریز ، برای اینکه عصرها خوب ، بافقدان همه وسایل در آذربایجان من شروع بانتشار برای اولین بار درتبریز روزنامه روزانه‌ای کردم و این مصادف‌با حکومت‌دکتر امینی بود و یک مقدار البته بعداز گرفتن امتیاز دکتر علی امینی روی کارآمد و یک مقدار فضای باصطلاح بازی

که بر اثر فشار آمریکا در ایران ایجاد شده بود این روزنامه را در آذربایجان من بطور روزانه منتشر کردم. شروعش با استقبال خوب از طرف مردم روبرو شد برای اینکه نشریه‌ای بود که مدیر آن یک شخص جوانی بود و علی الظاهر جویای نام آمده بود و چیزهای تازه‌ای میگفت و آن زمان یادم میآید برخورد کرد یک سفری ما با ترن با خبرنگارهای خارجی دریک کوپه‌ای رفتیم به جلفا برای تقسیم زمینهای خالصه و در آنجا یک گفتگوئی بین چند خبرنگار روسی و آمریکائی و ما ایرانیها درگرفت و این چند ساعت و یک شب در جلفا منبع یک سلسله مقالاتی شد برای من که "آمریکا در ایران چه میخواهد" و شاید در حدود یک ماه بیست شماره، بیست و چند شماره من اینها را منتشر کردم. البته آن مذاکرات و آن کوپه و آن یک شب بهانه بود برای عنوان کردن همه آن چیزهائی که درفکر و در دل داشتم درزمینه سیاست آمریکا در ایران.
خوب، در آن بحران زیاد توجه‌ای ازلحاظ دولت باین مسئله نشد وگرنه روی از جمله مسائلی بود که میتوانستند انگشت بگذارند ودردسر ایجاد کنند. ولی خوب، گرفتاری آن موقع بیشتر شده بود با آمدن کندی در آمریکا روی کار و فشاری که روی ایران یک مقدار برای دادن آزادیهائی که ناچار باید به مردم میدادند. من بعنوان مدیر یک روزنامه طبیعتا" وارد صحنه سیاسی شهرم شدم ودرمحافل و مجالس حضور داشتم. و آن موقع یادم میآید مصاحبه‌ای مرحوم الموتی کرد درکابینه دکتر امینی بعنوان وزیر دادگستری. از جمله مسائلی که گفته بود درمورد آزموده هم اشاره‌ای کرده بودو البته بدون اینکه اسمی از آیشمن ببرد، مقایسه کرده بود که خواننده میتوانست یک همچو برداشتی بکند که خوب آزموده را میشود با آیشمن هم مقایسه کرد.
س- آزموده؟

ج ـ آزموده دادستان محاکمات دکترمصدق . من یادم هست تیتری که زدم در روزنامه روز. چون من در دوران تحصیلم در سرویس اخبار خارجی روزنامه کیهان کارمیکردم و در تماس تلفنی روزمره ای که با اسماعیل یگانگی، یکی از دوستان روزنامه نگارم در کیهان، داشتیم اخباری را که از طریق رادیو نمیشد گرفت او در ساعت دو ونیم در اختیار ما میگذاشت برای اینکه ساعت ۴ روزنامه در تبریز منتشر میشد. او در آن روز اخبار مصاحبه الموتی را دراختیار ماگذاشت و من با خواندن این مطلب یک تیتری زدم که البته نگفته بود الموتی ولی طوری هم اداى سخن کرده بودکه نمیتوانست تکذیب بکند و من تیتر زدم که الموتی گفت آزموده آیشمن ایران است واین خیلی سروصدا ایجاد کرد و نسل جوان توجه کردبه نشریه ای که درشهر منتشر میشود و یک آب و هوای دیگری دارد. وبتدریج این روزنامه توانست درتیپ دانشگاه یک طبقه ای را که ملی فکر میکردند، طبقه ای که به نهضت ملی ایران علاقمند بودند و میتوانستند برگردند و آن خاطرات را بخوشی مرور کنند، توانست جلب بکند. یک نشریه ای شد که در دانشگاه طرفدار داشت و خریدار داشت و میتوانم بگویم تنها نشریه ای در آذربایجان بود که تک فروشی داشت و حتی این تک فروشی با وجود محدود بودن تعدادش ازلحاظ کمیت مورد نگرانی روزنامه های اطلاعات و کیهان، البته درمورد اطلاعات نمیتوانم حرفی بزنم در مورد کیهان که این خاطره را هم باید نقل کنم بعنوان اینکه از یک شخصیت دانشگاهی و مطبوعاتی بماند در تاریخ . روزی آقای دکتر مصباحزاده آمدند به آذربایجان. آمدند تبریز و بعلت شناختی که ازمن داشتند برای اینکه روزی کارمند ایشان بودم در کیهان و بعد مدیر روزنامه شده بودم در تبریز. عصری در دفترم بودم که دیدم آقای دکتر مصباح زاده در حالیکه یک روزنامه

عصر تبریز در دستش هست وارد شد، خریده بود از روزنامه فروشی. خوب استاد ما بود استاد حقوق جزا بود آمد و بنده هم ادای احترام کردم نشستیم وصحبت و اینها. وضع روزنامه را پرسید ازلحاظ اقتصادی، دخل و خرج. گفتم روزنامه ایست که درحدود سیصد چهارصد تومان آن زمان درروز ضررش است. گفت خیلی خوب است مقاومت کن و من فکر میکردم حداقل دو تا دوهزاروپانصد و پیش خودم سه هزار تومان باید این روزنامه ضرر داشته باشد در روز. گفتم نه این شکلی است واین دفتر تک فروشی ما است ودرآمد دارد. او خیلی تشویق کرد و منهم بعلت سابقه استادی ایشان بیست وچهارساعتی که درتبریز بودند ایشان را همراهی کردیم برای دیدوبازدیدهائی که داشتند و میهمانیهائی که بود در شهر.

س- آقا این روزی سیصدیاچهارصدتومان ضرر را ،درآن موقع سیصد چهار صد تومان درروز خیلی پول بود، چه جوری تحمل میکردید؟

ج - عرض کنم یک سرمایه دوازده هزارتومانی را بنده برای روزنامه کنار گذاشته بودم وبهمین جهت وقتی این پول تمام شد روزنامه هم تبدیل شد به هفتگی یعنی دیگر امکان ادامه اش بیش از پنج ماه مقدور نشد مخصوصا" که الان برمیگردم باین اشاره ای که درمورد کیهان و آقای دکتر مصباح زاده کردم. وقتی که ایشان را بدرقه کردیم درفرودگاه تبریز درست لحظه ای بود که من یادم هست بحرانی ترین ساعت کار مطبوعاتی من بود برای اینکه من صبح میرفتم دادگستری و ساعت ده میآمدم سر روزنامه و تاساعتی که روزنامه از زیر چاپ دربیاید من باید بالاسرش بودم .برای اینکه خوب ، درآن دوران کوتاه ماناچار بودیم همه چیز را تربیت کنیم . خبرنگار را تربیت کنیم یعنی خبرنگاری که میرفت خبر را میآورد آن قابل تصحیح نبود. من آن خبررا دوباره مینوشتم درحقیقت تمام روزنامه را من مینوشتم یک تنه. برای اینکه

اینها که همه‌شان داشتند دوره کارآموزی باصطلاح میگذراندند چون همچون نشریه‌ای درآذربایجان نبود و عوامل انسانیش‌هم فراهم نبود. من ساعت سه ایشان را در فرودگاه بدرقه کردم، ساعت‌سه روزنامه‌ای که ساعت‌چهار باید بیرون بیاید دقایقش‌برای من چه اهمیتی داشت‌و ایشان رفتند و من آمدم چاپخانه و بعد آمدم دفتر روزنامه توزیع شد بفاصله یکساعت‌مسئول توزیع شهر ما که یکی ازدوستانی بود که افتخارا " اینکار را انجام میداد ایشان آمدگفت‌که روزنامه‌ها را بردند برای روزنامه‌فروشها بسیاری از روزنامه فروشها یعنی تقریبا " صدی نود روزنامه‌فروشها از قبول روزنامه امتناع کرده‌اند وهرچه میپرسیم علت‌را نمیگویند. میگویند ما روزنامه‌را نمیخواهیم و چون مسئله خیلی مهم بود برای من ناچار شدم آمدم بیرون رفتم سراغ این دکه‌ها و روزنامه‌فروشها از هرکس‌پرسیدم گفت‌آقا، اینجا نمیشود فروخت. آقا این تادیروز چطور شد فروش‌داشت‌میگرفتید میآمد؟ گفت‌نه فروش‌ندارد و فلان ، نمیتوانیم بفروشیم ، روزی پنج تا شش‌تا این برای ما صرف‌نمیکند بگیر ، بیار، حساب بپرس . خلاصه من وقتی دو سه نفر رفتند بیک روزنامه‌فروش‌وقتی اصرار کردم و یک مقدار هم صداقت‌داشت‌گفت واقعیتش‌این است‌که کیهان امروز دستور داده نفروشیم. گفتند اگر عصر تبریز را بفروشید سهمیه کیهان شما را قطع خواهیم کرد. بعد معلوم شد که آقای دکتر مصباح زاده وقتی برگشتند چنین دستوری به نماینده‌اش‌داده که مبادا این روزنامه بعد رشد پیدا بکند تبدیل بشود به یک‌نشریه‌ای که مثلا" یک مقدار از تیراژ ایشان را ازبین ببرد. و ایشان یک‌درس‌روزنامه‌نویسی هم بمن دادند. یادم هست‌درهمان روزی که حساب نفع و ضرر را کردندوگفتند مبلغ ضرر خوب است‌مقاومت‌کن گفتند اینجا مسائل دیگر ازلحاظ روزنامه نویسی شما ندارید؟ گفتم مثلا" چه مسائلی. گفت‌نه درآمدهای اتفاقی .

پرسیدم چه نوع درآمدهای اتفاقی؟ گفت درآمدهائی که هر روزنامه نویس اصولا" باید داشته باشد. درمقام توضیح گفتند که بله شیر پاک در تهران برای روزنامه اطلاعات آگهی میداد وبرای مانمیداد ومن چندین بار پیغام دادم موافقت نکردند بعدخواستم این صاحب روابط عمومی، مسئول روابط عمومی این شیر پاک را. پرسیدم گفت حقیقت اینستکه ما برای اطلاعات پول نمیدهیم کوپن باصطلاح، شیر و این چیزها میدهیم او بعنوان جوایز بین خوانندهایش توزیع میکند. گفتم خیلی خوب همان را برای ما بدهید. خلاصه رفت و اینکار را هم با ما نکرد و من فرستادم ازآن کوپن اینها را آوردند یکی دوتا بعددادم افست رقمش یادم نیست دویست هزار تا از آنها چاپ کرد و دادم به بیرون. بعد تلفن کردند یارو آمد و دستش را گرفتم بردم انبار گفتم چقدر، البته ارقام یادم نیست، پنجاه هزار تا دادم بیرون و صدهزار تای دیگر اینجاست برو دفتر قرارداد امضاء کن برو. و رفت دفتر قرارداد را امضاء کرد و رفت روزنامه نویس باید بکوبد پیش برود. این درسی بود که استاد حقوق جزای من درزمینه روزنامه نگاری بمن داد و این درجواب این سئوال درآمدهای اتفاقی بود که من گفتم چرا اینجا چنین کسی که دنبال این مسائل برود وجوددارد. مثلا" فرمانده ژاندارمری ناحیه اینجا گرفتاری پیدا کرده بودوآن گرفتاری این بود که ایشان نسبت به یکی اززنان افراد زیردست خودش استواری یا درجه داری نظرداشته وبعنوان ماموریت او را ازشهر خارج میکند و شب میرود خانه آن درجه دار بالباس سیویل و همسایه ها خبردار میشوند. شهر کوچک، خوب مردم میریزند و کتک مفصل و سروصدا وتشکیل پرونده وداد سراو خبرش دست خبرنگار حوادث ما. نزدیکیهای ظهر ماهم این خبر را گذاشتیم مخصوصا" چون فرمانده ژاندارمری ناحیه بود خوب، مسئله ازاهمیت خاصی برخوردار بود. نظیر این واقعه چون روزنامه، روزنامه روزانه بود بمسائل

خبری روز هم می‌پرداخت بهرصورت. بله درآن زمان خوب، روزنامه روزانه بود و به مسائل خبری هم می‌پرداخت و اتفاقی درآذربایجان روی داد که ازنظرعفت عمومی خیلی اهمیت داشت بسبب عوامل انسانی معروفی که درآن شرکت داشتند و ما این را منتشر کردیم. بعلت اینکه این آدمها درجامعه عمری مردم‌را بدنبال خودشان کشیده بودند وقتی این رسوائی را توی شهر بار آوردند با تمام تلاشی که وکلای اینها وسازمان‌های دولتی شروع کردند به جلوگیری ازاین خبرما این را منتشرکردیم. چون روزنامه روزانه بود اینها نتوانستند باآن سرعت جلوی این کار را بگیرند برای اینکه صبح، ظهر اتفاق افتاده بود ما بعد از ظهر منتشر کردیم اگر فردا بود جلوی اینکار گرفته میشد. مسئله این بود که چند نفر از معروفین شهر یک عشرتکده‌ای درست‌کرده بودند در سطح بسیار زننده...

س- کی‌ها بودند آقا اینها؟

ج - چند نفر از معروفین باصطلاح شهر.

س- اگر معروف‌بودند اسمشان را ببرید.

ج - ما آنموقع هم اسمشان را ننوشتیم. اجازه بفرمائید، فکر میکنم این شکل بماند بهتر است. عرض‌کنم البته یکی را مااسم نوشتیم واو اردبیلی بود و مهندس‌بود و کبابده کارهای سیاسی را باخودش میکشید ولی چون بقیه تیپ بازرگان و این گروه بودند اینها را ننوشتیم. در آن روز این وقایع مصادف‌بود با حادثه باله‌ی گل سرخ در فرانسه، که یکی از وزرای وقت فرانسه یک عشرتکده‌ای درست‌کرده بود بعنوان باله گل سرخ. و ما استفاده کردیم بعنوان باله‌ی‌گل سرخ تبریز این را منتشر کردیم. و من یکی از خاطرات مطبوعاتی‌ام اینستکه آن موقع چاپخانه‌ای که من روزنامه را چاپ میکردم در حدود هرساعت میتوانست هزاروسیصد، چهارصدتا روزنامه چاپ‌کنند

و بعلت تیراژی که آن روز سر این مسئله ما پیدا کردیم ما در حدود پانزده ساعت بعد از پایان کار روزنامه اضافه کار کارکردیم بخاطر چاپ روزنامه برای اینکه هر چقدر ما چاپ میکردیم فروش داشت. حالا داستان فروش اینهم خیلی جالب است که بعد معلوم شد که خریدار عمده این روزنامه همین آقایان خودشان هستند ویکی ازروزنامه فروشهای دوره گرد که روزی سیصد چهار صد تا بیشتر روزنامه نمیگرفت آن روز آمده بود ازاین مسئول توزیع ما دویست سیصد تایش را گرفته بودرفته بود بعد از نیم ساعت آمده بود پانصدتا گرفته بود، بعد از بیست دقیقه آمده بود هزارتا گرفته بود.این آقای مسئول آمد گفت آقا این آقای فلان که روزی سیصد تا میفروخت الان یکساعت نشده حدود دوهزارتا روزنامه برده، اولا" به چاپخانه بگوئیدروزنامه را چاپ کندبرای اینکه روزنامه دارد میرود و ثانیا" من نمیدانم این روزنامه را چکارمیکنند. گفتم شما دنبالش بروا گرباز آمد ببین روزنامه را چکارمیکند. بعدکه دفعه دوم، سوم، چهارم نمیدانم آمده بودهزارتای دیگر،اینداده بودوبعددنبالش رفته بود.معلوم شده بودیکی ازتجارعمده که محل کارش بهاداره روزنامه ما هم ، دفتر ما ،نزدیک بوداین همانجا ازش میخردو بعدکه اینرفته بوددوباره دیده بود هزارتا گفته بود"پدرسوخته بروهرچه هست یکبار بیاور. یکبار بیاورمن میخرم همه را".معلوم شد همانجا ایشان روزنامه را میخرد. ولی خوب، سروصدای خیلی زیادی کردوتیراژ روزنامه عرض میکنم یادم نیست شاید ما آن موقع رقم، برای ما رقم باصطلاح نجومی بود سی ودو، سی وسه هزار نسخه روزنامه آن روز ما فروختیم که البته سه چهارهزارش را این آقا خریده بود بقیه اش ولی فروش رفت. یک مقدار خواننده از آن سی هزار برای ما ثابت ماند برای اینکه ما ناچار شدیم از روز بعد احساس کردیم که دوهزار باید روی تیراژ روزنامه اضافه کنیم. بله، این مسئله را آوردم باینکه برای دکتر

مصباح زاده تشریح کردم و گفتم فرمانده ناحیه ژاندارمری همچو گرفتاری پیدا کرده و خبرش دست خبرنگار حوادث و آمد ساعت ده دست من. بعد هم برای چاپ، ودرست همان موقع تلفن زنگ زد وسازمان اطلاعات امنیت منطقه گفتند که یک همچو خبری هست نباید منتشر بشود. چشم، دیگر جای بحثی در بین نبود، گفتیم خبر را بردارید. ساعت دوازده بود من با روپوش کار در چاپخانه نشسته بودم ــ اینها را برای مصباح زاده تعریف میکنم ــ که دیدم یک آقای چاق و قیافه سیاه با ابروان پرپشت وارد شد و پشت سرش دو نفر ژاندارم، البته دربیرون ازاطاق کارمن، شیشه بود در ورودی. آمد گفت شما آقای بنی احمد. گفتم بله. بعد گفت من سرهنگ قوامی فرمانده ناحیه ژاندارمری. بفرمائید جناب سرهنگ. نشستند و گفتند که بله، خوب ما مدتی است اینجا هستیم و خدماتی به این شهر کردیم، فلان واینها والان یک عده ازمخالفین من برعلیه من توطئه هائی راه انداختند ومن خودم درخواست انتقال کردم به تهران وهمین امروز هم خواهم رفت یا فردا خواهم رفت منتهی من میخواستم که انعکاسی ازفعالیتهای ژاندارمری هم توی روزنامه شما باشد، صد و هشتاد درجه از آن طرف. گفتم جناب سرهنگ ــ یادم نیست سرتیپ یا سرهنگ، قوامی بود فامیلش ــ من چیز دیگر شنیدم. گفت چیست؟ و من کوکا یا کانادائی برایش گفته بودم روی دست، روی میز بود لیوان دستش داشت میخورد، گفتم همچین خبری شنیدم و ما هم گذاشتیم، و این لیوان دستش اینطوری، پشتش زنگ چاپخانه بود داخل حروفچینی بود که خیلی زنگ بلندی بود که بالای در ورودی اطاق منهم زنگش بود و این بقدری ناراحت شد از حال رفت که پشتش خورد به آن زنگ و زنگ صدا کرد و این پرید و لیوان از دستش افتاد. بعد دست کرد توی جیبش برای اینکه آماده آمده بود، یک مقدار اسکناس چک تضمین شده، آن موقع هزار تومانی بود ریخت روی میز من

شاید سی چهل شماره اش را نمیدانم ، که خواهش میکنم که این خبررا ننویسید و این پول را قبول کنید. ماچون خبر را نمیتوانستیم بنویسیم برای اینکه گفته بودند ننویسید، گفتم جناب سرهنگ این پول را بگذارید جیب تان اگر این خبر را ما ننویسیم این پول را هم ازشما نمیگیریم شما خاطر جمع باشید ولی از شما بعنوان فرمانده ناحیه ژاندارمری حافظ ناموس مردم چنین چیزی واقعا" بعید است و بعد هم آمدید که ماانعکاس فعالیتهای شما را توی روزنامه بنویسیم. این گفت نه برای شما نیست برای خبرنگاران است. گفتم نه خبرنگارهای ماهم این پولها را ندیده اند واین چکها را نمی‌شناسند بردارید بگذارید تو جیب تان . وقتی این داستان را برای ایشان تعریف کردم خیلی ناراحت شد ودرمقابل ایشان این شیر پاک را بمن مثل زد، گفت باید روزنامه نویس باید بکوبد و پیش برود. خوب ما اهل کوبیدن و پیش رفتن نبودیم وروزنامه درهمان پنج شش ماه اول بعلت ضررهای روزمره‌ای که داشت و مثل خوره ، چون یک مرتبه نبود ضرر روزانه نبود تحملش مشکل تر از ضرر سالی یک بار دوسال یک بار بود ناچار تبدیل شد به نشریه هفتگی ،چون دیگر محتوای خبریش را ازدست داده بود شده بود نشریه سیاسی، من عصر تبریز را درخواست تبدیل نام کردم به " عصر نوین " و بنام " عصر نوین " منتشر شد و بعدها این اسم اتهام شد برای بنده که گویا در شوروی یک روزنامه‌ای هست بنام عصر جدید و این اقتباس از آن نام است. و یکی از پرونده‌هائی که یعنی یکی ازاوراقی که روی پرونده من بود این بود که این عصر نوین درارتباط با آن عصر جدید شوروی منتشر میشود. این از خاطرات روزنامه‌نگاری بنده بود در شروع کارم در سالهای ۴۱ و ۴۲ در آذربایجان . همان موقع مصادف بود با کابینه آقای دکتر امینی وایشان یک سفری کرد به آذربایجان و آشنائی من باایشان در آنجا شروع شد و ایشان بایک ژست

تازه‌ای شروع به کار کرده بود که میتواند سابقه قرارداد نفت‌را تعدیل کند اگر جبران هم نمیکند، آمدند به تبریز ، وقتی درسالن شهرداری تبریزبعنوان نخست‌وزیر گروههای مختلف بودند و من هم به ایشان معرفی شدم من در پشت‌سر ایشان آدمهائی را دیدم که درآذربایجان به بدنامی وکلاشی معروف بودنــــد و اینها توانسته بودند درانتخاباتی که خود امینی منحل کرد، مجلسی را کــــه خود امینی منحل کرد درآن انتخابات موفق بشوند و بروند به پارلمان وامینی اینها را جزو همراهان خودش بعنوان آذربایجانی آورده بود برای آذربایجـان و وقتی من اینها را دیدم با ایشان آمده وحرفهائی که ایشان میزنند و ژستـی که ایشان گرفته ، ناچار شدم وقتی همینطور با سرعت‌داشت‌ازمقابل صـــــف باصطلاح طبقات‌مختلف‌رد میشد جلوی ایشان را گرفتم، گفتم آقای دکتر امینی یک‌لحظه. بعد ایشان توقف‌کردند. گفتم من فلسفه آمدن شما را به‌آذربایجان نفهمیدم. شما برای چه به آذربایجان تشریف‌آوردید؟ اگر آمدید کـــــــه آذربایجان را بعنوان یک‌نخست‌وزیر بشناسید با این همراهانتان که مــــــن می بینم که باصرف‌ملیونها تومان ، باسوابق کلاشی و اخاذی عنوان‌نمایندگـی مردم را درهمان مجلسی که شما خودتان منحل کردید غصب کردند، اینها جـــزو همراهان شما آمدندو شما میخواهید آذربایجان و آذربایجانی را از طریـــــق اینها بشناسید؟ وایکاش‌که هرگز نشناسید.

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد
تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۲

و درست طرف خطاب من آقایانی بودند که پشت سر ایشان ایستاده بودند از قبیل آقای دکتر موسوی، محمد حسین موسوی . من وقتی این حرفها را میزدم درست صدق میکرد در شخصیت آقای دکتر موسوی ووقتی نگاه میکردم و من این حرفها را میزدم میدیدم ایشان عقب عقب میرود ووقتی من حرفهایم تمام شد تقریباً " ایشان ازسالن، چون همه هم میدانستند من دارم چه کسی را میگویم تمام مردمی که توی سالن بودندبعلت این ژست غیرعادی من جلوی نخست‌وزیر هستم، کجا داری میروی ؟ برای چه آمدی ؟ با اینها آمدی مردم دیگر آن مراسم بهم خورده بود و وقتی حرفهای من تمام شد آقای دکتر موسوی ازسالن رفته بود. ایشان آمد در ضمن حرفهائی که آقای نخست‌وزیر زد تقریباً " تائید کرد این مطالب را . برای اینکه ظهر ضمن پیامی که ازایشان بمن رساندند این بود که آقایان را جواب کردیم برگشتند به تهران، یعنی همراهانشان آن دوسه نفری که بعنوان آذربایجانی با اینها همراهی میکردند. درهمان موقع ایشان آمدند به دانشکده ادبیات که جبهه ملی هم در صددتجدیدسازمان برآمده بود بااستفاده ازفرصتی که پیش‌آمده بود. البته ایشان فقط یک شنونده خوب بود و از کنار مسائل رد میشد منتهی گوش میکرد. آمدند دانشکده ادبیات و آنجا یکی از دانشجویان عضو جبهه ملی، اگراشتباه نکنم عطاریان بود.

سخنرانی خیلی تندی کرد بطوریکه مجلس بهم خورد وایشان برخلاف رویه‌اش که تحمل لااقل حرفهای حضار بود ولی بعلت تندی سخنان وبا همه اینکه ایشان ازاثر اینها بعنوان یک نخست‌وزیری که تحمل کرده این صحنه را، خارج شدندو رفتند و دیگر ادامه ندادند جلسه را. و این یک دورانی بودکه یک نشانه بارزی از پیوند رژیم شاه با پشتیبان خارجی‌اش. دیگر شاه باین دورانی که داشت میرسید و میخواست منتقل بشود به دوران آریامهری به دوران شاهنشاهی اش رسیده بود. ازدوران شاهی اش رسیده بود به دوران شاهنشاهی‌اش ونشان میداد که رژیم بعد از ۲۸ مرداد و با ۲۸ مرداد عامل پشتیبان داخلی خودش را که توده ملت بود بنفع عامل پشتیبان خارجی‌اش ازدست داده بود. بعدها دکتر امینی خودش روایت‌کرد که بله، آمریکائی ها من احساس‌کردم که با خود شاه که سفری بآمریکا کرد گفته بود آقا شما هرچه میگوئید من حاضرم دیگر نخست‌وزیر این شکلی لازم نیست. من بعنوان یک عامل اجرائی شما اگر آزادی میخواهید بدهم آزادی نمیخواهید ندهم حد (؟) را تعیین کنید و متاسفانه همان درزمان خود آقای کندی این داستان اتفاق افتادکه شاه وارد مرحله خاصی اززندگی خودش‌شد ومردم را هم واردوران خاصی از تاریخ مبارزات‌سیاسی کرد بالاجبار که پایه‌های انفجار را گذاشت‌هم برای سیستم خودش‌و هم برای مملکت‌که باین روزگار افتاد. خوب، مفهوم شاه یا شاهی درایران سالیان دراز،حتی درزمان دوران قاجاریه بدترین شاهان،دیکتاتور ترین، مستبدترین شاهان مفهوم شاهی داشتند. حتی رضاخان هم رضاشاه بود. ولی وقتی ایشان کودتای ۲۸ مرداد انجام گرفت‌و آن مسائل پیش‌آمد دیگر اصلا" مفهوم شاه تبدیل شد بمفهوم شاهنشاهی. چیزی که درتاریخ اصلا" دفن شده بود از نظر طبیعت‌زمان و مکان و دنیا وارتباطات‌قابل تکرار نبود.

ولی ایشان،یعنی شاه،در ذهن خودش بآن دنیای شاهنشاهی برگشته بودمی‌خواست ملتی را هم بهمان زمان برگرداند و حتی بآن اکتفا نکرد و بعد وارد دوران آریامهری شد و آن ماجراها که همه در متنش بودیم.

س- چطور شد که شما بفکر نمایندگی مجلس افتادید، آقای بنی احمد؟

ج - نمایندگی مجلس مثل روزنامه‌نویسی یک وسیله بود و من بفکر نیفتادم.این اصلا" جزو برنامه‌ام بود یعنی خواستم بود نه اینکه کسی درمن تلقین این کار را کرده باشد. باکمال میل واراده خودم میخواستم روزی وارد پارلمان بشوم و بتوانم بعنوان یک نماینده اگر امکانش را پیدا بکنم وظیفه خودمرا انجام بدهم.

س- یعنی منظور شما این استکه شما جزو آن گروه ازانقلابیونی نبودید که بدنبال ساقط کردن رژیم بوده باشید بلکه میخواستید یکراهی پیدا بکنید در داخل رژیم‌که یک کار مثبتی بتوانید انجام بدهید؟ منظورتان این است؟ یا از راه روزنامه‌نویسی یا نمایندگی مجلس؟

ج - بله، میدانستم که ازراه نمایندگی مجلس اولا" اگر خواستار ساقط کردن رژیم هم بودیم یابودم یاکسان دیگر راهش پارلمان نبود. از آن طریق هیچ فعالیتی منتهی به ساقط کردن رژیم نمیشد و آنهائی که خیلی ساده لوحانه میگویند که اگر تو ا یضاح نمی‌کردی چه، این یک برداشتهای عامیانه است بنظر من . ولی شاید آن فعالیتهای پارلمانی دریک جائی منتهی به تغییرات بنیادی در رژیم و سیستم ایران هم میشد واگر تکامل تاریخی را بپذیریم اگر اصلاحات درایران انجام میشد وسیستم دموکراتیزه میشد خواه و ناخواه عمر خودش را هم بپایان میرساندمنتهی نه باین سرعت‌که خودش تمام کرد . یعنی خودش خودش را ساقط کرد بنظر من. برای هرکسی عرض کردم وسیله بود. من روزنامه نویس بودم اسلحه من یک چاقو بود وقتی نماینده مجلس می‌شدم

طبیعی بود یک طپانچه بود و اگر مقامات بالاتری داشتم شاید چیز دیگری بود اسلحه نیرومندتری بود. این بود که من از همان روزهائی که فکر کار سیاسی را میکردم یا جوان بودم، نوجوان بودم، خوب آرزو داشتم که بروم به مجلس یا نمایندگی مردم را داشته باشم که بتوانم به هدفهایم نزدیک بشوم، به خواسته‌های سیاسی‌ام نزدیک بشوم که خدمت به مملکت و مردم بود. برای اینکه این وسایل را بطور طبیعی، چون هیچوقت آرزو نداشتم که به‌نمایندگی منتصب بشوم یا انتصابم به نمایندگی انجام بگیرد و بعنوان نماینده‌ای که از لیست در بیایم بروم به مجلس. این هیچوقت اصلاً" تصورش را هم نمیکردم ولی‌سیستم طوری بود که جز این غیر ممکن بود. ولی من از اول کارم برنامه‌ام طوری بود که میخواستم واقعاً" اگر یک روزی هم میخواهم بتوانم بروم به پارلمان از راه طبیعی بروم و این جاده راکوبیده بودم. برای اینکه از روز اولی که رفتم در آذربایجان شروع بکار مطبوعاتی کردم، وکالت دادگستری کردم همان سال اول نکته‌ای که در ذهنم بود آنرا لمس کردم دیدم واقعیت است و آن مسئله دهقانان بود در آذربایجان، کشاورزان بود. وقتی به روستاهای آذربایجان رفتم سال اول برگشتم به زادگاهم که ندیده بودم اصلاً" روستاهای آذربایجان را نمی‌شناختم. یک سفر بیست و سه چهار روزه‌ای به تمام این مناطق حومه تبریز و آذربایجان و هشترود.

س- اینها را لطفاً" اسم ببرید ببینیم کجاها بوده است؟

ج - عرض کنم که حوزه انتخابیه تبریز بود در سالهای ۴۰ ، ۴۱ که خیلی حوزه وسیعی بود از یک طرف حدش به میانه میرسید، از یک طرف به مراغه و هشترود و چاراولماق میخورد. یک حوزه خیلی وسیع انتخاباتی بودکه مخصوصاً" دهات هشترود با فقر و فلاکت و غارت مالکین و ظلم و بیدادگری اینها یک مشت زارع از همه‌جا بی‌خبر که نه راه داشت. نه بهداشت داشت نه فرهنگ

داشت در آن اسارت زندگی میکردند. ومن تمام این مناطق راگشتم واینهــا را دیدم و یک نیروی مهارشده‌ای رادراین روستاها لمس‌کردم که اگراین آزاد بشود ویاکسی بتواند با آنهاکار کند واینهارا به صحنه بتواند بکشد به خیلـی از چیزها میتواند موفق بشود ازلحاظ اطلاحات اجتماعی . کما اینکه وقتی مطالعـه کردم دیدم دموکراتها ازهمین عامل استفاده کردند. اگر تنها عامل مردمـی آنها داشتند طبقه دهقان بودند مطلقا" در طبقات شهری اینها عامل پشتیبانـی نداشتند. یعنی یک نفر از طبقات شهر پشت سر آنــها نبود ولی‌دهقان آذربایجانی بعلت بی اطلاعی خودش از مسائل سطح بالای سیاسی یعنی وابستگی دموکراتها بـه شوروی ، بعلت عدم آگاهی دراین زمینه ازمسائل، صرفا" بعلت اینکه یک زارع بود وزمینش را بهش داده بودند و از مالک گرفته بودند، مالکی که زمینش مال او بود بهره مالکانه مال او بود، احشامی که زارع نگهمیداشت وبا پول خـود ش خریده بود آنــهم بهره مالکانه‌اش باز مال مالک بود. معذرت میخواهم، حتـی ناموسش هم مال مالک بود. و جنایاتی که مالکین آذربایجان کردند، مــن از جاهای دیگر زیاد اطلاعاتی ندارم، واقعا" اصلا" شاید یک رسوائی بزرگ تاریـخ ایران باشد. این بود من این نیروی مهار شده درروستاها را دیدم و سال اولی که با اینها من شروع بکار کردم ، خوب ، کارم سیستماتیک نبود و چند ماه بعد پی بردم که اشتباه دارم میکنم. برای اینکه فرض‌کنید از یک روستائی کسـی میآمد کاری داشت در تبریز میآمد سراغ من . برای اینکه رفته بودم گشتـه بودم‌با اینها شناخته بودند. گرفتاری دادگستری داشت ، مریض داشـــت ، میخواست بخوابانند جا نبود، نمی خوابانند ، قبول نمی کردند. مــن ایـن سرویس‌ها را بآنها میدادم. یا توی دادگستری گرفتاری بی خودی برایـــش پیدا شده بود حمایت می کردم . وکالتش را می کردم . وکالتش را قبـــول میکردم . بعـــدها متوجـــه شـــدم که فـــرض‌کنیـــد از آقای ایکس حمایت می کـردم در دادگستـری ، ضمانتش را حتـی می کردم . بعـــد

یک ماه دیگر یک کسی دیگر آمده باز اینکار را در حق او کردم. این دو نفر آدم در آن روستا مخالف هم هستند. بعد که رفتند روایت خودشان را گفتند من هر دو نفر را ازدست دادم. ازدونفر حمایت کردم دریک روستا که دونفر مخالف هم هستندوهردوتا راازدست دادم ودرآن روستا هیچکس را من ندارم. وقتی این مسئله را درک کردم یک مسافرت دیگری کردم. یک عده هم آدم شناخته بودم وبا شناسائی آنها درهرروستائی یک تا دونفر، بستگی به وسعت و جمعیتش، یک نفر تعیین کردم. گفتم آقا، هرکسی با من کاری دارد، احتیاجی فکرمیکند بمن داشته باشد من بتوانم درشهرآنرا حل کنم ازاین آقا باید یک یادداشتی برای من بیاوردو من درظرف مدت کوتاه ازاین کارنتیجه خیلی خوبی گرفتم. باین معنی که اولا" آن آقائی که یادداشتی مینوشت با خط کج و کوله اش میداددست یک زارع، زارع از همه جا بیخبر که موردظلم و اجحاف و تعدی یا ژاندارم یا مالک یا هرکسی، میآمد شهرمیآمد مستقیم دفترمن، آن کاغذ را هم حتی از ترس ژاندارم که بفهمدسراغ من میآید ازش خواهدگرفت، آنرا هم قایم میکرد توی جورابش، کفشش، چاروقش. بعد میآمدتوی دفترآنرا درمیآورد. بعدمیدیدم چی درمیآورد؟ بعدمیدیدم آدرس مرا درمیآورد که یارونوشته که نماینده تعیین کردم درفلان روستا. من حمایتش میکردم تاآنجائیکه برایم ممکن بود ازش دفاع میکردم. مریض داشت میخوابا ندم. ظلم شده بود سعی کنم درک کنم. وکالتش را قبول میکردم. این سرویسها را میدادم. درنتیجه آن آقائی که آن یادداشت را نوشته بوددرآن روستا تبدیل به یک قدرتی میشد. برای اینکه یارو برمیگشت مدیون او بود، مدیون من نبودومن نتیجه ای که میگرفتم ازنیرومندشدن آن یکنفردرآنجا. چون میدیدزارع که خوب، این آقا یک یادداشتی نوشته یک وکیل توی شهراوراسوارماشین خودش کرده برده دنبال کارش. کارش راراه انداخته حتی اگر ضمانت هم لازم بوده ضامن هم برایش پیدا کرده، فلان. بعدراه انداخته نه تنها پولی هم نگرفته یک چیزی هم توی جیبش گذاشته. پس بنابراین او

مدیون آن شخصی بود که درروستا ازطرف من نمایندگی داشت. ومن راحت‌تر بودم برای اینکه با یک نفر در یک روستا طرف بودم که آن آدم یک قدرتی شده بوددر آن منطقه باین علت. و وقتی مجموع اینها جمع میشدند من تقریبا" به نتایجی میرسیدم یعنی فرض‌کنید در شهر اگر قرار بود یک دمونستراسیونی تشکیل بشود من براحتی میتوانستم در یک روز از تمام روستاها جمعیت‌را بریزم توی شهر. یا اگر مقاومتی دریکی ازروستاها لازم بود میتوانستم عکس‌العمل نشان بدهم. و این طبیعتا" یک برنامه طبیعی بود برای رفتن به پارلمان و حتی من اولین بار که خودم را کاندیدای نمایندگی کردم سال ۴۱ یا ۴۲ بود که انتخابات‌آزاد زنان و آزاد مردان را راه انداخته بودند و من درآن دوره که دو حزب بود از قرار ملیون و مردم استاندار وقت‌مرا خواست‌گفت‌که آخر شما مگر نمیدانیدکه جز در دو حزب امکان کاندیدا شدن وجود ندارد. گفتم آقای استاندار، من هوس یعنی فکر انتخاب شدن راندارم ومیدانم انتخاب نخواهم شد. من بادهقانان آذربایجان یک ارتباطاتی دارم وبه اینها یک سرویسهائی‌میدهم و توی شهر هم معروف شدم به وکیل زارعین. میخواهم ببینم واقعا" صداقت‌اینها و صمیمیت‌اینها تا چه حدی است. میخواهم یک ارزشیابی ازاین بکنم. یک ارزیابی ازاین کارم بکنم وگرنه، نه من میدانم انتخاب میشوم ونه هوس‌انتخاب شدن دارم در این شرایط. اوقانع شدبعدا" ووقتی انتخابات‌جریان پیدا کرد روز انتخابات، ظهر انتخابات‌اینها متوجه شدند که من انتخابات‌رادارم میبرم. یعنی در رده‌های اول، دارم طبق گزارشاتی که دستشان رسیده بود،دارم‌انتخاب میشوم. این بود که ظهرآنروز ماشین استانداری آمد دنبال من و با مأمورین شما یک بیست‌وچهار ساعتی از شهر ... اولا" گفتم آقای استاندار ...
رفتیم و ایشان گفتند بله، شما بمن اینطوری گفتید ولی آقای بنی احمد

شما دارید در میآیید. گفتم که آقا گناه استدر آمدن ؟ اگر شما میگوئید مردم باید رأی بدهند خوب حالا میدهند. من قصدم ارزیابی خدمتم بود به زارعین. حالا اگردرمیآیم این ... گفتبله، نمیشود شما نه از حزب مردم هستید نه در حزب ملیون هستید همچین چیزی غیر ممکن استبرای من واینها ،و شما یک بیستو چهار ساعتی از شهر بروید. گفتم من هیچ جانمیروم. گفتند نه آخر نمیشود شما بایدبروید. گفتم پس بفرمائیدتبعید شدم من بیستو چهار ساعت. گفتحالا اسمشرا چرا تبعید میگذارید اتومبیل من دراختیارتان وشما از شهر بروید. خلاصه مرابردند به آذرشهرویک بیستوچهارساعتی، البته آذر شهر هم جزو حوزه انتخابیه تبریز بود، آنجابودم که بعد آمدم که فهمیدمچه گذشته برای اینکه باهرکاری که اینهاروز انتخاباتکردند من نفر نهم انتخاب شدم. و اینهاناچار شدندیکی ازصورتجلساتبخشهای تابع تبریز را بنام اسکو عوضکنند که درآن دوصورتجلسه وجود دارد که من از هر دو صورتجلسه کپی دارم کهدریکی از صورتجلساتسه هزاروخردهای رأی دارم با امضاهای معین .صورتجلسهدیگریهمهستباهمانامضاها که من یکرأی هم ندارم و از هر دو تا کپی به نماینده من دادند. من این دو تا کپی رابردم به آقای معینیان نشان دادم و یکنامه هم نوشتم به شاه که ، ما شنیده بودیم البته چون سنم اجازه نمیدهد ولی شنیده بودم کهدولتبهر صورتدر انتخابات مداخله میکند ولی هیچوقتنشنیده بودم که جنین سندی هم دستکاندید نمایندگی بدهند. و فتو کپی اینها را ضمیمه کردم دادم به آقای معینیان . البته خود معینیان باورشنمیشد که همچین چیزی واقعا " یکامضاست؟ یک صندوق است؟ یک انتخاباتاست؟ این اولین باطلاح تجربه من از کاندیداتوری بود که بعد دیگر ناظر وقایع بعدی بودیم تا

سال ۱۳۴۷- که درسال ۱۳۴۷ روزنامه من بعلت، البته آنزمان نامعلوم توقیف شد. و بعد فهمیدم که روزنامه جزو روزنامه‌هائی بودکه آقای مهندس بهبهانیان که استاد دانشگاه بود در تبریز و جوان خوش‌فکری بود ایشان پدرشان یا عمویشان بهبهانیان معروف‌دروزارت‌دربار بود. ازآن طریق روزنامه‌ها را میفرستاد و جزو روزنامه‌هائی بود که دم دست‌شاه گذاشته میشد ، نشریات‌ما بود وما بمناسبت‌وقایع چکسلواکی و بهار پراگ یک روی جلدی داشتیم ، یعنی روزنامه عصر نوین همیشه یک عکس‌یا یک‌کاریکاتور خیلی بزرگ در صفحه اول داشت‌درکنار یک سرمقاله .این‌فرم نشریه بود ،یعنی مدلش‌اینجوری صفحه بندی میشد همیشه. یک عکسی کشیده شده بوداز نقشه جغرافیائی چکسلواکی که یک تانک روسی از رویش میگذشت‌و پشت‌سر یک پرتره کم رنگی از لنین بود که گریه میکرد. زیرش‌نوشته بودیم بمناسبت‌انقلاب اکتبر. واین عکس‌ازلحاظ مثبت‌بودن توجه شاه را جلب میکند و بعدکه به عکس‌نگاه میکند درکنار این سرمقاله بوده ،همیشه اینطوربوده ، سرمقاله را میخواند که سرمقاله از آنهائی بوده که مورد پسند شاه اصولا" نباید قرارمیگرفت ،وتیترش " مفهوم عدالت امنیت " بود. و من نوشته بودم که امنیت‌چه مفهومی دارد. مفهوم امنیت‌دردنیای ما این نیست‌که آدم شب که توی خانه‌اش میخوابد مطمئن باشد که دزد بسراغش نخواهد آمد و خانه‌اش‌سرقت‌نخواهد شد. یا مفهوم امنیت‌این نیست‌که‌آدم وقتی مسافرت‌میکند مطمئن باشد که جاده‌ها امن است‌و راهزن جلویش را نخواهد گرفت . امنیت‌یک‌مفهوم وسیعی دارد و مفهومش‌اینست‌که وقتی یک زارع با یک مالک‌کله گنده مثلا" دردادگستری طرف‌است‌مطمئن باشد که این دادگستری حامی حقوق‌حقه این زارع خواهد بود. یا ازنظر

سیاسی امنیت مفهومش اینستکه یک رای دهنده مطمئن باشد که وقتی راشی را که بصندوق میاندازد آن رای همانطور تامین دارد که خوانده بشود. مفهوم امنیت اینستکه اعمال حاکمیت مردم بدانند که تامین اعمال حاکمیت دارند و این سکوریته برایشان هست. خوب ، آن روزگار مطالب عصر نوین همیشه اینطوری بود طوری که ما اتهام دوحانبه داشتیم. یعنی روشنفکرهائی که توخانه نشینی و نق زدن را انتخاب کرده بودند و وجیهه الملـه باشند همیشه و ازبابت خانه نشینی همیشه طلبکار. میگفتندکه اینها را نمیشود نوشت . اینها را خودشان مینویسند. و سرمقالهها معمولا" اینطوری بود. بطوریکه من دو سانسور خودم را میکردم. یک بار مطلب را مینوشتم هرچه دلم میخواست . یکبار اینرا ازدیدگاه سازمان اطلاعات وامنیت سانسور میکردم و یکبار ازدیدگاه این آقایان سانسور میکردم ،این وجیهه المله‌ها ، که آنچنان تند هم نباشد که بگویند که خودشان نوشتند. البته ازاین بابت زیاد اهمیت نمیدادم تا ازبابت سازمان اطلاعات و امنیت که همیشه درگرفتاری بودیم. وقتی شاه این سرمقاله را میخواند،روایت باز از آقای معینیان بود، که ایشان وقتی میرود برای گزارش روز، و هر روز میرفت جون رئیس دفتر بود، شاه روزنامه را مچاله میکند و پرت میکند بطرف ایشان و میگوید این مزخرفات را چطور مینویسند ؟ و آقای معینیان درگزارشات خودش که دستورات شاه میرفته ، سازمان ویژه اطلاعات و امنیت آقای فردوست، (دفتر ویژه) عینا " مینویسد که فرمودند این مزخرفات را چطورمینویسند؟ خوب ، کافیست که بروندبگوبند که یکی را بروید بیاورید دنبال سرش میروند. و بعد من درتهران دنبال این بودم که چرا ؟ رفتم چاپخانه مهر ایران گفتند که دستور دادند روزنامه چاپ نشود. و روزنامه در دو سال آخر درتهران چاپ میشد و اینهم خود داستان جالبی است که نمیدانم حوصله

و کارشما اجازه‌میدهد یا نه؟

س- تمنا میکنم ، بفرمائید.

ج - این بودکه درآنموقع چاپ‌کردن روزنامه‌های شهرستانها در تهران مدروز بود و دولت‌سخت‌جلوی این کار را میگرفت. برای اینکه در تهران امکان دسترسی به منابع آگهی واین چیزها بیشتر بود از یکطرف. از طرف‌دیگر یک والری بحساب میآمد. روزنامه‌ای که درتهران منتشر میشد توزیعش‌خوب بود نمیدانم ، در محافل تهران بیشتر شناخته میشد. ولی من هیچ نوع تمایلی به اینکار نداشتم چون نه دنبال آگهی بودم ونه اینکه درضیافت‌های محافل دولتی ورسمی شرکت‌کنم. ولی سازمان اطلاعات‌و امنیت‌استان با روزنامه درگیری پیدا کرده بود. یعنی روزنامه وقتی صفحه بندی میشد بعد سازمان اطلاعات‌وامنیت‌استان وقتی روزنامه فرم اولش‌حاضر میشد میفرستادیم‌برای تائید و اینها پاراف میکردند.

س- منظورتان ازاینهاکیها هستند؟

ج - سازمان امنیت. میفرستادیم به‌سازمان امنیت‌تبریز وآنجا یک‌شخصی مسئول اینکار بود که امضایش‌هم بما معرفی شده بود واین آقا فرم حاضر شده روزنامه را پاراف‌میکرد ویا اگر مطالبی اشکال داشت‌اینها را حذف میکرد ، میفرستاد. ولی روزنامه منتشر میشد با این پاراف. بعدکه‌میرفت تهران و جاهای دیگر و توزیع میشد هفته بعد مرا سازمان اطلاعات و امنیت میخواست. این مطلب را برای چه نوشتید؟ این ایراد تهران این واین ، این واین. خودتان پاراف‌کردید، واینها دیگر جوابی نداشتند. طوری شد که ازتهران و خوب ، شم مطبوعاتی نداشتند نمیتوانستند بفهمند که کدام مطلب از نظر مطبوعاتی نباید چاپ بشودو یا باید چاپ

بشودو اینکار برای کسی که یک مقدار روزنامه نویسی را بلداست ومیداند چه خبری را چه جور باید بنویسد که نتوانند مچش را بگیرند خوب ، این یک خبرویتی میخواهد که البته سازمان اطلاعات وامنیت اینها را داشتا ما دیگر در شهرستانها لزومی برای این آدمها نبود که بتوانند یک نفر آدم روزنامه نویس سازمان امنیتی را این شکلی درتبریز مثلا" نگهدارند. ناچار یک نفر فرستادند برای این کار به تبریز.و بعدها یک روز آقای منصور وزیراطلاعات وقت و آقای آزمون که معاون ایشان بودمرا خواستند به تهران و گفتند شما روزنامه‌تان را باید درتهران منتشر کنید. گفتم آقا ، من اصلا" نیمتوانم به تهران بیایم. من وکیل دادگستری هستم. من زندگیم در تبریز است. گفتند نه ، یا باید روزنامه را تعطیل کنی، یا درتهران منتشرکنی و وقتی زیاد کنجکاوی کردم معلوم شد که بله ،اینها بصرفشان نیست که یکنفر روزنامه نویس سازمان امنیتی رادرتبریز فقط بخاطر روزنامه ما نگهدارند. و چون آقایان شم مطبوعاتی ندارند بعدازانتشار میفهمند که خوب فلان خبر، فلان مطلب نباید نوشته میشد که نوشته شده و خودشان هم پاراف‌کرده‌اند. و ازبابت آن کفش‌دزدی که در مسجد بود آمدند پیشنمازش‌کردند که جلوی چشمشان باشد ببینند که این دیگر کفشها را ندزدد، ما را آوردند به‌تهران ومن مجبور بودم هفته‌ای یک‌روز بیایم بتهران و یک‌دفتری هم در تهران برای اینکار داشته باشم که یک‌نفر را بگذارم و روزنامه را درتهران چاپ کنم که در چاپخانه مهر ایران چاپ میشد. و خوب این گرفتاریها را داشتیم که بعد میگفتند به مهر ایران چاپ‌نکنید. بعد میرفتیم این مطلب را برای چی نوشتید؟ خلاصه جر و بحث و اینها . بعد میگفتند خیلی خوب هفته آینده منتشر کنید . تلفن میکردند به مهر ایران که‌چاپ کنید اشکالی ندارد. واین بار آخر که روزنامه توقیف‌شد من فکر کردم از

آن توقیف هاست. بنابراین رفتم سراغش که خوب باز چی نوشتیم که، کجا مطلب گیر پیدا کرد. آقای زرنگار، دکتر زرنگار، مدیر کل مطبوعات بود رفتم با ایشان و تا صحبت کردم گفت اصلا" حرفشو نزن که بما مربوط نیست، نه بوزارت اطلاعات مربوط است، نه بوزیر اطلاعات مربوط است. آن بالاها است. دستور از آنجاست. دیگر تمام است. اصلا" دنبالش را هم نگیر. ووقتی خیلی کنجکاوی کردم و رفتم اینور و آنور، معلوم شد که بترتیبی است که نقل کردم. دستور شاه است و اینها مامور شده‌اند که خود مرا هم تحت تعقیب قرار بدهند. و چون در تهران بودم یکی ازدوستان که درارابطه با این آقایان بود خبر داد که بله، دستوربازداشت تورا هم به تبریزدادند و مصلحت نیست شما به آذربایجان بروید یک مدتی درتهران بمانید تا از شدت و حدت اینکار کاسته بشود وبعد تبدیل بشود به یک احضار و اخطار معمولی آنوقت. وگرنه الان بروید ناچارند شمارا بازداشت کنند. من مدت دو سه هفته‌ای درتهران ماندم و خوب بعد دیگر حوصله‌ام تنگ شد و رفتم به آذربایجان، منتهی با ترن رفتم به عجب شیر و از آنجا از تبریز آمدند دنبالم صبح زود، با اتومبیل رفتم به منزل. و یک هفته هم در منزل بودم تا اینکه فکر کردم دیگر قضایا تمام شده آمدم بیرون. رئیس سازمان اطلاعات وامنیت اتفاقا" آدم نیک نفسی بود یعنی آدمی بودکه به‌آن کارش نمیخورد. واز خوبی این آدم این بس‌که بسیاری از پرونده‌های بی ربطی که سازمان اطلاعات وامنیت، بخاطر اینکه فقط ثابت کند که حضور دارد، یک ترس حضور فقط درمردم ایجاد کند، که بالاترین ترس است بنظر من که‌یک سیستمی بدون اینکه واقعا" ترسناک باشد بخواهد خودش را ترسناک در اذهان مردم جا بدهد. سیستم شاه دقیقا" اینطوری بود.

و اگر مردم میدانستند که این چقدر پوچ است این انقلاب ده سال پانزده سال ، اصلا" تن به بیست وهشت مرداد ش هم نمیدادند، اینجوری بود. ورئیس قبل سازمان اطلاعات وامنیت که یک آذربایجانی بود ، متاسفانه بنام سرتیپ مهرداد. این تمام پرونده‌های بی‌ربط را برای یک عده درست کرده بود توی شهر ومرتب اینها را احضار میکرد. و ما یک موقع متوجه شدیم درهمان جامعه دوستان که شما اول مطرح کردید، که ما پنج، شش نفر تو اینجا هستیم که مرتب ما را هفته‌ای یکبار میخواهد ایشان. پس شما ؟بله، من هم میروم . شما ؟ بله، منهم میروم . حالا احضار ما چه بود؟ هیچ حتی تیمسار مهرداد ما را برای ساعت ۹ صبح ، تلفن میکردند که تیمسار فرمودند که فردا ساعت ۹ یک جائی در سازمان امنیت میل بفرمائید. ساعت ۹ آن وقت بنده وکیل دادگستری بودم ممکن بود محاکمه زندانی‌دار ،پرونده زندانی‌دار داشته باشم اصلا". میرفتیم خواه وناخواه. یک نیمساعت، سه ربع طبق معمول اطاق انتظار. بعد مامور جلو میافتاد و میرفتیم اطاق تیمسار و وارد میشدیم . تیمسار خیلی گرم، بفرمائید و اینها . مینشستیم. بعد مشغول میشد به پرونده خواندن تیمسار .و نیمساعت هم آنجا در سکوت اطاق ایشان می‌نشستیم . ایشان پرونده‌اش را میخواند و بعد دستی بسرش میکشید و میگفت آقای بنی احمد چه خبر؟ تیمسار ، سلامتی‌تان. خوب چائی‌تان را میل کردید ؟ دیگر؟ سلامتی . خوب ، تشریف میبرید؟ اگر اجازه بفرمائید. خوب ، مرحمت شما زیاد پا میشدو دست میداد و ما میآمدیم بیرون. هرچه فکر میکردم، آقا دوساعت بنده اینجا برای چی آمدم اینها . بعدها فهمیدیم که نه، پنج، شش نفرکه درهمان جامعه پانزده، شانزده نفری ، پنج ، شش نفر ازما این مدل هرهفته ، تیمسار فقط بگوید اینجا هم هست یادتان نرود. و درارتباط با سازمان اطلاعات

و امنیت دو مسئله را هم، دو حادثه را هم بگویم که خیلی درعین حال جالب است یک روز ما را خواستند . با این فرم رفتم من آنجا دیدم که یک روزنامه‌نویس دیگرپیر آذربایجانی که بیچاره اصلاً" تو خط هیچ چیز نبود، روزنامه‌نویسی هم نبود اینها . بعد روزنامه‌ای ازقدیم داشت و همانطورمنتشر میشد بخاطر آگهی حصر وراثت و یک درآمدی که از این ممر داشت. چاپخانه‌ای هم داشت. تیمسار بعد ازاینکه چائی راخوردیم گفت که آقایان، آقای بهرام شاهرخ آمده به ایران . خبری در مورد ایشان نباید چیزی بنویسید. اصلاً" ماآمدن بهرام شاهرخ را نمیدانستیم ، گه آمده یانه. این پیرمرد همکارمطبوعاتی ما خندید . بعد مهرداد برگشت‌گفت آقای پیمان ، پیمان بود.برای چه میخندید ؟ گفت‌والله داستانی هست‌اجازه بفرمائید نقل کنم خدمتتان. یک زنی رفته بود پیش‌فالگیر دعای محبت‌بنویسد برای شوهرش. و او نوشته بود و یک مبلغ کلانی هم ازش‌گرفته بود، شرط کرده بود که این دعا تحققش موکول به شرایطی است. یکیش‌اینستکه شب که شوهرت‌خوابید پاشوی و این دعا را برداری بروی زیرزمین . وقتی رسیدی زیرزمین سه قدم جلو بروی بعد دو قدم براست. دوباره دو قدم بجلو و اولین آجری که زیر پایت‌بود برداری واینرا بگذاری آنجا و بیائی ببرون. منتهی درتمام مدتی که ازپله ها میروی پائین برای زیرزمین و برمیگردی بالا ، گربه سیاه نباید یادت بیاید . این زن گفت، باگربه سیاه کاری‌ندارم. گفت نه این شرطش‌است دیگر، من میگویم . گربه سیاه نباید یادت‌بیاید. دعا را برمیداردمیاورد و شب‌شوهرش‌را خواب میدهد و پا میشود میرود زیرزمین و در زیرزمین را که باز میکند اولین پایش‌را که میخواهد به پله بگذارد می‌بیند که گربه سیاه ، جلو چشمش. یادش‌آمد. میگوید که‌ای‌داد دعا که دیگر نمیشود تحقق

پیدا نمیکند . برمیگردد میخوابد. فرداشب ، پس فردا شب . هرکاری میکنداین گربه سیاه یادش نمیرود. الان تیمسار اصلا" من نمیدانستم بهرام شاهرخ کیست ؟ کجاست ؟ مرده است ؟ زنده است ؟ آمده است یا نه ؟ الان با این حرفی که شما زدید من چیزی که هم ننویسم باید حتما " بروم خودم لااقل تحقیق کنم ببینم بهرام شاهرخ کیست برای چی آمده ؟ و من بدانم لااقل. شما نمیگفتید اصلا" ما خبر نداشتیم که بهرام شاهرخ آمده . وکارهایشان تقریبا " درهمین روال بود ودستوراتی راهم که یا صادر میکردند، یا روزنامه‌هائی که میخواستند کنترل کنند، نحوه کنترلشان ، وقتی درزمان آقای هویدا خیلی پیشرفته بود و آقای آزمون معاون وزارت اطلاعات شده بود و ایشان از سازمان امنیت آمده بودند به وزارت اطلاعات ، فرمولی کشف کرده بودند برای هماهنگ کردن روزنامه‌ها از لحاظ مطلب و آن این بود که بمناسبت‌های مختلف ، ۲۸ مرداد، ۴ آبان ، نمیدانم ۶ بهمن، مطالبی مینوشتند برای روزنامه‌ها میفرستادند . و ما اینها را چاپ نمیکردیم یک روز باز خواستند ما را ، مرا خواستند به سازمان امنیت ، تیمسار مهرداد با دو بلیط هواپیمای رفت و برگشت به تهران که تیمسار نصیری شما راخواسته است . من بلیط را گرفتم گفتم تیمسار خیلی خوب است . گفت برای چی؟ گفتم لااقل برگشتش هست اگر رفت وبرگشت نبود نگرانی بود. الان هیچ نگرانی ندارد. معلوم است که برمیگردم. خلاصه ما آمدیم به تهران و رفتیم سازمان امنیت و بعد از معطلی‌های تشریفاتی معمول ، برای تخریب روحیه و این چیزها .خلاصه رفتیم اطاق تیمسار و ایشان با اولین دیدار شروع کردند به دادو فریاد که آقا این مطالب را شما چرا نمی‌نویسید؟ این گزارشاتی‌است که بر علیه شما آمده است . هرمطلبی تابحال فرستادیم ، بهرعنوان ،شما چاپ نکردید گفتم ، آخر شما فکر نمیکنید که این مطلبی که برای من درتبریزشما میفرستید عین همان را در کرمان برای اندیشه کرمان میفرستید. عین همان رادرشیراز

برای پارس شیراز میفرستید و ممکن است این روزنامه‌ها، حالا مسائل داخلی ایران و مردم ایران را بگذاریم کنار. این بیفتد دست یک روزنامه‌نویس خارجی ببیند که یک مطلب با یک تیتر یک واو پس و پیش نمیزنند در سه روزنامه، در سه نقطه مختلف ایران منتشر شده. آیا این دلیل خفقان مطبوعات سانسور مطبوعات برای رژیم نیست؟ اینرا تجویز میکنید؟ یک خرده فکر کرد. گفت راست میگوئید. من دستور میدهم برای هر روزنامه مطلب جدا بنویسند که این مسئله پیش نیاید. و خوب این کار را هم نکردند معلوم شد که خط خود نصیری هم در جاهای دیگر خوانده نمیشود. بازهمانطور متحدالشکل برای روزنامه‌ها مطالب را مینوشتند و میفرستادند. بهرصورت منظورم، بحث بر سر رئیس سازمان امنیت وقت بود که آدم نیک نفسی بود تمام این پرونده‌هائیکه تیمسار مهرداد درست کرده بود اصلا" بکلی از بین برد و یا بایگانی کرد یا واقعا" اصلا" پرونده‌ها را ازبین برد چون پرونده‌های بی‌ربطی بودند. پرونده‌هائی درست کرده بودند برای یک روز، برای زرینه باف، برای بیت اله جمالی، برای ابوالفتحی، که دونفرشان عضو جامعه دوستان بودند و اینها را مدتها بازداشت کردند. و دوسال در دادرسی ارتش اینها محکوم شدند. سر هیچ چیز، فقط پرونده‌ای که مهرداد درست کرده بود. آقای جمالی مدیرکل آموزش و پرورش بود در زمان درخشش. آمده بود، بعد بازنشسته‌اش کرده بودند و بیرون کرده بودند از آموزش و پرورش. قرار بود ما برویم به دیدن ایشان، منتهی بنده وقت نکرده بودم بروم، گرفتاری پیدا کرده بودم سه تا ازرفقای ما رفته بودند، آمده بودند آنجا گرفته بودند آنها را. پرونده دادرسی ارتش درست کرده بود تیمسار مهرداد با دوسال محکومیت که در این فاصله این عوض شد و رفت. این سرهنگ سلیمی که عرض میکنم آدم نیک نفسی بود

آمد و رئیس سازمان امنیت شد . همه پرونده‌ها را ازبین برد، طوریکه در دادگاه تجدید نظر این بدبختها تبرئه شدند برای اینکه هیچ چیز برای محکومیتشان وجود نداشت . روزی که آمدم بعد از یک هفته از منزل بیرون اولین آدمی که سر کوچه دیدم سرهنگ سلیمی رئیس سازمان امنیت بود. واین تا مرا دید بهتش زد. بعد برای اینکه مردم نبینند آمد داخل کوچه ، که من میخواستم ازکوچه منزلمان بیایم بیرون. گفت آقاجان دستور بازداشت ترا داده‌اند . من الان ترا ببینم باید ترا بازداشت کنم با پرونده بفرستم دادرسی ارتش و رفتی آنجا معلوم نیست کی بیائی بیرون. برو منزل بیرون نیا تا این پرونده ما تکمیل بشود بفرستیم برای سازمان دادرسی ارتش آنوقت خودشان احضار میکنند ولی الان باید دستگیر بکنیم با پرونده بفرستیم. که من برگشتم و تا اینکه اخطار دادرسی ارتش آمد. احضار شدم به دادرسی ارتش . رفتم . واین نشان میدهد حسن نیت‌های شخصی راکه منهای سیستم درداخل سیستم وجود داشت . که یکی آنچنان عمل میکرد مثل تیمسار مهرداد و یکی چنین عمل میکرد مثل سرهنگ سلیمی. و اینهم ازآدمهائی بود که این رژیم بیچاره‌را اعدام کردو جزو برنامه بود مثل اینکه تمام روسای سازمان امنیت باید اعم از گناهکار یا بیگناه ، هرکسی دراین ردیف بودباید اعدام میشد. اگر چه بیگناه دراین ردیف خیلی کم بود . بعد در دادرسی ارتش ، عرض کنم ، آنجا هم به مسئله‌ای برخورد کردم برای من خیلی جالب بود. و آن این بود که چون هیچ چیز در پرونده من جز این روزنامه که ضمیمه شده بود وجود نداشت وقتی توضیحات از من خواست و تفهیم اتهام کرد سرهنگ براندیش بعنوان بازپرس دادرسی ارتش . گفت اتهام شما انتقاد از روش سیاسی مملکت است و هر دفاعی دارید بگوئید. و این نمونه‌ای از نوشته‌های شما است که میتوانید خودتان دوباره مرور بکنید. من خواندم

و گفتم قبول دارم. اگر شما چنین عنوان جزائی در قانون مجازات عمومی ما داشته باشید من میپذیرم . این یک خرده بمن نگاه کرد و گفت چطور؟ گفتم شما تفهیم اتهام کردید . اخطار هم برای من فرستاید. احمد فرزندمحمدتقی شهرت بنی احمد، با تهام انتقاد از روش سیاسی مملکت. و من این انتقاد را کردم . اگر شما درقانون مجازات عمومی همچو عنوانی برای تعقیب کسی دارید من میپذیرم. این فورا" فهمید که خوب ، بالاخره من وکیل دادگستری هستم ، میفهمم که این اخطار اصلا" برخلاف آئین دادرسی صادر شده بود و یک همچنین اتهامی وجود ندارد در قانون مجازات عمومی. قانون مجازات عمومی را از کشو کشید و ورق زد و زد و بعد زد زیربغلش پرونده را رفت بالا . رفت با دادستانش مشورت کند. بعد برگشت گفت اخطارهمراهتان است . گفتم نه. من معمولا" اخطار، برای خودم چون وکیل دادگستری هستم ، برای خودم اخطار نگه نمیدارم لااقل . برای خودم پرونده نگه نمیدارم گفت نه خواهش میکنم. گفتم واقعیت اینست. گفت خوب پس شما تشریف ببرید ، دفعه بعد که میآئید با آن اخطار بیائید. من فهمیدم که او میخواهد اخطار را ازمن بگیرد. چون همچین اتهامی وجود ندارد. بعد دفعه دوم که باز آمدم و اخطار را نیاوردم باخودم، او گفت که بگذار من یک مثلی بگویم از کار خودمان و ترا راحت کنم که بدانی من منع تعقیب خواهم داد. برای اینکه روی آن پرونده زمان گذشته ، هیچ فشاری روی ما نیست. ما تابع دستورات دادستان کل هستیم. اگر برخلاف شم و درک ما هم دستور بدهند ما چاره ای نداریم باید اجرا کنیم ونمونه اش . بعد گفت مثلا" ، اتفاقی اینجا افتاده برای نمونه من ذکر میکنم اینستکه یک سرگردی خانمش را طلاق میدهد و این خانم بعد میرود با یک کفاش ازدواج میکندو حامله میشود. ماهها میگذرد . بعد سرگرد باز بهوایش میزند که دوباره برگردد این زن را باهاش

مجددا " ازدواج کند. سراغ کفاش میرود که زن را طلاق باید بدهی من میخواهم بگیرم این زن را . گفت آقاجان یعنی چه ؟ زن منست ، بچه دارد از من. تهدید و دعوا ومرافعه . میآید یک طرح شکایتی میکند در دادرسی ارتش اینرا سرهنگ براندیش نقل میکند برای من ، و بعد وقتی میگفت پرونده بمن ارجاع شد من دیدم اصلا" شکایت قابل استماع نیست. اولا" مرجعش ما نیستیم، محاکم عمومی است. و ثانیا " در آنجا هم اصلا" قابل طرح نیست. بعد به این سرگرد گفتم آقاجون این اصلا" مسخره است. مطلب چیست ؟ پرونده ، دادخواست را برو پس بگیر. این حرفها چیست. رفت و یک هفته بعد دیدم که ازتهران تلفن میزنند، دادستان کل ارتش ، با تشتت که شما چرا آقا دادخواست این سرگرد را رد کردید ؟ چرا رسیدگی نکردید به پرونده شکایت ایشان ؟ گفتم تیمسار ، این اصلا" شکایتش اولا" مربوط به محاکم عمومی است ثانیا " آنجا هم اصلا" همچو تظلمی نمیشود کرد. این زنی داشته ، طلاق داده ،او رفته با یکی دیگر ازدواج کرده ، حامله است. گفت آقا تو آن کفاش را احضار کن شاید بترسد ازاحضار تو و دادرسی ارتش و اینها خودش طلاق میدهد . آقا من باید مجوز احضار داشته باشم. اینرا میاورد برای بعنوان احضاریکه بمن نوشته بود ،انتقاد از روش سیاسی مملکت. اصلا" وظیفه روزنامه نویس است ، جرم نیست. نه تنها جرم نیست بلکه اصلا از وظایف روزنامه نگار است . گفتم آقا ، من بچه عنوانی این کفاش را احضار کنم آخر؟ توی اخطارش چه بنویسم ؟ بگویم برای چی بیاید به دادرسی ارتش ؟ پای تلفن تیمسار یک خرده فکر کرد . گفت که احضار کن تخریب روحیه افسران. گفتم تیمسار، این زمان جنگ است ؟ توی جبهه است ؟ آخر. میگفت وقتی فشار هست از بالا روی ما ، ما ناچاریم. نه شممان نه درکمان هیچ تاثیری نمیتواند داشته باشد. ولی وقتی نیست ما خودمان واقعا " مطابق آن

شم قضائی خودمان رای میدهیم ،من بشما اطمینان میدهم که ماهها گذشته هیچ فشاری روی پرونده شما در من نیست و من این پرونده را خواندم هیچ است. بنابراین من منع تعقیب صادر خواهم کرد. بالاخیرتا" شما آن اخطار را بمن بدهید که من اخطار نادرستی صادر کردم. بعد که خودش همچو اقراری کرد، من در ملاقات دیگری اخطار را بهش دادم. البته یک کپی گرفتم چون خیلی ازنظر قضائی ارزش داشت که یک بازپرس سطح بالای ارتش با درجه سرهنگی که تمام خدمات قضائی را تقریبا" باید دورانش را دیده باشد یک همچنین اخطاری بدهد. بله، این بود که روزنامه توقیف شد و بعد دیگر متروک ماند تا دوسه سال. و من هیچوقت دنبال این کارهم نرفتم. وبعدیک روز هم بهمین علت احضار شدم که چرا تعقیب نمیکنی روزنامه را؟ گفتم آقا ما دیده بودیم که میگویند که چرا اصرار میکنی و تعقیب میکنی. ما ندیده بودیم کسی را احضار کنندکه چرا کارت را تعقیب نمیکنی؟من نمیخواهم .وبعدا زآن بود که ، سال ۴۷ ، ۴۸ بود دیگر. بله. من بکار وکالت دادگستری فقط میپرداختم ولی ارتباطم را با زارعین بهمان شکلی که شروع کرده بودم دریک سطح خوب واقعا" داشتم. و یک طبقهای دیدم طبقه زارعین ایران را که تحولات اساسی و حتی میشود گفت که هر انقلاب واقعا" اجتماعی را روی دوش اینها میشود حمل کرد. و شاید اگر خوب عمل میشد اینکار را در انقلاب اخیر ایران هم میشد انجام داد. ولی تاامروز همیشه سیویلازیسیون از طرف شهرهای ایران بطرف روستاها بوده. هیچ نهضتی از روستاها بطرف شهرهای ما نیامده. واین البته دلیل این نمیشود که بعد ازاین هم نشود. اتفاقا" دلیل این میشود که بعدازاین اتفاقش خیلی بیشتر استامکانش. برای اینکه چیزی که هیچوقت نبوده امکان شدنش همیشه بیشتر است. واین یک طبقهای است که محرومترین طبقه درایران

است. و هنوز هم اکثریت جامعه ایران است. با وجود بهم خوردن نسبت جمعیت شهر وروستا در ایران درسالهای آخر رژیم شاه، ولی با وجود این هنوز شصت درصد جمعیت ایران توی روستاها هستند و بیشترشان کم وبیش همچو شرایطی را دارند. در زندگی بسیار سخت که اینها میتوانند حامل یک شعارهای مترقی ودموکراتیک باشند. و اگر سازمان دهی خوب بشود ورهبری خوب بشود. و اگر مسائل آینده ایران که البته در این مرحله یک مقدار بعید بنظر میآید با حوادثی که در ایران گذشته ، برپایه‌ای قرار بگیرد که واقعا" مردم ایران در سرنوشت خودشان دخیل باشند. این نیروی عظیمی که در روستاها هست میشود در یک مسیر دگرگونی و بعد برای سازندگی بکار گرفت. چون ایران جز نفت هیچ چیز دیگری جز کشاورزی ندارد. یعنی اگر نفت ما نباشد ما یک ترکیه بدی هستیم. ترکیه‌ای که البته نه ازلحاظ کشاورزی، برای اینکه ترکیه خوب هستیم اگر همین مسئله کشاورزی خودمان رابتوانیم احیاء بکنیم. برای اینکه استعداد کشاورزی ما ، استعداد زارعین ما ، و عوامل طبیعی ما شرایط مناسب تر از ترکیه را دارد. تنوع آب و هوای ما . ولی خوب ،ترکیه الان میدانید که‌تکیه عمده درآمد ملی‌اش روی کشاورزی و مثل درآمدهای روستائی است . و اگر ایران یک روز نفت‌را نداشته باشد یا با بحران صدور نفت روبرو بشود،تنها منبعی که میتواند ایران را ازلحاظ اقتصادی اداره بکند وسیله کشاورزی در ایران است.

س- آقای بنی احمد، وقتی که حزب رستاخیز درست شد و شاه اعلام کرد که مردم یا میبایستی که بپیوندند به حزب رستاخیز یا اینکه بروند بزندان ویا اینکه ازمملکت خارج بشوند. شما چه تصمیمی گرفتید؟

ج - من تصمیم گرفتم نه زندان بروم و نه رستاخیز را بپذیرم و نه از

ایران بروم. و همینطور هم شد.

س- چه جوری ترتیب این کار را دادید؟

ج - این فشار مدتکمی بود اگر خاطرتان باشد. شاید دو سه ماه بیشتر نبود، اوایل کار. من درآنموقع زمانی بود که در اروپا بودم و این تصمیم و ایـــن رستاخیز درستهمزمان با بازگشتمنبایران بود. این بود که هنوز عـــده‌ای تصور میکردند من در ایران نیستم و زیاد خودم را درجامعه نشان ندادم.

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد
تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

مضافاً " براینکه وکالت دادگستری را هم یکسال، دوسال بود که عملاً " ازآن‌کنار بودم. این بود که خیلی براحتی این دوره بحرانی را گذراندم. بعد وقتی متوجه شدند که ممکن است با مقاومت مردم روبروشوند و بصلاحشان نیست اینکار. اعلام کردند که نه همه ملت ایران که درایران زندگی می کنند اتوماتیکمان عضو حزب رستاخیز ملت ایران هستند. من تنها کاری که کردم اعلام داوطلبی خودم را برای نمایندگی طی اعلامیه‌ای بیان کردم. بعد وقتی اسامی کاندیداهاء و بقول خودشان بهترین بهترین‌ها اگر یادتان باشد عنوان دادند آقای وزیر کشور، منتشر شد و لیستی که برای تبریز منتشر کردند سه برابر منتخبین بود، یعنی ۲۷ نفر. چون ۹ نفر، برای اینکه هشترودو چهار ایماق و بعد آذرشهرو اینها . نه آذرشهر نه. هشترود و چهار وایماق و عجب شیر و آنطرفها از حوزه انتخابیه تبریز جدا شده بود. و تعداد ۹ نفر ، سه برابر ۲۷ نفر. بدترین بدها را معرفی کرده بودند که منهم یکی از آنها بودم. وقتی این لیست منتشر شد من بعنوان اعتراض به این لیست استعفا کردم از کاندیداتوری. یک بیانه‌ای هم دادم مفصل و توضیح دادم که اینها نه تنها بهترین بهترین ها نیستند ، شما بلکه باین ترتیب دهن کجی به انقلاب مشروطیت کردید ، دهن کجی به آذربایجان کردید با دادن

این لیست. اولاً دادن لیست درقانون اساسی پیش‌بینی نشده وثانیاً معرفی این آدمهاکه اکثرشان از حسن شهرت‌که شرط اولیه کاندیداتوری است درقانون اساسی برخوردار نیستند و مضافاً براینکه یک عده اصلاً دارای پرونده‌های کیفری عجیب وغریبی هم در دادسرای تبریز میباشند. استعفا کردم و آمدم به تهران . منتهی استدلالی که دوستان همفکر من آنروز کردنداین بودکه‌نه‌این کار درستی نیست . و شاید استعفا واین بعنوان یک ژست ما تائید کنیم. خوب ، باید باین لیست اعتراض میشد. باین عمل خلاف قانون اساسی بایدطوری اعتراض میشد . آن پائین جایش درست. ولی ادامه اینکار بنظر ما صحیح نیست. برای اینکه نرفتن تو به پارلمان هیچ چیزی را از رژیم نمیگیردولی رفتنت ممکن است متضمن‌یک منافعی‌برای مملکت‌یا جامعه یا آینده افکارمان باشد. و منهم حساب کردم که اگر در چهار سال واقعاً من چهارساعت حتی بتوانم وظیفه نمایندگی را ایفا کنم به بدنامی‌اش میارزد. و بدنامی میگویم باین دلیل که وقتی اولین روز در آن مسند نشستم یک‌لحظه اینکه ما جایگاه چه کسانی را اشغال کردیم ، فکر کردم‌و احساس‌گناه کردم. و بعد وقتی نگاه کردم باطراف‌دیدم چه کسان دیگری نشسته‌اند آنوقت‌یک مقدار آرامش پیدا کردم . ازاین لحاظ میگویم بدنامی ، فکر کردم واقعاً اگر دراین چهارسال من بتوانم حداقل وظیفه خودم را چند ساعت، چند روز ایفا بکنم ، میارزد. واین استدلال دوستانم را هم پذیرفتم. و مضافاً براینکه عرض‌کردم، با پیوندی که بادهقانان داشتم فشار اینها بیشتر بود برای قبول اینکار. برای‌اینکه آنها هم فکر میکردند من خوب ، حافظ و مدافع منافع آنها خواهم بود وبهمین دلیل چهار روز به اخذ رای مانده برگشتم به تبریز بدون اینکه این اعلامیه‌ای را که خطاب به وزارت‌کشور صادرکرده بودم،استعفا داده بودم ، توی روزنامه‌ها منعکس‌شده بود پس‌بگیرم.

و حتی آنقدر شور بود قضایا که استاندار هم در برخورد اولیه کاغذی جلوی میزش بود که شما استعفا از کاندیداتوریتان را پس بگیرید، و بعد اصلا یادش رفت که یک همچنین کاغذی وامضائی ازمن بگیرد. که بعدها درمجلس درماههای آخر مجلس آقایان باین فکر افتادند که من نمایندگی‌ام درست نبوده در مدتی که وکالت مجلس را داشتم . برای اینکه استعفا کردم وبدون اینکه پس بگیرم انتخاب شدم و آمدم آقایان اعتبارنامه را تصویب کردند. این بود که انتخاب شدم به نمایندگی مردم و میتوانم با جرات اخلاقی و وجدان راحت بگویم که با رای مردم انتخاب شدم. البته آراء فوق‌العاده‌ای نبود نزدیک به پنجاه هزار رای بود. اما آن پنجاه هزار تا رای درستی بود . رائی بود که واقعا " ریخته شد بصندوق و همانها هم خوانده شد. و برخوردهائی که آنروزها داشتیم در بحران انتخابات ، همانهائیکه بعدا وکیل شدن را عیب میشمردند خودشان داوطلب نمایندگی بودند و انتخاب نشدند . از صحنه‌های جالب در آن دوران دو نفر ،یادم‌هست دقیقا "،یکی آقای دکتر محمد علی مولوی، استاد دانشگاه تهران و یکی‌آقای دکتر پاک . که یکی داوطلب نمایندگی مجلس بود و یکی داوطلب سناتوری بود و هیچکدام موفق نشدند. و مصاحبه تلویزیونی من برحسب تصادف با این دو نفر افتاده بود که آقای دکتر پاک ، استاد حقوق جزای خصوصی من بودند در دانشکده حقوق و برای معرفی کاندیداها در روزهای آخر انتخابات بود. بعد وقتی آقای مولوی انتخاب نشد بعدها که انقلاب شده بود و نمایندگی اخ شده بود وایشها آقایان یکی ازاینهائی بودند که میگفتند بله، شما بنمایندگی انتخاب شدید. رفتید ونماینده شدید. ودرحال حاضر هم برخی از مبارزانی که افکار ملی، خودشان را حامل افکار ملی میدانند. و من نمیتوانم بگویم افکارملی

دارند چون افکار ملی داشتن یک مقدار مستلزم بینش و شناخت روند تاریخ هم هست . آدمی که تکامل تاریخی را نتواند بشناسد نمیتواند صاحب افکار ملی مصدقی به‌آن معنی ملی‌گرا باشد. ایرادی که بمن میگیرند میگویند که بله ، شما نماینده رستاخیز بودید. شما نماینده رژیم شاه بودید. اما فراموش میکنند که مراد خودشان دکتر مصدق چند دوره نماینده همان رژیم‌بود و درهمان داخل سیستم عامل چه تغییرات مهمی شد و عامل چه نهضتی شدو چه جنبشی شد . حالا جنبش ، بورژواها دستشان گرفتند نهضت‌را ، باآن کاری ندارم اما مصدق‌درلااقل ملی کردن صنعت‌نفت ، لااقل درمبارزه بااستعمار در نشان دادن اصالت‌مبارزه ، یک انسان موفقی بود. نمونه بود درایران، در آسیا ، در منطقه .

س- آقای بنی احمد، درجریان کاندیداتوری شما و همچنین در فرآیند انتخاباتی ، شما هیچ نوع دردسری با ساواک نداشتید؟

ج - نه. مطلقا . نه تنها نداشتم بلکه ساواک بی‌میل به انتخاب من نبود دلیل داشت . دلیل این بود که سیستم ، سیستم حاکم بر ایران نمایندگی را وسیله نمیدانست . نمایندگی را هدف‌تصور میکرد و فکر میکرد هرکس‌که نماینده شد به هدف‌خودش‌رسیده. بنابراین یکی از عوامل آقایان است . یکی از عوامل امنیتی است . یکی از عوامل سیستم است . دربست . بی چون و چرا . ولی برای من نمایندگی وسیله بود. اشتباه اینجا بود. اینها فکر میکردند که در آنجا دیگر تمام مسائل حل است .

س- اشتباه کی آقا ؟

ج - سیستم. مجموع سیستم. چون من همه سازمان امنیت‌و شاه و نخست‌وزیر را ، حالا استدلال هویدا در دادگاهش‌زیاد هم بی ربط نبود. البته یکی از

عوامل ایجاد همان سیستم خود هویدا بود، که میگفت من بیگناهم سیستم بود. منهم مهره‌ای بودم. نه او یکی از عواملی بود که آن سیستم را بوجود آورد . ولی خوب کل این یک سیستمی بود که درجامعه ایران مستقر بود. اینها فکر میکردند نمایندگی هدف است و وقتی آدم نماینده شد دیگر حرف نمیزنند . برای اینکه بهدفش رسیده است . ولی اینطوری نبود و از همان جلسه اول من بنای کار خودم را گذاشتم برای اینکه وقتی دولت هویدا استعفا کرد و مجدد بر حسب سنت پارلمانی با افتتاح مجلس رستاخیز مامور تشکیل کابینه شد. دربرنامه دولت قرار شد که بحث بشود. و یکی از ناطقین من بودم و باز خود سیستم ، حزب ، دستگاه اداره کننده مجلس انتخاب کرده بود مرا بعنوان سخنران، پنج نفر. و از کارهائی که خواهیم آورد که آقای ریاضی چه کارهائی کرد در انهدام مملکت ، که یکی از مهره‌هائی بود که درانهدام مملکت نقش اساسی داشت . اولین کارش برداشتن تابلوی موافق و مخالف از سرسرای مجلس بود. وقتی علت را پرسیدیم گفت، "آقایان با حزب رستاخیز مگر مخالفی هم وجود دارد؟ اگر کسی حرفی دارد ملاحظاتی ممکن است داشته باشد." بنابراین پرسیدند چه کسانی ملاحظاتی دارند وچه کسانی موافقند. البته اینها در انتخاب اشخاص خوب ، میخواستند یک روپوشی برای کارشان داشته باشند. یک نماینده کارگر. یک نماینده فرض کنید دانشگاهی. یک نماینده برگزیده مردم که ظاهرا " ژست توده‌ای داشته باشد. با مردم باشد. مجموعه‌اش یک پوششی است برای مترقی جلوه دادن رژیم دیگر. و ما از این بابت رفتیم به مجلس وگرنه میتوانستند نگذارند . مردم رأی دادند اما میتوانستند مردم را نگذارند. این یک مسئله خیلی ساده و آسانی بود. و اولین جلسه غیرعلنی مجلس وقتی تشکیل شد گفتند که آقای آموزگار مسئول یک جناح باشد و آن یکی جناح هنوز

مسئول پیدا نکرده بود که آقای انصاری باشد. گفتند که یکنفر یادم نیست شاید آقای رامبد بود. نه،رامبد درجناح آموزگار بود. یک کس دیگر. عده‌ای را بعنوان اعضای ، روسای کمیسیونهای مجلس انتخاب بکنند و اعلام بکنند بدون اینکه رائی از نمایندگان گرفته بشود. حتی درداخل آن سیستم آنهائی که با آن فرم انتخاب شده بودندبه‌آنها هم اعتمادی وجود نداشت‌که لااقل آنها را برای مانورهای آئین نامه‌ای مجلس‌آزاد بگذارند. لیست‌را دادند دست‌آقای آموزگار. ایشان آمد و اسامی روسای کمیسیونها را قرائت‌کرد گفت‌آقایان موافقند ؟ هم باید میگفتند بله. و من یکی از روسای‌کمیسیونها بودم . رئیس‌کمیسیون کار و امور اجتماعی بودم. بعد وقتی قرار شدکه در برنامه دولت‌صحبت‌بشود باز پنج نفر خودشان برای صحبت‌انتخاب کردند از بین داوطلبین صحبت. شاید هفتاد، هشتاد نفر داوطلب صحبت‌در برنامه دولت بودند. پنج نفر انتخاب کردند. یکی من بودم. تا آنجائی که یادم میآید آقای رامبد. مرحوم دکتر عاملی تهرانی بود . پزشکپور بود. آزمون بود. یکنفر دیگر هم بود. کار ما از آنجا شروع شد. البته با جناح پان‌ایرانیست ها که درداخل حزب ادغام شده بودند آشنائی داشتم. یعنی بالشخصه بعنوان یک‌وکیل دادگستری پزشکپور را من میشناختم ولی هیچ نوع اعتمادی ما بهم نداشتیم برای‌اینکه هیچ کار مشخص‌سیاسی‌را هم‌با هم نکرده بودیم در هیچ کادری . آنروز که دیدم دو نفر از اینها ، دکتر عاملی تهرانی و ایشان هستند و من هستم، رئیس‌مجلس‌پرسید که چه کسانی ملاحظاتی دارند و چه کسانی موافقند. و ما سه نفر جزو کسانی بودیم که ملاحظاتی داشتیم و قرار شد که حالا که سه نفر بعنوان مخالف‌صحبت‌خواهند کرد ما صحبتهایمان طوری باشد که تکراری نباشد. تیتر مطالب را بهمدیگر بگوئیم که‌یک تداومی باشد. رئیس‌تکلیف کردکه قرار صحبت‌را هم خودتان‌بگذارید، پنج شش نفری

که چه کسی اول صحبت بکند. چه کسی دوم و چه کسی سوم. و ما طوری قرار گذاشتیم که فرض کنید، اول دکتر عاملی تهرانی صحبت میکند. بعد من صحبت میکنم و آخر آقای پزشکپور صحبت میکند. این مطالب بهم وصل باشد که یک نتیجه گیری بشود. آمدیم در جلسه نشستیم با یک تیترهائی که در ذهنمان بود برای صحبت کردن یک مرتبه رئیس این فرمول انتخابی ما را از لحاظ مقدم و موخر بودن ناطقین بهم زد. برای اینکه احساس کرده بود شاید ما یک جیک و بیکی با هم داشته باشیم.چون اول باید من میرفتم اول دکتر عاملی مرحوم را احضار کرد و بعد مثلا" من آخر رفتم. اینطوری شد. آن تداوم بهم خورد ولی من از انتخاب خودم احساسم این بود که یک چیزهائی به رژیم تحمیل شده چون علی الاصول من نباید انتخاب میشدم. یعنی خودم حساب میکردم نقطه غلطی بودم و رژیم نه تنها موافقت کرده بود با انتخاب من ، بلکه استقبال هم کرده بود. چون من هیچ جا به مقاومتی که ، سئوالی که شما کردید هیچ نوع ، یعنی حتی آن کاغذی را هم که تشریفاتی من باید امضاء میکردم بازگشتم به کاندیداتوری من امضاء نکردم. خوب ، این یک نوع استقبال است دیگر. من میخواستم ببینم که این به چه شکلی است و حقیقت برایم روشن بشود که تاکجا. این بود که در همان اولین سخنرانی خودم خطاب کردم به آقای نخست وزیرو گفتم که کارنامه ای که شما بعنوان نخست وزیر گذشته دادید به مجلس برای رأی اعتماد به کابینه جدیدتان ، من تمام این کارنامه را وقتی مرور میکنم می بینم تمام نمرات شما مردودی است. شما یک نمره قبولی ندارید توی این کارنامه. ولی متاسفم بگویم که مهر رضایت شاه زیر این کارنامه هست. یعنی چه. یعنی مجلس باید بپذیرد. بعد جالب این بود که همان روز ، روزنامه کیهان صفحه اول با عکس من این را نوشت که کارنامه دولت نمرات مردودی

دارد. تمام کارنامه دولت با نمرات مردودی پر است. و این را تیتر زد در صفحه اول. و اینها نشانگر این بود که یک چیزهائی به رژیم تحمیل میشود. برای اینکه قرار نبود همچین چیزهائی نوشته بشود و این بتدریج داشت میرفت بجلو. دربحران انتخاباتی هم ما با عواملی که سالها مهره تغییرناپذیر رژیم وساواک بودند با اینها روبروشدیم و من شخصا یکی از اینها را بعنوان بت‌نوار انتخاب کردم. برای اینکه سه روز به اخذ رأی مانده برگشته بودم به انتخابات. تمام عواملی که داشتم میتوانستم در انتخابات بسیج کنم،در این مدت سه هفته کنار گذاشته بودم. به تمام روستاها اعلام‌کرده بودم که دیگر من کاندید نیستم. میدانید با آن گله گشادی روستاها دوباره رساندن این خبر ظرف سه روز وفعال کردن این نیروها خیلی کار مشکلی بود. این بود که توی شهر باید خیلی فعال‌میشدم و یک چیزی را پیدا میکردم که هم با کاراکتر من مناسب باشد، هم‌با افکارم جور باشد و بکوبم. این شخص، یا این اشخاص نمایندگان سابق بودند که مظهر اینها شخصی بود باسم‌آقای‌دیهیم‌که نمیدانم شاید بیست‌و چهار سال بیست‌و پنج سال نماینده مجلس‌بود. اصلا" شغل شده بود برایش‌نمایندگی. در اطاق بازرگانی ما بهم رسیدیم که این شروع کرد گفت‌بله، حالا شما اگر درانتخابات‌رای ندهید ، شرکت‌نکنید آنوقت‌شما به تاریخ خیانت‌کردید به ملت‌ایران خیانت‌کردید ،جلوی هر نوع پیشرفت‌را گرفتید. وقتی حرفهایش‌تمام شد رفتم پشت‌تریبون گفتم نفهمیدم شما حالا چطور شده که خطابتان به مردم شده. تاالان این مردم کجا بودند؟ وانگهی اگر مردم تو انتخابات‌شرکت‌نکنند و بمن وشما رأی ندهند اینها میشوند خائن ؟ شما میخواهید تمام تاریخ راخلاصه کنید دراین که اگر مردم به شما رأی

دادند، درانتخابات شرکت کردند، از یک گذشته پربار تاریخی برخوردارند ولی اگر قیافه بنده و جنابعالی را تحریم کردند وحاضر نشدند دراین انتخابات شرکت کنند اینها به تاریخ ایران خیانت کردند. بله. زهی بی‌انصافی و کوته فکری . ما میخواهیم بخاطر خودمان تاریخ یک ملتی را هم زیر پا بگذاریم . من شروع کردم این آقا را کوبیدن. و اتفاقا" ما همه جا بهم رسیدیم . درهرجا که رفتیم ، محافل و اطاق بازرگانی و دانشگاه. و این تصادف، طبیعت، نمیدانم یا هرچی ، اتفاق او را در برابر من قرار داد. البته ایشان انتخاب نشدند. سردسته ائتلاف دولتی هم بود برای اینکه من تقریبا" منفردبودم. مانده بودم به تنهائی . واینها یک لیستی درست کرده بودند ، لیست ۹ نفری و دوسه روز قبل از انتخابات یکی ازنمایندگان مجلس که سابقه ، ارتباط فامیلی با من داشت آمد منزل ما و قرآن از جیبش درآورد و بخانم من گفت که بایشان بگوئید این آقا انتخاب خواهد شد. منظورش دیهیم بود. لیست ۹ نفری ما امروز بسته میشود. اگر ایشان نیایند کنار میماند و این لیست انتخابات را میبرد. گفتم آقای فلانی برای من انتخابات هدف نیست. من یک مبارزه‌ای را میکنم اگر هم نشدمن خوشحالم، موفقم . چون من با یک تردید و دودلی اینرا استعفا کردم دوباره آمدم . این که هرطرفش من برنده‌ام . یا انتخاب بشوم یا انتخاب نشوم اینستکه من این آدم را تا آخر ول نخواهم کرد. او رفت و از آن لیست ۹ نفری اتفاقا" تنها آدمی که از آن لیست ۹ نفری حذف شد همین آدم بود. برای اینکه در شهر تبریز به صندوق ها دست نزدند و علت این بود که گفتم میخواستند یک مقدار روپوش کار را تمیز بکنند. چون با عنوان یک حزبی کردن مسئله را کثیف کرده بودند. میخواستند از یک جای دیگر این را درست

کنند. این خراب کردن را به یک وسیله دیگر ترمیم کنند. خوب، مردم را هم البته تهدید کرده بودند که اگر در انتخابات شرکت نکنید، نمیدانم پاسپورت نخواهد بود. کربلا نخواهد بود. چیجی نخواهد بود. مردم شرکت کرده بودند. خوب، بین بد و بدتر انتخاب کردند در حقیقت. و این داستان راه یافتن من به مجلس بود.

س- آقای بنی احمد وقتی که شما وارد مجلس شدید هنوز تا یک مدتی آقای هویدا نخست وزیر بود. رابطه شما با دولت آقای هویدا چگونه بود؟

ج - رابطه من با دولت هویدا از روز اول خراب شد. چون وقتی که این حرف را زدم که کارنامه دولت مردود است. دقیقاً" عبارتی بود که هیچوقت هویدا انتظارش را از آن مجلس نداشت. بعد بازگفتم بدلائلی که نمیدانم، انتشار آن خودش نشانه چیزهای دیگری بود که پشت پرده میگذشت، رابطه ما بطرف خراب شدن رفت. البته ایشان صورت ظاهر را خیلی حفظ میکرد.

س- عکس العمل ایشان چه بود در مقابل این صحبت شما؟

ج - هیچ. البته یک مقدار عوامل واطرافیان خودش را برانگیخت به رقابت و معاشرت با من که بعدها من درک کردم. منجمله مثلاً" آدمهائی که اصلاً" تناسخی با من نداشتند مثل آقایان.

س- فلیکس آقایان؟

ج - نه. آن یکی شاهین و خانمش اما آقایان که وکیل مجلس ارامنه بود مال آذربایجان. از آنطریق بعنوان اینکه یک کارهای مشترکی برای قره کلیسا و آذربایجان باید انجام بدهیم. چون درتبریز اکثریت قریب به اتفاق ارامنه بمن رأی داده بودند و طوریکه او بشوخی میگفت تو سید ارامنه هستی درتبریز. رابطه من و ارامنه خیلی خوب بود برای اینکه اینها در جاهای دیگر زیاد از اینها خاطره خوشی ندارند ولی ارامنه آذربایجان

همیشه آدمهای پیشرو، خوش‌فکر و یاری گر برای کارهای مردم بودند. یعنی امدادگران خوبی بودند درزمینه‌های فنی و فکری و مراوداتی. و اینها وقتی به آذربایجان آمدند ارامنه ، بشیوه تاکتیک خودشان منطقه خاصی را برای سکونت انتخاب کردند که ارمنستان در تبریز خوانده میشد. کوچه‌ها ومحله‌های خاصی . ولی بعد خودشان از این کار پشیمان شدند برای اینکه رابطه شان آنقدر با مردم بهبود پیدا کرد که تقریبا" اینها درهمه جا وارد شدند. در سازمان های اداری وارد شد ند . در ادارات آموزش وارد شدند. درآموزش و پرورش وارد شدند. در کارهای مردمی حتی وارد شدند. درسازمانهای خیریه عضویت پیدا کردند و بقول مرحوم رائین اینها ایرانیان ارمنی بودند نه ارامنه ایران. و خیلی خوب با مردم تا میکردند و مردم هم اینها را دوست داشتند. این بود که من مناسبتم با اینها خیلی خوب بودو یکی از طرقی که آقای هویدا با من در ارتباط قرار گرفت شاهین آقایان و خانم اما آقایان بود که درست دو سه روز بعد از این صحبت دعوتی ازمن کردند به باشگاه ارامنه.

س- در تهران آقا ؟

ج - در تهران . بعنوان اینکه ایشان وکیل ارامنه آذربایجان هستند، مرکز آذربایجان ، و منهم وکیل تبریز و یک میهمانی خیلی مفصل با حضور خلیفه‌و تشکیلاتشان. بعد درآنجا ضمن صحبتها ،بتدریج من پی به رابطه شاهین آقایان و هویدا بردم . البته یکسال بعد دقیقا" روابطشان را فهمیدم ولی خوب ، احساس کردم آنها یک مناسباتی باهم دارند. هویدا هم حتی در تمام جلسات روسای کمیسیونها که در نخست‌وزیری تشکیل میشد بیش‌از حدمتعارف احترام مرا نگهمیداشت و این بیانگر آن کنکاشی بود که درداخل داشت

که این کیست . چیست و چه میخواهد بکند؟ خوب مثلا" حتی وقتی میدید من میخواهم پیپ را روشن کنم. مثلا" میگردم دنبال کیسه توتونم پیدا نمی‌کنم از آنجا پشت‌تریبون که نشسته بودو، روسای کمیسیونها هفته‌ای یکبار با هیئت دولت‌جلساتی داشتند برای هم‌آهنگ کردن کار پارلمان و دولت. فورا " سیگار برگ میفرستاد . نمیدانم یا توتونش‌را میفرستاد با پیشخدمت،دراین نوع رابطه . و هیچ عکس‌العمل ظاهری از خودش‌نشان نمیداد ولی خوب اینها خودش عکس‌العمل بودند و من درک میکردم . بعد دیگر بتدریج کارما، در مجلس‌شروع شد و درگیری اول ما با خود آقای ریاضی بود بعنوان رئیس مجلس که این بیش‌از دولت دولتی بود، دولتی تر از هر دولتی . از منافع دولت‌دفاع میکرد بجای اینکه از منافع پارلمان از موضع پارلمان دفاع بکند. عرض‌کردم یکی ار مهره‌های اصلی سیستم بود که درنابودی ایران دخالت‌مستقیم داشت .

س- آقای بنی احمد، دراین جلساتی که از روسای کمبسیونهای پارلمانی تشکیل میشد با هیئت‌دولت‌آیا هیچ خاطره‌ای دارید که نشان بدهد که تا حدودی هم دولت بنظریات‌قوه مقننه که پارلمان باشد احترام گذاشته باشد؟

ج - نه. متاسفانه نه. تمام بازی نشانگر این بود که ما میخواهیم به خود شما ، من حیث خودتان احترام بگذاریم. من حیث‌تامین حقوقی که شما خودتان بعنوان نماینده مجلس‌یا رئیس‌کمیسیون برای خودتان قائلید. یا منافعی‌که در ذهنتان هست . به آنها میخواهیم احترام بگذاریم . تمام بازی بر این مدار میگشت. بطوریکه هیچ یادم نمیرود یک‌عبارتی را روزی هویدا بکار برد. گفت ،"مادلمان میخواهد در دوره دیگر هم با شما کار کنیم." شما دیگر

از این عبارت زننده تر برای هتک حیثیت قوه مقننه میتوانید پیدا کنید؟ یعنی من این دوره را، تازه شروع شده، خواهم بود. دوره آینده هم هستم و دلم میخواهد که با شما کار کنم. مثل یک کارفرما با یک کارمند یا یک مجری کار.

س - یعنی میخواهید بگوئید که یک تهدید مؤدبانه بود؟

ج - کاملا". اصلا" خود تهدید بود که ما دلمان میخواهد در دوره دیگرهم با شما کار کنیم.

س- بنظر شما این ملاقاتها هیچوقت بازدهی نداشت. درست است؟

ج - شاید ازنظر منطقه، حوزه انتخابیه، اقتصادی.والبته نه اقتصادی عمرانی بازدهی داشت و اینها بما یک امتیازاتی در محل برای کارهای عمرانی میدادند. میتوانستیم یک امتیازی بگیریم برای مثلا" چندتا مدرسه نمیدانم، چند تا کوره راه. چند جاده. ولی هیچ نوع بازده اجتماعی، یا سیاسی یا پارلمانی بنظر من نداشت. دقیقا " درتامین همین منافع شخصی نه واقعا " بهبودمناسبات اصولی دولت وپارلمان بود که آمدند اعتباری را من حیث هر وکیل تصویب کردند که درسال دراختیار آن وکیل بگذارند و صرفا " بصلاحدید و تصویب آن وکیل در هر محلی که میخواهد خرج بشود. بدون اینکه حسابی برای بازپس دادن در بین باشد. و این رقم را هی بالا بردند. وکلا هم از آن استقبال کردند. و هرچه در طرح آن ما مخالفت کردیم‌که آخر برای چه شما میخواهید دست‌نماینده مجلس‌را آلوده کارهای اجرائی بکنید. چطور نماینده مجلس‌که نمیتواند پیشنهاد خرج بدهد ازنظر قانون اساسی و آئین نامه داخلی مجلس، بیاید مباشرت‌چند ملیون در سال را شخصا " بعهده بگیرد که من‌تشخیص میدهم‌آن کاربشود این‌پول داده‌بشود به‌آن.

بحساب ما ریخته میشد. بحساب شخصی ما در بانک تعاونی و عمران ، که باز کرده بودند ، به آن حساب ریخته میشد و من دستور میدادم صد هزار تومان بفلان جا خرج بشود. در اختیار فلان انجمن ده میگذاشتم، فلان آقا میگذاشتم، فلان برنامه میگذاشتم و ناظرش را هم خودم تعیین میکردم.

س- کنترلی هم روی خرجش نبود. شما بکسی باید حساب پس میدادید؟

ج - هیچ . نه . مسئله این بود. اولا" حساب پس میدادیم استقلال پارلمانی نماینده ازبین میرفت. حساب پس نمیدادیم یک زمینه‌ای بود برای آلوده کردن وکلا بفساد دیگر. تمام این پولها در راههای پوچ بهدر رفت و اگر مطالعه‌ای بشود اکثرا این پولها در ساختن راههای روستائی مصرف شد . میدانید چرا؟ برای اینکه راه روستائی از اینطرف ساخته میشود از آن طرف باران میآید ازبین میرود. چیزی نمی‌ماند برای نشان دادن . وقتی شما یک مدرسه میسازید یک مدرسه ساختید . بالاخره سیصد هزار تومان خرج کردید ممکن است صد هزار تومان هم تویش لوطی خور شد. ولی یک چیزی بالاخره ساخته میشود. اما وقتی یک راهی ساخته میشود که با یک باران از بین میرود راه اصلی درجه یک که ساخته نمیشد. پل که نمیزدند. و تمام هزینه‌هائی که در این مسیر راه سازی ، همه‌اش اصلا" حسابی نداشت و معلوم نبود برای چه بود.

س- آقا در این حوزه انتخابی شما ، شما هرگز آنجا اقدام به ساختن یک مدرسه کردید ؟

ج - تمام این پولها را یک پل ساختم من و چندین مدرسه . هیچ برای جاده خرج نکردیم. یک حمام ،یادم هست دقیقا "یک حمام و یک پل و بقیه را مدرسه ساختیم .

س- این مدرسه‌ای که شما میساختید فقط در واقع ساختمان بود یا حساب آنرا هم میکردید که مأمین این باید از کجا تامین بشود.

ج - نه. مدارسی که فرض‌کنید در روستاها بود. قدیمی ساز بود باید کلنگی بودند در معرض‌خرابی بودند بجای اینهاساخته میشد که کادرش‌از نظرآموزش وجود داشت.

س- من این سئوالرا ازاین نظر کردم جون خودم درسالهای ۷۴ و ۷۵ به شهرهای کوچک ودهات‌که مسافرت‌میکردم یکی از شکایات‌دانش‌آموزان این بود که‌مدرسه هست‌ولی معلم نیست. واگر احیانا" هم معلم هست کسی است‌که خودش دیپلمه همان ده وشهرستان است‌وسواد درس‌دادن ندارد ومعلم خوب حاضر نیست که ازتهران بیاید در آنجا زندگی بکند. میخواستم ببینم که شماهم بااین اشکال روبرو بودید؟

ج - نه. میتوانم بگویم که بعلت‌افزایش‌بودجه آموزش‌و پرورش‌از لحاظ کادر مضیقه‌ای نبود و تقریبا" روستاها در پوشش‌نسبتا" خوبی قرار گرفته بودند. و بیشتر اینکه روستاها حتی برعکس‌ما برخورد میکردیم که چون مدرسه‌ای نیست چون ساختمان مناسبی نیست‌بنابراین آموزش‌و پرورش‌کادرش‌را هم که تعیین کرده بجای دیگر فرض‌کنید انتقال میداد، وازاین لحاظ نخیر. این بود که رابطه من با دولت‌هویدا از اول زیاد حسنه نبود و درهمان یک سال اول متاسفانه یا خوشبختانه، نمیدانم، خراب تر شد و بعد رسید درهمان سال به بودجه سال ۵۴ در سال ۵۳. درآ نجا بود که ما تقریبا" بهم خوردیم طوریکه پرده‌ها کنار رفت. البته از ناحیه ایشان کنار رفت و حرفهائی که نباید بزند یا خودش‌واجب میدانست‌بزند و تا آنروز نگهداشته بود بیان کرد.

س- کجا، در مجلس؟

ج - بله درمجلس .

س - چه گفت ؟

ج - عرض کنم دراین بودجه من بعنوان مخالف ثبت‌نام کرده بودم‌وترتیب کار طوری شد که ساعت‌هشت‌ونیم شب بمن نوبت‌صحبت‌رسید و ما تمام روزرا هم درمجلس‌گذرانده بودیم برای اینکه بودجه مطرح بود. وقتی من رفتم پشت تریبون ، خوب ما یک‌توافقی با رفقای همفکرمان دربیرون داشتیم برای اینکه تمام این روند در این جهت‌بود که آیا مسئله حقوق بشر که دارد از طریق آمریکا به ایران تزریق میشود یک‌واقعیتی دارد. یعنی رژیم تحت‌فشار است‌برای رعایت‌این مسئله و دادن حداقل آزادیهائی که پایمال شده بمردم یا نه؟ و این بالاخره احتیاج به یک‌سنتازی داشت‌که ما ببینیم رژیم در کدام خط است. چه شکلی است؟ خوب ، میدانید رابطه ایران با آمریکا با انتخاب کارتر در یک‌وضع خاصی قرار گرفته بود. از طرفی چنین بنظرمیرسید که یک‌رابطه خصومت‌شخصی بین شاه و کارتر وجود دارد. علی الاصول بسبب اظهاراتی که شاه درآستانه انتخابات‌کارتر گفته بود که سیاست‌با کشت بادام زمینی خیلی فاصله دارد م پوزیسیون دستگاههای‌تبلیغاتی ایران ، رسانه‌های گروهی دولت . تلویزیون، رادیو. حتی لحظه‌ای که کارتر انتخاب‌شده بود . اینها یا بی‌خبر بودند با آنهمه دستگاههای عریض و طویلشان با یکساعت، دوساعت فاصله که خبر پیروزی جمهوری خواهان را میدادند . یا دهن کجی بود. از طرف‌دیگر اظهاراتی که رئیس‌جمهور آمریکا درآن مقام کرده بود و ایران را مثال زده بود، چیزی که سالها ...

س - مبارزه انتخاباتی ؟

ج - نخیر.

س - درمبارزه انتخاباتی‌اش هم گفته بودآخر.

ج ـ آن که بله. اصلاً برنامه‌ما این نبودکه آیا این یک شعار انتخاباتی بود برای رئیس‌جمهور یا اینکه واقعیت‌عینی هم دارد؟ برای اینکه سئوال را یک خبرنگار موذی انگلیسی ازکارتر کرده بودبعد از انتخابش. که آقا شما دردوران انتخاباتتان چنین چنان ،فلان. آیا برای شما پرنسیب است‌یا شعار انتخاباتی بود. ایشان گفته بود نه من روی حقوق بشر می‌ایستم و این را از روزی هم که وارد کاخ سفید شده‌ام تعقیب میکنم. این خبرنگار باز پرسیده بود،نمیدانم شما یادتان هست‌یا نه، شما چرا حقوق بشر را از پشت دیوار آهنین و از شوروی شروع کردید که هیچ نوع نفوذی بآنجا ندارید ولی کشورهای تحت‌اختیار خودتان که حقوق بشر را پایمال میکنند در آنها مدافع حقوق بشر نیستید. و کارتر گفته بود مثلا" . خبرنگار گفته بود مثلا" ایران. و کارتر گفته بود ایران دقیقا" در برنامه دستور حقوق بشر ما قرار دارد. خوب این چیزی بود که ما سالها دنبالش‌بودیم و هر محفل آمریکائی را که گیرمان میآمد سیاست‌نادرست‌ضد ایرانی‌اینها رابایشان یادآور میشدیم که شما منافع استراتژیکی در منطقه دارید و علی الاصول این منافع آنچنان منافعی است‌که بمنافع استعماری و امپریالیستی شمابايد برتری داشته باشد یعنی ازاینها باید چشم بپوشید و کاری که با مصدق کردید ، با حکومت ملی کردید اشتباه بزرگی بود. برای اینکه شما بنفع سیاست‌آمریکا است که حتی یک‌دولت‌ملی وبرگزیده مردم را تحمل بکنند تا یک دولت‌دست‌نشانده و نوکر که هیچ نوع دفاع طبیعی به جامعه نمی دهد و هر وقت‌رفت جامعه هم با آن ارابه‌اش‌از آن بالابه‌ته دره خواهد رفت.

س ـ آقای بنی احمد زمانی که شما نماینده مجلس‌بودید با هیچیک از شخصیت‌های آمریکائی تماس‌گرفتید . این مطالبی که میفرمائید به کدام شخصیت‌آمریکائی گفتید؟

ج ـ نه این برمیگرددبه زمانهای قبل از وکالت من اصلا". من که چندین بار اتفاق افتاد که برحسب تصادف با چند شخصیت آمریکائی ملاقات کردم. مثلا" یکبار آقای وارن، دادستان کل آمریکا آمد به ایران و دعوتی از افراد مختلف شد برای آشنائی با ایشان درتهران. از شهرستانها و معمولا" روسای کانون وکلای دادگستری و یک یا دونفر دیگر از شخصیت‌ها را از هر استان دعوت کرده بودند. و دونفر از آذربایجان من ومرحوم علی ابوالفتحی رئیس کانون وکلا بود دعوت شده بودیم به‌دیدار با ایشان که خیلی تشریفاتی بود فرصت یک بحث و گفتگوئی دربین نبود. اما یکی از اعضای سفارت آمریکا که وابسته مطبوعاتی آمریکا بود درایران و آمریکائی بود. اسمش یادم رفته. و این ازنظر سوابق فکری مرا میشناخت و کنسول آمریکا درتبریز باسم آقای هانس، که خوب فرانسه صحبت میکرد، و گهگاه ما ارتباطاتی به لحاظ اینکه خوب، من مدیر روزنامه بودم در محافل میدیدیم، میرفیتم، میآمدیم بحث هائی باهم میکردیم. او گفت که تمام مطالبی که شما راجع به آمریکا و سیاست آمریکا می‌نویسید این ترجمه می‌شود و به آمریکا فرستاده می‌شود گفتم ازطریق شما؟ گفت نه، ازطریق اداره مطبوعات ما درسفارت در تهران که یک روز این آقای وابسته مطبوعاتی که اسمش یادم رفته آمده بود به آذربایجان آقای کنسول دعوت کرد برای آشنائی با ایشان، ما صحبتهائی در این زمینه‌ها با ایشان کرده بودیم. و آن روزی که آقای وارن آمدو ما به‌نهار دعوت داشتیم در هیلتون، هیچ فرصتی برای چنین مذاکرات دربین نبود ولی این آقای مشاور مطبوعاتی آمدبمن گفت فرصت بسیار مناسبی است که شما هر چه راجع به مناسبات ایران و آمریکا میخواهید مطرح کنید بصورت یک یادداشت بدهید من بدهم به آقای وارن. گفتم آخر ایشان دادستان کل است گفت نه، دادستان کل آمریکا از نظر اینکه یک شخصیتی است که روی شخصیت های

آمریکائی نفوذ دارد آدم معتبری است. و من در فرصت یک شبی که در تهران بودم درهتل، یک سلسله یادداشت هائی را تهیه کردم و دادم به این آقای وابسته مطبوعاتی بعد گفت که من عینا" دادم به ایشان. این و نظایر این ملاقاتها خوب، بود قبل از نمایندگی من. گفتم دیروز که با سفیر آمریکا درسالهای ۴۵، ۴۶ در ایران هم دو بار ملاقات داشتم با آروین مایر با او هم همین مطالب. البته سفرای خارج درایران ظاهرا" ازمسائلی که در ایران میگذشت بی‌خبر بودندولی آن سفیران نمیتوانستند سفیر آمریکا یا سفیر شوروی باشند البته سفرای دیگر چرا. برای اینکه اینها عوامل ایرانی دارند و تشکیلات در خود سیستم در خارج از سیستم. بنابراین اطلاعاتشان میتواند متکی به یک سلسله آمارو ارقام مستند باشد. این بود که بنظر من برخوردی که من دو بار با سفیر آمریکا داشتم و بی‌اطلاعی خودش را که از ماجراهائی که درایران، از سرکوبی آزادیها و اینها نشان میداد بی‌ربط بود. ژست بود. ژستی بود که ناچار بود اینها را تائید کند و نمیتوانست بگوید که بله چون ما عامل این سرکوبی را آمریکا میدانستیم. عامل پشتیبانی رژیم که درداخل نبود درخارج بود. بنابراین یعنی آمریکا این خفقان، این فشار، این سرکوبی را فراهم کرده است. این بود که خوب، آن ژست، ژست اجباری بود که میگرفت. ولی همه مطالب را ما ازدیدگاه منافع ملی‌خودمان که مغایر با منافع یا باصطلاح نفع اصولی آمریکا در منطقه ازلحاظ استراتژیک فقط. نظامی استراتژی نظامی نیست یادآور میشدیم، که آن تحمل یک دولت ملی وحتی احتمالا" ضد آمریکائی برای اینکه یک حکومت ضد آمریکائی درایران اگر حکومت مردمی باشد ضرری به آن نفع آمریکا که میگوییم منافع استراتژی نظامی نمیزنند. اما دقیقا" اگر این دولت، دولت ملی

باشد دولتی استکه منافع شرق را به خطر میاندازد . چرا ، برای اینکه درایران آمریکا حزب توده ندارد . یعنی حضور ایده‌ئولوژیکی ندارد. حضور فکری ندارد. آمریکا درایران فقط میتواند عوامل جاسوسی داشته باشد. اطلاعاتی داشته باشد. نوکر داشته باشد. گماشته داشته باشد. مامور داشته باشد. ولی آمریکا درایران پیروان‌خط آمریکا یا فکر آمریکا نمیتواند داشته باشد و ندارد. ولی شوروی و شرق این امتیاز را دارد که پایگاه فکری میتواند درایران داشته باشد. بنابراین یک‌دولت‌ملی که به منافع توده‌های ایران توجه دارد اگر منافع امپریالیسم راهم بکوبد مآلا" منافع شرق را کوبیده است . برای اینکه مردم را در یک‌صف‌ملی متحد کرده است یعنی در جائی قرارداده استکه یک‌دفاع طبیعی جامعه پیدا میکند در مقابل شرق و غرب که این خطرش‌به شرق بیشتر از خطرش‌به غرب است .

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد
تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۴

یک حکومت مردمی وملی که نیروی توده را پشت‌سرداشته باشد هیچ خطری نه به شرق دارد،نه به غرب دارد. بلکه میتواند عامل یک تعادل قوا درمنطقه بحساب بیاید. این مطالب رابارها و بارها،نه تنها عرض‌کردم،درفرصتهائی که پیش آمدما به محافل آمریکائی وبنوعی اول یادآور شدم که درکوپه‌ای برای تقسیم خالصه‌جات میرفتیم به جلفا برای روسها حتی ازطریق خبرنگارهایشان، محافل مطبوعاتی‌شان یادآور شدیم. کمتر ازشمارهٔ روزنامه‌های عصر نوین را من پیدا میکنم که این مسائل را ما ازهمین دیدگاه برای آمریکائیها تکرار نکرده باشیم. یعنی هم وضع انفجارآمیز داخلی کشور را ازلحاظ خفقان مردم و هم سیاست نادرست‌آمریکائی رادردفاع ازاین سیاست. مثلاً" من الان یک شماره از روزنامه عصرنوین رااینجادارم که چون منحصر بفرد است‌وآرشیو درستی ندارم یک تکه‌هائی را که مورد نظرم است‌میخوانم. این سال ۴۵ شهریور است. دراین فاصله شهریور ۴۵ دو سه شماره اینجا هست‌تا اسفند ۴۵. ما پنج مورد که چهار موردش سرمقاله اصلی است، این فرم روزنامه‌است‌درهر شماره‌ای که منتشر میشد صفحه اولش‌این حالت‌را داشت. مثلاً" یک‌مورد این است‌که " مگر آمریکا چه کرده است"، " طوفانی ازانتقاد و ایراد واعتراض‌این روزها سیاست‌آمریکا را درزیر ضربات‌خود خرد میکند. عالم و عامی هر کس

بیکدیگر میرسد میگوید دیدی یارو،یعنی آمریکا،چگونه درفشار بمردم و دمار از روزگار مر، م درآوردن و جرأت اینکه غباری، فلان. و جتی بخاطر ذکر اسم و رسم فیدل کاسترو مورد استیضاح وسئوال واقع میشدند بطور مستمر سیاست آمریکا در خاورمیانه و ایران را بباد تندترین حملات قرار دادند. واقعاً " آمریکا دراین گوشه از جهان چه کرده استکه چنین مستحق طعن و لعن و تکفیر شده است. آمریکا جز اینکه هدف اصلی‌اش حمایت از پیشرفت و توسعه اقتصادی ملت‌های عقب مانده باشد کاری نداشته است. اگر آمریکا دراقتصاد برخی ازکشورهای آسیائی رخنه کرده و سرمایه‌داران آمریکائی موجودیت آنها را ازداخل خورده‌اند. اگر معروف شده که آمریکائی خزانه‌دار حکومت حکمیه است. اگر دیده شده استکه حکومتهائی را بنام آمریکائی آورده اند و برده‌اند تقصیرش متوجه آمریکا نبوده‌است بلکه گناهش بگردن مللی استکه آنچنان حکومتها را داشته‌اند. وقتی شما در خانه را باز کردید و بجای دوستی متقابل ،نوکری و پیشخدمتی مهمان خوانده وناخوانده را کردید هر کس دیگری بجای آمریکا باشد دیگر نمیتواند از یکچنین میزبانی تحمل شخصیت بکند. شاید گفتن و نوشتن این مطلب در سیاست فعلی زمان نه خوشایند افکار عمومی باشدو نه مصلحت هیئت‌های حاکمه گذشته و نه موافق موجی که همه را باخود می‌برد.اما گاهی بیان حقایق حتمی و ضروری ، بمنظور ضبط و ثبت درتاریخ ضروری است. یک بررسی از سیاست آمریکا در کشورهای آسیائی و آفریقائی که حکومت آنها از احتیاط و حزم و دوراندیشی سیاسی برخوردار بوده نشان میدهد که نه تنها سیاست آمریکا مضربه حال این کشورها نبوده استبلکه با مصالح ملی آنها نیز تلفیق داده شده است. دولت‌هند از سال ۱۹۵۰ نه تنها ضرری از دوستی آمریکا نبرده بلکه همیشه بالاترین کمکها را گرفته و ناچیزترین تعهدات‌را نیز نداده است. اگرترکیه

عدنان مندرس ، خود را به آغوش آمریکا می انداخت و بی اجازه واشنگتن آب نمیخورد بخاطر آن بود که در داخله کشور از اعتماد مردم برخوردار نبود و ناچار بود که برای حفظ و بقای خود بفکر برون از مرز باشد . این چنین دوستی در جنگ آمریکا با کره شمالی آمریکائی تر از هر آمریکائی دیگر مداخله داشت و بنام نوکر بی چون و چرای آمریکا تمام آزادیهای اجتماعی را از مردم سلب کرد. بنابراین اگر آسیا چشم زخمی از دوستی خود با آمریکا دیده مربوط به هیچ شخص و یا مقام آمریکائی نبوده بلکه ناشی از عدم لیاقت هیئت های حاکمه در گذشته بوده است . آمریکا ممکن است از کشوری که انتقاد میکند و آمریکائی را رو نمیدهد احساس اطمینان بیشتری بکند ولی نگران چاکران آستانی باید باشد که چهار نعل بدرگاه او روی میآورند و سجده عبودیت و بردگی پیش او میگذارند. ایمان ما اینستکه آمریکا فقط یک هدف دارد و آن سیاست استراتژیکی و جلوگیری و سد راه کمونیزم است ولی اگر می بینیم بر فلان ثروت ملی اژدهای خارجی و آمریکائی خوابیده است باید اطمینان یافت که این تحفه ها را هیئت های حاکمه پیشکش کرده اند و نادر است در جهان دوستی و سیاستی و شخصی که در باغی را بروئی بگشاید و او ورود بدان را مکروه داند و روی برگرداند. خلاصه اینکه آمریکا با کیسه دلار و نیت توسعه و پیشرفت اقتصادی پیش آمده اما در برخورد با زمامداران نالایق که فاقد جهان بینی بوده اند نه تنها از کیسه عمو سام چیزی خرج نکرده بلکه تحف و هدایای تقدیمی را نیز بر بار ثروت خود افزوده است . ثروتی که بعضی موقع ناچار است از شدت زیادی آنرا آتش بزند. بدون شک آمریکائی که درآمد متوسط سرانه ملت او درماه از سی هزار ریال تجاوز میکند و تولید او از شدت افزایش ایجاد تورم دارد و برای حفظ تعادل اقتصادی خودش در صدور سرسام آور بمرحله انهدام مواد غذائی

نیز میرسد چشم طمع به ذخائر طبیعی ملتی که در وضع ناگوار اقتصادی بسر میبرد و ملیونها نفر روزی چندین بار چون اغنام و احشام چرا میکننـــــــد ندارد. آنچه از آمریکا عفریت و غول و مار دوسر ساخته است رجال بی‌شخصیتی بوده که آمریکا را گمراه و باخود بر سراب کشانده است. بدون شـــــــک درد بزرگ آسیا و افریقا ، فقر و عقب ماندگی نیست بلکه فقدان رجـــــال کارآزموده و نداشتن شخصیت‌های سیاسی وکاردان است‌که مسائل را بدرستـــــی ارزیابی کنند . انسان وقتی شرح حال رجال کشورهای اروپائی و حتی دو ســـه کشور استثنائی را درآسیا مطالعه میکند از خلاء بزرگ فکر دراین گوشـــه‌از قاره بوحشت میافتد و بر حال این ملل تأثر و تأسف میخورد." البته ایـــــن یک تکه از یک مقاله بود و ازاین نوع خیلی زیاد تقریبا " همانطور که گفتم مثلا" درعرض کمتر از شش‌ماه شاید چهار پنج مقاله. یکی هست بفاصلـــه یکماه شاید در ۲۵ آبان ۴۵، که تحت‌عنوان " پایان دوستی‌های یک‌طرفـــه " خطـــر دوستی‌های یکطرفه و داشتن روابطی از آن ـع که سابقا " بین آمریکا و آمریکای لاتین وجود داشته و اکنون نیز در بعضی جاها دارد عواقبی نیـــز ممکن است‌از نوع کوبا و کوباهای دیگر داشته باشد. اما هرگز یک‌دوستـــی دو طرفه و متکی برعوامل و اصول تبادلات‌اقتصادی ، برخورداری از عوامـــل طبیعی طرفین هرگز بدشمنی و کینه توزی و عداوت‌بیموقع مبدل نخواهد شد . در دنیای کنونی وجدان عمومی حکومت‌جالب و امیدوارکننده‌ای بوجود آورده است‌که روز به روز نیز بر اقتدار آنها افزوده میشود . وهمین وجـــدان عمومی است که حافظ دوستی‌های دو طرفه و محکوم کننده هر نوع تحمیـــــل سیاسی است . دوستان غرب ماباید ببینند که رقیب آنها دیگر تنهـــــا ایده‌ئولوژی و زور به ملتها ارائه نمیدهد بلکه برای آنها پیشنهـــاد ســـد کارخانه، توسعه صنعتی نیز همراه دارد. اگر سابقا " یک‌دست‌پر داشته‌اکنون

کیسه لایزال روبل را نیز در دست دیگر دارد. وجود کشورهای مستقل با تمایلات انسانی و روح ملت‌خواهی اگر مطیع شما هم نباشند میتوانند دوست شما و مآلاً" سد راه هرنوع تهاجم نظامی و فکری باشند. و زمان بما وشما یادآوری میکند که چگونه میتوان به این دوستی‌ها امیدوار بود."بعد باز در همین شماره مثلاً" سفر آقای"راسک "را به خاورمیانه ما بهانه یک سلسله گفتاری قرار دادیم و روی سخن به ایشان ، من نوشتم امضاء هم گذاشتم .

س- تاریخ این روزنامه کی است ، آقا ؟

ج - عرض کنم که آبان ۱۳۴۵ . تحت " طراح سیاست خارجی آمریکا درتهران" و یک تیتر از گفته‌های ایشان: " ما بسیار مایلیم که در دل و روح ملل جهان جای بگیریم ولی راه آن را نمی‌دانیم". بعد اینجا من نوشتم که " راسک " که یکی از طراحان اصلی سیاست خارجی آمریکا است اما دوران اداره سیاست خارجی امریکا بدست وی علیرغم طول زمان با شیوه‌های نوینی کننده در ابتدای امرپیش بینی میشد همراه نبود."دین راسک " وزیر خارجه کندی بود و شمای اصلی سیاست خارجی آمریکا نیز بطور دقیق طرح استراتژی صلح کندی روشن میکرد. اما انتظار آسیا و آفریقا از سیاست آمریکا فقط بصورت انتظار باقی ماند. درحالیکه درحال حاضر نیز گروهی از روشنفکران که موقعیت خاورمیانه را ازدیدگاه خاصی ارزیابی میکنند امید خود را ازاین انتظار بزرگ نبریده‌اند و میخواهند به سیاستی که میتواند همگام آنها در توسعه اقتصادی و رفاه عمومی باشد شیوه‌های منطقی ومطابق با مکان و زمان پیشنهاد کنند. دوران شش ساله وزارت امور خارجه دین راسک تفاوتی با آنچه که جان فوستر دالس وزیر امور خارجه متوفای آمریکا میخواست ومیکرد نداشته است . دالس معتقد به زور بود و میگفت خشونت در برابر هر نوع سیاست ضد آمریکائی وتمایلات مستقلانه درمان فوری و اساسی است . اما دالس

دارای امتیازات برجسته و جالبی بود. او اکثرا" سعی میکرد و قبل از زور و حریق وسایل جلوگیری آن را مهیا سازد و کمتر اتفاق میافتاد که به فرو نشاندن آتش و معالجه بعداز حدوث انفجار برسد. آنچه راکه " راسک " و طراحان دیگر سیاست خارجی آمریکا ازروابط خود با سایر کشورهای جهان توجیه میکنند دراصل همان تعبیر و مفهومی است که ملل دیگر از رابطه خود با آمریکا دارند . اما راه وصول به آن تفاهم ودوستی معمولا" از بی راهه و دیوار است . اکنون دیگر تغییرات جهان اجازه نمیدهد که بتوان سیاست بی نیازی ملی را طرح کرد . وسیاسیونی که مبشر چنین افکار و عقایدی باشند درقدم نخست با شکست مواجه شده اند و به عقب نشینی ناچار گشته اند. بی نیازی ملی درحال حاضر خود را به همکاری در بین کشورهائی داده که با نظام و رژیم و افکار متفاوت میخواهند پایه های مشترک اقتصادی داشته باشند . ازنظر آقای "راسک" و طراحان سیاست خارجی آمریکا همکاری فقط ما بین کشورهائی امکان پذیر است که بتوان بنحوی آنها را همفکر و هم افق تلقی کرد . در برابر چنین تز نارسا اکنون دنیای تازه ای که دیوارهای آهنین خود را چیده و بجای آن بوته ها کاشته و در باغ سبز بازنموده است و صحبت ازهمکاری اقتصادی و فرهنگی و تبادلات تجاری با صرفنظر نمودن از هرنوع نظام حکومتی میکند در پیش داریم. منظور شوروی است . ما نمیخواهیم با تجاهل بگذشته تجددویا تنوعی را ادا کرده باشیم بلکه با ارزیابی گذشته حقایقی را که شما بدنبال آن میگردید عریان و بالصراحه نشان میدهیم . شما بجای اینکه فرم و ظاهر روابط خود را با کشورهای آسیائی و آفریقائی عوض کنید میتوانستید و حالا نیز قادرید که ماهیت امر را مورد بررسی قرار دهید . شما در مواقع مختلف کمکهائی به کشورهای آسیائی کردید و اکثر این کمکها به منظور راضی نگهداشتن حکومتها بوده است

نه تأمین رفاه عمومی ملتها. ویا اگر خیلی خوشبین باشیم میتوانیم قبول کنیم که شما رضایت‌هیئت‌های حاکمه را با رضایت‌عام اشتباه کرده‌اید. درست‌است که نظر مقررات‌حقوق بین‌الملل شما روابط خود را با دولتها فقط میتوانید تنظیم کنید اما چگونه وقتی حکومتی چون کاسترو روی کار میآید‌آن را نمی شناسید و روابط خود را می‌برید و دم از آزادی ملت‌کوبا میزنید؟ این عمل تعبیر آنستکه از نظر شما رفاه عامه و توسعه اقتصادی ملل مسئله اساسی است‌نه چیز دیگر. بررسی کمکهای آمریکا نشان میدهد که ۷۰ در صد کمکهای‌بلاعوض آمریکا نظامی و ۲۵ درصد وام و فقط ۵ درصد در زمینه‌های رفاه اجتماعی بوده است. آنچه دنیای تازه‌ای در برابر کشورهای مستقل خودنمائی میکند سیاستی استکه حریف‌شما علیرغم همه نقاط ضعف باموفقیت طرح و پیاده میکند. مردم حساب میکنند و سرمایه‌گذاریهای صنعتی و مبادلات اقتصادی اثرات‌مستقیم درزندگی آنها ببار میآوردو آنان را بسوی پیشرفت سوق میدهد. بهمین دلیل بی‌آنکه به جنبه‌های دیگر توجه داشته باشند بروشنی و درخشندگی تازه‌ای خیره میشوند و درنتیجه شما از هر دو جهت‌خلع سلاح میشوید: ۱ - تمایلات‌حکومتها بسوی طرحهای نوین اقتصادی و صنعتی آنها را ازشما دور میکنند.

۲ - علاقه باطنی مردم به رشد و توسعه رفاه اجتماعی و خیره‌گی آنها به سیاست‌تازه فاصله شما را زیادتر و راه را برای شما بروی مردم مسدودتر میسازد. هر طراح عاقلی میتواند سیاست‌خودرا درجهات‌موجه تازه تغییر دهد واین تغییر بمعنای شکست‌نیست و یا عقب نشینی هم تلقی نمیشود بلکه تاکتیکی است‌برای حصول به هدف. کشورها ممکن است تغییروتعهدات سنگینی قبول نکنند اما با روش‌خود بتوانند در تحقق هدفهای ملی و بالا بردن سطح رشد اقتصادی موفق باشند". بعد مطالب دیگری استکه بتفصیل که

اینجا دیگر فرصت اینها نیست. اما یک اشاره‌ای ایشان داشتند دراین رابطه که اینجا یادآوری شده که "جناب آقای راسک که سناتور فولبرایت همکار و هم حزب شما در سنای آمریکا این هفته مطالب تازه‌و جالبی عنوان کرد که اگر شما نیز آن را قبول فرمائید بسیاری از مشکلات آسیا گشوده میشود. ایشان گفتند میخواهیم در دل و روح ملل جهان رسوخ کنیم اما راه آنرا نمیدانیم . برای چنین توفیقی هیچ چیز جز شناسائی واقعی آن ملل امکان پذیر نخواهد بود . دنیای آزادی که‌برخی درنظام اجتماعی خود دارد در مورد کمال عشق و علاقه ملل آسیا و آفریقا نیز هست،آنچه که شما و ملت‌شما بخاطر آن سالیان دراز نبردهای بزرگ کرده و آنچه که بنام جنگ استقلال اشتهار یافته است.فقراقتصادی شاید یکی از عوامل عقب ماندگی کشورهای آفریقا و آسیا باشد اما مسلما " علت‌اصلی و عامل‌اولیه‌نیست. این ملل با زندگی حداقل که شاید تصور آن برای یک آمریکائی امکان پذیر نباشد زندگی میکنند ولی بشرط آنکه نسیم آزادی سرکالبدآنها بوزد. آنها آزادی را پیش‌از نان، صنعت‌و اقتصاد و رفاه می‌پرستند واگر ازنظر جامعه‌شناسی دقیق تر بشویم می‌بینیم این آزادی و دموکراسی خودمستلزم هرنوع تغییر کیفی درجوامع و اجتماعات‌بشری است. آیا درجهان حاضر از این همه انسانی که فریاد آزادی می‌کشد میتوان گذشت‌و صدای آنها رانشنید؟ آقای راسک همبستگی جهان حاضر با آرزوهای آنهاکمک میکند و دیکتاتورها را با یأس روبرو میکند زیرا دنیای حاضر با وجدان عمومی و نیمه بیدار خود دیگر نمیتواند فقط ناظر و تماشاچی اعمالی باشد که گروهی فاسد بنام او انجام میدهد ."منظور هیئت‌حاکمه ایران بوده است."همین همبستگی باز فرصت‌های سابق را از کشورهای بزرگ میگیرد که آنهافقط در روابط خود حکومتها و رضایت‌آنها را در نظربگیرند نه رضایت توده‌های مردم را. یکی‌ازافسران

روشنفکر آمریکائی درسال ۱۹۴۶ گفته بود که با انفجار اتمی جنگ خود را بلعیده است . بنابراین دیگر نمیتواند ابزار سیاسی بمنظور تامین هدفهای استراتژیکی قرارگیرد. شما دریکی از سخنرانیهای خود یادآور شده‌اید ما جز حق زندگی درمحیط آزاد چیز دیگری برای خود طالب نیستیم. دراین آرزوی بزرگ شما بسیاری از کشورهای کوچک و بزرگ آفریقا و آسیا نیز سهیم هستند . این چراغ پرنور را به خانه دیگران نیز روا بدارید تا صلح بتواند ریشه‌های محکم تری را برای خود پیدا کند. شما در ظرف پانزده سال گذشته یکصدوبیست ملیون دلار بعنوان کمک خرج کردیدا ما نتیجه این کمک ها چه بوده است. آیا آمریکا پس از جنگ دوم جهانی درافکار مردم مقبولیت داشته استیا امروز؟ شما در دوران صلح بیش از یک ملیون و ششصدو پنجاه هزار نفر از نیروهای مسلح خود را قربانی کرده‌اید ولی‌بازعقیده دارید که این همه زیان مالی وانسانی را بخاطر حفظ واستقرارحکومت قانون، عدل و انصاف‌در جهان متحمل شده‌اید. وقتی قبول میفرمائید جهان امروز باده سال پیش‌آنچنان عوض‌شده که برای هر موردی از روابط اقتصادی و اجتماعی باید الگو و معیارهای تازه‌ای را عرضه داشت، پس‌دراینصورت‌قبول فرمائید که دوران حکومت‌افکار دالس‌فقید و شیوه‌های مک‌کارتیسم نیز سپری شده است."

اینها من بعنوان نمونه البته زیاداست‌نمیخواهم نوار و وقتتان را با این چیزها پرکنم . نمونه‌هائی بود که ما از هر فرصت‌و هر بهانه‌ای که در پیش خود پیدا میکردیم‌برای آمریکائی‌ها یادآور میشدیم که فشار و اختناق ونبودن آزادیها را درایران که مخلوق اراده آنهابود. و رژیم منبعث‌آنها بود . تعدیل‌کنند، بگیرند . ولی متأسفانه باوجود اینکه من مطمئن بودم این مطالب ترجمه میشود و بآمریکا فرستاده میشودو محافل آمریکائی که باید بدانند،میدانند و خوب منابع اطلاعاتی‌شان هم وسیع است. ولی خوب ، هیچ

بازتاب مثبتی ما ازاین تلاشهای خودمان ، یعنی من بعنوان تلاشهای خودم و دوستان همفکرم ندیدم.

س- شما با مقامات آمریکائی فقط با اروین مایر بود که تماس داشتید؟

ج - بله ، دوبار آنهم بعلت مسافرت ایشان به آذربایجان.

س- کجا ایشان را دیدید، آقا؟ در سفارت؟

ج - نه در کتابخانه کندی .

س- کتابخانه کندی کجا است؟

ج - در تبریز

س- شما این صحبت هایتان را راجع به حکومت هویدا تمام نکردید.

ج - خواهش میکنم . ما آمدیم تا آنجاکه رسیدیم ما به بودجه سال ۵۴ در سال ۵۳، و عرض کردم برخورد سطحی که با هویدا پیداشده بود و کینه این در دل هویدا خیلی عمیق بود دراین طرح بودجه به بیرون زد و همانطور که یادآور شدم ساعت هشت شب بود که نوبت صحبت بمن رسید و من طبق مذاکرات قبلی که با رفقای خارج ازپارلمان داشتیم قرار بود که این مسئله حقوق بشر آمریکا و صداقت این تز را لااقل در مورد ایران بنوعی آزمایش کنیم.

س- این سخنرانی چه بود آقا؟ قبل از دستور بود، چه فرمی بود؟

ج - این در بودجه سال ۴۵ بود . در طرح بودجه سال ۵۴ بود. زمان از لحاظ سخنران نامحدود و میدان سخن باز. یعنی هیچ محدودیتی نه از لحاظ زمان داشت. نه ازلحاظ دستور جلسه.

س- آقای هویدا خودشان هم می‌نشستند گوش میکردند به این سخنرانیها ؟

ج - نه همیشه.

س- به صحبت شما گوش کردند؟

ح - به‌صحبت من‌متاسفانه نه. نبود و گوش‌نداد ولی برای جوابش فردا بلافاصله آمد.

س - پس به‌ایشان گزارش شد.

ج - حتما". بله خوب . بی تردید. و من وقتی رفتم پشت‌تریبون، خوب ،صحبت را از آنجا شروع کردم که حکومت‌دردنیای امروز به چند نوع تقسیم‌شده که البته ظاهرا" همه بنام‌مردم حکومت‌میکنند ولی حکومت هائی هستند که اینها تصمیمات‌را در اطاق های دربسته میگیرند واین‌تصمیمات اجرا میشود و مردم ازتصمیماتی که در مورد آنها گرفته شده مدتهابعد از اجرا از آن تصمیمات‌با خبر میشوند. خوب اینها حکومت‌های فشار و دیکتاتوری است. حکومت‌هائی هست که تصمیمات‌در کوچه و بازار گرفته میشود و یک‌نوع هرج و مرج و لاقیدی بر جامعه حکومت‌میکند که نوعش‌حکومت‌های آنارشیسم و ازاین قبیل. ولی مقبول ترین حکومت، حکومتی است‌که بین مردم و حکومت‌گران یک‌نوع رابطه اجتماعی و یک‌نوع پارتیسیپاسیون مردم مشهود باشد. یعنی دولت‌بعنوان اداره کننده جامعه ، مردم بعنوان برخوردار از انتخاب یک‌دولتی بتوانند در یک‌جائی از پایگاه اجتماعی بهم برسند. یک دست‌از بالا، یک‌دست‌از پائین. و دریک‌جا این دو دست‌بهم برسند. در حقیقت تصور دو نوع رهبری ، رهبری مردم و رهبری هیئت‌حاکمه. وقتی حرف من درست به اینجا رسید آقای سعید نایب رئیس مجلس‌بود و در صف‌نمایندگان وایشان شدیدا" از آن پائین اعتراض‌کردند. گفتند آقای بنی احمد، ما نه رهبری از بالا داریم نه رهبری از پائین. ما فقط یک‌رهبر داریم . این در حقیقت، من درقیافه نمایندگان و در قیافه سعید احساس‌کردم که خوب ، این حساب شده. البته ...

س - حساب شده این حرف‌را زده است.

ج - بله. و این قبلا"...

س- منظور شما چیست که حساب شده این حرف را زده است؟ یعنی به او دستور داده شده بود که این حرف را بگوید با اینکه برای خوش آمد شاه این را درمجلس گفته است.

ج - نه. مسئله شاه نبود. اینها حساب کرده بودند که من بعنوان مخالف صحبت خواهم کرد با زمینه‌ای که از صحبتهای اولیه در دست بود بنحوی میخواستند مرا برای همیشه در دوران آن مجلس کوبیده باشند و از گردونه خارج کنند. و بهمین علت ماموریت‌هائی به چند نفر از وکلای سرشناس در این مورد داده شده بود. منتهی بعد به روایت خود یکی از دست اندرکاران گفت که "سعید اتفاقا" حواسش پرت شده بود. با رفقایش صحبت میکرد این مطلبی را که بتو زد چند لحظه دیرتر زد و درست سر آن عبارتی که تورسیدی گفتی رهبری از بالا، رهبری از پائین آنجا نزد و بعد به او گفتند این طوری گفته‌اید و او برگشت آن حرف را زد و زمانش با آن تطبیق نمیکند." من احساس کردم پرونده سازی دارد میشود با موجی که در مجلس دیدم. خوب، صحبت را دیگر در آنجا عوض کردم برای اینکه آن نتیجه‌ای را که میخواستم بگیرم گرفتم که نه آقایان هنوز یا بی‌خبرند، یا فشار حقوق بشر روی دوششان هنوز نیامده است. درنتیجه به مسائل دیگری که مربوط به بودجه سال ۵۴ بود پرداختم و شروع کردم به انتقاد از وضع کشاورزی مملکت، تمام بقیه وقت را که تا ساعت دوازده شب طول کشید من از نارسائی سیاست کشاورزی و اصلاحات ارضی و این که موجبات چه تغییرات کیفی درجامعه دهقانی ایران شده است و آقایان دنبال آمارها و انفرماتیک های خیالی در کاخهائی که ساخته‌اند نمونه‌اش برای تزئین کاخ کشاورزی در بولوار الیزابت از کجا کارشناس آورده‌اند، رنگ آنرا چه جوری انتخاب کرده‌اند، نمیدانم، چه کارها کرده‌اند. شروع کردم به مسائل

بودجه و تقسیم‌بندی اعتباراتی که اینها برای شهرستان‌ها ، برای کشاورزی،برای آموزش و پرورش ، شدیدا" و یک مقدار هم عصبانی شده بودم برای اینکه وقتی‌که آدم پشت تریبون هست زخمی میشود یک مقدار طبیعتا" عصبی است . حملات من خیلی تند بیشتر روی وزارت کشاورزی بود که قبلا" خدمتتان یادآورشدم که مسئله دهقانی را در ایران مهم ترین مسئله کشور میدانم. بعد ساعت دوازده رئیس اعلام تنفس کردو جلسه تعطیل شد برای فردا . صحبت من ناتمام ماند برای فردا . ما آمدیم منزل و ظاهرا" هیچ اتفاقی نیفتاده بود. سعید یک حرفی گفته بود منهم جوابی داده بودم‌وتمام شده بود. فردا که من اول وقت آمدم بمجلس قیافه مجلس را کاملا" قبل از تشکیل اعلام رسمیت جلسه دگرگون دیدم. یعنی احساس کردم که همه با یک نگاه عجیب و غریب مرا نگاه میکنند و غافل از اینکه در این فاصله شب یک مسائلی گذشته است . بعد که وارد مجلس شدم دیدم که آقای هویدا و هیئت دولت گوش تا گوش حضور دارند و معمولا" نخست وزیر هر روزچند دقیقه‌ای می‌آمد و بعنوان تشریفات یک نیم ساعتی می‌نشست و می‌رفت . آخر بودجه که نمایندگان صحبت‌هایشان تمام میشد می‌آمد و به همه سخنرانی‌ها یک جا جواب میداد. خوب ، من با سابقه‌ای که از شب داشتم دیگر نمی‌خواستم زیاد صحبت کنم . می‌خواستم ببینم که ماجرا بکجا رسیده است . چون باید میی‌دانستم چه جوری عکس العمل نشان بدهم. وقتی رئیس دعوت کردو رفتم دنباله صحبت را خیلی کوتاه در عرض شاید نیم ساعت تمام کردم و حرف خیلی داشتم . آمدم بلافاصله رئیس خطاب به هویدا گفت آقای نخست وزیر بفرمائید ایشان آمدند پشت تریبون بعد از اینکه با عصبانیت و ناراحتی که خیلی از هویدا نادر بود این ژست عینک را درآورد و زد و درآورد و زد و مقدماتی را شروع کرد و کشاند به صحبت‌های دیشب من. و بعد دستش را گرفت به جائی که من نشسته بودم و عین عبارت او همین است که در صورتجلسات مجلس منعکس

است . " کسانی که بخود، کسانی که با الهام مستقیم ازخارج،" دستش بطرف من بود."بخود اجازه میدهند در چون و چند رهبری ملت ایران فلسفه بافی کنند زیر چرخهای رستاخیز خرد خواهند شد". من دیدم که همه برگشتند بمن نگاه میکنند . من پاشدم که آقای رئیس نگذارید این حرفها را بزنند. بعد در آن لحظه که خوب ، مجلس بهم خوردو همهمه و پاشدن من واینها ، آقای رامبد مرا گرفت از جلسه آورد بیرون . و من خوب ، مستقیم دیگر از آنجا آمدم بیرون از بهارستان پیاده و قدم زنان آمدم به دفترم. آمدم و یک ساعتی بودم تا ظهر و بعد از ظهر یکی از نمایندگان مجلس که آشنا بود و رفت وآمدی داشتیم درحالیکه میخواست نشان بدهد که جسارتی به خرج داده و از خود گذشتگی کرده ،آمد به خانه ما وگفت که بله، بعد از تو اینطوری شد و آقای هویدا شدیدا" بتو حمله کرد.

س ـ ممکن است بفرمائید این نماینده مجلس چه کسی بود؟

ج ـ ایشان آقای مجتهدی بود که بار اول از آذربایجان انتخاب شده بود . یک جوان سی‌ودو سی و سه ساله‌ای بود که پدرش از آزادیخواهان معروف آذربایجان بود. عرض‌کنم، بعد تا جلسه بعد دیگر خوب بودجه مطرح بود آن جلسات همانطور پشت‌سرهم ادامه داشت و من آمدم به مجلس . این بار قیافه‌ها ده بار شاید بیشتر از آنچه که من روز حضور نخست‌وزیر دیده‌بودم بدتر شده بود. یعنی حتی همین آقای مجتهدی یا افراد مشابه ایشان که یک سلام و علیکی با من ازبیرون داشتند قبل ازنمایندگی اینها وقتی مرا در سرسرا میدیدند من میدیدم که اینها اصلا" دستپاچه شده‌اندو نمی‌دانند چکار کنند . اگر سلام و علیک بکنند پیشخدمت‌ها و مامورین مجلس و مستخدمین می‌بینند واگرنکنندخوب یک مقدار رودربایستی اخلاقی واین چیزها .

و من این را واقعا" در قیافه یک مشت آدم بیچاره کاملا" درک کردم. طوری که دیگر گفتم خوب، چند روزی من اصلا" نروم به مجلس. و این چند روز نرفتن من ادامه پیدا کرد درحدود شاید دو ماه سه ماه من پا به مجلس نگذاشتم. بعد دیگر بتدریج باز آمدم به مجلس و چون سابقه بیماری قلبی هم داشتم این بود که آقای رئیس مجلس بیشتر تشویق میکرد که استراحت بکنم و غیبت های من هم منظور نمیشد با وجود اینکه در صورتجلسات منعکس میشد ولی بعنوان غیبت از مقرری مجلس کسر نمیشد و بصورت یک امتیاز که من به مجلس نیایم بمن تشویق میشد که بمجلس نروم. بعد این جریان ادامه پیدا کرد تا تابستان همان سال که من دیگر وضع را طوری دیدم که واقعا" هیچ راهی جز طرح استیضاح از دولت آقای هویدا در بین نبود. چون دیگر مسئله از سئوال وجواب و نطق و این چیزها گذشته بود. و من این متن را تهیه کردم.

س- متن استیضاح را.

ج - متن استیضاح را خیلی مفصل که شامل سیزده سال حکومت ایشان میشد و آماده بودم که این را روز چهارشنبه در مجلس مطرح کنم و جز دو سه نفر هیچکس از این موضوع اطلاعی نداشت ولی نمیتوانم بگویم بوسیله چه کسی درز برده بود ولی بهرصورت درز کرده بود و برای روز پنجشنبه که در روزسه شنبه دو روز قبل از موعد مجلس اعلام تعطیلات تابستانی کرد. و همان روز ظهر آقای هویدا از نخست وزیری استعفا کرد و این شاید بخاطر این بود که نمایندگان مجلس برای بحث در این که چطور حکومت سیزده ساله یکباره برچیده شد، این را نداشته باشند، البته نه بخاطر استیضاح من. و خوب دیگر مسئله منتفی بود برای این که با دولت آموزگار نمیشد این مسئله استیضاح را مطرح کرد. هنوز دولتی که بوجود نیامده بود. حالا من اگر از مسئولیت مشترک میگرفتم یک چیز خیلی بی‌معنی از آب درمیآمد برای اینکه مسئول مستقیم

بعنوان یک صدراعظم نه تنها نخست‌وزیر هویدا بود. البته هویدا میگفت که نه منهم نیستم برای اینکه روزی در مجلس گفت که ، خطابش نمیدانم به چه کسی بود ، که "بعضی‌ها صحبت از شخص اول مملکت میکنند و این معنایش اینستکه شخص دومی هم وجود دارد و من اخطار میکنم به کسانیکه این عبارت را بکار میبرند ما فقط یک رهبر داریم شخص اولی وجود ندارد." یک آدمی که طرز تفکرش این طوری بود یا میخواست به جامعه تلقین بکند مسلم خودش اگر شخص اول نبود شخص دوم بود. برای اینکه بسیاری از موجودیت سیستم ، سیستم فشار که منتهی به نابودی شد در حکومت هویدا پایه‌گذاری شد. حتی آلودگی مالی شاه و خاندانش به آن درجه ، به آن شدت از حکومت هویدا شروع شد و در زمان حکومت علم هم چنین چیزی وجود نداشت. یکی از رجالی که با آقای علم مأنوس بوده در یکی از دیدارهائی که با من داشت بعنوان خاطرات خودش نقل میکرد که علم در روزهای آخر زندگیاش در اروپا روایت کرده است که شاه وقتی از طریق هویدا ، نه مستقیما" ، آلوده شد به مسائل آنچنان مالی و حق وحساب گرفتن از سرمایه‌گذاریها ، فروش نفت و امتیازات ، خریدهای تسلیحاتی و فلان... بالاجبار شخص علم هم در معرض وکوران این استفاده قرارگرفت و میگفت ، روایت از علم " که علیرغم کراهت من این سوء استفاده‌ها بمن پیشنهاد و تحمیل شد." بله این بود که دولت هویدا رفت و دولت آموزگار آمد و ما درمجلس درهمان دوباره سنگر قبلی خودم بودم وخیلی مطالب بود که دولت با یک عنوان دیگری روی کار آمده بود. دولت با تیتر دولت صداقت خودش را به مجلس معرفی کرد بمفهوم این که دولت قبل دولت دروغگو بود و میخواست با این طریق جامعه را التیام بدهد که این دولت دولت صداقت است و صراحت است. ولی خوب ، از همان قدم اول ترکیب هیئت حاکمه تغییر ناپذیر معلوم بود که هیچگونه تغییری در داخل قضایا وجود

ندارد مضافاً" براین که نخست‌وزیر برای مصونیت از هر نوع تعرضی مقام وزارت‌دربار را تصاحب‌کرده بود. این جریانات پارلمانی بود که البته با وزرای آقای آموزگار مخصوصاً" با رئیس مجلس کشاکش خیلی زیادی داشتیم و ریاضی از اول دوره بیست‌و چهار تمام آئین نامه داخلی مجلس را زیر پا گذاشت . و آنچنان کرنشی‌درمقابل دولت،هویدا و آموزگار و عوامل حکومتی داشت‌که هیچ مأمور اجرائی واقعاً" به آن درجه از اطاعت‌محض‌نبود مثلاً" ایشان اکثراً" وقتی اکثریت ، اکثریت عددی حاصل نبود اعلام میکرد که تصویب شد. وقتی بارهای اول و دوم ما اعتراض‌کردیم، حتی یکی دو بار برای دومین بار اعلام رأی کرد باز همان حالت‌باز گفت‌تصویب شد و دربیرون از جلسه با لحن تهدید بمن گفت‌که"شما چه اصراری برای اینکه تصویب لوایح را! خودتان روی نمایندگان بشمارید‌واین کمیت‌را حاصل کنید.چه اصراری شما نسبت‌به تصویب لوایح این جوری دارید. شما که خودتان رای نمیدهید پا نمی‌شوید حتی لوایحی که قبول دارید". گفتم آقا آئین نامه مجلس‌است‌اکثریت که پا نمی‌شوند شما اعلام تصویب می‌کنید بعد برگشت‌گفت "خوب،اکثریت پا نمی‌شوند مخالف‌که نمیتوانند باشند مخالف‌بودند که در مجلس‌نبودند، منکه نمی‌توانم بزور بلندشان کنم." عین عبارتی بود که رئیس مجلس‌ادا می‌کرد که من که بزور نمی توانم بلندشان کنم ، مشغول هستند، حال ندارند پا نمی‌شوند. اگر مخالف بودند که در مجلس‌چکار میکردند. و واقعاً" اینطوری بود و اگر آنها می‌دانستند که عدم قیام‌شان بازخواست‌دارد اصلاً" دسته جمعی ... یا همین طورعادت‌کرده بودند قیام میکردند یا اصلاً" یادشان می‌رفت‌می‌نشستند و رئیس‌اعلام میکرد تصویب شد. این فرم اداره جلسات‌مجلس‌بود. و بارها

اتفاق افتاد که درمورد خود من و دیگر نمایندگانی که مخالفت درمجلس را شروع میکردند. ایشان اصلا" اخلاق ... یکبار من صورتجلسه یکی راآوردم اینجا درمورد لایحه انتخاباتی که آموزگار آورده بود به مجلس‌که دراینجا بطور علنی رئیس مجلس مرا از جلسه بیرون کرد، برخلاف‌آئین نامه. چیزی که ما می‌گفتیم آن موقع دردفاع ازقانون اساسی بود. همان قانون اساسی که‌خودشان یک سال بعد باتمام دست‌وپا از آن آویزان شده بودند ولی دیگر اعتباری برای این قانون اساسی باقی نمانده بود. وقتی صحبت‌از قانون اساسی در مجلس‌بمیان میآمد اینها مثل جن از بسم‌اله بترسد، میترسیدند. از قانون اساسی می‌ترسیدند که پایه حزب رستاخیز یکی قانون اساسی بود. این قسمتی از اظهاراتی است‌که درمورد این لایحه من ، لایحه انتخابات‌که دولت آورده بود. بنی احمد:" این لایحه نه فقط درجهت‌مصالح ملت‌نیست بلکه در این لایحه آمده است که‌نیروی انسانی ونیروی موتوریزه و افراد و تمام وسائط نقلیه دولتی دراختیار عوامل انتخاباتی قرارخواهد گرفت. چرا این ماشین عظیم انتخاباتی و این تجهیزات‌دولتی را بکارمی‌اندازید. از اصل ۴۳ تا اصل ۴۹ قانون اساسی شرایط تشکیل مجلس سنا قید گردیده است. در این اصول بحث‌از مصونیت‌سناتورها نمی‌کنند. من مخالف مصونیت‌سناتورها نیستم ولی شما اصول را رعایت‌کنید اصول قانون اساسی را رعایت‌کنید. اصل الحاقی به متمم قانون اساسی را رعایت‌کنید. حوصله پیاده کردن مقررات و قوانینی را که دراین مملکت‌وجود دارد داشته باشید. شما قانون‌اساسی را دارید چه لزومی هست‌که یک‌اصل دیگر باین صورت‌به اصول قانون اساسی اضافه کنید . این لایحه اصل ششم قانون اساسی راهم تغییر مفهوم میدهدو هم تغییر عبارت. باین معنی که بموجب قانون اساسی وقتی دوثلث منتخبین مردم

در پایتخت حاضر باشند مجلس شورای ملی منعقد میگردد. در لایحه فعلی این اصل هم تغییر عبارت میدهد و هم تغییر مفهوم. بنظر میرسد این لایحه تحت ارعاب و وحشت ازنفوذ نمایندگان واقعی مردم به مجلس شورای ملی آینده تهیه شده است. و اگر مقایسه کنید در تفکیک قوا می‌بینید که هیچ مرزی برای قوه مقننه باقی نمانده است. آنچنان این مرزها را شخم کرده‌اید که دیگر حدودی بنظر نمی‌رسد. شما غافلیدکه طرف عتاب وخطاب قانون هستید. بیائید برای ما تعریفی از قوه مقننه و مجریه بکنید تا مابدانیم برای این ملت چه چیزی تصویب می‌کنیم. ماده ۸۳ قانون مجازات عمومی را فراموش نکنید خطاب بشما است. جناب وزیر کشور اگر وزرا بااستفاده ازاختیاراتشان مردم را ازحقوقی که قانون اساسی به آنها داده است محروم کنند به انفصال ابد از خدمات دولتی و محرومیت پنج تا ده سال از حقوق اجتماعی محکوم خواهند شد . بهترین قوانین و ساده‌ترین و طبیعی‌ترین آنهاست. این چه اسلوب های پیچیده‌ای است که دراین لایحه گذارده‌اید. شورای انتخاباتی ، انجمن نظارت ، هیئت اجرائی. میخواهید افکار آزادیخواهانه مردم را در وسعت‌دید خودتان حبس کنید. این چه تباین میان شما و مردمی است که از احساسات وطن پرستی لبریز هستند. چرا میخواهید در کوته فکری های اجتماعی همینطور محبوس باشید. جامعه ما قبل از اینکه از تورم اقتصادی ناله کند از تورم کمپلکس‌ها ورم کرده است."دراین موقع آقای ریاضی بهوش میآید . تازه بنده این مسائل را بالا رد کردم. رئیس:" آقای بنی احمد بمن اطلاع میدهند که شما نمایندگان دولت را غول بی‌شاخ و دم خطاب کرده‌اید اگر چنین است معذرت بخواهید و اگر چنین نیست تکذیب بفرمائید." بنی احمد:" من دولت را نگفتم. هیئت اجرائی لایحه انتخابات را گفتم." رئیس:" اگر راجع باین موضوع معذرت نخواهید مجبورم شما

را ازجلسه اخراج کنم. بنی احمد:" آنچه من گفتم این بود مراجعی که بموجب این لایحه ایجاد میشوند غول بی‌شاخ و دم هستند."رئیس: " یا معذرت بخواهید یاخواهش میکنم از جلسه بیرون بروید." آقای بنی‌احمد تریبون و جلسه‌را ترک کردند .

س- چه تاریخی است آقای بنی احمد؟

ج - این چهارده خرداد ۵۶ . توجه بفرمائید اینجا بعد که من برگشتم به مجلس حالا به ماجراهای بعدیش کاری ندارم، منظورم این استکه رئیس مجلس درچنین موضعی قرار داشت و بیشتر درگیری‌های ما در برخورد با رئیس مجلس و مشکلاتی بود که او بر سرواقعا" یک پارلمانی که میتوانست خیلی ازچیزها را مهار کند و احتمالا" آینده مملکت‌را در دست‌بگیرد که متاسفانه مانع اصلی ، همانطور که عرض‌کردم، خود آقای رئیس‌بود. مطالب دیگری هم هست‌که فکر نمیکنم ازنظر شما مهم باشد این است‌که ازاینها میگذریم.

س- مطلب راجع به چیست‌آقا ؟

ج - مطلبی بود راجع به‌مسئله وبا درایران و سئوالی که‌من آن موقع از وزارت‌بهداری کردم و ...

س- این درزمان دولت‌آموزگار است ؟

ج - این دولت‌آموزگار است .

س- لطفا" بفرمائید.

ج - بله، این سئوالی بود ازوزارت‌بهداری درمورد وباکه البته‌بیش‌از این که مسئله وبا باشد مسائل دولت‌مداقت‌و صراحت‌که دولت‌اغفال و باصطلاح تزویر من اینجا خطاب‌کردم. و یک‌چند تکه ازاین صورتجلسه را خدمتتان میخوانم.

س- تمنا میکنم.

ج -"اگر مسیر حرکت جامعه همیشه براین منوال باشد وقتی هم که حقایق را با مردم درمیان میگذاریم مسلم است که پذیرا نخواهندبود. آنچه که ایده‌آل خواهد بود و اهمیت دارد استمراریک رابطه سالم بین مردم و دولت است و هر ملتی بدرجه هوشیاری و آگاهی خودش هرچه بیشتر سلامت این رابطه را با این رابطه مسالمت آمیز درک خواهدکرد. ما میدانیم که جامعه یک چیز منجمدی نیست و متشکل از افراد است. حیات دارد، عکس العمل نشان میدهد موافقت میکند، مخالفت میکند.و همین مجموع افراد جامعه است که بصورت پذیرای از یک واقعه درمیآ ید بنابراین یک نیروی لایزال در پشت سر این هست. مقاومتش هم ناشی از تک تک افراداست .بنابراین یک نیروی بازدارنده قوی نیز هست. مکانیزم یک جامعه آگاه هرگز اجازه نمیدهد که برداشتهای شخصی، و یا استدلالهای شخصی، ویا خیال پردازیهای شخصی خودتان را بعنوان سیاست‌های عمومی عرضه کنید وانتظار موفقیت آنرا هم در جامعه داشته باشید.اگرجامعه در جهت غفلت و ناآگاهی مردم باشد میتوان پایه سیاست های درمانی یا هرعنوان اجتماعی دیگر را بر غفلت و یا کتمان حقایق بنا نهاد.اما چون ملت ایران ملتی آگاه و هوشیار است بنابراین نقض این معادله را باید دردستگاههای اجرائی جستجو کرد اگر هر وزیر بهداری بخیال خود فکر کند که تنها تصمیم او به عدم افشای حقیقت میتواند مردم را در غفلت نگاهدارد بنظر من سخت اشتباه میکند. سیستم ارتباط نامعقول درمانی در کشور، روابط ۱۴ هزار پزشک و ملیونها بیمار را آنچنان بهم ریخته است که وزیر بهداری از یک پزشک عالیقدر که شهرت جهانی دارد به دادسرای تهران شکایت میکند و یک مقام عالیرتبه وزارت بهداری و بهزیستی با مدارک کافی برعلیه وزیر و قائم مقام او اعلام جرم میکند. این روابط نباید در این

حد قرار گیرد و هزاران پزشکی که درمان بیماران را بر پایه شرافت پزشکی پیشه کرده‌اند واقعا " از این حوادث رنج می‌برند. در این میان مردمی که بر اثر پنهان کاری مسئولان امر عزیزان خود را ازدست داده‌اند می‌پرسند پس مسئول کیست؟ چرا حقایق را ازمردم کتمان میکنند؟ اگر تصور میکنید که با پنهان کردن مسئله بیماری وبا بنیاد اقتصادی و صادراتی کشور را ازخطر بدور داشته‌اید اشتباه می‌کنید. اگر تصور می‌کنید حیثیت درمانی مملکت را دردنیا حفظ کرده‌اید اشتباه می‌کنید. اگر این برداشت را داشته باشید اشتباه کرده‌اید. ارتباط ایران امروز با دنیا طوری نیست که بشود چیزی را پنهان کرد. کوچکترین خبر از خبرگزاریها و ازمراکز اطلاعاتی دنیا گزارش میشود. کما اینکه بیماری آقای دکتر اعتبار رئیس بیمارستان دکتر اقبال وابسته به دانشگاه تهران درهمان روز اول به جهان مخابره شد. این یک معنی وسیعی دارد یعنی کسی که از امکانات درمانی کمتری برخوردار است بیشتر درمعرض این بیماری قرار میگیرد. بنابراین سیاست اختفا نتایج سه گانه‌ای را که ما بخاطر آن ممکن است بدنبال این سیاست اغفال رفته باشیم تحقق نمی‌بخشد. براساس اطلاعیه وزارت بهداری و بهزیستی که در مهر ماه انتشار یافته است سرکار خانم دکتر معارفی شما بیماری وبا را در مهر ماه اعلام کرده‌اید تمام کنفرانسها و اطلاعیه‌ها ی مربوط به بیماری روده‌ا ی بوده و نشانی از بیماری وبا هم دربین نبوده است. درحالیکه بموجب نامه شماره ۳۴۹۳۸ رئیس بیمارستان فیروزآبادی بیماری وبا از اردیبهشت ماه و خرداد ماه در کشور وجود داشته است. حتی درتهران نامه محرمانه اداره بهداری وبهزیستی کرمانشاه دراردیبهشت ماه بیماری وبا را اعلام کرده است از سوی دیگر سازمان بهداشت جهانی در نشریه شماره ۴ خود در قسمت آخر ایران را جزو مناطق آلوده در دیماه درمناطق همدان، آذربایجان شرقی ،

ماکو، آذربایجان غربی وخراسان اعلام میکند." این مفصل است که آخرش اضافه کرده‌ام در مورد سئوال به‌استحضار میرسانم متاسفانه سیاست استتار و پرده پوشی وضع دارو ودرمان مردم را بکلی دچار اخلال کرده است بلکه ضایعات‌جبران ناپذیر جسمی و روحی نیز بوجود آورده است. اعمال کنندگان سلیقه‌های شخصی موجبات از بین رفتن اعتماد بین طبیب و بیمار گشته ودر کشوری که باکمبود پزشک مواجه است‌ایجاد جنگ روانی مدام کرده است. اصولا چه نیازی بدینگونه پنهانکاریها وجود دارد؟ چرا وزیر بهداری از سایه خود هم پنهان میشود از روبرو شدن با همکاران پزشک‌خود نیز ترس‌دارد؟ نتیجه این خفاکاریها منزوی شدن از افکار جامعه است‌و چون ازافکار جامعه منزوی شدید تصمیماتتان برپایه برداشت‌های شخصی تنظیم خواهد شد و نتیجه آن میشود پس‌از یکسال ملیونها مردم و یک‌ملت یکسال در تحت‌درمان آزمایشگاههای‌درمانی شما قرار بگیرد آنوقت‌دریک موقعیت‌اجتناب ناپذیر اقرار کنید که اشتباه کرده‌اید. مگر اشتباه بر معاملات‌شخصی شما بوده که پای دفتر حسابتان بنویسید. مگر اشتباه در سرنوشت‌ارث‌پدریتان بوده است که به حساب ندانم کاری بگذارید؟ اشتباه مسئولیت‌دارد. شمااختیارات دارید. لازمه اختیارات‌مسئولیت. شما که سوپر مارکت‌میسازید. شما که به مشاوران ناصالح خودتان حتی سازمان بازرسی کتبا" از ارجاع مشاغل حساس به آنها شما را منع کرده است، آنها را با مبالغ گزافی برای گردش‌و تفریح به اروپا یا آمریکا میفرستید جزاینکه متاسفم بگویم که هزار و پنجاه خانواده پزشک‌در یک مدت‌کوتاه ازایران رفته‌اند. این است سرانجام سیاست‌درمانی شما که هم پزشک و هم مرجع نظام پزشکی از شیوه‌های نادرست‌درمانی شما واقعا" بستوه آمده‌اند. این نوع مطالب و برخوردها همچنان ادامه داشت‌تا وقایع تبریز و قیام ۲۸ بهمن و ۲۹ بهمن

۵۶ در تبریز.

س- بله. استیضاح شما از دولت آموزگار بعد ازاین وقایع بود. بله؟

ج - بله، بلافاصله.

س- اول راجع به مسئله قم بود مثل اینکه اتفاق افتاد؟

ج - نه. استیضاح من مستقیما" به وقایع تبریز مربوط بود.

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد
تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۵

س- پس لطفاً" شروع بفرمائید راجع به وقایع تبریز توضیح بدهید ببینیم که چه بود ؟

ج - بله، وقایع تبریز، عرض‌کنم که اوایل بهمن ماه صحبت‌یک سلسله تظاهرات در تبریز مطرح شد.

س- بین کی آقا ؟

ج - بین نمایندگان بازار. بین گروهی از دانشگاهیان و مذاکراتی با چند تن از روحانیون تبریز. و مسئله جالب این بود که روحانیت‌تبریز به دو جناح تقسیم میشدند ، یکی جناح تندرو بود و یکی جناح معتدل. جناح تندرو هم حتی تا روز ۲۹ یعنی روز دوم قیام حاضر به هیچ گونه همراهی وتائیدنبود و مسئله هیچ جنبه قیام نداشت. مسئله جنبه یک دعوت‌بود که ابتدا قرار شد در سالن شهریاردانشگاه‌تبریزانجام‌بگیردولی‌چون دانشگاه بعنوان یک کانون روشنفکری همیشه درمظان اتهام بود قرار شد که این کار در یکی‌از مساجد انجام بگیردو رفقائی که در ارتباط با این مسائل تماسی با من داشتند به دوسه نفر از روحانیونی که در طراز اول باصطلاح خوشنامی بودند و ما علاقمند بودیم که در مساجد آنها این دعوت‌انجام بشود مراجعه شد و هیچکدام

از آنها حاضر بهمکاری نشدند یعنی اجازه تشکیل این اجتماع را در مسجد خودشان ندادند. و ما ناچار شدیم تقریبا " یکی ازمساجد نیمه دولتی را که تقریبا " انحصار به مجالس‌ختم دولتمردان داشت‌برای این کار درنظر بگیریم.
س- حتی آن جناح روحانیت‌تندرو هم حاضر نشد؟
ج - نه، و استدلالشان این شد که ما بمحض‌اینکه حرکتی را ازطرف مردم دیدیم اگر این حرکت‌در حد اعتبار روحانیت‌بود ازلحاظ وسعت‌و کیفیت حاضریم که به آن بپیوندیم .
س- بنابراین باچه‌معیاری شما اینها را تقسیم می‌کردید و یک‌گروه‌شان را تندرو و یک‌گروه‌شان را معتدل خطاب میکردید؟
ج - برای اینکه با اینها درارتباط بودیم مسئله روحانیت‌درآذربایجان از ۲۰ سال پیش یعنی شاید چهارپنج سال قبل از مسئله خرداد ۴۱...
س- ۱۵ خرداد ۴۱
ج - ۱۵ خرداد مطرح بود. و همیشه جناحی ازروحانیت‌وجود داشت‌که از هیئت حاکمه انتقاد میکرد و اینها باز بدو قسمت تقسیم میشدند. روحانیتی بودکه ازلحاظ مرجعیت مقام اول راداشت‌مثل آقای قاضی. و روحانیتی بود که بصورت وعاظ عمل میکردند واینها باهم درارتباط بودند، یعنی وعاظ تندرو باآن مراجع تندرو . درجامعه این طوری منعکس‌بود که این وعاظ دستور ازآن مراجع میگیرند.
س- من‌منظورم این است‌که این گروهی که بآنها تندرو خطاب میشد چه میگفتند که گروه معتدل نمی‌گفتند و نمیخواستند.
ج - انتقاد می‌کردند گروه تندرو، در هر شرایطی از شرایط اجتماعی از ۲۸ مرداد تا روز قیام تبریز ۲۸ بهمن ۵۶. ولی جناح معتدل نه، برحسب اوضاع و احوال ساکت‌بودند یا تمکین می‌کردند و یا مخالفت‌می‌کردند. بستگی

به اوضاع و احوال داشت. دو نتیجه از این مذاکرات گرفته شد که اولاً" اگر وسعت تظاهرات در مسجد و اطراف مسجد طوری بود که در شأن آقایان روحانیت تندرو شد ایشان بپیوندند وروحانیت معتدل گفت ما بعداً" بعداز باصطلاح پایان کار اعلامیه میدهیم وتائید میکنیم. و این تفاوت دو عملکرد بود و همینطور هم شد برای اینکه از بعد از ظهر روز ۲۸ بهمن روحانیت تندرو پیوست به باصطلاح اعتراض مردم. طوریکه بعد ازظهر تظاهرات شدیدتر از صبح بود و فردای آنروز باوجود اینکه بعد از ظهر مردم سرکوبی شده بودنداز نو سازمان دهی شد ودراین روز ۲۹ بهمن مردم کاملا" باصطلاح پیشاپیش خودشان روحانیت را می‌دیدند، روحانیت تندرو را. و اینها بمیدان آمدند چون کیفیت را خوب دیدند. خوب، مسئله سرکوبی شد به بدترین نوع ممکن برای اینکه در یک سکوت خیلی بی‌معنی بدون اینکه هیچگونه توضیحی به مردم بدهند تمام اخبار قیام و سرکوبی را روزنامه‌ها منتشر کردند.

س- شما حتما" در آنروز در آنجا تشریف داشتید. در تبریز بودید.

ج - نه

س- شما نبودید؟

ج - نخیر

س- این دعوت به چه شکل شده بود. اعلامیه‌ای بودکه بعضی ها امضاء کرده بودند؟

ج - نه. هیچ اعلامیه‌ای امضاء نشده بود. هیچ کاغذ کتبی هم در بین نبود فقط همینطور شفاهی به همدیگر گفته بودند که فلان روز، فلان ساعت در فلان مسجد.

س- بله

ج - عرض کنم وقتی این مسئله پیش آمد و دولت، یک چند روزی هم من صبر

کردم ولی اگر اشتباه نکنم روز استیضاح من ۲۱ اسفند بود، دقیقا" فکر میکنم همان تاریخ باشد، بله، روز یکشنبه ۲۱ اسفند ۵۶ ، چند روزی هم من صبر کردم و دولت نمایندگانی را ازطرف سازمان بازرسی شاهنشاهی، نمیدانم ماموریت ویژه ، به آذربایجان فرستاد. یکی از امرای ارتش، یادم نیست چه شخصی ، با ماموریت خاصی رفت به آذربایجان و برگشت. ولی هیچ نوع گزارشی حتی به جلسه خصوصی مجلس داده نشد. درنتیجه روز ۲۱ اسفند من دولت را استیضاح کردم . واین استیضاح البته خیلی، طرح استیضاح کوتاه بود و دفاع از استیضاح که مفصل هست من یک نسخه بشما خواهم داد.

س ـ تمنا میکنم. من آنرا ضمیمه نوارهای شما میکنم.

ج ـ ولی چون این نسخه منحصر بفرداست من ندارم. با اجازه‌تان تند میخوانم برایتان . متن استیضاح است و...

س ـ اینها درگزارشات مجلس شورایملی نیست آقا ؟

ج ـ هست . اگر به آنجا برایتان دسترسی هست خواندنش لزومی ندارد.

س ـ خوب بله ، اینها درگزارشات مجلس شورایملی هست .

ج ـ بله ، عینا" هست .

س ـ شما فقط میتوانید کلیاتش را بفرمائید.

ج ـ بله ، عرض کنم چندمورد دولت استیضاح شده . دولت البته نه شخص وزیر کشور. البته منظور از دولت ، دولت آقای آموزگار. نوشته شده است متن استیضاح دولت آقای دکتر جمشید آموزگار.

س ـ بله

ج ـ عبارتست : ۱ـ حذف نقش مردم و مطبوعات دفاع طبیعی را ازجامعه گرفته و آنرا آسیب پذیر کرده است . فئودالیسم صنعتی و لاشخوران مسکن دست به غارت مردم گشوده‌اند. قدرت خرید مردم هر روز کمتر و بهای کالاهای مصرفی گران تر

شده است. فسادموجود به جامعه تحمیل و دولت بخوبی آنرا تحمل کرده است. اینها هستند زمینه اصلی حوادثی نظیر حوادث تبریز. این قسمت اول استیضاح بود. قسمت دوم استیضاح مربوط میشود به مسئولیت دولت در برخوردو برداشت بعدی از حادثه تبریز که در روز استیضاح باصطلاح درهمان روز مطابق آئین نامه مجلس خوانده شد که ۲۱ اسفندبود و دولت برای اینکه هرچه زودتر مسئله را جمع وجور بکند و در اذهان، باوجود اینکه چیزی بخارج درز نمیکرد،چیزی باقی نماند بلافاصله اعلام آمادگی برای پاسخ گوئی به استیضاح کرد که در جلسه بعدی استیضاح قرائت شد مجددا" ومن بتفصیل ازآن دفاع کردم. بعد دولت در مقام پاسخ گوئی فقط بچند جمله اکتفا کرد و مسئله تمام شد و استیضاح در مجلس، عرض کنم، دفن گردید. اظهارات آقای وزیر کشور عینا "در چند سطر اینجا الان خدمتتان میگویم. بله، نصر اصفهانی:" با کسب اجازه ازمقام محترم ریاست و نمایندگان محترم در پاسخ استیضاح جناب آقای بنی احمد باستحضار نمایندگان مجلس شورایملی میرسانم. "

عباس میرزائی: "آقای وزیر کشور جنابش را حذف کنید."

پزشکپور: " چرا جنابش را حذف کنند. هر نماینده مجلس جناب است"

رئیس: " آقای پزشکپور چنین چیزی نیست. اجازه بدهید صحبت کنند."

نصر اصفهانی:" بطوریکه در متن استیضاح ملاحظه فرمودید موجب کمال تاسف است که مطالب واطلاعات ایشان بر پایه شایعات استوار بود، یا مندرجات برخی ازجراید خارجی که معمولا" مطالب را تحریف میکنند و آنطور که مورد نظر خودشان است منتشر میکنند و یا ازمنابع غیر مسئول وناواردو احیانا" شایعه ساز کسب خبر میکنند." چند نفر از نمایندگان: صحیح است.

" اینجا درنهایت صراحت باید باطلاع برسانم همانطور که در برنامه تقدیمی دولت به مجلس شورایملی اعلام شد دولت در راه اجرای اصول انقلاب

شاه ومردم گام برمیدارد و دراین راه نه دولت، نه هیچ فرد ایرانی و مطمئنا مجلس شورایملی اجازه نمی‌دهد که ثبات وامنیت کشور که اساس همه پیشرفتهای ما بوده وخواهد بود ببازی و شوخی گرفته شود. بطورکلی اجازه میخواهم باستحضار برسانم باتوجه باینکه شما نمایندگان محترم با تصویب برنامه دولت درچندماه پیش ویا تصویب بودجه دولت درچندروز پیش دولت را تائید فرمودید بنابراین پاسخ دیگری به این اظهارات ضدانقلابی ندارم و قضاوت آنرا بعهده نمایندگان محترم مجلس شورایملی واگذار میکنم."

رئیس: " آقای بنی احمد، فرمایشی دارید؟"

بنی احمد: " من هیچگونه پاسخی نشنیدم که جواب بدهم و چون هیچگونه توضیحی درمورد استیضاح من داده نشد فکرمیکنم دولت استیضاح راپذیرفته است."

بعد مطالب دیگری که بالاخره در همان روز دفن شد و عید آن سال دولت بخیال خود بافکر راحت همه چیز تمام شد. مسئله‌ای که در آن لحظه به پوچی رژیم پی بردم این بود که همان روز که من دولت را استیضاح کردم آقای رامبد آمد بسراغم گفت:"اعلیحضرت در خوزستان بودند و مسافرتشان را ناتمام گذاشتند آمدند به تهران. تنها یک نگرانی وجود دارد و آن اینستکه درپس این استیضاح شما نباشید و اگر اطمینان کافی وجود داشته باشد که واقعا "خودت هستی هیچگونه ناراحتی وجود ندارد."گفتم خوب، من چه جوری میتوانم ثابت کنم که خودم هستم.اینکه دست من نیست تا باوری دردست شما است. باز ایشان همچنان اصرار داشتند که من بیک نحوی تضمین بدهم که این استیضاح را از هیچ مرجعی که حتما " چون خودشان و سیستم نیز وابسته بیک سیاست خارجی بود فکر میکردند که هر صدای مخالفی هم که شنیده بشود حتما " از یک جائی باید هدایت و اداره شده باشد. این بود که این برخورد

آقای رامبد با اظهاری که از قول شاه مملکت میکرد برای من واقعاً "حیرت‌آور بود که شاه از یک نماینده اطمینان میخواهد که خودش باشد.

س- مثل اینکه آقای هلاکو رامبد هم درمجلس گفته بودند که تظاهرکنندگان تبریز از خارج وارد ایران شده بودند. این موضوع صحت دارد؟

ج - بله. در صورتجلسات هست. و بیشتر دفاع من از استیضاح از همین مسئله شروع میشود با این عنوان که میخواهم آب پاک دست دولت بریزم و بگویم که همه تظاهرکنندگان تبریزی بودند و من تعجب میکنم از دولتی که حتی از دخالت در شاخ افریقا هم صرفنظر نمیکندومیگویدمنافع ما ایجاب میکند که در آنجا هم حضور داشته باشیم چگونه مدعی میشود که مرزهایش آنچنان بی کنترل و بی‌درو دروازه است که هزاران نفر از مرزها باشناسنامه‌های مجعول وارد مملکت میشوند و این بلوا را راه می‌اندازند.

س- من اینرا ازاین نظر پرسیدم که عده‌ای ازآقایان گفته‌اند که گروه زیادی از فلسطینی‌ها را وارد ایران کرده بودند که درجریان تبریزدست داشتند.

ج - نخیر

س- حقیقت ندارد؟

ج - نخیر. تمام آنها حتی من اشاره کردم به پرونده بازپرسی که در این زمینه در دادسرای تبریز تشکیل شده بود . تمام بازجوئیهائی که شده‌بودحتی برای نمونه یک مهاجر روسی که پنجاه سال پیش مثلاً" به آذربایجان هم آمده باشد تو اینها نبود، توی افرادی که دستگیر شده بودند، درحدود چهارصد پانصد نفر دستگیر شده بودند.

س- بعد ازاین جریان عرض‌کنم خدمت‌شما ، جریان جمعه سیاه اعتصاب غذای

شما بود در مجلس.

ج - بله البته تا آنجا خیلی فاصله است.

س - و من اطلاعی ندارم که در این فاصله چه بود. اگر شما لطف بفرمائید آنرا توضیح بدهید.

ج - عرض بحضورتان که دراین فاصله تغییرات خیلی زیادی در کشور ایجاد شد از اسفند تا اردیبهشت و تاآمدن خمینی به پاریس و قبل از آن تا برخورد دولت وماموررین انتظامی با روحانیت قم. و حمله کماندوهای ویژه به خانه شریعتمداری و کشتن یکنفر از آخوندهائی که درمنزل ایشان بود و تمام ماجراها که دولت داشت خودش سرعت میبخشید به حوادث.

س - من میخواهم از حضورتان خواهش کنم که این رویدادهائی را که ذکر کردید خاطراتی را که ازهرکدام اینها دارید برای ما توضیح بفرمائید.

ج - بله، این حوادث شروع شد عرض کردم با مداخله خود عوامل دولتی. یعنی خود دستگاههای دولتی تبدیل شده بودند به یک مجموعه‌ای که واقعا" بلوا بیآفرینند. و آن اگر خاطرتان باشد با تشکیل یک کمیته‌ای از طرف آقای مجیدی شروع شد، در فروردین ماه.

س - من یادم نیست آقا. جریان این کمیته چیست؟

ج - بله، آقای عبدالمجید مجیدی که سالها وزیر مشاور و بودجه بودند ایشان یک کمیته‌ای مخفی تشکیل دادند برای انتقام از آنهائی که نسبت به مسائل روز انتقاد میکنند و با عوامل دولتی درگیری دارند و این کمیته چندین فقره هم دست بعمل زد که مضروب کردن چندتن از روشنفکران، حمله به جلسات شعر، شبهای شعردرموسسه‌گوته از آنجمله بودند، از کارهای ایشان بود. و ایشان این کار را بطور رسمی شروع کردندو بعد به زیرزمین کشاندند. بطوریکه برای بار اول از تمام نمایندگان برای شرکت در این

مسئله دعوت‌کتبی کردند و من همان روز که این دعوتنامه را گرفتم یک تلگراف به ایشان کردم. این تلگراف را من اینجا آورده‌ام برای شما. تلگراف کردم،حزب رستاخیز ملت ایران - تهران - آقای عبدالمجید مجیدی "درست چند لحظه پس از تهدید تلفنی سازمان زیرزمینی انتقام ، دعوت نامه‌ای با مضای جنابعالی هماهنگ‌کننده جناح پیشرو برای ساعت ۴ بعد از ظهر روز یکشنبه دهم اردیبهشت ماه دریافت‌کردم. من که بعلت عدم شرکت مطلق درجلسات جناحی و غیر جناحی مدت یکسال از نعمت معافیت دریافت چنین دعوتنامه‌ها برخوردار بودم معلوم نشد دوباره چرا وبه‌چه علت بیاد ابوابجمعی شما افتاده و دعوت به جلسه جناح شده‌ام. صراحتا" باطلاع شما میرسانم که من شما را صالح بمداخله در امور سیاسی کشور نمیدانم بلکه عقیده دارم با بباد رفتن‌میلیاردها ثروت این ملت دردوران وزارت شما میبایست منتظر دعوت‌نامه از دادگاه صلاحیت‌دار باشید. نه اینکه در لباس‌رهبر و زعیم برای دیگران جلسه تشکیل بدهید و دعوتنامه بفرستید. آنجا که علی‌الظاهر تخصص و حدود صلاحیتتان بود چنان کردید و اینجا که بکلی در بیراهه هستید با آثار نامبارک مشهودش پناه برخدا. شما با تشکیل کمیته‌های اقدام و دعوت‌مردم به قیام علیه یکدیگر و بدنبال آن پیدائی سازمان زیرزمینی انتقام نشان دادید ازسیاست نیز همان قدر می‌فهمید که ازبرنامه‌ریزی و اقتصاد می‌فهمید. با این عمل نمیگویم که با آبروی خود بلکه با حیثیت‌کشور بازی می‌کنید . بنابراین بشما تذکر میدهم که از ادامه مداخله ناروای خود در امور سیاسی اجتناب بورزید و جنگ روانی که ایجاد کرده‌اید پایان بدهید." این تلگراف را من بعنوان نماینده مجلس‌به ایشان مخابره کردم . منظور این بود که تمام عوامل دولتی تبدیل شده بودند بیک منظومه‌ای که واقعا" خودشان بلوا درست

میکردند.

س- چرا؟

ج - من فکر میکنم نا خودآگاه اینها این کارها را میکردند یعنی عوامل خارجی غرب منظورم آمریکا از یک طرف رژیم را پشتش را خالی میکرد و از طرف دیگر اینها را تشویق به این شکل مبارزه با مخالفین خودشان میکرد. برای اینکه خوب، یک ارزیابی درست این بود که اینها دیگر مرد میدان این مبارزه و حوادثی که دارد پیش میآید نیستند ولی عمد براین بود که اینها را بعنوان مهره‌های مقابل مردم نگهدارند. اگر برای روبروی مردم، روبروی حوادث آدمهای موجه ملی و آنهائی که واقعاً" با فت‌حا معه را می‌شناختند میفرستادند طبیعی بود که میشد مردم را درجاهائی کنترل کرد ویا مسیر حرکت اجتماعی را در یک بستر سالمی انداخت. اما هدف این نبود. هدف این نبود که به آنجا بیفتد. هدف این بود که به اینجا بیفتد. برای اینکه بنظر من وقتی قرار شد که اینها پشت شاه را خالی کنند پشت رژیم را خالی کنند باز دنبال یک نفر میگشتند یک آدم میگشتند. و این آدم وجود نداشت. اینها حوادث را میآفریدند که این آدم پیدا بشود و این سرمایه‌گذاری روی خمینی و اینها همه‌اش بنظر من افسانه است. خمینی یک انسان متروکی بود در نجف وروزی هم که حرکت دادند از نجف بطرف پاریس با مید اینکه شاید یک چیزی ساخته بشود. یعنی یک چیزی ساخته شده آنجا نبود. بود یک جبزی که وجود... آنجا...

س- یعنی شما میخواهید بفرمائید که آمریکائی‌ها در آوردن خمینی از نجف بپاریس دخالت مستقیم داشتند؟

ج - دقیقاً". خود آقای خمینی میگفت" وقتی من از خانه بیرون آمدم درتاریکی دو نفر را تشخیص دادم آقای یزدی بود نفر اول. نفربعدی نمیدانم کی بود همراه ایشان که تمام موانع عبور ما و خروج ما را درکویت و ترانزیت را تا

پاریس‌حل کرد وحتی مامورین عراقی را هم ایشان دراین مسیر ازسر راه ایشان برداشتند . "

س- بنظر شما آمریکائیها چه انگیزه‌ای برای این کار داشتند؟

ج - آمریکائیها شاه راکافی برای هدفهای خودشان نمی‌دیدند.

س- چرا ؟ شاه که همه کاری را انجام میداد. آقای کیسینجر میگفت "هیچ وقت‌چیزی نبود که ماازشاه خواسته باشیم‌او بما نه گفته باشد".

ج - بدلیل اینکه بهمان دلیل که احساس‌کرده بودند که شاه یک‌فرد است‌و این یک‌فرد هیچگونه زمینه مردمی ندارد و تمام نیروی داخلی رادر مقابل خودش قرارداده یعنی تمام توده ملت‌ایران را دربرابرخودش‌قرارداده است تمام اصلاحاتی که بتلقین آمریکائیها بعنوان اصلاحات‌ارضی، سپاه دانش ، غیره و انقلاب درایران صورت‌گرفته است‌هیچ کدام نتایجی را که ازلحاظ سیراب کردن جامعه بعنوان اینکه مسئله گرایش‌طبقه روشنفکریا توده‌های مردم رابه یک‌تمایلات‌اکسترمی ازبین ببرد نبود. یعنی جامعه نه تنها ایست‌کرده‌بلکه روز بروز بحالت‌انفجار خودش‌پیش‌رفته .

س- یعنی منظور شما اینستکه برای آمریکائی‌هارژیم شاه کاربرد خودش را ازدست‌داده بود و باصطلاح اسقاط شده بود؟

ج - کاملا". آمریکائیها فکر میکردند بااصلاحاتی که بدست‌شاه انجام‌میدهند میتوانند مردم ایران را راضی و جامعه رابطرف‌پیشرفت‌و نوع آزادی که خودشان متر کرده بودند ببرند. ولی درعمل چنین نشد و ازقبل هم معلوم بود که چنین نخواهد شد واین فریادهاو ناله‌های ماهم این بود کن این نخواهد شد. منتهی خودشان وقتی احساس‌کردند که نشد و شاه‌و تمام سیستم کشور بند شده روی یک‌نوع استبداد باصطلاح قرون وسطائی هم نه، برای اینکه اگر بخواهیم آن نوع مستبدین قرون وسطائی رادرنظر بگیریم اینها لااقل مستقل

بودند ولی نمونه استبدادهای مدرن که درکشورهای فشار وجود دارد هیچ کدام ازاینها مستبدین قائم به ذات نیستند و نبودند . همه اینها یک عامل پشتیبان خارجی داشتند. اما درداخل اینها خداوندان همه چیز بودند. یعنی شاه در داخل شخصی بود که در یک شب میتوانست یک طبقه‌ای را حذف بکند. فئودالیته از مسئله زراعی ایران یک شبه حذف میشود. طبقه باصطلاح بورژوازی کمپرادور درعرض یک ماه خلق میشوددر کنار سیستم شاه. و یک چیزهائی که نشان میداد خوب ، یک قدرت فوق العاده با دستگاههای اطلاعاتی‌اش که همیشه این را باد میزدند که چندین برابر نشان بدهند.

س- آقای بنی احمد بعد ازاستعفای آقای آموزگار دولت آقای شریف امامی سرکارآمد. شما چه خاطراتی از آن دوره دارید و تجربیات شما با دولت آقای شریف امامی چه بود؟

ج - اولین دیدار من باآقای شریف امامی قبل ازتشکیل دولت ایشان بود روز جمعه‌ای بود ایشان بمن تلفن کردند که یک ملاقاتی با هم بکنیم و قرار ملاقات را در بنیاد گذاشتند.

س- بنیاد پهلوی؟

ج - بله . صبح تلفن شد و ملاقات ما به ساعت یازده یا ده و نیم همان روز. من رفتم و وقتی از اطاق انتظار ایشان رد میشدم مستقیم به اطاق ایشان چون منشی‌اش می‌برد، برای اینکه ایشان ساعت برای دیدار تعیین کرده بود، توی اطاق انتظار دیدم که آقای مسعودی و آزمون ویک چند نفر دیگری آنجا نشسته‌اند. من رفتم و هیچ صحبت تغییر دولت هم در بین نبود. البته ما یک برخوردهائی دراین فاصله با آموزگار داشتیم هم مثبت هم منفی و یک مذاکرات . یک مذاکره مستقیم باخود آموزگار. یک مذاکره باآقای رامبد درمورد اینکه میخواستند ثابت کنند که آموزگار در حوادثی که بوجود

آمده هیچگونه سوء نیتی ندارد و اگر یک برنامه ملی وایرانی در بین باشد ایشان از یک گروه درکنار هیئت دولت هم حاضر به تبعیت هستند. یعنی منظورش این بود که اگر تو و چند نفر دیگر وجود دارند، فعالیتی میکنند و اینها تشکیل یک سازمانی را دادهاند و یا میتوانند بدهند دولت حاضر است خودش را درکنار این سازمان ودر خدمت هدف های درست این سازمان قرار بدهد. ولی دولت خودش نبود یعنی اگر آموزگار هم شخصا " این حسن نیت را داشت هیچگونه صاحب اختیاری نبود. برای اینکه تصمیمات در ورای تصمیمات آموزگار بود. حتی میتوانم بگویم در ورای تصمیمات شاه بود. در فاصله استعفای آموزگار و روی کار آمدن آقای شریف امامی من سفری به تبریز کردم. یعنی بعد از جریان استیضاح و وقایع تبریز من به تبریز نرفتم. من هرهفته میرفتم دو روز.

س- معذرت میخواهم این مسافرتی که شما الان اشاره کردید قبل از ملاقات شما با آقای شریف امامی بود؟

ج - بله. در دوران آخرین ماههای حکومت آقای آموزگار بود، اواخر خرداد بود. و علت عدم مسافرت هفتگی، تعطیل مسافرت های هفتگی من به تبریز در ارتباط با آن وقایع بود. و من نمیخواستم که وقایع ۲۸ بهمن ۲۹ بهمن یا به نوعی تکرار بشود یا من درارتباط با عواملی قرار بگیرم که ناچار به یک سلسله عکس العمل درمقابل دولت باشم. برای اینکه خوب ، آن عوامل درتبریز یک موقعیتی داشتند. بهرصورت مصلحت اجتماعی را دراین میدیدم که ارتباط مستقیم بصورت رفت و آمد با تبریز را نداشته باشم. ولی وقتی آغاز تعطیلات تابستانی نزدیک بود این سفر را انجام دادم و چون پیش بینی میکردم که برخوردی بین من و مقامات دولتی صورت خواهد گرفت به این دلیل که پیغام هائی داده شد که از این سفر خودداری بکنم. این بود که من دوسه نفر از خبرنگاران خارجی را همراه خودم بردم.

س- این پیغام ها از کجا می آمد ، آقا؟

ج - پیغامها ازطریق آقای رامبد میآمد. ازطریق استاندارآذربایجان شرقی میآمد. ازطریق رئیس مجلس میآمد و ازطریق دوستانی می آمد که با دولت در ارتباط بودند . و بهمین علت من چند نفر ازخبرنگاران خارجی را در این سفر با خودم بردم که اگر اتفاقی افتاد ازلحاظ حوادث پیش بینی نشده ، خوب ، حضور اینها یک مقدار جلوی اقدامات بیرویه دولت را بگیرد. بعنوان اینکه احتمال مخابره اش بدنیا هست ، و چون آن موقع خبرگزاریها یک مقدار اخباری را ازایران میتوانستند علیرغم دولت و خبرگزاری پارس مخابره کنند.

کما اینکه در آن فاصله ما حزبی تشکیل دادیم جمعیتی تشکیل دادیم بنام "اتحاد برای آزادی" و این جمعیت توام با سروصدای زیادی در داخل مجلس که به روزنامه های روز کشانده شد.

س- منظورتان از "ما" کیست ؟

ج - کسانیکه حزب را جمعیت را تشکیل دادند.

س- شما بودید و دیگران . ولی آن دیگران چه کسانی بودند؟ ممکن است اسمشان را بفرمائید؟

ج - یک گروه صدو بیست و چند نفری بعنوان هیئت مؤسس این حزب در پارک هتل تهران با حضور خبرنگاران داخلی وخارجی اعلام موجودیت جمعیت را کردند ، که این جمعیت همینطور ادامه پیدا کرد تا انقلاب و بعد از انقلاب تبدیل شد به حزب ، مرامنامه اش را تنظیم کرد و از جمعیت به حزب تبدیل شد. حالا منظورتان از "کسان" و "ما" اگر اسم بردن ...

س- رهبران اصلیشان را لااقل بفرمائید.

ج - بله آن موقعی که با ما بودند بیشتر افرادی بودند که تمایلات یک مقدار ظاهرا " چپ در اجتماع داشتند نه چپ آن شکلی که ...

س- نه چپ افراطی چپ معتدل .

ج- ناوابسته بگوئیم بهتر است. چپ ناوابسته.

س- بله، چپ مستقل

ج - بله، عرض کنم آقای دکتر شمس بود آقای دکتر فروهر بود از افرادی که در این کسوت بودند. آقای دکتر مرتضی راوندی بود. عرض کنم، آقای دکتر طاهری بود. دکتر ذکا بود و دیگران. دکتر نجفی بود. خیلی‌ها که الان اسامی به‌آن شکل یادم نیست. دکتر رازی بود. عرض کنم، یکی از نمایندگان مأموریت پیدا میکند که راجع به این مسئله و تشکیل این جمعیت درمجلس مطالبی را مطرح کند و چیزی که میخواست بوجود بیاید در نطفه خفه کند. و این مأموریت را میدهند به آقای دکتر دادفر. درهمان شب که‌فردا جلسه علنی بود یکی از آشنایان و نزدیکان دکتر دادفر در مجلسی که با هم بودند آمد پیش من ساعت شاید یک صبح. گفت‌که فردا درجلسه علنی دکتر دادفر بر علیه تو در این زمینه صحبت‌خواهد کرد. خواستم در جریان قضایا باشی. و ما فردا وقتی آمدیم به مجلس من در سرسرا برخورد کردم با آقای دکتر دادفر گفتم" آقا دیشب دیروقت بود خوب حفظ کردی نطق را یا نه؟" گفت" نه من صحبت‌نمیکنم تابلوی اسامی ناطقین را مگرندیدی؟" گفتم " خوب، نه یکی‌وقتش‌را میدهد بتو". گفت" نه جان تو. پس‌حالا بیا حقیقت را بتو بگویم. دادندبمن نطق را که من صحبت‌کنم ولی بردم خانه خواندم ساعت‌دو صبح. دیدم حالا تمام مسائل هیچ چیز، من بعنوان یک‌آذربایجانی برعلیه یک وکیل آذربایجانی‌دیگر نمی توانم این حرف‌را بزنم. آوردم دادم به خودشان." حالا خودشان چه کسانی بودند من نمیدانم باز. دولت‌بود، ساواک بود، نمیدانم.

" گفتم که هر مأموریت‌دیگری را بجای این بمن بدهید من می‌پذیرم مرا ازاین معاف‌کنید ". دادند به آقای صدری کیوان. کیوان صدری یا صدری

کیوان نماینده شیراز. او صحبت‌خواهد کرد گوشی دستت‌باشد. بعد که آمدیم جلسه علنی دیدیم که بله ، آقای رئیس یکی را صدا کرد که نوبت‌شما است بفرمائید. ایشان هم گفتند من نوبتم را دادم به آقای صدری کیوان. آقای صدری هم آمد پشت‌تریبون و شروع کرد بخواندن نطقی که ساعت‌سه یا چهار صبح باو داده بودند و مجال خواندن هم پیدا نکرده بود همه را غلط خواند . و طوری که گفت‌بنی احمد میخواهد که حزب دموکرات‌مسیحی تشکیل بدهد و بقدری شور بود که عباس‌میرزائی از پائین دادمیزند " مردیکه حواست کجاست ؟سوسیال دموکرات‌میخواهد تشکیل بدهد نه دموکرات‌مسیحی". تو صورت مذاکرات‌همه‌اینها وجود دارد . وقتی بنده رفتم تبریز. خوب ، آمدیم به فرودگاه و من از هواپیما پیاده شدم تا بمحوطه فرودگاه رسیدیم من یک‌مرتبه با جمعیتی روبرو شدم که مثل دریا واقعا " داشت‌موج میزد. و یک مرتبه دیدیم که گفتیم چه خبراست ؟ گفتند از تمام دهات‌و روستاها مردم آمده‌اند و گزارش‌یونایتدپرس‌این بود که بیش‌از دویست‌هزار نفر فاصله شهر تا فرودگاه را پر کرده بودند. و طوری اینها برخورد کردند که‌اصلا" دیگر همه برنامه‌های ما ازبین رفت، در آن لحظه و من آمدم بیرون وورودست جمعیت‌دیگر تمام شد مسائل که با دوستان و بادیگران از همه جدا شدیم خلاصه در یک‌جائی ما راگذاشتند پائین که صحبت‌کن . بعد حکومت‌نظامی هم هست‌تازه. و من یک‌شعر آذربایجانی را برای اینها خواندم.

س- چه بود آقا ؟

ج - و آن این بود :

(؟)

(؟)

معنایش این بودکه " حق مانند سیل راه باز میکند و بدریا میریزد. هیچکس با انداختن یک سنگ نمی‌تواند جلوی این سیل را بندبیاورد. اگر درتمام‌دنیا تاریکی‌ها جمع بشوند و دست‌بدست‌هم بدهند قادر نخواهند بود که روشنائی یک شمع کوچک را خاموش‌کنند." بعدکه آمدیم‌به‌شهر ، اصلا" امکان ورود به شهر نبود در مدخل شهر دیدیم که یک ردیف‌تانک جلوی جمعیت‌را گرفته و جمعیت‌آنچنان آدمهای ، جوانهائی که تحریک شده ودرحال عصیان که چند نفر را من به چشم خودم دیدم که یقه‌شان را باز کرده بودند. سرشان را بااین طرف راستشان چپشان کوبیدند به شیشه اتومبیل و خون از گوششان داشت می آمد و اصراربمن که ازاین وسط تانک‌ها پیاده باید برویم از وسط شهر بگذریم .

س- این کار را برای چه کرده‌بودند آقا؟ چرا گوششان را کوبیده بودندکه خون بیاید،که محیط انقلابی درست‌بکنند؟

ج - خوب ؛ شاید دست‌هائی هم در این زمینه درکار بود. ولی آنهائی که این کار را میکردند نه آنهائی بودند که میخواستند این صحنه را درست کنند. آنها به باور خودشان ابراز احساسات‌میکردند. ولی شاید باحتمال زیاد. و وقتی رسیدیم آنجا من دیگر در بین دو مسئله بودم . تنها از همراهانی که من از تهران داشتم یک‌نفر با من بود آن شخصی بود باسم محمد اقبال که بعدها که توسلی شد شهردارتهران ایشان شد معاون شهرداردر دوران انقلاب .

س- یعنی دوران آقای بازرگان؟

ج - دوران دولت‌آقای بازرگان. و این اصرار داشت‌که پیاده بشویم از وسط

این تانکها ما بگذریم و جمعیت‌هم این تانکها را می شکنند می آیند . بمن میگفت‌پشت‌سر رانگاه کن این جمعیت‌ده هزارنفر پنجاه هزار نفر نیســـــت اینجا ده تا بیشتر تانک نیست . گفتم آقای اقبال این کار درستی نیســـت . بعد یک سرهنگ دو شهربانی می شناختم نجاتی نژاد، همشهری من بود. آمد پیش من گفت‌آقای بنی احمد شما راضی به کشت‌و کشتار نشوید. بیائید ما از وسط تانکهـــا برای ماشین شما راهی باز کنیم و شما راببریم . این جمعیـــت‌از این راه باصطلاح پری فریک ، دور شهر بروند به شهـــــر از وسط شهـــــر نگذرند. و من دیدم عاقــــلانه‌ترین حرفـــی است‌که این افسر میزنـــــــد. چون اگر منهم تسلیـــم این جمعیت‌می شدم حتـــما " یک‌فاجعه‌ای اتفـــاق میافتاد. گفتم شما همین کار را بکنید. اینــــها راه را باز کردنـــد و من به راننده گفتم که بــــرو. البته در این موقــــع برای اینکه بگذارند ماشین من برود ، چون نمی گذاشتند، ناچار به شلیــک‌تیر هوائــی و گاز اشک‌آور و اینها که از دور و بر ماشین پراکنده بشـوندومارد شدیم دوباره تانک‌ها بستند و بعد موتورها مارا اسکورت‌کردند با آژیر تا محلی که باید می رفتیم . خوب ،این جریان‌یک‌نشانه این بود که‌مردم را به هـــر کجا میشود برد. یعنی اگر میگذاشتند این مسیر ادامه پیدا کند، این بستـر راه خودش‌را برود آدمهای نوع من که خیلی زیادبودند درایران میتوانستنـد مردم را کنترل کنند . برای اینکه پنج روزی که من درتبریزبودم، اولا" نه حاضر شدم استاندار رابپذیرم ونه حاضرشدم به دیدنش‌بروم . وقتـــی دیـــد من بدیدنش‌نمی روم حاضر شد به دیدن من بیاید من نپذیرفتم . و وقتی مردم دعوت‌کردند برای سخنرانی آنراهم نپذیرفتم. برای اینکه هیچ کدامشـــــان رامطابق یک‌سیاست‌درست‌نمی دیدم . نه تحریک‌مردم را به وابستـــــگی و

لاس زدن با محافل دولتی را . میخواستم در موضع خودم باشم. و درآن مدتی که ما در تبریز بودیم همین روحانیت مبارز تحت تاثیر جو مردمی که از روستاها به تبریز آمده بودند نه طبقه شهری تبریز. چون طبقه شهری میدانید طبقه خرده بورژوا و طبقه متوسط که ما اسم می‌بریم اینها یک مقدار آدمهای دنبال زیاد حوادث برو نیستند. اینها معمولا" وقتی حوادث آفریده شد سعی می کنند خودشان را بآن ببندندو ازآن استفاده‌های طبقاتی خودشان را بکنند. اما جوی که در تبریز مسلط بود جوی بود که از روستاها ریخته بود. از هر روستائی چند اتوبوس آمده بود با آقای قاضی که آن موقع طرف خودش را روشن کرده بود یعنی رفته بود بطرف خمینی .

س- ایشان آیت اله هستند؟ آقای قاضی آیت اله هستند؟

ج - بودند.کشتند او را مجاهدین . ایشان از من دعوت کرد به مسجد اختصاصی خودش برای سخنرانی و من رفتم. دراین سه چهار روز ماتمام مساجد روحانیت تندرو باصطلاح تندرو طرفدار خمینی را از دست اینها بیرون کردیم. یعنی چهار پنج مسجد این شکلی هر شب دراختیار ما بود و ما سخنران این مسجد بودیم. و مسائلی که ما میگفتیم مسائلی نبود که آقای قاضی میگفت. ما برداشت‌های خودمان را داشتیم از وقایع . و تمام تلاش ما این بود که بگوئیم که این انقلاب اسلامی نیست . یک انقلاب ملی است، مردمی است . و اینها آنچنان تحت این جو بودند که هیچ نوع مقاومت یا عکس العملی نشان نمی دادند. حتی روز برگشت من هم آقای قاضی فرودگاه آمد بدرقه من . و بعد هم به حساب منفی ایشان منظور شد همه اینها . و بعد یک مرتبه تمام ارتباطاتش را با من قطع کرد. منظورم این بود که واقعا" اگر بازی های خارجی بنفع این که یک شخص را به ایران مسلط کنند در نمی گرفت خیلی ، صد ها نفر از آدم هائی مثل بنی احمد

و بالاتر ده‌ها مرتبه ازمن وجود داشتند درجامعه که هرکدام می‌توانستند یک گوشه‌ای از مملکت را بگیرند بنفع آرمان‌های مردم، مردم را تجهیز کنند. و این یک زنگ خطری بود از یک طرف برای دولت. برای اینکه شدیداً شروع کردند دولت عکس‌العمل نشان دادن، از یک طرف برای این روحانیت. برای اینکه قاضی را تهدید کردند دیگران را تهدید کردند، شروع کردند به سرمایه‌گذاریهای دیگر درآذربایجان ازلحاظ ارسال نمیدانم، آدم هائی مثل مدنی بعنوان در مقابل قاضی تراشیدن. نمایندگان خمینی از تهران.

س - کدام مدنی آقا ؟

ج - آنهم ترور شد.

س - ایشان هم آیت‌اله بود؟

ج - بله ایشان هم نماینده خمینی و امام جمعه بعد از قاضی بود. بعد دراین فاصله بود که من برگشتم به تهران و دولت‌آموزگار استعفا کرد و حوادث هم داشت سرعت بیشتری می‌گرفت. و این دعوتی که روز جمعه گفتم آقای شریف‌امامی با تلفن از آنجا آمدم به این مرحله صحبت. وقتی وارد اطاق ایشان شدم و نشستم و بی اطلاع ازاینکه چه‌حوادثی هست‌پشت‌پرده. ایشان شروع کردند بله، اعلیحضرت یک صحبت هائی با من کردندو احتمالاً" اگر شرایط مرا بپذیرند احتمالاً" من دولت‌آینده را تشکیل خواهم داد. میخواستم اولاً" نظر شما را بدانم و ثانیاً ببینم که شما چه مقدار همکاری با دولت خواهید کرد. خوب، این خبرخیلی غیرعادی بود برای من. گفتم واقعیت‌دارد این مسئله؟ گفت بله. گفتم شرایط شما پیشنهادات شما چه است‌که اعلیحضرت اگر پذیرفتند شما دولت را تشکیل خواهید داد؟ گفت‌همه آنهائی که آقایان میخواهند آزادی زندانیان سیاسی ، عرض‌کنم، بازگشت‌تمام آزادیهائی که در قانون اساسی هست. و ایجاد فضای باز سیاسی . تمام نوشته‌ها و گفته‌های

مخالفین باید در مطبوعات منتشر بشود ولی هیچگونه توقعی نه تنها اصرار بلکه توقعی ازاینکه اظهارات نمایندگان دولت، وزرا منعکس بشود نخواهیم داشت و و ... گفتم واقعا" شما این کارها را خواهید کرد؟ وتغییر تاریخ شاهنشاهی. گفتم تمام اینها را اعلیحضرت قبول خواهد کرد و شما هم این کارها را خواهید کرد؟ گفت بله. گفتم اگر از ما میخواهید من هیچوقت نمیتوانم رضا بدهم که شما این کار را بکنید. گفت برای چه؟ گفتم برای اینکه مردم از شما قبول نمی‌کنند. اگر واقعا" قرار است این امتیازات بمردم داده بشود لااقل کسی بدهد که نمیگوییم حسن سابقه، هیچ سابقه مثبت و منفی هم لااقل درجامعه ندارد چون شما یک هویتی بثبت داده‌اید از شما هیچ کدام ازاین حرفهائی که میگوئید همه اینها را هم بدهید هیچ چیزی در جامعه تغییر پیدا نمیکند . و حیف است اینها داده بشود ولی شما بدهید نه اینکه بگویم شما آدم بدی هستید ولی مردم اینها را از شما قبول نمکینند چون آقای شریف امامی هستید. البته خیلی ایشان با قیافه ناراحت از این مطالب علی‌الاصول هم باید این طوری میشد برخورد کردو من بعد آمدم بیرون .

س- پاسخ ایشان بشما دقیقا" چه بود؟

ج - هیچ چیزیک ناراحتی و درهم ریختگی قیافه. خرد شدن احساس کردم طوریکه بعدها یکی از آن آقایانی که در اطاق انتظار بوده، اگر اشتباه نکنم آقای مهندس شالچیان بود، روایت کرده بود که آزمون خیلی سرو صدا انداخته است آخر شما چرا با ایشان صحبت می‌کنید؟ خوب و بعد به مسعودی گفته بود. مسعودی مثل اینکه کارگردان تشکیل کابینه بود که چرا آخر ایشان باید ملاقات کند؟ چرا می‌گذارید این ملاقات‌ها صورت بگیرد که روحیه‌اش تخریب بشود فلان بشود؟ که بعد از آن ، دوروز بعد دیگر روزنامه‌ها نوشتند

که شریف امامی مأمور تشکیل دولت جدید شد و بعد ایشان دولت را تشکیل دادند ولی هنوز به مجلس نیآمده دولت معرفی نشده رای اعتماد نگرفته ، اعلام حکومت نظامی کردند و وقایع ۱۷ شهریور پیش آمد. البته با تشکیل یک جلسه خصوصی درمجلس متأسفانه بعدها من اطلاع پیدا کردم که چندین جلسه خصوصی که درمجلس تشکیل شده صورت جلسات اینها را یا ازبین بردند ویا اصلا" برای اینها صورتجلسه‌ای تشکیل ندادند. در حالیکه جلسات غیرعلنی و خصوصی مجلس هم در آرشیو مجلس برای خود جایش را دارد و آنجا یک مطالبی من گفتم که در دفتر یادداشتهای روزمره‌ام هست که فکر نمیکنم درمذاکرات مجلس وجود داشته باشد. در آن جلسه خیلی مسائل مطرح شد و ازجمله راجع به تشکیل دولت آقای شریف امامی"که از روزی که دولت شما اعلام مأموریت خودش را برای تشکیل دراختیار رسانه‌های گروهی قرارداده است مسائلی پیش آمده و مطرح شده است که اینها موردقبول جامعه نیست. از جمله گفته شدکه علیه سپهبد بازنشسته ارتشبد نصیری اعلام جرم شده است. این اظهارات بنده است." مگر نصیری دیروز یا امروز مرتکب جرایم شده است نصیری یک ربع قرن تمام است دست در جنایت دارد. حیات بیولوژیکی و میسیون اداری وامنیتی وی تمام شده است. آدمی که در اوج بیماری یا مرگ دست و پنجه نرم می‌کند مجرم یا غیرمجرم بودنش چه نتیجه‌ای را میتواند تغییر بدهد؟ صدها هزار، هزاران نفری که در دوران مخوف نصیری شکنجه شده و یا ازابین‌رفته‌اند". البته اینها یادداشت‌های روزمره است زیاد چیزی نمیشود. و باز اشاره به آن مطلبی که گفتم که الموتی آزموده را آیشمن ایران خطاب کرده در آنجا گفتم"چه مرجعی باید باین تظلمات رسیدگی کند؟ جنایت نصیری ها از روزی شروع میشود که فاطمی‌ها را با برانکار به دادگاه آوردند و به دستور آیشمن ایران با برانکار به میدان تیربردند.

دیگر نصیری را ول کنید بروید سراغ کسانی که نصیری ها را تأئید میکردند دولتی که جامعه را در اختناق مطلق نگهمیداشت و این دولتی که دنباله همان دولت است و میخواهد آزادی اعطاء کند و آزادی را فقط به مجلس اعطاء میکند و اجازه میفرماید و بزرگواری میکند که نطق نمایندگان مجلس از رادیو و تلویزیون پخش شود و در مطبوعات درج گردد. این صورت مذاکرات شاهد است که در زمان حکومت صداقت وصراحت که رئیس دولت از سایه خود می ترسید و اعتنائی به مجلس و مجلسیان نداشت روزی که دولت میگفت که عده‌ای از آن سوی مرزها آمده‌اند و در تبریز آن بلوا و آشوب را راه انداخته‌اند در همان لحظه من دولت را استیضاح کردم ولی این استیضاح در هیچ جا منتشر نشد حالا شما بزرگواری کرده واجازه می دهیدکه نطق نمایندگان مجلس پخش شود . اینجا دیگر جلسه خصوصی است میتوانیم حرف های خودمان را بزنیم. بدینگونه من فکر میکنم شما میخواهید بین آن دسته از نمایندگان که در دقایق حساس و خطیر جان و زندگی خودشان را بمخاطره انداخته و از آرمان های دموکراتیک مردم دفاع کرده‌اند وملت ایجاد نفاق کنید و ما نمی‌گذاریم شما ازیک سو مردم را بکشید و ازسوی دیگر تصویر ما را در تلویزیون نشان بدهید. ما اجازه نمی‌دهیم شما زندانها را از مردان مرد صفت پر کنید و سخنان ما را از رادیوی دولتی پخش کنید. این نوعی توهین به ملت است. این دهن کجی به مردم است. مردم حق سخن گفتن نداشته باشند و زندانهای کشور از روشنفکران انباشته شوند مردم عزیزان خود را از دست بدهند، مطبوعات زیر فشار سانسور باشد اما نماینده مجلس آزاد و سخنان او زینت بخش تلویزیون و رادیوی دولتی باشد، یعنی ما وکیل شده‌ایم که فقط آزادی را ازشما بگیریم و در انحصار خود درآوریم . میخواهید با این اقدامات چه چیزی را ثابت کنید؟ میخواهید

ثابت‌کنید که ملت ایران فرهنگ سیاسی ندارد؟ میخواهید ثابت‌کنید کـــه در مملکت یا باید شما حکومت‌کنید یا کمونیست‌ها ؟ مگر ما نمیدانیم شعـــارهای تند و ...

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد

تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : نیس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۶

شعارهای ضد قانون اساسی ضد غربی ، شعارهای مارکسیستی را چه کسی بین مردم می برند ؟ نخیر اشتباه می کنید ما مأمور حفظ آزادیهای مردم هستیم نه غاصب آزادی توده‌ها . شما و شماهای هیئت‌حاکمه فقط هروقت‌توانستید دنیا را فریب دهید که بین ما و کمونیست‌ها یکی را باید انتخاب کرد آن وقت بر مرکب مراد خود سوار شده‌اید اما بشما میگوئیم امروز علی رغم همه فشار و اختناق طولانی ملت‌ایران و نیروهای سیاسی و گروه‌های آگاه و روشنفکری را درکنار خود ندارید ونخواهید داشت. نه شما ، نه هیئت حاکمه ، نه وابستگان به اردوگاههای بین‌المللی. ملت‌ایران بانیروهای آگاه‌وسیاسی خود نقش‌شما را بر ملا خواهد کرد. شما با ماده ۵ حکومت نظامی هم بسراغ هیئت‌حاکمه دزد می‌روید هم بسراغ افراد آرمان طلب می روید . اگر قرار به سلب مصونیت است چرا فقط یاسینی ؟ چرا کسی که تا دیروز در سنگر ریاست‌مجلس‌شورا یعلی به حقوق مردم تعدی می کرد و حامی یاسینی‌ها بود هم اکنون هم مصونیت‌دارد و در گروههای دیگر و همکاران سنای خودتان، آیا اینها روئین تن هستند؟ از تعرض مصون هستند ؟ مگر همین رئیس‌مجلس کم‌نماینده را بخاطر ایفای وظیفه نمایندگی تهدید کرد؟ مگر قرار است آزادی آن نویسنده ، آن گوینده،

آن شاعر ، آن متفکر اجتماعی از وی سلب شود و دودستی تقدیم ما بشود و ما در سایه آزادی اعطائی آقای شریف امامی شعر بگوئیم ، مقاله بنویسیم، نقد فلسفی بکنیم تا مبادا آزادی از چهاردیواری مجلس قدم فراتر بگذارد؟ البته بعد که حکومت آقای شریف امامی در فاصله تشکیل آن تا رأی اعتماد ومعرفی‌به مجلس وقایع ۱۷ شهریور را پیش‌آورد درآن لحظه خوب ، یک موجی ایجاد شده بود در مملکت . یا باید این موج گرفته میشد در یک‌بستر عقل ودرایت هدایت‌میشد یا باید میگذاشتیم که برود و خراب کند. عوامل دولتی ونیروهائی که منافعشان در جهت‌خراب کردن همه افکار ملی بود در مسیر خودشان می کشیدند این موج‌را.ولی تلاش عده خیلی کمی از نمایندگان و در بیرون گروهی از عناصر ملی و روشنفکران و مبارزان دیرین سیاسی این بود که این را در واقعا" بستر عقل ودرایت‌بیندازند. منتها نتوانستند و موفق نشدند و آن جناح دیگر موفق شد. و این رفت‌تا آنجا که حکومت‌شریف‌امامی تبدیل شد به حکومت ازهاری و حکومت‌ازهاری به حکومت‌بختیار و بعد هم همه داستان هائی که پشت‌سر هم رسید و همه‌میدانیم.

س- شما چه خاطرات مشخصی از این داستان ها که میفرمائید دارید؟ شما مثلا" راجع به جمعه سیاه چه چیزی یادتان هست؟ راجع به اعتصاب غذای خودتان درمجلس؟

ج - آ. چه که اصلا" پایه این ژست‌سیاسی من ، این کار سیاسی من بود بخاطر این بود که واقعا" میخواستیم که مردم را متوجه یک‌پایگاه قانونی در کشور بکنیم واز انحصار روحانیت‌و رشد غیرعادی این تشکیلات‌روحانی جلوگیری بکنیم. در حقیقت‌یک مبارزه‌ای در پس‌پرده در جریان بود بین ما و روحانیت ، بین روشنفکران و روحانیت . حتی بین کسانیکه بعدها دولت

روحانیت را تشکیل دادند بین بازرگان و آن روحانیت.
س- آقای بنی احمد، وقتی که این جریان جمعه سیاه اتفاق افتاد و شما اعتصاب غذا کردید چه جریاناتی اتفاق افتاد در آن موقع، در مجلس، در رابطه با اعتصاب غذای شما ؟
س- بله، در این رابطه هیچ اتفاقی که جالب باشد نیفتاد ولی روز سوم به بیمارستان منتقل شدم.
س- اعتصاب غذای شما برای چه بود اصلا" ؟ چه میخواستید؟
ج - اعتصاب غذای من عرض کردم ، یک حرکت سیاسی بود برای متوجه کردن مردم به اینکه دریک پایگاه قانونی از حقوق آنها دفاع میشود بر علیه کشتار مردم در روز جمعه و گرفتن آن موج انقلابی مردم، گوشه‌ای از آن موج و باصطلاح (؟) آن حرکت در دست یک پایگاه قانونی. و اصولا" رابطه من با آیت الله شریعتمداری هم در این زمینه بود.
س- بله
ج - و روزی که با ایشان برای اولین بار ملاقات کردم، گفتم من تقلیدم به جنابعالی نیست.
س- چه روزی بود آقا ؟ چه تاریخی بود؟
ج - فروردین ماه بود. فروردین ۵۷ . برای اینکه نمیخواستم...
س- رفتید به قم؟
ج - بله. و چون تلفن کردند اظهار محبت کرد تشکر کرد از اقداماتی که من در جهت وظیفه نمایندگی خودم انجام میدادم. و من رفتم و اولین عبارتی که به ایشان گفتم اینستکه من تقلیدم بشما نیست. برای اینکه نمی خواستم رابطه مرید و مرادی ایجاد بشود. من میخواستم با ایشان کار سیاسی بکنم . برای اینکه ایشان را یک آدم متعادلی میدانستم یک

روحانی متعادلی میدانستم و همان روز نخست ملاقات با ایشان بر سرچندفصل موافقت کردیم و یکی این بود. یکی از مهم ترین سرفصل ها که روحانیت در سیاست بنظر ایشان نباید مداخله می کرد. برای اینکه اگر مداخله میکرد موقعیت روحانیت خود را هم از دست می داد. بعنوان یک ناظر فائقه بعلـه اما بعنوان یک حکومت گر نه . چون حکومت در معرض اشتباه و لغزش و خطا و همه نوع اتهام هست. ولی اگر مرجعیت هم در همین مظان قرار بگیرد دیگر مرجعیتی باقی نمی ماند. یعنی روحانیت خودش را نمیتواند حفظ بکند و آقای خمینی بی جهت نیست که صورت قضیه را این طوری درست کرده است که نه رئیس جمهور باشد عرض کنم، نه پادشاه باشد ولی هم رئیس جمهور باشد هم شاه باشد و هم از هر دوتای اینها بالاتر باشد. برای اینکه دولت را بگذارد در یک جای دیگر و خودش را بگذارد در یک جای دیگر.

س- آقای بنی احمد، دراین مدت یک جریاناتی اتفاق افتاد. آقای خمینی به پاریس رفتند. آقای بازرگان و دوستان ایشان و آقای بهشتی شدیداً" مشغول فعالیت بودند. و ژنرال هویزر آمده بود ایران و مذاکراتی صورت می گرفت. شما با این جریانات چه ارتباطی داشتید ؟ من حالا یکی یکی اینها را از شما سئوال میکنم. با آقای بازرگان و دوستان ایشان چه نوع ارتباطی شما داشتید ؟

ج - باآقای بازرگان ودوستان ایشان ما ازتاریخ طرح استیضاح من در مجلس و تلفن های تائیدآمیز ایشان و دیگران . خوب طبیعی است که یک سلسله ارتباطاتی شروع شد . و بعد استیضاح من از دولت آموزگار برخلاف تصور من بود. یعنی در سه کانون اصلی افکار عمومی من اثر مثبت این را لمس کردم . چپ های مستقل ، ملی گراها و مردم عادی . و خوب ، این

برای من خیلی جالب بود. من حتی برای نمونه اینجا دارم سه نامه از سه شخص در این کاراکتر که خیلی کوتاه است. یکی اصلاً دو سطر شعر است. احساساتش را این طوری بیان کرده و یکی یک نامه کوتاهی است. از گروههای ملی مثلاً میتوانم آقای دکتر دامغانی که بعدها بنیان گزار جبهه دموکراتیک ایران شد و عقل منفصل این تشکیلات بود نام ببرم اگر نگوئید چپ بود. بهر صورت یک آدم ملی بود. ایشان در همان تاریخ یعنی دو روز بلافاصله بعد از استیضاح یک نامه‌ای بمن نوشت بعنوان یک همکار وکالتی "همکار ارجمند : متن استیضاح شما از دولت که نسخه‌ای از آن با پست برای من ارسال شده بود خواندم . به شمانه تنها از جهت داشتن شهامت و درایت بلکه بیشتر از جهت توجه به وظیفه ای که حضور درمجلس بر عهده‌تان گذاشته است تبریک میگویم. در تیرماه امسال گروهی از وکلای دادگستری که اینک اساس یک جمعیت را پی ریزی میکنند در بیانه‌ای خواسته‌های قانونی خود را اعلام و من جمله نوشتند: 'قوه مقننه باید از سلطه قوه مجریه خارج شود و نقش راستین خود را بعنوان مرجع تفکر و تدبیر ملی باز یابد.' اینک من بعنوان یکی از امضاء کنندگان آن بیانیه وقتی می بینم یک همکارم درجهت تثبیت این خواسته اعلام شده قدمی اساسی و مؤثر برمیدارد بخود می بالم و حداقل وظیفه خود را تأئید او با نوشتن سطوری مختصر با این قلم ناچیز می بینم. امیدوارم آن همکار ارجمند با پیگیری این استیضاح بتواند نشان دهد که برای بازگرداندن قوه مقننه به موضع واقعی خود، موضعی که قانون اساسی تعیین کرده است یعنی موضع تفکر و تدبیر ملی، یک مجاهد درطراز مجاهدان هفتاد سال پیش تبریز و لایق عنوان واقعی نماینده مردم تبریز میباشد." این نامه آقای دکتر دامغانی است.

س- اسم کوچک آقای دامغانی چیست آقا ؟

ج - دکتر محمد تقی دامغانی،دوست بسیار صمیمی آقای متین دفتری که ایشان بدون صوابدید ایشان تصمیمات خانوادگی هم اتخاذ نمی کردند. بعد یک نامه‌ای است از آقای فریدون تنکابنی نویسنده معروف که بعنوان یکی از روشنفکران چپ ما بود. نوشته بودکه: " بعد از سلام وعرض ارادت خالصانه و مخلصانه ، امروز شرح استیضاح شما از دولت که حتی در مجلس مطرح نشده و در روزنامه‌ها منعکس نگشته است بدستم رسید و خواندم و بر شهامت و شجاعت و میهن پرستی و ملت دوستی شما آفرین گفتم. آقای بنی احمد، شما تا امروز مانند بقیه وکیل دولت بودید اما از امروزنماینده مردم هستید . شما نماینده راستین مردم و من این مقام مقدس را بشما تبریک میگویم . نامه شما بسیار منطقی و مستدل و شجاعانه بود. سرانجام کسی باید پیدا میشد که این سد دوزخی تملق و دروغ و چاپلوسی را بشکند. بشما تبریک میگویم که این افتخار بزرگ نصیب شما شده است . نام شمادر تاریخ معاصر ایران با افتخار ثبت خواهد شد. آقای عزیز دست از مبارزه برندارید بگوئید و بگوئید و مطمئن باشید که سخنان شما بگوش ملت خواهد رسید علیرغم سانسور جهنمی.و مردم خادم را پاداش خواهند داد و خائن را مجازات خواهند کرد. موفق باشید . ارادتمند شما فریدون تنکابنی،نویسنده و عضو کانون نویسندگان ایران".بعددرهمان اسفند ماه که سی مارس ۷۸ است مصادف بود با ایام حج . خوب این استیضاح رفته بوددرآنجا بوسعت زیاد بین ایرانیها توزیع شده بود وتکثیر شده بود. ویکی از ایرانیها درآنجا یک دستگاه ، برای اینکه کفاف نمیداده ، فتوکپی کوچکی خریده در چادر خودش گذاشته بود و اینها را آنجا فتوکپی می کرد . و یکی از بزشکان معروف ایران در خارج که سی سال است در سوئیس زندگی می کند شخصی است

باسم آقای پروفسور صادقی که پزشک قلب است که برای خمینی هم کهاگریادتان باشند بردند به ایران با یک گروه پزشکی . و من یک بار بر حسب تصادف بعنوان بیمارپیش ایشان رفته بودم و خودم را معرفی نکرده بودم . برای اینکه عنوان نمایندگی مردم در خارج یک اتهام بود، اوایل دوره نمایندگی . و ایشان از قرار آدم معتقد و مذهبی هم بودند با وجود اینکه زن فرنگی دارد و سی سال استدر سوئیس زندگی کرده است . به زیارت مکه رفته بود مراسم حج و آنجا این نامه را وسیله یکی از حجاج همشهری من فرستاده است که بله ، "فرزند مبارز ایران"، کاری ندارم . " سعادتیاری کرد بزیارت مقبره پیغمبر اسلام توفیق پیدا کنم و در ضمن بخدمت همکار ارجمند دکتر ذکاء رسیدم و ذکر خیر جنابعالی بمیان آمد امیدوارم همواره سالم و در خدمت بخلق موفق باشید. استیضاح شما راخواندم و این شعر را دوستم برای شما ،آقای حمیدیه خطاب کرده :

چشم بیت الحرام‌ای چشمه زمزم می جوش که‌صفای تو غبار از رخ حجاج گرفت
مرد آزاده بگوحرف خودو ملت ما که نوای خوشت ازیادبرد ذلت ما

از خودم برای جنابعالی ، آن شعر آخر. خدا یار و نگهدارتان . ارادتمند شما - پروفسور صادقی ."

خوب ، این سه جناح از طرز تفکری بود که درجامعه وجود داشت . و یک سرشکستگی بزرگ برای ما در این مبارزه که وقتی فکر می کنیم ، من نمیگویم انقلاب منحرف شده،من میگویم در هدفهای خودش شکست‌خورد و ما شکست‌خوردیم. چون زورما به‌زور محافل بین‌المللی که این تنور آخوندها را باد می زد نرسید. و هیچکس‌حتی آن شخصی که نخست‌وزیر دولت موقت‌شد راضی به حکومت روحانیت‌و آمدن خمینی به ایران نبود نه تنها به حکومت‌روحانیت . و در

شرایط اکراه و اجبار چون حوادث اجتماعی وقتی از راه میرسند تمام راهها بسته میشود عده‌ای نه برای نجات‌خودشان بلکه برای نجات‌افکارشان کد با آن زندگی کردند ناچار میشوند در کنار جریان بیایند. و من بازرگان را بسبب نخست‌وزیر دولت موقت‌بودن اتهامش‌را ، اگر قرار به متهم کردن همدیگر باشد و در یک دادگاه ملی بنده یک متهم ، ایشان یک متهم ، دیگران یک متهم ، قرار بگیریم خیلی اتهام ایشان حتی بعنوان یک دولتی که ناظر بر اعدام های غیرقانونی بود ، ناظر بر پایمال کردن حقوق بشر بود، کسی که رئیس‌حقوق بشر ایران بود کمیته ایرانی حقوق بشر بود کمتر از آقای دکتر سنجابی است. برای اینکه ایشان وقتی از پاریس‌برگشت علیرغم تمام فشارهائی که باو وارد شده بود و سند آقای سنجابی ارائه شده بود حاضر به امضائی نشد و گفت "لحظه‌ای که من حرکت‌می کردم تا دم پله‌های هواپیما این کاغذ را برای من آوردند که امضاء بکنم و من امضاء نکردم ."

س- آقای بازرگان‌این رابشما گفت،در جلسه‌ای که داشتید در تهران؟

ج - بله. صبحی که ایشان آمده بودند من به دیدنشان رفتم حتی نخواست در حضور آقای دکتر سحابی بگوید رفتیم اطاق بغل . گفتم چه مذاکره‌ای کردید. گفت "مذاکره؟خمینی مگر با کسی مذاکره دارد. تیغ هندی در کف زنگی مست " خوب ، ما شکست‌خوردیم زورمان نرسید. من نمیخواهم بگویم اشتباه کردیم . البته آدم سیاسی ممکن است‌اشتباه هم بکند . کسی که هیچ کاری نمیکند هیچ اشتباهی هم نمیکند . و کسی که در کوران حوادث‌است ممکن است‌اشتباه هم بکند ولی در این مورد بخصوص‌شکست‌خوردیم. زورمان نرسید .

س- آقای بنی احمد ، ارتباط شما بااین جبهه ملی که بوسیله آن اعلامیهٔ

آقای سنجابی و فروهر و بختیار تجدید حیاتش‌را اعلام کرد و من آنرا جبهه ملی چهارم خطاب میکنم چگونه بود؟

ج - من هیچ ارتباطی نداشتم فقط عرض‌کردم ، ارتباط من با گروههای ملی و مردمی ، چون وقتی من بعنوان نماینده مجلس‌در پارلمان بودم یک دیواری بین من و تمام گروههای ملی ومردمی وجود داشت. منهم جزو ۲۶۸ نماینده‌ای بودم که بعنون نماینده رستاخیز در مجلس‌بودم.

س- معذرت‌میخواهم ، اجازه بفرمائیدمن‌یک خرده سئوالم را مشخص‌تر طرح کنم. منظور من اینستکه در آن روزها آیا شما هیچوقت‌با آقای فروهر ملاقات کردید؟

ج - در آن روزها نه ولی بعدها بله .

س- بعدها را میگذاریم بعدا" صحبت‌میکنیم. با آقای دکتر سنجابی چطور؟

ج - نه . و روزهائی که شما اشاره میکنید بر میگردد به اردیبهشت ، نه برمیگردد به اواخر دی ماه ۵۶ قبل از وقایع تبریز.

س- بله ، من تاریخی را دقیقا" در نظر ندارم میخواهم ببینم که...

ج - چرا آن اعلامیه تاریخ دارد. سه امضائی را میگوئید دیگر. اعلامیه سه امضائی را شما میگوئید؟

س- درست، ولی من منظورم دقیقا" آن روزی نیست‌که اعلامیه منتشر شده‌بود منظورم من اینستکه آن جبهه ملی که با آن اعلامیه تجدید حیات‌کرد. شما با رهبران آن در این مدت‌تا زمانی که بختیار نخست‌وزیر شد تماسهائی داشتید ؟

ج - بله ، بکرات

س- ممکن است که آنها را توضیح بفرمائید برای ما ؟

ج - بله ، بکرات. عرض‌کنم که روزی بعد از وقایع آذربایجان و اینها

که من ازتبریز برگشتم و خبر این استقبال مردم با وجود جلوگیری دولت منتشر شد و ببینید چقدر دستگاه سانسور دولت‌زننده بود و چه شکلی جلوی نشر خبر را بطور رسمی می گرفتند که روزی که من به تبریز رفته بودم فردای آن روزدر روی میز سردبیران روزنامه‌های تهران این دستورالعمل ساواک وجود داشت سازمان اطلاعات و امنیت طبق معمول یادداشت‌روی سردبیران روزنامه‌های پایتخت می‌گذارد با این متن : " قابل توجه همکاران - ۳۷/۴/۱۴ - گویا آقای بنی احمد به تبریز رفته است و عده‌ای ازایشان استقبال کرده و تظاهراتی داشته‌اند . هیچگونه خبر و مطلبی در این زمینه قابل چاپ نیست ". البته دستورالعمل های زیادی اینجا هست .

س- این دستورالعمل های ساواک است آقا که دارید میخوانید؟

ج - بله ، ساواک است

س- برای کجا ؟

ج - برای سردبیران روزنامه‌ها ."۲ - گویا ، البته‌راجع به این مطالب دیگرهم است ، یکی از دانشجویان دانشکده صنعتی آریامهر دست‌به خودسوزی زده .نامبرده اختلال حواس‌داشته و در صورت‌استفاده ازاین خبر اختلال حواس‌دانشجوی‌مذکورمورد تأکید قرار گیرد.

۳ - عریضه‌نمایندگان ۱۲ هزار کامیونداران آذربایجان شرقی برای شرفیابی به پیشگاه ملوکانه قابل چاپ نیست‌و نباید استفاده شود."بعد مطالب دیگر نمیدانم،"راجع به بنی احمد، درخشش ، پزشکپور، باشگاه مهرگان بجز از تلکس خبرگزاری پارس‌مطلبی نوشته نشود"و مطالب دیگر. این مال یک روز است . دستورالعمل یک روز ساواک است‌برای سردبیران مطبوعات‌پایتخت . در چنین سیستمی خوب ، من طبعا " محصور بودم،ارتباطی نداشتم. و بعد ازاین وقایع بااین گروه جبهه ملی چهارم که شما نامگذاری کردید مامرتبط شدیم. یعنی

شخصی بنام آقای شریفی که از اعضای جبهه ملی بود شاید بیاد شما هم بیاید.
س- مال حزب ایران بود و الان هم با آقای دکتر بختیار کار میکند.
ج - بله. سال ها قبل که من در آذربایجان وکیل دادگستری بودم وروزنامه نگار، ایشان بعنوان مدیر کل یا بازرس سازمان بیمه‌های اجتماعی در آنجا خدمت کرده بود و مرا می شناخت، آمد پیش من و گفت که ما فلان روز آقای بختیار، آقای سنجابی میخواهند بیایند شما را ببینند بعنوان تشکر از کارهایتان، و ایشان آمدند. برای اولین بار من ایشان را، آقای بختیار و آقای دکتر سنجابی را در منزل خودم دیدم. و بعد بنده به بازدید رفتم بازدید هر دو جداگانه رفتم. یک بار برای دیدن آقای بختیار رفتم که البته در این موقع اینها فعالیت مشترک با هم داشتند.
س- مذاکرات در این روزها چه بود بین شما و این آقایان؟
ج- اول که خوب، مذاکرات جنبه تشریفاتی داشت در جلسات اول ولی درجلسات دوم امکان یک نوع همکاری و هماهنگ کردن برنامه‌ها در پیش بود. و بعد بتدریج این جلو رفت باینکه تشکیل یک گروه باصطلاح مؤتلف ملی که این همین طور تا هفته قبل از ۲۲ بهمن ناموفق ادامه پیدا کرد و هر موقع که یک پیشرفتی در این حاصل میشد یک حادثه‌ای این را بهم میزد که یکی از جمله حوادثی که بهم زد حتی متنی که تهیه شده بود و قرار بود صبح اول وقت در دفتر آقای بازرگان آقایان بیایند و این متن امضاء بشود چون دو متن تهیه شده بود، یکی متنی بود که آقای بازرگان تهیه کرده بود یکی متنی بود که آقای حاج سید جوادی تهیه کرده بود.
س- علی اصغر حاج سید جوادی؟
ج - بله. و این دو تا متن بعد با هم تلفیق شده بود قرار بود که این متن امضاء بشود. از صبح رفتیم دفتر آقای بازرگان، من بودم، آقای

مقدم مراغه‌ای بود و آقای دکتر عابدی اولین آدم ها ،که ایشان گفتند مگر شما نشنیدید دیروز چه شده است؟ گفتیم چه شده است؟ گفتند آقای دکتر سنجابی یک همچین اعلامیه‌ای ، مضاء کردند بنابراین از فاکتور خمینی نمی‌شود صرفنظر کرد، و فعلا" هم فایده‌ای ندارد امضاء کردن چیزی .

س- منظور آن اعلامیه سه ماده‌ای آقای سنجابی بود؟

ج - بله، اعلامیه سه ماده‌ای آقای سنجابی بود. و بعد هم خوب ، البته قبل از این هم با آقای سنجابی چندین بار صحبت‌کردیم و آقای سنجابی روزی که عازم اروپا بودند برای شرکت در انترناسیونال سوسیالیسم. صحبت شدو ایشان لحن گلایه آمیز از من داشتند بسبب طرح سئوالی که بنفع مسئله اقامت‌آقای خمینی علیه دولت‌فرانسه من در مجلس‌طرح کرده بودم.

س- چه بود آقا این ؟

ج - بعلت‌تضیقاتی که برای اقامت‌ایشان در پاریس‌فراهم شده بود من یک سئوال کلی از دولت کرده بودم که دولت‌فرانسه ، نمیدانم، یک‌اقامت‌ساده را که برای همه‌توریست‌ها برای سه ماه بدون هیچ نوع تشبث‌و اقدامی همان طور در فرودگاه صادر میکند علت‌اینکه اقامت‌ایشان را موکول کرده است به یک‌سلسله تشریفات‌و برنامه‌های دیگر چیست؟ و در آن شرایط ما نمیدانستیم که در پشت‌پرده این اقدام دولت‌فرانسه‌اقدامات‌وسیع تر دیگری وجود دارد. اینها همه برای بزرگ‌کردن خمینی است‌نه برای تضیقات‌ایشان . ولحن آن روز گلایه آمیز آقای سنجابی این بود که این روحانیت‌نباید تقویت بشود و ما اگر بتوانیم روحانیت‌قم را در مقابل روحانیت‌پاریس‌تقویت بکنیم این روحانیت‌با عقلی است‌با این خوب میشود کنار آمد. برای اینکه مدعی حکومت‌نبود روحانیت‌قم. و بعدها خوب ،تماس‌ما بیشتردر این جنبه که ایشان، آیت‌اله شریعتمداری ، یک‌اختیاراتی از لحاظ هر نوع

مراجعات خودشان چه ازلحاظ مطبوعاتی ، چه ازلحاظ اخبار ، چه ازلحاظ تماس در تهران بمن محول کرده بود. و آن قدر این مرد حسن نیت داشت که حتی در مصاحبه‌هائی که بعضی موقع اهمیت خاصی داشت و اصرار می کرد منهم مشارکت داشته باشم قبلاً میگفت که من کاغذهائی بشما نشان میدهم قبل از شروع مصاحبه و شما هم بمن بدهید من میگذارم زیر تشک. واین کار برای این است که اگر در حین جریان مصاحبه مطبوعاتی مطلبی برای شما ضروری آمد گفتنش یا نگفتنش یا اصلاح کردنش این را هم یادداشت کن بمن بده که من نگاه کنم بگذارم زیر این تشک. باین عنوان که قبلاً" هم ما این کار را می کردیم مربوط به مصاحبه نیست. قبل از شروع مصاحبه هم این ادامه داشته است . و این برنامه کار ما بود. قبل از اینکه مصاحبه ایشان شروع بشود من یک چیزهائی می نوشتم بایشان میدادم ایشان هم نگاه میکرد میگذاشت آنجا. و بعد یک یادداشتی مثلاً" ایشان در حالیکه کنار هم نشسته بودیم. این روحانیتی بود که تدبیر بیشتری داشت. متعادل بود. نمیخواهم بگویم معتدل بود نه، اگر جریان در مسیری طی میکرد که ایشان بعنوان قدرت اول روحانیت در صحنه بود ایشان متعادل بود یعنی نه معتدل بعنوان ارتجاعی.منتهی خوب ، ایشان آن شهامت و یا شجاعتی را که مثلاً" ما در تصور خودمان داریم نداشت و کسی هم در آن سن و سال شاید اگر این توقع را دارد یک توقع زیاد عادی نباشد. کما اینکه خیلی سن های پائین تراز او وقتی در آن سیستم جهنمی خمینی کیانوری ها اعتراف میکنند مثلاً" خوب ، آقای شریعتمداری حتی هرچه هم آمده در تلویزیون گفته بنظر من توجیه دارد. وقتی ناصر خان قشقائی میگوید من جاسوس سیا مأمور آمریکا در حین فرار دستگیر شدم. خودش را باین شکل با صدای خودش از رادیو معرفی میکند. خوب ، آنوقت شریعتمداری درآن واقعاً " شکنجه روانی حرفی هم زده است. شجاعت آن باصطلاح حماسی راکه ما توقع داریم

ایشان ادعایش‌را هم نداشت . ولی روحانیت‌با تدبیری بود. ارتباط بیشتر آقایان با من این بود که: ۱- در آذربایجان اقدامات‌مشترکی بنفع ملی گراها و ملیون و جبهه ملی انجام بگیرد و این جبهه ملی سه نفره وبا‌آن روحانیت ارتباط سالمی داشته باشند با روحانیت‌قم که میخواستند در مقابل روحانیت پاریس‌تقویت‌بشود. و بعدها هم یک‌بار دیگر بر حسب دعوت‌ناهاری که مرحوم منوچهر مسعودی کرد که ازدوستان نزدیک‌فروهر بود در منزل ایشان با فروهر ملاقات‌دوتائی داشتیم که یک‌ماه یک‌ماه ونیم قبل ازانقلاب بود ۲۲ بهمن بود. و با آقایان هم همینطور حتی روزهائی که دکتر صدیقی مامور تشکیل دولت‌بود در منزل آقای سنجابی من یکی دو ملاقات‌باایشان کردم.

س- چه میگفتند آقا، آقای دکتر صدیقی در آن روز؟

ج- آقای دکتر صدیقی ؟

س- بله

ج- آقای دکتر صدیقی با کمال میل آماده قبول مسئولیت‌بود.

س- پس‌بنظر شما چرا نکرد؟

ج- برای اینکه آن شروطش‌اتفاقا" با شرط هائی که دیگران می کردندوازجمله خود ما میکردیم فرق داشت. و ایشان میگفت‌شاه نباید از ایران برود و شرط اول قبول مسئولیت‌حضور شاه در ایران بود یعنی عدم خروجش‌از ایران بود و شاه هیچ میلی بماندن نداشت. و این چیزی بود که در ناصیه شاه اصلا" واضح خوانده میشد، آشکارا. هیچ تمایلی بماندن نداشت. و هیچ تمایلی به واگذاری قدرت‌نداشت‌حتی برای پسرش. و در عین حال منتظر یک‌معجزه تاریخی برای رژیم خودش‌بود. برای بازگشتن خودش‌بعنوان آریامهر سه سال قبل بی دردسر، در همان موضع، سر جای خودش. بعد از آنکه آقای سنجابی آن موافقتنامه را امضاء کردند دیگر ما همدیگر را ندیدیم.

س- شما بعد از آن آقای دکتر بختیار را ملاقات کردید؟

ج - من بعد از آن بله یکبار آقای بختیار را ملاقات کردم بدعوت ایشان در کلوب ایران و فرانسه یک ناهاری ما باهم خوردیم.

س- ایشان نظرشان نسبت به آن نامه‌ای که آقای دکتر سنجابی امضاء کرده بود در آن روزچه بود؟ آیا با شما راجع باین موضوع در آن روز صحبت کردند؟

ج - تاسف بود . و البته هیچ چیزی بر علیه ایشان از این بابت نگفت. و اصولا" ما ناهار را در یک فضای خیلی دلگیر و در یک سکوت بی معنی برگزار کردیم . برای اینکه رابطه من و آقای بختیار در حدی نبود که ما مثلا" بنشینیم باهم ناهار بخوریم هفته‌ای یکبار یا ماهی یکبار.

س- کسی دعوت کرده بود؟

ج - ایشان . خود ایشان تلفن کردند که برای دوروزدیگرمثلا" سه روز دیگر یادم نیست، ناهار را در باشگاه ایران و فرانسه که ایشان بیشتر آنجا میرفتند با هم بخوریم. خوب ، برای من این دعوت حتما" یک معنی داشت ایشان حتما" یک مطالب ، چون بالاخره وقتی شما که روابطتان با من یک بار در سال دیدار است یا دو بار در سال دیدار است یا اصلا" در تمام عمرمان سه بار همدیگر را ندیدیم وقتی به ناهار همدیگر را دعوت می کنیم حتما" مطالب داریم باهم .

س- بله

ج - ولی در سکوت مطلق این ناهار ما صرف شد و من بکرات راجع بدکتر سنجابی ازایشان پرسیدم فقط چند آه ایشان کشید بی آنکه تأسف لفظی هم ابراز بکند از کار سنجابی یا تکذیب یا تأئید بکند و این جوری احساس تأثر خودش را نشان داد. ولی هیچ عبارتی درمورد ایشان بکار نبرد. و بعدها برای من روشن شد که در آن فاصله تلفن ایشان بدعوت به ناهار

وروز ناهار ایشان مذاکراتش باشاه‌برای تشکیل دولت‌شروع شده بود و علت سکوت‌این بود که دیگر احتیاجی به چیز دیگر نمی دید یعنی من نقشی برای ایشان نداشتم. و چون با مطالبی که شاه گفته بودمیدانست‌که در هیچ نوع همکاری هم نخواهم بود. این بود که دیگر حرفی نداشت‌و دعوتی هم به ناهار کرده بود شاید در رودربایستی آمد ناهار را با من خورد. و اگر آن‌رودربایستی را نداشت‌نمی آمد. چون عرض‌کردم درهمان سکوت... آن روز دومین ملاقات من باشاه بود همان روز ساعت‌چهارونیم بعدازظهر. و وقتی من پیش‌شاه رفتم گفت " صدیقی هیچگونه بعد ازاین جریان سنجابی دلگرمی برای تشکیل دولت ندارد ولی دونفر برای این کار افسار پاره می کنند". عین عبارت‌شاه بود. پرسیدم" کی ها هستند؟" گفت "یکی بختیار هست، یکی پزشکپور".

س- شاه با سنجابی هم صحبت‌کرده بود راجع باین مسئله؟

ج - گفت‌آمد اینجا...

س- خود شاه بشما گفت که سنجابی آمد اینجا؟

ج - بله، گفت"آمداینجا و باحالت‌تأثر درحالیکه چشمانش‌پر اشک بود از گذشته ، از کار خودش‌متاثر. و من نمیدانم واقعا" چرا این کار را کرد هر چه فکر میکنم نمی فهمم. "

س- آقای بنی احمد، چطور شد که شما به‌ملاقات‌شاه رفتید؟ شاه از شما دعوت کرد که به ملاقاتش‌بروید؟

ج - عرض‌کنم که در جریان حوادث‌و وقایع بعد از ۱۷ شهریور چندین بار علیاحضرت‌فرح اظهار تمایل کرد که ملاقات کند وسیله یکی از نمایندگان مجلس‌که گویا روابطی ازلحاظ خانوادگی هم داشتند. و من چون نه مفید میدانستم و نه موردی برای ملاقات‌همینطوری مسکوت‌گذاشتم تا اینکه این مسئله خیلی بیخ پیدا کرد و اصرار از طرف‌ایشان . و چون به حسابی

ایشان مقام مسئولی نبودند و درعین حال شاید میتوانستند در بعضی از تصمیم گیریها نفوذ داشته باشند روی شاه یک ملاقاتی با علیا حضرت فرح کردم صحبت‌های معمولی و سئوالات ایشان روی علل حوادث و بحران هائی که پیش آمده است و یک اظهار بی اطلاعی محض و دهها چرا که چرا چنین شد چرا چنان شد و خوب ، آنچه که در آن روزها در جریان بود من به ایشان گفتم و بعنوان راه حل هم وقتی پرسید گفتم من کارشناس نیستم که بتوانم از نظر اجتماعی بگویم راه حل اینست راه حل آنست . بعد دو ساعتی دراین ملاقات مطالبی بمیان کشیده شد و ایشان گفتند که متأسفانه شاه ریشه حوادث را پیدا نکرده است تا بتواند تصمیمات فوری و درستی اتخاذ بکند . و چون دیگر فایده‌ای نداشت طرح بعضی مسائل همانجا ملاقات را من خلاصه کردم و آمدیم . بعد دو سه بار پیغام از طرف شاه رسید برای ملاقات ، یک دیدار . و من آن موقع بصلاح خودم از لحاظ مبارزات اجتماعی نمی دانستم . برای اینکه ما میخواستیم حوادثی که دارد در مملکت پیش میآید بتوانیم درآن یک نقش مثبتی داشته باشیم و این ملاقات امکانا" آن نقش مثبت را از بین می برد و من را هم تبدیل میکرد به یک عضو فلج . این بود که زیر بار نرفتم . تا اینکه حوادث رسید بجائیکه خوب ، بحران هائی بود که شاه میتوانست یک تصمیماتی را فورا" بگیرد . بعد این دعوت‌ها وسیله یک شخص دیگری که من برای اولین بار می دیدم تکرار شد . و آن داستانش این بود که یک روز عصر در منزل من که افراد متفرقی می آمدند و میرفتند آن روزها ، یک شخص جوانی آمد و نشست و حدود یک ساعت یک ساعت ونیم بدون صحبت و حرف یا مداخله در مذاکرات دیگران و بعد خوب ، من فکر کردم این حتما" حرفی دارد . با ایشان ، در کنار هم نشستیم و گفتم مثل اینکه شما فرمایشی داشتید؟ گفت برویم آن اطاق یک دقیقه . رفتیم گفت من پروفسور

جوادی هستم یا دکتر جوادی هستم ومن وزنم ازدوستان و نزدیکان شاه و ملکه هستیم اعلیحضرت خیلی علاقمند استکه یک ملاقاتی با تو بکند و چندین بار این بطور غیر رسمی، نیمه رسمی ازشما دعوت شده است شما تمایلی نشان نداده اید چرا؟ گفتم البته الان آن ژست را ندارم ولی باز هم فکر میکنم این ملاقات متضمن منافعی نباشد نه برای ایشان و نه برای من و برنامه هایم. برای اینکه فکر میکنم نمک روی زخم پاشیدن باشد یک مقدار این دیدار. گفتند ایشان با تمام این تفاصیل خیلی ... و شما اگر اجازه میدهید من با این تلفن با اعلیحضرت تماس بگیرم؟ من یک دستگاه کوچکی داشتم که صدا را کنار تلفن بلند میکند پخش میکند. و ایشان گرفت شماره را و نمیدانم کسی را خواست و از آنکس اعلیحضرت را خواست و بعد وصل کردند و از صدا من دیدم که صدای خودشان است. صحبت کرد و گفت من منزل فلانی هستم و استدعا یم از اعلیحضرت اینستکه تاریخ ملاقات و روزش وسیله من تعیین بشود اعلیحضرت تأئید و ابلاغ کنند و کس دیگری در جریان ملاقات نباشد. گفتند بله همینطور هم خواهد بود و فلان و برای فردا. من با یشان گفتم پس فردا. گفت اگر اجازه بدهید پس فردا. گفت پس فردا. برای اینکه میخواستم با دوستانم در بین بگذارم. چون من آن موقع یک مقدار تعهدات سیاسی داشتم در میان یک عده از رفقایم. بعد که صحبت کردیم خوب، آنها گفتند که ملاقات را بکنید ولی شما هیچ زیر بار هیچ نوع تعهدی از لحاظ مسائل اجتماعی نروید. خوب، هر حرفی که مطابق مصلحت میدانید مطرح کنید و حرفهای شاه را هم گوش کنید بعد اینجا باز مطرح می کنیم اگر لزومی به اتخاذ یک تصمیماتی باشد باهم می گیریم. همان روز صبح آقای افشار،
قریب افشار بودند؟ نه هرمز قریب ...

س- بله ، هرمز قریب در دربار

ج - رئیس تشریفات. ایشان تلفن کرد و یک خانمی بمن تلفن کرد خانم لاشائی نام که گوشی با آقای قریب صحبت کنید. بعد آقای قریب بمن گفتند که آقا امروز ساعت چهار با اعلیحضرت دیدار دارید یادتان هست؟ گفتم نه، دیداری ندارم با اعلیحضرت. گفت شما امروز ملاقات ندارید با اعلیحضرت؟ گفتم نه. گفت نمیخواهید شما اعلیحضرت را ملاقات کنید؟ گفتم من همچین دیداری قراری به ملاقات ندارم شما از کجا این حرف را میزنید؟ گفت پس خیلی خوب ببخشید. بعد بلافاصله من تلفن کردم به جوادی. گفتم آقا قراری و ملاقاتی که قرار بود هیچکس نداند فقط مثل اینکه خواجه حافظ نمی داند آقای رئیس تشریفات یک چنین تلفنی بمن کرد. البته ظاهرا خیلی ناراحت شد. گفتم پس بهرصورت قرار امروز را بیک روز دیگر عوض کنید.و قرار رابه دو روز دیگر ایشان عوض کرد و من در روز موعد رفتم به کاخ نیاوران. البته تا دم در ماشین را دیدند دیگر هیچ نوع بازرسی یا نگاهی هم حتی نکردند فقط یکی گفت که نفر جلوئی شما را هدایت میکند. ماشین آمد...

س- این اولین ملاقات شما با شاه بود؟

ج - بله، اولین ملاقات من بود. اولین دیدار من ازشاه بود. البته شاه را در یک سفر در آذربایجان در یک ضیافت شام شهرداری دیده بودم، جزو مدعوین ...

س- ولی نه در ملاقات و گفتگو.

ج - بله، هیچوقت. بعد من از پله‌ها که رفتم پائین دیگر به اطاق انتظار هم هدایت نشدم یک سرگردی دم در بود و در را باز کرد. من بفکر اطاق انتظار بودم که وارد سالن شدم و دیدم شاه قدم میزند. آمد جلو وخیلی با تعجب نگاه کرد. اولین سئوالش این بود که "شما چند سال دارید؟" مثل اینکه ازمن یک غول بی شاخ ودمی یا باشاخ ودمی برای ایشان ترسیم کرده

بودند و انتظار داشت که با یک آدم خیلی تنومند و شکم گنده و عجیب و غریبی روبرو بشود. و خیلی دموکرات منش تعارف کرد که بفرمائید. بله نشستیم همینطور که با شما نشستیم. دستور چائی دادند و صحبت را خودش شروع کرد گفت "بیرون چه خبر است؟" گفتم اعلیحضرت نمیدانند که بیرون چه خبراست؟ گفت "نه، این مقدار که گزارشات رسمی." گفتم خوب، سازمان اطلاعات. گفت "اه، آقا کدام سازمان اطلاعات؟ کدام سازمان؟ تمام گزارشاتشان دروغ، غلط." یاد انتقادات آقای هویدا افتادم که تنها آدمی بود که میتوانست از خودش و دولتش انتقاد بکند، و شاه آنچنان از سازمان امنیت اظهار تنفر می کرد. خلاصه شروع کرد و گفت "خوب، شما قبل از وکالت چکار میکردید؟ یک مختصری از بیوگرافی خودتان بگوئید." گفتم قربان قاچاقی وطن پرستی می کردم. گفت "چرا قاچاقی؟" گفتم برای اینکه این بود، این بود سرگذشت بنده. بعد مسئله کشید تا انتخابات و مجلس و این داستان بودجه سال ۵۴ و اظهارات هویدا. و من آنجا گفتم که، وقتی اول گفتند بیرون چه خبر است و اینها، گفتم که من خیلی نوجوان بودم وقتی اعلیحضرت به تخت نشست ولی شنیدم روزنامه‌ها نوشتند که اتومبیل شاه روی دوش مردم رفت به بهارستان برای ادای سوگند. ونمونه آن را هم خودم بعد از سقوط آذربایجان یا نجات آذربایجان در مسافرت اعلیحضرت دیدم. یعنی خودم در کلاس هفتم یا هشتم دبیرستان بودم و ناظر آن احساسات مردم نسبت به شاه بودم. ولی سئوال اصلی بنظر من اینستکه چه شد که فرزندان همان پدران و حتی همان پدران الان شعار مرگ بر شاه را در خیابان ها میدهند.

س- همین جوری این را به ایشان گفتید؟

ج- همین جور. چون من واقعاً بیان شاهانه را نمی دانستم که با شاه چه جوری باید برخورد کرد. حتی نمیدانستم شما باید گفت یا اعلیحضرت باید

گفت ویا ... ولی خوب برخورد خیلی دموکراتیک ایشان آنچنان میدان میداد بهر کس که بتواند راحت صحبت بکند. و من خیلی راحت صحبت کردم. گفت "خوب، بله آن سفری که بعدها هم به آذربایجان کردم ناظر همین احساسات بودم و یک روز در اردبیل شما استانداری داشتید باسم دهقان برگشتم باین گفتم که ممکن است این همه احساسات دروغین باشد؟ و الان دارم می بینم که آن روز من اشتباه نمی کردم."

س- یعنی اینکه احساسات آن روز دروغین بود؟

ج - بله دروغین بود. من گفتم چیزی که میتوانم به اعلیحضرت عرض کنم یا بگویم . نمیدانم چه گفتم حالا، آن اینستکه متأسفانه اعلیحضرت در مقابل مردم الان قرار نگرفته‌اند. سیستم درمقابل مردم قرار گرفته است. یعنی احتمالا" کناره گیری اعلیحضرت هم مسئله‌ای را حل نمی کند. اگر مقایسه کنیم نهضت مشروطیت را با یک شاه فاسدی مثل محمدعلی شاه ، با آنچنان پناهندگی به سفارت شوروی . بعد مردم در حالیکه اسلحه دستشان بود خوب ، طرف دیگر هم قزاق بود شاید تفنگش از تفنگ مردم یک خرده ، یکسال جلوتر بود ولی بهرصورت مردم اسلحه داشتند. اما وقتی محمدعلی شاه رفت به سفارت شوروی پناهنده شد پسر چهارده ساله شاه تاجگذاری کرد تهران چراغانی کرد. هیچ اتفاقی نیافتاد یک شاه رفت یک شاه آمد. ولی الان متأسفانه آن طوری نیست. الان سیستم در مقابل مردم است. واین مردم خطابشان سیستم است و طی این ۱۳سال مخصوصا" دولت هویدا سیستم را درمقابل مردم قرار داده است. هرکاری کرده گفته من هیچ کاره‌ام شاهنشاه . وتمام کارها بنام اعلیحضرت تمام شده است. و علت عدم مسئولیت اعلیحضرت در قانون اساسی بر مبنای احترام به مقام سلطنت بوده است و این این احترام را ازبین برده است در این ۱۳ سال . خوب ، این برخورد اول ما بود دیدار اول ما بود.

س- پاسخ شاه چه بود آقا ؟

ج - شاه گفت "من یک بیوگرافی ازشما قبلا" گرفتم . بنظر من شما در محیط بدگمانانه‌ای بزرگ شده اید." عین عبارت شاه است. من دیگر حرفی نزدم بعد مسائل دیگر چه شده است؟ پارلمان چه است؟ اوضاع چیست؟ چه اتفاقی ممکن است بیفتد ؟ آنوقت، حوادثی که ممکن است اتفاق بیفتد چه میتوانند باشد ؟ یک دو سه چهار. این ، این .... بعد حدود دو سه ساعت این طوری. گفتند خیلی خوب ، من فکر میکنم این ملاقات خیلی مفید بوده ما یک ملاقات دیگری هم‌بکنیم بر مبنای اینکه شما یک راه حلی ارائه بدهید و این راه حل همین طور مدون ودرعین حال مرتب باشد یک دو سه چهار. بعد که پا شدیم بیائیم بار اولی بود این ملاقات ایشان دم در که من نمی دانستم که باید دست داد خداحافظی کرد یا همین طور رفت. ایشان شروع کرد دوباره بقدم زدن در آن سالن .خوب ، معنایش این بود که من هم باید با ایشان قدم میزدم . ما شروع کردیم بقدم زدن و یک نیم ساعتی هم اینطوری قدم‌زنان. و من دیدم این آدم بقدری بیچاره شده و فکر میکند مثلا" از من هم ممکن است یک معجزه‌ای ساخته باشد و همین طوری میخواهد وقت را بگذراند. و گفتند که خوب ، سه روز دیگر جوادی با شما تماس میگیرد ویک ملاقات دیگری بکنیم شما روی این که چه باید کرد و یک دو سه یک مطالعه‌ای بکنید بله. ما آمدیم بیرون و جریان را هم با رفقای حزبی ما در میان گذاشتیم و هم با آقای بازرگان و دیگران که شاه در همچین موضعی است.

س- عکس العمل آقای بازرگان چه بود ؟

ج - مثبت بود . چون هنوز مسئله سنجابی پیش نیامده بود و گفتند که خوب ، اشکالی ندارد ایشان یک همچنین درخواست ملاقاتی هم ازما هاکردند و ما نپذیرفتیم ولی اگر یک ملاقات دسته جمعی ما ترتیب بدهیم شاید بشود

یک کاری کرد. یک راه حلی پیدا کرد. من بر مبنای این مسئله آمدم یک خرده فکر کردم و یک تیتر مسائلی را یادداشت کردم که در جلسه بعد با ایشان مطرح کنم و افرادی هم که بیشتر در نظرم بود که با ایشان مذاکره کنم خوب، مثلا" آقای صالح بود رفتم با ایشان ملاقات مفصلی کردم حتی صالح میخواست این مطالب را در حضور آدمهائی که بدیدنش آمده بودند هفت هشت ده نفر تیپ های مختلف مطرح کند. بعد خودش مثل اینکه خوب، از این ژستش دید درست نیست آخر این مسائلی است که.. رفتیم ناهارخوری بغل سالن نشیمنشان. رفتیم آنجا و گفتم این است شما اگر برنامه ای دارید؟ چیزی دارید با شاه باید مطرح بشود این در یکچنین موضعی است. آیا میشود بنظر شما بعنوان یک مرشد سیاسی از این موضع شاه بهره برداری کرد؟ میشود کاری کرد؟ گفت "نه این دروغ میگوید. گفت این در سال ۴۱ علم را فرستاد خانه من که علم تلفن کرد که من میخواهم بیایم آبگوشت با هم بخوریم. آمد یک ناهاری با من خورد. گفت که چیه ؟ اعلیحضرت میگویند بنظر صالح چکار باید کرد؟ و من به علم گفتم که اگر اعلیحضرت در موضع قانون اساسی قرار بگیرند من پیر مرد حاضرم هرروز دو بار بیایم دم در دربار آب بپاشم جارو بکنم. و تا این را گفتم علم برگشت گفت هیس از این حرفها نزن. و این دروغ می گوید الان گرفتار است این جوری خودش را نشان میدهد بعد پا می شود همه ما را میزنند."

روایت‌کننده : آقای احمد بنی احمد

تاریخ مصاحبه : ۱۱ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : نیس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۷

آقای صالح در این مذاکرات اضافه کردند که با توجه به این تفاصیلی که بیان شد هیچ گونه مذاکره یا ادامه بحث با شاه فایده نخواهد داشت و اصولاً" اظهار عدم تمایل کرد بر هر نوع ملاقات فردی یا دسته جمعی با شاه. ولی دیگران نه ، آماده بودند برای ملاقات و یک گفتگوی دسته جمعی . در ملاقات دومی که با شاه صورت گرفت من دقیقا " همه این مطالبی را که آقای صالح گفته بود عینا " برای شاه نقل کردم که آقای صالح این جوری گفتند و گفتند که حرفهای اعلیحضرت ناشی از فشاری است که به ایشان وارد شده و بعدها اگر اوضاع عوض بشود ایشان همه آنهائی را که درصحنه هستند و مورد تأئید ایشأن نباشند خواهند کشت . و آقای علم هم در سال ۴۱ رفته پیش ایشان و آقای صالح همچین حرفی زده و ایشان در جواب گفتند که هیس . و شاه برگشت گفت " علم به چه مناسبتی همچین حرفی زده است؟" من دیگر در مناسبات اعلیحضرت با علم و علم با آقای صالح نبودم این عین اظهارات آقای صالح بود. بعد خلاصه گفتند که" خوب حالا آقای صالح باشند من باوجوداین یک ترتیب دیگری برای جلب نظر ایشان خواهم داد ." و من در آنجا گفتم که بهتر است اعلیحضرت مثلا" بعنوان اینکه یک پیری است که بالاخره روزگاری

وزیرا علیحضرت بود سفیر بود شخصا " یک تلفنی به ایشان بکنید. شاه گفت که همین کار را هم خواهم کرد. بعد اسامی کسانی را گفت برای راه حل. گفتم ضمن تمام تماس هائی که من گرفتم یک همچو موقعیتی هست که اگر شاه بتواند همه مخالفین دیروز خودش را امروز بعنوان دولت موقت، یا دولتی که انتقال قدرت" و من لفظ انتقال قدرت را بکار بردم که شاه خیلی ناراحت شد و در ملاقات سوم که همین را نوشته بودم گفت "باز شما انتقال قدرت بکار بردید؟ انتقال قدرت به چه کسی؟ از کسی به کسی؟ از چه مرجع به کدام مرجع؟ "اسامی اشخاص مختلف مطرح شد. تقریبا " ایشان با همه موافقت کردند یادم نیست شاید ۱۲، ۱۴ یا ۱۵ نفر که با حضور اینها یک جلسه ای تشکیل بشود و در آنجا یک راه حلی که این جمع ارائه میکنند بصورت یک راه حل دسته جمعی بشرط اینکه شاه قبول بکند که آن راه حل حاصله از آن مذاکرات را بپذیرد. شرط آقایان این بود برای شرکت در ملاقات دسته جمعی با شاه. و این را هم باز قبول کرد منتها موکول کرد به مشاوره با مشاورین خودش. که این از جلسه اول این دومین باری بود که من این عبارت را از شاه می شیدم که میگفت که من با مشاورینم باید صحبت کنم. حالا چه کسانی بودند مشاورین ایشان من نمیدانم. ولی وقتی به اسم آقای امیرعلائی رسید شاه گفت "نه این آدم دیوانه ای است. وقتی وزیر کشور بود پیش من میآمد طپانچه می بست و حضورش جز اینکه جمع را بهم بزند فایده ای نخواهد داشت." جز با ایشان با همه هیچگونه مخالفتی نداشت. در جلسه دوم از جمله مسائلی که مطرح شد باز اینکه مردم چه میخواهند و چه میشود؟ و این با این علت بود که مذاکرات ما کشید به غروب و یک لحظه برق کاخ رفت و برق کاخ خوب اتوماتیک بود میرفت باید آن یکی برق متصل میشد و این شاید یک ثانیه ای طول کشید تا برق برگشت و در همه این مدت شاه چندین بار تکرار

کرد پس چرا برق نمی‌آید؟ و در بیرون صدای اله واکبر میآمد.
س- صدای اله واکبر تاتوی کاخ میآمد؟
ج - بله . بعد که برق آمد و مذاکرات ادامه پیدا کرد من احساس کردم در قیافه شاه بکلی اصلا" موقعیتش را از دست داده است و صحبتهایش تداوم منطقی با هم ندارد . یعنی عبارات با همدیگر جور نیستند. تمام حواسش متوجه صدای بیرون بود. و در بین صحبت‌ها که خوب ، معمولا" خیلی آرام و هیچ نوع آثار کسالت و بیماری هم در ناصیه شاه نبود . صورت برق میزد شاید گریم بود من نمیدانم. ولی صورت brilliante با فرم با صطلاح خوب ولی باشد. و معلوم بود که ناشی از صداهائی است که از بیرون می‌آید.نمیتوانند تحمل نشستن را داشته باشد. باز شروع کرد به قدم زدن و وقتی راه میرفتیم و می‌آمدیم مسئله برگشت بهمان صحبت جلسه اول به سیستم که من گفته بودم گفت شما باز در همان عقیده آن جلسه هستید که سیستم در مقابل مردم است؟ و من ماجرای مجلس و بودجه سال ۵۴ را مطرح کردم . دیدم موقعیتی است که باید این را به ایشان گفت. گفتم من آن موقع وقتی هویدا همچو حرفی را زد و دستش را گرفت بطرف باصطلاح مسندی که من نشسته بودم وگفت " کسانیکه با الهام مستقیم از خارج به خود اجازه میدهند در چون و چند رهبری ملت ایران فلسفه بافی کنند زیر چرخ های رستاخیز خرد خواهند شد"، تلگرافی به اعلیحضرت کردم و من تصورم این بود که هر پیرزنی حتی نامه‌ای به شاه بنویسد بالاخره از دفترش یک جوابی میرسد که نامه شمابه‌شرف عرض ملوکانه رسید چنین گفتند و چنان فرمودند. ولی من تابحال بعنوان یک نماینده مجلس بسبب کار سیاسی جواب تلگراف سیاسی خودم را از دفترشاه نگرفته‌ام. شاه در حالیکه ابروانش را کشیده بود گفت اصلا" همچین تلگرافی من ندیدم همچین تلگرافی بمن نرسیده است . گفتم آن جلسه که گفتم سیستم

در مقابل مردم قرار گرفته است دقیقا" نظرم همین بود. سیستمی که نباید بگذارد تلگراف نماینده مجلس‌که علی الاصول سیاسی ترین مشاغل را دارد بدست رئیس مملکت برسد. و این همان سیستمی است‌که الان مردم با آن می جنگند. و من منظورم این بود. خلاصه این جلسه این شد که...

س- چه پاسخی بشما دادند؟

ج - هیچ، چیز زیادی آن‌موقع‌شاه‌برای‌گفتن نداشت.

س- آیا احساس شما واقعا" این بود که آن تلگراف به شاه نرسیده بود یا داشت‌دروغ میگفت؟

ج - نه فکر میکنم نرسیده بود. اینها نرسانده بودند البته که نرسیده بود که نمیشود گفت. بعد قرار بر این شد که این راه حلی که موردپسند، مورد قبول این آقایان خواهد بود یک شمائی شاه از این راه حل قبلا" داشته باشد. گفت "هما نطورکه آقایان شرط جلسه را این کردند که وقتی تصمیماتی گرفته شد در آن جسه دسته جمعی من بپذیرم بعنوان شاه مملکت‌منهم باید شمای آن جلسه و تصمیماتی که ممکن است گرفته بشود این باید برای من چهارچوبش مشخص باشد". و من گفتم همچو پیشنهادی بهر یک از مبارزان سیاسی راه مذاکره را می بندد و هیچکدام از قبل حاضر نیستند همچو سندی را امضاء کنند بدهند. گفتند "شما با اینها صحبت‌کنید مجموعه اینها را شما روی کاغذ بیاورید." گفتم هیچ تضمینی برای اینکه چهارچوب جلسه در آن محدود خواهد شد وجودنخواهد داشت. گفت "عیب ندارد ولی من بتوانم کلیات‌را قبلا" داشته باشم." این جلسه هم دقیقا" یادم نیست، شاید دو سه ساعت‌بیشتر بطول انجامید. خلاصه من آمدم و بارفقای خودمان صحبت‌کردیم. بعدبا عده‌ای از آقایان دیگر هم که در بیرون بودند صحبت‌کردیم و همان موقعی بود که آقای بازرگان گفت‌که دیگر فایده‌ای ندارد برای اینکه از فاکتور خمینی با شرایطی که فراهم شده است

دیگر نمی شود صرفنظر کرد، من نیستم. با این ترتیب دیگر مسئله‌ای که باید مطرح میشد دیدگاههای شخصی من یا چند نفر رفیق هم فکر من میتوانست باشد.
س- در این موقع چه کسی نخست‌وزیر بود؟
ج- ازهاری. بین ملاقات اول و ملاقات دوم ازهاری نخست‌وزیر شد و شاه ازمن پرسید در این ملاقات دوم که بیام من چطور بود؟ پیامی که قبل از آوردن ازهاری داده بود و درآن اعلام حکومت ازهاری تقریباً " شده بود. گفتم والله مقدمه پیام ...
س- این پیامی نیست که گفت من صدای انقلاب را شنیدم ؟
ج- بله ، مقدمه پیام با مؤخره آن نمی خواند برای اینکه صدای انقلاب را اعلیحضرت شنیدند اما حکومت نظامی روی کار آوردند. گفتم حکومت نظامی برای چیست؟ حکومت نظامی اگربرای کوبیدن نباشد روزدوم مسخره خواهد شد کما اینکه‌در مجلس اینطوری شد و آقای ازهاری وقتی رفت پشت تریبون آدمی بود که در آن اونیفورم ژنرالی هول شده بود. گفت"بسم اله رحمن الرحیم چو ایران نباشد تن من مباد. یعنی رستم و سعد وقاص در آن واحددرجسم ایشان حلول کرده بود. و بعد باآن بازی مسخره و کمدی که پیش گرفت و ارتش اصلا" ماهیت باصطلاح تجزیه پذیریش را ، موقعیت پراکندگی خودش را نشان داد باآمدن ازهاری و حکومت‌نظامی و وزیران نظامی که گوش تا گوش نشسته بودند. در جلسه دوم ما مطلبی تهیه کردیم بعنوان نظریه حزب دیگر جمعیت بعنوان "خروج از بن بست." مأموریتم این بود که این رافقط برای شاه بخوانم دیگر. جلسه سوم وقتی من رفتم بعد از مقدمات گفتم که اینطوری شد قضایا و ما یک نظری داریم بعنوان" خروج از بن بست." گفت "بخوان آن را" چون‌مطلب تند بود من خواستم ایشان را آماده بکنم . گفتم البته این مطلب مطلبی نیست که مورد پسند اعلیحضرت قرار بگیرد ولی این متکی از یک طرف

به یک سلسله واقعیت‌های عینی است‌که در جامعه هست. از یک طرف متکی به یک سلسله مسائل دماگوژی اجتماعی است‌که میخواهد مهار کند این جامعه عصیان زده را اینستکه شما نباید ناراحت‌بشوید.ولی من باز مقدمه را کافی برای خواندن مطلب نمی‌دیدم و چون پیش‌بینی کرده بودیم که بهیچوجه موافقت نخواهد شد متن فرانسه وانگلیسی این را حاضرکرده بودیم و خبرنگاران داخلی وخارجی هم دعوت‌شده بودند به چهار ساعت بعد این ملاقات‌که دیگر بگوئیم که ما یک‌همچو راه حلی ارائه کردیم. تازه من شروع کردم خواندن مقدمه را خواندم شاید در بند اول یا دوم رسیدم به استعفای شاه ازسلطنت و تشکیل دولت،که البته اینجا هم متن انگلیسی آن هست‌و هم متن فارسی و متن فرانسه

س- بله ،من‌ممنون میشوم اگر متن انگلیسی اش‌را بما بدهید که ضمیمه نوارهای شما بکنیم.

ج - بله . که بند اول این عبارت‌بود استعفای شاه و تشکیل شورائی مرکب از افراد بصیر و مورد اعتماد ملت‌ایران . این شورا نه شورای سلطنت‌است ونه یک‌شورای غیرقانونی است. شورائی است‌ناشی از ذیل اصل ۴۸ که پیش‌بینی میکند تشکیل یک شورائی را مرکب‌از افراد بصیر و مورد اعتماد البته شاه که خوب، وقتی شاه موافقت‌میکرد که این شورا تشکیل بشود شرط ما این بود که مرکب‌از افراد بصیر و مورد اعتماد ملت‌ایران‌باشد.وقتی این بند اول خوانده شد البته تااینجا شاه سکوت‌کرده بود و با ناراحتی گوش‌میکرد چون مقدمه بودباضافه بعضی توجیهات. یک‌مرتبه وقتی عبارت استعفای شاه از مقام سلطنت و تشکیل شورائی مرکب‌از افراد مورد اعتماد ملت‌ایران را من خواندم . شاه پا شد و دستهایش‌راداخل جیب جلیقه‌اش‌کردو

با ناراحتی گفت"این که راه حل نیست پس کودتا بکنید." من دیدم که دیگر محل بحثی وجود ندارد پا شدم گفتم خدمت اعلیحضرت باید بگویم که خدمت سربازی هم نکرده‌ام تا چه برسد به کودتا. من اول هم گفتم که این راه حل مورد پسند اعلیحضرت نخواهد بود. بعد اعلیحضرت یک خرده مکث کرد وگفت شما فکر می کنید ارتش از چه کسی اطاعت میکند؟ ارتش حتی از ولیعهد هم اطاعت نمی کند. گفتم تا بحال من فکر میکردم لااقل ارتش از منافع مملکت اطاعت میکند. گفت "نه شما ارتش را نمی شناسید و این ارتش جز از من از هیچ کسی اطاعت نمی کند." و دیگر لحظه‌ای بود که من باید میآمدم بیرون و غرم برخور طوری بود که حتی نمیشد مثلا" خداحافظی هم کرد یک چیزی هم گفت، مثلا" آمد بیرون. از پشت سرم هم زیاد اطمینانی نداشتم که چه اتفاقی داردمیافتد بهرتقدیر من آمدم و این سه ملاقات با این شکل تمام شد و ما این جزوه را که انگلیسی اش را دادم بشما فرانسه‌اش را ندادم، اینرا در همان روز به خبرنگاران دادیم و منتشر کردیم و رادیوهای خارج هم همان روز خلاصه‌ای از این را، که البته تکیه رادیوهائی مثل بی بی سی فقط به استعفای شاه بود، پخش کرد.

س- آقای بنی احمد این چه زمانی بود که شما در مجلس استعفا دادید برای اعتراض به کشتاری که در پاوه شده بود بوسیله سالار جاف؟ ممکن است آن را توضیح بفرمائید؟

ج - بله، عرض کنم که، آقای سالار جاف نماینده پاوه بود و جزو ایل جاف عراق بود که کوچ کرده بودند به ایران. البته ایل جاف یکی از ایلات تاریخی نوار مرزی است که بخشی در ایران سکونت داشتند و بخشی در عراق و اینها جزو ایل باصطلاح آن طرف، آنسوی مرز بودند. و روی مسائل سیاسی روز و بارزانی و اینها، اینها آمده بودند به اینطرف و اسکان داده شده

بودند . اینها برادران زیادی بود شاید هفت‌هشت‌برادر بودند. سالار و سردار و سربست‌و نمیدانم کی و اینها .و یک سلسله امتیازات‌فوق العاده‌ای اینها در ایران کسب کرده بودند که ساده‌ترین آن همان عنوان نمایندگی سالار جاف بود بعدآن‌یکی برادر که خیلی بظاهر هم آدم متین و موقری بود سمت‌آجودان کشوری شاه را داشت سردار جاف. و آن دیگری که سر بست‌بودآنهم با آقای نصیری و اینها در املاک کرج و آنطرفها زمین های خیلی وسیعی را بعنوان شرکت‌سهامی کشت‌و صنعت‌و مهمانسرا و این چیزها ایجاد کرده بودند. و ما از نظر محل سکونت با آقای سردار جاف‌دیوار به دیوار بودیم یعنی همسایه بودیم.
در پاوه مثل همه نقاط ایران یک سلسله اعتراضات روز به اقدامات دولت و اینها درجریان بود و آقای سالار جاف‌در مقام حفظ منافع دولت‌بعنوان یکی از نمایندگانی که سخت‌از دولت، صرفنظر از هردولت، دولت‌شاه و سیستم حمایت‌میکرد برای سرکوبی این مردم یعنی در حقیقت‌منتخبین خودش موکلین خودش میرود به پاوه . و روزی که ایشان در آنجا بوده زد و خورد شدیدی بین مردم و ایشان روی می‌دهد که منجر به مداخله مامورین ژاندارمری می شود که از کرمانشاه رفته بودند. مامورین ژاندارمری کرمانشاه پس‌از ساعتها جنگ، بعد ازاینکه مردم چوب و اسلحه دستی قمه واین چیزها را از این ها گرفته بودند مواجه میشوند با تیراندازی افراد جاف، مامورین ژاندارمری که با یک‌کشته از ژاندارمها موفق میشوند که عده‌ای ازاینها را دستگیرکنند و سالار با عده‌ای دیگر فرارکرد.

س- ایشان خودشان نیروهای مسلح داشتند؟

ج - بله در محل داشت. و این عمل باعث‌شد که خوب، خیلی مسئله غیرعادی بود و منهم برحسب موقعیت‌روزی که داشتم تبدیل شده بودم به یک مرجعیت کاذبی که هراتفاقی میافتد سراغ من هم میآمدند. عواملی دوستانی در

کرمانشاه داشتیم اینها آمدند از پاوه آمدند و تازه‌ما را برداشتند بردند به کرمانشاه . رفتیم آنجا و خلاصه تظاهراتی بود در میدان کرمانشاه و آنجا یک سخنرانی شد و رفتیم بعنوان بررسی مسئله و دلجوئی از اهالی میرویم به پاوه، ساعت شاید پنج پنج ونیم بعد ازظهر، و عده زیادی داوطلب شدند که بیایند و این عده زیاد تبدیل شد بعد به کاروان وقتی ما راه افتادیم که شاید در حدود مثلا" ۱۲۰ اتوبوس و کامیون بطرف پاوه . رفتیم آنجا و خوب، خانواده‌هائی که چهار پنج نفر کشته داده بودند اینها را دیدیم و ملاقات کردیم و بعد قضایا را دیدم و فلان ، از نزدیک ، بعد من آمدم تهران .

آمدم تهران خوب ، برای من خیلی غیرقابل تصور بود که نماینده‌ای اسلحه بروی موکلین خودش باز کند و با اینها آنچنان درگیری پیدا بکند که پنج شش تا کشته جا بگذارد و بعد در میانجیگری ژاندارمری هم یک ژاندارم هم کشته بشود و گزارش ناحیه ژاندارمری هم تأئید حادثه و ماجرائی بود که مردم نقل میکردند. من یک نامه‌ای نوشتم به رئیس مجلس که ، دکتر جواد سعید اینموقع ریاست مجلس را داشت ، نوشتم که باین ترتیب در این مجلس دیگر هیچ نوع ایفای وظایف نمایندگی مقدور و ممکن نخواهدبود. وقتی نماینده‌ای بخواهد ،، موکلین خودش با گلوله روبروبشود آنوقت من فکرنمیکنم دیگر ما سمتی برای دفاع از حقوق مردم داشته باشیم . برای اینکه مطابق قانون اساسی نماینده هر روستائی نماینده تمام ملت ایران هم هست . بنابراین من نماینده تبریز نیستم . نماینده مردم پاوه هم هستم . و من بعنوان اعتراض به این مسئله تا وقتی ازایشان سلب مصونیت نشده است یا لایحه سلب مصونیت ایشان ازتصویب مجلس نگذشته است اعلام استعفا میکنم. و من اعلام استعفا کردم و دو سه روز بعد آقای رئیس طی نامه‌ای بمن ابلاغ کرد که من با استفاده از اختیارات مقام ریاست دستور بازداشت ایشان را

صادر کردم و دولت هم لایحه سلب مصونیت ایشان را به مجلس با قید دو فوریت داده .

س- دولت دولت آقای ازهاری بود آقا ؟

ج - نخیر دولت آقای شریف امامی . آقای نجفی وزیر دادگستری بود. و گزارش ژاندارمری هم حاکی از تائید مراتب است . و خود ایشان بازداشت شدند و من استعفا را مسترد کردم . البته دیگر در پارلمان در آن دوران نقشی زیاد از لحاظ نمایندگی باقی نمانده بود. برای اینکه حوادثی که در بیرون می گذشت آنقدر مهم و سریع بود که هیچکس گوش شنوا به حرفهای آن تریبون نداشت . و بهمین دلیل وقتی آقای دکتر صدیقی مأمور تشکیل کابینه شده بود بطور غیر رسمی ، و طی چند مذاکراتی که با هم داشتیم درخواست توأم با اصرار و تاکید انحلال مجلس بود. ایشان هم با کمال میل قبول کرد.

س- ایشان میخواستند مجلس منحل بشود؟

ج - بله ، یعنی ما این پیشنهاد را در همان مذاکرات اولیه با ایشان مطرح کردیم ایشان گفتند همینطور هم باید باشد.

س- عجیب بنظر میآید که انگار پیشنهادات آقای دکتر صدیقی درست عکس پیشنهادات آقای دکتر بختیار بود برای نخست وزیری؟

ج - همینطور هم بود تقریبا ".

س- برای اینکه آقای دکتر بختیار ...

ج - و ایشان میخواست از مجلس رأی اعتماد بگیرد. بله.و بعد من الان شنیدم که در یکی از مصاحبه‌ها یا گفته‌ها که خوب ، این مجلس را و حتی نمایندگان مخالف یا حتی تنها نماینده مخالف را هم در این مجلس ایشان کوبیدند در حالیکه از آقای عباس میرزائی رأی اعتماد گرفتند. و آن موقع هم هی اعتراض ما این بود که این مجلس تا الان کجا بود؟ و این سنت

پارلمانی تا امروز چطور رعایت نمیشد ؟ چطور یک شبه همه چیز احیاء میشرد؟ قانون اساسی زنده میشود؟

س- آقای بنی احمد، من شنیدم که درجلسه خصوصی مجلس برای رأی اعتماد به آقای دکتر بختیار شما پیشنهاد کرده بودید که گره سیاسی ایران باز نخواهد شد مگر اینکه شاه استعفا بدهد. عکس العمل آقای دکتر بختیار و سایر نمایندگان در مقابل این پیشنهاد شما چه بود؟

ج - نه همچین چیزی نبوده و من درجلسه خصوصی که آقای بختیار بدعوت و خواست ایشان رئیس مجلس تشکیل داده بود شرکت نکردم. ولی طی نامه‌ای که به رئیس مجلس نوشتم این مطلب در آنجا بود. برای اینکه بمحض اینکه ماجرای ملاقات من با شاه به آنجا رسید و مسئله تشکیل دولت آقای دکتر صدیقی منتفی شد و روشن شد که آقای بختیار روی کار میآیند فقط در یک جلسه خصوصی مجلس، شرکت کردم آنهم با یک خاطره تاریخی تمام شد برای من که باین ترتیب دعوت آقای رئیس مجلس برای پیدا کردن یک راه حل سیاسی در بحران آن روزی بود . ما رفتیم و چون من آن مجلس را واقعا" صالح برای پیدا کردن چنین راه حلی نمی دانستم این بود که فقط میخواستم ببینم که روند مجلس چیست ؟ و شاید در دل خودم هم آخرین جلسه‌ای بود که میخواستم شرکت کنم. چون حضور من در مجلس دیگر تحمل ناپذیر شده بود هم برای وکلاء هم برای امنیت خودم . چون چندین بار احساس کردم آمادگی برای حمله وزعن و این شکل ها و فحش هائی که شاید در جنوب تهران هم نمیشد شنید.

س- در داخل مجلس ؟

ج - بله در داخل مجلس، آدم هائی مثل آقای دانشی و دیگران . و درآن جلسه اتفاقی که افتاد خیلی جالب بود برای اینکه بعد از آقای ریاضی که آقای سعید نایب رئیس شده بود مقداری رعایت حال مخالفین و بیش از همه رعایت حال مرا

میکرد و به جبران مافات برخاسته بود ایشان . هم به جبران مافاتی که از بابت شخصی که عرض کردم در بودجه ۵۴ از پائین پرونده سازی کرده بود برای من که ما نه رهبر از بالا داریم نه رهبر از پائین ما فقط یک رهبر داریم و هم به جبران کارهای ریاضی. داستان تغییر رئیس مجلس هم این شکلی بود که در سفر کوتاهی که من در اروپا بودم با مطبوعات در ارتباط تلفنی بودم تقریبا " هروز از روزنامه‌های تهران یک تماس تلفنی گرفته میشد. وقتی مسئله انتخابات دوره آینده مجلس مطرح شد من گفتم که بنظر من ریاضی مسئول بخش بزرگی از انحرافات پارلمانی و حوادث روز کشور است و این آدم صلاحیت ریاست قوه مقننه را نداشت. خوب ، روند سیاسی مملکت هم این بود که دیگر ریاضی را نباید انتخاب میکردند. و این اظهار من چون در روزنامه‌های اطلاعات و کیهان منتشر شد چند روز بعد به نمایندگان ابلاغ میشود که ریاضی نباید انتخاب بشود و این برای اینها سخت‌گران آمده بود که بنی احمد از اروپا مصاحبه بکند بگوید ریاضی نباید انتخاب بشود بعد شما بما بگوئید که ریاضی را انتخاب نکنید. درحالیکه دستور انتخاب نکردن ریاضی بمناسبت مصالح خودشان بوده نه از بابت اینکه ...

س- این دستور را شخصا " شاه داده بود؟

ج - بنظر اینطوری میآید. غیر از این چون مرجع دیگری نمیتوانست چنین دستوری بدهد . خوب ، برای نمایندگان ناگوار بود حرفی را من بزنم و بعد هم بگویند که این کار نباید بشود. دقیقا " یک همچین جوی در زندگی پارلمانی من میگذشت . در آن جلسه خصوصی من هیچ حرفی برای گفتن نداشتم سی چهل نفر داوطلب صحبت شده بودند وچون آقایان دیدند که من اشاره‌ای برای صحبت نکردم وقتی نگرفتم شروع کردند این دفعه به اعتراض . نمایندگانی که هردفعه با صحبت من مخالف بودند و زمانی اصلا" وقت را با حضور شبانه

خودشان در مجلس می گرفتند که مبادا مثلا" بنده بیایم صحبت کنم یا وقت بگیرم . همه شروع کردند با عتراض باینکه چرا فلانی نمیخواهد صحبت بکند چون رادیو وتلویزیون نیست؟جلسه خصوصی است ایشان نمیخواهند صحبت کنند؟ چون لژ مطبوعات خالی است ایشان نمیخواهند صحبت کنند؟ خوب ، من دیدم آقایان تمایل دارند که ماهم یک حرفی بزنیم . منهم یک دستی بلند کردم که آقای رئیس. البته نوبت بمن نمی رسید برای اینکه شاید سی نفر بیشتر داوطلب صحبت بودند . ولی ناطقی که پشت تریبون بودوقتی حرفهایش تمام شد آمد پاشین رئیس مجلس گفت که آقای بنی احمد بفرمائید. گفتم من که نمیخواستم صحبت کنم نه باین دلیل بود که لژ مطبوعات خالی است یا تلویزیون وجود ندارد اگر آقایان یادشان نرفته باشد من اعتراض کردم به پخش تصویر و صوت ما از رادیووتلویزیون که آزادی را ما در انحصار خودمان گرفتیم در حالیکه همه جا را شما خفه کردید همه مردم را. و این در مسیر بدنام کردن ما است فضای بازی که فقط در انحصار ما است. نه این نبود من صحبت نمی کردم برای اینکه من فکر نمیکردم ما راه حل این بحران مردم را داشته باشیم . و یک کسی یا مرجعی راه حل بتواند پیدا بکند اول بایدبداند کیست و از کجا آمده است؟ من اجازه میخواهم ما بدانیم که اول ما کی هستیم و چه جوری انتخاب شدیم و در بیرون چه میگذرد؟ آیا ما صلاحیت پیدا کردن راه حل رابرای این بحران داریم؟ گفتم اصلا" هیچ جای دور هم نمیروم و از افرادی هم که درجلسه حضور ندارند حرف نمیزنم. آقای منوچهر پزشکی همشهری من که روبروی من نشسته اند سه دوره هم وکالت مردم تبریز را دارند. صداقتا " خودشان اعتراف کنند آیا صد نفر، نمیگویم ایشان در تبریز می شناسند ، در تبریز کسی ایشان را می شناسد؟ آیا عکس ایشان

را به چهارراه شهر بزنند صد نفر میتواند بشناسد این کیست؟ که ایشان سه دوره است این مسند را بنام مردم تبریز اشغال کرده‌اند؟ آنوقت ما میتوانیم برای مردم راه حل پیدا بکنیم؟ من علت اینکه صحبت نکردم این است. الان که خیلی اصرار دارید من یک پیشنهادی دارم به آقای رئیس. آقای رئیس اعلام تنفس بکنند آقایان نمایندگان از در اصلی بهارستان پیاده بروند خانه‌هایشان فردا بیائیم اینجا من دست همه نمایندگان را می بوسم بعنوان صالحترین افراد که میتواند نسبت باین مردم تصمیم بگیرند ببینیم چند نفر مان فردا سالم اینجا هستیم؟ بعد وقتی من این حرف را زدم سروصدا شروع شد. هیاهو و اعتراض که آقا باز شروع کردید. این حرفها چیست؟ خلاصه آنچنان شلوغ شد که اعلام تنفس شد. آمدیم بیرون به سرسرا و پیشخدمت گفت آقای رئیس میگویند یک چائی ... رفتم آنجا و نشستیم. معمولی صحبت روزمره بود و چائی آورده بودند. یکی از نمایندگان آمد تو و رئیس گفت یک چند دقیقه‌ای ... او رفت و مثل اینکه به نمایندگان گفته بود که رئیس با بنی احمد دارد صحبت میکند مثل اینکه به گارد مجلس خواهند گفت که همه نمایندگان از در اصلی بهارستان پیاده بروند به خانه‌هایشان. یک موقع ناظم مجلس خبر آورد که آقا همه نمایندگان با اتومبیل در رفتند وجز ده پانزده نفر کسی در بهارستان نبود. و این خاطره آخرین جلسه‌ای بود که من در مجلس شرکت کردم. بعد شرکت نکردم. کابینه آقای بختیار هم قبل از اینکه تشکیل بشود من چون در بن بست بودم از یک طرف احتمال یک در هزار به موفق بودن ایشان نمیخواستم مخالفت کنم. و از طرف دیگر بودنم در مجلس در مقام سکوت توجیهی نداشت. باین دلیل در قبل از تشکیل دولت ایشان از ایران خارج شدم. و درست روزی که شاه میرفت و ایشان رأی اعتماد می گرفت صبح ساعت ۷ من به تهران برگشتم که ساعت ۱۱ شاه رفت

این بود که هیچ نوع دخالتی یا موافقت و مخالفتی من در دولت ایشان نکردم و بامید یک در هزار موفقیت ایشان بودم .

س- در دوران نخست‌وزیری ایشان در آن ۳۷ روز شما هیچ ملاقاتی با ایشان کردید؟

ج - نه ، فقط روز ۲۱ یا ۲۲ بهمن روزی که ایشان نخست‌وزیری را ترک کردند منشی ایشان که همشهری ما بود خانم کلانتری .

س- بله ، الان هم هستند .

ج - الان هم هستند؟

س- بله

ج - در خانه یکی از دوستانم بودم آنجا مرا پیدا کردند که"آقا شنیدیم شما آمدید دربدر دنبالتان هستیم و از نظر من که یک همشهری شما هستم وعلاقمندم به آقای نخست‌وزیر یک سورپریزی است‌که شما یک ملاقاتی بکنید و چه ساعتی برای شما ممکن است؟" صبح اول وقت‌بود. گفتم نزدیک‌های ظهر. و نزدیک‌های ظهر دیگر همه چیز تمام شده بود و ایشان در نخست‌وزیری نبود. این بود که مثل اینکه ناهارشان نیمه تمام مانده بود و رفته بودند.

س- وقتی آقای بازرگان نخست‌وزیر شدند شما باز هم با آقای بازرگان تماسی داشتید در زمان نخست‌وزیری ایشان ؟

ج - بله روابط ما همچنان با آقای بازرگان ادامه داشت.

س- آقای بازرگان بشما پیشنهاد شغلی منصبی چیزی کردند در آن زمان ؟

ج - چرا پیشنهاد شغلی کردند ولی من علاقمند به ماندن در ایران بودم و پیشنهاد ایشان را با توجه به مخالفت جناح روحانیتی که ایشان مبعوث آن روحانیت بودند تقریبا" یک تعارف تلقی میکردم. کما اینکه درست چهار پنج روز بعد از آن هم بازداشت شدم.

س - جریان بازداشت‌شدن شما چه بود ؟

ج - جریان بازداشتم این بود که یک روز ساعت هشت‌صبح دو نفر آمدند منزل دو نفر جوان آمدند، در منزل من باز بود میآمدند و دو سه نفر هم من قبل از اینها ارباب رجوع داشتم. داشتیم صحبت میکردیم دو نفر هم آمدند و نشستند بعد چائی آوردند و این آقا که صحبت‌ما با ایشان تمام شد من با اینها گفتم که شما کاری دارید؟ بعد یکی از اینها آمد نشست پیش من و یک کاغذ دو صفحه قدیم‌میگفتند خط دار که الان در ایران آن‌موقع هم نبود دیگر شاید در دستگاه فقط آخوندها پیدا میشد. برای اینکه یکی دونامه از آقای‌شریعت مداری دارم همانطور دو صفحه است. بعد بمن نشان داد که نوشته بود که ازاین تاریخ ، تاریخ هم نزده بود زیرش ، احمد بنی احمد را در هرکجای ایران دیدید دستگیر کنید. امضاء کمیته مرکزی .

س - کمیته مرکزی کجا ؟

ج - هیچ جا کمیته مرکزی امضاهم اسم نداشت . من نگاه کردم گفتم من با این نامه جائی نمیآیم. اتفاقا" یک ربع بیست‌دقیقه قبل از آن آقای بازرگان تلفن کرده بود صحبت‌و احوالپرسی و که ندیدیم و نبینیم و کی ببینیم ؟ گفتم‌اتفاقا "میروم بدیدن دکتر عابدی . دکتر عابدی شده بود مدیر عامل پتروشیمی . من برای دیدن ایشان باین مناسبت‌نرفته بودم . گفتم میروم بدیدن ایشان قرار است‌از آنجا باتفاق بیائیم بدیدن شما . بعد که این نامه را دیدم تلفن کردم به ایشان به‌نخست‌وزیر . گفتم آقا تلفن صبح شما زیاد خوش‌یمن‌نبود. گفت چطور مگر؟ گفتم‌جنین نامه‌ای دو نفر جوان هستند و آورده‌اند. گفت‌بده بمن ببینم کی هستند؟

س - جلوی خود آنها تلفن کردید؟

ج - بله . من گوشی را دادم به این آقای ارائه کننده نامه وبعد حرف‌های

بازرگان را نفهمیدم چه گفت و باو گفتم قطع نکن بده بمن گوشی را وقتی حرفهایت تمام شد . ولی وقتی این آقا گفتند ما مأموریم و ازاین حرفها وقتی حرفهایش تمام شد گوشی را گذاشت . گفتم بشما گفتم که گوشی را بده منالان ممکن است تلفن یک نیم ساعت مشغول باشد. گوشی را گذاشت و من دست کردم که مجددا" شماره را بگیرم ایشان دست کرد به اسلحه که خواهش میکنم دست به تلفن نزنید. گفتم آقا جان بگذار جیبت آن را .دراختیارت هستم هرجا میگوئی برویم. خلاصه آن یکی دو نفر ارباب رجوع هم هاج و واج مانده بودند که چه شده است ؟ چه اتفاقی افتاده است ؟ پاشدم و من لباس برداشتم و یک کیف کوچک . آمدیم بیرون و دیدیم بله ،بیرون معرکه‌ای است . پنج شش تا کامانکار و دو سه تا سواری و تمام توی آنها پر. خلاصه ما را سوار یک شورلت سفید کردند ویک راننده جلو یکی نشسته بود عقب من نشستم و یک نفر هم پهلوی من نشست و راه افتاد. بعد توی راه این آقائی که جلو نشسته بود برگشت و نگاه کرد و گفت ای این آقای بنی احمد است. بابا برادر من همیشه تو آن خانه بود و ایشان اینطوری و فلان و... خلاصه گفتم آقاجان انقلاب از این حرفها تویش هست. البته من معتقد نبودم که انقلاب شده برای اینکه برخورد من با جناح خمینی من خودم این پیش‌بینی را می کردم منتهی خیلی زودتر از آنچه اتفاق افتاد و شاید هفت هشت ده روز تاخیر در کار بود. خلاصه رفتیم به قصر . مارا بردند به قصر و داستانش را عرض میکنم . و این علت بازداشت درست ناشی از مقاومت من از ملاقات و ایجاد رابطه با خمینی و توهمی که مسائلی که در رابطه با شریعتمداری پیش آمده است ازمن نشأت گرفته است .

س- شما هیچوقت با آقای خمینی ملاقات نکردید وقتی که به ایران آمدند ؟ یا در پاریس بودند؟

ج - نه در ایران نه در پاریس. نه تنها ملاقات نکردم بلکه البته اول داوطلب ملاقات بودم که ملاقات اول موکول شد بحضور ارکان اربعه ایشان آقای یزدی و قطب زاده و بنی صدر و سلامتیان. که سلامتیان واسطه این ملاقات بود گفت من نه بقیه آقایان میگویند که ما باید باشیم. گفتم نه من همچین ملاقاتی را نمیخواهم.

س - بقیه آقایان یعنی قطب زاده و بنی و صدر و یزدی ؟

ج - بله. و من از این ملاقات چشم پوشیدم و رفتم. برای دو ماه بعد که باز سفری داشتیم و باصرار آقای میرزا رضی شیرازی که فوق العاده نزدیک بود به پاریس و نوفل دو شاتو و ظاهرا" آدم آخوند عوامی بود و خیلی به خانه من تردد داشت، میآمد. آخوند، امام مسجد شفا بود و بعدها هم ترور شد و این تلفن کرد در حضور من با اشراقی صحبت کرد و نامه‌ای نوشت و اشراقی گفت نه ملاقات شما حتی من هم نخواهم بود. مطمئنا" شما این ملاقات را می کنید. من آمدم به اروپا و در این مدت برخورد کردم به رحمت اله مقدم مراغه‌ای و ایشان قرار ملاقات با خمینی داشت. در همین شهر نیس چندروزی ما باهم بودیم ایشان رفتند که فردا قرار ملاقات دارند و پس فردا میروند به ایران. و گفت ملاقات فوق العاده مهم است پیامهائی از بازرگان دارند و جواب هائی را بایدبگیرند و ملاقات Face à face است فوق العاده مهم است. ایشان رفتند. دو روز بعد من تلفن کردم که صبح ایشان باید میرفت به ایران و پرسیدم که رحمت ملاقاتت را کرده‌ای ؟ گفت نه آن برای هفته آینده درست در همین روز و من فردای همان روز خواهم رفت. گفتم تو برای ملاقات با خمینی یک هفته سفرت را بتأخیر انداختی ؟ گفت چون این ملاقات فوق العاده مهم است و با اهمیت، اینست که ارزش این تأخیر را دارد. در این فاصله من آمدم به پاریس و نامه شیرازی

را هنوز رد نکردم بدستگاه خمینی ، اشراقی . و شبی که ایشان ملاقات را کرده بودند ما در یک جائی میهمان بودیم . ایشان با پسرش آمد آنجا .
س - آقای مقدم مراغه‌ای ؟
ج - بله آقای مقدم‌مراغه‌ای. خوب ما هم‌یک مناسبات‌دوستانه نزدیکی با هم داشتیم گفتیم خوب ، آقا چه شد؟ ملاقات با خمینی چطور بود؟ چی بوداصلاً"؟ چی گفت؟ بعد یوسف‌گفت منهم رفتم آقا . منهم بودم .
س - یوسف‌کیست آقا ؟
ج - پسر آقای مقدم مراغه‌ای . گفتیم خوب چه بود؟یوسف‌خان تو چه دیدی؟ چه جوری ملاقات‌کردید؟ گفت "بله‌رفتیم توی اطاقی بود باندازه این میز "،صاحبخانه یک‌میز بزرگی داشت "وآن تو بیست‌بیست‌و پنج نفر آدم کرده بودند ما را هم کردند آن تو."که آقای مقدم ناراحت‌شد گفت "آقاجان نه ، آدم‌زیاد بود اطاق بنظرت‌کوچک آمد باین کوچکی هم نبود."پسرش گفت"خیلی خوب ، حالا یک‌چیزی از این بزرگ‌تر. بعد یک‌شخصی آمد تو باو آقا شهاب می‌گفتند . گفت‌برخیزید ما همه پاشیدیم و بعد آقا آمد و همه رفتند دستش‌را بوسیدند."ما هم دیگر سوژه پیدا کرده بودیم سر بسر رحمت‌مقدم بگذاریم و مقدم هم ناراحت‌میشد. گفتیم خوب ، یوسف‌بابا هم دست‌آقا را بوسید ؟ گفت "بله‌همه بوسیدند منهم بوسیدم."گفتم خوب چه صحبت‌کردید؟ گفت"هیچ چیز."گفتم چطور هیچ چیز ، بابا هم با آقا صحبت‌نکرد؟ گفت"نه." گفتم چطور بابا با آقا صحبت‌نکرد؟ گفت"نه . بعد از یک‌ربع دوباره آقاشهاب آمد گفت‌بروید بیرون." مقدم ناراحت‌شد گفت"پسرکی گفت بروید؟"پسرش گفت "خوب،حالاگفت‌بفرمائید ،معنایش همین بود."
س - پسر آقای مراغه‌ای چند سالش است ؟
ج - دوازده سیزده سالش."و ما زدیم به چاک . دویست‌و پنجاه فرانک‌پول

تاکسی دادیم. دویست و پنجاه فرانک پول تاکسی دادیم." من حساب ملاقات خودم را کردم در همانجا نامه آقا میرزا رضی شیرازی را پاره کردم و از خیر این ملاقات گذشتم با عتبار ملاقات پراهمیت و Face à face که آقای مقدم حامل پیغام آقای بازرگان و جواب های ایشان در ایران داشت. و هرگز به این ملاقات تن ندادم . اتفاقا " درست فردای آن روز گروه خبرنگارهای اشترن آمدند به دیدن من که از نوفل لا شاتو آمده بودند و یک روز قبل، معذرت میخواهم ، که بروند به نوفل لا شاتو. آمدند و یک مصاحبه ای با من کردند گفتند که چه می بینید؟ گفتم والله یک دیکتاتور رفت ولی یک دیکتاتور دیگر از راه میرسد و پناه برخدا از این دیکتاتور. و اینها رفته بودند فردایش با خمینی ملاقات کرده بودند عین این حرفهائی که من زده بودم با اسم من برای خمینی مطرح کرده بودند. و بعد این مصاحبه منتشر شد و در ایران در مجله زن روز بفارسی ترجمه شد. حالا باز خدا انصاف بدهد به مترجم که یک مقدار تعدیل کرده بود و من ترجمه آن را در اینجا دارم بشما میدهم که در آرشیوتان باشد که شاید، البته خوب ، دسترسی به این مجله زن روز مهم نیست ولی شاید شما نتوانید. این یک تکه عبارت را میخوانم. میگوید " آنچه نخست خمینی را بمقصود رساند دردرجه نخست سر سختی و آشتی ناپذیری او بود. آیت اله تا این لحظه در زمینه ایده ئولوژی اسلامی خویش تعصب بخرج داده است. اوضاع طوری است که بنی احمد سیاستمدار لیبرال ضد شاه نیز مجبور شده از خود سئوال کند که آیا در پایان کار یک دیکتاتوری دیگر جانشین دیکتاتوری سابق نخواهد شد؟ وقتی که در روز فرار شاه از ایران ما در تبعیدگاه پاریس بملاقات آیت اله خمینی رفتیم او بما گوشزد کرد که سیستم زمامداری حضرت محمد و دامادش علی امیرالمؤمنین متعلق به ۱۳ قرن قبل را برای جمهوری اسلامی ایران در نظر گرفته است."تاریخ این مصاحبه

یک روز قبل از فرار شاه است که جمهوری اسلامی را هم آقای خمینی تعیین کرده است . آخرش باز یک نکته جالب برای شما هست. میگوید" ولی در پایان کار مصاحبه دکتر ابراهیم یزدی که از دستیاران خمینی است که دکتر داروساز است و رشته داروسازی را در دانشگاه تکزاس تدریس میکند با ما خودمانی تر شد. او برای ما تعریف کرد که آیت اله تصمیم دارد دزدان را حد بزنند میخواران را با ضربات تازیانه کیفر بدهد و زناکاران را سنگسار کند. وقتی که یزدی قیافه‌های وحشت‌زده ما را دید گفت پس چه انتظار داشتید این که خیلی بی آزارانه تر از صحنه‌هائی است که در زندان های آمریکا اتفاق میافتد." آنوقت یک عده‌ای از آقایانی که با خمینی همکاری کردند و این همکاری را تا آنجا ادامه دادند که خمینی اینها را دفع کرد از خودش مدعی هستند که گول خوردند. در حالیکه خمینی لااقل تنها کسی است که دروغ نگفته است هر چه گفته است کرده است. آشکارترین از این، قبل از اینکه اصلا" تصور رفتنش را به ایران بکند همه چیز را گفته است. سنگسار خواهد کرد تازیانه خواهد زد . حد خواهد زد. و جمهوری اسلامی را هم بر مبنای صدر اسلام ۱۳ قرن قبل در ایران پیاده خواهد کرد. بقیه مطالب هم که تویش هست بخوانید. این بود علت بازداشت من. خوب بازداشت من یک امر طبیعی بود و من وقتی ترجمه شده این مطلب را در ایران دیدم قبل از انقلاب ، این قبل از انقلاب در ایران ترجمه شده در زن روز، خوب ، هر لحظه بعد از بقدرت رسیدن خمینی انتظار این بازداشت را داشتم.

روایت‌کننده : آقای احمدبنی احمد
تاریخ مصاحبه : یازدهم مارچ ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۸

وبنظرمن ازنظرآنها کارغیرعادی‌نبود. خوب عرض‌کردم این یک کارطبیعی بودوشایدهرکس دیگری بود وسیستم دیگری بود جزاین هم نمیکرد. مضافاً" براینکه من به سوابق روابط خودم خوب شانس‌این راکه ازاین زندان بتوانم بیرون بیایم پیداکردم وچون هیچ اتهامی اینها نمیتوانستندبزنندونداشتندبزنند این بودکه روزی که آمدند ومراآزاد ـ کردند درست من هشت روزدربازداشت بودم.

س ـ درآنجا باشما بدرفتاری نکردند؟

ج ـ نخیر. البته روزاول بازداشت‌ازصبح تاشب بدون اینکه بازجوئی بشود دریک اتاق بسیارکثیف درمراقبت یک پسره شانزده هفده‌ساله مسلح که برای من هم نصیحت میکرد مسائل ایده‌ئولوژیک اسلامی را تجزیه‌وتحلیل میکردوسعی میکردهدایت کندو نمونه هم میآورد. میگفت‌بخدا اگرسنجابی توبه‌نمیکردوبراه راست هدایت‌نمیشد بیچاره شده‌بود بدبخت‌شده‌بود. میگفت" منی راکه میبینید من همه‌کارکردم." وعناوین این کارهای خودش‌را هم ذکرمیکرد، ازفساداخلاقی تادزدی."ولی وقتی نفس‌آقابنام اسلام راستین بمن خورد،من سوادندارم،اما این نفس‌آنچنان بودکه من همه راکنار گذاشتم .الان جزاینکه افرادضدانقلاب رابکشم هیچ لذتی برای من بالاترازاین وجود ندارد." بعدازجیبش یک عکس روزنامه‌ای رادرآورد، مال یکی ازروزنامه‌ها یا مجلات

یکی دوسال پیش بود، گفت"این را ببینید." عکسی بودکه هویدا ازسرسرای کاخ پاشین میآمدبا گل وتشکیلات واینها . گفت"نها رهویدا راآن روزبردم واین عکس رابه اونشان دادم. گفتم یادت میآید؟ گفت آره چه روزهائی بود. خوب وقتی این را بدهندمن بکشم میدانی من به چه ثوابی نائل میشوم، چه لذتی دارد. ولی تعدادما آنقدرزیاداست که به نوبت است." وتاعصرمن دریک همچین چیزی بودم وبالاخره من بزور گفتم خفه شو. هی گلنگدن تکان میداد وبازی میکرد. وبمن میگفت راه نرو، برای اینکه محل نشستن نبودوتوی آن اتاق راه میرفتم همه جا کثافت بود ـمن سرم گیج میخورد. برای اینکه اوداشت با من راه میرفت، وتا غروب همینطورادامه پیدا کرد وبعداین وسط سری بیرون میکردومیآمدمیگفت "رفته دنبال کارتوبه نخست وزیری، ازصبح که توآمدی رفته دنبال کارتوبه نخست وزیری".گفتم کی رفته؟گفت" آن آقای زواره ای". گفتم زواره ای کیست؟ گفت"آقای زواره ای بازپرس است." بعدساعت هشت ونیم بودکه گفتند آقای زواره ای آمد. بعدآقای زواره ای آمدوده دقیقه بعد آمدند چشمهای مرا بستندویکی دستم راگرفت وازاتاق بیرون آورد. بعدمن دیدم یک ماشین جلوعقب میرود، احساس میکردم، بعدکه ماشین نگه داشت گفت سوارماشین بشوید مواظب باشید سرتان نخوردبه سقف، سرتان رابیاورید پائین. یک استیشنی بودومن هم نمیدانستم ماشین چه نمره ای است. باوجودتمام اینها بازپیشانی ام خوردبه ماشین وزخم کوچکی برداشت. وبااین ترتیب این ماشین درحدود بیست دقیقه راه رفت ومن احساس میکردم این دریک محوطه ی معینی است ماشین راه میرود، رانندگی میشود. بعدازیک مدتی نگه داشتندوگفتند پله هست مواظب باش. پله ها رفت بالا وراهرووازراهروبالا رفتیم .خلاصه اینوروآنور بعددریک سلولی راباز کردند گفتند که بفرمائیدبدون بازجوئی وهرچیزدیگر. چشمهای مرا باز کردند. یک سلولی بود که طولش همان طول یک انسان وعرضش هم درحدود ۷۰ سانتیمتر دیگرجائی برای نشستن واینها نبود منتهی سیمان بودویک تشک کثافت که جرم روی آن ـ بسته طوری که اصلا" هیچ چیزی امکان نداشت. من مقداری موادضد میکروب وسمی واین چیزها هم وضدعفونی همراه خودم داشتم، موادصابونی وموادضدعفونی، اینها

را پخش کردم ،چون نه با زجوئی شده بودم و نه با زرسی بدنی شدم و کیف من همهمون هم بود وتوی آن ملافه اینها هم گذاشته بودم با پیش بینی همه اینها . ولی با زطوری بودکه نمیشد روی آن هیچ کاری کرد . بعد یک آقائی آمد خیلی اظها را رادت کرد و محبت کرد و گفت من میروم ا زگرمخانه دوتا پتوی خوب میآورم وا ین روی تشک را پاره میکنم میاندازم دورو آنها را میکشم . بعد رفت داغ داغ آورد از پائین . خلاصه ما هشت روز درآنجا ماندیم وروزهشتم که آمدند برای آزادی من آقای امیرانتظام بود که البته ایشان را نمی شناختم واحساس میکردم دیدم جائی ولی کجا نمی توانستم تشخیص بدهم با آقای هادوی دادستان و آقای هادوی گفت که ما خیلی عذرمیخواهیم وساعت دوبعدا زظهرتا الان ، غروب بود ، همه دادرسی را ما گشتیم وبرای ما روشن نشدکه دستوربا زداشت شما را چه کسی داده . گفتم آقای آذری من یکهفته است با زداشت شدم شما چرا امروزبعدا زظهردنبال علت با زداشت من میگشتید؟ همان لحظه قبل ا زبا زداشت من نخست وزیر مملکت درجریان با زداشت من بود . گفتم من بیرون نمی آیم تا اتهام من روشن بشود ، من به چه اتهامی هشت روزدراینجا بودم؟ بعد آن آقا که بعدها فهمیدم امیرانتظام بود گفت آقای بنی احمدشما چنددقیقه ای بیا بیرون ؟ گفت " آقا جان نرخ تعیین نکن ، این بغل دستت آقای جاف است آنورهویدا است ، آنور آزمون است وهیچ معلوم نیست که امشب چه اتفاقی بیافتد اگراتفاقی افتاد ولی آدمها که سراغ تومیآیند اینها هستند . حالا بیا بیرون هرحرفی داری بیرون بزن ."

خوب دیدم منطقی است . من درنشان دادن نا راحتی خودم مقاومت بیجائی نشان دادم . این بودکه بیرون آمدم . خوب مرا آوردندمنزل وقضایا تمام شدبا نوشتن یک مقاله که من درروزنامه کیهان نوشتم که خیلی تندبود وبه عوامل با زداشت خودم که ظاهرا " مشکوک بود شدیدا " حمله کردم ، برای اینکه من تا آن لحظه نمیدانستم عنوان چه گذاشتند . بعدا زاینکه روزنامه ها را خواندم ، چون روزنامه که درزندان نمی آمد ، دیدم که دررابطه با سیا دستگیرشدم ، خبراین بود .

بله این داستان گرفتاری ۸ روزمن بود دررژیم آقای خمینی وبعدهم بیرون

آمدم . وقتی آمدم بیرون ...

س- شما از طریق قانونی بیرون آمدید؟

ج- نه منظورم بیرون از زندان است . مصادف شدیم با رفراندوم دولت و جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیشترونه یک کلمه کمتر آقای خمینی . جمعیت اتحادبرای آزادی تبدیل به حزب شده بود وکمیته ی مرکزی تصویب کردکه انتخابات را تحریم بکنیم وما انتخابات را تحریم کردیم وجزومعدودسازمانهائی بودیم که انتخابات را تحریم کردیم که در روزنامه های روزهم منعکس شد ،من اینجا فتوکپی کیهان را خدمتتان میدهم با دلائل تحریم ما . اینجا نوشته است که جبهه دموکراتیک ملی دررفراندوم شرکت نمیکند ، چریکهای فدائی خلق ، اتحادبرای آزادی وحزب جمهوریخواه عدم شرکت دررفراندوم را اعلام کردند. سپس دلائل عدم شرکت ما را بطورحداگانه دراین رفراندوم نوشته است که "ازجمله هم نحوه رای گیری ازنظرحقوقی درست نمیدانند " حزب یعنی ،" زیرا دست وبال رای دهندگان بسته شده وآراء دریک کانال مشخص هدایت میشود. بوجودشرایط آزاددراین رای گیری معتقدنیست زیرا صحت اجرای انتخابات کافی نیست بلکه برای یک رفراندوم آزاد قدرت تشخیص واندیشه ی آزادلازم است واین فقط درصورتی ممکن است که انسان برای اینکه بتواند ازاین موارد متعدد یکی را انتخاب کند قبلا" درمسیرتبلیغ آزاد جهت شناخت مزایا ومعایب هریک ازآن امر قرارگرفته باشد وتاکنون چنین شرایطی فراهم نشده است . یک انسان آزاد باید بداندبه چه رای میدهدوچه چیزرا انتخاب میکند وتاشناسائی کامل ازجمهوری نداشته باشد ، ازچیزی نداشته باشد نمیتواندبه آن رای بدهد. با توجه به دلائل فوق مادرانتخابات شرکت نخواهیم کرد ."

البته دلائل این نبود ، اعلامیه ی ما مفصل بود این خلاصه ای بودکه روزنامه کیهان نوشته بود. وبعدازآن هم دیگر...

س- شما با جبهه دموکراتیک ملی هم تماسهائی داشتید؟

ج- ما هم با چریکهای فدائی خلق آن موقع درتماس بودیم وخیلی کم با جبهه دموکراتیک دررابطه

با آقای دکتردامغانی ویکی دوملاقات باحضورایشان باآقای متین دفتری ،حتی قبل از اعلام جبهه‌دموکراتیک یکی دوبار باهم نهاری خوردیم‌وصحبتی کردیم، وبعدا زآن دیگر..

س- با چریکهای فدائی خلق که گفتید چه نوع ارتباطی داشتید؟

ج- چریکهای فدائی خلق هم یک مقدار احساس علائق سیاسی ازطرف آنها وسازمانشان بطور طبیعی با ما خوردکردند. آقای شانه‌چی آنموقع که هم با دفترآقای طالقانی کارمیکرد وهم با این چریکها، جزورده‌های اول رهبری بود با ما درارتباط بود..

س- پسرآقای شانه‌چی را میگوئید؟

ج- بله، پسرشان که اعدام شد، همین پسراعدام شد.

س- بله یک پسرشان که با چریکهای فدائی بود ویک پسرشان با سازمان مجاهدین خلق.

ج- نه آنکه با چریکهای فدائی خلق بود، وچریکهای فدائی خلق هنوزموضع امروزی را نداشتند نه اقلیتشان درموضع امروزبودندونه اکثریتشان. آنها بصورت یک سازمان دموکراتیک ونا وابسته عمل میکردند. دریک رفت‌وآمدهای این شکلی بودیم.

س- ولی بعدا "شروع کردندازرژیم خمینی شدیدا" حمایت‌کردن، حتی درجریان گروگانگیری هم شدیدا" ازخمینی حمایت‌کردند هنوزجدانشده‌بودند. این حمایت‌بود اگربیادتان باشدکه آنها بهمراهی‌خمینی،علیه،بقول‌خودشان،لیبرالها واردمیدان‌شدند.

ج- نه دیگرتاآن مرحله کاربمانکشید برای اینکه در۲۹ اردیبهشت ماه من ایران را ترک کردم، سال ۱۳۵۸، وا ینست‌که دیگر هیچ نوع رابطه‌ای نداشتیم وبعدها هم من غیرالمستقیم مذاکراتی برای تشکیل یک جبهه‌میهنی صورت‌گرفت موقعی که بنی صدردرایران بود..

س- شما با آقای بنی صدرهم ملاقاتی داشتید؟

ج- نخیر.

س- هیچوقت شما با ایشان تماسی داشتید؟

ج- هرگز، هرگز.

س- آقای بنی احمد شما دربیرون که این حزب راداشتید "اتحادبرای آزادی" که بعدتبدیل به‌حزب شد شعار این حزب درواقع سوسیال دموکراسی درایران بود. آیا فکرنمیکردید

که این شعار برای مردم ایران کالا" بیگانه باشد؟ بلاخص درآن زمان که تب مذهبی وسنت گرائی در ایران شدت گرفته بود؟
ج - ما سوسیال دموکراسی را مطرح نکرده بودیم ولی چیزی را مطرح کرده بودیم که اگر یک روشنفکر میخواست رویش انگ بزنند بله، سوسیال دموکراسی بود شاید هم سوسیالیسم بود. ولی اگر برای یک زارع ایرانی برای یک کارگر ایرانی مطرح میکردیم برایش نامفهوم نبود برای اینکه خودمان هم مدعی بودیم که درجامعه ازمنافع زحمتکشان دفاع خواهیم کرد.
س - منظورشما از چیزی که میگوئید اگر مطرح میکردید اینست که نه سوسیال دموکراسی به آن معنا بلکه خواستهائی را که میشد درواقع نام سوسیال دموکراسی به آنها داد، آن خواستها را مطرح میکردید برای توده های زحمتکش موردقبولشان واقع میشد، منظورتان این است؟
ج - دقیقا "اینست. والبته عرض کردم شما بعنوان یک روشنفکر ممکن بودتعبیر به سوسیال دموکراسی بکنید ولی ما همچین اسمی را نداشتیم. البته توی مرامنامه ی حزب تشکیل یک دانشگاه سوسیالیستی پیش بینی شده است ویکی از اصول مرامنامه این بودکه یک دانشگاه سوسیالیستی در ایران تاسیس بشود.
س - منظورشما ازدانشگاه سوسیالیستی چیست؟
ج - برای تدریس مبانی علمی سوسیالیسم. خوب یکی از مکاتب فلسفی است که با انشعابات زیادمیتوانددربرگیرنده ی یک همچین عنوانی باشد واگراین مسئله برای شما جالب باشد من یک نسخه ازمرامنامه حزب را خدمتتان بدهم.
س - باکمال میل، حتما". من در اینجا، شما را هم خسته کردم والان هم دیروقت است، با تشکر از شما واینکه لطف کردیدواینهمه وقت در اختیار ما گذاشتیدوبا صبروحوصله به سئوالات ما پاسخ دادید تشکرمیکنم ومصاحبه را خاتمه میدهم.
ج - منهم امیدوارم که این مصاحبه حداقل یک منبع خیلی کوچک ویک گوشه ی خیلی کوچک ازتاریخ تاریک معاصررا بتوانند روشن بکنند اگرهمچین نقشی

را این مصاحبه داشته باشد من فکرمیکنم که نه تنها به احرخودم رسیدم بلکه تا راحتی چندین ساعته‌ی شما هم درگرو این کارجبران شده باشد.

س- خواهش میکنم.

مصاحبه با آقای ابوالحسن بنی صدر

فعال جبهه ملی سوم و از فعالین مخالف شاه در اروپا

روابط نزدیک با آیت الله خمینی

عضو شورای انقلاب و اولین رییس جمهور اسلامی ایران

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیستم ویکم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءاله صدقی
نوارشماره :۱

مصاحبه‌با آقای دکترابوالحسن بنی صدردرروز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۳ برابربا ۲۱ مه ۱۹۸۴ در شهرکاشان حومه پاریس ـ فرانسه .

س ـ آقای دکتربنی صدردرشروع مصاحبه میخواهم ازشما تقاضا بکنم که به تفصیل راجع به سوابق خانوادگیتان برای ما توضیح بفرمائید .

ج ـ نمیتوانم ،کارسختی‌است‌که‌شما میخواهید برای اینکه‌من عادت ندارم به شرح زندگی گفتن . هرچندمثل شما کس‌دیگری نشسته‌است وشرح زندگی همین جور ضبط کرده . ازسوابق خانوادگی آنچیزی که‌من یادم میآید اینست‌که‌پدرمن یک مردروحانی بود، مرحوم شد، بمناسبت قرارداد ۱۹۳۳ که‌ازاوخواسته‌بودندتلگراف تبریکی به‌رضا شاه‌بکند واوازرئیس شهربانی ، سرهنگ اسدی بودوبا ما نسبتی هم داشت ، همدان پرسیده‌بودکه‌اگرتلگراف نکنم وازشهر بیرون بروم شد. خواهیدگفت‌که‌من ازشهربیرون رفتم ودرشهرنبودم ؟ گفته بودکه‌اگرامروزبروید بله . وپدرمن با مادرم ، زمستان هم بوده، عصرهمانروزازشهرخارج شدندوبه‌ده‌رفتند . دراین سفراست‌که‌من به‌دنیا آمدم در۱۶ فرسخی همدان دردهی بنام باغچه .

س ـ اگرلطف بفرمائید ویک مقداری راجع به‌سالهای دانشجوئی خودتان توضیح بدهیدو اینکه‌چطورشدکه‌به‌فعالیتهای سیاسی علاقمندشدید ممنون خواهم شد..

ج ـ فعالیتهای سیاسی بایدبگویم که اصلا" درشهرهمدان وقتی متفقین واردایران شدند ورضاشاه رفت‌وآزادی فعالیت‌شد خانه‌ای که‌من درآن بزرگ شدم یک خانه‌ی سیاسی بود

برای اینکه هر روز از جمعیت پرو خالی میشد. پس بنابراین من با این فعالیت سیاسی خو داشتم گیریم به اینکه حتی قبل از بیست شهریور هم محیط خانه محیط شکا بت دا شمی از رژیم بودو من یادم میآید که یکدفعه میرفتیم نزد چشم پزشک ودر اتوبوس به میدان بها رستان رسیدیم و من خیال نمی کردم که در بیرون هم بد یا چیزی گفتن به رضا شاه عیبی داشته باشد پس خطاب به آن مجسمه نا سزا گفتم ویکدفعه دیدم همه رنگشان پرید وپدرم با دست دهن مرا بست وکاملا" حالتی دست داد که همه خیال میکردند الان همه این اتوبوس را میبرند و به رگبار می بندند ، همچین حالت وحشتی دست داد که من خیلی یکه خوردم وبعد پرسیدم که شما خودتان میگفتید که این آدم بدی است. گفت بله اما نگفتم توی خیابان بگوئی. پس محیط سیاسی اینجوری بود.

دردوره‌ی دبیرستان مسئله‌ی ملی شدن نفت پیش آمدو من آنوقت کلاس پنجم متوسطه بودم

س - یعنی درسال ۱۳۲۹ ؟

ج - بله ۱۳۲۹ من پنجم متوسطه بودم واز این متونی که بودو به مردم میدادند امضاء می کردند که بخاطر سعادت ملت ایران وتامین صلح جهانی مثلا ۱۰ امضاء کنندگان زیر میخواهیم که نفت درسراسر ایران ملی شود. از اینها منهم میگرفتم وبه امضاء میرساندم. اتفاقا" از یک معلم تاریخ یک جمله‌ای یادم هست که وقتی این متن را دادم امضاء کند گفت که فایده ندارد من امضاء نمی کنم. ومن به او گفتم که شما که معلم تاریخ هستید شما چطور میگوئید فایده ندارد؟ پس چرا تاریخ را درس میدهید؟ بله واین جواب من اورا به هیجان آوردو امضاء کرد. گفت خوب، چیزی را یادمن آوردی امضاء کرد.

پس اینجور فعالیتها بوددر دبیرستان. کلاس ششم متوسطه هم که دیگرا طلا"فعالیت خیلی داغتر بود برای اینکه توده‌ای یکطرف بود مصدقی یکطرف بود وبازاز آنجا هم یک خاطره‌ی چشم گیری به یادمن هست وآن اعتصاب مدارس متوسطه است که بعد معلوم شد پشت این یک مسئله‌ی سیاسی بود. بهرحال من وقتی واردمدرسه شدم دیدم دانشجویان همکلاس من درجلوی در ایستاده اندو میگفتند که شما نباید به کلاس بروید. گفتم چرا ؟ گفتند برای اینکه

اعتصاب است . گفتم چه‌کسی برای اعتصاب تصمیم گرفته‌است؟ گفتندآنهائی که‌باید تصمیم بگیرند . گفتم نه‌تصمیم را من بایدبگیرم وتصمیمی که‌درآن شرکت نداشتم خود را مقیدبه‌تبعیت نمی بینم . رفتم وسرکلاس نشستم . تنها دانش‌آموزی بودم که‌درکلاس نشستم ویکی دیگرهم بعداً آمدومعلمی داشتیم که‌معلم انشاء فارسی ما بودوا گراسمش یادم مانده‌باشد اسمش میرفخرائی وا وبه‌کلاس آمدوبشیارتشویق کردوبعدهم کم‌کم‌دیگران آمدندوبه‌اصطلاح اعتصاب نگرفت . آنوقت مدرسه‌ی علمیه میرفتیم .

پس اینگونه‌فعالیتها بود ، فعالیتهای سیاسی دراین حدومرزبود تا ۲۸ مرداد پیش آمد وبعدهم فعالیتهای مخفی بود .

س - معذرت میخواهم شما دراین مدت فعالیتهای نهضت ملی ومبارزات نهضت ملی منظورم ازسال۱۳۲۹ تا سال ۱۳۳۲ که‌کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتادبا هیچ گروه وسازمان سیاسی همکاری داشتید ؟

ج- نه‌ودلیلش هم واضح است به‌دلیل اینکه‌اولاً آنروزاحزاب شناخته‌نبود ، بعضی ها تازه تشکیل شده‌بودند ، با حزب توده‌که‌خب ما مخالف بودیم وثانیاً این احزاب بیشتردرتهران فعال بودندودرشهرستانها فعالیت حزبی اصلاً نه‌معنا داشت ونه‌جا وشکلی داشت وثانیاً موقعیت پدرمن درهمدان وضعی نبودکه‌من بتوانم دریک حزبی عمل بکنم . درتهران که آمدیم سال پنجم و ششم متوسطه من درتهران تحصیل کردم . دراینجا خب ازلحاظ روی کار آمدن مصدق وفعالیت جبهه‌ی ملی‌ووضع مجلس آنروز خانه‌ی ما یکی ازخانه‌های بسیار فعال سیاسی بود وغالباً ملاقاتهای سیاسی مهم انجام میگرفت . دوسه‌تا ازاین ملاقاتهای مهم وکارهای مهم من حالا یادم هست که‌میتوانم برای شما نقل کنم . یکی از آنها مسئله‌ی استعفای ضیاء الملک فرمندازوزارت کشاورزی بودکه‌قهرکرده‌بود ومصدق ازپدرمن خواسته‌بودکه‌ایشان را راضی کندکه استعفایش را پس بگیرد . آنها رفیق سی ساله با هم بودندونمی خواست اوقهرکند . پدرمن‌از فرمند پرسیدکه‌خب چرا شما قهرکردید ؟ گفت مصدق بمن سوء ظن برده‌که‌من مذاکرات هیئت وزیران را ، بعضی از اسنادرا میبرم‌و به‌علا میدهم واوبه‌شاه‌میدهد ومن ازاینکه‌یک دوستی درحق دوستی چنین ظنی برده

عصبانی هستم وخودرا مغبون می یابم . درحالی که من اینکاررا نکردم وزاهدی میکند . پدرم این را به مصدق گفت که ایشان همچین گله ای ازشما دارد. گفت گله ی ایشان وارد است ومنهم پی بردم وخیلی ازایشان عذرخواهی میکنم وفرمند به دولت برگشت .
یکی دیگرمسئله ی انتخابات بود که مصدق متوقف کرد شبی که میخواست به سازمان ملل برود .
س ـ انتخابات دوره ی هفدهم .
ج ـ بله . این خیال میکنم اواین عمل سیاسی مشخصی است که من انجام دادم چونکه درمنزل بین بزرگترها بحث بودکه این انتخابات به ضررمصدق تمام شدوهرچه مخالف وهستندبه مجلس میروندوا ولین کاراینها هم اینست که این دولت را بردارند. منهم یک نامه ای خطاب به مصدق نوشتم که خیلی بلنداست یعنی اینقدر. روی کاغذهای بلند نوشتم که : اینجوربحث ها را من شنیدم .منی که ملی شدن نفت برای من آینده است ، اگراین انتخابات بداین صورتی که میگویندانجام بگیرداین آینده تاریکی است ومن به شما پیشنهادمیکنم که شما انتخابات را باطل کنیدواگرنه متوقف کنید. امضاء کردم وبردم به خیابان کاخ شماره ۱۰۹ که به آنها بدهم. حالا آنجا تردیدکردم، من هم آنوقت یک جثه ی کوچکی داشتم ووقتی من لیسانس گرفتم ۴۶ کیلووزن داشتم چون غالب دوران دبیرستان وسه سال اول دانشکده درمرض وضعف بدنی گذشته بود،پس جثه ی خیلی کوچکی داشتم وگفتم خب اینها میگویندااین بچه این نامه را آورده ومیگویدبه نخست وزیربدهید میگیرندمیاندازندتوی خاکروبه . پس گفتم که این نامه ازپدرم است . آنها تاچاربردند وبه مصدق دادند. حالا به خاطرآن انتخابات را متوقف کردیانه من نمیدانم چون شما پرسیدید چگونه فعالیت سیاسی کردم. این دوتا و اما سومی خیال میکنم ازاین مهمتراست وآن داستان کتک خوردن است . اولین کتک سیاسی که خوردم سال ششم متوسطه بودم.
روزنامه ی آرام مدیرش سرهنگ یمنی بود که یک سندی چاپ کرده بودکه شرکت نفت سابق

یک پولی به‌جبهه‌ملی داده است که‌فعالیت بکند و امورش را بگذراند خصوصا " به‌دبیران
جبهه‌آقای حسین مکی ، شخصی بنام بنت . من نگاه کردم و دیدم که این اسم "بنت" N مثل
M نوشته شده است بنظرم رسید که اینکار ایرانی باشد برای اینکه انگلیسی لااقل اسم
خودش را اشتباه نمی کند. حالا آن روزنامه نوشته بود حالا هرکس تردید دارد بیاید عین
سند را ببیند درحالیکه خود این تردید می‌آورد اگر عین سند با عکس فرقی نمیکند. پس
من گفتم که بروم و ببینم که این سند چیست . رفتم به آن اداره روزنامه . آنوقت بود که
اینها درمجلس برضد مصدق درمجلس متحصن شده بودند، روزنامه‌نگارانی از این گونه .
او نبود و برادری داشت به اسم اسماعیل یمنی که مدیر روزنامه‌ی دیگری بود ، او بود. بعد
گفت برای چه آمدی ؟ گفتم که روزنامه نوشته است و منهم آمده ام که سند را ببینم .
گفتند که آقای سرهنگ نیست و برو و بعد عصری بیائید. گفتم بسیار خوب . منهم عصری رفتم
او نبود و این اسماعیل گفت که بچه برو گمشو مزخرف نگو. گفتم من نه مزخرف میگویم و نه
بچه هستم ، شما گفتید سند منهم آمدم اینجا ببینم. بدون هیچ مقدمه‌ای با همین مختصری
که سئوال و جواب شد و شروع به زدن کرد با یک حالت بسیار بدی . خب من یک جثه‌ی کوچکی
داشتم و او یک هیولائی بود. کتک مفصلی که زد بکنار ، بعد تلفن کرد به علوی مقدم که
فرماندار نظامی بود که بله یک اخلالگری اینجا آمده است و اخلال در کار میکند و بیائید و
او را بگیرید و بالاخره هم دوتا پاسبان آمدند و مرا کتک خورده به کلانتری سوم بردند درچهارر-
راه یوسف آباد. تا شب آنجا بودم . شب کسان من آمدند و تلفن به مکی کردند و مکی
تلفن به وزیر جنگ کرد و بالاخره از آنجا مرا پیش مکی در خانه اش بردند که یک عکس را هم امضاء
کرد و به من داد که من هنوز آن عکس را دارم ، خانه اش در خیابان ارامنه بود . مرا که
دید گفت ،" من خیال میکردم حالا یک قلچماقی با اسماعیل یمنی دعوا کرده است ."
تعجب کرد و گفت نخیر شما شنبه بیائید ، حالا مثلا" پنجشنبه بود که این داستان پیش آمد ، .
برویم پیش آقای نخست وزیر که او ببیند که این چه فرماندار نظامی است که ایشان دارند و با
موافقان ایشان چگونه عمل میکنند. گفتیم که از این بهتر هیچ نمیشود. کی ؟ هشت
صبح شنبه . ساعت هشت صبح شنبه ما باید درفرمانداری نظامی خودمان را طبق تعهدی که

سپرده‌بودیم معرفی میکردیم. پس قرا رشدکه ۹ صبح با شد. گفتیم بسیا رخوب. هشت صبح به آن فرما ندا رنظا می رفتیم که ما با یدسا عت ۹ خدمت آقا ی نخست وزیربرسیم. گفت حا لا شما ا ینجا تشریف دا شته با شید. هیچ ا ندا ختندآنجا. هرکس رفت آمد دا د قا ل هیچ ا بدا " تحویل نمی گرفتندوما را آنجا نگه‌دا شتند.

برا دربزرگ من به منزل دکترمصدق رفت که‌به‌مکی بگویدآقا ا ینجوری شد بنا برا ین منتظر نما نید. هما ن روز بودکه‌مصدق نما یندگا ن مجلس را دعوت کرده‌بوددرخا نه‌ا ش وبرا ی آنها سخنرا نی کرد، هما ن روزبود. بنا برا ین ا زا ین جهت می بینیدکه‌خوب توی ذهن من ما نده ا ست. بعدشد ۲ بعدا زظهر. آمدندوگفتندخب شما مختا رید که‌بروید ودرآنجا معا ون فرما ندا ر نظا می را ببینید. رفتم که‌معا ون فرما ندا رنظا می را ببینم‌خودعلوی مقدم را دیدیم. ا ول پرسیدکه‌شما کی هستید؟ گفتم من دا نش آموزهستم. حا لامن یک سئوا ل ا زشما دا رم. شما درتلفن چه‌جوری تشخیص دا دیدکه‌ا زمن یک چا قوکشی سا ختیدکه‌ا سما عیل یمنی را میخوا ستند بزندکه‌دستورتوقیف دا دید؟ گفت که‌من چا ره ندا شتم وا وبمن تلفن کرد. گفتم مگرا یشا ن مأ مورشما بودکه‌به‌شما تلفن بزندمگرهرکس زودتردستش به‌تلفن رسیدوتلفن شما را دا شت با یدطرف مقا بلش را توقیف کرد؟ شما فرما ندا رنظا می حکومت مصدق هستید یا فرما ندا ر نظا می آقا ی ا سما عیل یمنی هستید؟ برا درمن به‌پهلوی من میزدکه‌خلاصه ا ین جورتند حرف نزن ولی من درآن سنی که‌دا شتم ودوره‌هم دوره‌ی مصدقی متوجه‌ا ین نبودم که‌با ید به‌چه‌ترتیب با آقا ی تیمسا رصحبت کرد. ولی آنوقت فشا رمثل ا ینکه‌زیا دبود چون تحمل کردوگفت حا لا بعدا زظهرتشریف بیا ورید ا ینجا بله آن شخص را تعقیب میکنیم. بعدا زظهر آنجا رفتیم ودیدیم نخیرپرده عوض شده‌ا ست. گفت شما چه‌درسی میخوا نید؟ گفتم من ششم ا دبی میخوا نم. گفت آقا ا ین رشته‌ی ا دبی ما ل تنبل ها ا ست، ما ل بیچا ره‌ها ا ست وا زا ین حرفها ا ظها رکرد. همین ا ست که‌دنبا ل ا ین حرفها رفتید. گفتم خب شما تیمسا ر میگفتید لیسا نس قضا ئی دا رید، ا ین را با چه‌دیپلمی گرفته‌بودید؟ گفت زودمچ مرا گرفتی. گفتم تنبل ندا رد، ا تفا قا " ریا ضی منهم بدنبوددردبیرستا ن، نه ذوق وعلاقه ا ست دیگر،

هرکس به یک چیز . بهرحال گفت که نه آقا من باید از مصدق نمی شنوم ، من از هیچکس باید نمی شنوم . این داستان اینگونه فعالیتهای سیاسی بود درآن زمان .

س - شما از روز ۲۸ مرداد چه خاطره ای دارید آقای بنی صدر؟

ج - روز ۲۸ مرداد من درهمدان بودم درمنزل یک هم وطن توده ای وشما تعجب میکنید که این مخالف حزب توده بوده ودرخانه ی توده ای چه میکرده . اوبمن فرانسه یاد میداد ودواشت بحث میکردکه بله بعضی میگویند ،چون شاه رفته بود ، که شاه برمیگردد وبعضی میگویند شاه برنمیگردد وبعضی چنین وداشت از این توجیهاتی که باب طبع خودشان بود میکردو نیروهای خلقی چنین میکنند وتوده ها چنان میکنند وحزب ما چنین میکند واز این مطالب بلغور میکرد برای من که را دیو گفت که الان تیمسار زاهدی سخنرانی میکنند واین بیچاره زبانش بندرفت واز منزل من به دنبال من آمدندکه پدرم نگران شما است وخودتان را به منزل برسانید وشهرشلوغ است . بله من خودرا به منزل رساندم درحالیکه درخیابانهای شهر داش ها ریخته بودند ومردم را میزدند وشب هم این کامیونهای نظامی که از کرمانشاه میآمدند بطرف تهران همینجورغرش کنان میآمدند ومیگذشتند . آنروز یک تحریکی هم شده بود وبه منزل ما ریخته بودند درهمان شب وما ناچار آنشب با پدرم وکسان از منزل بیرون رفتیم ورفتیم به منزل کسان وفامیلمان تا صبح ماندیم ومعلوم شدکه این تحریک باطلاع شهربانی بوده برای ایجادوضدمصدقی که با طلاح شهررا مرعوب بکنندکه بعددیگرهیچگونه مقاومتی نباشد . وآنشب وقتی ریختندبه خانه ما من اول با برادرکوچکترم رفتم بکنار بام برادر کوچکترم رفته بودبام همسایه واز آنجا میگفت بیا میریزندومی کشند . من ایستاده بودم آنجا ونگاه میکردم تا اینها ویک چیزهائی را ازخانه غارت کردندوبردند وبعدمن رفتم . بعدهم برای اینکه بتوانیم ببینیم که را ه امن است وپدر را به یک خانه ای ببریم با یکی ازپسردائی ها رفتیم تا منزل اوراشناسائی کردیم که را ه امن است وبعدآمدیم وبا پدرم رفتیم به آن منزل .

س - پدرشما درشهرهمدان بعنوان طرفدارمصدق شناخته شده بود؟

ج - بله . پدرمن یک وضعیت خاصی داشت . هم زاهدی با پدرمن ازبچگی دوست بود ،او

همشهری ما بود ولی درجریان سیاست پدرمن تمایل مصدقی داشت . خودزاهدی هم تمایل به مصدق داشت .

س - بله وزیرکشورشان هم بود .

ج - قبل از اینکه وزیرکشورباشد یکروزدرمنزل ما بحث پیش آمد چون صحبت ازدوره امیرکبیر واینها شد وزاهدی به پدرمن گفت که حالا شما چرا غصه ی صدسال پیش را میخورید الان ما بزرگترازامیرکبیرداریم . پدرمن گفت چه کسی بزرگترازامیرکبیراست ؟ زاهدی گفت که مصدق است . این وقتی بودکه رئیس شهربانی بود .

زاهدی درهمانوقتی که مخفی بودیک نامه ای به پدرمن نوشته بود که ما با مصدق بریدیم وازدجنگ شدیم وشما موضع خودتان را معین کنیدکه با ما دوست میمانید یا نمی مانید ؟ پدرم هم درخانه را بست وگفت نه من نمیتوانم دراین چیزها واردبشوم . این وضع اوبود تا ۲۸ مرداد . البته قبل از ۲۸ مرداد دوسه بارهم ازسوی مصدق وهم ازسوی مرحوم کاشانی مراجعه شد برای اینکه بلکه وضع راالتیام بدهندکه برخوردهائی که پیش آمدنیاید .

س - یعنی بین مصدق وکاشانی ؟

ج - بله بین مصدق وکاشانی . پدرم دراین کفتگو ، یادم هست ، با مرحوم کاشانی بها وگفت که شما بیا همین کاری راکه من میکنم شما هم بکن . شما موقعیت بهتری هم دارید ودرتمام دنیا شناخته شده اید ، بیا وکنا ربکش . حتی گفت خرج پسرهای تورا هم من میدهم که بروند خارج ازکشورچون اینها بلای جان توهستند . گفت پسرهایت را به خارج بفرست ، گفت پول ندارم . گفت من خرجشان را میدهم اینها بلای جان توهستند . شما بیا وکنا ربکش ازدویکی یا مصدق موفق میشود واین نفت را ملی میکندکه خب آرزوی همه ی ما برآورده شده است یا موفق نمیشود اقلا" ما بمانیم . والا بعدکسی نیست که جلوی این دیکتاتورها بایستد وشما خودت را ضایع نکن .

بعدهم که آن کودتا واقع شدویکروزی کاشانی به منزل ما آمد پدرم گفت آقا به شما نگفتم که بیا وکنا ربکش . گفت"آقا این ول نمیکرد ، این پدرسگ ول نمیکرد ." پدرسگ ول نمیکرد یعنی مصدق ول نمیکرد "یعنی اگرمن کنا رهم میکشیدم وازایران هم میرفتم ول نمیکرد .

او میخواست من را له کند، له کند."

س- آقای بنی صدر پدرشما با اینکه یکی از ملاکین بزرگ همد ... رد اعتراضی به این بیست درصد سود مالکانه ی دکتر مصدق نداشت؟ چون یادم هـ ... آنموقع بسیاری از مالکین بخاطر همین قضیه با مصدق مخالف شدند.

ج- او از مالکین بزرگ نبود، او مالک بودولی نه از مالکین بزرگ، این یک. دوم - اینکه اوکشاورزی مکانیزه وارد کرده بودونتیجتا " آنجورکه مثلا" به بهره ی مالکانه زیاد بها بدهد نمیداد. سوم اینکه البته راضی نبود. من اینجا هیچ اجباری ندارم که به شما بگویم که ایشان از این بیست درصد راضی بود، نخیر هیچ راضی نبود. وچهارم اینکه موقعیتی که داشت موقعیتی نبودکه نگران شورش دهقانی باشد. روحانی بود وبا تهران وآن منطقه دخالت خاصی داشت، بنابراین آنجوربه پول اهمیتی نمیداد و دلیلش هم اینست که الان فرزندان اوبی پول هستند.

س- شما بعداز ۲۸ مرداد چگونه فعالیتهای سیاسی خودتان را ادامه دادید؟ آیا به نهضت مقاومت ملی پیوستید؟

ج- بعداز ۲۸ مرداد میشودگفت تا سال ۱۳۳۹ فعالیتهای سیاسی سه دوره دارد. یک دوره دوره ی کزکردگی بود وعدم رضایت. فعالیت سیاسی اما چه فعالیت سیاسی؟ یک جلسه ای وازاین حوزه ای وازاین چیزها. آنهم تازه میخواستندما را به این چیزها خوبدهندوسابقه هم نداشت که من قبلا" درحوزه ای شرکت کرده باشم وخوکرده باشم.

س- این حوزه ها مال نهضت مقاومت بود؟

ج- بله. آن برادرکوچک من مرتب میرفت اما من نه. یکی دوبار رفتم دیدم نه چیزی نیست ویک بحث های مرده ای است وبیشتربرای سرگرم کردن میماند تا عمل کردن. پس نرفتم وترجیح دادم بجای آن درانجمن های ادبی که بحث های جدی تری داشت، یا دینی که درانجمن اسلامی دانشجویان میرفتم وحاضرمیشدم وبه این صورت عمل میکردم. اما فعالیتهای سیاسی مثلا" فرض کنید که اگرلازم بودکه یک اعلامیه ای به یک جاهائی داده بشود داوطلب میشدم واینکارراميكردم. این دوره کزکردگی بود.

دراین دوره بله مثل هرواقعه‌ای که انسان اطلاعات کافی هم ندارد یک چیزهائی داشت مثلا" من آنوقت ازفاطمی ، ازروی تبلیغاتی که‌توی همین حوزه‌ها کردند ، بسیار تصویرچیزی داشتم که‌این خیانت کرده وبعددرشها دتش این حالت شوکه‌روانی ووجدانی به‌ما دست داد والا تا آنوقت ما خیال میکردیم که‌این موجب همه‌ی فسادها شده‌است . این یک دوره‌ی کزکردگی بود . بعدا زاین دوره‌ی کزکردگی یک دوره دوره‌ی فعالیت مخفی بود که‌ازتیم سازی وتشکیل دادن وحالتهای آمادگی ایجادکردن برای فعالیت تشکیل میشد . بعدهم درتمام این دوره من ناشناخته‌ماندم ، ولی برادرهای من دستگیرشدند برادربزرگم دستگیرشد ، برادرکوچکترم هم دستگیرشد ولی من باصطلاح بهترعمل کردم ودستگیرنشدم .

س - بله شما صحبت کردیدکه‌برادرهای شما را دستگیرکردند . . .

ج - بله ولی من دستگیرنشدم . این تا سال ۱۳۳۹ . درآن سال بین جوانان دوتا نظر بود . من طرفدار این نظربودم که‌با یدفعالیتهای سیاسی منهای همکاران مصدق وعده‌ای طرفدار این بودندکه‌نه بدون آنها نمیشودوبایدشخصیتهائی باشندوموردا عتمادمردم هستند واین حرفها . من مخالف این بودم که‌با وجودآنها فعالیت سیاسی شود . پس دوجریان بین جوانان بود .

یک مدتی من درهیچکدام واردنشدم ولی همه‌شان آنجا میآمدندومن الان یادم هست که‌این اعلامیه‌ها رانوشتم . ازقول"سازمان نگهبانان آزادی" دوسه‌تا اعلامیه‌نوشتم . یعنی من مینوشتم وآنها میبردندآنجا .

س - سازمان نگهبانان آزادی مال کی بود؟

ج - دکتربقائی . ازقول"نهضت آزادی"که‌بعدتشکیل شد ،آنموقع نهضت مقاومت بود ، فراوان نوشتم . ازقول دانشجویان دانشگاه هم مینوشتم که‌میآمدندومیگرفتندو میبردندپخش میکردند . حالا شایدشما بپرسیدکه‌چرا من مینوشتم ؟ حالا یک مقداریش برای اینکه‌فکرمیکردندمثلا" قلمم بهتراست ویک مقداریش هم برای این بودکه باصطلاح آنها را شناخته‌بودند ومن برای اینکه‌فعالیت نمیکردم ناشناخته‌بودم . بنابراین

یک تنظیمی بودندکه میکردند. پس یک عده ای بودندکه درهمه ی اینها فعال بودند. آنکه ازبقائی تا اللهیار صالح. تا اینکه درمقبره ی شیبانی چسبیده به خانه ی همین عباس شیبانی انجمن اسلامی دانشجوئی آنجا تشکیل میشد بها صطلاح جلسات عمومی شان. آنجا جلسه ی سیاسی تشکیل شدوبالاخره هما نطوریکه میگویندا نسان کشانده میشود کشانده شدیم وما هم رفتیم به هما ن خطی که خب حالا همه با شند. درا ین دوره دیگرنه، علنی شدیم و شنا خته شدیم وا ولین دستگیری بعدا زمیتینگ خیابان فخرآباد انجام گرفت که محل امینی بودخانه ی شماره ۱۲۲ بود که ریختندوبا صطلاح، حزب اللهی های آنوقت، زدندو همین مرحوم ط.ب وا ینها بودند. آنها با شعا رجا ویدشاه آنجا ریختندوزدند.

درآنجا دونفرشجا عت بخرج دا دندکه این توی ذهن من ماند وهردو خب بنوبه خودشان در گذشته وحال وشاید هم درآینده نقش دا شتندکه بازی کنند. یکی با زرگان بودکه درآنموقع هم با جبهه ملی درحال قهربود، درحالی که اینها با شعا رجا ویدشاه دررا شکستندووارد شدند ا وبا شجا عت آمدا زتوی اینها وا ینها هم برا ی ا وصف با زکردند ویکه خوردندا زاینکه ا وبه خودش جرات دا د که ا زبیرون وا ردمحل بشود وبطرف ساختما ن وجائی که میکروفون قرا ردا ردبرود. یکی هم مهندس حسیبی بودکه ا وا زپنجره که درحال سخنرانی بود پرید پا ئین وا زتوی اینها بیرون آمدوا ین طبیعتا "حورا عوض کرد، آنجا سی چهل هزا رآدم بود وا ینها دیدندکه نه روحیه ی جمعیت بکلی تغییرکردوا گربما نندکتک مفصلی هم خوا هند خورد و ا زکیسه شا ن خوا هدرفت. ا ین بودکه رفتند. ا ین توی ذهن من ما نده ا ست.

شب نما ن روز من درخا نه وبسیا ردیگری دستگیرشدیم. مرا ا ول بردندنزد سرهنگ مولوی درسا واک تهرا ن وا ودرآنجا بمن نگا ه کردوگفت خب شما ا ین ما شین چا پ جبهه ملی را کجا مخفی کردید؟ ا وبیخودمیگفت چون من با ما شین چا پ سروکا ری ندا شتم که کجا مخفی کرده با شیم. گفت همه را خبردا ریم بیخودا نکا رنکنیدوبروزبدهید. گفتیم نه چیزی پیش من نیست که بروزبدهیم ما شینی درکا رنیست، دیروقت ا ست وشا یدشما خوا بتا ن گرفته ا ست کها ینطورعوضی میگوئید. گفت نخیرهیچ عوضی نمیگوئیم وزیرسرشما ا ست.

بعدبه قیا فه ی من نگا ه کردوگفت"قیا فه ی شما هم بدنیست چرا نمیروید آقا دختربا ری؟

این چه کارهائی است که شما میکنید؟" هرچندکه ما هم وارفته بودیم چون میگفتندساواک خیلی جای وحشتناکی است واین چه شوخی هائی است که با ما میکنند. گفتم آقا دخترعروسک که نیست بروم بازی کنم اوهم انسان است ومن اهل اینکارها نیستم. گفت پس آقا را ببریدبالا تا کمی استراحت کندتا فردا دببینیم چطورمیشود. گفتیم خب این که به این سادگی برگزارشد.حالاخیال میکنم آن بالا. ما را بخیابان شاهرضا آوردندوآنجا یک کوچه ای بود وساواک تهران درآن کوچه بود، وقتی گفتندآن بالا لابد خانه ی خودمان است وبرمیگردانند خانه ، این چی میگفتندکه ساواک چنین وشکنجه وداغ وقیافه های وحشتناک. بعدکه را هافتادیم دیدیم نه بطرف خانه نمی روند. گفتم مگرنگفت بروید خانه؟ گفت نه آقا بالا یعنی قزل قلعه. گفتم آهان صحیح. بله این اولین دستگیری بود.

ما را با بقیه دانشجویان به قزل قلعه بردندومدتی ما آنجا ماندیم تا ....

س- این سال ۱۳۳۹ بودآقای بنی صدر؟

ج- بله.

س- چه مدت درآنجا ماندید؟

ج- درست یادم نیست خیال میکنم کمی بیشترازیکماه. بله این دوره ی باصطلاح فعالیت علنی بود. حالا اگراین جواب سئوال شما راندادهاست بمن بگوئید تا ادامه بدهم.

س- بله تمنا میکنم بفرمائید. من میخواستم ازشما بپرسم که چطوری این فعالیتها ادامه پیدا کردوبهرحال منجربه تشکیل جبهه ملی دوم درسال ۱۳۳۹ شد؟

ج- عرض کنم گفتم که دوجریان بود یکی موافق ودیگری مخالف. درآن سران هم دوجریان بود یکی موافق بودکه همه باشندویک جریان مخالف بود. آنچه که بنام نهضت مقاومت ملی فعالیت میکردیعنی مهندس بازرگان ودوستانش که مانده بودندوبقیه ازآن - جریان بیرون رفته بودند،اینها در جبهه ملی باشند. حالا که ما موافق شدیم که همه باشند دیگرراضی نمی شدیم به اینکه آنها نباشند. پس حالا دوبیان است راجع به اینکه چگونگی تشکیل جبهه ملی. آنچه که من شنیدم درخانه ی فیروزآبادی بود که شب سی تیراعلام کردند.

س - مسلما "من آن روزرا میخواهم که شما بیادمیآورید وخاطره شما است .

ج - همین است . همان شب گفتندکه این جبهه ملی تشکیل شدبه این ترتیب ودرخانه ی فیروزآبادی . محل کارمنهم موسسه ی علوم اجتماعی بود یعنی پنجره ی اتاق من بطرف خانه ی فیروزآبادی بازمیشد . پس من ازمحل کارم به آنجا رفتم .

س - شما آنموقع هنوزدانشجوبودیدیا آنوقت لیسانس خودرا گرفته بودید ؟

ج - بله گرفته بودم ودردانشکده ی حقوق اقتصاد میخواندم ودردانشکده ی ادبیات محقق جامعه شناسی بودم ، درهمین موسسه ی علوم اجتماعی . آنجا درمطالعات شهری کار میکردم واتاقم هم روبروی خانه ی فیروزآبادی بود . بعدخب چگونه شدکه اینجورشد ؟ گفتندکه بله یک اعلامیه ای ، این بیان نهضتی ها بود ، نوشته بودیم وبرده بودیم که اللهیار صالح ببیندواگرپسندید ما منتشرکنیم همه باهم امضاء کنیم . ایشان به امضاء خودش این را منتشرکرد . وبعدهم ازعده ای دعوت کردکه این عده تصمیم گرفتندکه خودرا جبهه ملی بخوانندوشدجبهه ملی . ما هم خب شدیم سازمان دانشجویان جبهه ملی و چون ما ذوجنبتین بودیم ازجنبه ی دانشجوئی استفاده کردیم وترجیح دادم که فعالیت باجوانها داشته باشم .

این سازمان دانشجوئی جبهه ملی مشکلات داشت . یکی اینکه آیا این گروههای سیاسی با صفت حزب وگروههای سیاسی آنجا باشندیا باصفت دانشجو ؟ من طرفدار این بودم که با صفت دانشجوآنجا باشند چون اگرمیخواستیم باصفت گروه سیاسی آنجا باشند بسیاری را منع میکردند ازورودداراین سازمان دانشجوئی وعملا" دانشگاه فلج میشد واین نظربرنده شدودرآنجا تمامی گرایشها عضوسازمان دانشجوئی بودند وبودند . ازطرفداران بازرگان وازطرفداران خلیل ملکی وازطرفداران حتی مارکسیسم . البته اگرکسی میگفت من توده ای هستم قبول نمیشد چنانکه بعدهم چندنفررا بعنوان اینکه اینها توده ای هستند بیرون کردند همین آقای بختیار مسئول اموردانشجوئی جبهه ملی شد .

س - منظورشما بیژن جزنی وضیاء ظریفی واینها بودند ؟

ج - بله بیژن جزنی وضیاء ظریفی واینها . البته ما جلوی این عمل ایستادیم برای اینکه

این را خلاف اصل میبافتیم. بهرحال، این سازمان دانشجوئی بود ومنهم در این سازمان دانشجوئی فعال بودم. تا انتخاب کمیته‌ی دانشگاه پیش آمد. قبل از اینکه این انتخاب پیش بیاید مسئله‌ی برخورد بین نهضت مقاومتی ها شد ودیگران. اینها یک نامه‌ای به‌چها را مضا نوشته بودند به آقایان جبهه ملی وخب بدورنی هم گفته بودند وپیشنهاداتی هم داده بودند. آقای بختیار این را زیر چراغ گرفته بود چون اینها اول امضاء کرده بودند وبعد روی آن خط کشیده بودند.

س- چرا روی امضاء خط کشیده بودند؟

ج- نمیدانم.

س- امضای چه کسانی بود؟

ج- امضای رادنیا بود، امضای عطائی بود، وامضای عباس...

س- عباس شیبانی؟

ج- نخیر، عباس شیبانی ظاهرا" یکی از چها رنفر بود ولی ظاهرا" یک عباس دیگرهم بود. بهرحال اینها امضاء کرده بودند وبعد روی امضاء هایشان خط کشیده بودند. اوهم زیرچراغ گرفته بودوامضاء های اینها را خوانده بود وگفته بود که این آقایان هستند. بعدشورای جبهه ملی به مهندس بازرگان ودکترسحابی ونزیه که از نهضت مقاومت ملی بودند گفته بودند که شما یا بروید وزیرزمینی فعالیت کنید یا روشوید وعلنی بشوید وبا ما کار بکنید. این که هم زیرزمینی باشید وهم رو زمینی ب‍ـ‍ـیدنمیشود. واینها هم از جبهه ملی بیرون آمده بودند. یکروزی شصت دانشجو از نمایندگان دانشجویان مختلف به‌دعوت من جمع شدند وما رفتیم به‌خانه‌ی مرحوم با قرکاظمی که این چه‌داستانی است؟ شما هنوزشروع نکرده اختلاف کردید. اینکه علنی نیست علنی بشو، علنی است علنی نشو یعنی چه؟ شما و مهندس بازرگان غیرعلنی است توی ایران؟ این چه‌حرفی است، این بهانه است. گفت بله واین داستان را شرح داد که این امضاء را آوردندوا ینجور... گفتم خب بر فرض هم که امضاء را آوردند وقتی طرف خط زده حالا شاید یک دردد‌لهائی داشته که‌خواسته بگوید ودرعین حال هم نخواسته به‌این یک برخوردگروهی بدهد شما چرا سوء تعبیر از آن طرفی

کردید؟ بهرحال ایشان گفت که من مخالفتی ندارم وخیلی هم موافق هستم وشما بروید و با مهندس بازرگان صحبت کنید. من باید به شما بگویم از این زمان تا وقتی که در ایران بودم عضو کمیسیون ثابت، ثابت یعنی هروقت تشکیل شد من یک عضوش بودم، برای آشتی دادن نهضت آزادی وجبهه ملی یکی من بودم.

س ـ امضاء کردن این جریانی را که میفرمائید مقدمه ای بود در واقع برای جدا شدن نهضت آزادی.

ج ـ جدائی. بله از آنجا هم به منزل مهندس بازرگان رفتیم با همان عده که شما چرا بیرون آمدید؟ وغیره وذالک. او هم همین حرفها را زد وگفت من هرکاری میکنم باید برطبق عقیده ام باشد واگر برخلاف عقیده ام باشد من آنجا نمیتوانم باشم. بعد هم نامه ی آقایان درآمد که ما مسلمان ومصدقی وایرانی هستیم خطاب به شاه.

س ـ آقایان منظورتان چه کسانی هستند؟

ج ـ همین مهندس بازرگان اینها. بهرحال برخورد اینها شدید شد. یکروزی مرا به منزل دکتر سحابی دعوت کردند که برای بحث وگفتگو به آنجا بیائید. رفتم. رفتم دیدم بله اتاق بزرگ همه جه پرشده است وبرادربزرگ منهم بود ونشستند. بعد مهندس بازرگان ومرحوم طالقانی وهمه حاضر وشیبانی هم همینطور. خب چه خبر؟ برای چه جمع شده ایم؟ میخواهیم جمعیت نهضت آزادی را تشکیل بدهیم. خب هرکدام دلائلی آوردند وگفتند. بازرگان طرح کرد که نام حزب بدنام است توی ایران پس بهتر است نام جمعیت بگذاریم، با جبهه ملی چکار بکنیم؟ بعد تصمیم گرفتند که بعد از تشکیل تقاضای پیوستن بکنند. تا نوبت به من رسید ومن مخالفت کردم با تشکیل این جمعیت. گفتم اولاً" من، من به شما گفتم که در مدرسه علوم اجتماعی تحقیق میکردم، ازجمله تحقیقاتی که کردم یکی راجع به احزاب سیاسی در ایران است. در آنوقتی که من این حرف را زدم ۱۷۵ حزب ازمشروطه تا آنروز در ایران تشکیل وازبین رفته بود. وگفتم اینها به پنج دلیل ازبین رفتند. حالا شما باید کاری کنید که آن دلایل درشما نباشد والا اسم را عوض کردن چیزی را عوض نمی ـ کند. واین شرایط اجتماعی را که الان ما درآن هستیم مساعد با این منطق نیست که شما

یک جمعیت درست کنید. اول تعبیرش اینست که شما اختلاف کردیدو اخلاف کننده ضرردهنده است ولو اختلافش موجه باشد. کسی که در اختلاف ابتکار میکند اوست که باید بهای سنگین را بپردازد واین شما هستیدکه اختلاف میکنید. مهندس بازرگان گفت نه آقا خودشان گفتند که بروید جمعیت تشکیل بدهید وعلنی بشوید بیائید. گفتم که من همه ی حرفهای شما را شنیدم، تا این لحظه که جواب مرادادید مستند شما این نبود که اینها گفتند بروید علنی بشویدوبیائید واین معنایش همین است که میشوداختلاف.
بهرحال من موافقت نکردم وچون فکرمیکردندکه با صطلاح موافقت خواهم کرد دعوت کرده بودند دیگر، وآمدم بیرون. ازآن خانه آمدیم بیرون وجلسه تمام شد.
دوسه روزظاهرا " بعدازآن بودکه اعلان تشکیل نهضت آزادی رادادند. دراین جریان ما یک فعالیتی با مرحوم مصدق داشتیم ونامه هائی به او می نوشتیم که این نامه ها را هم ازجمله همین عباس شیبانی هم امضاء میکرد.دا ئربراینکه، یکی از تزهائی که برای مصدق طرح میکردیم این بودکه شما بیائید واز این احزاب طرفدار نهضت ملی ایران بخواهید احزابشان را دریک جبهه ی بزرگ منحل کنند وحالا همه عضویک چیز بشویم واینها دسته بازیشان چندنوبت این ملت را به روزسیاه نشانده و این بار هم خواهدنشاند.
س ــ شما طرفدارتشکیل یک سازمان واحدبودید؟
ج ــ بله. مصدق به ما جوابی دادوجوابش این بودکه: نخیر بهتراست بجای یک سازمان دویست حزب کوچک با هرکدام دویست عضو تشکیل بشودواینها یک نماینده به شورای جبهه ملی بفرستندکه بشوددویست نماینده مثل مجلس ملی واینها شورای جبهه ملی بشوند. این چند خاصیت دارد: یکی اینکه اینها احزاب کوچک هستندوهیچکدام نمیتوانندبه دیگری زور بگوید. دوم اینکه هیچکدام نمیتواننداز وحدت بیرون برود برای اینکه از وحدت بیرون بیاید چیزی نیست. سوم اینکه هیچکدام نمیتواند خیانتی بکند برای اینکه هژمونی ندارد که نظرش را بربقیه تحمیل کند. درنتیجه معتمدمردم واقع میشود وکاررا به اتمام میرسانند. خب الان بعدازتجربه بنظرم میرسدکه این حرف خیلی معقول است. آنموقع پیش از تجربه بودوجوانتربودیم، خیلی جوانتربودیم. که آقا این دویست حزب را ازکجا گیربیاوریم که

هرکدام دو یست عضو داشته باشد و این شدنی نیست . تا اینکه مرحوم خنجی حزب خودش را منحل کرد بعنوان اینکه باصطلاح تزجوانها را پذیرفته است . ما دیدیم که نه این حزب منحل یوا ش یواش پنجاه نداخته است ومیخواهد که کل جبهه ملی را بگیرد گفتیم ای داد و بیداد طرف خوب درسش را وارد بوده است . اول او بهتر از ما تجربه قبلی داشته وما تجربه قبلی نداشتیم واینها هم که اعضاء میکردند هیچکدام سابقه ی حزبی نداشتند پس ما نمیدانستیم که داستان از چه قرار است ولی او عمرش را در این کارها گذرانده بود وهمه را بلد بود . پس روی آن حساب طبیعتا " من نمیتوانستم با تشکیل نهضت آزادی موافق باشم چون خودم اصلا" با اصل حزب وحزب بازی مخالف بودم،آنوقت .

بعد از تشکیل شدن آنها تقاضای پیوستن کردند ، دیگر امرانجام شده بود وآنها نامه ای از مصدق گرفتند یعنی اینکه آنها اساسنامه وآئین نامه وچیزهای حزبی شان را برای او فرستادند واوهم یک جوابی داد ، که خطاب به بازرگان گفت که امیدوارم است تحت نظرشخص شخیص جنابعالی به توفیقات فلان دست بیابید . . .

منزل مرحوم کشاورز صدر هم سه کوچه پائین تر از خانه ی ما درخیابان شمیران قدیم بود . من وقتی بعد از ظهرها به مؤسسه میرفتم گاهی سر راه منزل ایشان میرفتم ویک کمی گفت وشنود میکردیم . من وقتی وارد خانه ی ایشان شدم وسلام وعلیکی کردیم واوگفت این ریشو حالا رفته لوح برای ما آورده ، حالا لوح از احمدآباد صادر میکنند . خیلی داد وقال کرد . گفتم آقا یک کمی آرام باش ، یک کمی آرام باش . لوح میفرمائید لوح چیست ؟مگر مصدق عباس افندی است که رفتند از او لوح بگیرند یعنی چه لوح؟ا بن فرمایشات چیست که شما میکنید . من به او گفتم که این حرفها مال شما نیست واینها را از قول آقای صالح میگوئید. قاه قاه خندید گفت شما خیلی باهوش هستید ، شما از کجا فهمیدید که این حرف صالح است ؟ گفتم من حرف هرکس را می شناسم ، این حرف حرف شما نیست حرف اواست . منتها اوزرنگ است گفته شما تکرار میکنید وچوبش را شما میخورید ودخلش را او میبرد وبزودی خودشما هم محتاج همین لوح ها میشوید چون اعتبار رمال او است که در احمدآباد است . شما اگربخواهید او را بی اعتبار بکنید همه تان از دم بی اعتبار هستید . شما نمیبایستی

میگذاشتیدکه کار به این جا میرسید. حالا رسیده، حالا شما میخواهیدبجای بازرگان با مصدق طرف بشوید؟ من جای شما باشم این نامه را میبوسم ومیگویم سمعاً " واطاعتاً . اورهبرهمه ی ما است ونظرش این است، من حق دارم برای خودم نظرداشته باشم. شما چطورشما میتوانیدبگوئیدا وحق ندارد نظرداشته باشدوبهتراست این را آشتی بدهیم خیلی زودقبل ازاینکه بصورت دوجریان درنیامده است. گفت حرف جالبی است بیا ونزدصالح برویم وصحبت بکنیم. گفتم نه من الان دارم به مؤسسه میروم وکاردارم باشد یکوقت دیگرکه مناسب باشد معین بفرمائیدکه برویم چشم .
ایشان تلفن کردوگفت که ساعت هفت صبح خانه ی اللهیار صالح . من خندیدم وگفتم آقا مگرما اسیریم که ساعت هفت صبح به منزل آقای صالح میرویم. گفت ازاوکه باشد بایدساعت پنج صبح برویم چون آقا ساعت شش میخوابیدوساعت پنج صبح بیدارمیشد.
س ـ شش چه ؟
ج ـ بعدازظهر.
س ـ شش بعدازظهر؟
ج ـ بله . خلاصه حالا ساعت شش اغراق باشد ولی دیگرازساعت شش بعدازظهرهرگونه فعالیتی را قطع میکرد، حالا فرض کنید ساعت هشت میخوابیدتا چهارصبح. پنج صبح هم شروع به کارمیکرد. خب این عادت بودوعادت بدی هم نبود.
ما رفتیم پیش مرحوم صالح وگفتگوکردیم که بله اینجوراست وآنجوراست. گفت خیلی خوب بفرمائید با همدیگرنزدآقای مهندس بازرگان برویم وآشتی بدهیم. گفتم ازاین بهترچه میشود. من خیال میکردم شما اززیرکی موش میدوانیدکه نشودمرتب. گفت نه آقا این حرفها را نشنوید، من آدم اهل اختلاف واینها نیستم. خلاصه آدم سالمی هستم.
حالا این موقع درست نمیدانم که امینی نخست وزیرشده بود یا اینکه ازمدت نخست وزیری او کمی گذشته بود ولی خلاصه درهمین موقع بود که نخست وزیری امینی بود که صحبت خیلی طول کشیدوباهم بلندشدیم آنها گفتندکه ما به شمیران میرویم چون مهمان آقای نواب هستیم که وزیرخارجه مصدق بود وشما راهم سرراه پیاده میکنیم. درراتوموبیل صحبت

این امینی پیش آمد.

س ـ کدام امینی ؟

ج ـ همین علی امینی .

س ـ دکترعلی امینی ؟

ج ـ بله . مرحوم صالح گفت که من اورا دروزارت دارائی بعنوان مترجم من استخدام کردم گفت من وزیردارائی بودم ، گفت این آدم خیلی خودخواه وخطرناکی است ، صالح به من گفت ، توی ماشینش گفت . گفتم چطور؟ گفت اورا من بعنوان مترجم استخدام کردم ومن وزیر دارائی بودم . کارپیش نمیرفت استعفا کردم . آقای امینی آمدپیش من وگفت چرا استعفا کردی ؟ ایشان گفت من گفتم به لحاظ اینکه کارپیش نمیرفت . گفت ای آقا کارپیش نمیرفت یعنی چه ؟ من حاضرم امروزوزیربشوم وفردا هم تابوت مرا به گورستان ببرند. گفت این یک همچین آدمی است . اینهم با صطلاح گفتگوی درا تو موبیل درخدمت آقای صالح بود . بنا براین قرارشدکه ما خدمت آقای صالح برویم وبا آقای مهندس بازرگان گفتگوکنیم و وحدت درست کنیم . روزی که قرارشدبرویم وساعت هم معین شد من آنجا رفتم وخانم مرحوم صالح گفت که ایشان نیمساعت پیش رفت . گفتم که ایشان این ساعت قرار بود . . . گفت خب دیگرزودتررفت . من با آقای غنی زاده رفتیم پیش آقای مهندس بازرگان . خب آن جلسه نتیجه نداد وبعدا زطرف جبهه ملی کمیسیونی مأ مورگفتگوبا آقایان شد که این نتیجه داد ومن درآن کمیسیون بودم . من ومرحوم کشاورزوخیال میکنم برادربزرگم ، اینها سه نفر نمیدانم اگرچها رمی داشت . بهرحال رفتیم ودردفترآقای نزیه ازطرف آنها نزیه آمده بود ، خیال میکنم دکترسحابی آمده بود ومرحوم طالقانی .

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست ویکم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : کاشان - پاریس
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوارشماره : ۲

وقرارشدکه‌چهارنفر بیایندودرشورای جبهه‌ملی ودرکنگره جبهه‌ملی حاضربشوندوبعدمسئله پیوستن آنها حل بشود. البته آقای دکترصدیقی مخالف این ماجرابود.

س - چرا؟

ج - حالا اوهم رئیس موسسه‌ای بودکه‌من درآنجا کارمیکردم، رئیس مؤسسه‌ی علوم اجتماعی بود، وما هم هم اخلاص می ورزیدیم وهم بسیاراحترام برای ایشان داشتیم کسی به او گفته‌بودکه‌فلانی ازشما همین سئوال رادارد که‌چراشما مخالفید؟ پس ایشان ازمن دعوت کردکه‌به‌منزلشان بروم وازمؤسسه باهم به‌منزل ایشان رفتیم. درراه مفصل صحبت کردکه خلاصه اینها نظم وقاعده‌ای رارعایت نمی کنندوخودسرانه‌هرکاردلشان بخواهدمیکنند وچه‌میکنندوچه‌میکنندواگرمن بمیرم خواهم گفت برقبرمن بنویسند"نظم" . بدون نظم کارپیش نمیرود وخلاصه‌ی کلام اینها اهل نظم نیستند، دعوایش این بود. البته‌منهم مفصل صحبت کردم واین گفتگوشش ساعت طول کشید و تکمیل همایون هم بود. گفت من باکسی این مقداردرعمرم‌صحبت نکرده‌بودم وحالا باشما کردم.
بالاخره بعدازاین شش ساعت گفت که‌خب من موافقت میکنم ولی شما خواهیددیدکه‌اشتباه کردید.

س - آقای دکتربنی صدرمسئله‌ی مذهب هم دراین اختلاف نقشی داشت؟

ج - بی نقش که‌نبود اما من خیال میکنم که‌بیشتربها نه‌بود.

س ـ از جانب کی ؟

ج ـ از هردوطرف . میدانید مسئله‌ی بیماری ایده ئولوژیکی در ایران یک قرن گذشته وجود داشت وهنوزهم وجوددارد وآن بیماری هژمونی طلبی است . لیبرال های ما هنوز درشعار روبسپیر ماندند " دیکتاتوری آزادی ". خیال میکنندمردم ایران مردمی نادان هستندواینها را باید با استقرار یک دیکتاتوری مبانی استقرار لیبرالیسم را از بین برد و بعد آرام آرام دموکراسی به‌شیوه‌ی غربی را برقرار کرد . اینکه لیبرالهای ما هستند . مارکسیستهای ما که از دم استالینیست هستند وهژمونی را آنها از اساس می شناسند . استالینیست هم نبودند همین حور بود برای اینکه درتفادا صل برهژمونی است . اینهم که آن نخبه‌های مارکسیستمان هستند . روحانیون ما هم آنهائی که وارد سیاست میشوند آنها هم دنبال نظریه‌ی چه افلاطونی وچه ارسطوئی آنرا بگیرید هردو نخبه‌گرا هستند ، هردوالیتیست هستند ومردم را گوسفندو انعام الله میدانند ووظیفه‌ی نخبه میدانندبه تعبیرارسطو قانون گزار که همین ولایت فقیه‌شده وبه‌تعبیرافلاطون فیلسوف . اینها باید این گوسفندان را اداره‌بکنندونفع توده‌ی مردم هم دراطاعت است . پس عنصرمحوری تفکرسیاسی از هرطرفش را که‌بگیرید هنوزهم متأسفانه اصل بر نخبه‌گرائی وولایت نخبه‌ها برجامعه . نتیجتا " آنکه‌دین داشت وباطلاح خودش رابیان کننده اسلام میدید زیربار اینکه‌هژمونی باید‌بدین باشدنمیرفت .

س ـ یعنی منظورتان نهضت آزادی است ؟

ج ـ بله آنها میگفتند ما نمیتوانیم زیربار حاکمیت کسانی که‌ضددین هستند برویم . آنهائی هم که‌دین نداشتند طبیعتا " هژمونی آقایان را نمیتوانستند به‌دودلیل تحمل کنند : اول اینکه اسلام را اصلا" ارتجاعی میدانستند ودوم اینکه هژمونی خودشان را شرط تحول رشد ایران میشناختند . درست ؟ آنهائی هم که‌تازه‌لیبرال بودند آنها هم بطریق اولی هم با آن ایده ئولوژی چپ مخالف بودندوهم با این بیان ایده ئولوژیک اسلامی آقایان مخالف بودندوطبیعتا " میخواستندکه‌دیکتاتوری لیبرالی برقرار کنندتا هم باصطلاح روسها ایران را نخورندوهم پیشرفت اجتماعی بشودوهم بتدریج جامعه آمادگی

پیدا کند. بنظرم این بلای اصلی ایران است، یکی از بلاهای اساسی ایران این تفکر استبدادی است که دربعضی ها اصلا" توتالیتر است و این سبب شده است که این برخوردها بوجود بیاید وبعدبرای اینها می نشینند وتوجیهات درست میکنند که نمیدانم او آنجا فلان حرف را زده و آنجا ازخط بیرون رفته. اصل داستان این بودکه هرکس میخواست هژمونی داشته باشد چنانکه درهمان جبهه ملی درواقع سه دسته ی مهم وجودداشت. دسته ی حزب ایران بود وآنهائی که دور آقای دکترصدیقی جمع شده بودندوآنهائی که بعنوان نهضتی بودندوبیرون آمدند. ویک افرادی هم تک وتوک بودند که نقش عمده ای نداشتند ولی عمده این سه جریان بودند. خوب این جریان بازرگان را آن دوتا کنارگذاشتند وبعد هم نتوانستند باهم تفاهم کنند وجبهه ملی عملا" فلج شد. داستان اصلی این بود.

س- آقای دکتربنی صدر شما درجبهه ملی دوم چه پست ومقامی داشتید؟ درتشکیلات جبهه ملی دوم.

ج- من عضوسازمان دانشجوئی جبهه ملی بودم. وقتی اززندان، مثل اینکه بعدازاول بهمن ماه بود، دوم بیرون آمدم عضوکمیته ی سیاسی دانشگاه تهران شدم تاوقتی که ازایران بیرون آمدم. دراین کمیته اول یک صورتی داشت وبعدما ایستادگی کردیم وشد چهارعضووعضوپنجم هم نتوانست پیدا کند. که از این چهارعضو یکی من بودم، حسن پارسا بود، وهمین عباس شیبانی بودکه گفتم درداشگاه ماآن چیزها را رعایت نمیکردیم با اینکه نهضت آزادی عضو جبهه ی ملی نبود عباس شیبانی عضو کمیته سیاسی جبهه ملی دانشگاه شد، و رفیع زاده بود. ارفع زاده به فشارآقای بختیار. یک نفرپنجمی بودکه فشارمیآوردکه اورا عضوبکند،وما نپذیرفتیم بنابراین عضوپنجم پیدا نکردوهمین چهارنفربودند. غیرازاین دانشگاه یک کمیته ی انتخابی داشت که درزمان ما پیدا کرد وآن تحت نظر این کمیته ی سیاسی به امورسازمانی جبهه ملی دانشگاه وفعالیت های عملی میرسید.

س- آقای دکتربنی صدرشما ازآن شب اعتصاب دانشجویان دردانشگاه تهران که آقای دکتر بختیار آنجا آمدندوپیشنهادکردندکه اعتصاب شکسته شود چه خاطره ای دارید؟ ممکن است برای ما توضیح بفرمائید؟

ج - بله ، آنوقت ما زندان بودیم.

س - پس شما دردانشگاه نبودید؟

ج - نخیر. ما تصمیم داشتیم که اعتصاب غذا بکنیم.

س - برای چه؟

ج - برای اینکه بیدلیل ما را آنجا گرفته بودند ونگه داشته بودند. ما که آنجا توی سلولها نرفته بودیم که بخوریم وبخوابیم ومیخواستیم عمل سیاسی بکنیم. شب پراکنده کردند، باصطلاح عده ای ازدانشجویان را بردند به زندان موقت شهربانی ومرا هم ازبندیک، حالا این هم خاطره است وهم بیان روحیه وموقعیت آنوقت را میکند، عباس شیبانی هم توی همان بندبودوبسیاری دیگرازدانشجویان فعال دانشگاه توی آن بند بودند. وغدغن بودکه زندانیان با هم حرف بزنند واین بما سخت گران میآمد که توی بندهم باهم نتوانیم حرف بزنیم حتی ازورای دیوار. یک استوارقابلی بود ازآن زندانبانهای قزل قلعه. سقف قزل قلعه هم دوطبقه بود یک طبقه مال آن سلول بودویکی هم آن گنبدبالاکه ازآن بالا، چون سابق انبارا سلحه بوده، پائین رانگاه میکردند وما تصمیم گرفتیم که ازسلولها بیرون بیائیم وباهم حرف بزنیم وبگوئیم وبخندیم واگر این استوار قابلی یا غیراین آمد هرچه گفت ما بخندیم آنقدرکه ازروبرود. او هم لهجه ی ترکی داشت آمده بودوازآن بالادیده بودکه همه آمدندبیرون واوآمد ودررا با شدت بازکردند وآمدند ویک استواردیگرکه او هم مسئول شکنجه واینها بودکه حالا اسمش یادم نیست، درآن وسط باصطلاح جهاررا ه بندایستادندوحالا همه ی ما رفتیم توی سلولها وساکت. شروع به نطق کردکه پدرهمه ی شما رادرمیآورم وچه میکنم وچه میکنم، شما درس خواندیدومن هم درس پدرسوختگی خواندم، این چیزها راگفت ویک دفعه عباس شیبانی قهقهه شروع کردبه خندیدن وهمه خندیدند. اینهم رفته بودجلوی سلول شیبانی ومیگفت دکترديوانه شدی؟ واوهمینجورمیخندید وهمه میخندیدیم. ازآنشب ببعددیگراین که حرف زدن ممنوع ازبین رفت وما دیگرآزادمیآمدیم بیرون وسلولهای همدیگرمیرفتیم وحرف میزدیم، راحت شدیم. تاآنشبی که آمدندوهمه را پراکنده کردند. مرا هم ازآن بندبردندروبرو توی

یک اتاقی تنها وآن اولین زندان مجردمن بودوخیلی سخت گذشت ، خیلی سخت گذشت و دورتا دورمن هم همه بیابان بودوتک وتنها توی یک اتاق سرد زمستان بود ومن هیچ چاره ندا شتم جزاینکه قدم بزنم . تا شب دیدم که دونفررا آوردند یکی همین صباغیان ویکی هم یک سروانی همشهری شما بود ، اسمش یادم نمیآید سروان سابق ارتش بود .

س - همشهری من آقا ؟

ج - نخیرایشان را میگویم .

س - ایشان مال کجا هستند ؟

ج - مال اصفهان . یک کمی دیگرگذشت وما دیدیم که همینجور مثل سیل دانشجو میآورند . آن اتاق روبروی ما آنطرف حیاط پرشد . گفتم که هفتاد نفرتوی یک اتاق ۴ × ۳ بودند . اینها تمام شب را تا صبح بیچاره ها نتوانستندپا درازکنند . ما فهمیدیم که دردانشگاه این داستان پیش آمده است که شما می پرسید . که بله آقای بختیار آنجا رفته که اعتصاب را بشکنیدوآنها هم نپذیرفتند وبرخوردشده وایشان رفته وفردایش که اینها خواستندازدانشگاه بیرون بیایند اینها را گرفتندواینجا آوردندو ما به این ترتیب ازاین ماجرا مطلع شدیم ولی بعدکه بیرون آمدند خب تفصیل ماجرا را شنیدیم .

س - آقای دکتر بختیار میگویندکه ایشان با شکستن اعتصاب مخالف بودندولی شورای مرکزی جبهه ی ملی نشست ورأی گرفت ودسته جمعی رأی دادند که این اعتصاب شکسته بشودومأموریت را هم به ایشان دادند چون ایشان تنهاکسی بودندکه با این جریان مخالف بودند .

س - بله ایشان عین همین حرف را بمن زدندکه من مخالف بودم ونخواستم مکی بشوم چون جمع رأی داد ومن عضوآن جمع بودم با اینکه خودم مخالف بودم پذیرفتم که بروم واینکار را بکنم . درست بهمین مناسبت وقتی که درپاریس من با ایشان تلفنی صحبت میکردم وقتی که ایشان نخست وزیری شاه را پذیرفت گفتم چطورشما یادتان رفت وحالا مکی شدید؟ شما که آندفعه دردانشگاه گفتیدکه چون نخواستیدمکی بشوید با اینکه خلاف نظرشخص خودتان بودولی نظرجمع را عمل کردید پس چرا ایندفعه نظرجمع را عمل نکردید ؟

س - پاسخ ایشان چه بود ؟

ج - هیچ.

س - هیچ پاسخی به شما ندادند؟

ج - هیچ گفت"حالا اینها را بعد حضورا" گفتگو میکنیم، مشکلاتی بود، و مطالبی هست و شما همه را مطلع نیستید. بهرحال، ولی نظر دیگران غیر از این است جونم و اینطورکه ایشان گفته است نیست. اساسا" جمعی هم درکار نبوده تا از ایشان همچین تقاضائی بکنند بقیه میگویند ایشان توطئه کرده اند، برسر این مسئله بقیه حرفشان اینست و میگویند که آقای بختیار آنشب توطئه کردند برای اینکه عملا" بست نشستن رهبران جبهه ملی را درسنا بی اعتبار کنند، برای اینکه با شکستن اعتصاب در دانشگاه آن بست نشستن مثل یک نوع انزوا بود.

س - ایشان که خودشان هم جزو آن بست نشستگان بودند.

ج - خب باشد بهرحال درجمعی نبوده که آن جمع صلاحیت تصمیمی داشته باشد و ایشان رفته باشند و آن کار را کرده باشند. حالا العهده الــــــــراوی آنچه که با صطلاح مسلم و محقق است این اقدام یک اقدام سیاسی ناپخته ای بود و شکست بزرگی فراهم آورد برای جبهه ی ملی و خصوصا" برای خودشان که درسنا رفته بودند و اعتصاب کرده بودند و عملا" "اعتصاب برای اینست که با زتاب اجتماعی داشته باشد، یک اعتصاب دیگری را نمی شکنند برای اینکه آن بازتاب موجود را هم از بین ببرند نتیجتا" این اعتصابیون مدتی آنجا ماندند و بعد از مدتی هم گفتند آقایان بلند بشوید بروید خانه هایتان، بی اثر و بی نتیجه ماند. بهرحال این یک نقطه شکست بزرگی شد برای آقای بختیار در دانشگاه، این مسلم است.

س - آقای دکتر بنی صدر شما از آن واقعه ی اول بهمن دانشگاه تهران چه چیزی بخاطر دارید؟ آیا آنروز شما آنجا بودید؟

ج - معلوم است، اصلا" مسئول آنروز بودم.

س - مسئول که میفرمائید یعنی از طرف جبهه ملی به شما مأموریتی دادند؟

ج - بله. یعنی اصلا" با صطلاح هرروز که تظاهراتی میشد یکی میشد دیکتاتور روز .دیکتاتور

یعنی دستوراتش بایدبدون چون وچرا اجرا میشد چون دیگروقت بحث وشوروا ین حرفها که نبود.

س - شما آنروزدیکتا توررو زبودید؟

ج - بله دیکتا تور روزآنروزمن بودم. وتصمیم هم اینطورگرفته شد. روزقبل ازاول بهمن طرف عصر، من یادم نمی آیدکه جزنی یا یکنفردیگربودولی بهرحال یکی ازدانشجویان بود آمدوگفت که میگویندیک توطئه ای برای فردا هست و قصداین است که جبهه ی ملی را پایمال کنند، مواظب باشید. گفتیم بسیارخوب. ما هما نشب درمنزل آقای دکترسنجابی جلسه ی کمیته ی دانشگاه بودبرای تصمیم گرفتن راجع بهاعتصاب فردا بحساب ازاعتصاب معلمین. گفتیم بسیارخوب. آنجا رفتیم وضمن بحث حسن پارسا آمدوگفت که ،حالا بفروهرگزارشاتی رسید. قاعدتا" چون اوبه گوش من میگفت نه به جمع که برای فردا تدارکی دیدند ودردانشگاه کشتاری خواهدشد مواظب باشید. خب طرفدارا ن باصطلاح ختجی که یکی دونفردرکمیته ی دانشگاه بودند آنها طرفدارتظاهرات دردانشگاه بودند وبیرون آمدن ازدانشگاه وپیوستن به تظاهرات عمومی ومدارس هم ما فهمیدیم که قراربوده تعطیل بشودوبه ما جرا به پیوندندویک قال بزرگی بوجودبیاید. ماگفتیم آقا اگر معقول نیست واین اطلاعات هم که رسیده ومیگویندا ین حرفها است من حرف آقای پارسا را همدرجمع تکرارکردم و گفتم ایشان به گوش من اینجورگفت. آقای دکترسنجابی گفت اینها را بروید خودتان با هم بحث کنید، اینجا دیگربحث نکنید حالا دیگرا صلش تصویب شدوبقیه را خودتان ... من خندیدم وگفتم آقای دکترشما ازپرونده میترسید؟ که فردا ما را بگیرند پس معلوم میشودکه درحضورشما این تصمیمات گرفته شده است ؟ یک مقداری اوخندیدوگفت نه آقا چه ترسی است، پرونده واینها جنبه های اجرائی خودشان وبالاخره آقایان درجمع تصمیم گرفتندکه دیکتاتورفردا بنی صدرباشد. من گفتم آقا چطور دفعات قبل بنی صدریادتان نبود چطورا ینددفعه یادتان افتاد. این پارسا گفت که من به توبگویم من نخواهم آمد اینها فردا میخواهند شما را بکشتن بدهند، نپذیر. من گفتم مگرنمی گوئید فردا توطئه است ؟ گفت چرا . گفتم مگرازما مطمئن ترنسبت به خودمان کیست ؟ما باید

با شیم که جلوی این توطئه را بگیریم، چطور من نپذیرم ؟ گفت آقا جان اینها درسها یشان را خوانده اند، اینها میدانند که تو آدم کله شقی هستی و عقب بشین نیستی وزدوخوردخواهی کرد از این جهت شما را پیشنها دمیکنند. مگر شما خیال میکنیدکه اینها بیخودی شما را پیشنها دمیکنند، میدانندکه آنجا پلیس میآید و بنی صدرهم که عقب بشین نیست وزدوخورد میشود. گفتم خب حالا این دفعه ما به ایشان کلک میزنیم یعنی عقب مینشینیم. این دیگر دعوا ندارد. گفت خب نمیتوانید عقب بنشینید. گفتم نه میتوانیم. گفت خب بهرحال من نمیآیم، این را الان بتوگفتم فردا تورفتی وکشته شدی و انا الله ترا هم من الان میگویم. گفتم بسیارخوب.

از آنجا بیرون آمدم و این آقای حسن حبیبی داشت میآمد به آنطرف پهلوی آقای سنجابی گفت که چکار کردید؟ پا رسا گفت که این آقا تازه خودش هم شده دیکتا توررو ز. گفت آقا این چه کاری بود که کردید؟ اطلاعات تازه ای آمده که برنامه خیلی گسترده ای است. فردا با یک تیرچند نشان میخواهند بزنند. البته من به شما بگویم من این اطلاعات را آنوقت خیلی جدی هم نمیگرفتم تا اینکه شب خانه رفتم وعباس شیبانی تلفن کرد. گفت آقا این داستان فردا چیست؟ گفتم داستان اعتصابی است. گفت نه ما مخالف هستیم.

س - " ما " منظورش نهضت آزادی بود؟

ج - بله. ما اینجا جلسه کردیم و ما مخالفیم. گفتم خب شما مخالف باشید مگر مخالفت شما تأثیری درتصمیم ما دارد. شما باید تبعیت از جبهه ی ملی بکنید، تصمیم گرفته شما مخالف هستید و من هم مخالفم. این دلیل نمیشودکه چون شما مخالف هستید نکنید. گفت نخیر ما مخالف هستیم و میآئیم بهم میزنیم. گفتم شما خیلی غلط میکنید. البته معلوم بودکه تلفن دارد ضبط میشود پس من میخواستم طوری وانمودکنم که ساواک که گوش میدهد مطمئن باشدکه نه من فردا حتما " آنجا خواهم بود. او که میگفت بهم خواهیم زد اگرگرفتار میشود اوبشود درهرحال ما بمانیم بلکه کاری بکنیم. حدس منهم درست از آب درآمد ونیمساعت بعدخودا وزنگ زدوگفت که خانه درمحاصره است. گفتم آخرآدم عاقل توبا این عقل سیاست هم میکنی ؟ آدم درتلفن میگوید که من فردا میآیم بهم میزنم؟

خب بفرمائید نوشجان کنید وتشریف ببرید آب خنک بخورید تا بعدخدمت‌هم میرسیم.نخیر مافردا میرویم تظاهرات میکنیم. پس بنابراین مطلب روشن است. ساواک طرفی راکه میخواست بیاید مانع بشود شب قبل گرفت ومن که‌دیکتاتور فردا بودم آزادبودم. صبح به‌دانشگاه رفتیم، دانشگاه یک گاردانتظامی داشت که‌ما تشکیل داده‌بودیم. یکنفرازآنها نبود. اِ اینها کجا هستند؟ گاردانتظامی ما کجاست؟ گفتند اینها رابردندبرای تعطیل مدارس. بااطلاع کی؟ معلوم نیست. چطور معلوم نیست؟ چطور دانشجوی دانشگاه را میبرند بدون اینکه کمیته‌ی دانشگاه خبربشود؟ بعدمعلوم شدکه‌همان دوسه‌نفرهم که‌گفتم طرفدارآقای خنجی بودندوایشان داستانها راآقای حجازی سازمان داده‌بود اینها بدون اینکه بماخبربدهند برداشتند وبردند پس بنابراین درواقع مایک دیکتاتوری هستیم بدون بدوبیضا هیچکس راهم ندارم وحالا دیگربقیه رابایدبا هنرعمل کنیم یعنی با خوددانشجویانی که‌هستند ترتیبی بدهیم که برخوردی پیش نیاید.

خب مابطرف بیرون دانشگاه راه افتادیم وبیست قدم ازدانشگاه بیرون رفته‌بودیم که‌نظامی ها باحالت دو به‌پیشوازآمدند.

س - شما باصف وپرچم وشعاربیرون رفتید؟

ج - بله. منهم جلوی صف‌بودم وآن نظامی دستورداد که‌برگردید. منهم گفتم شما بروو به‌فرمانده‌ات بگو که‌بیایدوبا ما صحبت کند. اوجواب دیگری نداد جزبا توم وبا باتوم به‌جان ما افتاد. خب منهم دستوردادم که‌به‌دانشگاه برگردیم وبرگشتیم به‌دانشگاه. تا نزدیک ظهر من توانستم این دانشجویان را با یک فاصله‌ی معینی ازدردانشگاه نگه دارم، شایدبیست متر، اینها ازاینجا سنگ میانداختندوخودم هم ایستاده‌بودم وجزوسنگ اندازان بودم برای اینکه ازآن حدکسی جلوترنرود وآنها هم ازبیرون گازاشک آورمیانداختند ماخاطرمان جمع بودکه‌خب بخیرگذشت ودیگرتمام شد. نزدیک ظهر آمدندگفتندکه‌ازشورای جبهه ملی دکترپیمان آمده...

س - حبیب الله پیمان؟

ج - بله همین حبیب الله‌پیمان وبرای شما پیامی آورده‌است. کجاست‌آقای پیمان؟

گفتند که‌دردانشکده‌ی ادبیات . اینجا من غفلت کردم که‌بگویم چرا ونیامداینجا ؟ او را بیاورید اینجا . نه هنوزاین نشده‌بود . همینکه‌نزدیک ۱۲ شد من به‌سلامتیان همین سلامتیان که‌حالا هم پاریس‌است ،

س ـ آقای احمدسلامتیان ؟

ج ـ بله . گفتم شما برووبه‌رئیس‌دانشگاه دکترفرهادبگوکه‌ما تظاهرات را تمام شده اعلام میکنیم ومسئول پیش‌آمدها ازاین ببعدمطلقا ما نیستیم . اوهم رفت . وعلتی هم که‌رئیس‌دانشگاه آن ا ۱۷مه‌رادادهمین بود برای اینکه اوازبالا ماجرا را میدید وطبیعتا " دیده‌بودکه‌ما مهارکردیم وازدانشگاه هم بیرون نرفتیم وهیچ بهانه‌ای هم برای ورودنظامی ها نیست . دوسه‌تا بازی را ه‌انداختندکه مرا ازجلوی دانشگاه بیرون بکشند . یکی ازآنها این بودکه آمدند گفتندیک ساواکی راگرفته‌اندودارندمیکشند بعدازاینکه من این پیغام را به‌رئیس‌دانشگاه دادم . رفتیم ودیدیم بله یک ساواکی گرفته‌اندوریخته‌اندسراوودارندمیزنند .

س ـ چه‌کسانی ؟ دانشجویان ؟

ج ـ دانشجویان ولی ازچه‌تیپ‌دانشجویانی بودندآن راهم خدامیداند . بهرحال اورا ـ داشتندمیزدند . بهرحال من اورابردم وازنرده‌ها بیرون انداختیم وبرگشتم دیدم بله دانشجویان رفتندتوی خیابان ودیگرتوی دانشگاه نیستند بیرون دارندسنگ میاندازند . حالا به‌چه‌وسیله‌ای اینها را .. دراین حیص‌وبیص دیدم بله یک کسی هم آنطرف اول خیابان فخررازی ، همان خیابانی که‌خانه‌ی اللهیارصالح آنجا بود ـ یک دیوارآجری بود ـ یک زمین بودکه‌دیوارکشیده‌بودند ، اوآجرها را میکندودراختیاردانشجویان می ـ گذارد . این برای من مشکوک آمدکه‌یک همچین‌آدم به این فداکاری دراین زدوخوردی که‌هرلحظه ممکن است دستورشلیک بدهندودهها زمین بریزند واوانیجور داردابتکار را ـ میکند . گفتم بروید‌اورابیاورید که‌ببینیم کیست که‌اوفرارکرد وبعدبرای‌من مسلم شدکه‌نه‌ تم‌آن قضیه کتک خوردن آن یاروبازی بودوهم این بازی بود . بالاخره بهر زحمتی بود این دانشجویان را دومرتبه‌برگرداندیم وسرهمان جای سابق بردیم

وگفتم ازهمینجا جلوترحق ندارید بروید وازهمین جا سنگ به‌خیابان بیاندازید .گفتم‌که درهای دانشگاه را هم ببندید که‌هیچ بهانه‌ای نباشد . این پاکنژادی که‌اخیرا " شهیدشد . . .

س ـ شکرالله‌پاکنژاد .

ج ـ اورا هم مسئول کردیم که‌درجلوی دانشگاه بایستدونگذاردکه‌دررا بازکنند . این وقت بودکه‌آمدندوگفتندکه آقای حبیب‌الله‌پیمان پیام ازشورای جبهه‌ملی برای شما آورده است . به‌دانشکده‌ی ادبیات رفتم که‌ببینم چه‌پیامی آمده است ، مدتی که‌آقای پیمان پیدایش نشدوبعدهم که‌پیدایش شد معلوم شدکه اصلا" پیامی نیست . گفتم ای دادکه‌یک کلک دوباره‌ای بما زدند . برگشتم بطرف‌دانشگاه دیدم درهای دانشگاه بازونظامیان داخل دانشگاه‌هستند . بدین ترتیب آنها مطلقا مجوزی برای ورودبه دانشگاه نداشتند .

خب ریختندوزدندوآنروزمن جزوکتک خوردگان بودم وخیلی خیلی شانس‌آوردم که‌زنده ماندم . ولی طبیعتا " آنجورکه‌بنا بودنشد چون زخمی های مختصرشدا ماکسی کشته‌نشدو آن برنامه‌ای راکه‌فکرمیکردند که‌کشتاربزرگی بشود وشهرراگلوله‌باران کنند نشد .

حالا اطلاعات ازاین ببعد البته‌تکمیل کننده‌ی ماجرای بسیارمهم تاریخ ایران است .

این ماجراادامه‌داشت ویکی ازمسائل مهم داخلی حبهه‌ملی بود ودرکنگره‌ی جبهه‌ملی هم‌طرح شد وقبل ازآن هم یک کمیسیونی تشکیل شد وکمیسیون تصدیق کردکه‌یک خطاهای تشکیلاتی صورت گرفته است بدون اینکه‌بگویدا ین خطاها راچه‌کسی مرتکب شده‌است واین موضوع نطق های خیلی تندوآتشین ماشد . درمجموع دانشجویان درهمان کنگره که‌اینها چه‌کسانی بودندکه‌تخلف سازمانی کردند ؟ فرشته‌بودند؟ کی ها بودند دادوقال. بعدما اینجورفهمیدیم که‌همزمان ازطرف مرتضی جزایری ، اینکه‌شیبانی چرا به‌من تلفن کرد ، برادرزن مرحوم‌میلانی که‌مرجع تقلیدبودوخودا ینهم‌درقضیه‌ی کودتای چیزدستگیرشدواولین ستاد دوره‌ی انقلاب چه‌کسی بود ؟

س ـ قره‌نی .

ج - قره‌نی . که‌در آن دستگیرویکسال هم زندانی شد، او از طرف جعفربهبهانی مأمور شده‌بودکه‌برودبا زرگان وسحابی و اینها صحبت کندوآنها را هم برای ماجرای فردا آماده کند. نظریه این بود که‌فردا یک قائل بزرگی بشودواین امینی ساقط بشود، شاه قول داده‌است که‌با صلاح دموکراسی برقرار کند.

س - به‌چه‌کسی قول داده‌است؟ به‌جبهه‌ملی؟

ج - نه. آقای جعفربهبهانی این آقای جزایری را به‌پیش مهندس بازرگان ودکتر سحابی فرستاده‌است که‌بگوید‌شاه ازطریق او قول میدهد. بازرگان هم عادتش اینست که از ساعت ۸ شب به‌بعدپریزتلفنش را میکشد ودسترسی به‌او وهم مانندالمهیارصالح شب هنگام تقریبا" نا میسربود،لابدحالاهم همینطوراست .ولی دکترسحابی اینطورنیست . پس‌جزایری به‌او دسترسی پیدا نمیکندوبه‌دکترسحابی دسترسی پیدا میکند. خودا وبه‌دکترسحابی میگوید ولی من استشمام خطرمیکنم واینها میخواهندبه‌یک تیردونشان بزنند هم جبهه‌ملی وشما را نفله کنندوهم امینی را وکسی که‌دراین میان سودمیبردشاه است. پس او پسرش فریدون سحابی را میفرستد به‌خانه‌ی عباس شیبانی که‌یک همچین توطئه‌ای است. پس آنچه را که‌ما قبلا" مبهم شنیده‌بودیم حالا روشن وواضح‌این است وعلتی هم که‌اوبمن تلفن میکندهمین بوده‌است. این اطلاعی که‌ازطریق جزایری به‌سحابی وازطریق سحابی به او، منتهی درتلفن نمیتوانست بگویدکه ماجرا چیست. پس اول بهمن چنین ماجرائی بود.

حالا اینکه‌بعدازکودتا ما فرصت نکردیم به‌اینکه‌برسیم ببینیم که‌آقای سپهبدبختیار چه نقشی دراین ماجراداشت البته‌فرصت نکردیم که‌به‌این قضیه به‌پردازیم. اما درآن دوران رژیم شاه چرا، عملا" ترتیبی کددراول بهمن بوجودآمد میشودگفت‌که‌سازمان دهنده‌ی آن شاه‌بود وچندین هدف را هم با هم زد که‌نسبتا" درکارش هم موفق بود به‌دلیل اینکه سپهبد بختیار را مجبورکردکه‌ایران را ترک بگوید، امینی را تضعیف کردو جبهه‌ی ملی را بیشتر زهمه. آن گزارش مربوط به‌رسیدگی به‌این کمیسیون را هم من بعد خواندم. گزارش کمیسیونی که‌به‌این کاررسیدگی میکرد که‌البته‌منهم به‌آن کمیسیون رفتم و پرسیدندوشهادت دادم ودرآنجا دکترفرهادبسیار هم شهامت بخرج داده‌بودوهم اینکه

بزرگواری برای اینکه میتوانست بگویدکه نه همچین تلفنی به او نشده است . او گفته بود که یک همچین تلفنی شدوخودمنهم ناظربودم ونظامی ها هم بهانه ای برای ورودبه دانشگاه نداشتند. که البته اودرا علامیه اش قبلا" گفت . و اعلامیه اش هم ترتیبش این بودکه آنروزکه ازدانشگاه زخمی مرا بردندودرجائی مخفی کردند ما قراری گرفتیم وبه خانه ی دکترفرهاد رفتیم. وقتی مرا با همان سروصورت خونین ودرب و داغون دید یک حالت رقت وگریه به او دست داد وگفت من خیلی از شما شرمنده هستم که اینجورشما را می بینم ومن مسئول دانشگاه بودم. اینهم داستان آن .

س - شما با این جریان مذاکرات رهبران جبهه ی ملی با نمایندگان شاه هم هیچ نوع آشنائی درآنموقع داشتید؟

ج - آنموقع من درزندان نبودم وعلت اینکه به زندان نرفتم این بودکه اولا" بعد ازکنگره جبهه ملی بودومن مسئولتی نداشتم ودوم اینکه من درا هواز مشغول انجام تحقیقی بودم ، ازطرف مؤسسه با یک جمعی به آنجا رفته بودیم ومشغول تحقیق بودیم بنا براین درآن برخوردهائی که منجربه توقیف آقایان شد من نبودم وتوقیف هم نشدم. تا اینکه به تهران آمدم وما علاوه برآن سازمان دانشجوئی با همسن های خودمان که بعضی ها همیکی دوسه سالی ازما مسن تربودند جلسات هم با اینها داشتیم. یکروزی آقای هوشنگ کشاورز ، پسر آقای کشاورزمرحوم که حالا درپاریس است ، گفت من رفته بودم که پدرم را ببینم دیدم صنعتی زاده ازآنجا بیرون آمد. ازپدرم پرسیدم که داستان چیست ؟ گفت داستان این است که اوآمده بودکه بین جبهه ملی وشاه آشتی بدهد. من اولین بار بودکه اسم صنعتی - زاده را می شنیدم. گفتم این صنعتی زاده کیست ؟ گفتند بله این رئیس مؤسسه ی فرانکلین است واونزدیکان سیاست آمریکا است . خلاصه معنا یش اینستکه آمریکائیها میخواهند که وضع حالت التیام پیدا کند. وبشدت بوی حوادث جدیدی میرفت که شد ۱۵ خرداد واینها . بعدگفتیم که خب چه قرارگذاشتند؟ گفت دراین گفتگوها برای اینکه مزاحم نداشته باشندمثل اینکه محل ها را بردند مثل مهندس بازرگان اینها را به جای دیگربردندوبا بقیه دارندمذاکره میکنند. خب چطورمذاکره میکنند؟ گفت اینطورمذاکره کردندکه جبهه ملی با شاه داشته باشد، عده ای نماینده درمجلس داشته باشد، روزنامه

داشته باشد، سفیر وا ین چیزها هم داشته باشد . این مرحله‌ی اول تا مرحله‌ی بعدی آرام آرام درحکومت شرکت کند. این بنظرما فریب آمد. حالا شما میگوئید که چرا این بنظرما فریب آمد. اولا" ازتجربه‌ی شخصی .

س ــ نخیر، من اولین سئوالم اینست که رهبران جبهه‌ملی نظرشان راجع به این پیشنهاد چه بود تا آنجائی که شما اطلاع دارید؟

ج ــ به‌آنجا میرسم. وقتی من اززندان بیرون آمدم، دفعه‌ی دوم یعنی بعدازقضایای اول بهمن ، بهبودی رئیس دفترشاه نزدپدرمن آمدوبه‌پدرمن گفته‌بودکه"اعلیحضرت پرونده ایشان را ، یعنی مرا ، وبرادربزرگ مرا که‌قاضی دادگستری بود خوانده وا ینها را آدمهای لایق وبا هوش ودرس خوانده‌ای یافته‌وگفته است که‌حیف است که‌اینها چاقوکشهای سنجابی باشند، اینها باید‌وزیربشوند، سفیربشوند، وکیل بشوند. حالا من ازناحیه‌اعلیحضرت نزدشما آمدم که‌اینها را بفرمائید شرفیاب بشوند ومورد تفقد واقع بشوندووزیربشوندووکیل بشوند چون حیف است که‌این استعدادها ضایع بشود."پدرم گفت که‌او آمده‌بودواینجورمیگفت وا وشما ره‌ائی هم داده‌است که‌با اوتماس بگیرید.

من گفتم آقا حالا شبهه‌راقوی بگیریم‌وبگوئیم اول که‌پیش‌ایشان رفتیم خیلی دل از ایشان بردیم وهمان فی المجلس گفت شما وزیر. حالا میفرمائید که‌من وزارت بکنم یا نوکری ایشان را بکنم ؟ گفت نخیرشما وزارت بکنید. گفتم اگرایشان وزیرتحمل میکرد وزیرترازمصدق کی بود؟ پس ایشان میخواهدما را بی اعتبار بکنند. روز اولی که‌من خواستم وزارت بکنم وبا لطبع ایشان نشدم چون وزیرشدن بی اعتبار شدن است ، روزدوم به‌پیشخدمت میگویندآقا را راه ندهید. من هیچ وسیله‌ای ندارم‌که‌بتوانم‌آنجا بروم،دوسرطلاشدم. این حالت سابقه‌ی قبلی بودکه‌وقتی ما این مطالب را شنیدیم این توی ذوق میزد. ما به‌آقای اللهیار صالح پیغام دادیم که‌شما تنها نیستید که‌تصمیم بگیرید آنهم درزندان. حداقل شرایط را رعایت کنید. کی تاحالا درزندان مذاکره‌کرده‌است . بیرون بیائید ودرآزادی مذاکره‌کنید. دوم اینکه‌اگر شما همچین سازشی که‌میگویندد‌رجریان است‌کردید ما اعلامیه میدهیم وشما رانفی میکنیم

وشما هستیدودانشگاه. اگردانشگاه شما رانفی کند شما دیگر هیچ اعتباری ندارید. اوهم یک جواب خیلی سختی بما داده‌بود. حالا یا اززبان اوبود یا خودش گفته بود ولی بهرحال آن جوابی که ماگرفتیم این بودکه فضولی موقوف، رهبرما هستیم، فضولی بیشتربکنید اعلامیه میدهیم واصل سازمان دانشجویان رانفی میکنیم ومصلحت امورجبهه را هم به‌دست بچه‌ها نمیدهیم، خلاصه‌کلام. پس همچین حالت وبرخوردسختی دراین مسئله بود. این بودتا اینکه یکی دوروز مانده‌به ۱۵ خردادگفتند که قرارداد راآوردند اسدالله علم امضاء کرده حالا آوردند که صالح امضاء کندوبرای ما مثل یک ماتمی بود. ماتمی بودکه این آخرچطور میشود؟ من خیال میکنم بعدازاول بهمن این دومین فریبی بود که جبهه‌ملی ازشاه خوردواگربعدسلطنت راداد واینها دیگر حاضرنشدند فریب دیگری بخورند دلائلش رادراین فریبها بایددید. برای اینکه آنها فکرنمیکردند که این آقادارد مقدمات حمله‌ی به روحانیت رافراهم میکندواین بازی است ومیخواهد اینها راخنثی نگه بدارد تاضربه‌ی پانزده خرداد رابزند.

بهرحال اینجورکه ماازبیرون شنیدیم گفتند که‌وقتی آنجا بردند که‌امضاء کنندصدیقی گفته‌است که‌دیگردرزندان امضاء نکنیم اقلا" برویم بیرون وامضاء کنیم، درزندان سند چه‌اعتباری درجامعه‌دارد و لااقل یکروزپیش مابماندکه ببینیم محتوایش چیست وآن روزهمان روزی بودکه فردایش ۱۵ خرداد بود. پس‌این گفتگوها راماعصر۱۴ خرداد شنیدیم‌که امروزصبح این گفتگوها شده‌وسندراصنعتی زاده‌برده‌که‌صالح ودیگران امضاء کنند. ۱۵ خرداد دیگرآن سندرابی معنی کرد. گفتند وقتی آنجا بردند که‌ببینندصالح امضاء میکندیانه؟ صالح خندیده‌بود وگفته‌بودکه، خنده‌ی زهرخند نه‌خنده تأسف وتأثر وباصطلاح احساس اینکه‌فریب خورده،که شما این مقدمات رابرای این صداها میکنید، که‌البته صدای تیربه آنجا میرسیده‌است، برای این بودکه امروزمردم رابه‌گلوله ببندید واین مقدمه‌ی به گلوله‌بستن مردم‌بوده، نه‌ماامضاء نمی کنیم ببرید.

س ــ آقای دکترآذرهم که‌دراین مذاکرات باآقای اللهیارصالح وآقای علم حضورداشتند به‌من گفتند که‌آنها نپذیرفتند وقبول نکردندوچیزی راامضاء نکردند.

ج ـ این را که ما شنیدیم همین است که به شما گفتم.

س ـ ایشان به تفصیل راجع به مذاکرات با آقای علم صحبت کردند.

ج ـ این چیزی که ما دربیرون شنیدیم اینها بود که الان من به شما گفتم. حالا ممکنست که شنیده های ما منعکس کننده ی عین واقعیت نباشد اما بهرحال آنچه واقعیت خارجی وملموس وروشن وواضح اینست که این ۱۵ خرداد شد ودراین ۱۵ خرداد شاه کرد آنچه راکه کرد وبنظر من همانروز سند نابودی خودش را هم امضاء کرد بدلیل اینکه درهمانوقتی که با صطلاح بعدازوقایع اول بهمن روزی که مراآزادکردند یکروز قبلش مرحوم پاکروان مرا به محل مرکزی ساواک خواست وگفت من شما را خواستم که ببینم این دانشجوئی که کبریت بدست گرفته وباانبار باروت بازی میکندکیست . من میخواستم شما را بشناسم گفتم نه من سیگار واینها هم نمی کشم. مثلا" باحالت شوخی وفلان . گفت همین سیگار ریکشید ولی انبار باروت آتش نزنید. بعدنقشه ی ایران راآورد وشروع کردوگفت که آنجا ترکمن صحرا است ـ قبلا" اینها رایکدور مولوی بمناسبت دیگری که بازمرا بدساواک احضارکرده بود برای من شرح داده بود بنابراین من درسم را روان بودم ـ وآنجا آذربایجان است وآنجا کردستان وآنجا بلوچستان است وآنجا فلان است . خلاصه یک هائی بشودویک هوئی بشود کنترل اوضاع ازدست برود ایران متلاشی میشود. من به او گفتم کهاین فرمایشاتی راکهشما میکنید مثل این میماند کهبهگوسفندی کهسرش را دارند میبرند بگویندکه اینکه دارد سرت را میبرداین خیلی خوشگل است ، این یوسف عصر است واین چاقویش خیلی تیز است . حواست را جمع کن این یکی اگرسرت را نبرد آن یکی دیگرخواهدبرید ، آن روسی یوغورونترا شیده ونخراشیده وبجای چاقو تبر دارد. این حرف آقا ازکسی که دارند سرش را میبرند اونمیگوید کهتوببرکه آن یکی تبرش نبرد ، میگوید حالا فعلا" تونبر بلکه تبر اوهم نرسدکه ببرد. طبیعی است انسان است . شما مرا اززندان بردا شتیدواینجاآوردیدوروزاول بهمن هم ریختید توی دانشگاه بدون دلیل ، بیحساب ،بی کتاب ،زدیدوکوبیدید ودرب وداغون کردید بعد هم گرفتید وآوردید اینجا وچندماه بدون تکلیف اینجا نگه داشتید وحالا هم آوردید ومیگوئید کبریت دست شما است وانبار باروت ...

نـــــــه جا نم کبریت دست شما است وشما بعد نبا ربا روت میزنید. شما بیا ئیدویک کـــــا ر دیگربکنید ومن خیا ل میکنم که وضع بکلی فرق بکندوهمه هم را ضی میشوند. گفت چـــــه بکنیم؟ گفتم اسم سا زما ن اطلاعا ت وامنیت کشوررا عوض کنیدوبگذا رید سا زما ن اطـــلاعا ت وکنترل دستگا ه ادا ری ، بجا ی اینکه ما ها را بگیرید دزدها را بگیرید. من خیا ل میکنـــم کها یرا ن اوضا عش خیلی بهترشود وهمه هم را ضی میشوندوکشورهم پیشرفت میکند.

خب این گفتگوکه با روت وا نبا روا ینها با آقا ی پا کروا ن درآ ن منا سبت بعدهم آ ن دا ستا ن پا نزده خردا دکه ما ا زصبح تا عصرزخمی به بیما رستا نها نقل میکردیم، ا زا ین بیما رستـــا ن به آن بیما رستا ن وا زصبح تا عصر بودم ومیدیدم که چطوری میزدندومثـل برگ خـــــزا ن زمین میریختند. طبیعی بودکه من به پا کروا ن به آ ن منا سبت گفتم وبعددرعمل دیـــــدم وبعد وگفتم آقا ی پا کروا ن شما ا ین پیرمردا ن جبهه ملی را تحمل نکردید، نوبت رسیـــــد به ما ، ما را هم تحمل نکنید نوبت به کسا نی میرسدکه با هما ن زبا ن خودتا ن با شما حـــرف خوا هندزد. وآ نها یک نسل هستندنه یک نفر، دونفریا ده نفر. یک نسل یک جا معه ا ســـبت ، ما ها عنا صرمنفردیم به لحا ظ ا ینکه بین دونسل قرا رگرفتیم ا ما نسل بعدی تما م یک جا معه ا ست وکا رمنهم درجا معه شنا سی ا ست ومیدا نم که چه دا رم به شما میگویم . بهترا ســــــت که شما برگردید وهمین پیرمردا ن را تحمل کنید.

خوب آ ن شا ه در۱۵خردا د معلوم کردکه نمیخوا هدهیچ کسی را تحمل کندو۱۵ خردا د به ما هم معلوم کرد که با ا ین آدم با زبا ن منطق وحسا ب وقرا رومدا روا مثا ء اینها کشک ا ست ، ا وا ین چیزهـــــا سرش نمیشود وا ویک زبا ن میفهمد زبا ن زور. ا ین دیگربکلی وضع را دگرگون کرد وا یـــن طبیعی بودکه درا ین ما جرا حا لا طول میکشدولی با زنده ا وا ست .

س ـ آقا ی دکتربنی صدر، چطورشدکه طیب حا ج رضـــا ئی که در۲۸ مردا د به حما یت ا زشـــا ه بیرون آمدوهما نطوریکه خودتا ن هم فرمودیددرجریا ن جبهه ملی درهما ن سا ل ۱۳۳۹ جـــزو طرفدا را ن شا ه بودوجا ویدشا ه میکشیدوآنجا آمد، بعدا زطرفدا را ن ۱۵ خردا د ا زآ ب درآ مد؟

ج ـ سردمدا رزیا دی ا ست برا ی اینکه ۱۵ خردا ددروا قع بخوا هیـــــدگفتم ا ین دا نشجـــو جما عت بیچا ره هـــــا تـــوی ا ین ما جرا ها ی دوره ی مصدق تا بعد ا مروزچندجا نبـــــــه

خوردند. نخیر، اولا" که بیشتر دانشجویان بودند.

س — روز ۱۵ خرداد؟

ج — بله روز ۱۵ خرداد. گفتم یک گروهش خود ما بودیم که از سه راه ژاله تا به چهارصد دستگاه و از چهارصد دستگاه به پائین. از آنجا بیا به طرف بازار، چه محوطه ای میشود؟ این محوطه فعال بودیم و از این گروهها شما بگوئید در تمام شهر پخش بودند. آن روزها اصلا" زیاد بود صحبت اینکه مثلا" بنی صدر در بازار با کفن بوده درحالیکه من نبودم در بازار. اما جوان دانشجوئی بود که کسی باور نمیکرد که غیر از دانشجو در این شهر گسترده فعالیت چنین جنبش عمومی را در دست داشته باشد. آنها او را گرفتند برای اینکه باصطلاح میخواستند وانمود کنند که گویا این داش مشتی ها هستند، چاقوکش ها هستند، نمیدانم این میدان دارها هستند، ۲۸ مردادی ها بقول ما. این ۲۸ مردادی ها هستند که مخالف رژیم شاه شدند. این یکی ودوم اینکه این مسئله در همین پاریس بین ما که از سوی دانشجویان رفته بودیم در یک بحثی که در حضور سازمان دانشجویان فرانسه، فرستادگان سفارت، این موضوع بحث قرار گرفت آنها میگفتند که این همین طیب آمده است وسردمدار بوده است. من آنجا به آن نماینده ی سفارت جواب دادم که این طیب از کی شد طیب؟ اینکه تاج بخش بود، او ۲۸ مرداد را فراهم کرده بود اینکه خانه ی ۱۲۲ ریخت. چطور تا آنوقت میدان دست او بود و یک شهری در اختیارش بود؟ حالا چطور است که شما میگوئید این طیب بود؟ این داستان را راه انداخته اید.

اما واقعیت قضیه اینست که خب طیب را هم اعدام کردند.

س — بله.

ج — حالا چرا اعدام کردند و چه شد که او در این وضع افتاد این دگرگونی هائی است که در یک انسان رخ میدهد. سخنان زیادی راجع به او هست که چطور شد که این دگرگونی در او واقع شد. صحت وسقم آنرا من تحقیق نکردم تا حالا به شما بگویم ولی مادرش در همان روز که جنازه ی او را برای دفن میبردند گفته بود که، یعنی بسیاری شنیده بودند که برای من نقل کردند برای اینکه من آنجا نبودم که خودم شنیده باشم، من همیشه به خدا میگفتم که این کجایش طیب

است که اسم اوشد طبیب با این کارهائی که او میکرد و همه‌ی آن حرام بود و من میگفتم خدا یا این چه طبیبی است و این کجایش طبیب است ولی حالا میبینم که نه طبیب شد و پاک شد. پاک شد علتش این است که او را در زندان شکنجه داده بودند که بگوید این پولها را جوجونا می آورده است به ایران از قبل عبدالناصر برای خمینی و خمینی داده به او که ماجرای ۱۵ خرداد را راه بیاندازد و از اینکه خمینی را متهم کنند امتناع کرده بود. وگفتند وقتی که او را برای اعدام میبردند از شدت شکنجه چشمش نمی دید یعنی نمی توانسته حتی راه برود. حالا این صحت دارد یا ندارد من چون تحقیقی نکردم نمیتوانم بگویم ولی اینها درباره‌ی او گفته میشود. و یک چیزی من دارم که به شما بگویم که بنظر من مهمتر از اینها است. و آن یک فرهنگ ایرانی است که در داشهای ایرانی، داش های سنتی را میگویم، هست و آن فرهنگ عیاری است، با صطلاح جوانمردی است ولو خیلی هم فاسد شده باشند گاهی رگ جوانمردی در آنها میزند. و از این طیب ها در تاریخ ما فراوان بودند. درقضیه‌ی تنباکو هم با اینکه غالبا " این تیپ ها مال دربار بودند گاهی این حالت جوانمردی و با صطلاح آن رگ عیاری که میزد و می جنبید اینها را در جهت مردم فعال میکرد. در جریان تنباکو هم این ماجرا ملاحظه شد، قبلا" هم در تاریخ ایران این ماجرا فراوان دیده شده است، ابن بطوطه شرح مفصلی میدهد از همین تیپ آدمها. حالا ممکن است که شما بگوئید که صفت عیاران را مشکل میشود به امثال طیب داد. ممکن است حالا بگوئیم که او زیاده از حد در زندگی شخصی اش فاسد بود که بشود به او عیار گفت. ولی نمیتوان گفت که در اهل زورخانه با صطلاح هیچ از آن رگ نباشد. حالا این به آن مناسبت این رگ فرهنگی، که قوی ترین رگها است، خصوصا " در ایران، برای من در قضیه‌ی جنگ مثل روز برایم روشن شد که هیچ چیز قوی تر از این رگ فرهنگی قوی در قوم ایرانی نیست و همانوقت که دزفول داشت سقوط میکرد داستان اشکبوس را برای خلبانها شرح دادم وگفتم که وقتی رستم آمد همه فریاد زدند که رستم آمد و حالا شما رستم های ما هستید و اینهم وطن شما است باید دفاع کنید و نگذارید که دشمن داخل شود. اینها یکهفته شب و روز دشمن را کوبیدند از هوا، ما اصلا" نیروی زمینی برای جلوگیری از دشمن نداشتیم

ودشمن را متوقف کردند. وآن چیزی نبود غیرا زهمین رگ. حالا درا وآیا این رگ نجنبیده بود؟ بەدلیل اینکه خوب حاضرشدوتا اعدام هم رفت باید گفت چرا واین آن چیزی است که ذیقیمت است دریک ملتی واین مایەی حفظ آن ملت میشود.

س ـ برای فعالیت ایشان درآن روزیک نظریەی دیگرهم هست ازجمله اینکه درروز ۲۸مرداد

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست ویکم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوارشماره : ۳

س ـ بله داشتم عرض میکردم که نظریه ای هست که میگوید در روز ۲۸ مرداد آن ملایانی مثل آیت الله کاشانی و آیت الله بروجردی وهمچنین آقای خمینی درآنموقع با آن آقایان همکاری نزدیک داشتند که تماما " جزومخالفین آقای دکترمصدق بودند ورجعت شاه را به بودن دکترمصدق ترجیح میدادند به این علت بود که طیب حاجی رضائی درآن زمان درآن جبهه ظاهرشد وفریادزنده باد شاه کشید .

ج ـ نخیر، طیب ازآن افرادی بودکه همچین عاشق روحانیون باشد ظاهرا " نبود . (؟)
(؟) گفتم آنروزی هم که واردخانه ی ۱۲۲ شده بودهمه شان مست بودند ومیدان ـ دارهم که بود وآدم هم میکشت وزورهم میگفت . ازباجگیران تهران بود . اینها دیگریک همچین آدمی به بروجردی نمی خورد . نه یک رگ داشـی داشت ، رنگ عیاری که گفتم وباصطلاح خودش رایک پا مثل همان سنت قدیمی میدیدواش شهربود . با این صفت ، مثلا" به رگ غیرتش برخورده بودکه آقایان قم رابگیرند وببرندوزندان کنندوبعدبگویند که زن باید اینجوری باشدومردباید آنجوری باشد . این به رگ غیرتش برخورده بود ، این یکی . دوم اینکه این یکی ازدو دسته ی بزرگ تهران را راه میانداخت . افراداهل تحقیق میدانندکه مسئله ی دسته وسینه زنی ازلحاظ نفوذ سیاسی درشهرهای مختلف ایران یکی ازمسائل بسیاربسیار مهم است ویکی ازدودسته ی بزرگ تهران مفت نمیشودراه انداخت وبایدیک ملاحظاتی را رعایت کرد ، نمیشودبزرگترین دسته ی تهران درحالیکه اوراگرفتندوزندانی کردندمال

حاج طیب رضائی با شدوایشان ساکت باشند. اینها وبسیاری عوامل دیگردخالت داشتند.

س ـ ولی درهرحال شما منکراین نیستیدکه مرجع تقلید شیعیان درآن زمان آیت الله بروجردی ازحامیان شاه بودودر۲۸ مرداد۱۳۳۲ برای اوتلگراف فرستاد؟

ج ـ بله منکرهستم. ببینیــــــد گفتم با بروجردی اولاً" من مخالف بودم تااینکه درکتاب نوشتم،این حرف راازاوشنیدم کهاگرما بهقدرت برسیم ازاینها که هستندبدترخواهیم کرد.

س ـ بله .

ج ـ کهنظرم رانسبت بهاوتعدیل کردم. بروجردی تلگراف فرستاد اما کی ؟ بعدازکودتا. اولاً" تلگراف نفرستادبلکهجواب تلگراف شاه راداد. این خودش مسئلهراخیلی تغییــــر میدهد. کی ؟ بعدازانجام کودتا. وتاوقتی هم کهزندهبود، یعنی وقتی مردکهگفتنــــد اصلاً" اوراشاه کشت، البتهشاه نکشت ولی اینجوری شایع بود. چرا ؟ بهلحاظ اینکــه پیغامی کردبوسیله قائممقام الملک رفیعبهشاه کــه دراین سفری کهاین پیغام راکـــرد قائممقام باپدرمن بهقم رفتهبودومن دقیق میدانم کهاین پیغام چهبود وآن پیغــــام این بودکه"میخواهی بهدست من بروی ؟ "پس این آنجورکهشما خیال میکنید اوعلاقهای وشیفتگی بهاعلیحضرت سابق داشت خیر، اوهمچین علاقهای نداشت ومخالفتی هم با مصدق نداشت. اواصلاً" توی این خط هانبود. یک آدم ۹۰ سالهای رادرتصوربیاورید کهگوشش هم بسیار سنگین بودونمی شنید . حالا چون شماگفتید واین راضبط میکنید یک چیزهائی هست کهبرای تاریخ وهم بیان جامعهشناسی سیاسی ایران درزمانهای خودش بسیارمهم است. ایـــن راکهحالا من بهاین مناسبت دارمیگویم خودمازقائممقام رفیع شنیدم. گفت من وصدرالاشراف ازطرف شاه مأمورشدیمکهبرویم وبابروجردی صحبت بکنیم. شاهتهدیدکردوماآمدیم . وســط راه صدرالاشراف گفت آخرمادوتا پیرمردبرویم بین این دومقامرابهم بزنیم شایستهنیســت وتهدیدهای شاهرابهبروجردی پیغام ببریم این درست نیست . یک جوری بگوئیم کــــه طرف تهدیدتلقی نکند. قائم مقام گفت کهمن گفتم"هرجورشما مصلحت می بینید همانجور بگوئید ومنهم تائیدمیکنم." گفت رفتیم نشستیم وصدرالاشراف بازبان آخوندی شـروع کردکهآن تهدیدرا بااصطلاح ملایم کردن وآرام آرام بخوردبروجردی دادن. اینهم رگ لری اش

جنبید، فهمید. حالا با چه زحمتی هم به این حالی میکرد. اودا دمیکشید واین گوشش را این جوری میکرد. بهرحال فهمیدکه خلاصه شاه تهدیدکرده است. گفت یکدفعه برافروخت وگفت که بروید به این پسره فضول بگوئیدکه حالا فضول شده ایدومرا تهدید میکنی؟ من با دو سطر فتوا تخت وتاجت را بربا دمیدهم. پا شدورفت اندرون. هرچه ما اصرارکردیم، اوصدا را هم که نمی شنید که بگوئیم عصبانی نشو. ما آمدیم وسط راه صدرالاشراف گفت که ما حالا برویم این حرفها را هم به اوبزنیم بازدوباره تهدید میشود. حالا این را هم یک طوری به اوبگوئیم که .... گفتیم خب با زهرطورکه شما مصلحت میدانید. ما آمدیم وپیش شاه رفتیم. صدرالاشراف شروع کرد. گفت شاه اینطوری کردکه چطورشد؟ گفت بله رفتیم آنجا وخیلی دعا کردندبرای طول عمراعلیحضرت. همین که گفت برای طول عمراعلیحضرت دعا کردند هنوزجمله اش تمام نشده بودونایستادکه بقیه ی داستان را صدرالاشراف بگوید. گفت که بله آقا این کسی را نداردد دویست تا بیرودارد که آنهم یک دستورمیدهم که سرهمه شان را میزنم. گفت، " آو... آقا یک دستور میدهیدکه دویست نفررا ... خب ما اینجا چه کاره ایم." اگرقراربا شد که شما با یک دستور اوراوهم با یک فتوا شما را، پس این وسط ما اینجا چه کاره ایم؟ گفت من گفتم آخرما دوتا پیرمردکه نمی توانیم آقا حرفهای شما را بهم بگوئیم، اوهم میگوید با دو سطر فتوا تاج وتخت شما را به باد میدهم. گفت شاه زودباد ش خوابید. گفت مگر به ایشان عرض نکردیدمن مقلد ایشان هستم؟گفتم چرا والله همه ی اینها را هم گفتیم اصلا" عصبانی شدوپا شد رفت وحاضرنشد حرفها را گوش بدهد. گفت به اندازه ی یک ربع ساعت این دست به دامن بودکه شما بروید واورا یک استمالتی بکنیدوبا من نرمش کنید. روابط اینگونه بود یعنی آنجورنیست که بله گویا یک زدوبندی آن زیرها بوده است. نه، اوآدمی بودبا مشخصاتی که روحانی درسن ۹۰ سالگی دارد وتا زه اینهم داشته باشید این کسی است که وقتی رضا شاه میخواست شاه بشود، یعنی شاه هم شده بود، ازنجف راه افتاد بطرف ایران برای اینکه شورش درست کندکه رضا شاه را ببرند ولی اورا درمرز گرفتند وبردند درهمین شمیران نگه داشتندتا رضا شاه رفت و بعد هم بردند دریک جای دیگر.

با طلاع دربروجردبود. تا آمدبه تهران این هیچ روابط خوبی با خانواده ی پهلوی نداشت واگربخواهیم تاریخ را هما نجوری که هست بگذاریم برای مردم امروزومردم آینده باید واقعه را آنجوری که واقع شده است بگوئیم. درجریان کودتای ۲۸ مرداد بروجردی نه درجریان بودونه واردبود. این چیزهائی را که الان میگویم بعددراسنادیدیم واخیرا" هم این آقای کاتم آمده بود پیش من واوبه من نقل کردکه درجریان ۲۸ مرداد ما ازانگلیس ها خواستیم که آدمهایشان را به ما معرفی کنندکه ما ازطریق آنها عمل کنیم و آنها اسدالله رشیدیان را معرفی کردند بعنوان دستوردهنده، یعنی ما به اوميگوئيم اوربط ما خواهدبود ودستورات را به بهبهانی ابلاغ خواهدکرد، یعنی آیت الله بهبهانی، ویکی دونفردیگرکه من حالا اسمشان یادم نیست وپاکروان را به ما معرفی کردند وبقائی را به ما معرفی کردندوازطریق بقائی به کاشانی. با طلاع ارتباط باکاشانی غیرمستقیم بود وبنابراین آنرا جزوعوامل نمی شمرد. هم با بهبهانی وبا آن دوسه نفردیگرکه اسم بردکه ازطریق اسدالله، آنها راگفت که عوامل بودند. گفت اینها ازنظرسلسله مراتب تحت نظررشیدیان بودند که من خیلی تعجب کردم وگفتم مردم ایران بهبهانی را بسبب اتم انگلیس می شناختندومیگفتند این در۲۸ مرداد منفجرشد ویک انقلابی راازبین برد، این چطورتحت نظررشیدیان بود؟گفت بله این تحت نظررشیدیان بود. حالا اینهابودیانبوداینها حرف چیزاست. ولی آنچه که واقعیت داشت دوآیت الله شماره یک تهران درماجرای ۲۸ مرداد نقش بسیار فعال داشتند. نه بروجردی چون بروجردی نه قبلش خبرداشت که همچین ماجرائی خواهد شدونه بعدش. چرا به آن تلگراف جواب داد؟ معلوم است. بعدازاینکه قضیه ی کودتا تمام شد رفته بودندوگفته بودندکه الان که دیگرمصدق هم رفته است واگرشما جواب شاه را ندهیدوباطلاع معنایش این باشدکه شما اورا تائید نمیکنید به این مقدارهم که قابل جواب دادن باشد او متزلزل میشودوکمونیستها ایران را میگیرند. آنچه که اورا راضی به پاسخ دادن کرده بود این تهدید "باطلاع کمونیستها ایران را میگیرند" بود. منتهی او گفته بودکه من جواب نمیدهم مگربعدازاینکه ایشان واردایران شد. اینست که اوتلگراف از رم کردوواردایران شدو این جواب رااز قم به تهران کرد. این ماجرای او است. نمیشود

گفت که قبلاً" به استناد این تلگراف بعدیش قبلاً" درماجرا بوده است . ولی من دقیق میدانم که بروجردی مطلقاً درماجرا نبود. تازه با کاشانی هم موافق نبود وسخت با کاشانی دشمن بود..

س- با مصدق هم موافق نبود.

ج - با مصدق چرا .نمیگویم که موافق موافق بود که از مصدق خوشش میآمد. این را من نمیدانم اما از این پیغامی که یکبار در زمان شاه به شاه کرد که مصلحت شما نیست که با مصدق طرف بشوید حکایت میکند که یک روحیه‌ی ملی در او بود.

س- این پیغام یا تلگراف سندی از آن موجود هست ؟

ج - نه آنهم ازش موجود هست . به لحاظ اینکه این طرفین نمایندگانش را به قم دعوت کرد، نماینده‌ای از مصدق ، نماینده‌ای از شاه واینهم درروزنامه‌ها منتشر شد درهمان وقت وکسی هم اورا مجبورنکرده بود که همچین پیغامی بکند، اوخودش ابتکار کرده بود وبه شاه پیغام فرستاد که به مصلحت ایران وهیچکس نیست که شما با اصطلاح دعوا بکنید.

گفتم که یک روحیه اینجوری داشت . پدراین اشراقی که داماد خمینی بود راجع به بروجردی یک حرفی میزد میگفت که او درمحیط لرستان بارآمده وچون درمحیط لرستان بارآمده معنایش اینست که برای او مقامات یک اهمیت خاص دارند ومیگفت که برای او هنوز رئیس شهربانی قم مهم است ، اگر بیایند بگویند که رئیس شهربانی قم آمده است می پرد بیرون وخیال میکند که چون مقام رئیس شهربانی بایستی یک احترامی کرد. پس او به مقاماتی از قبیل شاه ونخست وزیرا زاین دیدنگاه میکرد. شما اورا با دید من و خودتان رفتارش را مقایسه نکنید ، بنظرمن اگردرست معلوم نشود که عیب از کجا بود ما همچنان دراین چیز میمانیم که گویا مثلاً" اویک چیزهائی میدانست وعکسش را میکرد. آخر این یک بیماری کهنی است ،این طرزفکر غلطی است که او وبیشتر مقصراست تا شخص خودش .ولی او این طرزفکر را داشت ر' وبه این خوکرده بود چون نودسالش بود. او درسیستم ایلی لری بارآمده بود وتوی همان منطقه هم به او امام میگفتند، درهمان منطقه‌ی بروجرد. بعدهم درتمام عمر با همین سیستم حکومتی استبدادی بزرگ شده بود ، حالا شما بگوئید شاه نباشد این اصلاً"

چطوری برایش قابل فهم است ؟ گفتم که ازهمان جوابی که به آن طلبه ها داده معلوم است که او چه روحیه ای داشت . او با آن روحیه با مسئله برخورد میکرد نه با روحیه ی سیاسی . درحالیکه بهبهانی و کاشانی نه ، آنها با یک روحیه ی سیاسی با مسئله برخورد میکردند .

س ـ آقای دکتر بنی صدر لطفاً " تاریخ و مراحل تلاش برای تشکیل جبهه ی ملی سوم را ـ برای ما توضیح بدهید ؟

ج ـ والله گفتم ما یک انتقاد از خودی به دفعات کردیم که یکی از آنها همین است که با این پیرمردان جبهه ملی در افتادیم . یک مقداری از آن به حق و یک مقداریش به ناحق بوده است . آن مقداری که به ناحق بوده این بوده است که ما فراموش کردیم که هر نسلی ناقل تجربه های خودشان و نسلهای پیش است به نسلهای بعدی . مجسمه هم باشد نباید از دستشان داد ، چوب خشک هم باشد باید حفظشان کرد . بنابراین در این قسمت ناحق کردیم . در آن قسمتی که به حق کردیم اینست که خب ما یک نسلی بودیم در یک جو خفقان تازه دوره ی مصدق را مزه کرده یکدفعه تو دهنی ۲۸ مرداد را خورده بقول خمینی . ما نمیتوانستیم تحمل بکنیم که عمر سر بیاید در این استبدادی که انسان هر لحظه اش را احساس پوچی میکرد . پس میخواستیم عمل بشود و گفتم که منهم از اول جزو کسانی بودم که میگفتم باید فعالیت منهای آقایان کرد .

خب کنگره جبهه ملی بنظر من کنگره خط جبهه ملی بود که این آقایان در رأسش بودند با صطلاح مثل مجلس ختم بود ، چرا ؟ به این دلیل که ۱۲۰۰ نفر از ۳۰۰۰ رأی دهنده دانشجوی دانشگاه بودند یعنی ۴۰ درصد . ما چند نفر در کنگره بودیم ؟ ۲۷ نفر از ۱۶۵ نفر . خب این از اول نسبت رعایت نشده بود ، این اولین حرفی که میشود زد . دانشجوئی که در بیرون اکثریت بود در کنگره اقلیت کوچکی بود . و برای اینکه شما ببینید چقدر در روحیه ی جوان آن روز مؤثر بود اینکه این ۲۷ نفر با تفاق امضاء کردند غیر از یک نفر که از دانشگاه انتخاب نشده بود و عباس نراقی بود . همه به من نمایندگی دادند و من شدم سخنگوی این ۲۷ نفر در آن کنگره یعنی یک پارچه عمل کردند .

پس آیا یک عقیده داشتند؟ خیر. خیر. از حزب ملت ایران وچپ ومیانه رو همه جور در آنها بود ما درآن جمع احساس میکردند حق مجموع اینها بعنوان یک نسلی که با رسنگین مبارزه بر دوش او است زده شده است پس با هم عمل میکردند. خب ما که در اقلیت بودیم. آن چیزهائی که میخواستیم رسیدگی بشود مثل اول بهمن و اینها که رسیدگی نشد. در انتخاب نمایندده برای شورای جبهه ملی هم نظر این چندنفر را رعایت نکردند یعنی آنهائی که اکثریت را دردست داشتند لیست دلخواه خودشان را به رأی گذاشتند و رأی آوردند. پس درواقع وقتی کنگره تمام شد مثل اینکه رأس از بدنه جدا شد، خب این میمیرد این دیگر چیز واضحی است.

ما یک گزارش مفصلی تهیه کردیم که اینها موجود هست از ماجرای کنگره برای دکتر مصدق از دیدگاه دانشجویان. همه امضاء کردیم وبرای او فرستادیم. این وقتی بودکه سران جبهه ملی را گرفته بودند و آنها درزندان بودند وایشان جوابی به ما دادکه فعلاً آقایان درزندان هستند واین متن را نزدخودتان نگه دارید تا موقع آن برسد.

س ـ این همان متنی است که درهمان کتاب " تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم" انتشارات مصدق منتشر شده است؟

ج ـ من یادم نیست که این متن را درآنجا منتشرکرده باشیم واگرکردیم یادم نیست ولی آن متن خیلی مفصلی بود، بهرحال احتمال دارد.

این ازنظر ما معنایش این بودکه بله ایشان هم منتظرفرصت است. این ازنظر ما معنایش این بودکه مصدق میگویدکه بله حالا باشد تا فرصت آن برسد. این زمان اعضای نهضت آزادی را هم با بقیه به زندان برده بردند وقرار بودکه آنها را محاکمه کنند وبقیه را رها کردند، این خیلی بد در بیرون تعبیرپیدا کرد. اینجور میگفتندکه شما، یعنی آن محفلی که ما با هم داشتیم، بهتر است از ایران خارج بشوید ودرخارج فعالیت بکنید تا ببینیم چه وضعی پیش میآید. این خارج شدن من یکی بعلت این توصیه عمومی بود، این ازنظر سیاسی. اما ازنظرجهات اداری دکترسیاسی یکروز تلفن کرد ومرا خواست.

س ـ کدام دکترسیاسی؟

ج ـ علی اکبرسیاسی . اورئیس دانشکده‌ی ادبیات بودودرواقع رئیس اداری من بود چون من درمؤسسه علوم اجتماعی کارمیکردم . گفت"من به‌شما بسیارعلاقه‌دارم واینجور که‌من فهمیدم اینها قصدشان برازبین بردن است وحیف است که‌شما ازبین بروید، شما بیائیدوبه‌خارج بروید." گفتم آقا من امکانات ندارم ، پاسپورت ندارم . گفت "دوتا بورس انجمن ایران وفرانسه به‌من داده‌است که‌یکیش را من به‌شما میدهم وراجع به پاسپورت پاکروان با من رفیق است وسعی میکنم که‌پاسپورت را ازاوبگیرم وشما به‌خارج برو." پس ازجهت اداری هم او، رای من درست‌کردومنهم به‌خارج آمدم. حالا درتمام این مدت ما عضوجبهه‌ملی بودیم که‌رهبریش را همان شورائی داشت که‌کنگره‌انتخاب کرده‌بود. باورمن همیشه بوده‌وهست که‌انسان وقتی دریک جمعی است حالا ولو آن جمع مخالف میل اوعمل میکند بایدرعایت آن جمع راکرد یعنی بایدماند. نمیشودگفت که چون من مخالف هستم میروم. پس من موافق بودم که‌درهمان جبهه‌ی ملی فعالیت بکنیم هرگونه‌تغییری بایددرداخل انجام بگیرد. آنوقت من با همین آقای متین دفتری که حالا درپاریس است..

س ـ دکترهدایت الله‌متین دفتری .

ج ـ بله ، درارتباط سیاسی بودیم . به‌این ترتیب که‌ما ازایران بوسیله‌ی نامه اخبارایران را میفرستاد، اخباری که‌درایران سانسورمیشدوقابل انتشارنبودوما دراینجا درمطبوعات ایرانی وباصطلاح خارجی نشرمیدادیم. تا روزی که‌جزوچیزها شی که‌فرستادنامه‌ای‌ازمصدق واللهیارصالح بود درباره‌ی اینکه اساسنامه‌ی جبهه‌ملی نارسااست وباید تغییرداده‌شودوجبهه‌ملی دیگری تشکیل بشود. گروه در زمان جبهه‌ملی اروپا قطعنامه‌ای تصویب کرده‌بودندوحزب را ممنوع کرده‌بودند بنابراین هیچکس عضوهیچ حزبی نمیتوانست درسازمان جبهه‌ی ملی اروپا عضوباشد. اینها نامه‌ای هم به‌مصدق نوشته‌بودند. مصدق هم به‌اینها همان جوابی راکه‌قبلا" به‌ما داده‌بود به‌این آقایان هم داده‌بودکه‌شما کاراشتباهی کردیدواحزاب بایدآزادباشند. وقتی نامه‌ی مصدق به‌صالح رسید ماطبیعتا " ازهیئت‌اجرائی جبهه‌ی اروپائی خواستیم

كه اين را منتشركنند وآنها نكردند وما بعنوان سازمان جبهه‌ی ملی فرانسه اين را منتشركرديم و به شهرهای مختلف هم فرستاديم. اين سبب شد كه يك بحث سازمانی خيلی داغی هم در كنگره جبهه ملی اروپا بوجود آمد كه آيا ما مطابق تشكيلات عمل كرديم يا مخالف تشكيلات عمل كرديم.
ومن در آنجا، در كنگره جبهه ملی اروپا اين حرف را زدم كه همچنان بر اين حرف باور دارم. گفتم يا بايد مصدق را به رهبری قبول نكنيم يا اگر قبول كرديم نميتوانيم بگوئيم كه ايشان برای خودشان گفتند. انسان اول حساب را ميكند بعد كه كرد و قبول كرد نميشود همه‌ی امتيازاتش مال ما ولی نظراتش مال خودش. اين معنای بی اعتبار كردن آن رهبری است ووقتی رهبری بی اعتبار شد اول صدمه اش به ما وارد ميشود. آن كنگره هم تصويب كرد به اينكه پيروی از نظر مصدق بكنند. بعد آن نامه هائی است كه ما در شماره ۱۰ انتشارات مصدق جمع آورديم وما طرفدار اين تغيير سازمانی بوديم به دليل اينكه گفتم من خودم طرفدار اين بودم كه حزب نباشد ولی در تجربه فهميديم كه نه اين مشكل هژمونی طلبی را حل نميكند بلكه تشديد هم ميكند. چنانكه در جبهه‌ی اروپا كه حزب نبود زد و خورد بر سر هژمونی بمراتب سخت تر و بدتر بود از آنچه كه ما در ايران ديده بوديم و در اينجا به يك وضع بسيار بسيار رغم انگيزی كه منجر به متلاشی شدن جبهه ملی اروپا و خارج از كشور شد ديديم. پس انسان وقتی تجربه را ديد كه غلط است نظر را بايد طبق تجربه تغيير بدهد.
ما نظر مصدق را پذيرفتيم از باب اينكه در تجربه خودمان ديديم كه نه نميشود با انحلال احزاب مشكل هژمونی را حل كرد و بايد راه حل ديگری برای اينكار پيدا كرد. او بنظرش رسيده بود كه دويست حزب همه كوچك كه هيچكدام نتوانند هژمونی خودرا بر ديگری اعمال كنند.
بله پس ما در بيرون وآقايانی كه در ايران بودند، در درون، دنبال خط تشكيل جبهه‌ی ملی سوم بودند. بعد دكتر مصدق از مرحوم حاج آقا رضا زنجانی خواسته بود وا وهم كوشيده بود، حالا در كوشش ناتوان شده بود يا دل نداده بود به كار، بهرحال بعد كاظمی از سفر ژاپن آمده بود و نامه ای به مصدق نوشته بود كه من در سفر بودم وشما هم همچين نامه هائی نوشته ايد وخلاصه طوری نوشته بود كه مثلا" آماده است كه عمل كند. ومصدق هم به او همان جوابی را داده بود كه در آن كتاب هست. جبهه ملی تشكيل شد و دوتا اعلاميه هم داد بعنوان جبهه ملی سوم

وبعدا فرادش را هم گرفتندوبعدفعالیتش درایران خاموش شد.

س - آقای دکتربنی صدر لطفا" فعالیتهای سیاسی خودتان رادرزمان دانشجوئی تان در اروپا برای ما توضیح بدهید؟

ج - بله وقتی واردروپا شدم ، حالا اولا" من به‌شما بگویم که‌درتمام این مدت که‌شنیدید من از بچگی‌درسیاست بودم اما همواره‌کارسیاسی رایک تحمیل به‌خودتلقی میکردم وذوق کارسیاسی درمن نیست مثل یک مسئولیتی که‌انسان بایدانجام بدهد هربارمیگویم که‌این مسئولیت تمام میشود ومیروم دنبال درس وبحث. وبالاخره‌مسئله‌را به‌این ترتیب حل کردم که‌فعالیت سیاسی جزازراه علم وجودندارد پس درایران که‌بودم درمؤسسه‌ی علوم اجتماعی کارتحقیقی میکردم ودرخارج هم که‌آمدم به‌همین کارمشغول شدم. یعنی عمده‌ی فعالیت سیاسی را ازطریق کارعلمی انجام دادم واین میشود دوسدرشته‌کارمهم که انجام میشد. یکی توی کارهای عملی که‌شامل سازمان وتشکیلات واین مطالب بود ویکی کارهای نظری ویکی کارهای تبلیغی . کارهای تبلیغی عبارت میشداز کوشش برای زندانیان سیاسی که یکی ازآنها همین تشکیل کمیته‌ی ساد بود وفرستادن ناظران به‌ایران وتهیه‌گزارشها و منتشرکردن این گزارشها وآنچه که به‌شناسائی رژیم شاه درافکارعمومی دنیا کمک میکرد. مشکلی که‌ما واردشدیم ازنظرنظری درخارج ازکشور وباآن برخوردداشتیم یکی ازجهت فکر راهنمای فعالیت سیاسی بود ویکی ازلحاظ اینکه افکارعمومی درغرب ، افکارعمومی درغرب مرادم افکارعمومی مردم اروپا وآمریکا نیست بلکه روشنفکران غربی است ، براین نظربودکه کشورهای رشدنیافته برای رشد چاره جزاعمال قوه‌نیست . بنابراین اگردرایران پیشرفت وجودداردپس دیکتاتوری قابل فهم وقبول است. بنابراین بخشی ازفعالیت ما دراین زمینه‌بودکه‌برای درس خوانده‌های اروپائی وآمریکائی بگوئیم آیا پیشرفتی درایران هست یا خیر که‌این شد آن کتاب Petrole et Violence "قهرونفت" که‌روشن کردیم به‌اینکه آنچه‌درایران پیشرفت میکند پیشرفت نکردن است وباصطلاح رشد از رشدماندگی است ورشد غارت ایران است واین مطالب واگرایران رشد میکرد بایدبه‌طرف آزادی هم میرفت . اینهم یکرشته‌ازفعالیتها بودویک رشته‌هم فعالیتها به‌زبان فارسی بودکه‌اول همین روزنامه " ایران آزاد" بود وبعد" خبرنامه‌جبهه‌ملی "

بودوما سه رشته انتشارات منظم داشتیم . یکی انتشارات مصدق بود، یکی انتشارات مدرس بود، یکی هم انتشارات آزادبود یعنی کتابهائی که یا ازلحاظ نویسنده اش یا ازلحاظ محتوایش . ما نمی توانستیم مسئولیت سیاسی اش را بپذیریم اما لازم بود که این نسلی که رومیآمد ازاین مطلع بشود وما اینها را چاپ وتوزیع میکردیم.

س - مخارج این انتشارات وفعالیتها ازکجا میآمد؟

ج - الان به شما میگویم . اما قبل ازاینکه این را بگویم آنچه که باصطلاح محور اصلی فعالیتهای ما را تشکیل میدهدوبنظرمن اواست که زمینه سازانقلاب ایران در۵۸ - ۱۳۵۷ شد این نظریه ای است که ما دراین ۱۷ سال درخارج ازکشورتوانستیم به آن برسیم ومشکل را حل کنیم. مشکل رابطه ی بین استقلال وآزادی ، رابطه ی بین این دوتا واسلام ورابطه بین این سه تا با رشدوترقی . آن محورکارنظری من دراین ۱۷ سال رسیدن به حل مشکل این تقدم وتأخر این چهار اصل اساسی حرکت سیاسی مردم ایران درقرن گذشته بوده است که امروزتحقیق دیگری دردست دارم که حرکت را دراروپا ازدوره ی انگیزیسیون تفتیش عقاید تا امروزنشان بدهم که چگونه این با تقدم وتأخر درکارغربی ها بوده وچگونه این سرانجام بپیدا کرده است . این ازلحاظ نظری . اما حالا شما می پرسیدکه بودجه ی این فعالیتها ازکجا میآمد؟ اما روزنامه که خبرنامه باشد . خبرنامه امورمالی اش رادکترتقی زاده درلندن برعهده داشت وکاراداره اش هم باا وبودومحتوی آنرا من تهیه میکردم وبعدبرای او میفرستادم واوهم باصطلاح تنظیم وچاپش را برعهده داشت . این درآن زمان پرتیراژترین روزنامه ی خارج ازکشورشد وبه ۴۰۰۰ تیراژ رسید بنابراین منافع هم میداد وچیزی که ما را ازجهت مالی درزحمت بیاندازدنبود. این مال روزنامه . گاهی هم البته کسانی که ازایران میآمدند برای معالجه دکترتقی زاده بقول معروف اینها راتیغ میزدویک درآمدهائی میگرفت وآنها را بحساب روزنامه میگذاشت .

اما انتشارات مصدق . انتشارات مصدق ، حالا چون گذشته است میشود گفت برای اینکه

آن وقت دوره‌ی ساواک بود و شاید میترسید اگر میفهمید که اسم او گفته شده است ، او لین پولی که ما برای انتشارات مصدق بدست آوردیم از اصغر مهدوی بود بمبلغ ۱۰۰۰ فرانک سوئیس که آنوقت که به فرانک فرانسه تبدیل کردیم ۱۲۰۰ فرانک فرانسه شد. من و حبیبی بودیم در پاریس البته قطب زاده هم درکار این انتشارات بود ولی او به آمریکا رفت ، پس من و حبیبی در پاریس ماندیم ، دکتر کارگشا و مهندس هوشمند که حالا در آلمان است اینها در هامبورگ ، چهار نفر . ما تنظیم کردن را بعهده گرفتیم و آنها ماشین کردن را به عهده گرفتند و چاپ کردن را . دکتر کارگشا چاپخانه‌ای پیدا کرد و خودش هم تایپ کرد شماره اول قانون را با صطلاح " دوزخیان روی زمین " که ترجمه‌ی آنرا من کردم و آن ۱۲۰۰ فرانک را نقد پرداخت و ما بعدا رفروش کتابها این پول را باز بپردازیم . پس کتاب به این ترتیب راه افتاد . بعدما به همین آقای متین دفتری اینها در ایران نوشتیم که خب این نمیشود که ما اینکارها را بکنیم و در اینجا هم ما پولی نداریم و با وضعیت دانشجوئی زندگی میکنیم . آنها یک مبالغ خیلی جزئی فرستادند که بعد هم قطع شد . ولی خب آن انتشارات پول خودش را درمیآورد و ما زیاد از آن جهت در مضیقه نبودیم . فیلمی هم که راجع به زندگی مصدق تهیه شد آنها خودشان از ایران هم به اصطلاح مصالح اش را دادند و مدارک و اسنادو فیلم و مقداری هم ما در اینجا رفتیم و در آرشیوهای مختلف پیدا کردیم و خریدیم که بحساب آنها بود و حساب مالی اش را هم علی متین دفتری در دست داشت که خانواده‌ی خود مصدق دادند . پس اینهم خرجش آنجوری داده شد .

رفته رفته فعالیتهای ما خیلی گسترده شد ، شاید به اندازه‌ی آن ردیف که می بینید (اشاره به کتابخانه) ما کتاب منتشر کردیم از اینها دیگر با آن بودجه‌های هزار فرانک و اینها حاصل نمیشد . بعضی از آقایانی که اکنون در پاریس هستند از جمله آقای دکتر برومند که گویا حالا در دستگاه آقای دکتر بختیار کار میکند . .

س ــ بله ، آقای عبدالرحمن برومند .

ج ــ بله عبدالرحمن برومند . ایشان هر دفعه که به پاریس میآمد مبالغی بعنوان کمک

میداد. ما گفتیم که این مبالغ کافی نیست. ایشان گفت که "شما از خمینی دستخط بیاورید ما بیشتر میدهیم." گفتم آقا شما خمینی را میخواهید چه کنید، شما مگر او را نمی شناسید که ما برویم و از خمینی برای شما دستخط بیاوریم. گفت" نه شما آنرا بیاورید ومن آنرا به ایران میبرم و از پولدارها مبالغی میگیرم وخودم هم مبالغی میدهم." گفتیم بسیار خوب. درسفری که همراه جنازه ی پدرم به نجف رفتم این مسئله را با خمینی درمیان گذاشتم. این شاید سفربعدی بود ، سفردومی که کردم، یا شاید هم همان سفربود ومثل اینکه سفردومی نکردم.

س- معذرت میخواهم ، اولین باری که شما اسم خمینی را شنیدید وبا این آدم آشنا شدید کی بود ودرچه موقعیتی بود؟

ج - درتهران بودوبمناسبت همین اعلامیه ها ئی که پشت سرهم ضدشاه صادرمیکرد. البته من بعنوان سیاسی درآنوقت اما بعنوان شخصی نه. اوتابستانها به همدان میآمد.

س- آقای خمینی ؟

ج - بله وبا پدرمن خیلی آشنا بود.

س- شما ازبچگی وجوانی ایشان را می شناسید؟

ج - بعنوان یک آدمی مثل روحانیون دیگربله ، اما شناسائی سیاسی نخیر ودرآنوقت شدکه من او را دیدم. بهرحال ، من درآن سفراز او خواستم که اجازه بدهدکه ۱۰% ازسهم امام صرف چاپ کتاب بشود. اول من ومن کرد وبعدپسرش مصطفی پادرمیانی کردوگفت ،" خوب شما هم میخواهید مبارزه بشود، هم میخواهید شاه برودوهم میخواهید خرج نشود واین نمیشودو باید خرج بشود." گفت ،" من نمیدانم آخرچه جورکتابها ئی چاپ میشود." اوگفت ،"باید به ایشان اعتماد کنید." گفتیم آقا ما همین چیزها ئی را که ما برای شما میفرستیم چاپ میکنیم . گفت ،" خیلی خوب" ونوشت که ده درصد ازسهم امام جایزاست که صرف چاپ کتاب بشود. من این را آوردم وداد م به آقای عبدالرحمن برومند. گفت" هان این شد. " خب حالا علاوه برکمکها ئی که مستقیم به انتشارات میکرد، ازآن مبالغی که ایشان بعنوان وجوهات به آقای خمینی میداد هم ما ده درصدبابت همان نوشته برمیداشتیم

بنا براین نان ما درروغن افتاد وبودجه‌ی کافی پیدا کردیم برای چاپ کتاب بطوریکه ما چهار صدهزار فرانک پول از این ممربدست آوردیم واین کافی بود برای سرمایه‌ی اولیه . با اینکه کتاب خودش فروش میکرد ولی برای اینکه کتابها را بشود با سرعت چاپ کرد این مقدار کافی بود .

س — پس آقای دکترعبدالرحمن برومند هم سهم امام میدادند؟

ج — اصل سرمایه از او بود .حتی میگفت قبض ها را با یدخمینی بدهدکه من از او قبض میگرفتم وبه او میدادم وبه این ترتیب اصل سرمایه را با یدگفت که او داده است واین کتابها درحقیقت با آن پول چاپ شده است چون پول سهم امام‌هائی است که او به خمینی میداد ومادرصدی که از آن برداشت میکردیم . اینهم بودجه اینها .

درضمن هرسفری هم که من میرفتم دعوت‌کننده با یدخرج را میداد بنا براین من خرجی که نمیکردم، هیچی وقتی میرفتم آنجا دخل هم میکردم .

س — یعنی پیش آقای خمینی ؟

ج — نه با صطلاح سازمانهائی که از من برای سخنرانی ، سمینار آنها خرجش را خودشان بعهده میگرفتند خرج رفت وبرگشت وهمه‌ی اینها . از این جهات هم من دیناری خرج نمیکردم .

س — آن موقعی که آقای خمینی تبدیل به یک شخصیت سیاسی شدوشما با اودرتماس بودید اولین باری که ایشان را درچنین موقعیتی دیدید برداشت شما از ایشان چه بود؟

ج — والله هرچه برسرمن آمده ازهمین اولین دیدار است . برای اینکه من خیال میکنم که ، گفتم که سیاست یک تحمیل است ، اگرسیاست بدون عاطفه باشدوبدون اخلاق باشد این دیگرمثل یک جنایت است وپدرم درهمین شهرکاشان یک طبقه پائین ترازاین ما درآنجا اجاره‌نشین بودیم واودراینجا ازدنیا رفت . من با جنازه به نجف رفتم . حالاکسی درخارج ازکشوربا شدونتوانندپدروما درش را ببیندووقتی پدرش را ببیندکه درحال مرگ است و مادرمن هم همان سفرآمده بودند ، مادری که درحال ازدست دادن چشمهایش است ، حالا

اوچه روحیه ای پیدا میکند شما میتوانیدتصورکنید. من آن روحیه را داشتم. وارد شدیم صبح به نجف، یعنی شب آمدیم درکربلا ماندیم وصبح ازآنجا آمدیم به نجف و جنازه را در یک مسجدی گذاشتیم که با صطلاح عصرتشییع کنند. به میدان مقابل حرم حضرت علی آمدیم. پسرآقای سیدعلی خلخالی با من همراهی میکردکه مرا به منزل خودشان ببرد. اوگفت که آقای خمینی است.

س ـ منظورتان همین آقای خلخالی معروف است؟

ج ـ نه آقا آن سیداست ودرنجف هستند. اوروحانی است ودرنجف هست. این که درنجف نبود. اوسیدعلی خلخالی بودودرنجف بودوپسرش به استقبال آمده بود ومن با صطلاح به خانه ی آنها واردمیشدم چون پدرم دوست اوبود، اوگفت آقای خمینی است. من نگاه کردم اولین تصوری که توی ذهن من آمدمثل این بودکه پدرمن است. آخر آن عواطف سیاسی واینها هم بود واین حالت روانی هم بودکه الان جنازه را توی مسجدگذاشته بودیم، این مثل این بودکه پدرمن زنده است ومن دارم اورا می بینم. کاملا" درقیافه .... بعد که من دوباره اورا دیدم متوجه شدم که نه این آن قیافه ای ندارد که من حدس زده بودم که اوخیلی شبیه پدرمن است کاملا" شبیه پدرم یافتم ویک علقه ی عاطفی خیلی شدید درمن ایجاد کرد. نه اینکه بگویم چشمهای بانفوذ ... نه،نه،اصلا" این حالتی که مثل اینکه پدرمن تصویرش افتاده روی قیافه این را محوکرده ومن اورا میبینم. البته حالت راه رفتن اوکه راست راه میرفت شبیه راه رفتن پدرم یافتم واین حالت به من دست دادوهرچه آمدبرسرمن ازهمین لحظه آمدکه این احساس درمن نسبت به اوبیدار شدومن اورا تا لحظه ی آخرکه باوربه اورا ازدست دادم هیچوقت بعنوان یک روحانی، حتی مقام مذهبی، مرجع تقلید با این صفات با اوبرخوردنکردم. ازآن لحظه ببعد همراره بعنوان پدروبا همان ترتیب با اوعمل میکردم واین اولین برخوردم با او اینجوری بود درآن صحن بود. البته بعداین تشدید شد این احساس به لحاظ اینکه مصطفی هم سن من بود. پسراوازدنیا رفت وپسراورا آوردند درهمان مقبره پدرمن دفن کردند واین مثل اینکه جایمان را عوض کردیم. پسر اودرکنار پدرمن ومن بجای پسراو. واین یک احساس قوی درست کرد بطوریکه میشود گفت

ازنظرعاطفی یک حالت کوری کری درمن بوجودآوردکه بسیاری ازنشانه ها را اصلا" من نمی دیدم ونمیتوانستم ببینم که این نشانه ها نشانه های خطراست وبایدتوجه کردوبموقع عمل کرد، نه هیچ حس نمیکردم.

س- بعداز آن ملاقاتی که شما با ایشان کردید، یعنی دراولین ملاقاتی که همراه جنازه ی پدرتان به نجف رفته بودید، بازهم ایشان رادرزمان تبعیدش شما ملاقات کردید؟

ج- خب بله.

س- چه کسانی با شما بودند وقتی که شما ایشان را ملاقات کردید؟

ج- هیچکس. من هروقت اورادرنجف دیدم درتنهائی بود. فقط یکبارکه پسرش مصطفی بود درهمین کربلا، صبح که داشتم میآمدم رفتم که خداحافظی کنم اورفته بود کربلا من سرراه پیاده شدم که با ایشان خداحافظی کنم اورفته بود حرم. با پسرش داشتیم بحث همین ده درصدرا میکردیم که ایشان امضاء کردیا نکرد. گفت راضی اش کردم الان صبرکنید میآید میدهیم وامضاء میکند. اوآمدوتوی حیاط نشست. غیراز این که مصطفی بود بقیه ملاقاتها تنها بودم.

س- منظورمن اینست که چه کسانی درآن زمان علاوه برشما با آقای خمینی درارتباط بودند.

ج- خیلی ها.

س- ازاین آقایانی که حالا اسم میبرم مثلا" آقای دکترابراهیم یزدی، آقای قطب زاده، آقای تیموربختیار وآقای آیت الله حسین بهشتی وحتی روحانیون دیگری اگرشما به یاد میآورید. این حدودوثغورارتباط اینها با آقای خمینی درآن زمان چگونه بود؟ اینها تاچه حدبه ایشان نزدیک بودند؟ با آقای ابراهیم یزدی شروع میکنیم.

ج- آقای یزدی که نماینده اودرآمریکا بود. یعنی با صطلاح بودجه ای راکه گفتم میگرفت وبرای خمینی میفرستاد. من نماینده ی اونبودم، هرکسی به من میداد من به اومیدادم بدون اینکه نمایندگی اوراداشته باشم. ولی اونمایندگی داشت، گویا نمایندگی راهم ازایران به اوتوصیه کرده بودندواوهم به توصیه ی ایران به اودرآمریکا نمایندگی داده بود.

این راجع به آقای یزدی . آقای قطب زاده که او زوقتی که اورا به ترکیه تبعیدکردند و برای خمینی میدوید ویک دوره هم به نجف رفته بود، قبل از من، وبا اودیدا روگفتگو کرده بود. بین او ومصطفی را بطه خوب نشده بود.بنا براین تا مصطفی بود دفعات دیگری که رفته بودنتوانسته بود آنجورکه باید جلب توجه خمینی را بکند .

س ـ مثل اینکه آقای مصطفی خمینی روی آقای خمینی خیلی نفوذ داشتند، بله ؟

ج ـ والله این پسرش حسین خمینی بمن گفت که این پدرم میگفت که خدا نکند شاه برود واین خمینی پدرما بیاید ، این صد.با را زاو بدتراست .

س ـ یعنی برادرش مصطفی میگفت ؟

ج ـ مصطفی پدرحسین که نوه ی خمینی است .

س ـ پس حسین این را به شما گفت .

ج ـ بله . حالا دیگربین آنها چه بوده است من نمیدانم .ولی این نوه اینجوربمن گفت البته این را وقتی گفت که دیگر... گفتم حالا چرا این را! قبلا" روزاول میگفتی که من تکلیف دستم میآمد، حالا که کار ازکار گذشته است میگوئی که پدرتواینطور ازاین شناسائی داشته است؟ این را ازقول او میگفت حالا بین آنها چه میگذشته است نمیدانم .

بهرحال اینکه بهشتی با اودرارتباط بوده به نظرمن دروغ میگوید که میگوید بیست سال شاگرداوبود. برای اینکه پرسیدم گفتند نه شاگردش نبودوارتباطی هم با او نداشت برای اینکه وقتی بهشتی به هامبورگ آمده بودبعنوان نماینده ی حاج سیداحمد خوانساری آمده بود وبه توصیه ی شریف امامی آمده بود تا این انقلاب هم اعتقادی هیچ به آقای خمینی نداشت . پس رابطه اوبا اورابطه ی چیزی نبود . اوازطریق شاگردهای اوبعدها بله جزوجمعی شدکه آن جمع همین هاشمی رفسنجانی واینها است که شاگردهای او بودندوبا اودررابطه شده بود .

اما درموردتیموربختیار. بازاین مسئله ای است که بدردتاریخ ایران میخورد. آنطور که خوداو برای من نقل کرد. .

س ـ یعنی آقای خمینی ؟

ج ــ بله . راجع به تیمور بختیار . چون آنوقت که تیمور بختیار به عراق رفت یک بحث داغی شد بین ما و کسانی که در ایران بودند که بعضا "طرفدار این بودند که حالا این سوابقش هرچه بوده بوده
س ــ آن افراد چه کسانی بودند؟
ج ــ آن افراد توی ذهنم الان روشن نیست نه اینکه نمی خواهم بگویم .
س ــ آقای فروهر نبود؟
ج ــ نه . یعنی با ما رابطه ی مکاتبه ای نداشت که بگویم بله . نه . ولی بودند کسانی که بر این باور بودند که حالا مخالف است دیگر و باید گذاشت که کارش را بکند . ولی ما با این مخالف بودیم . هرچنا بتکاری اگر قرار شد که با شاه دعوا کرد ما بگوئیم چون مخالف شده است بنابراین با ما است این دیگر مشروعیت مبارزه از بین میرود . ما که حرفه مان سیاست نیست ، ما بعنوان مبارز داریم با مسئولیت عمل میکنیم پس نمیتوانیم .
و بهمین جهت هم ما به نجف نامه نوشتیم که اگر خدای ناکرده یک همچین چیزی پیش بیاید برای ایشان گران تمام میشود یعنی برای آقای خمینی . اینجا شایع شد که بختیار رفته و خمینی را ملاقات کرده است که سبب شد که ما نامه نوشتیم که گران تمام میشود .
او وقتی رفت و در آنجا مستقر شد دولت عراق او را محور کرد . پس هر مخالفی میخواست از طریق عراق عمل بکند ناگزیر میبایید به این آقای بختیار رقول همکاری میداد . چنانکه روزی خسرو قشقائی در پاریس به پیش من آمد و در این شانزه لیزه پاریس در یک قهوه خانه ای من و او و قطب زاده با همدیگر ملاقات کردیم . گفت من میخواهم بروم سفیر عراق را ببینم ، حالا من اینجا را یادم باشد که از رابطه ی قطب زاده با خمینی برای شما بگویم چون برای شناسائی روحیه ی خمینی و جو مجموع خارج از کشور و اثرش با زبر وضعیت امروز بی فایده نیست ، گفت "من میخواهم از عراق تقاضای اسلحه و پول بکنم برای اینکه در آن منطقه ی فارس وارد عملیات بشویم . " من به او گفتم که آیا آماده شده اید که با بختیار همکاری کنید؟ گفت "نه ما به بختیار رچه کار داریم . او مگر کیست ؟ ما یک ایل بزرگ هستیم ، ما بزرگترین ایل ایران هستیم او کیست ؟" گفتم پس اگر آماده نشدید عراقی ها شما را نخواهند پذیرفت . گفت خب اگر نپذیرفتند ما هم نمی پذیریم گفتم بسیار خوب ، و آنها

به‌سفارت رفتندوبرگشتند. او آمدوگفت"همانجوری بودکه شما پیش بینی کرده‌بودیدو نپذیرفتند وگفتندبایدبابختیارهمکاری کنید." چنانکه میدانیدبعدهم قرارشده‌بودکه یک شورائی درست کنندودرآن شورامحلی هم برای نماینده‌ی خمینی کذاشته‌بودند. حالا ازاین ببعدخودخمینی است.که‌تعریف میکند. حالا البته‌بختیارکشته‌شده‌است .بعدمنکه‌آنجابودم‌گفتم این ملاقات شما هنوزهم توی ذهن ها هست که‌شما چطورهچین آدمی را پذیرفتید. گفت "نه من نپذیرفتم." حالا راست یا دروغش را نمیدانم. ازدیگران تحقیق کنید دربیاید که‌ببینیم راستش چه‌بود.

اوگفت که" عراقی ها واسطه بودندکه من اورا بپذیرم ومن اورا نپذیرفتم. یک روزاستاندار با صطلاح آنجا محافظ گفت وقت ملاقات برای شخص خودش خواست من قبول کردم. وقتی آمد دیدم که با بختیار است ،همراه‌آورده .گفت"من تمام آن مدت همینجورسرم را پائین نگه‌داشتم وهرچه‌آنها گفتندسکوت کردم حتی یک کلمه‌بله‌یا نه نگفتم. بعدهم به‌آن محافظ گفتم که‌دیگرهیچوقت شما رانخواهم پذیرفت به‌لحاظ اینکدشما به‌من دروغ گفتید." پس نقلی را هم که‌اوازدیدارش با تیموربختیارکرداین بود.

اما دولت عراق بسیارکوشش داشت که‌خمینی را راضی به‌همکاری با خودش بکند. اینست که ازطریق مظفرفیروزکوشش کرده‌بودکه‌بلکه‌این رضایت را تحصیل کند. مظفرفیروزبه‌خانم خانلری ، مولودخانلری بلیط واین چیزها داده‌بودکه‌اوبه‌عراق برودومطلب دولت عراق را به‌خمینی بگوبدبلکه‌جلب رضایت کند. خانم مولودخانلری برای اینکه خمینی اورا تحویل بگیرد به‌قطب زاده میگوید، بدون اینکدبگویدکه‌مأموریتش چیست وچه‌میخواهدبکند، که‌برای دیدن خواهرش ازایران میآیدیا مثلا" به‌بهانه‌دیگری ومیخواهدبه‌زیارت برود ومیخواهدخدمت‌آقا هم برسد وایشان یک توصیه‌ای بنویسدکه‌خلاصه‌اورا تحویل بگیرند. قطب زاده‌یک نامه‌ای مینویسدکه‌این خانم میآیدآنجا ولی ابدا" به‌اواعتماد نکنید تا من خودم بیایم. اوهم پاکت را می چسباندوبه‌دست خانم میدهد. خانم جزوکتابهائی که‌میخوانده درلای یکی ازاین کتابها این نامه‌را میگذاردولی بعدا" یادش میرود. می چرخدومیگرددولی پیدا نمیکندودوباره‌ازقطب زاده میخواهدکه‌یک سفارش دومی بنویسد

چون اولی را گم کرده است . سفارش دوم را مینویسد واو به نجف میرود و همان بلائی که به سرتیمور بختیار آمد به سرا و هم میآید یعنی او هرچه حرف میزند ، حرفهائی هم که میزده این بوده که دولت عراق میگوید ما همه ی امکانات را در اختیار شما میگذاریم ، پول ، امکانات ، تبلیغ شما را میکنیم مرجع تمام دنیای شیعیان ، از این وعده ها که در مقام جلب اشخاص میدهند به او میدهد، ولی او یک کلمه بله یا نه نمیگوید واو تعجب میکند که چطور این حتی بله یا نه نگفت ، یک کلمه . سکوت . او باز میگردد به پاریس . او وقتی مثلا" کتاب را دوباره به دست میگیرد ونامه را پیدا میکند . کنجکاوی خانم تحریک میشود که ببیند محتوای نامه چه بود . باز که میکند علت رفتار خمینی را میفهمد واز آنجا تا آخرین روزی که قطب زاده زنده بود اینها دیگر با همدیگر صفا نکردند ودشمن شدند .

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست و یکم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۴

س ـ لطفاً " تا آنجا که خاطرتان یاری میکند برای ما توضیح بدهید که منزلی که آقای خمینی درعراق سکونت داشت چه شکلی بود و شرایط خانه‌ی او چه فرمی بود و چه کسانی با او در آنجا زندگی میکردند.

ج ـ خانه‌ی او مثل بقیه‌ی خانه‌های نجف بود. یک پله‌های پیچ درپیچی داشت و خودش در آن بالا، به اصطلاح ایرانی به اصطلاح فرنگی فرق میکند، با صطلاح ایرانی طبقه‌ی دوم بود و به اصطلاح فرنگی طبقه‌ی اول میشود و بعد وارد یک بالکنی میشدید و دورتا دور اتاقها بود و وسط آن خالی یعنی حیاط معلوم بود و او پشت یک میز کوچکی باندازه اینقدر روی زمین نشسته بود و فرش اتاقش هم زیلو بود.

س ـ یک میز مثلاً" یک متر × یک متر؟

ج ـ نه یک، ترهم کمتر. شاید ۴۰ سانتیمتر در نیم متر. کتابهایش هم همینطور پخش دورش اینجوری روی زمین. زمستان که بود پوستین هم به گرده داشت وازدرکه وارد میشدید یک اتاقی بود که باصطلاح اسمش اتاق انتظار بود یعنی اشخاصی که به دیدن او میآمدند درآنجا می نشستند تا او آنها را بپذیرد. من اتاق عمومی اش را ندیدم برای اینکه مرا خصوصی پذیرفت، حالا مجلس عمومی اش چطور بوده من نمیدانم، وظاهرزندگی اش هم فوق العاده ساده بود واینهم خودش یکی ازجهات باصطلاح جاذبه او بشمارمیرفت. درآنجا البته غالب خانه‌ها ساده بود، غیرازخانه‌ی آقای خوئی که نسبتاً " نوسازوساختمان جدید

بود ،اما این نبود ، این ساختمان قدیمی نجف بود . چه‌کسانی با او زندگی میکردند؟ درآن خانه . پسرش مصطفی درجای دیگری زندگی میکرد . خودش بود وهمسرش وآن ناظرخرجش واینها دیگرکس دیگری با ونبود .

س- معمولا" چه‌کارهائی میکرد؟ روتینش درجریان عادی روزانه به‌چه‌ترتیب بود؟

ج - روتینش که‌صبح میرفت درس میگفت وظهرهم که‌نمازظهرونمازجماعت میخواندو بعدازظهرهم یک‌اشخاصی را میپذیرفت .

س- پیغامها یا پیامهای آقای خمینی چطوری به‌ایران فرستاده‌میشد؟ وبه‌چه‌ترتیب تکثیر میشدودرایران توزیع میشد؟

ج - اولا" این خودش دوتا مسئله‌است . یکی رابطه‌ی سیاسی ودوم اینکه پخش‌اینها . تا ۱۷ شهریورپیامها اول برای آقای قطب‌زاده ویزدی فرستاده‌میشدوبرای من، بعد به‌فاصله یک هفته‌با پست میآمد بنابراین اول رجحان را نشان میدهد، رجحان با آنها بود، تا ۱۷ شهریور. حالا آنها چگونه عمل میکردند من نمیدانم اما ازآن لحظه ببعدش را میدانم که‌چگونه عمل میشد . ۱۷ شهریور شب هنگام بودکه‌پسر اوویاشاید حم نوه‌اش حسین تلفن کرد، با صطلاح به‌تناوب هردو . اینها تلفن کردند، پس‌تماس راآنها گرفتند . گفتندآقا می پرسند چه‌خواهدشد؟ بازمثل اینکه مثل ۱۵ خرداد ندوهمه‌چیزتمام‌شد . گفتم به‌آقا عرض‌کنید اگرهمین حرفها راکه‌میزنند بزنند بله شاه‌برد ایشان باختند، تمام شدند . یعنی بگویند فقط روحانیت است وصددرصد اسلامی است ، این مقوله‌ها که‌فقط خوداپشان هستندوروحانیون وبقیه هیچ هستند شاه‌برنده‌است . اگربه‌ترتیبی اعلامیه‌بدهندکه من میگویم احتمال داردکه‌شاه قطعا " روزرفتن اوباشد وشروع ختم سلطنتش باشد . گفتم بروید وازاو وبپرسید اگرمیخواهندمن این اعلامیه‌رابنویسم وبرای شما بخوانم وشما بنظر ایشان برسانید اگرتصویب کردند پخش‌بشود . آنها رفتند ونیمساعت‌بعدتلفن کردند وگفتند ایشان میگویندبنویسند .

درآن جریان ۱۵ خرداددرتهران من دوسه‌تا اعلامیه‌بنام مراجع نوشته‌بودم . دوتا را میلانی چیزکرده‌بود ویکی هم مشترک کرده‌بود . البته‌به‌درخواست خودشان . این را هم تهیه‌کردم

وبرای ایشان درنجف خواندم بوسیله‌حسین که‌ضبط کردوبرای ایشان برد. یک تغییرات خیلی جزئی دربعضی کلمات واصطلاحات داده‌بود. دوباره خواندند وخودآنها گفتند که‌بااین ترتیب عمل بکنید .برای آقایان صدوقی دریزدبخوانید، برای آقای محلاتی در شیراز ،برای آقای کی درکجا ، برای آقای کی درکجا وهمینطوری اسامی دادند. گفتم بسیارخوب . پس ما بعدازاینکه این پیام شد پیام‌آقای خمینی یک یک این شهرها را با تلفن گرفتیم واوهم که‌پول زیادپیش ما داشت وما نگران این وجه‌اش نبودیم ،ازهمان پولها‌ی آقای بروهندااین وجه‌تلفن ها داده‌میشد. برای خوداین آقایان که‌خودشان پای تلفن یکی یکی میآمدندوضبط میکردند خواندیم وآنها به‌ترتیبی که‌خودشان درایران داشتندپخش میکردند. پس‌ازاینجا به‌داخل بوسیله‌ی تلفن منتقل میشد. این تا وقتی که ایشان به‌ایران بروندبه این ترتیب عملی میشد. قبل ازاین ترتیب که اینکارغیرممکن بود مال دوره‌ی باصطلاح فضای سیاسی آزادبود که‌با تلفن میشد پیغام راداد. قبل از این دوره نه.روی نامه‌های هوائی ریزمینوشتندوبه‌ایران میفرستادندویاحتی یک مکانیسم‌های دیگراتخاذ میکردند مثلا" گاهی زیرتمبرتوی این کاغذهای سیگاری مینوشتیم وآنها را می چسباندند زیرتمبرهای بزرگ یادگاری وبه این ترتیب‌فرستاده‌میشدبه‌ایران .

س - آقای بنی صدرازآن رویدادهای سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۶ که‌من نام میبرم‌جزآن جنبه‌هائی که‌تقریبا " برای همه‌شناخته‌شده‌است چه‌چیزهای خاصی شمابخاطرداریدکه‌جائی نوشته‌نشده یابازگونشده‌است . یکی ازآنها قتل حسنعلی منصوردرسال ۱۳۴۳ است .

ج - والله‌خاطره‌ادرما ما اینکه درجائی نوشته‌شده‌است یا نه‌من آنرا نمیدانم‌ولازمه‌اش اینست که‌من خوانده‌باشم وحالا ایران باشم ومن بدانم چه‌چیزهائی راجع به‌چه‌موضوعاتی نشرشده است . درمورداین ،چون بعدما باکسانی که‌اینکارراکرده‌بودندتماس سیاسی داشتیم برای اینکه اززندان بیرون آمدند مثلا" آن امانی ،عراقی اینها ...

س - کدام عراقی ؟ حاجی مهدی عراقی ؟

ج - بله حاجی مهدی عراقی . جزوهمان انجمن های موتلفه‌ی اسلامی بودند.

س - آنها بودند که‌منصوررابقتل رساندند؟

ج - بله. یعنی ظاهرقضیه‌که‌بخارائی است که‌تیرانداخته، ظاهراین ،اما سخن بسیاراست

که تیررا کس دیگری زده است نه بخارائی. اینکه واقعاً" تیررا دیگری زده یانه، یعنی شاه کشته بعداز اینکه به ایران رفتیم نظرقوی تراین بودکه نه شخص شاه کشته است.

س — این نظردرتمام سوء قصدهائی که در ایران شده است هست یعنی میگویند یکنفرثالثی بوده که تیررا زده است.

ج — بله. یعنی باصطلاح راجع به رزمآرا میگویندوراجع به منصور ولی راجع به شخص دیگری من نشنیدم. راجع به این دونفر، راجع به رزم آرا که خیلی ظن قریب بدیقین این است که دیگری هم تیرزده است، به دلیل اینکه اوبا دست چپ، خلیل طهماسبی نمیتوانسته بترتیبی که گلوله وارد شده وبیرون رفته تیرزده باشد. حدس قریب به یقین اینست که محافظ او زده — است وازناحیه ی شاه هم زده است واو برنامه ی کودتا داشته واین برنامه کودتا داشتن همان داستان زاهدی به شاه است که آنرا خودزاهدی برای پدرمن نقل کردواوگفت، چون زاهدی با مصدق بهم زدو از وزارت کشوررفت واین دودلیل داشت، یکی داستان ۲۳تیربود ویکی هم داستان مربوط به اسنادکودتای رزم آرا بودکه زاهدی به شاه داده بود ومصدق گفته بودکه شما چه حق داشتیدکه اسنادرا به شاه دادید؟ واومیگفت که شاه از من گرفت که بخواندوگذاشت توی کشوی میز ومن نمیتوانستم با شاه دست به یقه بشوم که اسنادرا برگرداند. بنابراین کودتائی ازجانب رزم آرا تدارک شده بود وخوداوهم گفته بودکه من تا چه روزی، خودش یکروزی را معلوم کرده بود، مسجدشاه راسرکاشانی خراب میکنم ومجلس راسرمصدق. این حرف راهم زده بودنداینکه نزده بود واوبرنامه کودتا را داشت. اینکه شاه زده باشد چون علم هم رفته بودواورا به مسجدبرده بودچون یادش رفته بودکه به مسجدبرود. راجع به اواین گفته میشودکه اوراشاه کشته است. راجع به منصورهم همین حرف زده میشودکه اوراشاه زده است. اینکه واقعاً" زده است یا نه این را من نمیدانم که به چه دلیلی. اما آنهائی که باصطلاح همین جمعیتی هم که بخارائی جزوآن بوده آنها این را بخودنسبت میدادندوکرده خودمیدانستندوعقیده شان هم آنها این بودکه باصطلاح ضربه ی اساسی را به رژیم شاه با قتل اوواردکرده اند یعنی با قتل منصور.

س — راجع به جریان سوء قصدبه شاه درفروردین سال ۱۳۴۴ شما چه خاطره ای دارید؟

ج - من آنموقع اروپا بودم.

س - پس شما درایران نبودید؟

ج - نخیر اروپا بودم وبا طلاح اول با رهم ما این خبررا دردنیا افشا کردیم وبهمان ترتیب که من به شما گفتم اطلاعات به ما میرسید این با رشانس بیشترآوردیم برای اینکه حبیبی درهمان زمان به خارج آمد واوتمام نقشه ی کاخ واینکه چگونه شمس آبادی قرارگرفته بودو ازچه فاصله ای تیرانداخته ، همه ی اینها را هم رسم کرد واینها درهمانوقت منتشر شد. او، شمس آبادی ، عضومردم ایران بوده است ، همین حزبی که پیمان وسامی درآن حزب بودند.

س - یعنی جمعیت آزادی مردم ایران ؟ همان که آقای نخشب انشعاب کرده بود ازحزب ایران ؟

ج - بله اوجزوآن حزب بوده است. من بیشترازاین نمیدانم. آنچه را هم که بعدها دراین زمینه به من گفتند گفتندکه یک سرهنگی واردا تاق شده بوده که به شاه بگویدکه طرف ازبین رفت ، شاه پشت میزپنهان بوده واووقتی توی اتاق واردشده بود خیال کرده بودکه شمس آبادی است تیراندازی کرده بودوآن سرهنگ کشته شده بود. صحیح است یا نه آنرا هم نمیدانم. وگفتندکه دوتا ازوزرا هم درآنجا ، یا معاونین وزارتخانه ها آنرا هم نمیدانم، درهمان زمان بودندکه پنهان بودند. بعدازاینکه این تمام میشودومیآیندکه شادباش به شاه بگویند شاه خیلی ازآنها عصبانی میشودومیگویدبعدازخطرشیرشدن آسان است ، که پنهان شده بود. اورا میگویندکه با صطلاح یک نوع توطئه ی داخل ارتش بود. این را هم متأسف هستم که درایران مجال پیدا نکردم که دراین زمینه ها تحقیق کنم که ببینم واقعیت کجا بود؟ آیا دردرون ارتش یک اموری میگذشت که به آن صورت بروزکرد یا نه یک آدم معتقدی فرصتی گیرآورده بودوازآن بندهای چیزی گذشته بودواینکارراکرده بود. بهرحال آنچه که مسلم است وازنظرتاریخی اهمیت دارد شاه بعدازاین حادثه غیرازشاه قبل ازاین حادثه شدواین آن مسئله است که ازنظرتاریخی مهم است ،درتحول اوضاع ایران مهم است. این آدمی بود ترسو، بی تصمیم ، ازاین ببعداین حالت ترس وبی تصمیمی دراوتشدید

شده است واین عملا" به‌خرابی کار وکمک کرده است .

س - آقای دکتربنی صدرشما از آن حزب ملی اسلامی چه اطلاعی دارید؟ حزب ملی اسلامی که ۵۷ نفراز اعضای آن درسال ۱۹۶۶ به اتهام فراهم آوردن مقدمات یک قیام دستگیرشدند؟

ج - بله شنیدم ، حزب الله .

س - این همان که‌بعدا" هم به‌حزب الله معروف شد؟

ج - نه همانوقت اصلا" اسمش حزب الله بود . همین کاظم بجنوردی که‌رهبرش بود .

س - من اطلاعی ندارم .

ج - بله همان است . اوبه‌اعدام محکوم شدوبعدبه‌حبس ابدتغییردادند .

س - اسم رسمی اش ر عزب ملی اسلامی گذاشته بودند؟

ج - بله وبعدا سمش رأ حزب الله‌کردند . بعدتقسیم شدبه چندگرایش که‌یکی از آنها حزب - الله‌شد .

س - فرمودید چه‌کسی رهبرآن بود؟

ج - همین کاظم بجنوردی . همین جوانی که‌حالا هم درایران است واینده‌فعه‌درانتخابات انتخاب نشد . اطلاع من دراین مقدار است که‌اینها حزبی بودندبراساس خط وربط اسلامی خاصی که‌خودشان برای خودشان ترسیم کرده‌بودنددرصددمیشوندکه‌یک جنبش مسلحانه‌ای راه بیاندازندواین جنبش مسلحانه‌لومیرودواینها دستگیرمیشوند . ازاعضای آن حزب یکیش این ابوشریف است که‌بعدا زبنیانگزاران سپاه پاسداران شدوقبل ازاین انقلاب دردوران شاه‌با من درتماس مستمربود . اودرخارج بودوباصطلاح فراری شده‌بود ودربیروت وآنجا ها جزوسازمانهای فلسطینی کارمیکردوفعالیت میکرد .روزهای انقلاب هم‌آمداینجا رفت پیش خمینی که‌آیا اواجازه‌میدهدکه‌ایشان کارمسلحانه‌بکنند؟! وهم گفت خیر ، فعلا" لازم نیست .

س - یعنی درپاریس ؟

ج- بله درپاریس .وبسیاری ازکسانیکه دررژیم هستنداز اعضای این حزب هستند مثل حجتی کرمانی که‌اوهم حالا دراین انتخابات انتخاب نشده‌است وهمینطورکسی بنام انصاری که‌قبلا" وزیرکارشد (؟) واینها بعدبه‌چندین شعبه منشعب شدند که

بعضی از آنها آمدند و مجاهدین انقلاب اسلامی را بوجود آوردند که الان در رژیم فعال هستند.

س - این آقایان حزب ملی اسلامی که همین حزب اللهی ها باشند آیا در آن زمان هم با آقای خمینی در ارتباط بودند؟ یا شما اطلاعی ندارید؟

ج - نخیر نبودند بهمان دلیل که گفتم این در پاریس تازه با او تماس میگرفت که چه کند و چه نکند. نه آنوقت که ایشان در نجف بود او با هیچ جای ایران تماس نداشت و وقتی من به نجف رفتم تازه از یک وهمی بدر آمدم چون خیال میکردم ایشان با همه تماس دارد، از سراسر ایران مرتب گزارش میگیرد. بعد معلوم شد نخیر. اگر شما دقت بکنید غالب نطق ها و حرفها یش منعکس از اخباری است که در مطبوعات ایرانی اروپا منتشر میشد مستند است. هیچ بیانی که مستند غیر از این اقوال باشد در حرفهای او نیست.

س - این ها را از کجا میگرفتند؟ از جانب شما؟

ج - بله او این مطبوعات را میخواند و همانها را بازگو میکرد و تکرار میکرد.

س - خودشان که زبان فرنگی نمیدانستند؟

ج - نه فارسی. مثلا" خبرنامه به او میرسید او میخواند، خبرها یش و تحلیل ها یش را میخواند و همانها را بازگو میکرد. نشریات فارسی بود، بیشتر از خبرنامه میگرفت چون میشناخت که ما اداره میکنیم. اینجور. چرا اطلاع نداشت؟ آنوقت که در نجف بود یک دوره ی باصطلاح سقوط داشت که به اصطلاح خودشان وجهه اش در ایران پائین آمده بود.

س - چرا؟

ج - به دلائل زیاد پائین آمده بود. یکی اینکه، هر جریانی اینطور است وقتی نتایج فوری را که انتظار میرود برآورده نمیکند عده زیادی میگویند خب اینهم که بیفایده شد و بیخودی عده ای کشته شدند و وجهه اش پائین میآید. یک دلیلش این و دلیل دیگرش اینست که موجهای مسلحانه در ایران راه افتاده بود و این موجهای مسلحانه طلبه های جوان را بحرکت آورده بود بطوریکه خود همین کسانی که همین الان توی دستگاه هستند، سفری که من آنجا رفتم یک کارم این بود که آنها را راضی کنم که شما اشتباه میکنید که خمینی دوره اش تمام شده است

همین ها نظرشان این بودکه دوره ی خمینی سرآمده است .

س ـ همین ها منظورتان چه کسانی هـ ـــ

ج ـ همین آقای فردوسی ، همین آق : عائی که مدیراطلاعات است واین طلبه ها که همانوقت دوروبرش بودندوهمه درس نخوانده وبیسواد . ازمشخصه ی ایشان درنجف این بودکه بقیـــه میگفتندکه این آقا آدم باسوادتحمل نمیکند . آنوقت من فکرمیکردم که نجفی ها خمینـــی را چون قمی است ازخودنمی دانندواین حرف ها را میزنند . بعدفهمیدم نه میزان میگفتند. تمام طلبه هائی که ایشان داشت ازهمین قماش بودند، قماشی که درنجـف معروف بودندبه طلبه هـای خمینی یعنی بیسواد . به این صفت مشخص بودندواینها میگفتندایشان کارش را کرده ودوره اش سر آمده ،دیگربقیه را ببینیدکه چطوربود . اینکه تصورکنیدکه واطلاعی داشت وسازمانی میداد ،ابدا " هیچ . ووقتی کـــــه میخواست درایران عمل بکند ما ازیکسال پیش همچنان برای این آقا تحلیل میفرستادیم ، باصطلاح گزارشهای مفصل که لازم است که عمل کنید وایشان عمـــل نمیکرد تااینکه قره نی ازایران پیغام فرستادکه اگرشما به آمریکائیها بدنگوئید آنهـــا حاضرهستندشاه را بردارند . اینکه شاه بایدبرود ازبعدازاین پیغام است . ما تعجب کردیـم که چطورشدکه ما یکسال است که میگوئیم وایشان حتی حاضرنبودکه اعلامیه بدهدحالا یکدفعـــه میگویدکه شاه بایدبرود . بعدپسرمنتظری آمد..

س ـ شیخ محمد ؟

ج ـ بلـه محمدمنتظری که کشته شد آمدواوگفت که بلـه قره نی یک همچین پیغامی بـه آقا داده بود .وما یک گزارش مفصل دیگری برای ایشان نوشتیم که شما به آمریکا کارندا شته باشیـــد شاه را میبرند این کلاه گشادی است که به سرشما میرود برای اینکه مسئله ی شاه نبود، مسئله یک روابطی است . استبدادوابستگی همزاداست ، نمیشودکه آمریکا بماندوشاه برود. اگـر قرار است بایدنظامی تغییربکندکه درآن نظام هم آزادی باشدوهم استقلال .

س ـ آقای بنی صدردربدوتشکیل این سازمانهای چریکی و شروع جنبش چریکی درایـــران مثل سازمان چریکهای فدائی خلق وسازمان مجاهدین خلق وبکاربردن خشونت به آن ترتیب که دربرنامه ی آنها بود، یعنی جنگ مسلحانه . نظرشما دربا ره ی اینهاچه بود ؟

ج ـ واللها ولا" ما آنوقت ستا یشگرجنگ مسلحا نه بودیم، نمیشودگفت نبودیم اگرحـــالا بگویم نبودیم دروغ است. بودیم بهدلیل اینکهخب فانون را بهمین دلیل ترجمهکردیم که نشان بدهیم وقتی یک رژیمی هرگونه امکانی را از بین بردومبادلهی آرا وعقاید ممکن نشد قهرضرورت پیدا میکند. بنا براین وقتی که اینها بوجودآمد با یک خوش بینی کامــل با مسئله برخوردکردیم. عملا" شما کسی را درخارج ازکشورنمی شناختیدکه خودتبدیل نشده با شدبه بازگوکنندهی نظرات این سازمانها. مثلا" نوشتههای مجاهدین خلق را دکتـــر یزدی واینها درآمریکا منتشرمیکردندوما هم دراینجا منتشرمیکردیم. فدائی خلق هـــم مواضعی میگرفت ما منتشرمیکردیم. البتهقبل ازآنهم ما منتشرمیکردیم مستندبـــه مبارزه مسلحانهنبود، مستندبهاین رأی بودکهما بنظرمان میرسیدکه مبارزه با سانسـور ایجاب میکندکهخارجه ازآنچهکهدرداخل اظهارنظرمیشوداز هرنوعش مطلع باشد. بحکـم مبارزه با سانسور ولوباعقایدما سازگارنبود نشرمیدادیم. الان میشودبحکم اسنـادی که موجوداست، آنچهکه منتشرشدهاست گفت که ما شایدتنها گروهی بودیمکهآنچهبدستمان میرسید نشرمیدادیم. یک دورهای شدکهازآن دوره این سیاست را رها کردیم. آنوقت دیدیـم که نه این مسابقهای درگرفته است برای بهرهبرداری ازانتشاراینگونه امـور. پس هر چهرا دیگری نشرمیدادما نشرنمیدادیم. بعدآمدیم وگفتیم بهتراست هرگروهی با هرعقیدهای سازگاراست آنرا نشربدهدوما هم کمک میکنیم. چنانکه وقتی درخارج کمیتهی حقـــوق بشربوجودآمد کهجزوههائی هم درمیآوردبعضی نمونهها یش اینجا هستکهآقای سلامتیـان متصدی آن بود، هرگونـــه اعلامیهای میآمدابشان درآن مجموعهچاپ میکردوخرجش را مـا تأمین میکردیم. یا مثلا" بعضی نوشتهها میرسید کهجامعهی سوسیالیست ها بیشتربهآنهـا میخوردمیدادیم بهآنهاکهنشربدهند. بهاین ترتیب با صطلاح مسئلهرا ازاین جهت حـــل کردیم. اما خوداینکهگروههای مسلحانهطبیعتا" بقیهرا ازاعتبارد ر نظرها انداخته بودند وآنهـا شدهبودنداعتبارا ول. البتهدریک دورهی گذرائی قبل ازاینکهموجهای بـزرگ مردمی برخیزد، این یک همچین وضعی پیدا کردهبود. البتهاین قبل ازآن دوره بـی ـ اعتبارشدودلائل بی اعتباریش این نبـودکهازمـدافتاد. دلائل بی اعتباریش ایـن

بودکه برخوردهای داخلی آنها خودشان با هم سبب شد که آن یکپارچگی ازدست رفت وهرکس روی دفاع ازگروه وسازمان باب طبع خودش رفت . مثلا" درسازمان مجاهدین خلق شکاف ایجادشدوبیانیه اعلام مواضع درآمد ازتوی آن رهبری که بعدشد پیکار وچون معلوم نبود که بقیه کی هستند وچکارمیکنند طبیعتا " کسی نمیدانست ، همه فکرمیکردندکه اینهم شد مارکسیستی . بعد یک نوشته ای ازبقیه آمدکه آنرا همه ی کسانی که هوادارخطی بودندکه سازمان اسلامی بماند منتشرکردند .

ولی بعدازاین شکافهائی که بین خوداینها انجام شدوبعدمعلوم شد اینها همدیگررا باصطلاح هضم فیزیکی میکنند آن تب چریک ستائی فروکش کرد . بعدهم خوب درخارج عده زیادی خودشان به این کارپرداختند .اینکه آیا خودمن ، چون درآن اسنادسفارت هست که ما در خارج یک چنین سازمانی راتشکیل دادیم واموچریکی هم میکردیم ، چنین کاری میکردم ؟ نه . ما معرفی میکردیم اگرکسی میآمدومیگفت که من میخواهم فعالیت چریکی بکنم بهمان ترتیب که درموردنشریات میکردیم درموردافرادهم میکردیم بدون اینکه مسئولیت آنرا بعهده بگیریم چون مانمیدانستیم که این ساواکی است یا ساواکی نیست ، راست میگوید یا دروغ میگوید . فقط ما طبق آن اطلاعاتی که به ما داده بودندوربه محلهائی که داده بودند معرفی میکردیم آنها میرفتند حالا این درست یا غلط خوب یا بد آنها به پای همانها بودکه اینها را تحویل میگرفتند ، ما تعهدی درمورداین اشخاص نمی پذیرفتیم . ما به سازمانها معرفی میکردیم که یک همچین آدمی آماده است ومایل است که اینگونه فعالیتها داشته باشد ، بهمین مقدار .

س ـ آقای دکتربنی صدر ،مصر ،لیبی ،سوریه یا فلسطینی ها ویا کشورهای خارجی دیگرویا نیروهای خارجی دیگرهم به این جنبش ضدشاه درایران کمکهائی کردند ؟

ج ـ بله کردند .همین هم جزوبحث های مهمی بودکه گفتم درآن چیز استقلال ما حل کردیم . حالا اگرکسی بگویدما ازتنبلی اینکه نمیخواستیم با این دولتها رابطه بگیریم به این نظریه رسیدیم . من خودم میگویم که انقلاب نشان دادکه ما حق داشتیم . هرانقلابی یا تحولی را باید افرادآن کشورخودشان انجام دهند واستفاده ازخارج برای تغییرداخلی این همیشه نتایج معکوس داشته است . وقتی که من به عراق رفتم مصطفی بمن گفت که اینهائی که دارند

رادیوبغدادر اداره میکنندحرفی برای زدن ندارند، حالا داشتندیا نداشتندبعهده‌ی خودشان .

س- منظورشان آن رادیوی میهن پرستان بود؟

ج - اسمش یادم نیست .

س- ببخشید رادیوی میهن پرستان درلیبی بود .

ج - این رادیودرعراق است . دراین رادیوبرنامه‌اجرا میکردندوهمه‌ازآنجا حرف میزدند . گفت عراقی ها گفته‌اندکه‌حاضرندروزی ۴ ساعت رادیو را دراختیارشما بگذارند . من گفتم نه‌تنها من اینکاررا قبول نمیکنم بلکه‌آنهائی هم که‌رفتنداگرازمن میشنوند باید آن رادیورا ول کنند برای اینکه‌صدای بیگانه‌صدای بیگانه‌است . من خودم این رادیوهای بیگانه‌را درایران می شنیدم وخوشم هم میآمد چون ناسزا میگفتند وخب یک تشفی‌خاطربود . اما با بت شعارها وحرفهای آنها من حاضرنبودم یک قدم بردارم برای اینکه‌مبارزه‌رفتن به‌دعوت عروسی نیست که‌کی کی را شناخت یا نشناخت اهمیت داشته‌باشدیا اهمیت نداشته‌باشد . مبارزه‌قبول خطراست . انسان به‌شعاری که‌از بیرون وازفرستنده‌ی بیگانه‌میآید خطررا قبول نمیکنند واگرکرد آن ملت‌نمیتواند استقلال خودش را دراین دنیای پرآشوبی که‌ما هستیم حفظ کند . حرفهای قشنگ خیلی میزنندا ما انسان باید‌ببیندکه‌کیست که‌میزندوقتی میخواهدعمل کند . ولی آنوقت بله ، همین آقای دعائی ماهی ۵۰ دینارعراقی هم ازدولت عراق میگرفت وازآن رادیو برنامه‌اجرا میکرد . خیلی ازافراددیگرهم میکردند ، این که‌مال عراق که‌گفتم آن - داستان اصلا" دنبال مخالفین بودند . درهمینجا درپاریس‌ازسفارت‌بغدادبا من تماس گرفتندویکروزهم گفتگوکردیم یک مأمورشان آمدوگفتگوکردیم .میگفت که‌شما درایران جزازطریق ارتش نمیتوانید تغییری ایجادبکنید وباصطلاح باید‌طرح یک کودتائی را بریزیدوشما سعی کنیدکه‌با افسران تماس بگیرید . مدتی من بحرفش خندیدم وگفتم‌که‌اولا" شما مگرخیال میکنیداگریک طرحی درجائی موفق شد این طرح باید ضرورتا" درهمه‌جای دنیا موفق شود؟ دوم اینکه مسائل ایران به‌ایرانیان مربوط است ، اینکه‌ما

درایران چکار میکنیم این بما مربوط است، شما بهتراست دراین زمینه‌ها واردنشوید. پس وقتی که با من تماس گرفتند معنایش اینست که با دیگران هم تماس میگرفتند حالا بعضی ها میپذیرفتند وبعضی ها هم پذیرفتند ورفتند وناکام برگشتند وبعدا زقضیه‌ی موافقتنامه‌ی الجزایر دولت عراق همه‌ی اینها را مرخص کردو برنامه‌ی رادیوهم قطع شد، این مال عراق. امامصرقبل ازلیبی، بله آنجا هم یک ایرانی دررادیو کارمیکرد که اصلا" متصدی بخش فارسی آن بود. او را بخارج فرستادند ازجمله آمدو با ما صحبت کرد. وبرای استفاده ازرادیوی مصر یک شرایطی هم داشت که ما آن شرایط را نپذیرفتیم واصلا" بدون آن شرایط هم حاضرنبودیم.

س — شرایط چه بود؟

ج — شرایط این بودکه برنامه‌های ما را، حرفهائی که ما میزنیم، کنترل کنندوکاملا" تابع دستگاه اداری رژیم مصرباشیم ودرامورسیاست بین المللی نظرات دولت را رعایت کنیم وازاین قبیل مطالب. خب این حرف برای ما خنده‌داربود. اگرقراربا شدکه انسان اینجورخودش را تابع بکندخب اعلیحضرت تابع آمریکا شده‌بوددیگر، ما چه‌دلیلی داشتیم که با او به‌ستیزیم؛ وخودبه‌تبعیت یک دولت دیگری؟ بنابراین بیمعنی بود. وقتی درلیبی کودتاشدورژیم ادعا کردکه اسلامی است بنابراین امیدهای جدیدی برای جماعت مسلمان پیدا شدکه بلکه ازلیبی استفاده‌کنند. خب خیلی فشاربودکه مثلا" تماس گرفته بشودوازامکانات دولت لیبی استفاده‌کنیم. جلود بعددرتهران گفته‌بودکه قطب زاده با اودرارتباط شده‌است وحتی کمک مالی هم دریافت کرده‌است. این راست یا دروغش را خدا میداند. خب البته من نپذیرفتم وهیچ رابطه‌ای هم برقرارنکردم تا درروزهای انقلاب که‌خمینی درپاریس بود. درآنجا یک فرستاده‌ای ازناحیه‌ی دولت لیبی آمد برای گفتگوباخمینی وخمینی ازمن خواست که من با اودیدارکنم وحرفهایش را به من بزنند، خودش شخصا" نمیخواست، بعدرفت خودش را شخصا" هم‌مثل اینکه‌دیداینطورکه یادم میآید، ولی اوآمدواتاق کارمن هم درآن اتاق بود، اودرآنجا بمن گفت که ما آماده‌ایم که‌همه‌گونه‌کمک فلان وفلان بکنیم ومن گفتم خیال نمیکنم که‌خمینی دعوت

کمک شما را بپذیرد برای اینکه اولا" احتیاج به کمک ندارد و درثانی این مسئله‌ی آقای موسی صدر برای ایران یک مسئله‌ای است وایشان هم روحانی است واین را شما قبلا" حل کنیدوبعدا " بیائیدراجع به این مطالب حرف بزنید . البته وهمان صفحه‌ی دائمی راگذاشت که بله‌ا وازلیبی رفت ودررم گم شده‌است واسرائیلی ها اورادزدیدندوازاین حرفهائی که همیشه میزنند . گویا یک نوبت هم رفت وخودخمینی را هم دیدوخمینی هم همین جوابی راکه من به‌اوداده اوهم تکرارکرده‌بود چون مخصوصا " به‌اوگفتم که من اینجورجواب دادم واوهم پسندکردوهمین را به‌اوگفته‌بود . پس دراین قسمت کارکمکی نگرفت اما طبیعتا " فدائیان خلق آنجا پایگاه داشتند، ظاهرا " مجاهدین خلق هم داشتند، مال آندوره ، وباقطب زاده هم که درارتباط بودند، باکسانی که درکنفدراسیون فعال بودنداینها ظاهرا " باآنها درارتباط بودند مثل آقای ماسالی وغیره، اینهم مال لیبی .

س- سوریه ؟

ج - سوریه بایکی ازجهاتی که‌بین من وقطب‌زاده‌وطبیعتا " آقای موسی صدراختلاف پیش‌آمد همین داستان سوریه‌است . قضیه‌ی لبنان شد به لحاظ اینکه آنها نیروواردلبنان کردند ومن عقیده‌داشتم که‌ایشان یعنی آقای صدربعنوان رهبرشیعیان لبنان بایدنقش وجدان لبنان راباززی کند واز خارج نیروئی رابرای حل مسائل داخلی لبنان نپذیردواگرپذیرفت مسئولیت عواقبش باا واست ویک مقاله‌ای هم درهمین‌زمینه‌نوشتم تحت عنوان " وجدان لبنان " عقیده‌ی من اینست که‌اوحرف مرانشنیدوقبل ازرفتن به‌لیبی به‌پاریس آمد، همان سفری که‌گم شد، ودراینجا هم مراندیدورفت ، تقاضای دیدارهم نکرد. خب این نشان میدادکه‌روابطی بین سوریه وایشان وطبیعتا " قطب‌زاده ودکترچمران واینها وجودداردد.

اینها به‌رژیم ایران چندان راضی نمیشد تاوقتی که‌خمینی قرارشدکه‌ازعراق بیرون بیاید اول جائی که‌فکرکرده‌بودنداوراببرند سوریه‌بود واوترجیح‌داده‌بودکه‌به‌پاریس بیاید منتهی اینها همچنان میرفتندکه‌ببینندمیشود اگرمثلا" پاریس‌نشد میشود به‌سوریه برود؟ ویکی هم مسئله‌ی بردن جنازه‌ی دکترشریعتی به‌سوریه بود. این راامکاناتش راالبته آقای صدرفراهم آورد. بنابراین اینکه‌دردوره‌ی شاه‌سوریه‌کمکی به‌مخالفین کرده‌باشد

همین مقدار بود که آنها میتوانستند مثلاً از طریق آنجا به لبنان بروند و یا آنجاها قرارگاهی داشته باشند در لبنان و به سوریه بروند و بیایند، از جهت رفت و آمد و بیشتر از این گمان نمیکنم.

س - فلسطینی ها ؟

ج - فلسطینی ها چرا. فلسطینی ها غیر از بنی صدر با همه رابطه داشتند.

س - شما با آنها رابطه نداشتید ؟

ج - هیچ. من یادم هست یکدفعه سر همین یاسر عرفات قطب زاده گفت که آن که در فیلم دیدید و در تلویزیون نشان دادند آن دستی که به شانه یاسر عرفات بود دست من بود. من به او گفتم که این آقای یاسر عرفات رهبر یک مردمی است مال یک کشوری که تمام جمعیت آن ثلث تهران است. پس ایشان مساوی است با شهردار یک منطقه‌ی تهران. این برای شما شأنی نیست که دست او پشت گردن شما باشد یا دست شما پشت گردن او باشد، به صفت مقام. میآید به صفت انقلابی، این کارهائی که ایشان میکنند این کارها به کارهای آدم انقلابی نمی ماند. امروز یک خط، فردا یک خط، پس فردا یک خط دیگری. از اینها که بیرون بیائیم این بعنوان جنبش قابل قبول است، من دولتها را نمی پذیرم اما جنبش ها، اشخاص، شخصیت ها که مقبولیت داشته باشند می پذیرم که انسان با آنها مراوده داشته باشد و از آنها کمک بگیرد. گفت نه‌نه وقتی او پرسید ما چه کمکی میتوانیم به شما بکنیم من به او گفتم، یعنی قطب زاده به یاسر عرفات گفته است، که من آمدم اینجا که ببینم از ما چه کاری برای شما ساخته است. بهرحال ما به آنها کمک زیاد کردیم اما کمکی دریافت نکردیم. کمکهائی که کردیم علاوه بر اخباری که راجع به منطقه و بنفع فلسطینی ها بدست ما میرسید نشر میدادیم مجموعه‌ی کرامه را ایجاد کردیم که هشت شماره‌ی آن منتشر شد که البته حبیبی متصدی بود که کتاب را ترجمه میکرد و آماده میکرد و چاپ میشد. اما اینکه از آن گروه کمکی گرفته باشیم نخیر ما هیچ کمکی نگرفتیم. شاید هم اگر کمکی میدادند میگرفتیم من نمی گویم اگر کمک میدادند ما نمی گرفتیم. از نظر ما کاملاً وضع او با دولتها فرق میکرد برای اینکه ما آنرا یک جنبشی مانند جنبش خودمان تلقی میکردیم بنابراین اگر

کمکی پیشنهادمیکردندمیپذیرفتیم ولی آنها به ما کمکی هم پیشنهادنکردند. تماسهائی هم که آنجورتماس سیاسی باشدما با آنها نگرفتیم، ولی بقیه‌داشتند، همه‌تماس داشتند.

س - چه‌کسانی را دیومیهن پرستان را درلیبی درسال ۱۳۵۶ اداره میکردند؟

ج - نمیدانم.

س - آقای دکتربنی صدرتاریخ وسازمان آن شبکه‌ای که روحانیون قبل ازانقلاب ودراثنای انقلاب وبعدازانقلاب ازآن برای تقسیم کردن قدرت استفاده‌کردند چیست؟ مثلاً" مثل فدائیان اسلام ، شما ازتشکیل شبکه‌ی فدائیان اسلام چه اطلاعی داریـد؟

ج - خیلی زیاد ازفدائیان اسلام اطلاع دارم.

س - سازمان دهندگان آن چه‌کسانی بودند؟

ج - والله من هم رهبروبنیانگزارش را دیـدم.

س - نواب صفوی ؟

ج - بله نواب صفوی رهم مردشماره دو یعنی واحدی وهمینطورخلیل طهماسبی، وهمینطور برنامه‌ونظریه‌وتزآنها را همه‌ی اینها را دیدم. حالا چندمطلب راجع به‌آن دوران به‌شما میگویم.

س - نواب صفوی را درکجا دیدید؟

ج - درخانه‌ی خودمان چون پیش پدرم آمده‌بود. اوبه‌دفعات میآمد. البته‌اوبیشتراز همه‌با طالقانی انس‌داشت واین چیزها . اصل داستان درقم روی مسئله‌ای که‌حالا من یادم نیست که‌آن مسئله چه‌بود شروع شده‌بود واینها دریک مدرسه‌ی طلبگی شلوغ کرده بودند، حالا چه‌بوده من یادم نیست..

س - عذرمیخواهم من اول میخواهم این سئوال را ازشما بکنم که آیا حقیقت دارد که نواب صفوی قبل ازاینکه‌طلبه‌بشودکارمندشرکت نفت درآبادان بوده‌است؟

ج - نمیدانم. ولی اینکه‌طلبه‌درقم بوده ودرآنجا درمدرسه دعوا میشودوبروجردی می - گویدکه‌اینها را بیرون کنند. اوهم به‌تهران میآیدودنبال این خطی میرود که‌باصطلاح اول کسروی را میخواند ازاوعصبانی میشود وبعددیگران وبعددیگران. آنوقتی کـه

من اورا دیدم دوره‌ی مصدقی بود و او مخفی بود.

س- یعنی سال ۱۳۳۱ را میفرمائید؟

ج- بله وشاید هم دوره‌ی زاهدی بود..

س- دوره زاهدی بود؟

ج- بله دوره‌ی زاهدی بود وبعد از آن کودتا. اورا در دو سه نوبت دیدم. یکبارش با مرد شماره دو آمده بود و به پدرم میگفت که شما را پیش زاهدی ببرو از آن ببعد را دیگر شما کار نداشته باشید که ما اورا ترور کنیم. پدرم میگفت آخر آقا این چه حرفی است که شما میزنید، من شما را ببرم پیش او که اورا ترور کنید؟ بالاخره روحانیت محل اعتماد مردم است چطور میشود که من همچین کاری بکنم؟ او میگفت که آقا قبول دارید که این خیانت به اسلام کرده است یا نه؟ میگفت خب بله کنسرسیوم و بعد کودتا، بسیار خوب بعد چی؟ او میگفت اورا اگر حالا ما بزنیم اسلام در ایران قوت میگیرد ومعلوم میشود که ما محافظ استقلال ایران هستیم. اگر ما نزدیم این ها ذلت ها سر ایران میآورند، چه میکنند و چه میکنند. پدرم میگفت همه‌ی اینها درست اما این مسئله را اول حل کنید که ببینیم این از نظر اسلامی که شما میگوئید اگر زدیم اسلام میشود، این را من از نظر اسلام چطور میتوانم از اعتماد طرف سوء استفاده کنم وشما را ببرم که اورا ترور کنید. این را اول برای من حل کن وبقیه را خب هرچه شما میگوئید درست میگوئید.

این نواب صفوی با آن مرد شماره‌ی دو میگفتند که حلش آسان است چون او مفسد فی الارض است وباید کشت. بهرحال جواب نگرفتند ورفتند ویکشب دیگر آمدند. باز دوباره داستان را از سر گرفتند که ما را ببر که ما اورا بزنیم.

دریکی از همین آمدنها بود که معلوم شد آنها برنامه‌ی وسیعی برای زدن بسیاری دارند ومن با نواب صفوی گفتگو کردم. او خطاب بمن کرد وگفت"پسرم حکومت حق ما است."

اینکه من گفتم مرض ایران هژمونی است بیخود نمی گویم. گفتم چرا حق شما است؟ گفت"ما از سلاله پیغمبر هستیم وحکومت حق پیغمبر بوده است." گفتم والله میگویند ما ۱۲ امام داریم ودوازدهمی هم غایب است، اگر حق است حق غایب است چون من

وشما که‌حاضرهستیم، به‌دلیل سید بودن حکومت که‌به‌ما نمیرسد. گفت نخیرمیرسد، باید هم بگیریم ، بزورهم باید‌بگیریم. اینها فاسدهستند، چنین هستندوچنان هستند. وخیلی هم با حرارت حرف میزد وصدای خفه‌ای هم داشت.

وقتی گفتم دوره‌ی مصدقی ، من اورا درمیتینگی که‌درمسجدشاه‌گذاشته‌بودند‌دیدم. من به آنجا رفتم اولبته‌پشت توی شبستان نشسته‌بود ولی آن مردشاره دو حرفهائی میزدوهمه‌هم می خندیدند میگفت ای استالین سبیل چخماق چنین وچنانت میکنیم، فلان چنین . بنابراین این سازمانی را میگوئید این یک سازمان اینطوری بود وترتیب دهندگانش ذهنشان بنظرمن بهمین سادگی‌بودکه من همین حالا برای شماگفتم وخیال میکردندکه‌امرحکومت یک امری است که‌با ترورو‌بعدهم با قبضه کردن حکومت دیگرختم میشود. عینا" هم همین درذهن آخوندهائی هست که الان دارند حکومت میکنند، بهمین سادگی است . با کاشانی بهم زده‌بودند.

س ـ علت اختلافشان با کاشانی چه‌بود؟

ج ـ آنچه‌که‌نواب صفوی به‌پدرم میگفت این بودکه میگفت کاشانی به‌ما خیانت کرده است . رزم آرا را ما زدیم ، هژیررا زدیم واین کردیم وآن کردیم واین آقا را کردیم آقای ایران وحالا که‌آقای ایران شده‌است میخواهدهمه‌چیزرا قربانی آقائی اش کند ما اینکارها را برای اسلام کردیم واومیخواهدخرج آقائی خودش بکندوخلاصه میخواهد که‌ما تحت اختیاراوباشیم، هرچه‌رااومیخواهدما بکنیم وخلاصه بازوی اوباشیم وما زیر این بار واین معنا نمی رویم وبااوبرسراین اختلاف‌کرده‌بودند‌تا دردوره‌ی انقلاب این ته‌مانده‌های آنها دوباره‌جمع شدند..

س ـ من حالا میخواهم یک سئوال دیگرازحضورتان بکنم وآن اینکه آیا اینها درسوء قصد دکترحسین فاطمی هم دست داشتند؟

ج ـ خب معلوم است خوداینها کرده‌بودند.

س ـ چرا به‌فاطمی ؟

ج ـ حالا به‌شما میگویم. من درکلاس ششم متوسطه بودم ویک نبهی بود، بعدهم دردانشکده‌ی حقوق کارمیکرد حالا زنده‌است یا نه خدا میداند، که‌معلم‌فلسفه‌ما بودووقتی

آمدند خبر دادند که فاطمی ترور شد او خیلی متأثر شد و درس را تعطیل کرد و من هم از آنجا به بیمارستان نجمیه رفتم که بپرسم حال فاطمی چگونه است. این روحیه ی ما در آن دوره بود.
من هر روز این راه را میرفتم از پشت مسجد سپهسالار تا بیمارستان نجمیه میرفتم که حال او را بپرسم که چگونه است. او را اینها زده بودند. حالا او که زده زنده است.

س - عبدخدائی.

ج - بله در ایران است.

س - در دوره ی قبل نماینده مجلس بود.

ج - برادرش بود. چرا زدند؟ برای اینکه او را اولاً" بیدین میدانستند و اهل عرق و ورق و این می شناختند و با اصطلاح بازوی مصدق میدانستند و فکر میکردند که دسترسی به مصدق ندارند و حالا باید شاخه های او را بچینند و او را زدند. حالا این تبلیغی بود که بین خودشان میکردند چون بعد در دوره ی زاهدی من این را از نواب پرسیدم. آنوقت او بمن گفت که "بله ما او را اشتباه کردیم و ما فکر میکردیم با اصطلاح او عامل خارجی است و چنین است و چنان است و زدیم و بعد معلوم شد که ما اشتباه کردیم." حالا این اشتباه بود یا نه؟ بسیاری نمی - پذیرفتند که اینها اشتباه کردند. آنها میگفتند که اینها با دربار در تماس بودند و تا وقتی که دربار میتوانست از اینها استفاده کرد و از جمله مخالفینش را بدست اینها از بین برد و بعد هم که رفع احتیاجش شد خود اینها را هم گرفت و کشت.
وقتی آنها را به زندان انداخته بودند زندانبانهای اینها از رفتارشان تعریفهائی میکردند با آنچه را که دیگران تعریف کردند البته متناقض بود. مثلاً" از جمله میگفتند که این بچه با زاست و با افراد گروه خودش روابط نامشروع دارد. گفتند حتی شب از سلول خودش بیرون آمده و به سلول یکی دیگر از اینها عبدخدائی یا کدام، حالا اسمش یادم نیست، که مثلاً" با او عمل جنسی انجام بدهد که ما او را گرفتیم. من که نمیدانستم چون تا آنموقع هنوز قزل قلعه نرفته بودم تا ببینم که این حرف دروغ است و آنجا نمیشود آسان از سلول بیرون آمد و به سلول دیگری رفت. وقتی از کسان دیگری که آنجا بودند پرسیدم، چون بعد ما آنجا زندانی شدیم و پرسیدیم که آنها چطوری رفتار میکردند، یکروزی ما را به حمام بردند در آنجا آن متصدی چشم آن بقیه را دور دید و تعریف کرد و گفت اینجا حمام نیست اینجا شکنجه خانه است، اینجا در مواقع عادی

برای حماما ست ودرمواقع شکنجه اینجا میآورند وشکنجه میدهند. یک بشکه ای به من نشان دادندکه سروته نداشت وباصطلاح از هردو طرف باز بود. گفتند این خلیل طهماسبی را دولا — میکردندوتوی این بشکه میکردند.

س — خلیل طهماسبی ؟

ج — بله ،بعدسروته میکردند سراین به آن روی سنگ ریزه های توی حیاط وبطری به او ماله میکردند واووقتی که زیادبه او دردمیآمد یک الله اکبر میگفت. پس باصطلاح خودآنها شیئی که درآن زندان بودند وآن سلول بودند ازمقاومت آنها داستانها میگفتند.مثلاً" میگفتندکه نواب صفوی را صبح بصبح میآمدند ودرسلولش راکه بازمیکردند بصورتش می شاشیدندو میگفتند حالا وضوگرفتی بلندشوونمازت را بخوان. این رفتارراباا ومیکردند. حالا این واقعیت داشت یانداشت من اینها را هیچ نمی دانم، این چیزهائی است که درزندان را جع بهآنها شنیدم. بهرحال یک حالت رمانتیکی درجوانهای مذهبی اینها بوجودآورده بودند کهاینها بازتاب خیلی قوی داشت درگرایش بهقهرا زسوی جوانها ، همین هائی که بعدها گروههای مختلفی را تشکیل دادندوگفتم کهشدند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی وبعضی ها هم همان فدائی اسلام ماندکه اینها با این خلخالی کارمیکردند.

س — موضوعی که اینجا برای من عجیب است اینست که چطورشده بودکه بعدازکودتای ۲۸ مرداد نواب صفوی وگروه فدائیان اسلام بفکرکشتن زاهدی افتاده بودند درحالیکه اینها در روزنامه شان "نبردملت" که آقای کرباسچیان درمیآوردخیلی طرفدار ۲۸ مرداد بودندوازشاه تعریف وتمجید میکردند.

ج — آن روزنامه ی کرباسچیان معلوم نیست که روزنامه ی اینها بود او چون هزار معلق زدو هزار رنگ عوض کرد. اوبهحساب اینها نان میخورد، ولی اینکه منعکس کننده نظرات اینها بود نبود.

س — ولی او مینوشت که ارگان فدائیان اسلام.

ج — بله مینوشت خب کی میتوانست بگویدنه. حالا هم خیلی ها مینویسند ارگان ...

س — لااقل خودنواب صفوی میتوانست بگوید نه . آنموقع که آزاد بود.

ج ـ تا آنموقع که اوایل بودکه چرا اصلاً" روابطشان خوب بود، با زاهدی ، وقتی رفت به مصروا ردن وآنجا ها وبرگشت وا ستقبال ازاوکردندوخیابا نها پرازجمعیت بودوپشت سرهم توی این جیپها سوا رشده بودند فدائی اسلام ، فدائی اسلام .

س ـ نواب صفوی ازحامیان کودتا بود.

ج ـ نه نمیشود گفت حامی کودتا بود. ببینید اینها را یک تحلیل دقیق بایدکرد.

س ـ اوستا یشگرکودتا بود.

ج ـ اواینکه بگوئیم مخالف بودکه مخفی بود وتحت فلان بود نه. اما بعدازمدتی که زاهدی ازآن سفربرگشت مخفی شدند. حالا طالقانی یک مطالبی را به من گفت درباره ی روابطش با نواب صفوی . اودرآنها تأثیرگذاشته یا خودشان درعمل دیدند که وسیله شدند وموردسئوال قرارگرفتند که مثلاً" شما با مصدق مخالف بودیدوحالا با زاهدی که هیچ وجه شبه ای با اسلام ندارد اقلاً" میشود گفت هم خلقی میکنید...

س ـ همراهی .

ج ـ همراهی اگر نه هم خلقی میکنید یعنی خوش خلقی میکنید، این چطوری است؟ بهرحال اینها روی خط تروراُفتاده بودند کها وراترور کنندوآمده بودند به آن ترتیب که به شما گفتم شاید این راجائی نخوانده باشیدولی این مسئله ای بودکه درآن زمان بوجود آمد. البته گویا چندبارهم خودشان رفته بودند کها مکانات درست کنند که زاهدی را بزنند ولی موفق نشده بودند.

س ـ آقای دکتربنی صدر شما ازجریان شورش قم که بعدازآن درشهرهای دیگرتکرارشدو تظاهراتی درتبریز، اصفهان وشهرهای دیگرانجام شد ازطرزسازماندهی این تظاهرات واین طغیانها چه اطلاعی دارید؟

ج ـ والله اینکه بگویم اینها را روحانیت سازمان مبداد دروغ است وگفتم که خمینی یکسال بود ما ازاومیخواستیم عمل بکندواو نمیکرد. خمینی نیست که مردم ایران را بحرکت آورد، مردم ایران هستندکه اوشان را بحرکت درآوردند، این واقعیت است. اینطورکه بعد، به اصطلاح این دیگرتحقیق جامعه شناسی است که انجام دادم، دراسنادسفارت هم به تفصیل آمده است ودراین نوشته هائی هم که مخالفین نوشتند، یعنی مخالفین فعلی وحاکمان

آنروز، اینها را میشودیافت. اولاً" بسیاری ازمساجد عملاً" اختیارش بهدست جوانها افتادهبود، جوانهای هرمحلی کهسازمانهائی ایجادکردهبودند کهاین مساجد را اداره میکردند. چرااین مساجد پرشدهبود؟ بهدلیل اینکه روستاهای ایران همهخالی شده بودودرچندشهرایران اینها متمرکز شدهبودند واینها نه محیط فرهنگی داشتند، نهمحیط اجتماعی داشتند، نه ثباتکاری داشتندوطبیعتاً" درجائی کهمیتوانستند جمع بشوندو آنچهراکهنداشتند دارابشوند قهوهخانهومسجدبود. قهوهخانهمحیط ناامن تری بود نسبت بهمسجد. مسجدمحیط امن تری بود ازباب اینکه آنجااگرهم ساواکی میبودو بعنوان دوستی ونزدیکی کهدرقهوهخانه رابطهی شخصی برقرارمیشد بهآن ترتیب نمیتوانست برقرارشودوعمل بکند پساینجا یک محیط جمع تری بود. بدین ترتیب مساجد بطور خودجوش باصطلاح محورتجمع درایران شده بود. حالا رژیم شاه، این ظاهراً" دیگرمورداتفاق همهشدهاست، تحتفشار اینکه فضای بازسیاسی ایجادبکنند باجناحهای دیگردستگاه حاکمهی خودش رقابتداشت برای اینکه این فضای سیاسی باز نشود. پسخودشاه میخواهدکهآن مقاله نوشته شود. فکرمیکردکهاین یک تظاهرات کوچکی درقم سبب میشود واین تظاهراتکوچک رامیتوانند سرکوببکنندوسرکوب سبب میشود کهدرعین حال بایک تیرچندنشان بزنند. هم بهآمریکائیها بگویدکهملاحظهمیکنید اگرما کمترین روزنهای ایجادبکنیم این نیروهای ارتجاعی واردعمل میشوندووضع رااز دست ما میگیرند. ازجهتداخلی هم آن جناح ...

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست ویکم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوارشماره : ۵

بله، آن جناح طرفدار رفضای سیاسی آزاد را عقب میزنند. بنابراین مقاله‌ای که برضد خمینی در اطلاعات نوشته میشود با علم واطلاع ازعواقب آن درج میشود. یعنی چنانکه پنداری یک زمینه‌ای خودشان ایجاد میکنند برای اینکه تظاهراتی انجام بگیرد. خب آیا اقدامات عملی دیگری خودآن دستگاهی که این مقاله را منتشرکرده درقم انجام داده برای اینکه مردم را برانگیزد؟ من این رانمیدانم اما اینکه این مقاله بقصد اینکه یک تظاهراتی ایجادبشود درج شده برای من محل کمترین تردیدی نیست. وبعدازاینکه این تظاهرات انجام میگیردوبحث هاشیکه دراسناد سفارت مندرج است، همین امروزمـــــن آن کتاب Stempel را میخواندم دیدم درآنجا هم مندرج اســت، درمیگیــــرد که آیا با این ترتیب با یدفضـ بازسیاسی ایجادکرد، هرکـــدام از جناحها سعی میکنندا ین تظاهرات را به سودخودتعبیرکنند. مخالفین فضای آزادمیگویند به این دلیل تظاهرات نباید... وموافقین میگویند باید.

پس تا این زمان چیزی بنام سازمان روحانیت تشکیل دهنده تظاهرات درکــارنیســت، این یک تظاهراتی است که درقم انجام گرفتـــه. امااین یک وسعتی پیدا میکنــــد وجامعه دارای یک وجدانی است. بنظرمن جامعه هـــوش اسب دارد، به محض اینکه دیـد حکومت مثل سوار شل است شروع به افزایش فشارمیکند.

این تظاهرات به مردم نشان میدهدکه نه حکومت آنجورکه باید قوی نیست، یعنی میتوانند

وارد عمل میشوند. پس از این لحظه به بعد سازماندهی پیدا میکند، تظاهرات بعدی، ودر تمام این سازماندهی نقش اصلی را جوانها برعهده میگیرند نه روحانیت. یعنی این مسئله مسلم است که تا ورود خمینی به ایران درتمام موارد که موافق میل سازماندهندگان جوان که از تمام گرایشها در آن بودند، نمیشود گفت کی بود وکی نبود، همه شان بودند، کدام از اینها موافق میلشان نمیشد آن کار انجام نمیگرفت واز این موارد بسیار است که مثلاً" اینها خواستند در عید فطر تظاهرات نشود ولی اینها تظاهرات بزرگ عید فطر را برخلاف میل روحانیت انجام گرفت. یا درقم دربسیاری موارد مراجع میگفتند فلان کار بشود ولی طلبه های جوان وخودجوانهای دیگر زیربار نمیرفتند وعکس آن کار را انجام میدادند وهمینطور در شهرهای دیگر.

برخی از این تظاهرات را هم که جنبه ی تخریبی داشت بعد معلوم شد که خود ساواک سازمان میداد. چرا میداد؟ به دلیل اینکه باصطلاح وانمود کنند که تظاهرات یک تظاهرات ارتجاعی است و تعصب آمیز است. از یک زمان به بعد سازماندهی بتدریج مهارش دست روحانیت میافتد واین از وقتی است که باصطلاح اعتبار روشنفکران درجامعه کم میشود، این روزهای آخرشاه است ونقش اساسی بردن شاه را آنطرف بعهده میگیرد وطبیعتاً" به لحاظ اینکه مراجعت خمینی به ایران نزدیک میشود ومأموریتهای مشخص به روحانیون میدهد وطبیعتاً" به آنها این نقش را میدهد.

تا زه وقتی هم که ما وارد ایران شدیم تا تشکیل این نهادها این روحانیون نبودند که تعیین کننده بودند.

س ـ معذرت میخواهم به این مسئله میرسیم ولی قبل از اینکه به این موضوع بپردازیم من میخواستم از شما تقاضا کنم که اگر شما اطلاعی راجع به واقعه ی سینما رکس دارید برای ما توضیح بدهید؟

ج ـ ندارم.

س ـ شما هیچ اطلاعی ندارید که سینما رکس ...

ج ـ کی کرد؟ چگونه کرد؟ مال آبادان؟

س ـ بله سینما رکس آبادان .

ج ـ آها ن .. چرا . همین آقایانی کردند، البته بنا برروایت چون من قاضی نیستم من نرفتم وتحقیق نکردم ونمی خواهم مطلبی بگویم که بعد صحت نداشته باشد. کسی آتش زده؟ با صطلاح اینها ئی که حالا هم هستند. چرا کردند؟ آیا فکر میکردند اینقدر کشته بیا ربیا ورد خیر؟ ظاهرا " فکر میکردند که با صطلاح یک آتش سوزی است ومثل سینما های دیگر که آتش میزدند منتهی اینددفعه ا زبدا قبالی دربسته بودومردم میسوزند. همین ها ئی که الان هستندودرمجلس اول هم بودند میگویند اینها ا زکسانی هستند که درآتش زدن سینما رکس سهم داشتند ا زجمله آقای پرورش که میگویند الان وزیرفرهنگ است، میگویند ایشان هم بوده است. بنا برا ین اینکه اینکا ررا رژیم شاه کرده ظاهرا " خیر وا ین آقایا ن کردندوبهمین قصد که با صطلاح یک جو رعب ووحشت ا یجاد کنند. اما چرا رژیم شاه ا زا ینکه این کا ررا نکرده وبعهده اش اندا ختندو نتوانست نشان بدهد که ا و نکرده است؟ به دلیل همین برخوردهای شدیدداخلی بود که این دوره داشت. کی بگوید؟ همه با صطلاح میخوا ستند ا زآنچه که پیش میآید برضد یکدیگرا ستفاده کنند. کسی بفکرجمع همه شان نبود تا بتوانند این را بیا ورد رو که با با این به این ترتیب بودوبه آن ترتیب نبود.

س ـ آقای دکتربنی صدرشما اطلاع خاصی،غیر از آن چیزها ئی که بطورمعمول همه ی ما اطلاع داریم ، از جریان استعفای آقای آموزگا ردارید وانتصاب شریف امامی به نخست وزیری ؟

ج ـ والله آن چیزها ئی را که خودشان نوشتندودرا سنادهست ...

س ـ پس شما غیرا ز آن اطلاع خاصی ندارید؟

ج ـ اطلاع خاصی ندارم الا اینکه بازا ین را درایران میگفتند، بازا ینها جزوشنیده ها است، که با صطلاح مراجع قم خصوصا " شریعتمداری به شاه اینطوروا نمودکرده بودند که اگرشریف امامی را بیا ورید این مراجع روبروی خمینی می ایستندوا ین تب انقلاب را

میاندازند.

س - دکتر آقای شریف امامی با روحانیون در تماس بود؟

ج - بله او که در تماس بود. اما این مسئله با اطلاع برمیگردد به اینکه یک جریان دیگری در آن زمان بوده که برای شکستن انقلاب ایجاد بکنند وشاه هم در آن لحظات بی تصمیمی فکر میکرده که چون این آدم روحانی زاده است و سوابق هم دارد و قبلا" هم مثلا" همچنین به ذهنش کرده بودند که مراجع با او موافق هستند که بیاید این او را برانگیخته بود به اینکه این تصمیم را بگیرد. حالا واقعا" آن مراجع اطلاع داشتند یا پیشنهاد کرده‌اند یا قبلا" با آنها گفتگو شده است من چون آنها را ندیدم و در این زمینه هم گفتگو نکردم نمیدانم ولی بسیاری این را مسلم میدانستند و میگفتند علت اینکه او آمده مذاکرات قبلی بوده که با مراجع قم انجام گرفته است. من توی اسناد دنیا فتم که آمدن شریف امامی را به این نسبت داده باشد و سالیوان هم مفصل در مورد داستان رفتن آموزگار که میگفتند دو تکنوکرات بود و مناسب موقع نبود و اینها اما اینکه مستند به یک تلاشهای قبلی باشد: ین در ایران گفتند که همچین تلاشهای قبلی بوده است.

س - آقای خمینی چرا نجف را ترک کردند؟ وچه کسانی ترتیب سفر ایشان را به پاریس دادند؟

ج - چرا؟ به دلیل اینکه دولت عراق ایشان را بیرون کرد، چرایش واضح است.

س - بنا به درخواست شاه؟

ج - بنا به درخواست شریف امامی. شریف امامی به این فکر بوده و این توی اسناد آمده یعنی سالیوان میگوید شریف امامی به شخص او، و توی اسناد دیگر هم هست و معقول هم بنظر میرسد، گفته است که این آقا را باید از نجف به اروپا منتقل کرد. در اروپا او دوری وری خواهد گفت و این دری وری ها ئی که خواهد گفت سبب میشود که روشنفکران از دور او پراکنده بشوند و دنیا ببینند که این چه موجودی است و ما از شر این خلاص بشویم. پس از دولت عراق میخواهند که خلاصه عذر ایشان را از آنجا بخواهد. دولت عراق هم به او اخطار میکند که یا باید اعلامیه ندهید و مصاحبه هم نکنید. در همین زمان دو نفر از

فرانسه به عراق رفتند، خبرنگار بودند که الان یکیش سرپرست همین برنامه ی سوم تلویزیون فرانسه است، برای کارهای مطبوعاتی وگفتندکه ترتیبی بدهندکه اینها آقای خمینی را هم ببینند. من به نجف تلفن کردم که این دونفرمیآیندوسئوالاتشان هم اینها است وجوابهائی را هم که بنظرم میرسید آنها را هم گفتم. گفتم این جوابها هم مناسب است که به اینها داده شود. ازجمله آنها اینکه حکومت ملی مقدمه ی یک حکومت اسلامی است برای اینکه این حکومت ملی را اصرارداشتم که این آدم بگوید ومعلوم بشودکه درتحول حاکمیت با مردم ایران است. وگفت ونوارش هم هست وبعد هم آمددرلوموندچاپ شد. ولی آن دوخبرنگارکه رفتندآنها را بعدازاینکه ازخانه ی خمینی بیرون میآیندعراقی ها میگیرند وفیلم هایشان رااز دستشان میگیرند ولی یادشان میرود که اینها نوارهم ضبط کردند. درنتیجه آنها نوار را میآورندوآن نوار در لوموندبصورت مصاحبه چاپ شده است.

پس عراق به درخواست دولت ایران اورا .... یکی ازشنیدهات کلان رژیم شاه بود برای اینکه انقلاب ما اولین انقلاب دردنیا بودکه رهبری آن ازیک امکان تبلیغاتی که هرگزسابقه نداشت برخوردارشد. تمام مطبوعات دنیا شب وروز... وا وبا دنیا حرف میزد اما نه حرفهائی که آقای شریف امامی خیال میکردکه اوخواهدزد.

س - چه کسانی ترتیب آمدن ایشان را به پاریس فراهم کردند؟

ج - هیچی دولت عراق با اطلاع ایشان را دستورداد که باید خاک عراق را ترک کند. اوا ول به کویت رفته بود. کویت اورا بیرون کرده بود وقبل ازاینکه به کویت بروند من دربرلین بودم که پسرایشان احمدخمینی به پاریس تلفن کرده بودکه فورا " با ما تماس بگیرند و من تماس گرفتم. گفتندیک جائی برای ایشان تهیه کنید، همین. درپاریس که نمیشود ۲۴ ساعته جا پیدا کرد. آقای احمد غضنفرپورخانمش که بعدا " بهای این خدمت را گران پرداختند همینجا همسایه ما خانه داشتند، همین جائی که الان ما هستیم ازاینجا که واردخیابان میشوید درب دومی که دنباله ی همین ساختمان است، ما ازآنها خواستیم که آن خانه را تخلیه کنند. حالا اوبه کدام فرودگاه میآید نمیدانیم. رفتیم

به شارل دوگل گفتندکه نه آنجا نیست . با لاخره فهمیدیم که به اورلی میآید . من وقتی که رفتم اورلی دیدم بله آقای قطب زاده آنجا هست ،خبرنداشتم که به اوهم خبرداده اند ، با دووکیل دادگستری آنجا آمده است ، حبیبی آنجا هست ، این صادق طباطبائی آنجا هست ویکی دووکیل دادگستری هم قطب زاده آورده بودکه اگریکوقتی جلوی ورودش راگرفتند آنها عمل کنند . ولی آنوقت ویزا لازم نبودواوهم پاسپورت ایرانی داشت وآمد .

س ـ پاسپورت ایرانیش تمدیدشده بود؟

ج ـ بله . اوپاسپورت ایرانی داشت وآمد . اینجا آن روزنامه نگارسالینجرنوشته است که بله ما آنجا ایشان را ازهمدیگرقاپیدیم ، تا وقتی قطب زاده رفت که ماشینش را بیاورد من خمینی را سوارکردم وبه خانه ای که میخواستم ببرم بردم .این چنین نیست . اولا" اومرجع تقلید بودودخترش درهمان وقت دوسه روز بعدازورودش نامه ای نوشته بودبه برادرش یعنی احمدکه شما اورا به پاریس بردیدوضایع کردید مگر مرجع پاریس میرود؟ و این احتیاج داشت که بگوید به جائی وارد شده است که محیط اسلامی است . اوبه من درآن لحظه احتیاج داشت ، من هیچ احتیاجی نداشتم که اورا به جائی که دلخواه اونیست ببرم. به این دلیل که پسرش تلفن کردکه جائی را معین کنیدوبه احدی هم نگوئید بنابراین اینکه ما اورا ازهمدیگر قاپیدیم حرف بیمعنی است . آقای قطب زاده به اوپیشنهادکردکه خانه ی بچه های موسی صدرآماده است . گفت نه . روبمن کردوگفت"کجا برویم ؟"گفتم بفرمائیدباماشین برویم ویک خانه ای درهمسایگی ما برای شما تهیه دیدیم . گفت"بفرمائید برویم."وقتی آمد یزدی بااوهمراه بود وپسرش همراه بودواین فردوسی همراه بود وخیال میکنم اینکه حالا درسوریه سفیراست همراه بود ، اینجوریادم میآید . اینها همراهش بودند .آمدیم دراین همسایگی بعدفردای آنروزپسرش به همین منزل آمدوگفت کهایشان توی آن اتاق ، خوب همسایه ها ناراحت شده بودند جمعیت اینجا عادت ندارندبه این ترتیب زندگی . وثانیا " ایشان یک جائی باشدکه یک درختی باشد .آخریک عمری گذشت واین آدم یک درخت ندیده است .خوب ما نمیدانستیم درخت سیب بعداینهمه اهمیت پیدا میکند . گفتم آخر

یک لطیفه هم درا ین موردساخته اند . گفتندکه این مردم ایران یک دسته گلی برای رئیس جمهوروقت فرانسه ژیکاردستن فرستادندوگفتندکه خوب است که ایشان را زیردرخت سیب نشاندیدوزیردرخت آلو ننشاندید وگرنه آنوقت تکلیف چه بود .
بهرحال آقای عسگری که از رفقای لین جبهه ملی بود آنوقت درنوفل لوشاتو یک محلی داشت و گفت که آنجا را رفتنددیدندوپسندکردندوایشان از این همسایگی آنجا رفت . بنابراین سازماندهی به این ترتیب بودوچیزی بیشتراز این نبود واین یکی از بدبختی های ...
گفت وقتی بخت ازکسی برگشت آن کندکه نبایدش بکار . رژیم شاه آن کردکه نمی آمدش بکار . که دریک همچین بحبوحه ای کسی مخالف خودش را نمیآوردوتمام بوق های دنیا را بدهددستش وبگوید خب حالا هرچه میخواهی بگو . او وقتی آمداینجا من ازروی اطلاع نه ولی ازروی با صطلاح شامه واینکه آخرچطورمیشودکه رژیم شاه به دولت عراق فشار بیاوردکه مرجع به پاریس بیاید ، حس کردم که همچین خطری هست که اینجا یک مطالبی بگوید واواین را بی اعتبارکنند . اینست که یک گزارشی تهیه کردم درسی ماده که این مسائلی است که مطبوعات غربی ازشما خواهندپرسید واین جوابهائی که شما میدهید سرنوشت شما وانقلاب ایران را معین میکنند . واوبراساس آن گزارش قبول کردکه کمیسیونی تشکیل بشودوجواب سئوالها را تنظیم بکندوایشان جوابها را بازگوبکنند وتا وقتی که اینجا بود همینکار را کرد .
س - شما یک جائی درکتابتان خیانت به امید نوشته اید که اصولا" ایده ی حکومت اسلامی را شما به آقای خمینی پیشنهادکردیدوبه ایشان گفتیدکه این را تدریس بکنندونتیجه آن کتابی شدکه بعدها بنام ولایت فقیه معروف شد . شما با توجه به این جریان که میدانستید آقای خمینی چنین طرزتفکری دارد چطورشدکه حاضرشدید روی این جریان سرپوشی بگذاریدوصحبتهائی را به آقای خمینی تلقین بکنیدویا توی دهن ایشان بگذاریدکه در واقع خلاف آن چیزی بودکه ایشان درذهنشان داشتند ؟
ج - والله من سرپوش نگذاشتم من داشتم فکرش را تغییرمیدادم نه اینکه سرپوش میگذاشتم .

سرپوش معنی اش اینستکه باصطلاح این واقعیت را ازمردم بپوشانم ولی من نپوشانــــدم.
ایشان به پاریس آمد گفتم، همین را که به شما گفتم، سی ماده مطلب تهیه کردم گفتم یـــا میخواهید ولایت فقیه اینجا جزء پناهندگان سیاسی درشما رما زندگی خواهیدکـــــرد.
یا میخواهیدکه به ایران برگردیدوولایت با مردم ایران است، تکلیف این را با یـــدزود معین کنید. اگربگوئید من میخواهم جای شاه بنشینم دنیا زیربارنمیرود، مردم ایران هم دنبال شما نمی آیندوشاه برنده میشود.

س ـ شما قبل ازاین جریان هم به کتاب " ولایت فقیه " ایشان اعتراض کرده بودیدوبـــه خودشان گفته بودید؟

ج ـ بله مفصل. اولا" من به شما گفتم که ما ازجهت کارنظری مسئله ی اسلام، آزادی ،استقلال رشد راحل کردیم. به این معنا که آیا اساس قدرت زوراست یا نیست؟ حل کردیم که نـــه دراسلام اساس همان موازنه ی عدمی است یعنی عدم زورواساس استقلال هم موازنه ی عدمـــی است یعنی نداشتن رابطه ی زوربا بقیه ی جوامع بشری. آزادی هم همین است آزادی ـ رهائی اززوراست وترقی هم رهائی انسان است ازفشاروطوری است که بتواندتمـــــام استعدادش را بروزبدهد. پس این چهاررکن یک بنیاددارند، همان که درفرهنگ ما بـــــه موازنه ی منفی یا عدمی معروف شده است وتمامیت فرهنگ مردمی ما تاقبل ازاسلام هم بـــــر اساس همین موازنه ی عدمی است. عیاری، عرفان ایرانی، این خط راطی کردند. پـــس وقتی این آدم اینجا آمد ما ازنظربنیاد باا ودراختلاف بودیم برای اینکه اوبنیــــا درا قدرت میگرفت وخودش رانماینده قدرت خدائی می شمرد وما قدرت رانفی میکردیم بعنـــوان اســـلام.

س ـ شما جائی علیه کتاب ولایت فقیه آقای خمینی مقاله ای نوشته اید؟

ج ـ بله من دارم همین را میگویم.

س ـ درکجا نوشتید؟

ج ـ ببینید بعدازاینکه این ولایت فقیه را نوشت آنوقت ما به ایشان نامه نوشتیم که شمـــا چرا برای این نظام ها فتوا تنظیم میکنید ومسئله حل میکنید. بهتراست خودحکومت اسلامـــی را طرح کنید. واین حکومت اسلامی که طرح شد آن ولایت فقیه. آنرا که ما خواندیم دیدیم ای ـ

دا دوبیدا د این میخوا هدولایت اعلیحضرت جا یش را به ولایت فقیه بدهد، این مشکل ما را حل نمیکند. وقتی من درآن سفربه نجف رفتم بها وگفتم آقا این ولایت فقیه را که نوشتید نه بنیا دعلمی قرص وقا یمی دارد ونه مشکل گشا است. این خودش یک ما نعی است. چطورما تبلیغ کنیم که جای شاه را یک روحانی میخوا هدپرکندومردم این وسط همچنان قاق هستند. بنا این بودکه حاکمیت با شاه نبا شدوبا یک ملتی باشد، حالا شما میگوئیدبا شاه نبا شدوباشمابا شد این مشکل را حل نمیکند. گفت، "من خواستم یک فتح بابی بشودوا شخاص دانشمندی مثل شما مثل مطهری بنشینید وطرح بنویسید." بعد آمدم به خارجه پسرا ومصطفی نامه ای نوشته است که نزدمن موجود است که شما حقوق اساسی بلژیک وفرانسه وکجا وکجا را بفرستید: لعا قله یکفیه الاشاره، ما براساس اینها یک طرحی برای حکومت اسلامی میریزیم. من جوابی بها ونوشتم که آقا براساس اینها که همان قانون اساسی ۱۹۰۶ میشود. شما با یدبرا ساسی بنویسیدکه یک طرح نوی برای جامعه ی تازه ای باشد. اینها خودشان توی هشت ونه خودشان گیرهستند. او در آن سفرکه آنجا رفتم ایشان نامه ای را بخواست من خطاب به عموم نوشت که دانشمندان راجع بها ین کتاب فکرکنند. بعدا زاینکه این جواب را به مصطفی دادم، او به من نامه ای نوشت که خب شما خودتان آن طرح را تهیه کنید. پس من رد آن ولایت فقیه را در " اصول راهنمای حکومت اسلامی " بصورت یک کتاب طرح کردم واین کتاب درا وا ئل، هنوز قبل ازاینکه ما بها یران برویم، میگوید آنهم تعدا دش بها لعهده الراوی بتعداد یک میلیون نسخه بعنوان کتاب خمینی درایران چاپ وپخش شد، این درکیها ن نوشته بودند که به یک میلیون تیراژچاپ شده است حالا واقعیت دارد یا نه نمیدانم چون هموطنان ما درا رقام بسیار اغراق میکنند. حالا با تیراژ بسیارزیاد ولی بها مضای خمینی، کتاب ازمن است وا مضاء ازاو. وقتی اوآمداین کتاب را خواند، بعدازاینکه اینجا چاپ شدبه نجف فرستاده شدوا وپسندکرد. پس حالا ازنظرما مسئله حل شدیعنی ایشان نظرش عوض شد، حالا دیگرحاکمیت با مردم شد. یکی ازاصول آن حکومت تعمیم امامت است یعنی هرانسانی راامام وپیشآهنگ ومسئول تلقی میکند بنابراین ولایت عمومی است

مسئولیتی است همگانی . وقتی او اینجا آمد، شما درخیانت بها مید دیدید، تعریفی که ازتوحیدکرده همان تعریفی است که درآن کتاب " اصول راهنمای حکومت اسلامی " آمده است . موادی که درآنجا جواب داده عینا " همان راه حل ها یش آنجا هست وولایت را ازآن جمهورمردم شمرده است . پس ما درواقع خودیک پیروزی بزرگ بدست آورده بودیم وبنظر من هنوزبا آنچه که خمینی کرده است یکی ازعمیق ترین وعظیم ترین تحولاتی است که جامعه ما وجوامع اسلامی هرگزبخودش دیده است . یعنی دربنیادکه اصول یک دینی باشد، اسلام دگرگون شد . خمینی هرچه بکند دیگرنخواهدتوانست آن اثراسلام را ضایع بکند .

یک خبرنگار آلمانی در ایران بود، قبل ازاینکه شما شروع کنید، گفت من پنجمین باری است که ازایران دیدن کردم وچندین محقق هموطن خودما تحقیقاتی کرده وفرستاده اند وهمه ی آنها دریک مسئله با هم متفق هستند که مردم ایران حساب اسلام را با حساب خمینی جدا کرده اند واسلامی را که درذهن قبول کرده اند ۱۸۰ درجه با این اسلامی که این آقا توی کله اش هست متفاوت است . پس این پیروزی که بدست آمده است مسلم است . حالا زنان ایران، زنان روشنفکرزیاددرس خوانده اقلیتی که بیش ازده بیست هزار، خیلی چهل پنجاه هزار تعدادشان بیشترنمیشدنیستند وبقیه بیست میلیون زن ایرانی کارسیاسی را حرام می دانست ومعتقدبودکه زن نبایدبه این کاربپردازد اززبان مذهب، این دیدعوض شد . شما میدانیدتأثیراین حال وآینده ی ایران چیست ؟ واین تغییرشد، اززبان ما این تغییر غیرممکن بود بلحاظی که ما را روشنفکرتلقی میکردند واورامقام مذهبی می شناختند ما هرچه میگفتیم، خب قبلا" یک قرن پیش گفته بودند، تأثیر نکرده بود . اوگفت وتأثیر آنی کردوتمام یک ملت جنبیدویک رژیمی را برانداخت وحالا هم با خودش طرف شده اند، همین الان ، شما خودتان میگفتید درانتخابات کسی شرکت نکرده است ، ایران اینجوری بود؟ که مرجع تقلید به مردم بگویدکه برویدورأی بدهیدونروندرأی بدهند؟ این بی اعتباری ازکجا شده است ؟ ازاینجا شده که این حرفها به زبان این آدم آمده است وحالا مردم می پرسندکه آقا آن اسلامی راکه تودرپاریس گفتی کجا است ؟ وتودروغگوهستی . پس ما یک پیروزی بزرگ بدست آوردیم ازلحاظ آنچه

که واقعیت انقلاب است . انقلاب تغییر چندتا آدم درا ینجا وآنجا وکشیدن چندتا را ، وچندتا جاده نیست . انقلاب تغییرا ین محتوای مغزی است وما ایرانیان باید باورکنیم که اقلا" پانصدسال عقب است وا ین یک جهش های خیلی سریع وعظیم میخواهد تا بیاید با لا وهیچ راه دیگری نبود بهاین اندازه مؤثر بهدلیل اینکه الان خودخمینی با آن روبرواست با واقعیتی که الان خودا ودرجا معه اش ده درصدندا ردکه پای رأی ببرد . خب حالا یک مسئله ی دیگرمیماندکه این بهپای ما اشتباه است ومن قبول کردم که این اشتباه است وآن اینست که چرا ما به این آدم باورکردیم؟ تا حالا من بهشما گفتم که هرچه کشیدم از آن دیدا رنجف بود ، طبیعتا " انسان زورش میآیدبگویدکه پدرم دروغ میگوید یا لااقل ما اینجورتربیت نشده ایم که بگوئیم پدرم دروغ میگوید . شما ممکنست راجع بهپدرم تا صبح ازمن بپرسید انتظا رنداشته باشیدکه من بهشما بگویم پدرم اینجوری کردیا آنجوری کرد . من مثل هر ایرانی دیگری بارآمده ام واحترام عظیم نسبت بهپدروما دردارم ، این برای من ارزش اول است . شما حالا بیا ئیدبگوئیدکه آقا پدرشما فلان کار را کرد . این برای من غیرممکن است که باورکنم که اینها راست است . ممکن هم است که راست باشد . درهمان لحظه ای هم که اوداشت کارها وجنایاتش را میکردبرضدخودمن ،این سنجابی است درآمریکا برویدوازاو — بپرسید ، اوگفت آقا این پسرش را پیش من فرستاده بودکه شما بیا ونخست وزیربشوبه این شرط که با بنی صدرمخالفت کنید . اصلا" شما فکرکنیدکه من ممکن است تصورکنم که همچین چیزی ممکن است ؟ نه . پس تا آخرین لحظه ای که اوداشت پشت سرهمآماده میکردکه مرا بزنند من تصورنمیکردم که ممکن است این کارها را بکند ، با همان روحیه ای که یک فرزندنسبت به پدردارد چطورممکن است یک پدری برای نابودی فرزندش توطئه بچیند؟

آن باصطلاح فریب مضاعف از اینجا آمدکه من این را درآن زمان مرجع ویک آدم معروف هم می شناختم ، میشناختم یعنی باورداشتم نه اینکه شناخت علمی داشتم ، اینجوری باورداشتم که فرض این بودکه مرجع دروغ نمیگوید ، فرض این بودکه مرجع آنچه را که گفت گفته دیگر . حرف شاه توی ایران میگفتنددوتا نمیشود چطورحرف مرجع ممکن بوددوتا بشود . حرف مرجع دین مردم بودودین مردم که نمیشوددوتا بشود . این نه درایران امروزی اینطوراست درایران

دوره‌ی قبل از اسلام هم اینطوربود. مقام مذهبی نمیتوانست دوتا بگوید. اصلاً" میگفتند فساد از زمانی میآید که حرف مذهب دوتا بشود یا حرف شاه دوتا بشود، این آغاز فساد جامعه است. خوب حالا من چطوری تصورکنم که این آدمی که این حرفها را دارد در پاریس میگوید این محض مصلحت وحقه‌بازی میگوید ونه ازروی باورمیگوید؟ فرض من این بود که او قبول کرد که این نظردرست است وبنا براین از فتوای قبلی عدول کرد وحالا پذیرفته است که ولایت با جمهورمردم است ومن این را هم ازقولش آورده‌ام ولابد توی آن کتاب دیده‌اید اینها را اینجا گفت. حالا اگرمن به‌شما گفتم این نظرش را راجع به احزاب عوض کردم خوب عوض کردم. حالا شما میگوئید که‌باید ازشما پرسید که آقا شما که‌نشستید واین سئوالها را ازاو پرسیدید گفت بعدها من بروم، فرض کنید که اوضاعی تغییرکندو من دما را زروزگار هرکسی که اسم حزب بیاورد دربیاورم مثلاً"، بعداً زشما این سئوال را بکنند که‌شما چرا فریب خوردید؟ شما فریب نخوردید نخیر من خودومردم را فریب دادم. من فریب نخوردم سی وشش میلیون ایرانی باورکرده‌بود منهم یکی مثل سی وشش میلیون. ایرادی که به‌من وارد است واشتباه است اینستکه چرا خودرا به‌این باورسپردم؟ چرا شک علمی در چیزی که‌باورساده‌ی عمومی مردم ایران بوده‌است نکردم. والا ازنظرمن دوتا فایده بدست آمده‌بود: یکی اینکه اینها اززبان او میشد مذهب واقعی که‌تحرک ایجاد میکردو جامعه‌ی با نشاط وپیشروئی میساخت وآزادی ارزش میشد. من خودم دربرلین درهمانوقت که‌این آدم درپاریس بود سخنرانی کردم وگفتم که من زنی درفحشا ابتکاربکندبه‌زن عفیف وبی ابتکارترجیح میدهم. اصلاً" شما فکرکنید که این حرف برای یک آدم مسلمان چیست. هو ولوله‌ایجاد کرد. من دوتا حرف زدم، نمیگویم دوحرف زدم دوحرف به من نسبت داده‌شد، یکیش حقیقت دارد وزدم که هیچکس بازگونکردویکیش دروغی است که به‌من نسبت دادندوبازگو کردندواینها هردودرجریان همین انقلاب شده‌است حالا ببینید چگونه با خمینی رابطه‌ازاین جهات تنظیم میشده‌است یعنی من درچه‌باوری بودم. وقتی واردایران شدیم دردانشگاه صنعتی جلسات درس برای من گذاشتند. بیست هزار، سی هزارگاهی چهل پنجاه هزارآدم میآمد. من آنجا ببانیه‌ی حکومت اسلامی را درس میدادم، این بیانیه حالا هم

هست این دومین کتاب در رد آن مطلب است. یک کتاب سومی نوشتم بنام "تعمیمات و مبارزه با سانسور". یکی دوتا نیست درهمان سئوال وجوابی که درست کردم یکیش راجع به خطر فاشیسم مذهبی است و حکومت علما و این خطر. اینها همه را من بیان کردم ولی متأسفانه اگر بموقع می شنیدند و میخواندند کار ما بهاینجا نمیرسید. بهرحال، درآن درس یک کسی بلند شد سئوال کرد وگفت که میگویند علی گفته است به سه دلیل زن ناقص است شما چه نظر دارید؟ گفتم اولاً" علی نمیشود این حرف را بزند برای اینکه علی شوهر فاطمه بود و ما میگوئیم که فاطمه نقص نداشته است و اوزن بود. این یک. ثانیا" علی کجا گفت که مرد کامل است؟ ثالثا" بهاینکه زن نصف مرد ارث میبرد خیر بیشتر از مرد میبرد برای اینکه مرد ارث نمی برد او نفقه ی همسر میبرد و خرج بچه ها درصورتیکه زن آن ارثی را که میبرد فقط یک حمایت اقتصادی است برای اینکه او خرجی ندارد که بکند و خرجش بعهده ی شوهرش است. اینکه حیض میشود ... این را هم باید از طبیب پرسید که آیا این کمال است یا نقص؟ قاعدتا" کمال است چرا این نقص است. درباستان از روی خرافات این را نقصی تلقی میکردند وحتی زن را درآن مدت محبوس میکردند و دوری می - گرفتند، این دلیل ندارد که نقص باشد. پس این حرف امام نمیشود باشد. سوم اینکه گیریم که امام گفته است اینجاش مهم است، حکمی از احکام خدائی که نیست نظری است راجع به زن ما آزاد هستیم که بپذیریم یا نپذیریم. من این نظر را قبول ندارم. هو نجف، قم داد های وهوی که این صریح رفته و درهمچین اجتماعی گفته است که من حرف امام را قبول ندارم.

خمینی پسرش را نزد من فرستاد و گفت که بیا با تو کار دارم. آنجا رفتم او گفته "آقا این چه حرفی بودکه شما زدید؟" گفتم کدام حرف؟ گفت "اینکه گفتی علی گفته و من قبول ندارم." گفتم خلاف شرع گفتم؟ گفت، "نه مگر هرچه خلاف شرع نشد شما باید بگوئید؟" گفتم خب بله مگرنه که ما انقلاب کردیم؟ انقلاب کردیم که این نسل بفهمد اسلام چیست جرأت بکند و حرفش را بزند، بتواند بگوید علی نظر داده من نظر دیگری دارم. مگر خود امام صادق نگفت که حرفهای ما را انتقاد کنید، میخواهم این کیش شخصیت در این جا معـــه

بشکنندبلکه این مردم ازشاه‌پرستی راحت بشوندوبه این دلیل گفتم . گفت "نه آقا اینجا کشور شیعه است حالا خوب است آنجا تورا نکشتند ، درجا بریزندوتورا بکشند ." گفتم این مردم عادی برای این چیزها مرا نمی کشند و آنها که اینها را دکان کرده اندوشما را تحریک کردند که مرا بخواهیدوبپرسیدآنها ممکن است . گفت ، " نه اینجا کشورشیعه است " . حالا این توی ذهن من نیامدکه این داردبرای خودش نان می پزد که خب بشوددرحرف علی گفت نمی پذیرم خب حرف خمینی را بطریق اولی میشدنپذیرفت . این به ذهن من نیامد که اودردخودش را دارد که این مسئله را طرح کرده است .

حالا یک چیزدروغ به من نسبت داده اند به این مناسبت که من گفته ام که موی زن اشعه دارد ، الکترون دارد یا برق دارد . اصلا" بکلی دروغ است . نه اینکه اصلا" دروغ است نه . یک خانمی درجمع بود ، حالا فیلمش هم موجوداست ، همه اینها موجوداست وبااینحال دروغ میگویند ، وپرسید میگویند به این دلیل که موی زن اشعه ساطع میکندباید پوشیده باشد . گفتم والله من واردبه این مسائل نیستم ، من اشعه شناس موی زن نیستم اینها را باید ازاهلش برویدبپرسید . مطلبی را که عنوان میکنند مسئله‌ی جامعه شناسی است وربطی به این مسائل ندارد . حالا آن که واقعیت داشت وبازگونشد اینکه دروغ بود جعل شدو پخش شد . چرا ؟ دلیل روشن وواضح داردکه آن به آن بیماری ریشه‌ای ایران بازمیگردد که یکی ازنمودهایش کیش شخصیت وشخصیت پرستی است و اسطوره‌کردن شخصیتها وقولهای آنها را پذیرفتن وردکردن که ما هم بترتیبی که گفتم قربانی شدیم درپاریس . ما چطورمی — توانستیم تصورکنیم که مرجع تقلیداینها را داردروغ میگوید ؟ اینجا میگفت که زن میتواندرئیس جمهورشود . ما دیگر این مقدارانتظارنداشتیم ، خودش گفت ، هرآدم عاقلی میداندکه ولایت با جمهورمردم است ، کی میگویدکه ایشان بعدزیرحرفها یش میزند ؟ هیچکس . هیچکس اصلا" فکرنمیکردکه اینطورخواهدشد . با اینکه فکرنمیکردیم وبا اینکه به این ترتیب شد عقیده‌ی من اینست که ایران ازجهت برداشتن موانع رشد آن جهش را انجام داده است وهرچه ازضایع وفاجعه پیش آمده بخشی ازآن اصلا" مربوط به خمینی نیست مثلا" جنگ عراق با ایران اداماش هم اگرتقصیرخمینی باشد دیگرشروع آن که به گردن

اونیست . شروعش به‌گردن آن خائنیی است که رژیم عراق را درحمله به‌ایران برانگیختند .
س - آقای دکتربنی صدر تا آنجا که شما بخاطرمیآورید عکس العمل خمینی نسبت به محیط اروپائی چه‌بود وقتی که‌وارد پاریس شد ؟
ج - والله اینجا محیطی ندیدکه‌بشودگفت که عکس العمل آن چه‌بود .
س - بالاخره ازهمان فرودگاه که‌واردشد ترتیبات آنجا را که‌دید . بالاخره‌ازخیابانها اوراآوردیدوبا یک عده‌ای ازفرانسوی ها ازطریق گمرک واین جورجاها که‌برخوردکرد .
ج - من خیال میکنم‌که ، چون من آنجورعشرونشردرپاریس باا ونداشتم‌که‌بگویم چگونه بود . من روزی نیمساعت تا یکساعت اورا می دیدم . عصربه‌عصراطلاعاتی که‌ازایران میرسید ومطبوعات خارجی اینها را تبدیل به‌یک گزارشی میکردم که‌معمولا" اینها را بعدازنماز مغرب دریک سخنرانی عنوان میکرد ودیگراورا نمی دیدم‌که‌ببینم بازتاب آنها چیست . آنها را شایدیزدی وقطب زاده بهتربتوانندبه‌شما بگویند . من فکرمیکنم که‌درمجموع یک برداشت منفی داشت یعنی این مظاهرتمدن جدید دراواین تأثیررانگذاشت که‌ایران عقب است ومثلا" بهتراست اینطوربشود . نه ، تأثیرعکس هم گذاشت ورفت روی زمینه‌ی فکری این تئوری را پیدا کردکه میگوید خوب‌ماکه‌به‌اینجا نمیرسیم پس بهتراست ازطریق بحران وقهر فاصله‌را درنوردیم ووضع را دگرگون کنیم ، بیشترروی این خط رفته‌است .
س - این دقیقا" برای من روشن نیست که منظورتان چیست ؟قسمت دوم‌قضیه‌که‌ازطریق بحران وقهرباید عمل بکنیم .
ج - خوب حالاچه‌دارندبه‌این جوانها درایران تبلیغ میکنند؟ میگویند شما میتوانید که به‌این زودی به‌موشک فرستادن به‌هوا برسید ؟ جواب اینست که‌خیر . اما یک راه دیگرهست که‌شما این غرب را به‌زانودربیاورید . قشنگ که‌به‌وضع حاکم شدید آنوقت شما هرچه‌بخواهید اینها نوکرشما میشوند ودرخدمت شما قرارمیگیرند . البته‌این حرف ساده‌وابلهانه‌ایست ولی حرف ساده‌وابلهانه باآن جوی که‌اینها درست‌کردند بخوردیک عده‌ازمردم میدهندو آنها را موردبهره‌برداری قرارمیدهند واینهم توی ذهنشان هست . من خیال میکنم توی ذهن اوهم همین است . توی ذهن جناب خمینی همین هست.والا چه توجیه دیگر برای امواج

انسانی که این آدم جلوی رگبا رها میفرستد میشودکرد ؟ درواقع قبول کرده‌که‌تکنیک را میشودبا این گونه‌روحیه‌ها ازبین برد وحاکم برتکنیک شد . بعدکه‌حاکم شدی آنوقت این‌میآید به‌خدمت شما . این ذهنی شده .

س - آقای دکتربنی صدروقتی آقای دکترسنجابی به‌فرانسه‌آمدندشما ازملاقات ایشان با آقای خمینی چه‌خاطره‌ای دارید؟

ج - او آمدفرانسه‌ودرخانه آقای سلامتیان منزل کرد . با هم چندنوبت دیدارکردیم و ودرفکراین بودکه‌یک حکومت معقولی درایران تشکیل بشودودموکراسی رعایت بشود . ما اینجا ، حالا نمیخواهم بگویم که‌قانع کردیم ،وقتی وارد شدفکرما این بودکه مثلا" آمده‌خمینی راقانع کندکه باشاه کناربیاید . این توی ذهن ما بود . اما اینکه درگفتگو این جورواقعیت پیداکرد این حالت سابقه‌ی ذهنی قبلی، نه . برای اینکه اومتقاعدبودکه‌شاه باید برود ، لااقل درگفتگوبا ما ومتقاعدبودکه‌شاه‌باید برود . تا روزی درخانه‌ی دکترحسین مهدوی ، آنها اولا"همه- حالا هرچه‌میخواهندبگویند - آنوقت کاملا" مجذوب شده‌بودند ازاین حرفهائی که‌اززبان خمینی درمیآمدودردنیا پخش میشد . میگفتند اصلا" همه‌ی مسائل ایران حل شد .

س - چه‌کسانی ؟

ج - همه‌شان ازچپ تا راست .

س - آقای حسین ملک هم بود؟

ج - حسین ملک هم بود ، پدرجدحسین ملک هم بود همه‌شان بودند .

س - حسین مهدوی ؟

ج - حسین مهدوی بود ، همین آقای پیشداد بود که‌حالا میگوید من آنوقت چنین چنان . همه‌بیخودمیگویند همه‌شیفته‌بودند .

س - دکترامیر پیشداد؟

ج - بله . میگفتندمسائل همه‌حل شدوایشان آنچه‌راکه‌ما میخواستیم گفت . دموکراسی را که‌گفت ، ترقی راکه‌گفت ، استقلال راکه‌گفت . ما دیگرچه‌میخواستیم ما با اسلام دشمنی

پدرجدی که ندا شتیم . حالا آنوقت که حسین ملک اصلا" میگفت که ایران باید مسلمان بشود مسلمان هم نه شیعه هم باید بشود وراه حل او از همه ی ما جلوتر رفته بود . همه شان از دم . حالا همه شان میگویند که بله ما از اول ... نخیر بیخود میگویند همه اینجا بودند و اصلا" خوششان آمده بود . آقای مهدوی گفت چه کنیم که این چیز بشود . ما فکرمان این بود که این اگر بیاید و توافقی با خمینی نشود و برگردد برنامه ی رژیم شاه این است که اینها را اینجا بیاورد و اینها دست خالی برگردند و بگوید که خمینی منزوی است پس باید اینکار نشود . بازرگان هم آنوقت اینجا بود . ما در خانه ی دکتر مهدوی گفتگو کردیم که سنجابی این متن اعلامیه را امضاء کند . گفتگوها کردیم و بالاخره نشستیم به نوشتن . من نوشتم و یک مسوده ای تهیه کردم و به آقای دکتر سنجابی دادم و او یک جاها ئیش را خط زد و دوباره ما چانه زدیم و بالاخره یک متنی درآمد و آن خط خوردگی ها و پاکنویس آن موجود است . معلوم شد که مکری قبلا" پیش سنجابی رفته راجع به متنی که باید نوشته شود . او یک متن قبلی داده بود که همه ی نکاتی که توی این متن اخیر هست آنجا نبود . او قبلا" برده که بنظر خمینی برسانند و بعد بگوید که این فتح ظفر را او کرده است .

ما سوار ماشین شدیم و بطرف نوفل لوشاتو رفتیم . در راه دیدیم ماشین آقای دکتر مکری خراب شده و وسط راه مانده . در اینجا میشود گفت که آن حرف سالینجرا گر صحت نداشت، در اینجا چرا ما خیلی خندیدیم و راضی شدیم از اینکه ماشین او در راه مانده و ما در بردن متن برا و تقدم می جوئیم . البته متن محتوای اش یکی نبود . وقتی من رسیدم ساعت ۴ بعدازظهر این حدودها بود و اشراقی گفت که آقای خمینی خواب است . گفتم این متن را سنجابی امضاء کرده است . او خواند و گفت این خیلی جالب است حالا میشود او را بیدار کرد . او رفت و چند دقیقه ای بعد آمد و دیدم یک کلمه ی استقلال هم اضافه کرده است و گفت آقا میگویند این را دکتر سنجابی دوباره امضاء کند و پاکنویس کنید و بیاورید ، خیلی عالی است ، خدمت بزرگی است . اینهم باصطلاح حق الزحمه ی ما شد . بنظر منهم خدمت بزرگی بود . این آقای بختیار را زراه جفا به وطن خودش کرده تا درست میگوید . این کار سنجابی خدمت بزرگی بود والا آن خط مصدقی بکلی در انقلاب آنسوی خط واقع میشود ، آنسوی مرز واقع میشد و

امروز هیچ حضوری نداشت ودرآینده هم معلوم نبودکه چه پیش بیاید ومن عقیده ام اینستکه امروزآنچه که ما بعنوان مخالف رژیم خمینی میکنیم روی آن خط میکنیم وآن اعلامیه یک خدمت بزرگی است از سنجابی درتاریخ ایران . متن را نزدسنجابی بردم و به او گفتم که این استقلال را هم طرف اضافه کردچون تویادت رفته بود . او خیلی خندید وگفت ، " شکر اینقدراین آدم مراقب استقلال است ؟" پس ببینیداین روحیه آنوقت چه روحیه ای بود؟ این حرف خیلی قیمت دارد . گفت راجع به آن دموکراسی وآنها چیزی نگفت ؟گفتم نخیر فقط این استقلال را هم اضافه کرد . دوباره پاکنویس کردواضاء کردومنهم رفتم ودادم به خمینی . صبح فردای آنروزهم ایشان به نوفل لوشاتورفت وقطب زاده یک قدری دادوقال کرده بودکه " نمیگذاریم که دوباره شما چنین وچنان کنیداینجا ،این دیگرمشروطه نیست " ولی بقیه برای اوالله اکبرکشیده بودندوآن متن را هم خوانده بودوخمینی هم به او خیلی احترام کرده بودوفکرمیکرد که اونامزدنخست وزیری ازسوی خمینی خواهدشد . همه ی ما همین جور فکرمیکردیم . آن داستان اینجوربود . بعدقراربودکه این متن را هم اووهم بازرگان امضاء کنند . وقتی بردیم که بازرگان هم امضاء کند گفتندبازرگان به تهران رفت ، حالا اینکه اوچرا به تهران رفت این را دیگرازخوداوبپرسید چون من بعدهم دیگرفرصت نکردم که تحقیق کنم ببینم آیا اطلاع داشت وحاضرنشداین متن را امضاء کندیانه .

س ـ ما که به ایشان دسترسی نداریم ولی تا آنجائی که به صحبتهای ایشان دسترسی پیدا کردیم ازطریق نشریه ای است که ایشان اخیرا " منتشرکردندبنام " دولت موقت ازتولد تا رحلت " . درآنجا نوشته اند ،"وقتی با آقای یزدی با آقای خمینی ملاقات کردند آقای خمینی گفتند من که کسی را نمی شناسم ، شما برویدویک لیستی تهیه بکنیدکه چه کسانی نماینده ی مجلس بشوند تا من به مردم بگویم که آنها راانتخاب بکنندوهمینطوریک لیستی هم تهیه بکنیدکه چه کسانی وزیربشوند . البته همه را هم ازخودتان نگذارید دیگران را هم بگذاریدکه من آنها را هم وزیربکنم . من به ایشان گفتم چشم . من لیست را تهیه میکنم وخدمتتان تقدیم میکنم ." شما ازاین جریان هیچ اطلاعی دارید؟

ج ـ درموردلیست والله وبه همه گفت . مثلا" درموردشورای انقلاب که میخواست تشکیل بشود ازمن هم خواست که شما یک لیستی بدهید . من گفتم مبارزان شهرها را دعوت کنیدو

که آنها یک کنگره تشکیل بدهندونمایندها نتخاب بکنند . گفت حالا آنها میگویندنمیشودو رژیم شاه آنجا است وکی میتواند توی آن اوضاع اینها را جمع بکندوکی را میشناسدوازاین حرفها . منهم یک لیستی دادم ، دیگران هم لیست داده بودند . این لیست را بنا براین بهمه گفت نه اینکه تنها به آنها گفته باشد . اما چیزی را که بهیچ کس بروزنداد این بودکه مثلاً" شورای انقلابی میخواهدکه در آن اکثریت با روحانیون باشد .

س ــ به شورای انقلاب میرسیم لطفاً" به همین جریان آقای بازرگان بپردازیم که ایشان بالاخره وقتی که آقای خمینی چنین چیزی را به آقای بازرگان گفتند آقای بازرگان که مدتها درسیاست بوده آیا به ذهن ایشان خطورنکرده خب این توقعاتی که ایشان دارد در ــ واقع این توقعاتی است که شاه ودیگران هم داشتندکه لیست برای نمایندگان مجلس تهیه بکنند ؟

ج ــ خیال نمیکنم که همچین چیزی توی ذهنش رفته باشد بلحاظ اینکه گفتم آنجا در جوو موقعی که این مسائل طرح میشد هیچ جوو موقعیتی نبودکه یک دیکتا توری آنجا نشسته است ومیگویدچنین کنیدوچنان کنید . مثل یک تأییدکننده ای میماند که آنجا نشسته است وبه با زیگران میگویدکه ازمن هرکمکی خواستیدبگوئید . مثل گاندی فرض کنید که گاندی به نهروهمچین حرفی میزند . این تلقی نمیشدکه ایشان میخواهدیک عده ای را تحمیل بکند، نه . میگفت آقا شما بروید همکارانتان را معین کنید من تأیید میکنم .

س ــ ولی من با چندنفرازآقایانی که صحبت کردم به من گفتندکه وقتی آقای بازرگان از ــ پاریس برگشت وما راجع به آقای خمینی ازایشان پرسیدیم گفتند که ایشان یک آریامهری هستند که عبا وعمامه دارند . آیا هرگزچنین چیزی را شما شنیدید ؟

ج ــ نخیرمن هیچوقت هچین حرفی را ازبازرگان نشنیدم . اوممکن است گفته باشدامامن نشنیدم واینکه اودروزرا یش ،چون من بعدعضوشورای انقلاب شدم ودیدم ، خودش عمل میکرد ومیآوردبعدشورای انقلاب تصویب میکرد . خصوصاً" آن هیئت اولیه را که خودش آورد حالا ممکن است یکی دونفررا خودش به من گفت مثلاً" حاج سیدجوادی را گفت برای وزارت تبلیغات میخواستم ، نمیدانم ارشادکندیا تبلیغات بدهم دستش ولی اوراخمینی نپذیرفت

یعنی علی اصغررا.

س - علی اصغر صدر حاج سیدجوادی ؟

ج - بله . اما بقیه را نه . هیچ ملاحظه نشد که مثلاً" ایشان وزیری معین کرده باشد و ورد شده باشد.

س - از ملاقات آقای بهشتی با آقای خمینی در آنجا شما چه بیاد دارید؟

ج - او هم در آنوقت در اینجا بود ، همانوقت که سنجابی بود و بازرگان هم بود او هم بود . با او در دو نوبت گفتگو کردیم وسنجابی و با زرگان هم یک نوبت در حضور او گفتگو کردند برای با صطلاح رفع اختلافات و برای همکاری. او در آنوقتی که در پاریس بود یک نوبت با زرگان در هتلی که هردو آنجا بودند من رفتم به دیدن او و با زرگان هم آمد و سه تائی گفتگو کردیم . تا ها رخوردیم و بعد به با زرگان گفت شما ممکن است به من بگوئید که ربط آزادی و استقلال چیست ؟ نظرا وا ین بود که مشکل ایران مشکل استقلال نیست و مشکل آزادی است چون ایران قرنها در استبداد زندگی کرده وا ین دو مقوله ی از هم جدا است و استقلال مسئله ی تازه ای است که از زمان قاجار طرح شده در حالی که مسئله آزادی مسئله ی قرنها است وا گر ما بتوانیم آزادی را در ایران مستقر بکنیم حالا مسئله ی وابستگی را بعدا" میشود یک کاریش کرد . و من دو ساعت راجع به ربط این دوتا با هم بحث کردم . وا یکاش میشنید برای اینکه ما الان اینجا نبودیم .

س - شما این را بعد در کتاب " خیانت به امید" به اختصار توضیح دادید .

ج - بله . خلاصه من فکر کردم قانع شد ولی در عمل همچنان این دو مسئله را در دولت موقت از هم جدا کرد و تقدم ندادبه آن چیزی که میبایدتقدم میداد و مسئله گروگانگیری و آنچه در پی آن آمد نتیجه ی این جدا کردن حساب این دوتا از همدیگر بود .

خب در آنجا خطشان هم با سنجابی یکی نشد آنجوری که بهشتی به من گفت . گفت ،" ما با با زرگان توانستیم ولی با سنجابی نتوانستیم وا ین چیزهائی که سنجابی به شما میگوید به ما نمی گوید ." او اینجور به من گفت . بعد من به سنجابی گفتم وسنجابی گفت نه قضیه بعکس است ، من همین چیزهائی را که به شما میگویم آنجا هم گفتم وا ینهائی را که گفته

دروغ است ومن نگفته ام. بهرحال وقتی که من آخرین با ربهشتی را دیدم ساعت ده صبح در نوفل لوشا تو بود توی حیاط وگفت من حرفهایم را با خمینی زدم ودارم به ایران میروم. گفتم شما مگرقرا ربودتنها ئی بروی وحرفهایت را بزنی ؟ اینجورقرا رشد ، همکاری وفلان . گفت من همه را با ایشان حل کردم. ویک کلمه بروزنداد. بعدما فهمیدیم که چیزها ئی که حل شده همین چیزی است که بعدشد شورای انقلاب . پس ازاینجا روشن بودکه ازآنجا ئی که بهشتی رفت با بازرگان میتوانندولی با سنجابی نمیتوانند ودلیل دیگرهم دارد برای اینکه بعد درایران ازمن خواستندکه با سنجابی وفروهر تماس بگیرم وببینم که آیا حاضرندازعضویت حزبی برای عضویت درشورای انقلاب استعفا کنندیا نه .

س ـ شما با ایشان تماس گرفتید؟

ج ـ بله تماس گرفتم.

س ـ نتیجه چه بود؟

ج ـ نتیجه این بودکه حاضربودند. سنجابی موکول کردبه اینکه بعد نظربدهد ولی فروهر گفت آماده است وحاضراست اینکا ررا بکند.

س ـ یعنی ازرهبری حزب ملت ایران استعفا بدهد؟

ج ـ نخیریعنی ازجبهه ملی .

س ـ آخرایشان علاوه برجبهه ملی رهبرحزب ملت ایران هم بودند.

ج ـ بله آن مسئله طرح نبود، رهبری حزب ملت ایران با من طرح نشد . آن که شدگفتندکه مثلا" نمیشودبگویند آقایان عضوجبهه ملی وشورای انقلاب هستند. درشورای انقلاب با صفت دو شخصیت آنجا باشند حالا آن جبهه ملی را ول کنند.

س ـ استعفا بدهند؟

ج ـ مثلا".

س ـ شما برداشتتان ازاین موازنه ی قدرت بین روشنفکران ملی وگروه ملایان و مذهبیون که با آنها همراه بودند درآن تظاهرات روزهای مثلا" عیدفطر وجمعه ی سیاه وروز ـ عاشورا چه بود؟ برای اینکه میگفتندآنروزها عکس های دکترمصدق را هرکسی دردست داشته پاره میکردند.

ج - اینجا منعکس نبودکه پاره میکردند بعدما درایران فهمیدیم که پاره میکردند. اینجا بعکس منعکس بودکه آن عکس ها هم هست واین به ما شادی میداد. الا اینکه یکروزکه صحبت شدومن به خمینی گفتم عکس های مصدق هم بوده گفت،" قرارنبود که عکس های دیگرباشد."
که بعدمن آمدم بیرون وگفتم این چطورمیگوید قرارنبوده عکس های دیگرباشد؟ یعنی چه؟ این چه بوده؟

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست‌ودوم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان - فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوار شماره : ۶

ادامه‌مصاحبه با آقای دکترابوالحسن بنی صدردرروزسه‌شنبه‌اول خرداد ۱۳۶۳ برابربا بیست‌ودوم‌مه۱۹۸۴ درشهرکاشان حومه‌پاریس ، مصاحبه‌کننده‌ضیاء صدقی .

س - آقای دکتربنی صدرازشما تقاضا میکنم که‌درهمان ادامه‌ی صحبت دیروزتوضیح بفرمائید راجع به‌آن موازنه‌ی همکاری بین نیروهای ملی ونیروهای مذهبی درآن روزهای تظاهرات .

ج - بله شما راجع به‌عکس می پرسیدید ومن گفتم اینطور. آن نزدیکان خمینی که در نوفل‌لوشاتوبودندوقتی طرح کردم یعنی چه عکسهای دیگرنباشد؟ گفتندکه‌بله منظوراین است‌که این دستجات مختلف هرکدام باشعاروعلم‌وکتل میآمدنداین به‌وحدت عمومی صدمه میزده‌است اینست‌که‌ما م ازاینجا گفته هیچ عکسی نباشد. خب طبیعتاً" دوراز باران انسان این توجیه‌را میپذیرد ومیگویدخب ازروی حسن نیت است . امااینطورکه‌با طلاح بعدفهمیدیم نه ابتکارعمل ازدست ملی‌ها بیرون رفته‌بود بنابراین آنها نقش‌تعیین کننده‌ای نداشتند. عوامل هم بودکه‌درکم شدن نقششان اثرگذاشته بود: یکی عدم آمادگی قبلی و حاضرنبودن درصحنه‌پیش‌ازانقلاب ودرجریان انقلاب . دوم این کشمکش درونی شدیدوبالاخره‌سوم اینکه منجربه‌نخست وزیری بختیارشد.اینها عملاً"آنها را فلج کرده‌بود ونمیتوانستنددرصحنه‌رهبری کنندوحاضرباشند. بعلاوه اینکه‌مجموعه‌ی بیانی که‌خمینی درپاریس میکردمتضمن همه‌ی خواستهائی بودکه‌همه‌اظهارمیکردند بنابراین اگرتلاشی برای استقلال عمل بعمل میآمد تعبیر به‌اختلاف افکنی وجدائی طلبی‌میشد. حتی من پس از

ورودبه ایران با بعضی از آنها که اعضای احزاب جبهه ملی بودندصحبت میکردم میگفتند"خودما میگفتیم حزب فقط حزب الله رهبر فقط روح الله برای اینکه اختلاف نباشد با صطلاح بیان اختلافی نشده باشد با اینکه خودما حزب بودیم وعضواحزاب بودیم." پس این روحیه ی قوی که هرگونه تظاهر به جدائی را منع میکردطبیعتا " ازعوامل ملی بودکه سبب میشدکه این ضعیف بشود. ولی من فکرمیکنم مهمترین عاملش همین است که اینها ازپیش آمادگی لازم برای این موقعیت انقلابی را نداشتند.

س - آقای دکتربنی صدروقتی که آقای خمینی درپاریس بودند چه کسانی بیش ازهمه مورد اعتماد ایشان بودند، درپاریس وهمچنین درایران. معتمدین وهمکاران نزدیک ایشان درپاریس ودرایران چه کسانی بودند؟

ج - والله ازلحاظ اینکه به خبرنگاران چه بگوید شایدبشودگفت که به نظرهای من بیشتر اعتماد میکرد. ازاینکه چه بکنندکمترین اعتمادرا به من وبیشترین اعتمادرا به دیگران میکرد. آنچه درموردچه بکنند آنها درآنوقت نهضت آزادی بود ازنظروجه سیاسی وآن روحانیانی که درایران بودندوبا بهشتی وهاشمی رفسنجانی اینها یک هسته ای درداخل کشوردرست کرده بودند. ازنظرعملی درواقع حرفهای آنها راگوش میداد. ازلحاظ نظری حرفهای مراگوش میداد.

س - چه همکاری ویا رقابتی بودبین شما وآقای قطب زاده وآقای یزدی ؟

ج - همکاری که نبود اما رقابت هم معنی ندارد، اختلاف بود.

س - اختلاف سرچه چیزی ؟

ج - اختلاف برسربسیارچیزها بود. عرض کنم به شما یکدفعه هم آقای خمینی داماداش را، یعنی همین اشراقی را، مأمورکردواوهم آمد.

س - درپاریس ؟

ج - درپاریس. وما سه نفرجمع شدیم وتا ۲ صبح گفتگوکردیم. خوب قرارشد براینکه برخورد نکنیم ورفاقت کنیم. این اختلافات بودبه لحاظ اینکه این آدمی که من باشم ازدوره ی مصدق تا به امروزدرهرآزمایشی بودم. بعضی ها هستندونان این را میخورندکه د.هیچ چیزنبودند، نه بنظرمن آنها آدمهای عاجزی هستند. من با هرگروهی که شما تصورکنید، گروه سیاسی درایران، همکاری کرده ام غیرازحزب توده. البته آنهائی هم که حکومت میکردند که

حسابشان جدا است وبا آنها درا ختلاف بودیم. حتی تا بحال است اگربگویم که با حزب توده هیچ همکاری نکردم. افرادحزب توده که درهمین پاریس بودند اوائل ورودمن به پیش من آمدند که ما آمدیم با شما همکاری کنیم. من گفتم بشرطی که افرادبا شیدوکاری به حزب توده نداشته باشیدواین اصول را رعایت بکنید ما همکاری میکنیم.

س- آقای بنی صدرسالی که شما تشریف آوردیدا روپا چه سالی بود؟

ج- سال ۱۹۶۳. آن شخص هم آقای نظری بودکه درهمین پاریس بود. بعدآقای امیرخسروی آمد وحالا هم درپاریس است. آنها تا موقعی که آن اصول را رعایت کردندما همکاری داشتیم ولی بعدآن اصول را نقض کردند. عقیده ی من اینست که درکارسیاسی نمیتوان ازپیش شرط معین کردبرای همکاری، شرط شخصی، وگفت شما چون قیافه تان اینجوراست و هیکلتان چطوراست نباید همکاری داشته باشیدیا نمیشود با شما همکاری کرد. نه، باید گفت آقا این اصول برای عمل. مثلا" استقلال برای ما یک اصلی است وکسی که میخواهدبا ما کار سیاسی بکند باید این را محترم بشمارد،وتا وقتی که شما این اصل را رعایت میکنیدهمکاری حاصل است حالا شخصا" ازهمدیگرخوشمان بیایدویا بدمان بیاید. آزادی یک اصلی است درمبارزات ایران سده ی اخیر. پس کسی که به آزادی باوردارد ویا اظهارمیکندکه باوردارد ما حق نداریم به او بگوئیم که شما حق ندارید درکنار ما مبارزه کنید. تا وقتی خلاف این باور را ما ازاوندیدیم اوبا ما است. پس ازوقتی که من خودرا درفعالیت سیاسی یافتم با هیچ دسته وگروهی نیست که آماده برای همکاری باشدومن به دلیل شخصی ویا غیرشخصی ردکرده باشم وهرگز هم هیچ بار درا ین مدت سی سال تقدم درا ختلاف نکردم. با آقای یزدی وقطب زاده هم عین همین حال را داشت. ما با آقایان یک میثاق امضاء کردیم، میثاقی که بعدا زکودتا منتشرکردم اولین میثاق زندگی من نیست واحتمالا" آخرین هم نخواهدبود. نه با آقایان هم در آمریکا نشستیم، با آقای دکتریزدی، ویک میثاق امضاء کردیم که فعالیت جبهه ای باشد واحزاب سیاسی باشند، منع عقیدتی هم برای شرکت درفعالیت سیاسی نباشد که بگوئیم فقط مسلمان باشدوغیرمسلمان حق نداردکه باشد. هرگروهی که این اصل آزادی واصل استقلال را قبول کرد این بتواندبا ما وما بتوانیم با اوهمکاری کنیم برای استقرار این اصول در

ایران وبین ایران وجهان . آن آقایان این میثاق را نقض کردند. اختلاف برسرنقض این میثاق بود. اما درپاریس اختلاف برسرچه بود؟ اختلاف دنباله‌ی همان اختلاف پیشین بود. آنها چیزهاشان هست لابدچون پیام مجاهددرآمریکا منتشرمیشدآقای دکتریزدی آنجا منتشر میکرد. هست ومیتوانید مراجعه‌کنید ودلائل اختلاف توی همان روزنامه‌فراوان است .نفی گروهای سیاسی دیگرکه‌با خط فکری آقایان سازگارنبود این خلاف اصل ما بود. ما دعوای ایده‌ئولوژیک با گروههای دیگرممکن است داشته‌باشیم اما درحدود آزادی داریم. یک کشورمستقلی باشدهرحزب وهرگروهی آنجا ایده‌ئولوژی خودش را تبلیغ میکندوایده‌ئولوژی ـ های دیگررا هم انتقادمیکنددرحدعلمی وسیاسی ومعقول . اما بگوئیم شما چون به‌اسلام باورنداریدپس‌اصلا"حق نداریدد درمبارزه با ما رفاقت‌کنید این جزومعقول درایـن دنیا نیست واین جزومیثاق ما بودکه ما همچین شرطی با کسی نکنیم وازاین مسائل . خوب بعدکه‌به پاریس‌آمدند ما برسرسیاست خارجی اختلاف نظربود وبرسرسیاست داخلی . گفتم که‌آقای مهندس‌بازرگان فکرمیکردکه استقلال حسابش‌ازآزادی جدا است ، حالا این حرف اینجا بود. الا اینکه یک مطلب سومی هم بود. آن آقایان فکرمیکردند که‌من با جبهه‌ملی هستم وبا صطلاح با سنجابی واینها همکاری دارم وداریم کوشش میکنم که‌آنها رو بیاینـدو طبیعتا " آنها مایل بودندکه‌گروه‌خودشان روبیاید. پس هردفعه پیش‌آقای خمینی میرفتند شیطنت هم ازاین قماش میکردندکه مثلا" فلان شخصیت جبهه‌ملی درکجا چه‌گفت ، آن چه گفت ، آن چه‌گفت واینها با فلانی رابطه‌دارند. من چندین نامه‌دارم چون خمینی حتی ازنجف بوسیله همین طلبه‌ها یش‌نامه‌نوشته که‌آقای فروهر درایران درا علامیه‌ای که‌دارند درآنجا درست ازمقام روحانیت تجلیل نکردند وخودرا همدکاره‌شمردند ونمیدانم چه‌کردند وچه‌کردنـد واگرتکراربشودایشان اعلامیه‌میدهند واینها را نفی میکنند. اینها حتی درهمین پاریس هم بود. حتی یکروز کاربه یک با صطلاح برخوردزبانی سختی هم کشید وآن مصاحبه‌هائی که‌هرروزآقای بختیاربا روزنامه‌ی خارجی وبا ماژیک زردرنگ زیرآن خط کشیده بودندوآورده بودندکه‌بختیار این حرفها را زده‌است .من که‌رسیدم‌خمینی گفت بله‌این آقای دکتربختیار ردوست آقای دکترمصدق ملاحظه‌کردیدچه‌حرفهائی زده‌است ؟ من به‌آقای دکتربختیار رتلفن کردم که‌آقا

شما این حرفها چه بوده است که زدید؟ منکر شد وگفت روزنامه نگار بیخودی از خودش نوشته وبمن ربطی ندارد ومن همچین حرفی را نزدم. این داستان دوسه بار تکرار شد وهر دوسه بار این شخص گفت که نه من نزدم. بعد که خوب قبول دولت کرد معلوم شد که نخیر همه ی این حرفها را زده است. پس اینگونه برخوردها بود. گفتم که وقتی دکتر سنجابی آنجا رفت قطب زاده به او خیلی پرخاش کرد که ما نخواهیم گذاشت دوران مشروطه تکرار بشود وزحمتها را دیگران بکشند وحکومت را شما بکنید. این بیمی که من با صطلاح وسیله حکومت اینها میشوم هم بود ولیکن نه این بیم ها زاشد بود خودجا معه وقتی حاکم شد هرکس زحمت کشید ومردم تشخیص دادند اختیارشان را به او میدهند. اصلا" درذهن من نمیگذشت که این روبیا یدوآن زیربرود. آن چیزی را که توجه داشتم این بود که خصوصا" رهبری جدید تابعیت آمریکائی پیدا نکنند وواقعا" بمعنای درست کلمه مستقل باشد. نه تمایل به روس داشته باشد ونه تمایل به انگلیس داشته باشد ونه تمایل به آمریکا داشته باشد. بله اینگونه برخوردها بود. البته برخوردهای دیگرهم بود که از سابق آنها بود واینها جنبه های شخصی داشت. یعنی ایرادا تی بود که هرکس به شخصیت دیگری میگرفت منهم به شخصیت آنها میگرفتم وآنها هم به شخصیت من میگرفتند.

س- آقای دکتر بنی صدر آن شورش وبلوائی که منجر به سقوط حکومت شریف امامی وروی کار آمدن حکومت ازهاری شد شما تا آنجائی که اطلاع دارید میدانید که چه کسی آنرا سازمان داده بود؟ آیا بنا به اطلاعات شما گروه امل یا ساواک درآن جریان دخالتی داشت؟

ج- هیچ ابدا" . امل که اصلا" کاره ای نبود ،امل هنوزهم چیزی نیست تا برسد به آنوقت. امل آنوقت ، خودشان میگفتند ۴۰۰۰ نفر ولی آیا ۴۰۰ نفر درلبنان مسلح داشتند یا نداشتند عامل داشتند یا نداشتند ...نخیر. امل واین چیزها حرفهای بی قاعده ای است یعنی نشناختن این روحیه ی ملی وفرهنگی ایرانی است. هرملتی یک زمانی میرسد که دراو روحیه ی نشاط وفعالیت وجهش پیدا میشود حالا اگر رهبری مناسبی پیدا بکند این درجهت درستی اینها را رهبری میکند واگر رهبری نادرست پیدا بکند مانند هیتلر اینها را به جنگ جهانی وبه نابودی میکشاند .آن روحیه ها درآسیا درچندنوبت درملتهای آسیائی هم پیدا

شد . مها تما گا ندی نسبتا " خوب رهبری کرده است وهندرا به ما جرا ها ی خونین نکشانده وهند دریک را هی حالا دا رد میرود . ما شودرچین پیدا شد ، عرض کنم ژاپنی ها این روحیه را پیدا کردند وحالا نوبت ایرانی ها شده است . این روحیه درایران پیدا شده ، این را باید فهمید ، یعنی این روحیه ی جدید مردم ایران بکلی با آن روحیه پیشین قدرپسندی وتن به قضا وقدردادن وتسلیم حادثه شدن واینها زمین تا آسمان اصلا" فرق کرده است ودگرگون شده است . آنروزدخترخودمن درهمان تظاهرات بود واین تظاهرات ازنظراینکه چه کسی تدارک دید ، ازنظرنا توانی درعمل باید گفت که خودحکومت شریف امامی به لحاظ اینکه اینها طبق آن اسنادی که الان موجوداست درهیئت وزیران شب بحث میکنندکه آیا فردا اجازه بدهندیا ندهند بعدهم تصمیم میگیرندکه نه حکومت نظامی هم اعلام نکنندونظامی ها میروند آنجا می نشینندودستورحکومت نظامی را میگیرندوصبح ساعت ۷ هم اعلام میکنند . خب این طبیعتا " خودبه خودنشان میدهدهرکس باشداین را ، ازبیرون واگرهم هیچ اطلاعی نداشته باشد ، میفهمد که ضعف شدیدی دردستگاه هست ودررهبری حکومت وجوددارد بنابراین نباید قضیه ی ۱۷ شهریوررا جدی گرفت . اینست که مردم به میعادگاه ، به همان ۱۷ - شهریور ، میآیند . آنها هیچ باورنمیکردند که شلیک خواهدشد . من بعدازانقلاب حتی یکنفررا که بگویدباورداشته که شلیک خواهدشدوآنجا رفته باشد نیافتم وبسیارهم راجع به مسئله جویا شدم .

س - شماراجع به روزمعروف جمعه سیاه درمیدان ژاله داریدصحبت میکنید ؟

ج - مگرشما راجع به شریف امامی نمی پرسید ؟

س - بله .

ج - همین سقوط ایشان بعدازه ۱۷ شهریوراست . نه این ۱۷ شهریور ، این تظاهرات باصطلاح عاملش ضعف خوداین حکومت بود وبرخوردهای شدیددرونی شان وعامل بعدی هم هوش مردم ایران بودکه فهمیده بودنداین رژیم دیگررژیم بشونیست ونمیتوانندباصطلاح مهارامور رانگه بدارد واینها آنجا رفته بودند . حالا آن نظامی ها که تیراندازی کرده بودند روی چه انگیزه ای کرده بودند ؟ قدرمسلم اینست که شخص شریف امامی ودولت شریف امامی

خواهان این تیراندازی نبودند.

س - آقای بنی صدر شما از چه زمانی احساس کردید که حکومت شاه دیگر کارش تمام است و ساقط شدنی است. یعنی منظور من اینست که این چند نکته را برای ما توضیح بدهید که آقای خمینی از چه موقعی رسما " مصالحه را کنار گذاشت و تصمیم به دادن شعار " شاه باید برود" گرفت و چه بحث هائی در بین اطرافیان خمینی راجع به این مسئله شد چه کسانی با این شعار موافق بودند و چه کسانی با مصالحه موافق بودند؟

ج - من کی متوجه شدم؟

س - بله.

ج - من سال ۱۳۵۱.

س - چه عاملی باعث شد که شما متوجه این موضوع شدید؟

ج - برای اینکه " نفت و قهر" را در همان تاریخ نوشتیم و یک سال بعدهم در فرانسه چاپ شد. عامل تحلیل و تحول اقتصادی ایران بود و هرکس دیگر هم روی این تحلیل علمی میرفت و بهمین نتیجه‌ای که من رسیدم میرسید. آن تحلیل نشان میداد که دینامیک تحول اقتصادی در جهتی است که به جائی میرسد که هراندازه شما درآمد نفت را افزایش بدهید دیگر قادر نخواهید شد که در درون نه ثبات قیمتها بوجود بیاورید و نه جلوی افزایش بیکاری را بگیرید و نه رشد واقعی اقتصادی را ممکن نگه دارید، و میرسد به فلج اقتصادی. برای اینکه پیشخور کردن یک حدی دارد. مثل یک آدمی بخواهد که به امید مرگ پدر خرج بکند، این حدش ثروت پدراست و از آن ببعد فلج مبآورد یعنی دیگر کسی به او قرض نمیدهد. رژیم شاه چنین رویه‌ای را در اقتصاد درپیش گرفته بود که بکلی از درون بریده بود و متکی به درآمدهای نفتی و واردات بود و روزبروز این تکیه افزایش پیدا میکرد با یک ضریب فوق - العاده بزرگتری نسبت به ضریب افزایش درآمد نفت. این چیزی است که در همین تحلیل " نفت و سلطه" به تفصیل بیان کردم و روشن کردم که این میرود و میرسد به نقطه‌ی فلج. هزینه‌های نظامی هم ناچار باید افزایش پیدا میکرد و طبیعتا" روز به روز توانائی افزایش سرمایه‌گزاری را کاهش میداد و جمعیت از آنطرف افزایش پیدا میکرد و این جمعیت جوان میشد. برای یک جامعه‌شناسی عیب است اگر نتواند این را پیش بینی کند، یعنی یک جامعه‌ای در حال تحول و جوان شدن و افزایش جمعیت. بیکاری در حال افزایش، پیشخورکردن

آینده با این شدت یعنی منابع نفتی به آن میزان که روزی ۶ میلیون بشکه صدور که بعد به ۸ میلیون میرسید و قرار بود که، اگر بهمان ترتیب ادامه پیدا میکرد، در سال ۱۹۹۰ نفت ایران تمام میشد و چهل و چند میلیون جمعیت ایران باید رو به قبله دراز میشدند. اینکه این رژیم به بن بست میرسد از نظر علمی کاملا" محرز و مسلم و روشن بود. البته دیگران چون این مشی علمی را نکرده بودند آسان نمی پذیرفتند که این تحول شدنی باشد و غالبا" با خنده و شوخی برگزار میکردند و من این تحقیقات را در همان زمان منتشر کردم، هم بفارسی و هم بفرانسه. البته برای آقای خمینی هم میفرستادم و بیان خودم را میگفتم. در سال ۱۳۵۴ علائم علمی سقوط را من جمع کردم. یعنی از وقتی که آن تحلیل مرا به این نتیجه رساند پس شروع به جمع کردن علائمی که سقوط را مثلا" علائمی که در دیوانسالاری و در دستگاه اداره کننده ی جامعه بروز میکند، تضادهائی که رشد میکند و برخوردهائی که بوجود میآید و بازتاب آنها در اقتصاد و روابط سیاسی جامعه ی ایران.
این علائم گویائی فوق العاده ای داشت و در آنوقت در جنوب فرانسه اجتماعی کردیم که قطب زاده بود من بودم، حبیبی بود، دکتر حسین مهدوی بود و آقای لاهیجی بود و یک نوبت هم، چون این در دو نوبت، آقای هوشنگ کشاورز صدر بود. و در آنجا من این مسئله را طرح کردم که این قریب است و سقوط رژیم شاه نزدیک است و خواستم به اینکه دوستان سیاسی ما در ایران، یعنی کسانی که خود را در خط نهضت ملی ایران میدانستند، با همدیگر لااقل اجتماع داشته باشند یک جوری که وقتی طوفان رسید یک کشتی باشد و خیلی روی این زمینه تأکید کردم. متأسفم که آنهائی که در داخل کشور بودند اعتنای کافی به این برداشت علمی نکردند و از پیش خودشان را آماده نکرده بودند. این در مورد خمینی صادق نیست.

زمان گذشت و شد مثلا" سال ۱۳۵۶. این آقای اسلام کاظمیه که حالا می‌بینید در پاریس هست به پاریس آمد، حالا یکسال قبل از انقلاب بود یا کمتر بود درست یادم نیست، و آقای تکمیل همایون که حالا در زندان است نزد من آمد و گفت که یک کسی از ایران آمده و میخواهد با شما صحبت بکند. گفتم بیاید منزل شما و منهم آنجا میآیم. آنجا رفتم در این

هتل (؟) دردولامبر، همیـــن پا ریـــس ، خانه‌ی تکمیل هما یـون آنجا بـود، آنجا ایشا ن طرح مسئله‌را به‌این صورت کردکه‌قرا را ست یک تغییرا تی بشود. قرا را ست‌که امینی روی کا ربیا یدویک فضا ی با زسیا سی بوجودبیا ید، آقا ی خمینی را با احترا م بـه ایرا ن میآورند ، امینی تا پا ی پلکا ن هوا پیما میرودودست ایشا ن را هم میبوســد اما ریش وقیچی کشوررا بدست آخوندنمیدهد. ایشا ن را با احترا ما ت منتقل به‌قم میکننـد وظوا هرا سلامی هم رعا یت میشودویک آزا دی ها ئی هم برقرا رمیشود. با صطلاح آمده‌بـود ببیندمزه‌ی دها ن ما چیست . من جوا ب دا دم که این آقا ی امینی چندنوبت میخوا هـــد مردمی را با ایـــن وعده‌ها بفریبند؟ یک نوبت درزما ن کندی با همین عنا وین آمدنــد ونتیجه‌اش این شدکه‌انقلاب سفیدشدواین دا ستا نها تا امروزادا مه‌یا فت . حا لا هم یک رژیمی درحا ل رفتنی است ، ایشا ن وآن آمریکا ئی ها ئی که‌با ایشا ن درتما س هستند فکرکردنـــد که‌این را با یدنجا ت دا د وخب یک وعده‌ی آزا دی هم‌بهمه‌ی ما میدهدوما هم که‌خسته‌شدیـــم درفرنگ وقا نع میشویم به‌این چیزها وتما م میشود. نه با یشا ن بگوئیدکه‌شما حریف ایـن میدا ن نیستیدوراه‌حل‌شما هم شدنی نیست . اولا" شا ه‌زیربا رنخوا هدرفت وشما خودا ورا خوب می شنا سید.ثا نیا " فشا رجنا ن زیا دا ست که‌شما جلوی سیل دوا م نمی آورید. ثا لثـــا "هم من با را ه‌حل آمریکا ئی نمیتوا نم موا فق با شم. درا ین گفتگوا یشا ن جوا ب دا دکه نـه‌آقا درا یرا ن خیلی ها هم موا فق هستند. نهضتی ها موا فق هستند، عده‌ای ازجبهه‌ای هـــا را موا فق کردیم، دوستا ن خلیل ملکی همه‌موا فق هستندوملی ها خلاصه‌همه‌را ضی هستند حـــا لا شما هم فکرها یتا ن را بکنید. با آن آقا هم درنجف تما س برقرا را ست . این اولین تحلیلی که‌من برا ی خمینی نوشتم وگفتم این رژیم درحا ل رفتن است وهمچین ترکیبی میخوا هـــد بیا یدبرا سا س همین گفتگوبود. گفتم که‌شما یک صدا ئی دا ریدکه‌درهمه‌ی ایرا ن شنیـــده میشود پس‌این صدا را بلندکنیدوا عترا ض کنید. ما هها ازآن گذشت وهیچ خبری نشـــد. دوبا ره‌نوشتم ، تأکید، عمل، نخیر. وقتی دا ستا ن قم انجا م گرفت اعلامیه‌ی ایشـا ن بعدا زتظا هرا ت قم است . اوهم بعدا زاینکه‌قره‌نی پیغا م به‌اودا ده‌بودکه اگرشما بـــه آمریکا ئیها بدنگوئید آنها شا ه‌را میبرند. بله پس‌ایشا ن برخلاف دیگرا ن عمل کــــرد،

دیرکرد اما بااینحال عمل کرد. بعدما یک شرح مفصل دیگری برای ایشان نوشتیم که به آمریکا حمله نکنید به شاه حمله کنید این مطلوب نیست بدلیل اینکه مسئله با شخص حل نمیشود نظام مجموعه ی وابستگی ها است که ما میخواهیم نباشد ویک نظام دیگری باید باشد که استقلال باشد و آزادی باشد. یکی از جهات اینکه ایران آنروز رهبری به آن صورت درآمد همین است که این طرف کسی مسئله را جدی نگرفت بنابراین وارد صحنه نشد.

س ـ آیا بهمین دلیل هم بود که شما آقای خمینی را تشویق کردید که با بختیار بنحوی کنار نیاید برای اینکه راه بختیار را راه آمریکائی میدانستید؟

ج ـ آن یک داستان دیگر دارد. آقای بختیار بدون مشورت با احدی پیشنهاد نخست وزیری شاه را قبول کرده بود بنابراین ازنظر با مطلاح ما یک خائن به شمار میآمد برای اینکه بقیه که جمعی بودند و قرار و مداری در هر جمعی هست، او بدون رعایت نظر احدی رفته و قبول نخست وزیری کرد. ایشان خواهرزاده اش را، کسی از فامیلش را، به اسم عباسقلی بختیار که وزیر صنعتش بود اینجا پیش من فرستاد که کاری است شده و اگر من نمی کردم چه میشد و چه نمیشد وکودتا میشد و خونریزی میشد و فلان میشد و داستان وثوق الدوله را برای من نقل کرد که آنوقت اگر وثوق الدوله مانده بود رضا خان نمی آمد وحالا هم ایشان قبول فداکاری کرده است وچه کرده است. خوب البته من همه ی این حرفها را نقض کردم که شرایط فرق میکرد و آنوقت فشار از بیرون بود و اینندفعه فشار از خود مردم است. بالاخره به ایشان پیشنهاد کردم که از نخست وزیری شاه استعفا کند و نخست وزیری اینطرف را بپذیرد.

س ـ یعنی نخست وزیری آقای خمینی را؟

ج ـ نخست وزیری انقلاب را. آقای خمینی؟ حالا شده است آقای خمینی، آنوقت که آقای خمینی درکار نبود.

س ـ بالاخره یک کسی میبایست این ...

ج ـ درست است، یک کسی میبایست تأیید میکرد و آن کس درآنموقع خمینی بود. پس قرار شد که من با خمینی صحبت کنم و ایشان هم بروود با بختیار صحبت کند وجواب بیاورد. من رفتم صحبت کردم وایشان گفت قبول میکنم، او استعفا کند و نخست وزیر ما بشود. گفتم

که این یک تعهد اخلاقی است وسنگین شما به این حرفی که میزنید جازم هستید؟ من نروم بگویم وبعدفردا پشیمان بشوید، این چیزقابل تحملی نیست. اوقسم بهقرآن خوردکه جازم است واین رأی را تغییرنخواهدداد. گفتم بسیارخوب. من هم آمدم وروزبعد هم آن آقای عباسقلی هم آمدوگفتیم خوب چکارکردید؟ اوگفت شما چکارکردید؟ من گفتم ایشان را راضی کردم وبقید قسم حاضراست. گفت ولی ایشان میگوید کهنمیشود چون نظامی ها زیربارنرفتند. آنچهکه ایشان بعددرکتابش نوشتهاست دروغ است ودروغ مفتضحی هم است وداستان واقعی همین است کهمن بهشما گفتم. حالا بعدازانقلاب کهما بهایران رفتیم یعنی همان روزهای اول انقلاب کهواردایران شدیم دکترنراقی پیش من آمد.

س- احسان نراقی ؟

ج - بله، احسان نراقی. وداستان آمدن بختیار را بهپاریس نقل کرد وگفت جلسه ای بود وآقای مهندس بازرگان بودوآقای بهشتی بودومن بودم وبختیار بودوبحث کردیم واین متن را مانوشتیم، آن متن را الان بهشما میدهم، ودرآن متن این است کهتلگرافی است که ایشان آنجا میآیدوآخرهم ختم میشودبهاینکه اختیاردولت من دردست شما است که این درهمان خطی میشد کهقراری بودکهدرپاریس گذاشته شدهبود. گفتم خوب این را چرا بعدعوض کردید؟ گفت نمیدانم بجای اینکه این را تلگراف کنندوآن جمله خط خوردهبود یعنی یک خطی کشیدهبودندویک چیزدیگر درحاشیه نوشتهبودند. اوگفت که آن مشاورین اورا منصرف کردند. من حالا یادم نیست کهکدام یک ازاین مشاورین کهمیگفت اورا - منصرف کردندکه این جملهرا خط بزنید. تااینکه دراسنادسفارت ودرنوشتههای آقای برژینسکی ودیگران خواندیم ومعلوم شد کهنه این امریه ازآقای کارتربود. آقای سالیوان بهکارتر تلگراف کردهاست، خودبختیاربا اطلاع ازآنها خواستهاست که موافقت کنندبا این پیشنهادواین پیشنهادایران راازخیلی خطرات حفظ میکر متأسفانهضعف این آدم موجب شدکه درآن خطرات قرارگرفت. آن آقای کارتربطور قطع ردکرده وگفته یکنفربااطلاع دولت اشتلاقی بی دولت اشتلاقی ویک قدم بطرف خمینی بروید ما هرگونه حمایت راازشما سلب میکنیم. واین آدم بخودش نیاورد یانیاورسته است کهبگوید کهآقا مسئول وضعیت کشورمن اینجا هستم، من کهنوکرشما نیستم کهشما دروا شنگتن تشخیص بدهیدومن درتهران عمل

کنم . ترجیح وتشخیص اینست که اینکار بشود . بعد آنها چه کار میتوانستند بکنند ضد بختیار ؟ هیچکار . ضعف بشری است دیگر ، ضعف بخرج داده است واین در اسناد موجود هست . معلوم شد که بله این گفتگوها هم به آنها منتقل شده ، اینکه گفتم دروغ است اگر این اسناد نبود با زهم میگفتم که این دروغ گفته است ولی حالا این اسناد هم هست و این را من با جزم به شما گفتم که دروغ گفته است . پس آن داستان آن طوری بوده است . وحالا ایشان میخواهد بدون استعفا وبدون اینکه باصطلاح یکقدم بطرف مردمی که انقلاب کرده بودند بیایند بعنوان رژیم پیشین ودوست ایالات متحده به پاریس تشریف بیاورند . خب این طبیعی بود که من نمیتوانستم موافق باشم . این آقای Stempel که رئیس قسمت سیاسی سفارت آمریکا بود، ودرآنوقت یک کتاب هم نوشته است ، کتاب حاضر درآنجا میگوید که اگر ایشان به پاریس آمده بود برنده انقلاب وخمینی بود ، واین راست است . ببرای اینکه آمدن او به معنای مشروعیت گرفتن بود ، چطور میشد یک رهبری که یک کسی را به نخست وزیری شناخته وبا این صفت با او دیدار کرده بعد بیاید اورا نفی بکند . توی دنیا اصلا" خنده دار میشد . پس طبیعی بود که اوماندنی میشد وخمینی رفتنی . حالا مصیبت دوتا آدم نبود مصیبت این بود که شما هرروز نمیتوانسید درجامعه آن شرایط را ایجاد بکنید که یک ملتی از یک قعر قرون میخواهد به صحنه ی تاریخ بیاید درپایان قرن بیستم . این شرایط را هرروز نمیشود ایجاد کرد واین چیزی نبود که با خودخواهی های شخصی آقای بختیار یا آقای خمینی یا آقای بنی صدر این را باصطلاح تاخت زد و معامله کرد . این بود که من ساعت نیم بعد نیمه شب مانده به خانه رسیدم و دیدم که دارند تلویزیون نگاه میکنند و خبر دارد میگوید و قطب زاده در صفحه تلویزیون است و میگوید که بله ایشان فردا اینجا میآید . من فورا" به نوفل لوشاتو تلفن کردم و این پسرش گم شده بود ، این احمد خمینی عادتی دارد که وقتی مشکلی پیش میآید گم میشود ، ومنهم خیلی سخت با پرخاش شدید گفتم یک خیانت بزرگی درحال انجام است واو ایشان را با یدپیدا کنید وگرنه خودتان پیغام مرا برای خمینی ببرید . بالاخره پیدا کردند وآمد . گفتم بروبه پدرت بگو که شما را مردم مرجع تقلید قبول کردند سیاست با ز قبول نکردند . شما یک آدم سیاسی نیستید که هرروز یک حرفی

بزنید، شما با یدیک حرف بزنید وا ین را اگر پذیرفتید این میما ندوشما میروید وا ین انقلاب هم قربانی میشود ولعن ونفرین ابدی تا ریخ نثا رشما میما ندوتا تا ریخ ایران هست شما ننگین هستید. او هم رفت وده دقیقه ای مثلا" بعدآ ن بیا نه ی کوتا ه پدرش را آورد وبرای من خواند وگفت به خبرنگا را ن بدهید. این خا نم سودا به سدیفی که بعد زندانی شد او هم نشسته بود منهم دادم فوری به او دادم وگفتم به فرانسه به آژانس فرانس بدهید. پنج دقیقه بعدهم اوتلفن کردوگفت به اینکه آقا میگویند فعلا" این بیا نیه را ندهید. گفتم مرغ ازقفس پرید، دادم ودیگرهم نمیشودپس گرفت. داستان این بود ازاول تا انتها یش.

س ـ آقای بنی صدراز آن لیستی که بانک مرکزی منتشرکردکه خیلی کسا ن را متهم کرده بود به خروج ارزازایران شما بعدازاینکه وزیردارائی شدید آیا ازصحت وسقم آن جریان اطلاعی پیدا کردید؟ آیا واقعا " آن یک لیست درست و برحق بود؟

ج ـ آن لیست که بگویم دقیق همه ی افرادیهما ن ترتیب که درآن لیست بود پول بیرون برده بودند نه صحیح نبود. اما وقتی که به تحقیق برآمدیم یعنی مسئول شدیم وخواستیم که ببینیم با نک ها درچه وضعی هستندووضع ما لی دولت چگونه است وا ینها به این نتیجه رسیدیم که هیچ با نک غیرورشکسته ای برجا نیست. حتی با نک ملی هم ورشکسته بود. چه با یدکرد؟ چندین نظربودکه اعلام ورشکستگی بدهیم که تما م با نکها ورشکسته اند. چون همه ی پولها را این آقا یا ن برداشته وبرده بودند ودینا ری پول با قی نگذاشته بودند. اسنادی که ما برای پا نا ما جمع آوری کردیم ازخوردوبردشخص شا ه سی ویک میلیارددلار، سی ویک میلیارددلار فقط شخص شا ه وآنهم فقط آن مقداری که ما توانستیم جمع کنیم نه همه ی پولها ئی که ایشا ن برده وخورده بود. این خا نم شمس پهلوی کاخی که با پول دولت ساخته بود دوبا ره آنرا گروگذاشته وششصدمیلیون گرفته وبرده بود، هنوزهم برده وحالا هم بعنوان تبعه ی آمریکا ادعا میکندکه مصا دره شده وا زطریق دادگاه لاهه میخواهددوبا ره غرامت پس بگیرد. پس خوردوبردتوی آن لیست که یک دهم هم نیست. من میگویم فقط یک قلم اعلیحضرت کذاسی ویک میلیارد دلاردزدی های ایشا ن بود، یک قلم، برداشتهای

ایشان بودوبقیه را شما ببینیدکه از چه قماش بوده است . بنابراین در اینکه عده ای پولها را برده بودند تردیدی با ندازه سرسوزن هم نکنید . اینکه بعضی از آنها بسیارکمتر از واقعیت بود توی آن فهرست وبعضی ها هم خ مینطوراسامی آنها آمده بود بدون اینکه واقعا " پولی خارج کرده باشند .

س ـ ولی اسم کسی به دروغ آنجا نیامده بود؟

ج ـ چرا یک عده ای که پولی هم خارج نکرده بودند اینها چون با صطلاح درفهرست پولدارها تلقی میشدندگفتندکه لابداینها هم پول خارج کردند .

س ـ هیچ یک از آن اسامی یادتان هست ؟

ج ـ نخیریادم نیست ولی اینها تحقیق شدوچندین مجلداز اسنادجمع آوری شد که ما اول که قضیه شاه درپاناما پیش آمدودرسناریوی معروفی که کارتردرکتابش مینویسد من واوامضاء کردیم درآن سناریوقرار بودکه مامدارک را به پاناما بفرستیم برای توقیف شاه واینها فکرمیکردندکه مدارکی نیست وما همینجورحرف هوائی میزنیم . مدارک همه را ازبین بردندوچیزی نیست که ما بتوانیم بفرستیم . وما این مدارک را جمع کردیم درباره ی دزدی ها ، درباره ی رشوه هائی که به مطبوعات دنیا داده بودند ، درباره جنایات درباره دستورهای شکنجه که بقلم شخص شاه دستورداده بود شکنجه کنند یا بکشیدوازاین چیزها فراوان . بعدکه این اسنادبه پاناما رفت دیدند که نه اسنادقوی است وطبق این اسنادمیشودایشان را توقیف کرد . اینست که ۲۴ ساعت قبل اورا بردند به مصر .

س ـ آقای بنی صدروسعت تماس وهمکاری بین نیروهای مخالف شاه وژنرالهای ارتش شاه مثل آقای فردوست وآقای قره باغی تاچه اندازه بود؟

ج ـ والله منظورازچه زمان است ؟

س ـ منظورم همان از اول انقلاب است یالاقل اگرشما اطلاع دارید

ج ـ همانطوریکه گفتم قره نی ازنجف داشت که گفتم آن پیغام را به خمینی داد . اما قره نی درارتش نبود ، ارتشی بودولی درارتش نبودودربیرون با بازرگان اینها همکاری میکرد . وقتی آقای فروهربه پاریس آمد ، حالا ممکن است خمینی قبلا" هم تماس داشت

چون یک سرتیپی بودکه‌دا ئم آنجا بود حالا اسم او یادم نیست ویکروزهم مرا با ماشین خودش به‌شهرآورد اما یادم نیست که‌اسمش چه‌بود ودرآن ماشین دکتررزم‌آرا که‌بعدشد وزیربهداری بختیارهم بود، من ازچه‌زمانی مطلع شدم را میتوانم بگویم والا خود شخص خمینی ازچه‌وقت ممکن است اطلاعات دیگری داشته‌باشد. آن اززمانی بودکه آقای فروهربه‌پاریس آمد. ایشان گفت‌که‌امرای ارتش‌ازایشان خواستندکه‌با خمینی صحبت بکنند اگرخمینی به‌ارتشی ها یک تأمینی میدهد آنها حاضرهستندبا صطلاح مقاومت نکنند. گفتیم خب ازاین بهترنمیشود. من رفتم ودراین زمینه‌با آقای خمینی صحبت کردم. ایشان پذیرفت ومضمونش هم این بودکه ارتش‌برجا میماندوارتشی ها درتأمین کامل هستند وتعقیب با صطلاح قضائی وغیرقضائی بعدازانقلاب‌نخواهندشد البته‌به‌این شرط که‌آنها هم مقاومت نکنندوازکشتاروازاین چیزها دست‌بردارند. این نوشته‌بخط آقای خمینی نزدآقای فروهرموجوداست. ایشان ازاینجا با تلفن به‌آنها اطلاع دادکه‌این نوشته گرفته‌شده‌است. البته‌این مطلب را من دوباره‌تکرارکنم که‌ازنظرما حتی نوشته‌لازم نبود برای اینکه‌مرجع تقلیدکه‌نمیشودکه‌حرفش‌دوتا بشود، اگرقول او هم قول نباشد پس‌قول چه‌کسی دردنیا قول میشود، اینجوری بود. معهذا دیگروقتی که‌گفتندایشان بقلم خودش نوشته دیگرخب طبیعی است‌که‌آن "ارتشی ها کاملا" با اطمینان خاطربا صطلاح مسئله‌را تلقی کردند. ازاینجا که‌به‌ایران رفتیم درفرودگاه فروهربه‌من گفت که‌پس من زودترمیروم معطل تشریفات سالن وفرودگاه‌وسخنرانی واینها نمیشوم که‌اینها را ببینم واین متن را به‌آنها بدهم ورفت. بعدیکهفته‌بعدتلفن کردوگفت‌این آقای خمینی گفته‌است‌که من گزارش‌کاررا به‌هاشمی رفسنجانی بدهم ومن اینکاررا نمیتوانم بکنم، شأن من نیست. من رابط ایشان با ارتش‌بودم حالا رابط هاشمی رفسنجانی با ارتش‌بشوم؟ که‌این ازمن ساخته نیست. به‌من هم گران آمدوگفتم آخرچطورمیشودکه‌خمینی همچین حرفی را زده‌باشدو رفتم پیش‌خمینی که‌شما این چه‌حرفی بود که‌زدید فروهربالاخره یک شخصیتی است‌توی این کشوروآنها هم میخواهندکه اطمینان داشته‌باشند که‌میخواهندفقط اززبان آنها در بیایدوبه‌گوش‌فروهروازبان فروهربه‌گوش‌شما. آنها نمی خواهندکه‌واسطه‌ی دیگری داشته

باشند. گفت نه من که نگفتم او تابع این باشد من گفتم که من اینجا سرم شلوغ است دیدار با من مشکل است و این همه جمعیت صبح تا عصر میآیند من اصلا" گیج هستم و یک کسی میخواهد که به من فوری دسترسی داشته باشد. تا آقای فروهر بیاید و مطلب را به من بگوید ممکن است طول بکشد گفتم اگر مطلب فوری بود به ایشان بگویند که بیاید بمن بگوید. گفتم نه همان طوری باشد که اول بود اگر مطلبی بود ایشان بتواند بیاید و به شخص خود شما بگوید. بعد هم ارتشی ها آمدند که ما میخواهیم رژه برویم از آن خانه ی رفاه. از ایشان بپرسید که موافقت میکنند یا خیر؟ منهم به او گفتم او گفت که البته موافقت میکنم.

س ـ این ارتشی ها چه کسانی بودند؟

ج ـ همانهائی که آمدند رژه رفتند، چندین هزار نفر بودند.

س ـ یعنی ارتشی های دست پائین ارتش نه ژنرالهای ارتش؟

ج ـ ژنرال نبودند اما سرهنگ و با درجه بودند. آنهائی که با من صحبت کردند را میگوئید؟

س ـ بله.

ج ـ آنها از طریق فروهر گفتند. حالا آنها ژنرالها بودند یا غیرژنرالها را من نمیدانم.

س ـ پس آ[illegible] رو اقع رابط بود بین نظامی ها ز نیروهای خمینی؟

ج ـ در این [illegible] ربود بله. البته بعد معلوم است که نه آنها یک ارتباط دیگری هم داشتند طبق اسنادی که در سفارت آمریکا منتشر شده ونوشته های سالیوان وغیره معلوم میشود که از طریق مهندس بازرگان هم تماس داشتند.

س ـ با آقای بهشتی؟

ج ـ نخیر با خود آقای خمینی. آنها یک چند تا سرهنگ داشتند که از سابق با اینها رابطه داشتند مثل همین سرهنگ سلیمی. آنها ارتش تلقی نمیشدند.

س ـ شما در آن زمان از نقش آقای قره باغی وفردوست هم اطلاعی دارید که بما بدهید؟

ج ـ اصلا" وابدا".

س ـ شما هیچوقت آقای فردوست را ندیدید؟

ج ـ هیچوقت. نه آن وقت دیدم، نه قبل دیدم ونه بعد دیدم.

س - داشتیدراجع به آقای فردوست صحبت میکردید. شما اطلاع دارید که آقای فردوست با رژیم خمینی همکاری دارد؟

ج - بله همکاری دارد ما اینکه این همکاری چگونه است؟ داخلی است؟ با خارجی ها است؟ اینها را من نمی دانم اما میدانم که هست و کار میکند. در اسناد هم هست که ایشان جزو کسانی بوده است که به آمریکائیها پیشنهاد میکند که شاه برود و خمینی بیاید.

س - آقای دکتر بنی صدر، این وسعت تماس و همکاری با مقامات آمریکائی تا چه اندازه بود؟

ج - هیچ اندازه.

س - شما یک جا در کتابتان نوشتید که یک مامور با آقای خسروقشقائی آمدند و به شما گفتند که یک مقام عالیرتبه ی آمریکائی میخواهد با آقای خمینی ملاقات بکند و بعد معلوم شد که ایشان مأمور سیا هستند.

ج - بله ایشان آمده بود که مرا بخرد.

س - این مأمورین با آقای خمینی ملاقات کردند؟

ج - نخیر. آیا کردند یا نکردند نمیدانم.

س - ولی شما توی کتابتان نوشتید که آقای خمینی گفتند که بیائید.

ج - بله گفت بیایند که ببینیم حرفش چیست. آمدآن اتاق. من یک عادت دارم اولا" با خارجی خیلی سخت ملاقات میکنم وثانیا" اگر پذیرفتم ملاقات کنم حتما" درحضورجمع میکنم ملاقات تنهائی با خارجی من نمیکنم.

س - ملاقات خودتان را فرمودید ولی شما اطلاع ندارید که ایشان با آقای خمینی هم ملاقات کردند یا نه؟

ج - نخیراطلاع ندارم ملاقات کرده یا نکرده ولی اسناد منتشرشده است وبنا براین اسناد قرار گذاشته بودند که با خمینی در ارتباط بشوند منتهی بعد از این قرار منصرف شدند و ترجیح دادند از طریق ژیسکاردستن رئیس جمهوروقت فرانسه تماس برقرار شود. آن روزهای اولی که بعد از کودتا من اینجا آمدم ورژیم خمینی خیلی به فرانسوی ها سخت گرفته بود گفتند به اینکه فرانسوی ها به او گفتند که زیاده اصرار نورز برای اینکه آن نوارها را رومیکنیم. من تعجب

میکردم که این نوارها چگونه نوارهائی است، میشود باشد. وحالا معلوم شدکه این نوارها یعنی گفتگوهائی که مقامات فرانسوی به نمایندگی آمریکائی ها با خمینی داشتندوطبیعتاً " ضبط کردند،
لابدیک چیزهائی درآن نوارها هست که به دردتهدیدمیخورده است وآقای خمینی را با آن نوارها تهدیدکرده بودند. این راجع به آن. اما اینکه آمریکا چه خطی را درانقلاب ایران تعقیب میکرد؟ این را من درتحلیلی که من نوشتم براساس ودوجلداسنادی که منتشرشده و کتابهائی که آمریکائی ها نوشتندکه اینها یک سیاست ازپیش مدون ومرتبی نداشتند وگام به گام وروزبروز سیاستشان تغییر میکردویک نوبت بنا داشتندکه شاه را بهرقیمت حفظ کنندوبعداین غیرممکن میشود وحتی این سالیوان نوشته است که درآخرین لحظه بریژینسکی درتلفن میگفت که آیا دیگراحتمال کودتا نیست ومن به اوناسزا جواب دادم. بعدازانقلاب بنا را میگذارندبرحمایت ازبازرگان ولی این بزودی این بنا جایش رامیدهد به بنای حمایت ازخمینی بعنوان کسی که درکوتاه مدت قوی ترین ودردرازمدت ضعیف ترین مردایران است. پس این سیاست عمومی، خط عمومی تحولشان بود. واما اینکه چگونه ارتباطاتی میگرفتند این تاحالا چیزی منتشرنشده است وخودخمینی ودستگاهش هم چیزی منتشرنکرده واز طریق من همان شخص بودکه ازطریق خسروقشقائی آمدو من آن تفسیررا درآن کتاب نوشته ام.
س - شما درزمانی که با آقای خمینی درپاریس بودید تا آنجائی که شما اطلاع دارید هیچ آمریکائی دیگربه ملاقات آقای خمینی نیآمد؟
ج - تا آنجائی که من اطلاع دارم چرا رئیس قسمت سیاسی سفارت آمریکا درفرانسه اصلاً" مأمورارتباط بودوطبق نوشته ی خودآمریکائی ها ازطریق دکتریزدی با خمینی.
س - شما درهیچیک ازاین ملاقاتها اصلا" حضورنداشتید؟
ج - هیچ ابداً ". آنها مرااصلا" ضدآمریکائی میدانستندوتماس ازطریق من بیمعنی بود.
س - ازمحتوی گفتگوها هم اطلاعی نداشتید؟
ج - هیچ.
س - آقای دکتربنی صدر اولین شورای انقلاب چه موقعی تشکیل شدوچگونگی تشکیل آن ازچه قراربود؟

ج ـ والله شورای انقلاب بحث های مفصلی برانگیخت که چگونه باشد و چگونه ترکیب بشود. گمان من اینست که نخستین زرنگی را خمینی در تشکیل شورای انقلاب کرد و بزرگترین ضعف را باصطلاح جناح روشنفکران در آن قضیه از خود بروز دادند. وقتی که خمینی اعلام کرد که شورای انقلاب تشکیل شده من در برلین بودم، در آنجا سمیناری بود که من برای شرکت در آن سمینار به آنجا رفته بودم. در تلفن پسر ایشان گفت که شما ببینید آقای فروهر و آقای دکتر سنجابی حاضرهستند از عضویت جبهه ملی استعفا کنند و عضو شورای انقلاب بشوند؟ منهم تلفن کردم و با آنها تماس گرفتم و جواب دادم. بعد که ما آمدیم پاریس دیدم که اینجا ایشان اعلام کرده که شورای انقلاب اعضاء اش در درون کشور هستند و بنی صدر و یزدی و قطب زاده هم عضو این شورا نیستند. وقتی این اسناد سفارت منتشر شد فلسفه ی اینکه بگوید آنها در ایران هستند و ما هم عضو آن نیستیم روشن شد و معلوم شد که این در مواقعت، حالا اگر صریح و علنی نبوده ضمنی با آمریکائی ها وجود داشته است و چون ما باصطلاح چپ را دیکال تلقی میشدیم از ناحیه ی آمریکائی ها پس باید ایشان اظهار میکرده که ما جزو آن شورا نیستیم برای جلب اطمینان خاطر سیاست آمریکا. که البته من آمدم و به نوفل لوشاتو رفتم و گفتم که شما شورا تشکیل داده اید؟ گفت بله در ایران. گفتم خب آقا این در کدام انقلاب سابقه دارد؟ گفت سابقه لازم نیست. گفتم چرا سابقه لازم است حتی اگر شما بخواهید بدعت بگذارید این توجیه میخواهد که این شورای انقلاب از کجا آمد؟ و انقلاب عناصری را روی آورد. اگر فردا معلوم بشود اینها عناصری هستند که از بیرون به انقلاب تحمیل شدند این انقلاب مرده است. با این دلیل گفتم که این کجا سابقه داشته است. گفت نه عناصرشان در انقلاب بودند، از آن جهت نگران نباشید. معلوم شد که بیخود میگوید و هیچکدام نقشی در انقلاب نداشتند. آقای بهشتی هیچ نقشی در انقلاب نداشت.

س ـ پس شما مخالف بودید با اینکه آخوندها در ترکیب شورای انقلاب اکثریت عددی داشته باشند؟

ج ـ قطعا" مخالف بودم.

س ـ آیا کوششی کردید؟

ج ـ بله. خیلی کوشش کردم. اصلاً" گفتم ما صورتی دادیم. ایشان هم آن صورت را گرفت مثل بقیه‌ی صورتها ئی که میگرفت وهیچ اعتنا ئی هم نکرد. تا وقتی که به ایران رفتیم. درآنجا معلوم شدکه مهندس با زرگان ازجمله شرطها ئی که برای قبول نخست وزیری کرده است یکی هم اینست که آنها ئی که درخارج بودندمقام ومنصبی نداشته باشند که با زروی همان خط عمومی بودکه آنها دوتا یشان مقام ومنصب پیدا کردند، قطب زاده ویزدی، وآن کس که پیدا نکردمن بودم. من نه درشورای انقلاب بودم ونه دردولت. اما همان درسها ئی که درداانشگاه صنعتی گذاشتند وجمعیت عظیم میآمد، ظاهرا" متوجه‌شدند که بیخودی مرا همینجوری بیکا رگذاشتند...

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست ودوم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاءالله صدقی
نوارشماره : ۷

احمدخمینی به من مراجعه کردوگفت آقاگفتندکه شما یا پست دولتی وزارتی قبول بکنیدیا عضویت شورای انقلاب. گفتم یک یای سوم هم هست، هیچکدام. برای اینکه این دولتی که میبینم من دراین دولت با این آقایان همرنگ نیستم، شورای انقلاب هم که نمیدانم اعضایش چه کسانی هستند که با آنها همرنگی خواهم داشت یا نخواهم داشت من مشغول یک کاری هستم وبگذاریدکه بکارم برسم.

منتهی چندروزی از این مطلب گذشته بودکه آقای هاشمی رفسنجانی آمدوگفت که جلسه ی شورای انقلاب خانه ی آقای موسوی اردبیلی تشکیل میشود پس فردا مثلا" شما تشریف بیاوریدآنجا. گفتم به چه صفت آنجا بیایم ؟ گفت به صفت عضو. گفت بله ما پیشنهادکردیم شما عضوشورای انقلاب بشویدوامام هم تصدیق کردندوآنجا تشریف بیاورید. گفتم خب بقیه ی اعضاء چه کسانی هستند؟ اوبقیه ی اعضاء را به من معرفی کرد. آنوقت که معرفی کردبقیه اعضاء اینها بودند:

آقای بهشتی ، مرحوم طالقانی ، هاشمی رفسنجانی ، مهدوی کنی ، موسوی اردبیلی ، دکترباهنر ، سرتیپ مسعودی ، مهندس سحابی ، دکترشیبانی اینها بودند.

س - (؟)

ج - نخیرآنوقت نبودند یا قبلا" مثلا" بودندودرآنوقت دردولت بودندوآنجا نبودند. گفت قطب زاده را هم دعوت کردیم. گفتم این ترکیب خیلی مناسبی نیست ومن با این

ترکیب موافق نیستم ونمیتوانم . گفت شما حالا بیائیدوما این ترکیب را تغییرمیدهیم . گفتم من با طالقانی صحبت میکنم وبعدجواب میدهم. با طالقانی صحبت کردم واوگفت بله این شورای انقلاب منهم میل ندارم ونمیروم . گفتم بالاخره میفرمائیدکه بیایم وقبول کنم یاخیر ، اگرقبول بکنم معنایش اینست که شما میآئیدوباهم کوشش میکنیم که این ترکیب راتغییربدهیم ، حاضرید؟ گفت بله حاضرم. منهم قبول کردم ورفتم ودرهمان جلسه دوم یا سوم پیشنهادکردیم به اینکه این ترکیب شورای انقلاب تغییربکند. این ترکیبی که پیشنهادکردم این بود :

یکنفردانشجوبعنوان معرف نسلی که طی ۳۰ سال دانشجویان اینهمه رنجها کشیدندودرمبارزه بودند ، نماینده‌کان احزابی که‌در این جنبش شرکت داشتندوآنوقت که من پیشنهادکردم یادم هست که علی‌اصغر سیدجوادی را پیشنهادکردم ، دکترپیمان را پیشنهادکردم ، رجوی رابعنوان مجاهدین خلق پیشنهادکردم ، عرض کنم به‌شما ازجبهه‌ی ملی فروهروسنجابی راکه‌ازابتدا قراربودند آنها راهم پیشنهادکردم ، آنها گفتندآنها چون وزیرهستنددیگرنمیشود چون باصطلاح اینها قوه‌ی قانونگذاری است . بهرحال یک زن پیشنهادکردم که‌حتما" عضواین شوراباشد ، نماینده‌ی زنان کشور .

س — چه‌کسی را پیشنهادکردید؟

ج — شخص معینی را پیشنهادنکردم ، بعنوان معرف که‌بعدراجع به‌آن باصطلاح صحبت بکنیم . یکنفرازبازار ، یکی ازکارگران ویکی ازدهقانان . خب این ترکیب باصطلاح گسترش پیداکند ونیت اصلی من روشن بودکه‌چه‌بود که‌یک اکثریت جدیدی بوجودبیایدکه‌در این اکثریت آنجورنباشدکه‌خمینی هرچه‌گفت وآن روحانیون هرچه‌تصمیم گرفتندهمان بشود . آن پیشنهادتصویب شدورسیدبه‌اجرا . دراجرا آقای علی اصغرحاج سیدجوادی رأی نیاورد ، آقای دکترپیمان رأی آورد بنابراین عضوشوراشد وچندجلسه‌هم آمدودیگرنیامد . یک مهندسی به‌پیشنهادقطب‌زاده‌که‌گویا مدیررادیوبودکه‌اوهم عضوشد . راجع به‌زنها که‌رسید مرحوم طالقانی گفت حالا این نماینده‌ی زنها برای چه‌میخواهیم ، اینجا مایک عده‌ای نشسته‌ایم ویکنفرزن بیایدا ینجا بنشیند . دیگرنمیشودحرف زد ، چیزی گفت یاشوخی کرد . گفتم آقا

حالا شما یکی دوساعتی شوخی نفرمائید این که نمیشودکه نصف جمعیت ایران در تصمیمات راجع به ایران شرکت ندارند اینکه نمیشود وبایدبالاخره به زنان کشورشخصیت بدهیم. بالاخره رأی گرفتند وآنهم کسی اکثریت نیاوردکه عضو شورا بشود پس آنهم رفت. بقیه هم ماندبه‌بعد. فقط کسی که آمدسه‌چهارنفرجدیدبودندجوان که‌یکیش همین است که الان نخست‌وزیراست، مهندس موسوی، آن کس که‌دوست قطب‌زاده‌بود بنام مهندس جلالی هم عضوشد. واین ترکیب بدین ترتیب یک تغییری کرد. درآن زمان ما ازدوامکان برخوردار بودیم میدانیدکه غالب تصمیمات موافق پسندعمومی هم درآن زمان گرفته‌شد. آن دوامکان یکی این بودکه اولا" درترکیب اکثریت‌غیرروحانی شد، طالقانی هم درتمام موارد نزدیک به ما رأی میداد، این یکی. دوم اینکه آن روحانیون درآن زمان با صطلاح هنوزروشنفکرزده بودند یعنی تلاش داشتندکه‌خود را بیشترازماحتی به‌تحولات اساسی شایق نشان بدهند غیرازآدمهای امروز هستند. مثلا" موارد برای شما میآورم. ملی شدن بانکها، آنها بیشترازما باصطلاح درس‌خوانده‌های جدیدامرارداشتند، آنها برملی کردن بانکها بیشترامرارداشتند. بعدتحول شدوتغییرشد یعنی ضعف اینطرف موجب شدکه‌آنها تکیه‌کنند به‌روحانیون قشری وطبیعتا" فشارآن طرف افزایش پیداکردواینها هم شدندآنکه شدند والا روزهای اول با اصرارتمام میخواستندکه‌تمایل روشنفکران رعایت بشود. پس شورای انقلاب سه‌ترکیب پیداکرده: یکی ترکیب اول کاروقتی خمینی اروپا بود، یکی ترکیب بعدازتشکیل دولت بازرگان ویکی درواخردولت وبعدازدولت بازرگان. دردوره‌ی بعد ازدولت بازرگان بازاینها اکثریت شدند. آخرین دوره هفده‌نفرعضوشورای انقلاب بودند که‌ازاین سیزده‌نفرشش‌نفرروحانی بود، بهشتی، هاشمی رفسنجانی، باهنر، موسوی اردبیلی مهدوی کنی وخامنه‌ای وهفت‌تا غیرروحانی که‌ازاین شش‌تا پنج نفرازآنها عضوجمهوری اسلامی بودند ومهدوی کنی بظاهرنبودوهفت‌نفرغیرروحانی که‌عبارت بودند ازبازرگان، من، حبیبی، دکترشیبانی، مهندس‌سحابی ومعین فرو قطب‌زاده. قطب‌زاده عضوچیز بودند وآنها درشورای انقلاب اکثریت داشتند چون شیبانی هم ازحزب آنها بودودرنتیجه‌آنها هفت‌رأی ثابت داشتند درآن شورای انقلاب. این دوره مشکل

کارما بود. این تحولاتی بودکه آن شورای انقلاب ازنظرترکیب درآن مدت کرد.
س ـ آقای دکتربنی صدرشما که همسفرآقای خمینی بودید ازپاریس به تهران میتوانید لطفا " برای ما توضیح بفرمائیدیا توصیف کنیدکه درآن سفرچه گذشت ؟
ج ـ والله یکدفعه تأخیرشدوآنها رفتند ودفعه ی دوم که قرارشدبرویم ایشان گفته بودکه هرکس میآیدبایدپول هواپیمای خودش را بپردازد. هرکس میرفت آنجا وپول بلیط را می ـ داد وبلیطش را میگرفت وشب هم ازهمانجا ، من آمدم وازمنزل رفتم، بسیاری ازهمانجا سوار اتوبوسهای کوچکی شدندوبه فرودگاه رفتند. درفرودگاه هم که خب خمینی آمدوجمعیت خیلی زیادی بود درفرودگاه شارل دوگل . سوارهواپیما شدیم. من درقسمت عقب هواپیما نشسته بودم درکنارد کترتقی زاده. بعدازمدتی آمدندوگفتند که شما به قسمت جلوودرجه یک بیائید. چرا ؟ گفتندکه اینجوری قرارشده است که با صطلاح کسانی که آقای خمینی احتیاج پیدا خواهندکرد، توجیهاش این بود، مثلا" شوری بکنند آنها هم درآن قسمت باشند. ولی درواقع یک نوع تقسیم نزدیک ودوربود. شب ایشان بلندشدوبالا رفت . قسمت اول یک پله میخوردومیرفت بالا، اوآنجا رفت که استراحت کند تا صبح. صبح هم درداخل هواپیما دیدیم که اینها مشغول، شدندکه چه کسانی با ایشان به داخل سالن میروندوچه کسانی نمیروند. هشت نفرقرارشده بودکه با ایشان همراه باشندکه بداخل سالن بروند. اسامی آن هشت نفر اینطورکه یادم مانده: آقای دکتریزدی ، قطب زاده، حبیبی ، بنی صدر، صادق طباطبائی دیگرکسی یادم نیست . بهرحال با ایشان وبقیه هم با مان الله وبا مان خودشان . وقتیکه صبح شد آن خبرنگاران آمدندویکی ازما پرسیدند احساس شما چیست ؟ خب هرکس متناسب آن حالت وروحیه ای که داشت یک جوابی داد. خمینی گفت ،" هیچ " . کاش ما آنجا دقت میکردیم ومعنای این " هیچ "را میفهمیدیم. بهرحال ، اول برادرایشان ومطهری وارد هواپیما شدندوبعدهم لاهوتی آمدوبعدازا وصباغیان آمدوایشان را باصطلاح ازهواپیما خارج کردند. سرآن پله که ازبالا میخواست پائین بیاید قطب زاده رفت که زیربغل ایشان را بگیرد که درواقع میخواست که با این روبخرج دادن اوبروپائین . ایشان هم دست اورا عقب زدوگفت ،" نخیر لازم نیست ." گفت آخرمیافتید. گفت ،" نخیرنمی ـ

افتم خودم میروم." دست ایشان را عقب زدوخودش با احمدپائین رفتند. آن افرادنیروی هوائی که آنجا بودند ایشان را سوارکردندوبردند. آن ترتیب هشت نفروا ینها بکلی بهم خورد.

س ـ چطورشدکه آقای ژنرال ربیعی آن هلیکوپتررا برای آقای خمینی درآنجا فرستاد؟ درحالیکه ایشان هنوزفرمانده‌ی نیروی هوائی بودند وارتش هم درهرحال هنوزجزو حکومت بختیار بود؟

ج ـ بله جزوحکومت بختیار بود ولی گفتم به‌شما که‌قبلاً ارتش..

س ـ قرارش گذاشته‌شده‌بود؟

ج ـ وآمده‌بود ازخمینی تأمین گرفته‌بود، این یک. دوم اینکه تازه‌هم نمیکردکسی بحرف اوگوش نمیداد. نیروی هوائی را که‌شما میدانید که‌خیلی زودترازبقیه‌به اینطرف پیوست. اصلاً تازه‌ایشان هم میگفت‌نه کسی بحرف ایشان گوش نمیداد. نیروی هوائی زودترازهمه‌طغیان کرده‌بودوآن توطئه‌ی کودتا را که‌بختیار چید وبه‌اجراگذاشت همین افراد نیروی هوائی ناکام کردند بنابراین نمیشودگفت که‌ربیعی دراختیار اوگذاشته بود، خیر. ربیعی مخالفت‌نکرده‌بود نه‌اینکه دراختیارگذاشته بود، این یک، دوم اینکه من ربیعی رادرمدرسه‌ی رفاه‌دیدم.

س ـ وقتی که‌دستگیرشده‌بود؟

ج ـ بله وقتی که‌دستگیرشده‌بود. اوراافسرقابلی یافتم واصلاً روحیه‌ای دراوندیدم که اوکسی بوده‌که‌مانع بشود. اتفاقاً" فکرمیکنم اگربخودش هم پیشنهادمیکردند همین کار را میکرد. چطورمیتوانست‌فرمانده نیروی هوائی یک هلیکوپتر رااز شخصی مثل خمینی مضایقه‌کندوآن هم زمانی که چندین میلیون آدم توی خیابانها ریخته‌به‌استقبال او.

س ـ آقای دکتربنی صدر، وقتی نصیری، رحیمی وخسروداد وناجی اعدام شدندمطبوعات غربی وبطورکلی مطبوعات دنیا سروصدایشان بلندشد وشما درروزنامه‌ی انقلاب اسلامی خطاب به‌آنها نوشتید،" شما که آنهمه‌درباره‌ی اعدامها درایران سروصدا راه‌انداختید خودشما پس‌ازجنگ دوم بنابراسنادی که‌سفیرما درپاریس‌فراهم آورده‌است ۱۰۵ هزارنفر

را بدون محاکمه بعنوان همکاری با دشمن اعدام کردید و یک میلیون را خودسرانه توقیف و زندانی کردید. در ایران پس از ۵۵ سال تحمل سیاهکارترین رژیم ها بقول شما ۴۰۰ تن اعدام شدند. این دو رقم را با هم مقایسه کنید تا بزرگی معنویت امام خمینی و روحانیت را اندریابید." آیا غیر از این شما عکس العمل دیگری و یا نظر دیگری هم راجع به این اعدامها داشتید؟ کاری کردید که از تکرار آنها جلوگیری بشود که اینها بدون محاکمه اعدام نشوند؟

ج - اولاً" این را که شما خواندید جزئی از یک مقاله است و در همان مقاله، این خودش اعتراضی است به آن اعدامها، با اصطلاح گفتم که کسی فکر نمیکرد که خمینی عامل این جنایتها است ولو جانی ترین اشخاص را شما بدون محاکمه بکشید یک جنایت است. پس اینکه من باورم بود که معنویت خمینی مانع است که جوی خون راه بیافتد، اوائل هم این جور بود. شما فکر کنید که غیر از این معنویت در کدام انقلابی ممکن بود که سران یک رژیمی که آن جنایات را کرده بودند، مثلاً" نصیری را مردم بگیرند و سالم به مدرسه ی رفاه بیاورند و تحویل بدهند. این اصلاً" یک معنویت عظیمی است برای یک انقلاب. در انقلاب فرانسه چنین شده بود؟ در انقلاب روسیه چنین شده بود؟ در کجا چنین چیزی شده بود؟ فقط در ایران شده بود. پس وقتی من میگفتم یا نوشتم که این معنویت خمینی سبب شده است از روی باور نوشتم و اینجور هم بود. منهای این معنویت یعنی باور مردم به این روحانیت خود مردم میریختند و این ها را قطعه قطعه میکردند. هزاران آدم کشته شده بود، خانواده ی اینها انتقام را حق خودشان میدانستند.

س - این کشتارهای بدون محاکمه ئی که در آن ماههای اول انجام گرفت عامل محرک این جریان چه کسی بود اگر آقای خمینی نبود؟

ج - کشتار بدون محاکمه نشد. یعنی همان اعدامها را میگوئید؟

س - بله منظورم همان اعدامها است.

ج - مثلاً" این اعدامها. اولاً" در چندین سرمقاله من راجع به این مسئله نوشتم و به اعدامها اعتراض کردم. این جمله ای که حالا یادم هست از آنچه نوشتم در آن زمان اینست،

این اعتراض به خارجی ها بوده که اینها را عنوان میکردند اینکه شما خواندید. اما به داخلی ها هم اعتراض کردم وآن اعتراض این است: کارهمیشه با بدترین ها شروع میشود وبا بهترین ها ختم میشود. شما از اعدام بدترین ها شروع میکنید وبعد به اعدام بهترین ها میرسید، که رسید. وقتی دختر دکتر برومند پیش من آمد که اگر شما مدرسه ی رفاه میروید من هم شنیدم که دکتر بختیار را گرفتند ودرآنجا است میخواهم بیایم واورا ببینم واگر میشود من هم با شما همراه بشوم. گفتم بیا شید برویم واوآمد. رفتیم آنجا به گمان اینکه دکتر بختیار را گرفتند وببینیم که درچه وضعی است. معلوم شد که نه آنجا نیست. پسر خمینی آمد، که آقا گفتند شما پیش این زندانیها بروید، گویا بدرفتاری شده است، وبه آنها دلداری بدهید وبه اینها بگوئید که اینجا حکومت اسلام است وحکومت، قانون است ونگران نباشید وموراازما ست میکشند حق حق است. من خیلی توی دلم خوشحال شدم وگفتم عجب این آدم با صطلاح عارفی است. گفتم برویم، اوهم آمد ورفتیم. رفتیم به آن اتاق بزرگی که اینها درآنجا بودند وبعضی از آنها را آدمهای قوی یافتیم مثل رحیمی، همین ربیعی وبعضی ها را هم آدمهای بسیار ضعیفی یافتیم مثل نصیری که گریه میکرد والتماس میکرد. من برای آنها صحبت کردم وبسیار به هیجان آمدند. این ربیعی آمد وجلوی من زانو زد وقرآن جلویش گذاشت وگفت به این قرآن من آنچه که بدست آوردم اززحمت شخصی خودم بوده وکار وتلاش. من نه نوکر بیگانه بودم ونه جاسوس بودم ونه چه بودم ونه جزو هزار فامیل بودم وهمینجور شمرد. منهم دلداری دادم که شما ابدا" نگران نباشید، چون باوردا شتم، این نوشته ها ئی را که میخوانید نوشته ی آدمی است که باوردارد. گفتم خب اگر اوباور ندا شت چرا به من گفته است که بیایم و با اینها صحبت کنم. ازآنجا هم به اتاق روبروی کوچکی رفتیم ونیمساعتی هم با هویدا که درآنجا زندانی بود صحبت کردیم. صبح همان روزمن مطلع شدم که چهارنفر از همانهائی را که دیشب رفتیم با آنها صحبت کردیم اعدام کردند. خیلی به من سخت آمد.

س- آیا شما اطلاع دارید که چه کسی دستوراعدام آنها را صادرکرده بود؟

ج - چرا. چندماه پیش بود که خلخالی مصاحبه کرد وگفته که همه ی اینها بدستورامام بود ولی آنوقت اینها مطلقا" توی ذهن ما با میخ هم نمیرفت که خمینی گفته که اینجور جلادی

کنید. من پیش بنی صدر رفتم وگفتم آقا شما از اینطرف به من گفتید بروید و به اینها دلداری بدهید و از آنطرف بلافاصله اینها را گرفتید و کشتید. گفت، "بله این ساواکی ها هرشب درشهر اشخاص را ترور میکنند و میکشند و این چپی ها دارند از موقعیت سوء استفاده میکنند که اینها بله ساخت و پاخت بوده و نمیخواهند این جنایتکاران را محاکمه کنند و نمیخواهند هنـد کاری کنند، میخواهند اینها را ول کنند. این است که برای تسکین افکار عمومی بلکه این ساواکی ها دست از ترور و این چیزها بردارند و این چهار نفر هم که دیگر جانی بودند، اینها که دیگر دفاع ندارد. حالا شما میخواهید از اینها دفاع کنید؟" گفتم من نمیخواهم از اینها دفاع کنم من میخواهم از قانون دفاع کنم. شما گفتید که به اینها بگوئید که قانون حکومت میکند. اگر قانون اینجور حکومت کند پدر همه درمیآید. بعد قرار شد که نظم وقاعده ای پیدا کند. برای این نظم وقاعده هم چندین نوبت با طالقانی و مهندس سحابی ما سه نفر با اصطلاح مسئول بودیم که آئین نامه تهیه کنیم وجلوی شکنجه را بگیریم و اینها را هم کردیم ومدتی هم جلوی این چیزها را گرفتیم و با اصطلاح این جو کاهش پیدا کرد. ولی شما سیاست ملاتاریـا را با ید توجه بکنید. اینها هروقت که با مشکلی روبرو میشوند، مثـل الان هم همین جوراست، دوره اول انتخابات مردم نرفتند که شرکت کنند و در این فاصله یک چند نفر را بردند و اعدام کردند. درجنگ حمله میکنند اگر موفقیت حاصل شد که هیـچ ولی اگر نشد چندتا را اعدام میکنند. این را یکنوع سیاست میدانند. با زتـاب آن ناکامی هائی که آقایان بدست میآورند در افکار عمومی سبب نشود که یکوقت جنبش وتحرکی برضـد آنها بشود. این از ابتدا روی این حرفی که الان من زدم شما می بینید که از ابتدا این آدم توی کله اش هست. این را هم از همان محیط خانـی دارد که در آن بزرگ شده است همان محیط بختیاری. بله در این سرمقاله ای که در دو جلد چاپ شده است، گویا دویـست مقاله جمع شده است، شاید بیشتر از ده مقاله راجع به همین اعدامها اعتراض شده است.

س - آقای دکتر بنی صدر تا آنجائی که شما اطلاع دارید آیا کسی هم اعدام شد بخاطر اینکه اطلاعات زیادی راجع به اطرافیان خمینی داشت؟

ج - ازمن بپرسید من میگویم که همه ی اینها که اعدام شدند به این دلیل بود که اطلاعاتشان هرچه بوده با خودشان به گور برود چون هیچ دستگاهی که یک ذره عقل داشته باشد این گنجینه های اطلاعاتی را مفت نمی کشد. مثلاً" آقای هویدا به دکتر [illegible] نامه ای نوشته بود و دکتر مبشری با خود من به قم رفتیم و خمینی را قانع کردیم که [illegible] این یک محاکمه ی بین المللی تشکیل بشود و هم پذیرفته بود که همه چیز را بگوید. ما با خیال راحت به تهران برگشتیم که لاقل این یکی محاکمه خواهد شد. اما فردای هما نروز خبرش منتشر شد که آقای خلخالی رفته به زندان و در زندان را هم بسته، اول کشتند و بعد به محکومیت او رأی دادند.

س - آقای بنی صدر وقتی که آقای طالقانی یک مدتی قهر کرد ورفت ولی بعداً" برگشت و آمد چطور بود که بعد از برگشت تا این اندازه در اختیار آقای خمینی بود و شدیداً" از آقای خمینی حمایت میکرد

ج - او با اصطلاح قهر کرد به این دلیل بود که همین غرضی که الان وزیر نفت است پسراو را توقیف کرده بود .

س - بله این داستان را که میدانم. ولی وقتی ایشان برگشتند و آمدند خیلی مطیع آقای خمینی شده بودند. چرا ؟

ج - نه یک کمی صبر کنید تا داستان را بگویم چون من یک چیزهائی را میدانم که بگویم. بله گفتند آقای طالقانی مخفی شده است و رو پنهان کرده است. شورای انقلاب از من و آقای بهشتی خواست که بچرخیم و او را پیدا کنیم. حالا فکر کردیم کجا و ما چطوری بچرخیم توی شهر تهران، ما پلیس مخفی نیستیم، ما کارآگاه نیستیم چطوری بچرخیم و او را پیدا کنیم؟ گفتند نه این درجاهائی ممکن است باشد که اگر شما بروید او رونشان میدهد. گفتیم بسیار خوب. سوار ماشین شدیم ورفتیم. درکرج دو سه باغی را گفته بودند که به آنجا رفتیم که در هیچکدام نبود. تا عصری دنبال ایشان گشتیم که بیفایده بود و پیدا نکردیم. فردای آنروز دیدیم که ایشان سرازقم در آورد و با پسر خمینی پیش خمینی رفت .

شخص ثالثی که در مصاحبه حضور داشت :

بمن گفت که آقای طالقانی را از طریق پسرش ابوالحسن پیدا کن . من ابوالحسن را پیدا کردم وصحبت کردیم که آقا کجاست ؟ گفت من نمیدانم اما عصر به عصر بمن تلفن میشود . ازسلامتی ایشان خبرمیدهند وپیغام اگرباشد میشود فرستاد . بعد پیغام کرده بود که آقایان میخواهند بیایند . ایشان (آیت الله طالقانی) پرسیده بود که چه کسانی هستند؟ بعداو (پسرآیت الله طالقانی) پیغام کرده بود که شما (آقای بنی صدر) میخواهید بدیدن او ازطرف شورای انقلاب بروید . بعدا یشان (آیت الله طالقانی) پرسیده بود که دقیقا " کی هستند؟ من ازشما (آقای بنی صدر) پرسیدم گفتید که شما هستید وآقای بهشتی وظاهرا " آقای رفسنجانی اگریادم باشد . بعدپسرش وقتی بعدازظهرتماس گرفته بود پیغام کرده بود که شما میخواهید بیائید . ایشان (آیت الله طالقانی) گفته بود کلا" من ازدست آقای بهشتی ورفسنجانی قایم شدم . اگرشما (آقای بنی صدر) به صفت شورای انقلاب میآئید تا شورای انقلاب اطلاعیه نداده که این جوردستگیری های غیرقانونی را محکوم نکند من حاضر نمیشوم . اما اگربه صفت شخصی میآید قدمتان روی چشم بفرمائید . بعدهم من این موضوع رابه شما (آقای بنی صدر) گفتم گفتید بگوئید همین جورمیرویم دیدنش که بعدصحبت دکترتقی زاده شدوپدرمن که سه تائی باهم بروید . بعدبه ابوالحسن (پسرآیت الله طالقانی) پیغام دادیم اوپیغام داده بودوگفته بود که عیبی ندارد . بعد شما زنگ زدید گفتید که درشورای انقلاب دست درکار تهیه یک همچین اعلامیه ای هستندکه شما (آقای بنی صدر) به صفت شورای انقلاب بروید . بعدپیغام دادیم که یک همچین اعلامیه ئی درکارصدوراست. گفت (آیت الله طالقانی) که اگرصادرشد آنوقت اگرایشان به صفت شورای انقلاب بیایند قدمشان روی چشم . شورای انقلاب ، اگر یادتان باشد ، عصرآن روز اطلاعیه صادرکردوشما (آقای بنی صدر) خانه ی هاشمی رفسنجانی بودیدکه من تلفنی با شما تماس گرفتم وگفتید الان اطلاعیه نوشته شده وراديوميخوانند . راديواطلاعيه راخواند . ابوالحسن تماس گرفت كه اطلاعيه خوانده شدواين آقايان بيايند؟

ج ـ كه احمدخمينى قم رفت .

شخص ثالث ـ بله ازآنجا گفته بودندکه آقا سيداحمدالان آمدوآقا رابرداشت برد . يعنى قضيه منتفى شده است .

ج - پس داستان این است .

س - بله بفرمائید .

ج - قبلاً" این را شما نشنیده بودید ؟

س - نخیر .

ج - یعنی خود منهم از یاد برده بودم . بله بعد از اینکه اعلامیه صادر شد و شورای انقلاب آنگونه اقدامات خودسرانه را محکوم کرد ایشان سر از قم درآورد . خوب بعد من ایشان را دیدم و گفتم آقا این پنهان شدن شما چه بود و سر از قم درآوردنتان چه بود ؟ گفت ، " بله دیگر به تنگ آمده بودم ." گفتم خوب بتنگ آمده بودید آخر شما که بچه نبودید که قهر کنید . شما کوچک شدید قهر کردید دیگر چرا قم رفتید ؟ قهر کردید رفتید خانه قم دیگر یک چیزهائی را پذیرفتید . خیلی به خود آمد . یعنی یک حالتی بهش دست داد گفت که " آه راست می - گوئید شما من یک چیزی را توجه نکردم ." اوضاع همین جوری بود تا یک سفری ایشان تلفن کرد که بیا برویم به قم . گفتم عیب ندارد برویم . ماشین همین هویزر را هم سوار میشد . سوار همان ماشین شدیم و به قم رفتیم . توی راه گفت من نمیدانم چه باید بکنیم ؟ بالاخره کار به کجا میرسد ؟ گفتم خوب آقا بیائید بایستیم . گفت من با خمینی نمی ایستم ، اگر خمینی درکار نبود می ایستادم اما با خمینی نمی ایستم . گفتم آقا اگر جلوی خمینی بایستید او به آنها تمایل نشان نمیدهد ومجبور میشود که تمایل با ینطرف نشان بدهد . ولی خوب هرکس یک مزاج سیاسی دارد . نه اینکه او رفت و از روی خط موافقت با خمینی ساخت ، نه همچین ساخت و پاختی انجام نگرفت ولی او خطی داشت و میگفت با این آدم نمیشود روبرو شد ونتیجه بدتر است و نتیجه بهتر نمیشود . باصطلاح این دلیلش بود چون ما از تهران به قم راجع به این مسئله همچنان حرف میزدیم وشب هم خانه ی تولیت ماندیم و تولیت هم خانه اش نبود واو را به بیمارستان برده بودند وما توی آن خانه ماندیم وتمام آن مدت هم باز راجع به این مسئله حرف زدیم و ایشان قانع بود به اینکه وضع بدتر خواهد شد اگر کار به رویاروئی با شخص خمینی بکشد . پس ترجیح میداد به اینکه کج دار و مریز یک جوری عمل بکنند هم باشد وهم نباشد و باصطلاح از دور و نزدیک که یک حدودی رعایت بشود .

س - برای اینکه وقتی ایشان آمدند بعد از آن دیگر در خطبه هایشان شدید " به مجاهدین

حمله میکردند وآنها را بنام منافق میخواندندوبه جریان کردستان شدیداً" حمله کردند، آقای قاسملو را با آقای پیشه وری مقایسه کردند، این خطبه هایشان هست .
ج - نه، درهرخطبه ای نکردند دریک خطبه ای کردند وآنهم مجاهدین را هیچوقت منافقین نگفت . اتفاقاً" این مجاهدین را خمینی راه نمیداد ویکی ازهمین دلائلی که با هم قسم رفتیم همین بودکه ایشان میخواست منهم باشم باهم دوتائی زورمان را بگذاریم رویهم وخمینی را راضی کنیم که اینها را بپذیردکه راضی هم کردیم وآنها را پذیرفت . اوهمین رجوی اینها را به حضور پذیرفت . نه اوبه اینها علاقه داشت . البته نه اینکه هیچ ایرادی نداشت ، ایراد را داشت منتهی میگفت خوب اینکه اینها باشند جوان هستند بهتراست تا نفی بشوند . درمورد کردستان هم خوب هرچه را این آقایان تعهدکردند زیرش زدند . خوداینها امضاء کرده بودند شورای سنندج را . شورا انتخاب شد زدندبهم . وچون اوشورا را اصل گرفته بود خوب اولین ضربه ای که خورده بود ازهمین اینها خورده بود پس نالـه اش درآمد ودریک خطبه ای گفت شما فسادکردید چه کردید چه کردید . آن نتیجه ی این بود نه نتیجه ی ساخت وپاخت با خمینی نه این شوراها را او طرح کرد، قانون شوراها تصویب شد . برای اینهم ما باهم به سنندج رفتیم بعنوان هیئت آنجا رفتیم . قرارشد که شورا تشکیل بشود . اولین شورای زمان انقلاب هم درسنندج تشکیل شد . کی بهم زد؟این آقایان مدعی سوویت Soviet . این آقایان بهم زدند . خوب این ناله اش درآمد بدلیل اینکه بعدتا میخواست اسم شورا را بیاورد به اومیگفتند آقا مثل شورای سنندج میخواهی ؟
س - شما خودتان درمصاحبه ای که داشتید مجاهدین خلق را بعنوان التقاطی قلمدادکردید .
ج - من درهمین میثاقی هم که نوشتم همین حرف را زدم .
س - وبعدازآنهم من یادم هست سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را که آقای عباس شیبانی وبهزادنبوی راه انداخته بودند شما درروز تأسیسش درداننشگاه سخنرانی برای تأسیس این سازمان کردید .
ج - برای تأسیس نبود . من درسراسر ایران سخنرانی کردم ویکی هم بمناسبت آن بود . اولاً" حالا چون پرسیدید آن اصلاً" یک تاریخی دارد برای اینکه عباس شیبانی توی آنهم نبودوعضوحزب جمهوری بودوحروآنها نبود . وآن این است که دخترطالقانی بنام اعظم طالقانی

نزدمن آمدوگفت باینکه چندتا گروه ازمجاهدین که حالادیگربا مجاهدین نیستندمیخواهند آقای خمینی را ببینند، شش گروه، وشما یک وقتی برای اینها ازآقا بگیرید. منهم ازخمینی برای اینها وقت گرفتم. اینها هم رفتند وخمینی را دیدند. آنها آمدند پیش من، این رجائی همجزوآنها بود یکی ازآنها بود. آمدند گفتند که آقا گفت که امرما با شما است وهر چه شما بگوئید ما انجام میدهیم. خوب کی ها هستندوکی هستید. گفتندما یازده گروه هستیم. گروهها ی کوچک بودند. من گفتم واللهاین یازده گروه من نه وقت دارم ونه درامکان من هست که یکی یکی به شما برسم. شما باهم بنشینید وحدت کنید ویک دسته بشویدکه انسان بفهمد با چه سروکا ردارد. اینها رفتند، همین این رضائی که الان مسئول سپاه است وبه این جنایتهای مخوف هم دست میزندا وهم یکی ازآنها بودو ابوشریف هم یکی ازآنها بود. اینها رفتند واساسنامه وآئین نامه ای نوشتند وپیش من آوردند که ما اینجوری وحدت کردیم وشد سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی. گفتم بسیارخوب. حالا اینها دردانشگاه میتینگ گذاشتندوازمنهم دعوت کردندومنهم مثل دعوت بقیه راکه قبول میکردم دعوت آنها راهم قبول کردم ورفتم سخنرانی کردم. اینها وقتی با صطلاح طالقانی روبنها ن کردیک میتینگ گذاشتندوظاهرا" برای مخالفت با طالقانی نبودولی عملا" به این عنوان وباصطلاح تظاهرات راه انداختند. بعدهم پیش من آمدند، بعدازوقوع البته، گفتند خوب این پیرمرد راآدم کردیم. گفتم پیرمردکیست؟ گفتندطالقانی. گفتم یعنی چه چطورآدم کردید؟ گفتند این میتینگی راکه گذاشته بودیم. گفتم اه شما گذاشته بودید؟ گفتندبله. گفتم اولا" مگر شما قرارنبود کارتان با من باشد شما چطور بدون شوررفتید میتینگ گذاشتید، بعدهم شما برضدطالقانی میتینگ گذاشتید؟ بروید دنبال کارتان. من که هیجده سال درایران نبودم ونمیدانستم کی به کیست. پس داستان ... چون دخترطالقانی معرفی کرده بود گفتم لابد اینها آدمهای صحیحی هستند والا ایشان چطور طرفدار اینها است. تا اینکه طالقانی یکروز درهمان سفری که به قم میرفتیم گفت شما خودتان را وارد این حزب بازی واین چیزها نکنید، درایران شخصیتهائی که وارد حزب واین چیزها میشوند خراب میشوند، همین طورمستقل بمانید. گفتم نه من حالا با نظرشما موافق باشم یا نباشم این امرعلیحده است اما من واردحزب بازی اینها نشدم. گفت چرا حزب درست کردید. گفتم کدام حزب را من درست کردم؟ گفت همین مجاهدین

انقلاب اسلامی که بمن فحش میدهند. گفتم آقا داستان این نیست، دخترشما اینها را بمن معرفی کرد. گفت همچین چیزی نمیشود. گفتم بروا زاعظم خانم بپرس. ایشان آمد ومعرفی کردومنهم ازخمینی وقت گرفتم. خمینی گفت که کارشان بمن مراجعه بشود و داستان این شد واینها آمدندبرضدشما میتینگ دادندوبعدهم آمدندپیش من وگفتندخوب دماغ شما را بخاک مالیدندومنهم با اینها قطع کردم. گفت "اه شما با اینها برسراین قضیه قطع کردید؟" گفتم بله. گفت واقعا" قطع کردید؟ گفتم بله. گفت سراین قضیه؟ گفتم بله. خیلی هم ازمن عذرخواهی کردوگفت که مرا ببخشید چون من خیال میکردم شما دنبال دسته بازی اینها افتادیدواینها را پیدا کردیدبرای دسته بازی. گفتم نه اینها مرا پیدا کردندومن اینها را پیدا نکردم وآنهم ازطریق دخترشما ومنهم سراین داستان با اینها قطع کردم. پس داستان ازاول تا آخرش این بودوشما میدانیدکه اینها درتمام مدتی که من متصدی بودم پیشاهنگ ضدیت با من اینها بودند وعلتش هم باصطلاح ازآن زمان ضدیت پیدا کردند ازهمان زمان برسراین طالقانی.

س - آقای دکتربنی صدرشما یک جائی نوشتیدکه وقتی که درپاریس بودید مطالبی راجع بچگونگی قانون اساسی مینوشتید وبه آقای حبیبی میدادیدوآقای حبیبی راجع به این موضوع با آقای خمینی مشورت میکرد. آیا فکرمیکنیدکه اینکار صحیح بودکه فقط بدست شما وآقای حبیبی وآقای خمینی یک چنین چیزی نوشته بشود؟

ج - والله من همچین چیزی ننوشتم. گفتم دریک چیزهائی با من هیچ شورنمیکردند اصلا". من ازبیرون فهمیدم که حبیبی مشغول تدوین قانون اساسی است که به اینکارهم خنده ام میگرفت. نخیر بمن اصلا" همچین چیزی راا طلاع هم نداد که دارد یک همچین چیزی را تهیه میکند.

س - آقای بنی صدرشما یک جائی هم درروزنامه تان راجع به آقای خلخالی نوشتیدوهمین الان هم که راجع به ایشان صحبت کردیم من دیگر این مطلب را نمیخواهم چون درهمان رابطه با شکنجه واعدام برق آسای آن زمان است. شما که آقای خلخالی را به این خوبی میشناختید بعدا" چگونه ایشان را متصدی مبارزه با مخدرات کردید که منجربه

آنهمه‌کشتارو اعدام شد؟

ج - اولاً اینهم از آن دروغ ها است . من سه‌دفعه‌هم این را کتبی تکذیب‌کردم ولی باز شما می پرسیدکه ...

س - معذرت میخواهم من اطلاعی نداشتم از تکذیب شما .

ج - نخیر این داستانش اینست . پسرخمینی آمدوگفت‌ایشان را امام موافقت‌کـــرده وشما هم موافقت‌کنید این قاضی مبارزه با موادمخدره‌بشود . گفتم آقا من اولاً" مقامی نیستم که‌قاضی نصب‌کنم ، درقانون اساسی رئیس‌جمهورنمیتواندقاضی نصب‌بکند ، ایـن یک . ثانیاً " این آدم را من جانی میدانم چطورهمچین کسی را میتوانم قاضی نصـــب کنم ، این دو . سوم اینکه‌این مسئله‌با اعدام حل نمیشود . اوموسوی اردبیلی تمـــا دو صبح بمن فشارآوردندکه‌حالا شما بگوئیدکه‌موافقید . گفتم من همچین حرفی نمی زنم . تمام شد . روزبعدجناب ایشان بعنوان اینکه‌امام گفته‌است ودادستان کل موافقـــت کرده‌است‌خودراقاضی این چیزها خواندووانمودکردکه‌گویا من به‌او اجازه‌ی قضاوت‌دادم‌و این را عنوان کردند وچندتا اعدام هم کردندوتوی روزنامه‌ها اعلام کردندکه‌آقـــای رئیس‌جمهورآقای خلخالی راقاضی مبارزه‌با موادمخدرکرده‌است . آقای بختیارکـذاب هم کارش‌درخارج کارش‌همین دروغ سازی ها است . منهم درروزنامه‌نوشتم که‌من هیچگونه مسئولیت‌قضائی به‌آقای خلخالی ندادم ورئیس‌جمهورهم اصلاً" نمیتواندکسی را به‌قضاوت نصب‌بکندتا من اینکارراکرده‌باشم . یک چیزرا بله وآن حسابش‌جدا است . وآن مسئله‌ی نظارت‌است برموادمخدر، تعقیب موادمخدر . آن را من کردم وربطی به‌قضاوت‌نداشت . ایشان هم بعدازتکذیب من نامه‌ای نوشت وباصطلاح ازآن کاراستعفاداد . دوباره‌بـــاز این آقایان اورابه‌آن کارگماردند . تااینکه‌دادم ازاودرحال محاکمه‌فیلم تهیـــه کردند ، محاکمه‌های یک‌دقیقه‌ای یک‌دقیقه‌هم نمیشد حالا امیدوارم آن فیلم ازدست نرفته‌باشد . چندتا ازروحانیون رادرمحل زندگی که‌داشتم آوردم . آن چندنفـــر اینها هستند : ربانـــی شیرازی ، محلاتی ، مثل اینکه‌آن انواری بود ویکی دیگرییادم نیست . اینها راآنجانشاندم وگفتم این فیلم آقا را تماشا کنید . مثل،میگویندبوعلی سینا

نگاه میکردونسخه مینوشت عینا " همان جور. اینها پای میزمیآمدند، همه‌چیزقبلا" نوشته وآماده بود، اویک نگاهی به‌قیافه میکرد هی اینجوری واینجوری وطرف رامی ـ کشیدندومیبردند حالا مثلا" آنجا یک امضائی میکرد ده‌سال، اعدام، کم یازیاد. این محاکمه‌ی این آقا بود. بعدازاینکه من این فیلم رابه‌این آقایان نشان دادم گفتم که‌حالا شما دیدید، مثل اینکه‌نفرچهارم اشراقی بود، بعدازاین فیلم اورادیگر ازقضاوت برداشتند. من فکرکردم نتیجه‌ی این فیلم‌مستندبوده‌است. بعدمعلوم شدنه یک تاجری میخواسته‌یک پولی، بعنوان سهم امام به‌خمینی برساند این آدم وسط راه پول راگرفته‌وبه‌خمینی نرسانده‌است. بعدازطریق دیگری میخواست مطمئن بشودکه بدست خمینی رسیدیانه؟ وقتی فهمید که‌نرسیده‌ومعلوم شدکه‌وسط راه این آقای خلخالی گرفته این مغضوب واقع شده‌است وآن مقام‌راازاوگرفتند. حالا آیااین داستانی که من برای شمانقل کردم، داستان سهم امام، راست‌است یاراست‌نیست نمیدانم ولی بعدازآن فیلم این آدم راازآن سمت برداشتند.

س ـ آقای دکتربنی صدر شما درروزنامه‌ی انقلاب اسلامی ۱۸ آبانماه سال ۱۳۵۸ راجع به‌وحدت‌گسترده‌ی اسلامی صحبت‌میکنید ونوشتید، "بدین قرارجز گرایشهائی که خودرادینی نمیدانندویامخالف حاکمیت آن میدانندیاجدائی دین ازسیاست یاوردارندویاپیروماركسیسم یاایسم دیگری هستند همه‌ی مردم‌در وحدت بزرگ بصورت سازمان یافته‌شرکت میجویند." آیابااین ترتیب درواقع میشود صحبت‌ازآزادی هم کرد؟ یک حکومت‌ایده ئولوژیک ومذهبی بدین شکل ازنظرشما می ـ تواند که‌آزادی راهم درمملکت مستقرکند؟

ج ـ اولا" این که‌شما خواندید حکومت نیست وحدت است.

س ـ بله.

ج ـ طبیعتا" وقتی یک سازمان سیاسی بخواهدبوجودبیایدازکسانی بوجودمیآیدکه‌به‌یک عقیده‌باوردارندنه‌ازکسانی بوجودمیآیدکه‌عقایدضدونقیض دارند. تازه‌اگرهمین انجام شده‌بود ماکلی ازاستبداددوربودیم. شما فکرکنید که‌اگریک جبهه‌اسلامی بوجودآمده بود

که گرایشاتی که اسلام را اساس آزادی میدانند در آنجا بودند چرا این استبداد بوجود میآمد ؟
این یک . ثانیا " این مقدمه‌ی طولانی دارد همین که شما خواندید و در ضمن مقدمه هم
دارد . قرار بود به پیشنهاد دو نفر یعنی آن طرح از دو نفر بود که ما یک شورائی فرا
بخوانیم . از صاحبان عقاید مختلف از اسلامی وغیر اسلامی بعنوان شورای مشورتی
و این دو نفر هم یکیش هوشنگ کشاورز بود و یکیش مجید احسن که همچین طرحی را پیشنهاد
کرده بودند . ما میخواستیم اول این انحصار حاکمیت را از حزب جمهوری بگیریم ودر ثانی
یک محیط تفاهم سیاسی بوجود بیاوریم که در آن محیط تفاهم سیاسی خب هرکس به هر
عقیده‌ای هست توی حزب خودش برود ، ما که نگفتیم آنها حق فعالیت ندارند . اما
نمیشود شما مارکسیست را در حزبی که اعضای آن مسلمان هستند بیاورید ، او باید توی
حزب خودش فعالیت کند من دیروز مفصل شرح دادم که این التقاط ایدئولوژی ها
را من باور ندارم که کار صحیحی است که همینجور قاطی پاطی سازمان درست کنیم
از عقاید گوناگون ،نه اشخاصی که به یک عقیده باور دارند باید آن سازمان را تشکیل بدهند .
در آن وحدت بزرگ ما نگفتیم دیگران حق ندارند فعالیت داشته باشند اما باید بروند
و سازمانهای خاص خودشان را تشکیل بدهند . مارکسیست نمیشود بیاید توی مسلمانها و
فعالیت سازمانی بکند برای اینکه اینها دائم باید بهم دروغ بگویند و این دیگر اسمش
سازمان سیاسی نیست ، میشود همین بازی هائی که تا حالا بوده است . پس آن شورا که
بعنوان شورای سیاسی باید تشکیل میشد آن این کار را میکرد که در واقع این محیط قهر-
آمیز را تبدیل به محیط سیاسی میکرد و گرایشهای مختلف در اداره‌ی کشور شرکت میکردند
و همینکه هر سازمان سیاسی جداگانه فعالیت میکرد .
س - پس بنظر شما حکومت مکتبی ایدئولوژیک میتواند که ضامن آزادی هم باشد ؟
ج - ببینید این را حالا من نوشته‌ام به حقوق بشر درسی و هفت ماده از قرآن درآورده‌ام که
سی ماده در حقوق بشر است و بعلاوه هفت ماده که در حقوق بشر نیست مثل حق به صلح ،حق به اختلاف نظر
اینها حقوق اساسی است که ادیان پذیرفته‌اند . این سی ماده‌ی حقوق بشر هیچ منبعی غیر
از انجیل و تورات ندارد ، حالا شما این حقوق بشر را تمامی بشریت پذیرفته غیر

ازحکومت های توتالیتر. چون منشاء اش مذهبی است ما بگوئیم قبول نداریم؟ درقرآن این سی ماده هست خیلی باتفصیل بیشترکه الان دارند منتشرمیکنند وبعلاوه ی هفت ماده که درآنجا نیست وهنوزتقیدنشده است که یکی ازهمانها اختلاف عقیده است ، اختلاف نژاد است ، اختلاف فرهنگ است ، اختلاف دین است ، لیه دینی ولکم دینکم این شعار قرآن است دین من مال من ودین شما مال شما . خب اسلام اینست . شما میگوئیداگرما این ماده را آوردیم ودراساس کارحکومت قراردادیم صحیح هست یا نه؟ این یک. دو اینکه اساسا" حکومت بدون ایده کجاست؟ دروغ بزرگ است ، ما قرارنیست که دروغ بگوئیم. هرگز ممکن نیست حکومت بدون ایده تشکیل بشود هرگزممکن نیست . شما یک حکومت بدون ایده دردنیا بیاوریدببینیم کیست؟ اصلا" چطوری شدنی است . حکومت بجای خود، همین سئوالی را که شما میکنید بدون ایده ممکن نیست کرد .پس بیا ئیدببینیم که چه ایده ها ئی میتوانند درحکومت قبول بشودوچه ایده ها ئی نمیتوانندقبول شود. اگردین معنایش این باشدکه دیگری حق نداردکه دین دیگری داشته باشدویا عقیده ی دیگری داشته باشد این اساس حکومت باشد من با آن مخالفم به دلیل اینکه الان اینجا هستم. اگردین معنا یش اینست که هرکس حق دارد هرعقیده ای را داشته باشد ولی هروقت خواست تغییربدهد ، اینست دین این نمیشود که اساس حکومت نباشد. اگرهمچین اصلی اساس حکومت نباشد استبداد میشود حالا دین نباشد هرایسم دیگری باشد. آن دینی که من میگفتم باید اساس دین باشد پنج تا اصل داشت یکی ازآن توحیدبود که تعریف شده است یعنی رابطه بدون زور،زور نباید اساس حکومت باشد، کی میگویدکه زورباید اساس حکومت باشد؟ هرکس میگویدمن با او مخالفم. دوم اینکه حرف بربعثت بود یعنی آغازکردن وآزادی درآغازکردن است وبه این دلیل میگویند دراین خلقت آزادی هست وانسان آزادخلق شده است چون انسان میتواند با ابداع وبا شروع کردن که همان اصل بعثت است امورجاری را دگرگون کندونظم وطرح نودربیافکند. اصل سوم امامت است یعنی هرانسان را رهبرومسئول تلقی میکند. اصل چهارم عدالت است یعنی هرانسان رافعال ونسبی تلقی میکند. اصل پنجم هم معاد است یعنی رسیدن به جائی که دیگرهیچ احدی

بدیگری حکومت نکند. این اصول دین اسلام است. اینها به باور من باید اساس یک حکومتی باشد واین حکومت میتواند حقوق انسان را حفظ کند. حالا یک اسلام دیگرهم هست چندین اسلام دیگرهم هست چنانکه یک نوع مارکسیسم نیست، چنانکه یکنوع لیبرالیسم نیست. آن چیزی راکه من گفتم اساس باشد اینست وطبق آنهم ما در پیش نویس قانون اساسی نوشتیم، تمام آزادی ها رادرآنجا قیدکردیم وتمام این عمری راکه من درسیاست گذراندم درمبارزه برای آزادی گذراندم واستقلال. بنابراین شما به من میگوئید آقا اگرحکومتی براساس دین تشکیل بشود این سلب آزادی میکند؟ نمیکند؟ تاکدام دین وبه چه ترتیب. اولا" حکومت بدون ایده ممکن نیست وایده نیست که مقصراست، این زیاده روی است دربیان، آن دسته های توتالیتری مقصرهستندکه ایده را وسیله ی کارقرارمیدهند. مارکسیسم نیست که عامل استالینیسم است، استالینیسم است که مارکسیسم راازطبیعت خودش بیرون میبرد ودگرگون میکندووسیله قرارمیدهد. این بحث ها هرروز درجریان انقلاب طرح بوده است ومن گفتم، دیروزکه همین سئوال راکردید، بزرگترین بلای ایران تفکر توتالیتر است. هرتفکرتوتالیتری چه به اسم اسلام باشد وچه باسم هرایسم دیگر ودین دیگری باشدواساس حکومت قراربگیرد بدبختی است اما اینکه شما بمن میگوئید ممکن است دین را ازسیاست جداکرد؟ این ازنظرعلمی محال است عمل بدون ایده بیمعنی است واصلا" شدنی نیست. شما اگر توانستید یک جمله بدون ایده حتی یک حرکت دست بدون اینکه بیان یک ایده ای رابکند انجام دادید معلوم میشودکه اینها رامیشودازهم جداکرد. پس وقتی شما میگوئید جدائی دین ازسیاست پس شما میخواهید چیزدیگری را بجای دین بگذارید. سیاست چیز دیگری نیست غیرازایده را به عمل درآوردن، تعریف دیگری ندارد.

روایت کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست ودوم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء الله صدقی
نوار شماره : ۸

س ـ آقای دکتر بنی صدر وقتی که انتخابات مجلس خبرگان شروع شد در آن زمان دو لیست وجود داشت . یکی لیست جمهوری اسلامی بود که اسم شما هم در آن لیست بود و یکی هم لیست مخالفین بود که آنها مجاهدین بودند و جاما و جنبش مسلمانان مبارز و چند عنصر مختلف مثل حاج سیدجوادی و عبدالکریم لاهیجی و دیگران . چگونه بود که اسم شما در لیست جمهوری اسلامی بود؟ یک. دوم اینکه دیگران تماما " به انتخابات مجلس خبرگان اعتراض کردند و آن انتخابات را مخدوش و قلابی قلمداد کردند حتی اخبار روزنامه خبرگزاری پارس هم که اینجا هست از اشخاص مختلف از آقای اصغر سنجابی رئیس ایل سنجابی گرفته تا دیگران در تهران تماما " به سبک انتخابات اعتراض کردند ولی شما به تمامی این مخالفین در روزنامه ی " انقلاب اسلامی " حمله کردید و بعد نوشتید ، " ممکن است بفرمائید در تمام دوران مشروطیت چرا مردم چون دیروز با طیب خاطر و با همه شوق به پای صندوقهای رأی رفتند ؟ آیا واقعا " میتوان برای آزادی و رأی مردم احترام قائل شد و این واقعیت را ندید و یا دید و کفران نعمت کرد ؟" من از شما تقاضا میکنم که به این دو سئوال که با هم مطرح کردم پاسخ بفرمائید .

ج ـ اولا" دو لیست نبود و بیش از صد لیست بود ، نادرستی اول در سئوال شما است ، من تنها در لیست جمهوری اسلامی نبودم ، غیر از لیستی که مجاهدین خلق و همین ها را که شما شمردید در بقیه ی لیستها بودم ، در همه ی لیستها بودم . دو دسته به من رأی ندادند یعنی در لیست آنها نبودم یکی نهضت آزادی ها بودند و یکی هم این آقایان بودند .

س ـ این آقایان را که میفرمائید منظورتان چه کسانی هستند ؟

ج ـ همین ها یعنی مجاهدین خلق وجاما . من ازآنها تقاضا نکرده بودم که مرا درلیست خودشان بگذارند آنها برای اینکه خودشان ازمن کسب اعتبار کنند مرا درلیست گذاشته بودند آنجورنبودکه اگرمرا درلیست آنها نمیگذاشتند من کم میشدم . نه آنها کم میشدند و دلیلش هم اینست که من رأی دوم را داشتم . آنها ئی که جزواعضای حزب جمهوری بودند همه بعد ازمن بودند آقای بهشتی نفرششم یا هفتم بود . حتی آمای منتظری نفرسوم بودوازمنهم بسیارکمتررأی آورد . دلیل اینست که موقعیت من درافکارعمومی موقعیت این نبودکه من محتاج این باشم که درلیست کسی باشم . بسیاری ازانجمن های اسلامی مرا اعلان کرده بودند ، بسیاری ازگروههای سیاسی مرا اعلان کرده بودندواین آقایان هم برای اینکه با صطلاح ، من تنها نبودم آقای طالقانی هم بودوبسیاری دیگرهم بودند . طالقانی را هم برای این گذاشته بودندکه ازطالقانی استفاده کنند والا طالقانی محتاج رأی حزب جمهوری نبود ، این ثانیا " . ثالثا " انتخابات را نمیشودگفت که آزادنبود ، مطلب اساسی است ، کسی هم تا آنجائی که من میشناختم اعتراض به این بکندکه این انتخابات آزادنبود من ندیدم .

س ـ اگراجازه بفرمائید حالا من متن خبرخبرگزاری پارس راکه ازروزنامه ی انقلاب اسلامی برداشتم برای شما بخوانم .

ج ـ بله خب بخوانید . خبرگزاری که درهمان روزنامه ی انقلاب اسلامی چاپ شده است ؟

س ـ بله . ودرمطبوعات دیگرهم چاپ شده است . نوشتند ، " شوروهیجان واقبال مردم درجنوب وجنوب غربی تهران ازانتخابات مجلس خبرگان چندان چشمگیرنبود . درخیابانهای کارگر ، یادآوران ، میدان خوی ، میدان پاستور ، میدان انقلاب تعداد آرای مردم حتی ازهفت بامداد تا ساعت دوازده ونیم دقیقه بین پنجاه تا صد ودرچندمورد ازهشتصد رأی نفرتجاوزنکرده است . درخیابان یادآوران و خیابان کارگران چندتن ازمردم درگفتگو با خبرگزاری پارس خاطرنشان ساختند که درچندحوزه اسامی کاندیدا های حزب جمهوری اسلامی که قبلا" چاپ وآماده بود به افرادمیدادندواصرارداشتندکه فقط اسامی مندرج درآن را پر

کنندویا خودمأ موران حوزه‌ها مینوشتند. درحوزه‌های مستقردراین خیابانها کسی جز کاندیدای جمهوری اسلامی را بنویسندویا به‌نفع آنها تبلیغات نکنند موردمؤاخذه وضرب وشتم قرارمیگرفتند."

ج ـ شما حالا اینها را خواندید، درست؟

س ـ خیلی زیادهستندکه اگرمن بخواهم بخوانم یک لیست کامل میشودکه‌من اززروزنامه‌های دیگردرآوردم که‌سازمانهای زیادوگروههای زیادی هستندکه اعتراض کردند. حتی مجاهدین خلق.

ج ـ آنها که‌بله اعتراض میکردندبرای اینکه رأی نیاورده‌بودند. آنهائی که‌رأی نیاورده‌بودند معلوم است که‌اعتراض میکنند. اما این مسئله‌است، ببینید اینجا نگفته‌است که‌انتخابات آزادنیست وازاینگونه‌اموروتوی اروپا وآمریکا فراوان رخ میدهد. همین دیشب بحث همین تقلبات بوددراستخابات ما بابت تقلب نمیگویندکه‌انتخابات آزادنبود. انتخاباتی که‌الان رژیم خمینی مکند آزادنیست به‌دلیل اینکه شرایط آزادی فراهم نیست اما ممکن است دریک انتخابات آزادی تقلبات فراوان صورت بگیرد، مطلب اینست مجلس خبرگان باکمال تأسف، گفتم این روشنفکران بی اعتبارشده بودندورأی نداشتند، آن روحانیون اکثریت درآن مجلس آوردند. ما هم دراقلیت آن مجلس بودیم امانمی‌توانستیم بگوئیم که‌رأی رأی مردم ایران نیست هرچند ازاینگونه‌تقلبات هم میدانستیم که‌شده‌است، طبیعی است شما درکجای دنیا هست که‌اینجورچیزها نشود. اینها نمیگویندکه‌آزادی نیست جاهای دیگرهم تقلبات نوع خودشان را کرده‌بودند تنها آنها نبودندکه‌تقلب کرده‌بودند. شما خیال میکنیدکه اگرمجاهدین خلق گیرشان میآمدتقلب نمیکردند؟ زیاد. آنها هم مال اینها راآورده‌ـ بودندکه‌اینها فلان جا فلان کارراکردند واینها هردسته‌ای درانتخابات سیاسی میکنند درغرب بعدازاینهمه‌سابقه‌این نوع تقلبات را میکنند چه‌برسدبه‌کشوری که‌تازه‌اولین بار است که‌میخواهدانتخابات آزادبگذارد.

س ـ شما میفرمائیدکه‌روشنفکران اعتبارشان را درمیان مردم ازدست داده‌بودند. چطور

میشودآدمی مثل مثلا"حسن عرب وخانم منیره‌گرجی درواقع رای میآورند وآراء شان مثلا" پنج برابرآرای آقای حاج سیدجوادی است در روزنامه کدام اینها واقعا " شناخته‌شده‌تر بودند؟ آیا آقای حاج سیدجوادی یا حسن عرب ...

س - آنها رأی ندادند. ببینیدبه حسن عرب کارگرومنیره‌گرجی رأی ندادند.به یک انتخابی رأی دادند. دراین انتخاب است که شما باید ببینید این اعتبار داشت یاآن اعتبار داشت . درآن انتخاب متأسفانه اینها اعتباررا ازدست داده‌بودند. آن اعتباری که پشت این خانم گرجی بود اورأی داشت واین نمیشود گفت که خمینی درآنوقت رأی نداشت . اول قراربودکه دوسوم اصلا" ازترکیب مجلس خبرگان غیرروحانی باشد، خمینی واردعمل شدوگفت بغیرازروحانی رأی ندهید. ولی شمادرآنوقت نمی توانید بگوئید که خمینی درایران اکثریت نداشت ، اکثریت کامل داشت وانسان اگربخواهدکه‌حقایق تاریخی راباندیده‌گرفتن تغییربدهد هرگزنمیتواندبفهمد چراتحولات سیاسی به‌گونه‌ای که‌انجام گرفته انجام گرفته‌است . آن حزب جمهوری هم تازه‌درپشت قضیه‌کاره‌ای نبود. معلوم بود آن لیست لیستی است که‌بیشترخمینی باآن موافق است ، پس‌آن رأی میآورد. منیره گرجی مردم چه میدانستند کیست . آنچه‌را میدانستند این بودکه میدانستند این لیستی است که این لیست اعتباررهبری پشت آن است ، رهبری انقلاب ، پس‌رأی میآورد. گفتم که درآن انتخابات کسی نتوانست بگوید این انتخابات درمجموع آزادنبوده‌است ، تقلبات انتخاباتی درهمه‌جاروی میدهد. دلیل من هم اینست : بااینکه قانون اساسی باب طبع ما نبود ولی مردم به آن رأی دادند نمیشود گفت که‌مردم ایران رأی ندادند ،رأی دادند. همین آقایانی راکه‌شمااسم بردید که‌خودشان هم کاندیدای مجلس‌خبرگان بودند بعد " جمعیت اقامه" تشکیل دادند برای دفاع ازهمان قانون اساسی . اگراین انتخابات راقلابی میدانستندورأی‌مردم بعدی راهم نمیدانستند چطوری شدند" اقامه" که‌حمایت از آن اجرای قانون اساسی ودفاع ازقانون اساسی رابعهده‌بگیرند؟ حالا اگرانسان بعد از وقوع بنشیندوباصطلاح بگوید که‌بله من درآن دوره چنان ... نه آقا درآن دوره مردم ایران آن تمایل راداشتندواین تمایل واقعی بود.حالا بعضی جاها مثلاً این حزب یاآن حزب

یک چندتا رأی بخودش یا به‌او داده یا به‌این داده اینها پیش میآید. درمجموع یک جریانی بودکه‌این جریان آن سورا داشت.

س ــ آقای دکتربنی صدردرمسئله‌تصفیه‌ی اسلامی روزنامه‌های کیهان واطلاعات بخصوص کیهان توسط انجمن های اسلامی در اسفند ۱۳۵۷ شما چه‌نقشی داشتید؟ وهمچنین نقش آقای اسلامی که‌الان رئیس دفترشما است وبعدا ورا هم گویا رئیس تلویزیون آموزشی هم کردیدچه‌بود؟

ج ــ من نکردم. آن هیئتی که‌مسئول آنجا بودکرد.

س ــ ایشان چه‌نقشی داشت؟

ج ــ نه‌اونقشی داشت ونه‌من نقشی داشتم.

س ــ آیا روزنامه‌ی انقلاب اسلامی ازامکانات چاپ‌روزنامه‌های کیهان واطلاعات استفاده‌نکرد؟

ج ــ اصلا" وابدا" حتی یک سرسوزن. گفتم اینها یک دروغهائی است که‌درخارج ازکشور نشردادند وعکسش هم صحیح است .حالا نه‌تنها نقش نداشتیم نقش دردفاع ازآنها داشتیم و آنهم به‌این صورت . یک عده‌ای ازکارمندان همین مؤسسه‌ی کیهان آمدنددرمحلی که‌ما برای روزنامه‌انقلاب اسلامی گرفته‌بودیم ، که‌یک محل دولتی بودوبالاخره مهندس بازرگان ما راازآنجا بیرون کرد چون راضی نبودکه‌این روزنامه‌باشد، که شما بیائیددرروزنامه کیهان . برای ما خیلی خرج کمترمیشد. بیائیدازاین امکانات آنجا استفاده‌کنید وما همه‌طرفدارشما هستیم. گفتم نه نمیآیم. این بعدخواهندگفت که این آدم.. این‌روزنامه‌راهرکسی‌دستش میگیردبا دل چرکین دستش میگیرد، خیال میکنند که‌ما رفتیم‌و میراث‌خوارآقای مصباح زاده‌شدیم. نه‌ما یک مردمی هستیم که‌ازاین انقلاب بیرون آمدیم ومیخواهیم همه‌چیزش تمیزباشدوآنجا نمیآئیم. درکجا روزنامه را چاپ میکردیم؟ درمؤسسه ۲۵ فروردین نمیدانم‌چی‌بودکه‌چاپخانه‌ی بزرگی بـود وآنجا پول میدادیم وروزنامه‌را درآنجا چاپ میکردیم. اینها دوباره آمدند وتنها آنها هم نبودند روزنامه‌ی آیندگان هم‌بود، که‌چاپخانه‌اش زمین مانده‌بودوممکن بودکه‌این حزب جمهوری ها بروندوآن را بگیرند. گفتم هرکس میخواهدبرودبگیرد ما اینکارها را

نمی کنیم. من به مؤسسه کیهان دعوت شدم که برای کارمندان آنجا صحبت کنم. دونوبت یکی قبل ویکی بعدا زتصدی ومفصل برای آنها صحبت کردم وروزنامه ی انقلاب اسلامی بعداز اینکه من رئیس جمهورشدم قرارداد ی با چاپخانه ی اطلاعات منعقدکردکه روزنامه را با مطلاح پول بدهیم وچاپخانه ی آنها چاپ بکنند که البته خیلی برای ما ارزانترتمام شد نسبت به آن چاپخانه ی سابق. این ماجرا تمام ماجرا است. نه آن اسلامی نقشی داشت ونه ما نقشی داشتیم ونه موافق بودیم ونه حتی ساکت بودیم. آن دومؤسسه هم اکنون هستندونشرپیدا میکنند. اموال ما را هم یعنی انقلاب اسلامی را غارت کردندوبردندو گردانندگانش هم همه توی زندان هستند.

س - شمانقشی‌هم‌دربستن روزنامه ی آیندگان وهمچنین بستن سایرمطبوعات نداشتید؟ شما هیچ اعتراضی بداین موضوع نکردید؟

ج - چرا نقش دراعتراض داشتم،معلوم است. درموردآیندگان که من سرمقاله‌نوشتم‌واعتراض‌کردم. آنها آقا خودشان ضعیف بودند. شما مثل اینکه درایران نبودید؟

س - نخیر من درایران نبودم.

ج - بله اینها آدمهای ضعیفی بودند. من حتی آنها را به مقاومت خواندم وگفتم شما بایستیدومن دردفاع ازشما می ایستم. آخرین روزنامه ای که نماینده هایش پیش من آمدند ومن ازآنها خواستم بایستندتا من بتوانم دفاع کنم این روزنامه ای بودکه‌گفتندبعضی رستاخیزی ها را ها نداخته‌بودند، بعدازآیندگان یک روزنامه ای بودکه‌صبح ها درمیآمد؟

س - پیغام امروز؟

ج - نه.

س - روزنامه‌بامداد؟

ج - بله،بامداد. گفتندکه‌نه‌ما را بهشتی خواسته‌وگفته‌که‌بی سروصدا دنبال کارتان بروید والا میگیرمتان واعدامتان میکنیم. من به‌آنها گفتم شما بایستید وازاین تهدیدها نترسید. متأسفانه‌نایستادند.آن آقایان آیندگان هم مثل همین. اینها خیال میکردند که‌بله تا هرحرفی بزنندزدند. البته‌درآن چیزهائی که‌میگفتندخیلی زیاده‌روی کردندو

بمحض اینکه هم تشرزدندهمه‌شان دررفتندوما دردفاع حتی بورشدیم به دلیل اینکه دفاعی کردیم وکاسه‌ی داغ تراز آش شدیم برای اینکه خودآن آقایان دیگرنبودندکه ازخودشان دفاع کنند. درمورددفاع ازمطبوعات که این همچنان مستمربود. عاملی که من الان اینجا هستم دفاع ازهمین مطبوعات است دیگر. برای اینکه آخرین باردفاع ازمیران وانقلاب اسلامی بودکه خمینی خودش آمد سخنرانی کردوکودتا شد. این یکی ازباصطلاح چیزهای بسیارقوی ما درایران شد والا خوب اگراینکارها را مانمیکردیم که اینجورارتباط درافکار عمومی ایران پیدا نمیکردیم.

س - درموضوع سفارت آمریکا وگروگانگیری. شما یکجا درکتابتان نوشتید که درتدارک حمله به سفارت آمریکا سپاه نقش تعیین کننده‌ای ایفاکرد. به‌محض اینکه دانشجویان پیرو خط امام سفارت آمریکا راگرفتند شما در۱۴ و۱۵ آبانماه ۱۳۵۸ درروزنامه انقلاب اسلامی اینطورنوشتید،" اشغال سفارت آمریکا نشانه‌ی کمال هوشیاری مردم‌ما وبیانگر قاطعیت نسل جوان امروزکشوردردفاع ازاستقلال کشوروانقلاب خویش است. یکبار دیگر نسل جوان کشورارادهی قاطع خودرابه‌پیروزگرداندن انقلاب اظهارکرد، این نسل نشان دادکه سخن امام حرف دل اواست." وبعد اضافه‌کردید که" اشغال سفارت آمریکا عملی غیر از عمل یک گروه کوچک برای یک مقصد معین است. این عمل اعتراض تمامی یک ملت است." بعددوباره درکتاب " خیانت بهامید" نوشته‌اید،" به آقای خمینی نوشتم که‌شمادم گاو خوبی به‌دست آمریکادادیدتا با آن به‌همه‌ی هدفهای خود،داخل آمریکا ، درایران ، در منطقه‌ودرجهان برسد." چرااین موضوع راآنوقت به‌مردم نگفتید آقای بنی صدر؟

ج - چرا. آخرگفتم شما یک قسمت را خواندید ویک قسمت را نخواندید.

س - خوب من همه‌ی چیزها راکه‌نمیتوانستم بخوانم.

ج - نه، چرا درهمان مقاله‌ای که‌نقل کردید دوتا سرمقاله‌هست. یکی اشغال سفارت است ویکی گروگانگیری است. اینها دومقوله‌ی جدا ازهم هستند. با اشغال سفارت من موافق بودم وهنوزهم هستم، یک ژستی بود، ژست سیاسی بود برای اعتراض به‌رفتاردولت آمریکا. گروگانگیری یک مسئله‌ی دیگری است، توجه‌کردید؟ اشغال سفارت که بروند وسفارت رااشغال کنندوچندساعتی، آنروزکه من نوشتم روزاول است. دوتا سرمقاله

نوشتم یکی جنبه‌های منفی را برشمردم ویکی جنبه‌های مثبت را شمردم. این جنبه‌ی مثبت آن است که‌شما خواندید. جنبه‌های منفی را هم درهمان سرمقاله شرح دادم.
س ـ آنرا خواندم. شما نوشتید که این تضعیف دولت وبی آبرو کردن دولت موقت است.
ج ـ بله دولت موقت است وبی اعتبارکردن ایران درجهان است وعواقب سیاسی گسترده دارد. خوب پس با این حساب اشغال سفارت دردیدمن ازحساب گروگانگیری کاملا" جدا بود. چرااشغال سفارت را صحیح میدانستم؟ به این دلیل که آمریکا به ملتی دهن کجی میکردو این درآغاز انقلاب بدون هیچ مجوز صحیح. چنانکه امروز دیگرمسلم است که مجوز طبی قلابی بوده‌است. طبیبی که‌قراربود شاه را معالجه کنددرکانادا تشریف داشتندوایشان را به‌نیویورک بردند وطبیب راازکانادا برای ایشان به‌نیویورک آوردند. پس این بهانه بوده‌است. الان هم که‌این درهمه‌کتابها نوشته‌شده‌است وخودآقایان پذیرفته‌اندکه این بهانه‌بوده‌است. این آدم ضعیف وناتوان، چنانکه پنداری اصلا" این مردبه خون مردم ایران تشنه‌بوده‌است که‌درهمان مرض مرگ هم دست ازخیانت به این وطن برنمیداشته است که‌وسیله‌ی کارآقای راکفلروکیسینجرشده‌است. خوب یک همچین دولتی که‌توهین به یک ملتی راتااینجا میرساند، اشغال سفارت این بعنوان اعتراض حداقل اعتراض یک ملت است. پس این را من نمیتوانستم موافق نباشم. امااشغال سفارت ربطی به‌گروگانگیری ندارد. گروگانگیری یعنی واردروابطه‌ی قوای جدیدی شدن با دولت آمریکا واین ازنظر نظریه‌ی سیاسی موازنه‌ی منفی کارغلطی است یعنی استفاده‌ازقدرت خارجی بصورت ولوحالا مخالفت برای حل مسائل داخلی. ازلحاظ روابط بین المللی هم برای یک کشوری مثل ما مشکلات عظیم بوجودمیآورد. اینست که‌من به‌سفارت رفتم،تنها آن دوسرمقاله‌نیست،وتنها من رفتم‌اگرشما ازدیگری اعتراضی درآنموقع پیدا کردید آنرا هم بیاورید بخوانید،یک نفردرتمام ایران اعتراض کرده است وآنهم من هستم، به سفارت رفتم وگفتم که شما نیستید که اینها را

بهگروگان گرفتهاید. شما ایران را بهگروگان آمریکا درآوردهاید که این درنوشتههای آمریکائیها هم منعکس شدهاست، درمطبوعات هم هماتوقت مخابره کردندودرتمام مطبوعات آنوقت هم نوشتند ودیگرخیال نمیکنم کسی دراین دنیا باشدکهازاین جمله مطلع نباشد. درچندین کتاب آمریکائی کهراجع بهگروگانها نوشتهشدهاست این جمله هست که من درسفارت این مطلب راگفتم. بنابراین این نیست کهنگفتم، گفتم. الان هم براین نظرمکهیک دولتی حق ندارد بهیک ملت دیگری توهین کند، اگرکردآن ملت حق داردازشخصیت خودش دفاع کند. این دفاع راباید معقول بکند. حداقل دفاع این بودکهبروندوسفارت رااشغال کنند واعتراض کنند. این درهمهجای دنیا مرسوم است. ودرحد آن رسم من موافق بودم وآنرا هم کهخواندیدنوشتم. به نظرمن این اعتراض اعتراض عمومی ملت ایران بهسیاست آمریکا درایران بود. منتهی حالا شما بابت اینکه یک اعتراضی بشودبخواهیدمسئلهرادرازکنیدوببریدبهگروگانگیری. خب این مسئلهی علیحدهای است وآن یک داستان دیگری داردومن آنرااساسا" یک توطئهی آمریکائی تلقی کردم وباآن مخالف بودم.

س ــ آقای بنی صدر، شما چطوری ترتیب دادیدکهبرای کاندیدای ریاست جمهوری خودتان نظرمساعدآیت الله پسندیدهوآیت الله صدوقی دریزدوآیت اللهطاهری دراصفهان واکثر امام جمعهها رادریافت بکنید؟ وهمینطور شما چطورشدکهیکمرتبهدرآنموقع اعلام کردید کهمابایدباشتاب بانکها راهم اسلامی کنیم وبهرهخواری رااازاقتصاد حذف بکنیم وچنین قولی راهم درواقع درهمان زمان بهمردم دادید درحالی کهدردورهی ریاست جمهوری شماگرفتن بهرهها هم درتمام مدت ادامهداشت. وهمچنین از ۱۲۰ نفرکاندیدای ثبت نام شده،آخوندها ودررأس آنها آقای موسوی خوئینی ها حدودصدنفررا حذف کردند. برای آقای مدنی درشب قبل ازانتخابات شروع بهافشاگری کردند. شما باکدام معیاری میتوانیدبگوئیدکهاین انتخابات مخدوش نبود ودرواقع مردم بهشما رأی دادند؟

ج ــ اولا" یکنفررا حذف نکردندواین حرف شما نادرست است، یکنفررا حذف نکردندغیر

از آقای رجوی که شخص خمینی گفت که آنهائی که، او هم نگفت ایشان، رأی به قانون اساسی ندادند نمیتوانند کاندیدا بشوند و ایشان هم از کاندیداتوری استعفا دادند که از نظر من اشتباه کرد، این یک. هر صد و بیست نفر کاندیدا بودند و حرف میزدند و عمل میکردند و فعالیت میکردند. دوم اینکه اینها را که اسم بردید نخیر آقای صدوقی به ضد من اعلامیه داد به نفع آقای حبیبی و آقای پسندیده هنوز هم با من موافق است و مخالف آقای خمینی است، همانوقت هم مخالف آقای خمینی بود و عقیده اش این بود که رأی به من مساوی است با رأی به عدم دخالت روحانیت در امور دولت است و مردمی که آنوقت رأی دادند به این صفت رأی دادند و آنهای دیگر هم الان هستند و می‌بینید. کسی جز من را مردم نمی دیدند که بتواند جلوی این آقایان بایستد. ثالثاً " آن امام جمعه هائی را که شما میفرمائید امام جمعه ای که با من موافقت کرده باشد من یکی را هم سراغ ندارم با اینکه بیشتر از ۱۸۰۰ سازمان اسلامی باصطلاح از من حمایت کردند. مثلاً" آقای مدنی مال تبریز بود از آقای حبیبی حمایت میکرد. نه آن امام جمعه ها غالباً " مخالف من بودند. روحانیت باصطلاح مبارز قم مخالف من بود یعنی مدرسین قم از حبیبی حمایت کرد، روحانیت تهران چون مخالف حزب جمهوری بود از من حمایت کرد، حزب جمهوری در آنجا در اقلیت بود و بنابراین این اطلاعاتی را که گفتید می بینید که همه اش نادرست است.

س - راجع به انتخابات مجلس ...

ج - حالا یک دقیقه صبر کنید چون آقای مدنی هم جا دارد که به او هم برسیم. این دانشجویان عضو سفارت پیش من آمدند که در سفارت فقط پرونده ی شما است که تمیز است و مال بقیه همه خراب است. بگذارید ما اینها را منتشر کنیم و اینها بی اعتبار بشوند. گفتم نه تشخیص مال مردم ایران است و سفارت آمریکا تشخیص دهنده ی صلاحیت ایرانیها نیست. آنها در آنوقتی که این کار را کردند، نه اینکه میخواستند شخص مدنی را بزنند خیر، این طور بین عموم شایع شده بود که حزب جمهوری برای اینکه بنی صدر رأی نیاورد که لااقل انتخابات دو درجه ئی بشود میخواهد رأی به مدنی بدهد. آنوقت آن دانشجویان مخالف حزب جمهوری بودند. بعد آن حزب جمهوری باصطلاح شب انتخابات آن

کا ررا کردند وهما ن شب آقا ی ها شمی رفسنجا نی درشورا ی ا نقلاب آ مدوگفت، ا ما م گفته ا ند روحا نیون قم میگویند آقا ی بنی صدرا زکا ندیدا توری کنا ربرود وحبیبی کا ندیدا بشودوا یشا ن بعدنخست وزیربشوند . " من گفتم نخیر ما ا صلا" فردا میخوا هیم درا نتخا با ت معلوم شودکه مردم چه گرا یشی را می پذیرند چون چها را صلی را که من روی آ نها تبلیغ میکردم ا ستقلال بود ، آزا دی بود ، معنویت بود وا صلاحا ت ا قتصا دی بود . ا گرمردم برا ی ا ینها ا نقلاب کردندا ین را با یدا ظها رکنند ومن ا ین حدود ، طبق سنجش ا فکا ری که ا نجا م شده ، یعنی حدود هفتا دوپنج درصدرأ ی میآ ورم . پس خودخمینی هم با ططلاح آ خرین کوشش را کردبرا ی ا ینکه من بلکه کناربروم ومن نرفتم . شما مطمئن با شیدکه ا گرمریض نبودقطعا " ما نع میشدکه من کا ندیدا بشوم ومن خوشبختا نه کا ندیدا شدم به دلیل ا ینکه ا ومریض بود . ا ینهم را جع به آقا ی مدنی . ا ین ا نتخا با ت درزمستا ن ا نجا م گرفت . دلیل دا شت ودلیلش هم ا ین بودکه حزب جمهوری حکومت را دردست دا شت وا ینها فکرمیکردند ا گردربهار ا نتخا با ت ا نجا م بگیرد تعدا دآ راء بنی صدربمرا تب با لاترمیرود به دلیل ا مکا ن شرکت دررأ ی دا دن . چون زمستا ن وبرف روستا ها غا لبا " نمیتوا نند دردا دن رأ ی شرکت کنند . با همه ی ا صرا ری که ما کردیم که بگذا رید نزدیکی های عید ، سا لروز رفرا ندوم با شدولی آ نها نکردند وگذا شتند دروسط زمستا ن . آقا ی بهشتی گفته بودکه یا ا نتخا با ت نمیشودویا بنی صدرا نتخا ب نمیشود .

خب حا لا بقیه ا مکا نا تی دا شتندکه من ا زآ ن ا مکا نا ت محروم هم بودم . همین ها ئی را که شما گفتید ا ینها چندین برا برمن ا مکا نا ت دا شتند . من نه پول دا شتم ، نه حزب دا شتم ، نه دولت با من موا فق بود برا ی ا ینکه دولت دست حزب جمهوری بودوآ نها میگفتندکه یا ا نتخا با ت نمیشودویا بنی صدرنمیشودویا ا نتخا با ت میشودوبنی صدرنمیشود . پس من یک بیا نی منتشرکردم که خطا ب به مردم ، ا ین دفا ترهمآ هنگی به ا ین منا سبت بوجودآ مد که هرکس میخوا هدحما یت ا زا ین رئیس جمهوربکندخودش با ید درمحل بین حا میا ن سا زما ن بدهدوتبلیغا ت را عهده دا ربشودوا ین شد . شد ا ین دفا ترهمآ هنگی که هنوزهم مقا ومت میکندوهنوزهم وجوددا ردوعمل میکند ویکی ا زشگرفی ها ی تا ریخ ا یرا ن شد ا ین قضیه که مردمی بطورخودجوش ، همه ی ا ین چیزها را هم که نگا ه کنید میبینیدکه

تبلیغات انتخاباتی را هرجا خودش انجام داده است ومن دینار پول خرج نکردم ، یعنی نداشتم هم که خرج بکنم نه اینکه داشتم ونکردم، وانتخابات انجام گرفت وبه آن ترتیبی که دیدید. امروز من مفتخرم که ملت ایران یک تشخیصی داد ،اگردراین دنیا نباشد دردنیای غیرغرب مسلما " اولین انتخاب آزاد برای یک رئیس جمهور ملت ایران انجام داده است واین نشانه ی رشد آن ملت وشایستگی او است برای برخورداری از دموکراسی ودرهیچ ملت دیگری همچین کاری فعلا" نشده است که یک ملتی دریک انتخابات آزادی انتخاب بکند. وقتی هم انتخابات تمام شد همه ی این آقایان کاندیداها تلگراف تبریک به من زدند وکسی از آنها هم تا وقتی که بخارج نیامده بودیم نشنیده بودیم که اعتراضی به آزادی انتخابات کرده باشند. اعتراض فقط من خودم داشتم وآنهم به همین دلائلی که گفتم که این حزب جمهوری تعمدداشت که درزمستان قرار بدهد ودرانتخابات هم ازهیچ رذالتی فروگذار نکردند. هرچه شما فکرکنید کردند، هرنسبت ... حتی از اینکه بگویند که زن من فرانسوی است ، جعل کردند توی همان شهرکرمان جعل کردند وزیرش هم امضاء امام گفتند که "آنهائیکه همسران خارجی دارند نباید مسئول بشوند". بعدسئوال کی همسرخارجی دارد؟ جواب بنی صدر. تا این کارها را که شما فکرکنید ،همه ی اینکارها را معهذا مردم ایران تشخیصی دادند واگرمن این سختی ها را که پذیرفتم ...

بله بنابراین آن انتخابات معترضی داشت که من بودم آنهم نه بعنوان اینکه آزادی نیست بعنوان اینکه شما ازامکانات فراوانی برضدمن استفاده کردید ومانع ازاین شدید که همه ی مردم بتوانند درانتخابات شرکت کنند. حالا من چندتا ازاین مواردی که با صطلاح هست برای شما میگویم.

یکی ازآنها این بودکه هرکدام ازاین کاندیداها دررادیووتلویزیون برنامه داشتند. دوبرنامه ازاینها شده بود محاکمه ، برنامه نبود. یکی برنامه ی من بودودیگری مدنی محاکمه بود. این آقا آنجا"س" "ج" میکردما را که این موجب اعتراض عمومی هم شد. وبالاخره من گفتم من نفهمیدم من اینجا نیمساعت برنامه ی رادیوئی دارم برای اینکه نظرات خودم را به مردم تبلیغ بدهم یا اینجا من بایدمحاکمه بشوم وشما مرا "س" "ج"

بکنید ؟ با اینحال خوب است بگوئید ، عیب ندارد . همه‌ی اینها را سئوال کنیدو من جواب میدهم. این یک مورد.

مورددوم صبح روزانتخابات بود.اصلا " جرم قانونی بود. آقای مشکینی را به‌رادیو آوردندومصاحبه‌ی مفصل برضدمن کردند که‌دیگردادمن بالا رفته‌بود.

سوم ، این چیزهائی که‌برضداین داستان میشد، درهمان گرماگرم مبارزه‌ی انتخاباتی یک عده‌تصفیه‌شده‌ی دادگستری را ریختندبه‌اتاق دادستان دیوان کشورکه‌برادرمن بود. دادوقال که فریاداینها قضات انقلابی ریختندواینها قضات چنین وچنان را بیرون کردندوعکس شاه پیداکردنداتاق اینها .عکس شاه دراتاق فتح‌الله بنی صدرپیداشده دادستان کل کشور که‌برادربنی صدراست به‌این هم اکتفانکردند وطرح ریختندبرای حمله‌به وزارت دارائی که‌من وزیرآنجا بودم واینجا دیگربااطلاع فقط یک اطلاع قبلی بمن رسیدکه‌ما سالم ازفاجعه بیرون آمدیم. ومن چون قبلا" مطلع شدم بلافاصله اعلان کردم که‌هرکس میخواهدبیایدووزارت دارائی را تصرف کندبیایدواز مردم هم من دعوت میکنم که‌بیایند آنجا وببینیم چه‌کسانی هستندکه‌میخواهندبیایند ودرنتیجه‌جازدندواین کاررا نکردند.

اینها بعنوان نمونه‌ای ازرفتارهائی که‌میکردندبرای بااطلاع بی اعتبارکردن . حالا همان صبح روزجمعه‌ناگهان درشهرهای ایران پخش کردندکه‌بنی صدراستعفاداده‌است . اه چطوربنی صدراستعفاداد ؟ ظهرآن روزجمعه من‌تکذیب کردم که‌آقا من استعفا ندادم .شما حالا ببینید. من هرچه‌به‌رادیومیگویم که‌آقا شمائی که‌پخش میکنیدکه‌این بنی صدراستعفا داد این تکذیب مرا هم پخش کنید ولی احدی حاضرنشد. ولی مردم ایران مردم هشیاری هستند واینجوری نیست که کلک بخورندواین بازیها درآنها مؤثرشود.

* سرقضیه‌ی نظارت برحسن اجرای انتخابات وکارهای انتخاباتی بود آقای بنی صدر با نامه‌ای مرا به‌وزارت‌کشورمعرفی کرده‌بودند برای هماهنگ کردن انتخابات . ما تا یکشب به‌انتخابات مانده بحث مفصل داشتیم که‌هرکاندیدی بایدناظرداشته‌باشد سر صندوقها ووزارت‌کشورزیراین بارنمیرفت ومیگفت که‌ما ناظرکاندیداها را نخواهیم پذیرفت برای اینکه‌حوزه‌ها شلوغ میشود وچندین کاندیدهستندواگرهرکسی بخواهدکه‌یک

* شخص ثالثی که در اطاق مصاحبه حضور داشت .

ناظرداشته باشد عملی نیست وحوزه ها را اینجوری پخش میکنیم که هرپنج شش نفرکاندیدا متفق بشوند که یک ناظرداشته باشند درانتخابات. واین تا شب انتخابات درآنجا بودند واین عملا" غیرممکن بود، غالب کاندیداها غیرازدوسه نفرازخودشان بودند یعنی قصداین بودکه ناظرین آنجا راخودشان داشتند. ودراتاق آقای میرسلیم ماتا آخروقت بحث ودعوا ومرافعه داشتیم. بعدایشان گفت کهازدست من خارج است وازبالا فشار آوردند. گفتیم برویم پیش آقای کنی که وزیرکشوراست، این کنی وزیرکشوربود؟

ج - یادم نیست.

* نه، هاشمی رفسنجانی بود. گفتیم برویم اتاق آقای وزیرکشور. گفت نمیشود ومسئول اجرای انتخابات من هستم وازآنجا با دفترآقای خمینی تماس گرفتیم وکاربسا دعوا ومرافعه بالا کشید تاآن آقای شریعتی که دردفتر خمینی بود بهاوقضیه راگفتیم، اورفت وبه آقای خمینی گفت وبعدایشان گفت که مانعی ندارد که کاندیداها ناظرداشته باشند. آنجا بودکه تازه ما داشتیم ناظران ...

ج - تازه بعدهم اعلامیه دادند که مردم خودتان نظارت کنید چون صحبت این بودکه آرا را میخواهندعوض کنندکه بنی صدرنشود.

پس این اعتراضات که بود وتنها ازناحیه ی من بودبه دلیل اینکه این ظلمها درحق من شده بود. حالا اینها بجای خود. پس ببینید که اولا" شایدتنها انتخاباتی درتاریخ بشری بودکه ۱۲۰ کاندیدا درآن شرکت میکرد، انتخابات ریاست جمهوری وهیچکس هم حذف نشد. ثانیا" خوب گیریم که درآن انتخابات مردم رأی ندادند. کدام آن رئیس جمهوری است که مردم بهاورأی ندادند وبعدبرضدش کودتا میشودواین درتمام دوران یک سال ونیمی که بعنوان رئیس جمهورعمل میکرد، اینهم که دیگردروغ نیست واین تمام فیلمهایش موجود است، جائی نبودکه این آدم وارد بشود ودرآنجا سیل جمعیت راه نیفتد. این مردم اگربه من رأی نداده بودندچطوری اینجورازمن حمایت میکردند؟ چطورمن گفتم بیائیدرفراندوم کنید، رفراندوم طبق قانون اساسی هم بود، آقای خمینی بجای اینکه بگوید بسیار خوب رفراندوم کنید کودتا رابه رفراندوم ترجیح داد. حتی اوفکر

* شخص ثالثی که دراطاق مصاحبه حضور داشت.

سیکردکه‌اودرقبال من رأی نمی‌آورد والا خب می پذیرفت رفراندوم را واینهمه آدم را هم نمی کشت . نه‌این مسئله ، نه‌ازنظرشخص من مسئله‌است ، نه.ازنظرشخص من کمترین اهمیتی ندارد . آنهائی که‌این حرفها را راه میاندازند روشنفکرتاریا هستند . اینها باوربه‌شخصیت ملت‌ایران ندارند واین دردشان است . ومن اگراین حرفها رازدم به‌دلیل دفاعی است‌ازشخصیت‌آن ملت . هروقت‌این ملت‌آزادبوده بنظرمن خوب تشخیص‌داده ودرست‌انتخاب کرده‌است .

س - آقای دکتربنی صدر، راجع به‌استقلال دانشگاه ،میدانیدکه‌استقلال دانشگاه یکی از ارزشهای والای گذشته‌بود، وشما نوشتیدکه"چرا درسازمانهای اداری کشورجواسلامی نشده است ؟ اگردرجامعه روشهای اسلامی با موفقیت آزمایش‌شده‌بود دانشگاه چطورمیتوانست به‌دورخودحصاربکشد؟" بعدبازهم با همه‌ی اینکه ازتوطئه‌ی آقای هاشمی رفسنجانی وجریان دانشگاه تبریزاطلاع داشتید چگونه‌شد که‌دوباره شما به‌این جنبش پس‌گرفتن دانشگاه ازدست‌دانشجویان پیوستیدو درراديوسخنرانی کردیدکه"اگردانشجویان درظرف سه روز دانشگاه راتخلیه‌نکنند من با مردم واردانشگاه خواهم شدودانشگاه راازدست‌اینها درخواهم آورد "وهمین درواقع باعث شدکه‌آن اراذل واوباش حزب‌اللهی به‌آن ترتیب واردانشگاه شوندواستقلال دانشگاه ازبین برود؟

ج - داستان دانشگاه اصلا" چه‌بود؟ توطئه‌ای برضدمن بود، دانشگاه چیزدیگری نبود . توطئه‌ای بودکه‌چیده‌بودندواینها دراسناد سفارت آمریکا هم هست . توطئه‌ی مقدمات حمله‌ی عراق به‌ایران بود . قراربودکه‌آشوبی درسراسرشهرها ایجادبکنند واینکه‌نیروهای ما رادرهمه‌جا پراکنده‌کنندوبعدهم عراق حمله‌کندوکارزریم ساخته‌بشود، این داستان دانشگاه بود . چه‌کسانی آمدندوبمن اطلاع دادند؟ تقی زاده‌رئیس‌دانشگاه‌ملی ومجاهدین خلق . اشخاصی هم که‌درآن جریان شب‌تا صبح برای جلوگیری ازبرخوردشرکت کردند اغلبشان الان درپاریس موجودهستند .بسیاری ازکسانی هم که متهم میکردند بعددیدند شرم آوراست‌دست‌ازاین اتهام زدن برداشتندورفتندواعلام کردندکه نه بنی صدرحتی جلوی توطئه‌وفاجعه‌را دردانشگاه گرفت چنانکه‌درنوارآیت که‌درروزنامه‌ی انقلاب‌اسلامی

چاپ شد، خودآقای آیت اینها را به تفصیل گفته است. گفته است که این بار دیگر نخواهیم گذاشت مثل قضیه‌ی دانشگاه ایشان دربرود. توطئه‌ای چیدیم که پدر بنی صدر هم حریف نمیشود. خب حالا این مقدمات. اما اینکه چگونه؟ من اینها را در کتاب، شرح دادم که چگونه مقدمات شد و پیش خمینی رفتیم و من تهدید به استعفا کردم و قرار شد به اینکه سه روز با اصطلاح وقت معین کنیم، بنظرم تا سه شنبه درست نمیدانم، که در آن روز دانشگاه را، به دانشجویان، از دست دانشجویان نگرفتیم آقا، از دست احزاب سیاسی گرفتیم که با دانشجویان فرق دارد. از آقای فدائی خلق که بعد شد اکثریت و رفیق حزب جمهوری، و پیکاری و اشرف دهقانی. اینها جو سم دانشگاه را از بین برده بودند و دانشگاه نگذاشته بودند. و الا اینها نمیتوانستند بها نه کنند، این یکی. دوم اینکه طرف خطاب من تازه اینها نبودند، اینها کاره‌ای در ایران نبودند — آن طرف خطاب دانشجویان خط امام بودند. آنها گرداننده‌ی طرح دانشگاه بودند و طبیعی است که من نبایدمیگذاشتم که دانشگاه هم مثل سفارت آمریکا دست آنها بیفتد. مگر من میبایست میگذاشتم که اینکار میشد؟ اینکه فاجعه‌ی بزرگی آنوقت میشد. آن — حرفهائی را هم که زدم خطاب به آنها است. این آقایان کسی نبودند و حالا هرچیزی را به ریش خودشان میگیرند. اصلا" چه کسی میدانست پیکاری کیست؟ آیا آنوقت اعتباری توی ایران داشت؟ یا حالا دارد؟ نه آقا، توطئه بیخ داشت عمق داشت همه‌ی اسناد ش را پیش من آورده بودند و این در حزب جمهوری سازمان داده شده بود، نوارهای آیت توی این کشور چاپ شد، اسناد سفارت آمریکا چاپ شد. این یک توطئه‌ی عمیق و وسیعی بود برای بهم ریختن تمام ایران و ما شب تا صبح بیدار نشسته بودیم و زحمت میکشیدیم که نگذاشتیم این فاجعه رخ بدهد و زد و خوردی صورت بگیرد. در واقع در آنجا وقتی اینها دیدند که با مردم دیگر نمیشود این بازی ها را درآورد به عنوان اشغال دانشگاه و غیره، آنها این خط را ول کردند و افتادند توی خط های دیگر که بصورت دوتا توطئه‌ی مشخص دیگر کردند که یکی از آنها دادگستری بود که میخواستند از طریق دادگستری مرا به محاکمه بکشند که تمام قضات دیوان کشور با تفاق رأی دادند که رئیس جمهوری

قابل محاکمه نیست . بعد در مجلس بردند و بصورت همان طرح عزل درآوردند . آنها داشتند تدارک میکردند و خطاب ما آنها بود والا اینها که اصلا" بهیچ حسابی نبودند ، اینها چون در خارجه مثلا" توی سیته علمش را بالا میبرد خیال میکنند آنجا مسئله ی ما مثلا" اشرف دهقانی بود . اشرف دهقانی اصلا" یعنی چه درحوادث سیاسی ایران ؟ پیکار یعنی چه ؟ اینها حرفهای خارج ازکشوراست جانم . توی ایران اینها برای ما مسئله ای نبودند ، برخورد معین بود . حزب جمهوری انتخابات ریاست جمهوری را از دست داده بود . خودشان هم که بعدا این را اعلام کردند ، "ما رفتیم پیش آقای خمینی وگفتیم که آقا اینکه نشد . ایشان قرار نبود که اینجور بشود و حالا این رئیس جمهور که از ما نیست ، چطوری میشود با این عمل کرد ؟" آن آقا به اینها گفته که بروید ومجلس را در دست بگیرید و اینها شروع به یک رشته توطئه برای حذف من کردند . یکی از آن توطئه ها توطئه ی دانشگاه بود . حالا من موفق شدم که مانع این توطئه بشوم ، حالا من به کی بدهکارم ؟

حالا شما لطفا" بپرسید که چه کسی غیر از من از دانشگاه دفاع کرده است ؟ آن یکی را پیدا کنید ببینم . حالا توی خارجه قبول نمیکنم . خارجه بله اینجا همه ما شاء الله قهرمان هستند . اما کسی که در ایران بوده ودفاع کرده اورا بیاورید ببینم کیست ؟

س - آیا بنظر شما شعار اسلامی کردن دانشگاه تهدید، استقلال دانشگاه نبود؟

ج - همچین شعاری را هم من ندادم اصلا" وابدا" . بعکس گفتم در دانشگاه محل علم است ، اسلام علم است . در دانشگاه جائی نیست که شما بروید وبگوئید شیمی اسلامی ، فیزیک اسلامی . آنجا جای بحث آزاد است . کجا من گفتم؟ پیدا کنید ببینم من کجا گفتم که دانشگاه اسلامی بشود؟

س - من در اینجا برای شما نقل قول کردم از نوشته شما "که چرا در سازمانهای اداری کشور جو اسلامی نشده است . اگر در جامعه روشهای اسلامی با موفقیت آزمایش شده بود دانشگاه چطور میتوانست بدور خود حصار بکشد ."

ج - خب بله .

س ـ یعنی این نشان دهنده‌ی اینست که ...

ج ـ گوش بدهید آقا. جواسلامی، آخر اسلام کی؟ اسلام موازنه‌ی منفی، عدم زور. بله اگر جامعه عدم زور را اساس قرار گرفته بود چطور میشد دانشگاه بشود مرکز تمام برخوردهای مسلحانه‌ی ایران؟ دانشگاه نبود آقا، تمام توطئه‌های مسلحانه‌ی ایران در دانشگاه طراحی میشد. هرحزبی یک قسمتی را گرفته بود و تبدیل به پاساژ احزاب کرده بود و این به آنها خطاب است. فکر نکنید که عصبی هستم، اگر من اینجور با استحکام حرف میزنم برای اینست که واقعاً" از روی اعتقاد حرف میزنم. اصل اسلام یعنی عدم زور. زور ضد اسلام است. شما میگوئید من امروز این حرف را میزنم؟ من میگویم نه، من موازنه‌ی منفی را نوشتم، تضاد و توحید نوشتم، دیالکتیک را مورد بحث قرار دادم و به این نتیجه رساندم که آقا توحید یعنی زور نبا شد. حالا هم میگویم آقا اگر جو ادارات ایران اسلامی شده بود یعنی زور در کار نیامده بود ما اینجا نبودیم وکشور خیلی پیشرفت کرده بود. اسلام یعنی زور نباشد. شما یک تصوری از اسلام در ذهن دارید. اینهم به لحاظ آن چیزی است که میبینید، مناظر وحشتناکی که این جنایتکاران بنام اسلام میکنند. آن اسلام نیست. مگر قرار است که از نظر علمی هم اگر خواستیم روزی مارکسیسم را ارزیابی بکنیم ببینیم که با ساخاروف امروز چه میکنند؟ شما گفتید که اگر مارکسیسم اجرا شده بود. من که نگفتم آقا ساخاروف را بگیر و اینجور به ذلت بیاندازی، اینکه مارکسیسم نیست، این زور است. این یک دستگاه حاکمه‌ای است که میخواهد مخالف خودش را حتی اگر ساخاروف بود نگذارد نفس بکشد. اسلام یعنی که زور نباشد. خودمن اگر در جائی زور بکار بردم برای حل مسئله‌ای از مسائل کشور خلاف عقیده عمل کردم. شما میتوانید بگوئید که شما چرا اینکار را کردید. من حتی در ارتش این اسلحه‌ی عدم زور را واردکردم والا شما امروز ایران نداشتید. از من این را بپذیرید که اگر این اصل عدم زور را وارد ارتش نکرده بودم امروز شما ایران نداشتید. تمام اختیارات فرماندهی کل قوا را من به تمام سلسله مراتب ارتشی منتقل کردم بطوریکه

هرسرباری ، هرافسری درمحل خدمت خودش اختیارات فرماندهی کل قوا را داشت وتوانست ابتکارات را بکاربیاندازد واحساس مسئولیت کندوازوطنش دفاع کندولااقل ازاینکه من رئیس جمهوربشوم اصلاً" ارتش راازبین برده بودندوارتشی نبودکه با آن ایران ازخوددفاع کند. پس درمورددانشگاه آن چیزی راکه شماخواندید دقیقاً " حرف همین است که اگرچه اسلامی شده بود پس این حصارچه بودبدوردانشگاه ؟ وآنجاشده بودمرکزبرخوردگروهها ، زورآزمائی گروهها .

س ــ آقای دکتربنی صدر، برای انتخابات مجلس یک کنگره‌ای تشکیل شدکه‌گویا برگزارـ کننده‌اش آقای احمدسلامتیان بودند، که‌میدانیدآقای احمدسلامتیان زمانی عضوجبهه‌ملی بود بعداً یشان کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای مجلس شده‌بود. چطورشدکه کاندیداهای این کنگره که‌بوسیله‌اطرافیان شما تشکیل شده‌بود آدمهائی مثل فخرالدین حجازی ،شیخ فضل الله‌محلاتی وحسن حبیبی واینها بودندو حتی یکنفرازلیبرالها وبقول معروف دموکراتها دراین کاندیداها نبودند؟

ج ــ درکتاب نوشتم که‌یکی ازاشتباهات کارما همین انتخابات مجلس بود. آن کنگره آقای سلامتیان گرداننده‌ی آن نبود وگرداننده همین دفاترهماهنگی بود که این دفاترخودشان بطورخودجوش بوجودآمده‌بودند وحزب جمهوری اصراردا شت که‌این تشکیل نشود ومن اصرار داشتم که‌تشکیل بشود وفهرستی هم برای انتخابات منتشربکنند. اتفاقاً " سلامتیان با من هم عقیده‌بود که‌بایداین فهرست منتشربشود. ولی بسیاری ازدوستان ماکه‌به‌اصل تعمیم امامت برخوردی کرده‌بودندکه به‌خودجوشی بیش ازحد بها میداد براین باورشده‌بودندکه نه بایدهرمحلی خودش به‌کسانی که‌لایق میداند رأی بدهدوما بایدبه رأی عمومی اعتمادکنیم. درآخرین شب آن کنگره، بالاخره این نظرید که‌بایدفهرست بدهند غالب آمده‌بود وآنها باصطلاح باشتاب یک فهرستی تهیه کرده‌بودندویک عناصرنابابی هم ازاین اسامی که‌شماخواندیددرآن فهرست بود واین مورداعتراض منهم بود. ولی دموکراسی دموکراسی است . گرچه‌اینها دوستان وهمکاران من بودندولی نمیتوانستم به‌اینها اجبار

کنم که شما چه‌کسانی را جزولیست قرار بدهیدوچه‌کسانی را جزولیست قرار ندهید. اینکه گفتید آقای سلامتیان کاندیدای حزب جمهوری بود کاملا" غلط است واوکاندیدای همان دفاتر هماهنگی بودوازمخالفین حزب جمهوری بود وحزب جمهوری هم درآنجا با تمام قوت برضد اوتبلیغ میکرد ودرشهراصفهان‌هم‌نماینده اول شد.

س ـ بعدازانتخابات مجلس پرونده‌های متعددی درست شد مبنی برتقلبهای انتخاباتی وبه‌دفترریاست جمهوری فرستاده‌شد وشما با معرفی برادرتان آقای فتح‌الله‌بنی صدر که‌دادستان کل کشوربود هیئتی ازقضات دادگستری رامأمور رسیدگی کردیدواین هیئت درچندین مورد انتخاباتی راکه‌رسیدگی کرده‌بود باطل اعلام کرد. چطورقبل ازاینکه ببینیدتحقیقات این هیئت به‌کجا انجامیده شما زیربار ختمه‌ی انتخابات وتشکیل مجلس شورا رفتیدودرآن مجلس حاضرشدیدوسوگندریاست جمهوری را خوردید ؟

ج ـ بله ، برادرمن آنوقت دادستان کل کشورنبود، آنوقت همین آقای موسوی اردبیلی بودکه من به‌اوهم اعتراض داشتم چون برخلاف قانون اساسی بود. چندین ایرادمن به آن مجلس داشتم : یکی اینکه مردم درانتخابات شرکت نکرده‌بودند، بقول خودشان فقط بیست وهشت درصددررأی دادن شرکت کردند. دوم اینکه تقلبات انتخاباتی فراوان شده بودوهمین هیئت قضات همانطوریکه خواندید گفته‌بودندکه‌بسیاری ازاین انتخابات قابل ابطال است. سوم اینکه هیئت هفت نفری به‌فشارمن تصویب شده‌بود. گرچه‌با اینکه‌این اعضاء هیئت را هم آن آقایان رأی داده‌بودندکه‌اکثریت عضوشورای انقلاب بودند یعنی ازدوستان خودشان معهذا مواردتقلب درمواردی بسیارصریح بودورسیدگی نشان میدادکه تقلباتی انجام شده‌است. وقتی اینها دیدندکه بهرحال این تقلبات سبب ابطال این انتخابات میشود مطابق معمول به‌سراغ خمینی رفتند. خمینی یک بیانی کرد که‌این بهترین انتخابات است ورسیدگی هم لازم نیست وهمانهائی که‌انتخاب شدندبه‌مجلس بروند وآنرا تشکیل بدهند. حالا ازاینجا ببعد انسان دیگربایدانتخاب میکرد،دیگرمسئله این بودکه بایدببینیم‌که‌لحظه‌لحظه‌ی برخوردهست یا لحظه‌ی برخوردنیست.یعنی بایدالان واردبشویم برای دعوا با آقای خمینی یا صبربکنیم ؟ آنجا نظرعمومی براین بود، حتی یکنفرمخالف

نداشت ، همه آنها هم که در آن انتخابات آن بلاها سرشان آمده بود من از آنها استشاره کردم که برخورد بکنیم یا نکنیم ؟ همه گفتند وقت برخورد نیست بخصوص که خمینی هم هنوز در بیمارستان بود و اگر این برخورد یک صدمه ی جانی هم به او میرساند دیگر قاتل او هم میشدیم .

با اینحال من گفتم که این مجلس را قانونی نمیدانم ودر افتتاح آن شرکت نمیکنم . آنها یک کارتی چاپ کردند ودر آن کارت نوشته که افتتاح مجلس مهدوی کنی وزیرکشور . بعد مهدوی کنی به من تلفن کرد که فردا مجلس افتتاح میشود . گفتم خوب شما که برخلاف قانون اساسی رئیس قوه مجریه وهمآهنگ کننده سه قوه شده اید ومیروید مجلس افتتاح میکنید . گفت نه آن یک اشتباهی شده است . ولی او دروغ میگفت وهیچ اشتباهی نشده بود . آنها فکر کرده بودند که باصطلاح اگر من تهدیدم را اجرا کردم وبرای افتتاح نرفتم مهدوی کنی برود وافتتاح بکند از باب این . پس پسر خمینی آمد وگفت که آقا میگویند که این نرفتن شما در مجلس اعلان جنگ با من است . گفتم این انتخابات تقلبی است و مردم هم در آن شرکت نکردند ، حالا اگر تقلبی هم نباشد انتخابات نیست . گفت که آقا گفته که " این اوضاع شلوغ است وبحرانی است وحالا اگر ایشان نگران هستند که مجلس با ایشان مخالفت بکند من خودم اعلامیه میدهم وصحبت میکنم که مجلس باید همآهنگی داشته باشد با رئیس جمهوری ." گفتم اینها مسئله نیست ، مسئله ی اصل است اگر اصل مجلس باشد مخالفت بکنند یا نکنند ، آن مسئله ی ثانوی است و او رفت .

باز شب هنگام اینددفعه دامادایشان آمد وگفت امام گفتند که خلاصه حسابش را بکند اگر رفت ومجلس را افتتاح کرد من ضامن میشوم ونمیگذارم که این مجلس تخطی کند ، بعلاوه هفتاد تا از وکلا هنوز انتخاب نشده است . در آن هفتاد تا آزادی میشود وآنطوریکه دلخواه ایشان است تدارک میشود . بعلاوه من نمیگذارم که این مجلس راه کج برود ، حالا صحیح نیست که ما مجلس را تعطیل کنیم . من در کتاب نوشتم که این اشتباهی بود که من کردم وپذیرفتم که خلاصه لحظه ی برخورد با خمینی نیست . از این نظر که اصل را باید انسان رویش بایستد وبه آینده موکول نکند . اما اگر از یک نقطه ی دیگر به این مسئله نگاه کنیم و

بسیاری هنوز برمن ایراددارندکه شما حتی خیلی زودبا ایشان روبروشی کردید وبایدهنوز صبرمیکردید. خوب اینها نظرات متفاوتی است ولی بهرحال آنچه‌که سبب شدکه من به آن مجلس رفتم ودرافتتاح آن حاضرشدم این مسئله بودکه یا میباید با شخص خمینی درهمان وقت درمیافتادم واینکار را درمصلحت کشورنمی یافتیم ، نه من ونه هیچکس دیگر، بخصوص که‌خطرحمله‌ی خارجی هم بودوموقعیت چنین برخوردی وجودنداشت وبیشتر آنچه که مرا فلج کرد همین بیم حمله‌ی خارجی بودومتأسفانه‌تحقق هم پیدا کردواین بیم ما را فلج کرد. سبب اینکه من آن مجلس را پذیرفتم اینها بودکه من برای شما گفتم.

س- آقای دکتربنی صدر،وقتی که آن هیئت سه نفری برای رسیدگی به اختلافات رئیس جمهوروجناح مخالف تشکیل شد چطورشد که بعدازدوسال که‌شما دیگرتمام عناصراطراف خمینی راکاملا" ماهیتشان را شناخته بودید، بعنوان نماینده‌ی خودتان برای این رسیدگی، آقای اشراقی را انتخاب کردید؟ بجای اینکه یک کس دیگری را مثلا" آقای نوبری را انتخاب بکنید؟

ج - برای اینکه من نمیخواستم به آن هیئت سه نفری مشروعیت بدهم، میخواستم افکار عمومی بدانند که این هیئت هیئت خمینی است. اصلا" قراربودکه پسندیده عضو آن هیئت باشد، بعدهرچه فکرکردم دیدم این به مصلحت نیست وخلاف اصل است. درواقع پسندیده‌نماینده‌ی من تلقی خواهدشد، پسندیده‌آدم آزادیخواهی است وربطی به این برادرندارد، اویک جوابی به احمدخمینی داده‌است دریک نامه‌ی مفصلی که‌"من اززمان مصدق واردسیاست شدم وچه وچه وپدرشما بقول خودش ازپانزده خرداد واردسیاست شده است." اوضدآخوندیسم است واین مطالب، اومصدقی هم است وبهرحال پسندیده ربطی به‌ایشان ندارد. ایشان قراربود نماینده‌ی من باشد درآنجا ، یا اویا رضاصدرویا یکی ازهمین هاکه شما اسم بردیدو من دراواهم بودم وفکر کردم به اینکه هرکدام ازاینها را من نمایندگی بدهم این هیئت سه نفری مثل حکمیت بین علی ومعاویه میماسد وبعددیگرنمیتوانم چیزبکنم.

آنجا آن حکمیت هم نماسید برای اینکه ابوموسی اشعری‌را به امام تحمیل کردندومنهم همان رویه را انتخاب کردم. حالا می بینید که نتیجه‌اش بهترهم بودبه‌دلیل اینکه هیچ اعتباری نداشت وهمه‌ی مردم میدانستندکه‌این بازی است. ازلحظه‌ی اول فهمیدند

با زی ا ست وا گرمن کسی را ا زخودا نتخا ب میکردم مسئله‌جدی میشد ومیگفتند آقا اگرتوقبول نداشتی چرا ا قلا" یکجوری وا نمودنکردی که مردم بفهمندکه‌ا ین هیئت سه‌نفری را قبـــول نداری ؟ ا ینست که‌من ا ول صبرکردم وبه‌ا یشا ن پیغا م دا دم که‌آقا ا ین هیئت سه‌نفـــری خلاف قا نون ا سا سی ا ست وا ین با زی ا ست ، پیشنها دهم ا زآقا ی مهندس با زرگا ن بـــود . ا لبته‌ا وبرا ی با زی پیشنها دنکرده‌بود میخوا ست با صطلاح یک کدخدا منشی با شدوخیا ل میکرد ا ینها به‌خط بیا هستند . من میدا نستم نتیجه‌چه‌خوا هدشد . گفتم ا ولا" ا یشا ن آ ن دونفـــر را معین کنندتا ببینم نفرسوم کیست . آ ن دونفرکه‌معین شد معلوم شدکه بله خلاصـــه میخوا هندسرگوسفندرا ببرند .

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : بیست‌ودوم مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : شهرکاشان ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء الله صدقی
نوار شماره : ۹

ووقتی که آن دونفرمعلوم شدا ینست که من گفتم نفرسوم را بهتراست کسی را معین کنم که همه‌کس بداندکه این کس مال خمینی است ودامادش را معین کردم وخیال میکنم که در این قضیه موفق شدم چون آن هیئت هم معروف شدبه هیئت ابوموسی وخودش هم درصحبتی که در ۲۵ خرداد کرد، وبعدیک سرمقاله هم درروزنامه‌نوشته‌شد درمورد هیئت ابوموسی اشعری وهمه‌حالیشان شدکه این همان هیئت ابوموسی اشعری است یعنی هیئتی است تحمیلی وخمینی آنرا تحمیل کرده است. اینقدرقضیه‌شورشدکه خودش هم در۲۵ خرداد که برضدمن سخنرانی کرد گفت، "حالاشما هم میخواستیدمثل علی گوش بدهیدواستعفا کنیدوحکم این ابوموسی را قبول کنید." یعنی خودش هم دیده‌بودکه این هیئت قلابی است وگفت علی که‌دیدهیئت قلابی است وپذیرفت توهم میخواستی بپذیری. ولی بیخودمیگفت علی نپذیرفت چون آن هیئت قلابی بود.

س ـ آقای دکتربنی صدریکی ازمسائلی که‌برای خیلی ها موردسئوال هست مسئله‌ی قانون اساسی ولایت فقیه‌وریاست جمهوری شما برطبق آن قانون اساسی است. برای اینکه‌همه فکرمیکنندکه مطابق آن قانون اساسی مجلس میتوانست که‌به‌رئیس جمهوررأی عدم اعتمادبدهدوفقیه‌هم رئیس جمهوررا کنا ربگذارد وشما هم با همان ترتیب کنارگذاشته شدید. شما که‌قبلاً" هم استعفای خودتان‌را نوشته‌بودید ، بقول خودتان ، وبه‌آقای

خمینی دا ده‌بودید. بعدا زشما هم جانشین شما بهمان ترتیب که‌شما انتخاب شدیدا نتخاب شد. چگونه‌است که‌شما اسم کنارگذاشتن خودتان را کودتا میگذارید؟

ج - این را همه‌نمیگویند، آقای پیشدا ددرروزنامه‌ی ایرانشهرگفته‌است وخودا وهم اینجا آمد.

س- من آن روزنامه‌ی ایرانشهررا نخواندم.

ج - خب حالا شما ازیکی دیگرشنیده‌اید. بهرحال وقتی اونوشت قاعدتا " هرکس خوانده این را بازگو میکند.

س- نخیر این سئوال برای خودمنهم مطرح است.

ج - اولا" آن بحث که‌درآن مجلس خبرگان بودراجع به‌عدم لیاقت وعدم کفایت رئیس جمهوری عدم لیاقت درنظرات سیاسی نیست ، بحث های آن موجوداست. من اگربیمارمیشدم بطوریکه نمیتوانستم عهده‌داروظایف ریاست جمهوری بشوم. اختلال مشاعری پیدا میکردم. خیانتی میکردم که‌دادگاهی رأی میداد بسیارخوب. اما آقایان آنجا بروندوبگویندکه‌چون شما این نظرات را دارید ،مگرتشخیص نظرات با مجلس بودکه‌آنها تشخیص بدهندمن دارم یا ندارم ملت ایران باید تشخیص بدهدکه‌تشخیص داده‌بود وطبق آن نظرات به‌من رأی داده‌بود. چطور میشودیک ملتی طبق یک نظری به‌یک کسی رأی بدهدوبه‌دلیل داشتن همان نظرها مجلسی بیایدوبگویدشما کفایت ندارید؟ به‌چه‌صفت گفتندمن کفایت ندارم؟ چون این نظررا دارم و این حرف خلاف امام را گفتم وآن کارخلاف میل امام کردم وگفتم آن کاربایدبشود، گفتم چرا روزنامه‌توقیف کردید؟ این حرفها بود چیزدیگری که‌نبود. من طبق همین نظرها انتخاب شده‌بودم. این که‌نمیشود. این درکجای دنیا همچین چیزی میشود؟ Impeachment درآمریکا هست وآقای نیکسون را بردند اما با بت واترگیت بردند. نگفتند چون توتمایلات حزب جمهوری داری لیاقتت Impeachment خب. آقا به‌دلیل همین تمایلات ایشان رأی آورد وبه‌دلیل تمایلات سوسیالیستی رأی نیاورده‌بود. من به‌دلیل تمایلاتی که‌اظهارکرده‌بودم رأی آورده‌بودم. مجلس نمیتوانست مرابه‌دلیل‌همان‌تمایلات نالایق بشناسد این اولا". تمام گفتگوهای مجلس خبرگان هست وهرکس دیگرهم میداندکه تقلب

کردند. حتی اگرفشاروا ختناق وهیچ چیزهم نبود، این یک. دوماینکه فرض کنیم که این مجلس حق داشت، خوب حرفی نداریم. حق داشت که محاکمه‌ی یک طرفه هم بکند؟ اول بگیرد وببنددوبکشد واعدام بکند؟ روزی که این مسئله طرح شد آقایان کشتارخیابانی کردند تا آن لحظه ۲۰۰ نفررا اعدام کرده‌بودند. داستان انقلاب دربدردنبال رئیس‌جمهور میگردید ورئیس‌جمهور مخفی بود. اینها هم جزوقضیه‌بود؟ باید درایـــن Impeachment حـــق بیـان هم نداشته باشم؟ ودرمخفی هم باشـــم؟ آنهائی را هم که‌مرا مخفی کرده‌بردند اعدام کردند. اینها حداقل شعوررا هم بکارنبردند که بعدها برای تاریخ اقلا" یک صورت‌ظاهری درست‌کنند. خوب کسی که من درخانـــه‌اش بودم بعنوان رئیس‌جمهوردرخانه‌ی اوبودم. اورا دیگرچرااعدام کردید؟ من درخانـــه‌ی سه‌نفربودم تا روز عزل. تا روزی که خمینی امضاء کرد، تاآنروز باصطلاح من رئیس‌جمهور ایران بودم طبق حرف خوداین آقایان. پس هرخانه‌ای مراپذیرفته رئیس‌جمهور ایـران راپذیرفته، درست؟ واین رانمیشودمحاکمه کرد چه‌برسدبه‌اعدام. پس‌چرااعدام کردید؟ من حتی درآن خانه‌ای که‌بودم نوشتم که‌دراین روزواین ساعت من ازاین خانه‌رفتم بـــه دلیل اینکه برای شما صاحبخانه مشکلی ایجادنکنند. چون آقاباصطلاح این عزل راامضاء کرده ممکنست این رابهانه قراربدهند، من خودرارئیس‌جمهور ایران میدانم ولـــی ممکنست این رابهانه قراربدهند وبرای شما اسباب زحمت‌درست‌کنند. ولی آنها راگرفتند واعدام کردند.

* قبل از ۳۰ خرداد توی دفتربمب آتش‌زاانداختند که‌مااطلاعیه دادیم...

ج ـ حالا آنها بجای خودش محفوظ.

*ـ و (؟) ازطرف‌داستانی همه راتوی دفترباز داشت‌کردند.

ج ـ اینها همه‌کارهائی است که‌کردند. رئیس‌جمهوراصلا" آزادی زندگی نداشت‌چه‌برسد بـــه آزادی دفاع، این ثانیا". ثالثا" این آقایان که‌نمایندگان مجلس‌کذائی باشندوامتحان لیاقت وکفایت خودشان رادادند دراین مدت. میشدمن یک بحثی بکنم وبگویم که این: ذات‌نایافته‌ازهستی بخش کی تواند که شـــودهستـــی بخش

* شخص ثالثی که درمحل مصاحبه حضور داشت.

اینها ئی که حداقل لیاقت را نداشتندوکشوررا به این روزانداختندچطورمیتوانستندبه کسی که کشوررا درسخت ترین طوفانها ئی که تاریخ ایران بخودش دیده، محاصره اقتصادی، جنگ خارجی ، این جنگ داخلی واونگذاشته که کشورش سقوط بکند اینها بنشینندراجع به لیاقت او بحث بکنند ؟ حالا من واردا ین مقولات نمیشوم.

این مردمی که رأی دادند اینها حق داشتندبگویندکه موافق هستندبا رأی مجلس یا مخالف هستند؟ داشتندیا نداشتند؟ من که پیشنها درفراندوم کرده بودم طبق اصل ۶۹ قانون اساسی . چطوربه آن پیشنهاد بجای اینکه رسیدگی کنندخمینی حمله کرد؟ وبجای اینکه اورا عمل بکنند، تکلیف معین میکرددیگر، گفته بودندبین این انتخاب وآن انتخاب مردم رأی بدهند . آن اصل برای همین موارد بود . بجای آنکه آن موردرا عمل بکنندبه این صورت اول با پاسدا روحزب اللهی شهررا تصرف کردندوتمام مخالفین را ، همین مردم بودندکه روز ۳۰ خرداد ریختند . روز ۳۰ خرداد مردم تهران به حمایت از رئیس جمهوربه خیابانها ریختند، اینها راچرا به مسلسل بستند؟ مگرطبق همین قانون اساسی مردم ایران آزادنبودند درتظاهرات؟ اصلا" اجازه هم لازم نداردتظاهرات. ۲۵ خرداد هم جبهه ملی میتینگ داده بود. یکی ازموادمیتینگش حمایت از رئیس جمهوربود، چرا مانع میتینگ آنها شدند؟ چرا خبرانرو بجای اینکه بگذارند اینها میتینگ بگذارند خمینی آمدگفت اینها مرتدهستند یعنی هرکسی آنها را میدیدباید میکشت .

پس اینها جونم دیگربقدری قضیه روشن است که گفت مگراینکه یک کسی درخارج خیلی بی - اطلاع ازداخل وطنش باشدوخیلی دیگردشمن با بنی صدرباشد که پا بگذاردبرتمام حقوق یک ملتی وبخواهدغرض شخصی اش را با من طی کندوبگویدآقا شما طبق آن قانون اساسی برکنارشدید ، حالا چرا میگوئیدکودتا ؟

آقا من طبق قانون برکنارنشدم ، من طبق کودتا برکنارشدم. اگرآن قانون بودوآن مردم آزادبودند همان مجلس قلابی هم ، چنانکه مجلسی که مصدق درآن بود نتوانست به ملی شدن رأی ندهد، این مجلس هم مجلسی نبودکه بتواندرئیس جمهوررا عزل کند. رئیس جمهوری که محبوب مردم بودوهنوزهم هست .

س- سئوال دیگرمن اینستکه آقای بنی صدرشما فکرمیکنید قانون اساسی ای که بر اساس پذیرش ولایت فقیه استوار شده آیادرچنین قانون اساسی نهادهائی مثل ریاست جمهوری، مثل مجلس ، مثل نخست وزیر اصلا" معنا ومفهومی دارد؟

ج - ببینید قانون هیچوقت مقصرنیست حتی بدترین قانون وبسیارند از فیلسوف هائی که به این نظررسیدندوبیان کردند وواقعیت هم دارد . قانون . چونم .کی اجرا شد که حالا ببینیم تأثیرقانون اساسی است یا خیر. درقانون اساسی اختیارات ولایت فقیه معین است . تا این زمان که چندین سال از قانون اساسی میگذرد اگریک عمل آقای خمینی را شما توانستید با همین قانون اساسی که خودش به تصویب رسانده است منطبق کنید این معلوم میشودکه بله تقصیرقانون است . حتی یک عمل . یک عمل شما پیدا کنیدو بگوئیداین عمل را خمینی طبق همین قانون اساسی کرده است . ایشان هرچه میکندخلاف قانون اساسی است . مثلا" همین انتخابات قلابی که درجریان است شناسنامه باید عکس دارباشد ، ایشان دستورداده است که بدون عکس رأی بدهند . این کجای قانون اساسی است ؟ وکدام قانون عادی به ولی اجازه میدهدکه ایشان خلاف قانون دستوربدهد؟ اوداده .

*- مجلس که با (؟)

ج - حالا آن که بجای خودش مخالفت کرده آنهم اسنادش موجودهست . من کاری به آن ندارم اصلا" میخواهم بحث واقعی بکنیم ولی تقصیرقانون نگذارید . شاه مگرطبق قانون اساسی سابق عمل میکرد؟نه،هرغلطی میخواست میکرد. خمینی هم هرغلطی میخواهدمیکند. خلاف قانون هم میکند. طبق آن قانون اساسی جناب ایشان اختیاراتش محدوداست به نصب ارکان حرب رئیس باطلاع ستاد ارتش ، صلح وجنگ ، نصب رئیس دیوان کشورو دادستان کل وبعدازشوربا اعضای دیوان کشوروامضاء یا عدم امضای عزل رئیس جمهوربعد ازرأی مجلس ، درست است ؟ ایشان خارج ازاینها اختیارات ندارد. پس اینهمه کارها که میکنندخلاف قانون میکنند. خودش هم قابل عزل است . حالا ایشان بازوردارد حکومت میکند . حالا کدام حکومت توتالیتری به قانون اعتناء کرده است ؟ استالین به قانونهائی

* شخص ثالثی که درمحل مصاحبه حضور داشت .

که خودش وضع کردا عتناء میکرد؟ یا هیتلرا عتناء میکرد؟ من ا تفاقا " توی کتابم نوشتم وقتی راجع به انتخابات ریاست جمهوری به قم رفتم گفتم آقا انتخابات نکنید، من قطع دارم که اکثریت قاطع رأی میآورم اما من میدانم که شما کسی نیستیدکه قانون را اجرا کنیدنیستید. حالا بگذارید این بحرانها رفع شود وبعدا نشاءالله دریک ایران بدون بحرانی قانون را به اجرا بگذاریم. نه جونم قانون ولایت فقیه اصل خلاف اسلامی است، اصل یونانی است این را هم درکتاب شرح دادم. ولی مقصرا ین فسادهای آقای خمینی ولایت فقیه نیست. ایشان همان ولایت فقیه را عدم کرد والله وضع کشورغیرازاین میشود. کجا ولایت فقیه اجازه میدهدکه بچه ی دوازده ساله بدون تمیزاطلاعات به جبهه های جنگ بفرستید وروی مین بچرخانیدوبرای اینکه میخواهیدصدام را ببرید؟ کدام ولایت فقیه اجازه میدهدکه زندانی را شکنجه کنیدوهزارهزار بکشید؟ این ولایت فقیه اسمش نیست. این ولایت زوراست. پس ما چرا خودرا به این گونه عناوین سرگرم کنیم که واقعیتی ندارد. من برای قانون اهمیت قائل هستم اما نه باندازه ای که برای ساخت های یک جامعه وبرای طرزفکرمردم یک جامعه اهمیت قائل هستم، این است که باید تغییرکند اصل زوراست که باید بی اعتبار بشود. یعنی انسان بفهمدوقتی زورمیگوید ضعیف است. آدمی که قوی است مغزش را بکار میاندازد. لازم نیست بجای فکرکردن زوربکار ببرد. این باید عوض بشود. والا تا وقتی زوراساس است هرقانونی، حتی قانون بهشتی شما ببروآنجا بگذار فورا" به جهنم تبدیلش میکنند. مگر انگلستان قانون اساسی دارد؟ کجاست قانون اساسیش؟ این یک رویه است، یک سنتی است والا طبق قانون اساسی سرکارملکه الیزابت اختیارات اولین وآخرین را دارد ولی درعمل سنتی بوجودآمده است واین خانم آن سنن را ناگزیررعایت میکند. این ها است که باید تغییرداد وعوض کرد.

س- آقای بنی صدر من اسم یک عده ازاشخاص را میخواهم ومیخواهم ازحضورتان تقاضا بکنم که اگرممکن است شما یک شرح حال مختصری درباره هرکدام ازاینها برای ما بگوئید ویکی دومورد که شما با اینها دریک تجربه ی سیاسی یا اجتماعی بودیدبرای ماتوضیح بدهیدکه در واقع توصیف کننده شخصیت سیاسی واجتماعی این آدمها باشد. اولین آنها آقای آیت الله

سیدابوالقاسم کاشانی است . شما هرگزبا ایشان تماسی داشتید؟
ج ـ فراوان . عرض کنم به‌شما که‌این روحانی بودوطبیعتاً "با پدرمنهم آشنائی ودوستی داشت . فراوان هم دیدوبازدیدبود دوست بودند ومیرفتندومیآمدند . ازدوران مصدقی من ازایشان خاطره دارم تادوران مرگ . وقتی اومردمادرزندان بودیم . ولی اتفاق افتادکه‌یک روزی این آقا موسی اصفهانی نوه‌ی آسیدابوالحسن ،که‌الان هم میگویندوازرادیوبغدادداردبرضدخمینی تبلیغ میکند ـ مادرسرچشمه منزل داشتیم، آمدآنجا ومن داشتم جائی میرفتم . گفت باهم برویم وباهم بیرون آمدیم . همینطور که‌حرف میزدیم ازکوچه‌ی سرچشمه ردشدیم به‌کوچه مقابل یکدفعه‌من دیدم ازپامنار سردرآوردیم .گفتم آی ناکس تومیخواهی مرانزدکاشانی ببری . گفت بله حالا بیا برویم پیش ایشان . گفتم نه‌آقا من پیش ایشان نمیآیم، اوپیرشده‌است ومن جوان حالا بیایم بنشینم ویک حرفی بزنم ناراحت بشود . گفت حالا چکارداری حرفی بزنی ناراحت بشود . گفتم نمیشود من بیایم خانه‌ی او برای اینکه‌با اومخالف هستم و حرفی نزنم وبیایم بیرون بعدمیگویند توچطورمخالف کاشانی بودی ورفتی خانه‌ی او؟ اگربیایم وحرفی بزنم اوناراحت میشود . بالاخره اوبعهده‌گرفت که‌اگرمن حرفی زدم و اوناراحت شد تدارک با او است . رفتیم . رفتیم وسلام وعلیک . اوپرسید شماکجا هستید؟ احوال ازما نمی پرسید ؟ گفتم شمادیگرا حوالی برای کسی نگذاشته‌اید .
گفت ،" چکارکردم؟" گفتم چه‌نکردید . گفت ،" این مردم چه‌میگویند؟" گفتم میگویند شما مثل گاو نه‌من شیرده یک لگدی زدیدوهمه‌را ریختیدوهرچه‌یک عمرزحمت کشیده‌بودید به‌باددادیدوازدست رفت . گفت ،" پدرش رادرمیآورم، این ملوطه را " این عین لفظ خوداواست ومن اهل اینجورکلمات نیستم نه‌اینکه من دارم میگویم وخطا بش به‌شما ه بود . گفت ،" من این ملوطه راپدرش رادرمیآورم بیائید پشت من پدراورادرمی ـ آورم ." گفتم آنوقت که‌همه‌ی مردم پشت شما بودند شما ایشان رابرگرداندید حالا که‌شما پیرشدیدوازشما کاری ساخته‌نیست . گفت ،" توچه‌میگوئی ؟ توو برادرت هرجا می نشینیدبدمیگوئید ." گفتم نه هیچکدام ازما ازشما بدنمی گوئیم شما خودتان

ازخودتان بدمیگوئید . ما اگرمیگوئیم این فرمایشات شما را بازگومیکنیم برضدخودتان .
این آخرین مجلس دیدارمن با اوبوددرخانه‌ی خودش .

س - این چه سالی بود ؟

ج - خیال میکنم سال ۱۳۳۸ بود . بعدازمرگ مصطفی کاشانی بود .
یکدفعه‌هم اوایل بعدازکودتا منزل پدرمن آمدوپدرم به‌اوگفت" آقانگفتم با مصدق در نیفت وکناربکش . " گفت ،" من چه میدانستم که این پدرسگ جاسوس دربار است ." پدرسگ شمس قنات آبادی را میگفت . گفت ،" من چه میدانستم." پدرم به‌اوگفت نگفتم که این شمس قنات آبادی اینها را دورخودت راه نده اینها بیچاره‌ات میکنند . گفت ،" من چه میدانستم اینها جاسوس دربارهستند . "
بعدهم دردوره‌ی مصدقی بودکه‌یک آدم سخت مقاومی بود ، حالا باید انصاف داد ، وبسیاری ازحوادث سیاسی ایران نتیجه‌ی این استقامت سخت اودراموراست ولی خب ضعف های شخصی فراوان هم داشت که‌اوراکشاندبه‌جائی که‌کشاند .

س - آقای خلیل ملکی ؟

ج - من شناسائی فراوان باکارهای آقای خلیل ملکی دارم یعنی همه‌ی آنچه‌را اونوشته من خواندم . خوداورا یک نوبت روبرودیدم ویک نوبت هم منزل دکترصدیقی دیدم وجالب است که‌وقتی اوازدنیا رفت من درپاریس بودم .

س - منزل دکترصدیقی درسال ۱۳۳۹ . من خودم هم آنروزآنجا بودم .

ج - خب پس شما هم آنجا بودید . که‌به‌دکترصدیقی میگفت که شما هم‌اگرمثل من عقایدت را - میگفتی ومنتشرمیکردی کمترازمن موافق داشتی وبیشترازمن مخالف . عرض‌کنم که‌وقتی که‌اومرد ،درخارج حتی آن دسته‌ی منتسب به‌خوداو اعلامیه‌درآوردواین بیچاره‌را محکوم کردکه اوبازنشسته‌بودوما بااوکاری نداشتیم . من یک شرحی درروزنامه‌نوشتم درروزنامه ،وتقی زاده‌که آن شرح را تکمیل کردودرخبرنامه‌چاپ شد ،دربزرگداشت او . هرانسانی ضعف وقوت دارد ،او یک قوت داشت وآن این بودکه استقلال رااساس قرارداد والانمیتوان توجیه‌دیگری برای جدائی

او از حزب توده فرض کرد. حالا به اینکه استقلال را چه میفهمید خیلی میشود حرف زد ولی در مجموع به این اصل وفادار بود. یعنی من او را اینجور میشناسم. عقایدش تغییر میکرد ولی یک خط عمومی را تعقیب میکرد آنهم بود و یک ضعفهائی هم داشت.
امروز صبح با یک کسی صحبت همین بود که در ایران شما آدمی گیرنمی آورید که وقتی راجع به دیگری ازاو می پرسید تنها ضعف هایش را نگوید، یک مقدار از قوت هایش را هم بگوید.
من این رویه را بعداز اینکه متوجه شدم چه خطری برای ایران دارد ترک کردم وبنا براین بنا را گذاشتم بر اینکه بالاخره آن کسانی که در وطن ما شخصیتی شدند ببینیم که چه قوتهائی داشتند برای اینکه آنها است که باید سرمشق مردم ایران قرار بگیرد. این قوتهائی بود که من ازاو برای شما شمردم. ضعفهایش را هم از من نپرسید.
س - آقای صادق قطب زاده ؟
ج - من خیال میکنم کسی بیشتر از صادق قطب زاده در زندگی به من لطمه نزده است. البته این را که میگویم اغراق بنظر میرسد اما ممکن است این حرف را راجع به چندنفر دیگر هم تکرار کنم فقط از باب اینکه به شما بگویم که این از نظر شخصی چقدر خود را صدمه دیده از او می - دانم. با اینحال این زندگی است آمده وگذشته است. من خیال میکنم او در آغاز انقلاب اگر او سرپرست رادیو و تلویزیون نمی شد، یک کسی که آزادی و دندان معتقد به آزادی بحث و بیان بود میشد شاید خیلی چیزها جوردیگر از آب درمیآمد. با همه ی اینها نسبت به امتحانی که گذراند باید گفت که از بقیه موفق تربود یعنی عقیده در فعالیتها یش غایب نبود، و یک جائی در فعالیتها یش داشت، استقلال یک جائی در فعالیتها یش داشت و کافی است انسان حرفهائی که جوردن وکارتر راجع به قطب زاده گفته اند با حرفهائی که همین دو آدم راجع به شاه گفتند مقایسه کنند تا تفاوت دو شخصیت را ببیند که چیست. او یک شخصیت مستقلی داشت واین را در حضور خارجی خیلی بهتر نمایان میکرد تا دیگران که احساس عقده ای بکند از اینکه با یک خارجی دارد حرف میزند هیچوقت نداشت. چنانکه به همین جوردن هم با همان صراحت گفته بود که شما این شاه را بکشید و قال قضیه را بکنید. به ایران هم علاقه داشت و وقتی این قضیه گروگانگیری را فهمید، وخودش هم از میدان -

دهندگان این ماجرا بود ولی بعدوقتی فهمیدکه‌چه‌خطری ایران را تهدیدمیکند پیش من آمدو حتی گریه‌هم کرد. گرچه‌توی حرفهائی که‌به‌خارجی ها زده‌است خیلی بدوبیراه به‌من گفته است آنها مسئله‌نیست مسئله‌اینست که‌شما راجع به‌شخصیت او ازمن سئوال میکنید ومن نمی‌توانم که‌آنها را ملاک قرار بدهم هرکس هرچه میخواهدبگوید ومن اورااینجوری یافتم، وگفت که‌این وضعیت برای ایران خطرناک است وما باید یکجوری داستان را ختم به‌خیرکنیم. وخیلی هم‌تلاش کرد،حالا موفق نشد. بنابراین کسی نبودکه استقلال ایران برایش بی اهمیت باشد. چندان بهائی به‌آزادی نمی‌داد. این او اخرهم که‌من به‌خارج آمدم یک پیغامی داده‌بودکه‌ما مشغول یک اقدامی هستیم‌که‌زمینه‌ی مراجعت شما را فراهم کنیم، همینکه‌سرا ورفت. من به‌آن پیغام آورنده‌گفتم که‌به‌ایشان بگوئیدکه‌شما بهتراست که هیچ اقدامی نکنید برای اینکه خودتان را به‌بادمیدهید. آنهم روی شناختی بودکه‌من از خودا وداشتم واین تهوری که‌داشت وخلاصه گزنکرده پاره‌میکرد. راجع به‌این خانه‌ای هم که‌دیروز شما می پرسیدید درواقع خانه‌ای است که‌بنام او است.

س— من شنیدم ولی باورنکردم وگفتم اگراین خانه‌ی خانه‌ی قطب‌زاده‌است چطوری آقای بنی صدرمیخواهدتوی این خانه‌برود.

ج — نه، این خانه‌ای است که‌مردم خریده‌بودند وآن دستمالچی که‌اعدام شدخریده‌بودکه‌خمینی آنجا برودودرآنوقت نخواسته‌بودندبه‌اسم خمینی ضبط کنندکه‌مثلا" انعکاسی داشته‌باشد وبه‌اسم قطب‌زاده ضبط کردند. اودرهمانوقت دراختیارمن گذاشت ومن آنوقت آنجا نرفتم به‌دلیل همینکه نمی‌خواستم درآن کارهائی که‌اومیکرد واردبشوم. بعدازاینکه‌خوب اوبه‌ترتیبی که هست ومیدانیداستقامت کردوشهیدشد، ازنظرمن حسرت شد برای اینکه به‌لحظاتی درزندگی ملت میرسدکه‌خودش به‌یک قرن میارزد. آن لحظه‌ای که‌انسان باید انتخاب اساسی بکندکه‌این انتخاب میماند بعنوان یک تجربه‌ای برای این نسل هائی که میآیند، آن انتخاب است که‌قیمت دارد وگناهانی که‌کسی درگذشته‌کرده‌باشد میپوشانند. اومیتوانست زندگی خودش را نجات‌بدهد،این مسلم‌است، ولی ترجیح دادکه‌اینکاررا نکندو روی این ترجیح اورا کشتند. بعدازاینکه‌شهیدشد من آن خانه‌را پذیرفتم منتهی ما پول

نداشتیم وآنجا هم مخروبه بود وگفتند پول زیادی میخواهدکه آنجا را ساختن وتعمیر کردن واین همچنان مانده بود تا اینکه این دانشجویان هم وطن ما برعهده گرفتندکه بروندوبجای کارگرکارکنند والان هم قریب نه ماه است، کموزیاد دراین حدود بلکه بیشتر، وعده‌ای هرروزآنجا میروندوخانه‌را باصطلاح آماده میکنندوهنوزهم آماده نشده است. اینهم راجع به‌آقای قطب‌زاده.

س ـ خیلی ممنون. آقای هاشمی رفسنجانی؟

ج ـ هاشمی رفسنجانی قوه‌ی اداره‌اش متوسط تا خوب است برخلاف بهشتی که‌اصلاً" قوه‌ی اداره نداشت.

س ـ ایشان اصلاً" چکاره‌بودندوسابقه‌ی ایشان چیست؟

ج ـ والله‌من با ایشان محشورنبودم که‌سابقه‌ی ایشان رابشناسم. اولین باری که‌من اورا دیدم درپاریس بود. سفری رفته‌بودبه‌نجف برای اینکه آقای خمینی را متقاعدکندکه از مجاهدین خلق حمایت کنند، بله ایشان با مجاهدین خلق همکاری داشت، بعداً وآمد در پاریس واینجا درخانه‌ی قطب‌زاده‌من اورادیدم ویزدی هم بود وباصطلاح گفتگوهائی با ما کردورفت. ازایران هم به‌آن احمدصدرپیغام داده‌بودکه‌اگربیایدعیب ندارد، یعنی راه باز است ودیگردستگیرنخواهدشد چون اوبمناسبت همکاری که‌با مجاهدین داشت لورفته‌بود وتارسیدایران اوراگرفتند وزندانی شد. بعدکه‌ایران رفتم معلوم شدکه‌نه، ایشان علاوه براین فعالیتها فعالیتهای اقتصادی زمین خریدن وفروختن درقم هم داشته است. ازنظراداری یک آدمی است مدیر، نسبتاً" نه‌زیاده‌ازحد. ازنظرعقیده بسیاربی رویه یعنی رأی ایشان مثل تب‌عاشقان گردان است، امروزیک رأی است وفردا رأی مخالف است. هرچه‌آن مقتضی قدرت ایجاب بکند، ماکیاولیسم بتمام عیار. ازلحاظ هوش تیزهوش است، معلومات آخوندی متوسط ـ پائین ومعلومات علمی صفر.

س ـ آقای حجت‌الاسلام خامنه‌ای؟

ج ـ او این صفاتی راکه‌شمردم‌این هیچکدام‌را ندارد. یک آدم بی اراده، بیسواد، عصبی ناتوان درادارە وقدرت‌دوست.

س ـ آقای آیت الله حسین منتظری ؟

ج ـ آدمی است ساده ، ساده دل هردو هم ساده و هم ساده دل . نسبت به اینها در تحصیلات آخوندی بسیار جلوتر و برجسته تر و از نظر مدیریت صفر و دلیل روشنش هم اینکه او رئیس خبرگان بود وچون نمیتوانست اداره کند می نشست کنار میداد دست آقای بهشتی و او اداره میکرد که تازه او هم درا اداره کردن ناتوان بود . حالا درا وچقدر قدرت محرک اوست وچقدر باورهایش ؟ من گمان میکنم که یک مقداری باورهایش محرک اوست و همه اش میل به قدرت نیست حتی از نظر باورها با خمینی قابل مقایسه نیست . یعنی خمینی کمتر به باورهای خودش درعمل اعتنا میکند تا باصطلاح لوازم قدرت و او نه بعکس . با اینحال نمیتوان گفت که قدرت دوست نیست .

س ـ آقای حسین موسوی نخست وزیر فعلی ؟

ج ـ بله آقای رجائی او را برای وزارت خارجه پیشنهاد کرده بود و من ردکردم .

س ـ شما سوابق ایشان را هم رسیدگی کردید که بدانید ایشان از کجا آمده است وچه تحصیلاتی دارد ؟

ج ـ احتیاجی به سوابق او نبود . گفتم که او در شورای انقلاب عضو شده بود و من درآنجا درعمل میدیدم که او قوه ی ابتکارش چقدر است وتوانائی کارش چقدر است و هوش و استعدادش چقدر است و معلوماتش چقدر است . همه ی اینها را من درعمل دیدم ووقتی او را پیشنهاد کردند گفتم خب این آدم چندین امتحان داده است : یکی درشورای انقلاب بود که مجسمه بود وبوو خاصیتی کسی از او ندید . عضویت برای این است که شما یک چیزی اضافه کنید به یک جمعی . او که نکرد . آن روزنامه ی جمهوری اسلامی است که دروغ نامه ی جمهوری اسلامی است و این درتاریخ روزنامه نگاری ایران شاید کم نظیر باشد از جهت نداشتن محتوی و پربودن از اتهام ودروغ و این چیزها . تازه دو روزنامه با هم راه افتاده بود وتیراژ انقلاب اسلامی ازچهارصدهزار گذشته بود و این به بیست هزار نمیرسید . همه ی اینها را گفتم . گفتم که این دو روزنامه با هم و شما جلوتر هم راه انداختید و همه ی امکانات را هم داشتید و ما هیچ امکاناتی نداشتیم . با اینحال این اداره ی روزنامه مات . سوابقت هم که در دوره ی شاه ما شاءالله نمایشگاه

تشکیل دادی برای جشنهای دوهزاروپانصدساله. پس اینهم گذشته است. توچطوری میخواهی وزیرخارجه بشوی؟ تو از وزارت خارجه هم که چیزی نمیدانی و اصلا" سیاست خارجه نمیدانی چیست. از او پرسیدم وگفتم حالا اینها هیچ ولی سیاست خارجه چیست که تو میخواهی وزیرش بشوی؟ هیچ، بله البته. اینهم نخست وزیریش است دیگر.
یک کسی از همین دانشگاه هاروارد اینجا آمده بود برای مصاحبه برای مجله‌ی آنجا. گفت که مجله‌ی سیاسی آنجا درمیآورند. از او پرسیدم وگفتم خب این نخست وزیر ایران کیست؟ گفت نمیدانم. گفتم خب شما که محقق هستید درسیاست و آمده اید راجع به سیاست ایران مصاحبه میکنی ونمیشناسی این آدم لایق نیست. واین آدم همه را آورده وبرکشور سوار کرده، بدلیل همین عدم لیاقتشان.
س - آقای آیت الله موسوی اردبیلی؟
ج - بله این آقای موسوی اردبیلی آدمی است خوش خوراک، اگراین به شما چیزی میگوید، یعنی حوصله‌ی قبول زحمت ومشقت وسختی را ندارد، آنهای دیگر اینها را تا حدودی دارند ولی این ندارد وآدمی نیست که سختی تحمل بکند وطبیعتا" ازنظرسیاسی هم این درا و - منعکس است یعنی وسط باز است. مثل آقای مهدوی کنی این ازهمان تیپ است وبا کسی درنمی افتد.
* - کنی از او فهمیده‌تر است.
ج - خب او هوشش بیشتر است والا زمینه‌ی عمل هردویکی است، این همچین آدمی است. بنیانگزار حزب جمهوری بود واز آن بهمین دلیل استعفا داد، نه بدلیل اینکه ... نه، چون نمیخواست با کسی طرف بشود مگر اینکه ببیند آن کس کسی است که بیچاره شده است وباید بخورد واگر این نگوید ممکنست عقب بیافتد واگر از کسی عقب نماند یک فحشی چیزی به او بگوید ولی این وسط باز است. هوش هم ندارد واز لحاظ اداره هم صفر است.
س - آقای دکتر ابراهیم یزدی؟
ج - ازنظر توانائی اداره بسیار قوی است، باهوش هم است وتحصیلات رشته‌ی خودش را هم خیلی خوب انجام داده است وبا من هم بسیار مخالف است. قدرت را هم خیلی دوست دارد و عرض کنم به شما آدمی است که دنبال کارش هم میدود وتحمل سختی را هم میکند.

* شخص ثالثی که درمحل مصاحبه حضور داشت.

س ـ آقای مهدی بازرگان . ایشان که از شما دل خوشی نداشت برای اینکه توی جزوه ای که منتشر کرده است نوشته است که شما کسی بودید که تشنه ی قدرت بودید و فقط مشتاق رئیس جمهور شدن و بهمین علت هم تا میتوانستید چوب لای چرخ دولت موقت او میگذاشتید .

ج ـ بله حالا من روی حرفهائی که او میزند عقیده ام را نمیگویم . او حرفهای دیگری هم زده است از جمله این صحبت هم از او است که " ما بنی صدر را دیر شناختیم ، او یک اعجوبه است " این را هم گفته است . درمورد همین جنگ هم حرفهای زیادی هم درحمایت و ستایش زیادزده است که ایران را نجات داد و چه کرد و چه کرد . اینها را هم گفته است . اما درهرحال اگر اینها را هم نمیگفت شما تردید نکنید که در قضاوت من تأثیر نمیکرد .

بنظر من ایشان درا داره ی امور معین بسیار قوی است و در اداره ی امور عمومی بسیار ناتوان . مثلا" اگر شما به ایشان بگوئید که بیا و یک دانشکده را اداره کن ، یک اداره را اداره کن او مدیر خیلی خوبی است ولی اگر یکدفعه به او بگوئید که چندین محل را اداره کن او نمیتواند . او از نظر اعتقادی بیشتر از روی اعتقاد عمل میکند ، به نظر من ، و کمتر روی انگیزه ی قدرت . این مسئله را هم بگویم که او گفته است من تشنه ی ریاست جمهوری بودم پس چوب لای چرخ او می گذاشتم پس منهم برگردم و به او یک همچین نسبتی بدهم و بگویم که این حرف را به این دلیل زده است که خودش تشنه ی مقام بود به لحاظ اینکه آنوقتی که من با دولت او مخالفت میکردم مسئله ی ریاست جمهوری اصلا" درکار نبود و انتخاباتی چیزی طرح نبود که من به این دلیل چوب لای چرخ او گذاشته باشم . آنچیزی که سبب میشد که من با دولت بازرگان مخالفت میکردم این بود که استقلال را نمیشود از آزادی حساب را جدا کرد و بهای سنگینی این ملت بابت جدا کردن این حساب داد . و من میدیدم ایشان تمام امکاناتی را که آمریکا برضد ما بعدا " استفاده کرد دردست آمریکا باقی گذاشته است و درداخل هم سیاستی درجهت تفاهم با آمریکا درپیش گرفته است . من نمیتوانستم با اینها موافق باشم . تمام پستهای اساسی ، اسناد سفارت هست ، کشور در دست افراد متمایل به آمریکا بود . اینها علتی بود که من مخالفت میکردم . تازه چوبی هم لای چرخ ایشان نمیگذاشتم . من نه در دولت بودم و نه در

جا ئی بودم. من میرفتم خب ا یشا ن کا ری ندا شت وتما م تبلیغا ت دست ا وبود. ا یشا ن می ـ توا نست دررد مقا له ا ی که مینوشتم توضیحا ت بدهد. من که بیشترا زا ین نمیکردم. حـــا لا ا گریک روزنا مه ا ی دریک جا ی دنیا ا زیک دولتی ا نتقا دکند میگویندکه ا ین چوب لای چـــرخ ا وگذا شت ؟ ولی خودمن دریک جلسه ا ی به دعوت ا ودرنخست وزیری پیش ا ورفتم که را جـــع به ا ین مسئله صحبت کنیم چون درآ ن مطا لبی که ا یشا ن نوشته ا ست تنا قضا ت زیا دا ست . ا صلا" ا نسا نی که ا زروی خط غرض حرف میزندنا چا رتنا قض میگوید. وآ نجا گفتم آ قا شما ا یـــن نکا ت را عمل بکنیدوقطع بدا نیدکه من هیچگا ه شما ا گرنا مزدریا ست جمهوری بشوید من نا مزد نخوا هم شد شما مطمئن با شید. وا ین را میدا نست . با ا ینکه ا ینکا رها را نکردوقضیـــه ی گروگا نگیری پیش آ مد ، ولی همه ی دوستا ن من میدا نستندکه ا گرشخص ا وکا ندیدا میشد مـــن کا ندیدا نمیشدم برا ی ا ینکه یک ا موری را با یددرجا معه رعا یت کردوآ ن ا موررعا یتـــش ا یجا ب میکردکه چنین بشود. ولی خب ا ونا مزدنشد ووقتی که من نا مزدشدم، ا ینها را درکتا ب توضیح دا دم ا لبته ا ینها را توضیح ندا دم ولی ا ین مقدا رکه چرا نا مزدشدم را توضیح دا دم. خطرحزب جمهوری ودیکتا توری آ قا ی بهشتی ومن بزورنا مزدی را پذیرفتم . پس آ ن مسئلـــه بکلی خا رج ا زموضوع ا ست . نه مسئله دقیق مشخص ا ست که چه گفتم وهمه نوشته شده ا ســـت . من با سپرده ها دربا نک ها ی آ مریکا ئی بما ندمخا لف بودم وعملا" معلوم شدکه چرا مخا لف بودم، با ا ینکه ا مورا دا ره کشور، آ ن هدفها ی شش هفت گا نه ی آ مریکا درا یرا ن رعا یت بشود مخا لف بودم وروی ا ین زمینه ها ا صرا رمی ورزیدم ا ینستکه چون ا ینها بین من وا وبحث شده برا ی شمـــا عنوا ن کردم. بعدا ودر ریا ست جمهوری وقتی کا ندیدا ی مجلس شدگفت ، " ما میخوا هیـــم نما ینده بشویم که جا قوی رئیس جمهوررا تیزکنیم ." ودرآ خرهم من روی دفا ع ا زروزنا مـــه که یکیش هم ما ل ا وبود ا یستا دم وبا خمینی طرف شدم. گرچه ا وپیش من آ مدوگفت کـــه بهتر ا ست که شما با خمینی یک ملاقا تی بکنید وفعلا" بحرا ن را ا زسربگذرا نید تا بعد. گفتم نـــه دیگربعدی با قی نما نده ا ست ، بعدش ا ستبدا دا ست ومن با یدبشوم عملـــــه ا ستبدا د. دیگرهیچ چیزی نما نده که من ا زآ ن دفا ع کنم ورفتن پیش خمینی بیمعنی ا ست .

س ـ آ قا ی حسن حبیبی ؟

ج ـ آقای حبیبی اگر کار علمی میکرد و به سیاست وارد نمیشد یک آدم برجسته‌ای میشد، یک آدم علمی برجسته‌ای میشد. ودریغ که از نظر سیاسی مثل همان آقای کنی وموسوی اردبیلی موازنه‌ی التقاطی است یعنی جا معین نمیکند و سیاست بنظر من یعنی اتخاذ موضع ودفاع از یک موضع واگر کسی اتخاذ موضع نکرد و یا مواضع متعدد داشت، و یک کسی درباره‌ی او گفته است که او "صبر" را هم با "س" مینویسد هم با "ث" مینویسد و هم با "ص". واین بنظر من از بازیگری او نمی‌آید وبازیگر سیاسی نیست. از نظر سیاسی ضعیف است، بهشتی هم اینجوری بود اما بازیگر سیاسی بود. ولی حبیبی نه از نظر سیاسی ضعیف است. اینکه موضعی اتخاذ کند و محکم روی آن موضع بایستد نیست. اینهم راجع به آقای حبیبی.

س ـ آیت الله محمود طالقانی؟

ج ـ آقای طالقانی درمجموع آدم سالمی بود، درمجموع، از هر حیث. اینکه سخت روی یک موضعی بایستد خیر نبود. اما اینکه مواضع ضد و نقیض بدی هم انتخاب بکند اینهم نبود. درجائی که باید مثلا" اگر خیلی میایستاد مشکلی ایجاد میکرد ترجیح میداد که با اصطلاح توضیح ندهد و سکوت بکند و در یک خطوط اساسی مواضعی اتخاذ کرده بود که در عمرش روی این مواضع ایستاد. او روحانی روشنی بود، ترقی دوست بود. اینها راجع به ایشان.

س ـ آقای دکتر بنی صدر شما در آن نوشته‌های آخرتان در انقلاب اسلامی خطاب به دادسرای انقلاب اسلامی ولاجوردی گفتید که من از سلول زندان شما نمی ترسم ، وصیت کرده بودید و زن و بچه را هم به آقای خمینی سپرده بودید. آیا فکر نمیکنید که اگر در داخل ایران می ماندید وحتی اگر به زندان میافتادید و به احتمال خیلی کمی شاید اعدام هم میشدید تصویر بهتری در بین مردم ایران و کل جنبش از خودتان بجای میگذاشتید؟ آیا فکر نمیکنید که محاکمه‌ی شما چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی تأثیری مثل محاکمه‌ی دکتر مصدق میداشت؟

ج ـ عرض کنم که اینها همه را ، حالا بعد از وقوع چون حالا ما در وضعی هستیم که رژیم خمینی و شخص خمینی در جامعه‌ی ایرانی بی اعتبار شده است واین بی اعتباری قسمتی از آن نتیجه‌ی نقشی است که در این مدت سال من ایفا کردم بعنوان منتخب آن مردم. پس حالا ارزیابی آسان است ولی آنروز این ارزیابی بسیار مشکل بود. اینها را در کتاب شرح دادم که وقتی به تهران آمدم قصد مقاومت نداشتم وفقط قصد داشتم که دستگیر بشوم ومحاکمه و اعدام شوم.

درآنجا اول همسرم وبعدخواهرم ، شما چون بعدمیخواهیدا ینها را منتشرکنید من اسم خواهرم را گفتم بەلحاظ اینکەقطعا " درایران بەخطرمیافتد، ودوستان من مرا بەمقاومت خواندندو گفتندبەاینکەاحتمال اینکەاولا" بەمحاکمەبرسد همه یک یا دودرصدمیدادند واینکەقبـــل ازمحاکمەکشتەبشوم قریب نودوپنج یا نودوشش درصدبودبعنوان اینکەمردم یختندوزدنـــد وکشتند. دررا ەریختندسرش حزباللەقبل ازاینکەبەاوین برسدکشتند. این ازهمەقـــوی تربنظرمیرسید چون آنها هم متوجەی همین نکتەبودند کەمحاکمەی اولین رئیس جمهـــوری برخلاف همان قانون اساسی کەرئیس جمهورراد یوان کشوربایدمحاکمەکندودادگا ه انقـــلاب صلاحیتی نداشت کەرئیس جمهورراا صلا" ببردآنجا چەرسدبەمحاکمه. واطلاعات را هم جمع ـ آوری کردەبودندکەاینها اصلا" بنایشان برکشتن من بودبدون محاکمه. حالا پـــس باید انتخاب میکردیم. من خیال میکنم کەطبیعت رژیم خمینی را روشنفکران کشورما درســـت نشناختند وهمین سئوالی را هم‌کەشما میکنیدنتیجەی این عدم توجەبەماهیت این رژیـــم است . این رژیم توتالیترا ست. رژیم توتالیتردومشخصەی اصلی دارد، ازنظرسازماندهـی وبقاونەازنظربقیەی جهات ، یکی علاقەواعتقادوباورعامەی مردمابت بەرهبر ودوم هـــرج ومرج سازمانی . هیتلرهم بساطش همینجوربودوموسولینی هم همینجورواستالین هــــم همینجوروخمینی هم‌همینجورا ست. مگرنمی بینیدکەمیگوید کابینەی سی وشش میلیونـــی یعنی اتوریتەای نیست کەسلسلەمراتب باشدویک پست راا شغال کردن ویک شرایط لازم داشته باشد. اینها هیچکدام لازم نیست. میشود امروزیکی راازتوی خیابان بردا شت وگفت تـــو وزیردفاع ملی هستی . مگرآقای وزیرکشورفعلی تجربەای جزدرروضەخوانی دارد؟نه ،تا یکسال بعدازانقلاب‌کارش روضەخوانی بود وحالا وزیرکشورا ست . ایشان چەتجربیاتی دراداره‌ی داخلی کشوردارند؟ هیچی . این مشخصەی توتالیتاریسما ست ،هیچ اتوریتەای را نمیتوانند اجازەبدهدکەبوجودبیاید برای اینکەاین بعدسرشاخ برای خودش میشود چنانکەمن شـــدم سرشاخ برای آنها .

حالا اگربخواهیدکەاین رژیم را زمین بزنید روی دوزمینەمیشود عمل کرد: یکی زمینـــەی سلب اعتمادهمان مردم ، عامەی مردمازرهبری است ، ویکی خنثی کردن دستگاه فشـــار

اختناق او است باصطلاح استفاده از هرج ومرج اداری اش است . وآنهائی که درزمینه‌ی اتوریتاریسم وتوتالیتاریسم مطالعه‌کردندبراین معنا متفق هستند که برای سرنگون کردن یک رژیم توتالیترمثل ازنوع استالینی ، ازنوع مذهبی بایدیک کسی باشدکه ازدرون سیستم جلوی سیستم بایستد والا اورا نمیشودزمین زد . یعنی اعتقادمردم باقی میماندوتا اعتقادمردم هست اوهست چون تمام سازمان اداری را برهم میریزد بنابراین کودتا واین چیزهـا دررژیم های توتالیترتقریبا " محال میشود چنانکه الان در ایران احتمال کودتا بسیاربسیارا ندک است .

پس روی این زمینه‌ها بایدیک کسی ، که‌آن کس من بودم که‌مردم انتخاب کرده‌بودند،زنده میماندوازطریق توضیح به‌مردم ایران دربی اعتبارکردن این رژیم میکوشید تا این رژیم ازپایه‌ی اساسی خودش که‌باورعامه‌ی مردم به‌او است محروم میشد واین سبب شد که‌من این روش را انتخاب بکنم که‌کردم والا آنچیزی که‌الان ازخطردخارج ازکشوردراین مدت سه‌سال برما گذشته‌به‌مراتب بیشترازخطری بودکه‌اگردرخودایران میماندم. اینجا هرلحظه‌احتمال اینکه‌تروریست های خمینی ، تروریست های سیاوکوفت وزهرمارمرا ترور کنندهست . نه‌من ترجیح دادم به‌اینکه تا میتوانم دربی اعتبارکردن این آدم بکوشم واورا ازپایه‌ی اساسی اش محروم بکنم بطوریکه مردم ایران آزادی خودشان رادوباره بدست بیاورندوگمان میکنم دراین معنا ، ملاحظه‌بکنیدبه‌افکارعمومی دنیا ازروزی که‌ما به‌خارج ازکشورآمدیم والان ـ قضاوتی که‌الان افکارعمومی داردوبخصوص درکشورهای اسلامی نسبت به‌خمینی ورژیم او ومتوجه‌میشویدکه‌چه‌نقش مهمی این آدم بعنوان منتخب مردم ایران درنمودن چهره‌ی واقعی رژیم خمینی ایفا کرده‌است . واینها ، اگرفتاری من حاصل نمیشد واگرمن گرفتارمیشدم وازبین میبردند خب برده‌بودند. خیلی ها راازبین بردندوآب ازآب تکان نخورد. همین استدلال راهم به‌من کردندوگفتند مصدق رفت زندان ودیگرهم نگذاشتندبامردم تماس بگیردو شاه بابت این ۲۵ سال حکومت کرد. آلنده‌رادرشیلی کشتندوجانشین اوکه‌الان حاکم است . الان هم هنوزحاکم است به‌دلیلی که‌مردم نمیدانندفرداازبین برود چه‌خواهدشد. وشما بایدبمانیدبرای اینکه‌آن بلاها دوباره برسرایران نیاید. والان من میبینم که‌به‌این سرعت رژیم خمینی بی اعتبار

شد این استدلال دوم قوی تربودوخوب شدکه چنین شد .

س - آقای بنی صدرشما دریا زده دسامبر ۱۹۷۸ یک مقاله ای درروزنامه ی نیویورک تایمز نوشتیدکه درآنجا چاپ شد . شما آنجا پیشنهادکردیدکه اگرارتش یک کودتای نظامی بکند وراه را برای استقرار جمهوری اسلامی باز بکند شما با چنین چیزی موافقت دارید . آیا این دررابطه با همان پیغامهائی نبودکه آقای خمینی راجع به ارتش میفرستاد؟

ج - من نه چنین چیزی نوشته ام ، من مقاله ای نوشتم تحت عنوان " بن بستها "

س - نخیر، من مقاله ای را میگویم که شما نوشتید

Instead of Shah an Islamic Republic

جمهوری اسلامی بجای شاه" که بنام شما دریازده دسامبر ۱۹۷۸ چاپ شده است .

ج - من ابدا " ازاینکه کودتائی بشودراه باز کند نگفتم .

س - این جمله انگلیسی را من ازآنجا برداشتم که شما نوشتید :

" In this case the military coup will open the path to the establishment of an Islamic Republic based on a countrywide referendum."

ج - نه این فکرازمن نیست ، برای ا [illegible] رسی آن مقاله ، من که انگلیسی نمیتوانم بنویسم پس باید ازفارسی ترجمه شده [illegible] خبرنامه چاپ شده است تحت عنوان " بن بست ها " . من با کودتا هرگزنمیتوانم موافق باشم اگرموافق بودم که خودم میکردم .

س - خب برای منهم این نکته عجیب بودوبرای این بودکه ازشما سئوال کردم .

ج - نخیر، حالا Context آن مقاله را باید دید .

س - یک نسخه ازآنرا به بنده لطف بفرمائید که آنرا من ضمیمه کنم .

ج - فارسی ؟ بله آن درخبرنامه چاپ شده است . آقا آن خبرنامه را بیاورید آن " بن بستها " آنجا هست . آن درچندین روزنامه ی مهم دنیا چاپ شده است .

س - چون من این راازروزنامه ی نیویورک تایمزبرداشتم ویک نسخه زیراکسش را هم هنوز دارم ومیتوانم به شما بدهم .

ج ـ بله لطف کنیدکه من هما ن را هم ببینم چون اصلا" همچین چیزی را من تصورش را هم نمیکنم که بوده باشد.

بهر حال این درخبرنامه چاپ شده است ومن همچین فکری نداشتم وهمچین گفتگوئی هم نبود. حالا ممکن است درآن Context که آن کسی که این را به انگلیسی تهیه کرده ونمیدانم کی بوده فرض کنیم نوشته که اگر نظامی ها شاه را روانه بکنند این راه را برای این چیزها باز میکنند. ممکن است این دنباله ی آن باشد ولی من با اینحال قبول نمیکنم که فکر من باشد.

ـ آنرا ممکن است یکدفعه دیگر بخوانید؟

س ـ "In this case the military coup will open the path to the establishment of an Islamic Republic based cn a countrywide referendum."

میگویددراین حالت یک کودتای نظامی برای استقرارجمهوری اسلامی راه باز میکند.

* ولی آن حالت را باید دیدکه مقدمه اش چیست.

ج ـ بله آن حالت..

س ـ درهرحال به یک کودتای نظامی نظرمساعدی داده شده است طبق نوشته ی نیویورک تایمز.

ج ـ نخیر من همچین نظری نداشتم. فارسی اش هم موجوداست بنام " بن بست ها ". این مقاله درروزنامه های دیگراروپائی هم آن مقاله چاپ شده است.

س ـ آقای بنی صدرشما دراین هیئت دفاع از حقوق بشر تا یک مدتی با آقای دکترامیرپیشداد وخانم مولودخانلری وحسین ملک وحسین مهدوی اینها همکاری میکردید. اینها دراول آبان ۱۳۵۷ یک نامه ی سرگشاده به همه ی مبارزان جنبش مردم ایران نوشتندوبا همه ی نظرمساعدی که به روحانیون ایران نشان دادندولی معهذا آن احساس خطررا برای استقرار یک حکومت مذهبی توضیح دادند...

ج ـ کجاست آن نامه؟

س ـ ازشما خواستندکه این راامضا کنید ولی شما این را امضاء نکردید، چرا؟

* شخص ثالثی در اطاق مصاحبه حضور داشت.

ج ـ دروغ میگویند. اولا" از من همچین چیزی نخواستندو من الان تا زه دست شما میبینم. بدلیل اینکه من از شما پرسیدم که این نامه کجاست؟ الان تازه دست شما می بینم. درست؟ نه، اولا" آنوقت این آقای امیرپیشداد، این جناب بزرگوار، گفت من هفته ای دوساعت حاضرم واسم سیاست هم توی این حقوق بشر نبایدبیاید وازدوساعت بیشترهم حاضربه هیچ کاری نیستم. درآخرین روزنامه ای که نوشت، درسوسیالیسم، وگفت دوره ی سکوت است ورفت دنبال کارش واصلا" درهیچ کار سیاسی نبود، این مال ایشان. خانم خانلری و حسین ملک، دیگرتوصیف لازم ندارندوالان با آقای بختیار کار میکنند ومعلوم است که چقدر با وردا شتند، من که محتوایش را نمیدانم اما چقدربه این با وردا شتند. اینکه میگویند این را دادندکه من امضاء کنم ومن نکردم دروغ بزرگ است برای اینکه من اصلا" از وجودهمچین چیزی اطلاع ندارم و نداشتم والان شما دارید به من میگوئید. پس این معلوم است که با صطلاح یک چیزدرست کردن است برای بعد که بگویند ما درآنوقت... نه آنها درآنوقت مرده ی این چیزها بودند جونم. آنها نزدآقای خمینی آمدندواینها را نپذیرفت ووقتی من رسیدم ودیدم اینها ایستادند...

س ـ یعنی آقای دکترامیرپیشداد وآقای ملک آمده بودندکه آقای خمینی را ببینند؟

ج ـ بله همه شان.با آقای حسین ملک وآقای حسین مهدوی آمده بودندکه خمینی را ببینندو ایشان نپذیرفته بود ووقتی من رسیدم دیدم عزا گرفته اندکه ایشان ما را نپذیرفت.

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بنی صدر
تاریخ مصاحبه : ۲۲ مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس - فرانسه
مصاحبه‌کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۱۰

ومن رفتم به آقای خمینی گفتگو کردم که‌شما چرا آقایان را نپذیرفتید؟ گفت ،" این آقایان آمدندبه اسم حقوق بشر، اگربه اسم شخص خودشان میآمدند من میپذیرفتم،بهاسم حقوق بشرآمدند. من نگرانم راجع به اینهائی که این عناوین را روی خودشان میگذارند. برای اینکه اینهاکه حقوق بشر،که حقوق بشر عنوانی است‌که فعالیت‌نمیشود دراین دنیا اینها پس‌واقعیت‌شان یک‌چیزهای دیگراست منتهی چون نمیخواهند به اسم آن عقیده‌ای که دارند فعالیت‌کنند آمدند گفتند حقوق بشر ومیگویند اینها همه‌کمونیست هستند وبه این سبب وبه این دلیل من نپذیرفتم." کسی هم که مانع شده‌بود اینها رابپذیرد آقای یزدی بود که مانع شده بود اینها رابپذیرد . این که حالا بگویند که ماآنوقت‌چنین بودیم چنان بودیم ، اینهاگفتند که اگربودند وعمل میکردند دیگر لازم نبودکه این سرگشاده بنویسند خودشان بودند وعمل میکردند دیگر، متاسفانه نبودند عمل بکنند وازاین کارها میکردند که هنوزهم میکنند. خوب اینهم راه ورسمی است‌که رفتند الان درجائی هستند که هستند.

س- آقای بنی صدرشما براساس‌چه‌تحلیلی با مجاهدین ائتلاف کردیدومیثاق رانوشتید. شما که یک‌اسلام شناس‌هستید چطوردراین مدت‌کوتاه تشخیص‌دادیدکه اسلام مجاهدین اسلام راستین است ؟

ج - هیچ همچین تشخیصی ندادم. من آثارکارهای آنها راخوانده‌بودم قبلا" درآن مخفیگاه هم بقیه‌کارهایشان راگفتم آوردند همه‌را خواندم. شما اول بایدبدانیدکه دردنیاکتابخوان نظیر

من انگشت شما راست . من هیچ روزی نبود که از صبح تا شب حتی درجبهه‌های جنگ چندساعت کتاب نخوانم

س - من هم خودم نشریات تعلیماتی آنها همه‌را خواندم ودارم وبرای همین است که ازشما سئوال میکنم.

ج - پس اینها را خواندم. یک تغییراتی بنظرم رسیدکه درآن اصل تضاددادند، یعنی آن اصل تضادرا قائل نیستند. درنامه‌ای که به‌ایشان نوشتم نوشتم که رگه‌های انتقادی هنوز درفکرشما هست واینها با یدازطریق بحث‌وگفت وشنودرفع بکنیم‌منتهی مسئله‌ی سیاسی یک چیز جونم مسئله‌ی اینکه دیگری عقیده‌ی دیگری دارد دارد ، این بمن ربطی ندارد آن - به‌پای او ست . ما براساس یکسانی عقیده‌ی مذهبی که‌با هم میثاق امضاء نکردیم ، من میثاق منتشرنکردم ونگفتم تمام کسانی که به‌اسلام باوردارند دراین میثاق حاضر بشوند، نه . گفتیم سه اصل درآن میثاق موجوداست ، حالا هم معلوم میشود چقدرحق با من بوده ، آزادی ،استقلال ،عدم هژمونی این سه اصلی است که‌برآن سه اصل گروههای سیاسی میتوانندهمکاری کنند این محتوی آن میثاق است وبه این آقایان همدرهمان نامه نوشتم که هنوزرگه‌های انتقادی درطرزفکرشما موجوداست . آنهم تازه دوسه هفته گذراندم درمطالعه‌کارهائی که‌ندیده‌بودم آنهائی که‌دیده‌بودم که‌قبلا" دیده‌بودم آنهائی که ندیده‌بودم همه‌راهم برایشان حاشیه نوشتم درهمان مخفیگاهی که درمخفیگاه آنها بودم ومن همانجوری که‌قبلا" هم به‌شما گفتم پیشنهادکرده‌بودم ایشان به‌عضویت شورای انقلاب هم دربیاید، دروزارت‌دارائی هم میخواستم اورا معاون بکنم. مسئله‌ی اداره‌ی کشور ایجاب میکندکه‌همه‌باشندوراابطه‌ها سیاسی باشد والا میشود قهرآمیز ویک کشورضعیفی اگر قرارشد هرروزدستجات سیاسی برروی هم اسلحه‌بکشند این میشود لبنان ، دلیلش این بود. ده‌باردیگرهم این تجربه‌را بنا باشد ازسربگیرم من همین کاررا خواهم کرد.

س - شما راجع به‌کردستان،وچندین جا من اینجا جمله‌های شما را دارم که‌نوشتید" جنگ در کردستان هیچ دلیل موجهی نداشت وبرخلاف قولی بودکه‌فرستاده‌ی حزب دموکرات داده‌بود." بعد فرمودیدکه"لشکرهای کردستان وآذربایجان غربی و۱۶ زرهی و۲۱ پیاده درگیرشده‌بودند

وهمین امر به عراق جرات داد که به ایران حمله کند.

ج - اینها را بعنوان مقدمه گفتم.

س- و ... عظیم به بار آورد." وعرض کنم باز هم نوشتید که عراق امروز نقش دست نشانده ی آمریکا را بازی میکند برای رسیدن به یکی از دو هدف یا سقوط رژیم انقلابی و یا جلوگیری از تغییرات بنیادی در نظام اجتماعی ایران". ومطالب دیگری که نوشتید که "عراق به خوزستان خرابکار میفرستاد و توپ و اسلحه به کردستان سرازیر میکرد." چطور شد که شما با تمامی این احوال باز هم حاضر شدید با سازمان مجاهدین خلق که یکی از متحدین عمده اش حزب دموکرات کردستان و آقای قاسملو هست ائتلاف کنید ودر شورای مقاومت شرکت کنید؟

ج - این دوتا مسئله است. اولا" من میثاق منتشر کردم که هرکس آن سه تا اصل، آقای مسعود رجوی را هم مسئول کردم، مسئول درمقابل من بود. او آمد پیش من که شما مشروعیت بدهید چون شما منتخب مردم ایران هستید، حالا حرفها عوض شده والا آنوقت که ایران بودیم حرف این بود که مشروعیت ندارد کارما، ما میتوانیم از منتخب یک ملتی دفاع کنیم پس شما بعنوان رئیس جمهور به ما مسئولیت بدهید تا ما عمل کنیم. من رئیس جمهور هم امضاء نمیکردم منتظر بودم ببینم انتخابات انجام میگیرد، دوم مرداد، اگر مردم در انتخابات شرکت کردند خوب پذیرفتند آنچه را که واقع شده پذیرفتند اگر شرکت نکردند من مسئولیت پیدا میکردم و باید روی مسئولیتم می ایستادم و عمل میکردم. شرکت هم نکردند منهم روی مسئولیتم ایستادم. پس این بدرخواست او و برای اینکه کار مشروع بشود من آن میثاق را منتشر کردم. از جمله مسائلی که آنجا هم در داخل کشور مطرح شد همین مسئله خودمختاری بود و مسئله حزب دموکرات. من گفتم به اینکه مسئله خودمختاری مشکلی ندارد برای اینکه ما مخالفتی با خودمختاری نداشتیم ولی مسئله ی حزب دموکرات مشکل دارد به دلیل اینکه داستان سنندج مقدمه ی حمله عراق به ایران بوده و اینها فراهم کننده ی مقدمات حمله ی قشون بیگانه به کشورند و ستون پنج تلقی میشوند. چطور میشود با ستون پنج بیگانه آدم دریک جوار باشد. به این دلیل، پس آقای قاسملو هم که به من نامه ای در خود ایران نوشته بود و حمایت کرده

بوددرهما ن جریـــا ن کودتا ودعوت کرده‌بودبه کردستا ن بلاجوا ب گذاشـــتم وهنوزهم گلـــــه میکنـدکه‌من به ا وجوا ب ندا دم ، علتی که جوا ب ندا دم ا ینست . ا یشــــــــــا ن گفت" من ا گرا ورا را ضی کنم‌که ا زعرا ق بکندا زضدا نقلابی ا ینها بطرف آ نها نرود شما مـــی ـ پذیریدا ورا به‌ا ین جمع ؟ " گفتم ا لبته می پذیریم‌ماکه‌اینجا ... برا ی ا ینست‌کــــه بر ـ گردا نیم به‌دا خل کشور ا تصا ل به‌خا رج ببرد ، دشمنی شخصی که ندا رم با آ نها . پس قـــرا ر شدکه ا ین آ قا یا ن توجیها تـــی ، مدا رکی عرضه کنند که‌دردا ستا ن سنندج نبودند ودرفرا هم آ وردن مقدما ت حمله‌ی عرا ق به ا یرا ن شرکت‌ندا شتند وتعهدبکنندکه نه‌با ضدا نقلاب همکا ری کنندونه با هیچ بیگا نه . تا آ مدیم ما به‌خا رج ا زکشور . ا وا یل ورود یکنفرآ مدبه‌نما یندگی ا ین آ قا یا ن پیش من ، همین مسا ئل را طـــرح کرد که‌مثلا" همکا ری وا ین چیزها . گفتم کـــه ا ین قضیه سنندج را شما هنوزروشن نکردید . گفت ،" چرا روشن کردیم ما ا علامیه‌دا دیـــم در هما ن وقت مخا لفت‌کردیم با ا ین قضیه . با آ قا ی رجوی با طلاح به من که‌مسئول بودد یگـــر من با ید با ا وطرف بودم ، ا وبه‌من گفت ،" ا ینها همکا ریشا ن را با ضدا نقلاب قطع کردند ،ا گـــر هم دا شتند ، وبا با طلاح عرا ق هم میگویند همکا ری ندا ریم حتی آ نها مزا حمت‌هم برا ی مـا درست میکنند . " برا ی من ا گرا ین وا قعیت پیدا میکرد یک بردسیا سی بزرگی بودبرا ی ا یرا ن، قبول ا صل ا ستقلال ، برگشتن به‌را ه‌حل سیا سی ا ینها یک دست‌آ ورد مهم سیا سی تلقی میشد . توی روزنا مه‌فیگا رو درهما ن ا وقا ت مقا له‌ا ی منتشرشد بقلم یک خبـــرنگا ردست را ستـــی که‌معلوم ا ست‌دیگر آ ن روزنا مه ا زچه‌قماش‌ا ست‌که‌درآ نجا تأ ییـــدی ا ین میآ ورد برحرفها ئی، قولها ئی که‌ا زطریق آ قا ی رجوی دا ده‌میشد که بله ا ینها قرا ربوده درآ ذربا یجا ن غربـــی عملیا تی ا نجا م بدهند با همین ها ئی که‌بعدشدند سلطنت‌طلب وچون آ قا ی قا سملوبه شـورا ی مقا ومت متما یل شده ا زآ ن همکا ری عدول کرده‌وآ ن برنا مه بهم خورده . خوب ا ین تأ ییـــد صریح وروشنی بود برا ی ا ینکه ا ینها خط جدیدی ا نتخا ب کردند . آ ن ا شخا صی هم کـــــه دستگیرشدند بعدآ مدند یکیشا ن پیش من وگفتندبله ما درراه رضا ئیه دستگیرشدیم ، یکـــی دوتا یشا ن مهندس‌نمیدا نم چه بود ا عدا م شد وا ینها فرا ری شده‌بودند آ مده‌بودند بـــــه خا رج ا زکشور . پس بنا برا ین دلیل ا ینها ئی ا ست‌که من برا ی شما شما ره کردم . فردا هـــم

آقای بختیار پیش من بیاید وبگویدکه اشتباه کرده که با عراق ، قشون عراق را به خاک وطنش آورده ، اشتباه کرده که به خدمت سیاست آمریکا درآمده وحالا میخواهد جبران کند آنچه را که از خیانت و اشتباه به وطنش کرده ، من کسی نیستم به او بگویم که شما حق جبران ندارید میگویم بفرمائید بکنید. حالا او اگر نماند درخط خود باید از او بپرسید که چرا نماندی درخط خود؟ اگر میماند بنظر شما یک دست آوردی نبود که بجای تیروتفنگ از بیگانه گرفتن وشب وروز درخانه جنگ را انداختن بیاید بنشیند با بقیه سرمیز از راه مذاکره مشکلات کشورش را حل کند ؟

س - درتوافقی که بین طارق عزیز و آقای رجوی شد براساس مسئله جنگ این با آرا اکثریت اعضای شورای مقاومت بوده. شما هم به این جریان رای دادید؟

ج - من راجع به این مسئله قبول کردم که صحبت نکنم فعلا"، اگرچه آنها تعهدشان را رعایت نکردند ومن آزادم دراینکه تعهدخودم را رعایت بکنم یا نکنم. اما اگر بگویم بله یا بگویم نه قضیه شهید میشود مسئله به این سادگی نیست .

س - ممکن است لطف بفرمائید برای ما توضیح بدهید؟

ج - نه گفتم تعهدکردم، چطوری تعهدم را رعایت نکنم .

س - شما میگوئیدکه آنها تعهدشان را بهم زدند ..

ج - باشد، باشد خوب حالا ..

س - شما فکرنمیکنید که بعدا " بازهم دیرباشد توضیح دادنش ؟

ج - نه هیچوقت دیرنیست . اولا" توضیح...

س - پس شما میتوانید اینجا محدودیت را بگذارید تا هرسالی که میخواهید ما آنرا محققا " رعایت میکنیم چون این ارزش و اعتبار یک سندرسمی را دارد که دانشگاه موظف است که هرزمانی راکه شما مشخص میکنید مطالبتان را نگه دارد ومنتشرنکند.

ج - خوب ، حالا بهرحال میشودگفت که این قسمت را تا وقتی که من علنی نکردم مسئله ای را شما حق انتشارندارید .

س - چشم شما اینجا ذکربفرمائید ما رعایت میکنیم .

ج ـ خوب بهرحال اینجا گفتم ضبط شد، اینجا هم شما مینویسید.
عرض کنم گفتم که آن میثاق سه قسمت داشت: یکی عدم هژمونی حتی در آن میثاق قید کردم که اگر یک نفر یک دسته کار کرد و هیچ کس دیگر هیچ کاری نکرد آن کار را باید بنام جمع بکند برای اینکه بلای ایران بلای هژمونی طلبی است. یک دسته قانون قدرت را از یاد میبرد حتی، قانون قدرت یعنی همه بشوند یکی در برابر دشمن. قانون زور یکی در برابر همه است و هژمونی این قانون زور است. یک سازمان، یک دسته کوشش میکند بر دیگران مسلط بشود و این دیگران یا باید بپذیرند یا بگذارند بروند، نتیجه پیروزی میشود شکست.
این آقایان اصل هژمونی را همان دربدو ورود به خارج از کشور زیر پا گذاشتند. زیرپا گذاشتند وشبی با دوستان من آمدند به اتاق من در آن اورتوروا زکه ایشان جزو آنها بودکه آنشب آمد، تا ۴ صبح بحث شد. این آقایان میگفتند ما نمیتوانیم در این شورا عضو باشیم به دلیل اینکه شما پذیرفتید امضاء کردید که اصل بر هژمونی نیست و حالا طبق این برنامه دولت موقت شما شش ماه مختارید، اختیارات تمام با شما است و این یعنی هژمونی و این خلاف اصل است نمی پذیریم. آن آقا آمده بودکه باصطلاح مرا قانع کندکه نه این هژمونی را بپذیرید ودرنتیجه آقایان هم بپذیرند. خوب من نمیتوانستم بپذیرم برای اینکه خلاف آن متنی بودکه منتشر کرده بودم. گفتم نه تنها این آقایان، این آقایان که خودشان میدانند من به آنها چیزی را تحمیل نمی کنم برای اینکه خلاف رویه است اما خودمن هم نمیتوانم موافقت بکنم برای اینکه اگر شما هم حرفی تصویب کردید معنایش قطع رابطه با من است برای اینکه خلاف آن اصل هژمونی است.
بالاخره در ۴ صبح آن آقایان که کارشان بجائی نرسید واینها آمدند بیرون از شورای مقاومت شب نوروز وشب عید وبا من نامه ای مبادله کردند چون من آن شورا را شورای مقاومت نمی شناختم، به آنها میگفتم این همان خودای شما هستید جمع کردید آنجا اسمش گذاشتید شورای مقاومت. پس نامه ای به من داد. آن نامه الان موجود هست وامضاء کرده که آقای بنی صدر هیچگونه تعهدی به اساسنامه ی این شورا ندارد...
س ـ کی این نامه را به شما داده؟

ج ـ آقای مسعودرجوی . ومتعهداین شورا نیست وخلاصه مختاراست ازراههائی توانست خودش بحاکمیت رسید ما هیچ حقی نداریم. این مضمون آن نامه است . گفتم بسیار خوب . بقیه آمدندپیش من . آقای قاسملو وآقای تهرانی وآقای متین دفتری وآقای ناصرپاکدامن. بهآنها گفتم که آقا شمانپذیرید این هژمونی را . البته میتوانید بپذیرید تکلیف دست خودشما است شما میتوانید بگوئید آقا مااصلا" رأی ما رأی این آقا است آن بهمن راجع نیست امامن نامهی خودم راگرفتم بنابراین حساب من بااین آقا اینجوری صاف شده وبهاصل خودم پایبندماندم حالا شماولی نپذیرید اگر پذیرفتید فسادهای دیگر میآیددنبالش . این داستان راجع به اصل اول .

پس ازاینجا این آقایانازآن شوراآمدندبیرون وبین من وآن شوراهم رابطهاینجوری شد پس من هیچ مسئولیتی نداشتم درقبال آنها ، آنها داشتند درقبال من طبق آن اساسنامه ـ شان . خیلی خوب . من درجلسات شوراشرکت نمیکردم مگردرمواقع بحث سیاسی تاداستان عراق پیش آمد. آقای طارق عزیزازطریق ادگار پیزانی وزیرکشاورزی پمپیدودردورهی دوگل که حالا هم درآن سازمان نمیدانم چی چی اروپائی فعال است ازمن تقاضای ملاقات کرد ومن نپذیرفتم. چرانپذیرفتم ؟ به این دلیل که گفتم آقا من وسیلهی توضیح ندارم.نهرادیو، نه تلویزیون ، نه روزنامه ، نه بیان نه هیچی . وشمایک مردم بسیاربداخلاقی هستید ومهاجم هستید تو کشورما . شمابعدمیرویدازاین ملاقات سوء ـ استفادهمیکنید ومراخرج خودتان میکنید. شما مطلبتان معلوم است چهمیخواهید بکنید ، میخواهیدمخالفین رادردست بگیرید وسیله مبادله باخمینی بکنید ومن وجهالمصالحه بشو نیستم. پسنمی پذیرم ملاقات باشما را . نیمساعت بعدآقای رجوی آمدبه اتاق من کهطارق عزیز تماس گرفتهاست ازطریق فلسطینی هاکهبیاید بهملاقات او ومن گفتم که عیب ندارد. اما اگرایشان راپذیرفتید یادتان باشد شما نمایندهی یک ملت فاتحی هستید اوهم نماینده متجاوزشکست خورده بهمین لحن باید باهاش حرف بزنید والا سوء استفاده خواهدشد. فردای آنروزآمد پنجساعت دل دادندقلوهگرفتندوآن بیانیه مثل بیانیه دوتا دشمن است نسبت ...مثل اینکه نهایرانی وجوددارد ونه جنگی بوده ، نه تجاوزی . داستان

آقای خمینی است ودوتا دشمن خمینی با هم نشستند راجع به دشمن خودشان اعلامیه مشترک دادند. خوب این بازتابش دردنیا معلوم بودچه بود. وطبیعی است که من نمیتوانستم با این محتوا موافق باشم. ولی نه مخالفتم درحدی بودکه بگویم یک فاجعه شده، یک اشتباه سیاسی تلقی کردم. این داستان گذشت. یکروزی ایشان آمدپیش من گفت"درشورا بحث کردیم که اگرما برویم درعراق مستقربشویم ویک تکه زمینی به ما بدهند ازآنجا هوردود و حمله کنیم و رژیم خمینی رازودسرنگون کنیم یک میلیون کشته کمترمیشود"وازآن موقع تاوقتی آمدم به این خانه، اینها همه میدانند، یک لحظه من آرام نداشتم، یک لحظه اعصاب نداشتم وهرلحظه تکان میخوردم که یکوقت دربرابرانجام شده قراربگیریم چه خواهیم کردوچه فاجعه ای رخ میدهد.

بالاخره جلسه ی آن شورایشان شدومن رفتم درآن جلسه واین مفصل بحث شداین قضیه ودرآنجا صراحتا "گفتند،وسیله هدف راتوجیه میکند." گفتم ای دادوبیداد ایکاش این را زودتربه من میگفتی تااقلا" ممکن بود زودتربپذیرم ودرایران باشم، اگرمیدانستم هدف وسیله را توجیه میکند که من اینجا نبودم. نه جونم هدف وسیله راتوجیه نمیکند، این شعارماکیاول است، این شعارقدرت پرستان است نه معتقدان. وپنج تاسئوال کردم تااین داستان مقاله طارق عزیزدرروزنامه انقلاب اسلامی. من هنوزنگران بودم که چون یک جلسه ی بعدی هم بعدشوراشان شد واین مسئله اصلا" طرح نشد. اینها قراربود ظرف یکماه جواب آن پنج سئوال رابیاورند. هیچ اصلا" بحثی نشد وگفتیم لابد منصرف شدند وخوب راحت شدیم.

* — این راهم بایداضافه بکنیدکه شماگفتید که در نهایت ...

س — لطفا" بلندترصحبت کنید.

* — بین همکاری من وهمکاری باعراق یکی راانتخاب بکنید.

ج — آن که بله، مااصلا" نامه نوشتیم نه اینکه شفاهی گفتیم. الان نامه اش موجودهست. نامه نوشتم آقاراجع به این اصل استقلال کمترین خدشه ای واردبشود فورا" ازشما تبری خواهم کرد ووقتی هم آمدپیش من این بحث ها شد گفت،" شمایک کاربکنید، تشریف ببرید درهمان

* شخص ثالثی که درمحل مصاحبه حضور داشت.

ورسای محل این خانه‌ای که تهیه شده سکوت کنید." گفتم نه‌نمیتوانم سکوت کنم برای اینکه سکوت علامت رضا است برای اینکه من با شما هستم. یعنی چه سکوت کنم؟با یدبگویم با شما نیستم وچرا با شما نیستم. نمیتوانم سکوت کنم. گفت، " خوب ما میرویم اگرخراب شدیم که ما خراب میشویم شما بمانید." گفتم نه جانم اگرسکوت کردم دیگر آبادکسی نیست همه خراب میشوند، نمیتوانم سکوت کنم. ویک نامه‌ای درهمان‌قضیه قبل ازاین قضیه قضیه‌ی دیگری پیش آمده‌بود وصدمه به‌مسئله استقلال داشت، مسئله‌خودمختاری درکردستان. طرحی راامضاء کرده‌بودند به‌اتفاق آرا آورده‌بودندپیش من . طرح تجزیه بود، طرح تجزیه ایران بود. حالا بعدرفتند چه‌چیزها نوشتند که نمیدانم ۱۲ تا قرص آن آقا خورده‌است وبعد این طرح را به‌تصویب رسانده‌است وچه‌کرده‌است وبه‌پای خودشان کلی مثل اینکه فتح الفتوح کردند ،نه‌فتح الفتوح مال آنها نیست،فتح الفتوح مال این قضیه است که من آمدم درهمین منزل این آقای رجوی آمداینجائی که الان من نشستم نشسته بود، من اینجا نشسته بودم آقای سلامتیان هم اینجا نشسته‌بود. گفتم شما ازآن سیانورهائی که میگوئید زیرزبان میگذارید ازآنها بدهید من همین الان میخورم اما اینکه شما میگوئید من امضاء نمیکنم، این خیانت به‌ایران است.

س ـ دادن خودمختاری ؟

ج ـ نه آقا خودمختاری نبود. دادن خودمختاری نبود تجزیه‌بود. طرح اولیه‌این بودکه تجزیه‌بود .یک دولتی بودمستقل ما قبول کرده‌بودیم که، اصلا" حتی وحدت ملی هم نداریم‌با آنها من ۱۰ صفحه راجع به آن مطلب‌نوشتم که‌شما میخواهیدکه‌ما Balfourبشویم ؟ نه من Balfour نمیشوم ، من همچین چیزی امضاء نمیکنم. وبالاخره آن طرح راتغییردادند کردندطرح خودمختاری به‌شکلی که‌درآمدومن امضاء کردم. درآنجا بودکه‌من گفتم به‌این اصل استقلال واین چیزها ، نامه‌ی مفصلی نوشتم ، صدمه واردبشود من تبری‌میگیرم .

س ـ آیا حدودوثغوراین خودمختاری که‌شما امضاء کردید کاملا" مشخص شده ؟

ج ـ بله ، تو آن طرح مشخص شده‌دیگر، آنهم بعدآن آقا رفته آنجا میگوید که ما این طرح راازاین بیشترش تجزیه‌است ، خوشمزه‌است ، همان آقا گفته‌است توی آن روزنامه مجاهد

هم چاپ کردندکه ازاین ... بازبرای اینهم یک نامه نوشتم که اگر از این بیشترش تجزیه‌طلبی است چطوراین آقا گفته"ما برای بیشتراز این مبارزه میکنیم" ، پس تجزیه طلب هستند ایشان . پس اینها هم بود . اینها هم بودتا رسیدبه این داستان عراق که ما برویم آنجا تکه زمینی بگیریم وباصطلاح امکانات ازدولت عراق وبجنگیم با ایران که این هزارها عیب داشت . اولش این است که این بی اعتمادی به مردم ایران است . چطوراین ملت لایق نیست که رژیم نادرستی را ببردوما محتاج هستیم ازیک جانی مثل صدام حسین کمک بگیریم برای برانداختن آن رژیم . خوب چرا این توجیه را نوکرهای روس نکنند؟ چرا نوکرهای آمریکا نکنند؟ آنها هم همین توجیه را حق دارندبکنند . بنابراین چه باقی میماندازایران هردسته‌ای بروندازیک دولت خارجی اسلحه بگیرند چه باقی میماندازایران ؟ زحمتی کشیدند این نسلهای پیشین به ما رساندند ما هم عمرمان را دررنج وذلت گذراندیم حالا بیائیم واینجا بنشینیم امضاء کنیم که ایران بربادبرود؟ بله این تا رسید یک شبی آمدبه اتاق من وگفت"تلگرافی کردم به دولت عراق که بمب باران نکنندشهرها را." گفتم کار خوبی است عیب ندارد ،حالا من نمیدانم این اصلا" محتوای تلگراف چیست . بعدمعلوم شد که نخیرایشان خطاب به آقای صدام حسین کسی که به وطنش این تجاوزات را کرده بعنوان رهبرملت عراق یادکرده ازاین آدم وبقیه دنبال داستان . خیلی خوب ، اینهم این ماجرا . تا قضیه جنگ شیمیائی پیش آمد . سلامتیان نزد من آمدوگفت ،" اینجورنمیشود ساکت شد یک مسئله‌ی انسانی عظیمی است وبایدحتما" اعتراض کرد ." گفتم خوب معلوم است بایداعتراض کرد ، تردیدنیست که بایداعتراض کرد . آقایان مقاله‌ای نوشتنددر روزنامه‌شان ،البته همان جنگ شیمیائی هم اعتراض نکردند آنجابجای خودش ، یک مقاله‌ای هم نوشتند تحت عنوان " دروغهای طارق عزیز" . من دوسه بارتلفن کردم که شما تعریضی ، اشاره‌ای ، کنایه‌ای به‌دسته‌ای فلانی نزنید .همین قدربگوئید آقای طارق‌عزیزشما که میگوئید ما شهرها را بمب باران نکردیم دروغ میگوئید به‌دلیل گزارش سازمان ملل اینهم گزارش سازمان ملل ، همین . ولی اینها من خبرازآن که رهبرملت عراق خطاب کرده به اوورروزنامه‌های مجاهد اصلا" راجع به‌بمباران شهرهای ایران هیچ حرفی

نزده وعکس راجع به بمباران شهرهای عراق واحاشیه کشته‌های آنها را شرح داده‌ودراینها یک احساساتی برانگیخته اینها را چون نمیخواندم روزنامه‌های مجاهد را هنوزهم نمیخوانم، برای اینکه نمیخواستم هرروز با اطلاع ازمسائل کلی واردجزئی بشوم وجنگ اعصاب که چرا فلان مطلب آنجا هست؟چرا آنجا هست؟راجع به این چیزها واردبشوم. واطلاع نداشتم ، بهرحال یک مقاله‌نوشته‌بودند به‌اسم طارق عزیز حالا هرچه‌میخواست محتوایش باشد آزادبودند. یکی دوروزبعدش‌دیدم که شب آمد، شب شنبه‌شب بود با من نشست شام خوردورفت . صبح دیدم یک کس‌دیگرآمدویک نامه‌ای آورد ۱۴ صفحه که این مقاله چون چنین است وچنان است وچنان است وکذا ما با شما قطع میکنیم .نه‌شورائی اطلاع داشت ، نه‌ازآن ملاقات‌شورااطلاع داشت نه ازاین نامه شورااطلاع داشت ویک نامه‌ی دیگری، هم به من نوشته‌که ما دعوت‌کردیم شوراکه بیایدکه‌بعدبه اواطلاع بدهیم بنابراین آن شورامعلوم است‌که‌چگونه شورائی است . این نامه راگفتم بسیارخوب پس منتشرمیکنم من . بعدمن نامه‌ای جواب دادم به‌اوکه اینهائی که‌نوشتید بی ربط نوشتید، دروغ نوشتید من مسئول آن روزنامه نیستم واین فخربرای منست‌نه عیب . مسئول آنهائی هستندکه روزنامه‌رااداره میکنند واطلاعی هم‌ازاین مقاله ندارم تازه هم میداشتم هیچ چیزی عوض‌نمیکردم‌برای اینکه حق هرکسی است‌که‌نظرخودش‌رااظهارکند. امااینکه نوشتید که دوخط هست ،بله‌دوخط هست . یک خط عقیده‌نداردکه ازامکانات خارجی برای هدفهای داخلی بایداستفاده‌کرد ویک خط دیگرمیگوید نه،بایدکرد. من ازآنهائی هستم که استقلال را این میفهمم که‌مسائل ایران باید درخودایران حل بشود وازخارج نباید دولت خارجی کمک‌گرفت‌برای حل مسائل داخلی ایران . وشما هم به نتیجه‌ای نمیرسید، بیائید به این خون شهداجفانکنید. اینهمه کشته واینها رابربادندهید وبسوی عراق نروید وحالا راجع به انتشاراین مطلب میگذارم به اختیارشما ، اما اگررفتید به‌طرف عراق من سکوت رامی شکنم واعلام میکنم. این ماجراست . خوب معلوم است‌که چراآنهااینکارراکردند دیگر الان روشن است . البته‌من بدون اینکه این توضیحات رابدهم تمام مطبوعات دنیا نوشتندکه این دعواسراین چیزها بوده‌دیگر واین ...

س - بله همه هم میدانندکه آقایان مجاهدین درعراق فرستنده دارند وباعراق روابط صمیمانه دارند و...

ج - خوب، حالا مسئله ای که ازنظرمن مهم است وازنظرتاریخ ایران مهم است آن اینست. من راجع به اینکه افکارعمومی ایرانی زودمیفهمد مطلب چیست تقریبا" مطمئن بودم بدون توضیح اصلا" توضیح لازم ندارد. این جورامور توضیح لازم ندارد برای اینکه یک رویه ای است آمده است بدیک جائی رسیده بعدا" دنباله دارد دیگر. عملیات بعدی آقایان توضیح است. الان من بگویم که باخمینی چرااختلاف کردم بی مزه است برای اینکه این سه سال است که آن آدم عمل کرده دیگر معلوم است سرچی دعوا بوده.

س - بله.

ج - بله، اما مطبوعات دنیا را میگفتم به اینها چه بایدگفت. آخرما چه جوری حالا بنشینیم هی به آنها بگوئیم آقا سرچی دعوا بودوسرچی نبودوآن یک چیزبگوید. باکمال تعجب وبسیار خوشحالیم که دیدم به اینکه تمام مطبوعات غربی ازآمریکا تا خاورمیانه روی دواصل انگشت گذاشتند: استقلال - آزادی روی این دواصل دعوا بوده و رولوئی که با ما دشمنی کرده بودآمدا ینجا. گفت من آمدم برای ادای احترام به کسی که با یک رژیمی، من می شناسم شما را ازبیست سال به اینطرف، با رژیم شاه مخالف بودید، با هیچ دولتی درارتباط نبودید با رژیم خمینی مخالف شدید حالا معلوم شد همان رویه را دارید مخالفی هستیدکه نشانه ی استقلال ایران هستید، بیان آزادی هستید، به این صفت آمدم به شما احترام بکنم. گفتم ازاو پرسیدم ازبسیاری دیگر کسی دردنیا هست که اینجورخطش روشن باشدکه بدون اینکه اصلا" حاضرباشد جوابی بدهد، توضیحی بدهد هرکس بتواند دقیق بفهمد که این سرچی اختلاف شده .ازاین جهت استکه میگویم برای شما که ایران دررأی خودش اشتباه نکرده بود حالا برای من هرچه بشود بالاخره من روی استقلال ایران ایستادم وانشاءالله تا زنده هستم خواهم ایستاد. این بوددلائل آن وضعیتی که شد. حالا هم که نمیخواهم توضیح بدهم به دلیل اینکه بلکه برگردندچون هیچ نفعی ماندا ریم که هم وطنان ما ضایع بشوندا ز بین بروند. اگریکروزی بتوانندبرگردند براه وطنشان خوب چه بهتر.

س ـ اصلاً" مسئله خودمختاری دادن به کردستان هم مشکلی است درارتباط مخصوصاً " با برنامه ای که شورای ملی مقاومت منتشرکرد راجع به حکومت موقت ودرآنجا حقوق ، بقول خودشان ، خلقهای ایران یا ملیتها را موکول کردندبه مجلس مؤسسان وحکومت آینده ومن اطلاع دقیق دارم که حزب دموکرات کردستان نامه ی تهدیدآمیزی به شورا نوشت وآنها را تهدیدکردکه اگر خودمختاری داده نشودبه کردستان ازشورای مقاومت بیرون خواهندآمد وبه این دلیل شورای مقاومت آن خودمختاری را به حزب دموکرات کردستان داد . آیا شما هم ازاین موضوع اطلاع دارید؟

س ـ خوب بله آن نامه راکه نوشته ولی مسئله با زعمیق تر ازاین مطالب است . این حزب دموکرات الان خودها شان میگویندکه اینها دنبال کردستان بزرگ هستند پس بنابراین حالا میبینندکه آن امضائی که کرده برایشان شده مانعی ، همان طرح وباصطلاح خودآنها گفتندکه مازرنگی کردیم ازآقایان یک امضائی گرفتیم . گفتم که این دیگرخیلی بی مزه گی است میفرمائید شما چون ما به تهدیدکسی کار نامه ها موجود ، مازرنگی نکردیم شما آنوقت خیال میکردیدکه شما راازکردستان بیرون نمی رانند ورانندند ودرچها رچوب آن چیزها حالا روی کاغذ یک چیزی میگیرید بقیه هم بزوراسلحه . حالا می بینید نه شما در خاک عراقید ، وضع جوردیگری شده حالا شما بایدبه کمک کردهای جاهای دیگرسرپا بمانید اگربخواهیدبمانید . پس شدیدکردستان بزرگ این را خیال میکنید خط باصطلاح مزاحمی است برای شما . همان چیزی که خیال میکردید وسیله ی کارتان است حالا شده مزاحم . ولی ازنظر ایران بنظرمن آن طرح یک برداست برای اینکه اولاً" روشن میکندکه اختلافی که این آقایان درست کردنددرایران برسرخودمختاری نبودواین خودمختاری بهانه بود ، ثانیاً " ازاین پس هم هراقدامی بکنندکه پای تمامیت ارضی ایران رابه خطربیاندازد تمام افکارعمومی دنیا موجه خواهددانست سرکوب اینها را . به این دلیل من خیال میکنم که آن یک قدم مثبتی بوده .

س ـ من آقای دکتربنی صدر باعرض تشکرازشما مصاحبه رادراینجا خاتمه میدهم وازشما ممنونم که دوروزبد ما وقت دادیدوباصبروحوصله به سئوالات ما پاسخ دادید . خیلی متشکرم .

ج ـ موفق باشید .

مصاحبه با آقای ابوالحسن بهنیا

تحصیلات در مهندسی راه سازی از فرانسه

وزیر راه

مدیر عامل بانک رهنی

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بهنیا

تاریخ مصاحبه : ۱۵ ژوئن ۱۹۸۴

محل مصاحبه : نیس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱

س - آقای بهنیا میخواهم از حضورتان تقاضا کنم که در شروع مصاحبه یک شرح حال نسبتا" مفصلی از خودتان برای ما بیان بفرمائید که کجا بدنیا آمدید ، در چه خانواده‌ای ، و تحصیلاتتان را کجا کردید ، و از چه تاریخی وارد فعالیت‌های سیاسی و احتماعی شدید.

ج - من در ۱۲۸۹ شمسی در تهران متولد شدم . درخانواده‌ای که پدرم کارمند دولت‌بود، عضو وزارت‌امور خارجه بود. در آن موقع ریاست‌محاکمات‌وزارت امور خارجه را داشت. بعد تحصیلات‌ابتدائی و متوسطه در تهران تمام شد. یک‌سال درتهران حقوق خواندم . ولی بعد به پاریس‌آمدم و بطرف رشته مهندسی متوجه شدم. چون در آن موقع وضع ایران طوری بود که خیلی بیشتر به کار مهندسی احتیاج بود تا به کارهای دیگر. در پاریس‌مسابقه مدرسه مهندسی راه وساختمان که به اسم مدرسه عالی پل و شوسه مشهور است، مسابقه این مدرسه را حاضر کردم و قبول شدم و دوره این مدرسه را گذراندم و دیپلم گرفتم. این مدرسه مدرسه‌ای است‌که مهندسین دولت‌فرانسه در ادارات‌مهندسی پل و شوسه برای وزارت‌راه از این‌مدرسه خارج می شوند. بعدا" به تهران مراجعت‌کردم . نظام وظیفه را انجام دادم و وارد خدمت دولت‌شدم چونکه نسبت‌به دولت‌متعهد بودم . هزینه تحصیلی مرا دولت

پرداخته بود. متعهد بودم مطابق سنواتی که برای من هزینه پرداخت‌شده است به دولت خدمت بکنم. ابتدا شرکتی وزارت دارائی تاسیس کرده بود باسم شرکت کل ساختمان که در نظر داشت که تمام امور ساختمانی کشور را در یک جا متمرکز بکنند. مدتی در آنجا بودم ولی کار آن شرکت بجائی نرسید، بعد از اینکه مرحوم داور، وزیر دارائی زمان رضاشاه، خودش را کشت این شرکت هم منحل شد. بعد وارد وزارت راه شدم و کاریر خودم را در آنجا شروع کردم ضمنا" در آن موقع دانشکده فنی دانشگاه تهران تازه تاسیس شده بود و از من خواسته شد که در آنجا درس‌هائی را بعهده بگیرم، و در آنجا هم شروع کردم به امر تدریس. بعد از اینکه جنگ شروع شد، کارهای راه سازی و غیره درایران تقریبا" متوقف شد، من خودم را منتقل کردم به دانشگاه و فقط کارم تدریس در دانشگاه شد یعنی بصورت استادیار وارد دانشگاه شدم. تمام مراحل مختلف تدریس را گذراندم ولی ضمنا" در تمام دوره‌ای که تدریس می کردم یک کارهای دیگری هم به من مراجعه می کردند. مثلا" نظر به سابقه‌ای که چند سال در وزارت راه داشتم مدیرکل وزارت راه شدم. بعد عضو هیئت مدیره بنگاه مستقل آبیاری شدم که در آن موقع کارهای مربوط به سدسازی و آبیاری طبق قانون با آن شرکت بود، با آن مؤسسه بود. بعد در آنجا رئیس آن مؤسسه شدم و تقریبا" ده سال، بموازات تدریسی که در دانشگاه می کردم این کارها راهم بعهده داشتم. بعد از آنجا به کار آزاد پرداختم. مدتی با یک مؤسسه مهندسی مشاور فرانسوی که در ایران کارهای شهرسازی را انجام میداد با آنها همکاری کردم. و بعد از این، در آن موقع سال ۱۳۲۹ بود که دعوت به عضویت هیئت دولت شدم و بعنوان وزیر راه تعیین شدم.

س- سال ۱۳۲۹ ؟

ج - سال ۱۳۳۹ .

س- در کابینه ؟

ج - کابینه آقای شریف امامی . و این کابینه تا ۱۵ اردیبهشت ۴۰ ادامه پیدا کرد، دوره وزارت خیلی طولانی نبود. بعد مرا دعوت به ریاست دفتر فنی سازمان برنامه کردند و در آنجا مدت بیش از سه سال هم ریاست فنی دفتر سازمان برنامه را داشتم . دفتر فنی سازمان برنامه یک اداره‌ای بود که عده‌ای کارشناسان خارجی در آنجا کار می کردند برای رشته‌های مختلف مهندسی که سازمان برای باطلاع بررسی پروژه‌هائی که به سازمان برنامه تسلیم میشد یا از طرف دستگاههای دولتی یا از طرف مهندسین مشاورکه میبایستی پروژه‌ها را مطالعه کنند و تهیه کنند. اینها در واقع در آنجا یک بررسی نهائی میشد و بعد از آن برای تصویب به مراحل بالاتر می رفت. در این مدت، مدتی که در آنجا بودم، با خیلی از این کارهای عمرانی که سازمان برنامه در دست اجرا داشت تماس داشتم . بعد از آن دعوت به ریاسد بانک رهنی ایران شدم . و در بانک رهنی ایران حدود ده سال ریاست هیئت مدیره و مدیریت عامل را داشتم و در آنجا از کارهائی که انجام دادم گذراندن قانون پس انداز مسکن ،تاسیس شرکتهای پس انداز و وام و مسکن ، از نوع این

Savings and Loan Association

بود که خیلی هم خوب پیشرفت کرد تا موقعی که من در آنجا بودم بسیار خوب پیشرفت کرد . با وجود اینکه دولت کمک مؤثری نمی کرد از نظر سرمایه ، ولی ما توانستیم مقدار زیادی از پس اندازهای مردم را جلب بکنیم و واقعاً " یک تحرکی در امر وام دادن به طبقات متوسط بوجود بیاوریم که خیلی مؤثر بود. و همان پیشرفتی که این شرکتها کردند نتیجه‌اش این شد که بخش خصوصی هم وارد شد و چند شرکت خصوصی تاسیس شد که تا موقع انقلاب هم بکارشان ادامه

می دادند. من در اختلافی که با دولت در آن موقع پیدا کردم راجع به همین مسئله سرمایه و سیاست کار مسکن که درآن موقع مشکلات زیادی داشت. یکیش مشکلات زمین بود که تمام زمین های قابل ساختمان را عده بخصوصی دراختیار گرفته بودند و شهرداری محدوده تهران را معین کرده بود که خارج از آنجا کسی حق نداشت ساختمان بکند مگر با اجازه‌های مخصوص که همیشه برای هر کسی صادر نمیشد. و مشکلاتی که در داخل محدوده بود. اینها سبب شد که من از آن کار بمیل خودم کنار رفتم. بعد از آن چندین کارهای دیگری، یک کارهای مشورتی دیگری را داشتم که البته در خلال این مدت هم دیگر از دانشگاه هم بازنشسته شده بودم. دیگر کار تدریس هم نمی کردم. بعد در این اواخر بعنوان عضو هیئت مجمع عمومی شرکت راه آهن شهری تهران و حومه که وظیفه‌اش از طرف دولت ایجاد مترو بود، درآنجا بعنوان عضو مجمع عمومی مدتی بودم تا وقتی که بعلت کسالت قلبی و برای عمل جراحی به آمریکا رفتم و در آنجا عمل انجام شد. بعد برگشتم به فرانسه و در این موقع انقلاب در ایران شده بود و چون خیلی ضعیف بودم و کسالت داشتم فرزندانم بمن گفتند که فعلاً آنجا بمان تا بعد در موقع مناسبی بتوانی برگردی.

س- پس شما زمان انقلاب در ایران نبودید؟

ج - نخیر من در ایران نبودم.

س- بعد از انقلاب تشریف نبردید؟

ج - بله . آن مقدمات انقلاب بودم یعنی آن قضیه جمعه سیاه و بعد آن روزی که بانک ها را آتش زدند . در آن موقع هنوز در ایران بودم . در نوامبر آن سال خارج شدم از ایران ، زمانی که آقای ازهاری نخست وزیر بود. بعد دیگر از آن وقت به ایران مراجعت نکردم.

س- آقای بهنیا ، تا آنجائی که خاطرتان یاری میکند میتوانید برای ما

توضیح بدهید که شرایطی که باعث سقوط کابینه آقای دکتر منوچهر اقبال و منصوب شدن آقای شریف امامی به نخست‌وزیری شد چه‌بود؟

ج - در آن موقع مسئله‌ای که خیلی اسباب نگرانی شده بود مسئله مالی و اقتصادی مملکت بود. آنطور که بخاطر دارم صحبت از این بود که تورم رو به افزایش است. در صندوق دولت پولی، ارزی نیست. ارز تقریبا" تمام شده است و وضعیت طوری است که بایستی یک تحولی در اوضاع در یک جهتی پیش بیاید. این بود که آقای اقبال کنار رفت و آقای شریف امامی آمد سرکار که بتواند یک قدری اوضاع را از این نظرها جمع و جور بکند. ولی متاسفانه موفق به این کار نشد. علتش هم این بود که بنظر من وزیر دارائی وقت‌که تعیین شده بود، یک باصطلاح برداشت صحیحی از مسائل اقتصادی مملکتی نداشت. و اساسا" معتقد به تورم و نمیدانم، افزایش بی اندازه حجم پول وسایر مسائل، توجه‌ای به این مسائل نداشت و یک نظامی بود و یک روش خاص خودش را عمل میکرد و پیدا بود که این خیلی قابل دوام نمیتواند باشد و اوضاع بهتر نخواهد شد. در تمام فعالیتهائی که زمان دکتر اقبال نسبتا" زیاد شده بود، درآن موقع دیگر تقریبا" بطرف، نسبتا" بطرف رکود می رفت. بودجه‌ها افزایش پیدا نمی کرد و آقای شریف امامی هم مشکلات دیگری داشت ازلحاظ اجتماعی. دسته‌هائی بودند که با او مخالفت میکردند مخصوصا" معلمین، میتینگ هائی بر علیه او تشکیل میدادند. آخرسر هم منجر به این شد که یک معلمی بقتل رسید و معلوم نشد چطور بقتل رسیددرجلوی‌مجلس. و آقای شریف امامی مجبور به استعفا شد. بعد ازایشان کابینه آقای دکتر امینی روی‌کار آمد.

س - عرض‌کنم خدمت شما، من سئوالم اینستکه برای روی کار آمدن آقای شریف امامی بعد از کنار رفتن آقای دکتر اقبال، شاه یا مجلس شورایملی

چه نقشی بازی کردند؟ آیا واقعاً" ایشان بوسیله مجلس شورای ملی انتخاب شدند یا اینکه بوسیله شخص شاه منصوب شدند.

ج - بوسیله شخص شاه منصوب شدند.

س- بله . چگونه آقای شریف امامی با شما تماس گرفت و از شما خواست که در کابینه ایشان شرکت کنید.

ج- با آقای شریف امامی من چهار سال دربنگاه مستقل آبیاری همکار بودم و از آنجا خیلی همدیگر را می شناختیم . بعلاوه ایشان شوهر خواهر مرحوم دکتر معظمی بود، دکتر معظمی همکار نزدیک دکتر مصدق . و او هم از زمان تحصیلی در پاریس ما با هم خیلی مربوط بودیم و بعد هم همین طور با هم تماس داشتیم . ظاهراً" با سفارش ایشان یا با معرفی ایشان و آن آشنائی که خود آقای شریف امامی با من داشت، از آن چهار سال همکاری ، سبب شد که مرا دعوت به کابینه کرد.

س- آقای شریف امامی معمولاً" وزرایشان را چگونه انتخاب می کردند؟ یعنی برای وزرایشان در اشخاص چه نوع خصائصی را سراغ می کردند؟

ج - والله باید گفت که در وزارتخانه‌های مختلف متفاوت بود. وزارتخانه هائی که جنبه تخصصی داشتند مثل وزارت راه و سایر وزارتخانه‌ها ،اشخاصی را خوب ، فکر می کرد که در آن کار وارد باشند. ولی در وزارتخانه‌هائی که جنبه عمومی و سیاسی داشت بیشتر معمول بر این بوده که اسم هائی را می نوشتند و خوب ، شاه خودش از وسط چند اسم وزراء را انتخاب می کرد.

س- و کسانی بودند در کابینه که شما میدانید که شاه آنها را انتخاب کرده بود به انتخاب شریف امامی نبودند؟

ج- من الان درست تمام لیست یادم نیست. ولی فکر میکنم که آقای سرلشکر ضرغام وزیر دارائی شده بود. من احتمال میدهم که ایشان را خود آقای

شریف امامی معین نکرده بود.

س- آقای احمد آرامش را شما ...

ج - آقای احمد آرامش شوهر خواهر آقای شریف امامی بود. آقای احمد آرامش در کار سیاست خیلی وارد شده بود و کسی بود که جاه طلبی مخصوصی داشت و میل داشت که در کارها یک شاخصیتی پیدا بکند. کما اینکه در زمان قوام السلطنه هم پیدا کرده بود، در وزارت کار بود. و در آن موقع هم آقای شریف امامی بالاخره فکر میکرد که این ازنظر سیاسی، چون توی اجتماعات هم رفت و آمد داشت، ممکن است برایش مفید باشد.

س- بله . شما وزرائی را که با ایشان نزدیک بودید در کابینه آقای شریف امامی و با ایشان همکاری داشتید حتماً " اسمشان را بخاطر می آورید و میتوانید که یک مقداری برای ما راجع به این آدم ها ، که مبین شخصیت آنها باشد توضیح بفرمائید.

ج - یکی آقای احمد علی بهرامی بود وزیر کار که الان هم پاریس است. بنظر من خیلی آدم با حسن نیتی بود و بعد از آن هم من چیزی نشنیدم که ایشان باصطلاح تغییر روشی داده باشد . آقای وزیر دارائی را من اصلاً" نمی شناختم قبلاً" . وزیر خارجه شخصی بود که شناخته شده بود. مرحوم عضدی و او هم بعنوان یک مرد خوب ، وطن پرستی که کاریر وزارت امور خارجه را طی کرده بود ، بخوبی از او اسم می بردند. و مرد خوب و شایسته ای بود. آقای دکتر ضیائی بود که بعدها با آقای ، که معاون آقای شریف امامی بود موقعی که ایشان در وزارت صنایع بودند . ایشان همکار ما هم بود در دانشگاه تهران . ولی ایشان خیلی بعدها نشان ندادند که در خط خیلی مستقیمی بوده باشند.

س- آقای شریف امامی را وقتی که شما بعنوان یک شخص در نظر می گیرید

نه بعنوان نخست‌وزیر بعنوان یک شخص چگونه ایشان را ارزیابی می کنید؟ آیا میتوانید یک مقداری توضیح بدهید که بنظر شما نقاط ضعف و نقاط قدرت این شخص در کجا است؟

ج - آقای شریف امامی آدمی است خیلی مردم دار. و خیلی در این کار مردم‌داری واقعا" میتوانم بگویم که هنرمند است. و با هرکسی میداند که چه جوری بایستی برخورد بکند. با هرکسی رفتارش معمولا" خیلی خوب است. مصدر امور که بوده از آنهائی که خیلی خودش را از مردم جدا بکند نبود. درآن سالهائی که ما با هم همکاری داشتیم، من او را یک آدم خیلی منظم و مرتبی در کار تشخیص دادم. البته بعدا" آقای شریف امامی شاید تحولات فکری دراو بوجود آمد و شاید آن روشی راکه در اوائل خدمت و آن موقعی که ما با هم همکار بودیم داشت شاید بعدها دیگر تغییر روشی داد. ولی تا آن موقعی که من با او همکار بودم خیلی شخص منظم و مرتبی درکارش بود. خیلی جدی بود. عرض کردم که در اجتماع با مردم خیلی خوب میتوانست کنار بیاید. و رویهم رفته یک شخصی بود که قدرت کارش زیاد بود.

س- تا آنجائی که شما بخاطر میآورید سبک زندگی آقای شریف امامی چگونه بود؟ منظور من اینستکه آیا شما هرگز منزل ایشان رفته بودید؟ ایشان آدمی بود که از تجملات خوشش میامد یا از زندگی ساده، چگونه بود؟

ج - من هیچوقت در آن موقع تجملی در زندگی او نمی دیدم. در آن موقعی که تا نخست‌وزیر، تا زمان نخست‌وزیریش تجملی در خانه او نمی دیدم وفکر هم نمیکنم، یعنی بنظرم نمی آمد که خیلی اهل تجمل و این حرفها باشد. بعدها دیگر البته کمتر من با او تماس داشتم چون اصلا" دیگر با هم سروکاری نداشتیم ولی بازهم از آن خیلی اهل تجمل ها نبود، نه خودش نه خانمش.

س- ایشان جلسات هیئت‌وزیران را چگونه اداره می کردند؟ آیا خودشان ناظم جلسات بودند؟

ج - تمام جلسات با ایشان بودند مگر آن جلساتی که در حضور شخص شاه تشکیل میشد.

س- بله. آیا هرگز شخص شاه در جلسات هیئت‌وزیران شرکت‌کرد؟

ج - هفته‌ای یکبار شرکت می کرد.

س- شما هرگز بخاطر می آورید که در آن جلساتی که شخص شاه هم شرکت می کرد چه مطالبی مورد گفتگو قرار می گرفت، به بحث گذاشته میشد؟

ج - مطالب مختلفه بود. البته بیشتر مسائل کلی و اقتصادی.

س- هیچکدام از آنها اینقدر برای شما مهم بوده که توی خاطرتان مانده باشد برای ما توضیح بدهید؟ یک مسئله‌ای که واقعاً" جلب نظر شما را کرده باشد در یکی از این جلسات؟

ج - نه، فعلاً" چیزی بیاد ندارم که واقعاً" یک مسئله خیلی بزرگ خاصی مطرح شده باشد.

س- این جلسات بطور منظم تشکیل میشد هر هفته؟

ج - خیلی منظم تشکیل میشد.

س- در چه روزهائی؟

ج - مثل اینکه چهارشنبه بود.

س- هر هفته؟

ج - بله.

س- ایشان رفتارشان با وزرایشان چگونه بود؟ آیا به وزرایشان آنقدر اقتدار می دادند که در کارهایشان مختار باشند؟

ج - بله. زیاد البته در کارهای وزراء دخالت نمی کردند ولی خوب، گاهی در انتصابات و اینها، بی دخالت نبودند. یعنی بالاخره اظهار نظری هم میکردند.

س - آیا تصمیمات دولت بوسیله کلیه وزراء دسته جمعی گرفته میشد ؟
ج - تصویبنامه‌هائی بود که ممکن بود بعضی ها مخالف باشند ولی اکثریت حکومت میکرد.
س - یعنی بنظر شما وزراء به اندازه کافی در تصمیم گیری دولت مشارکت میکردند؟
ج - بله
س - چه اشخاصی بیش از همه مورد اعتماد آقای شریف امامی بودند ؟ اشخاصی که ایشان آنقدر به آنها اعتماد می کردند که راجع به مسائل با آنها مشورت بکنند؟
ج - در یک سلسله مسائل آقای مهندس ضیائی بود. ولی با سایرین دیگر یک با صطلاح با اشخاص مشورت خاصی بکند من اطلاع نداشتم.
س - روابط آقای شریف امامی با شاه چگونه بود؟
ج - ظاهراً " تا آن حدی که ما می دیدیم خوب بود.
س - آیا وزراء به تنهائی شرفیاب میشدند و از شاه دستوراتی می گرفتند ؟ و آیا این دستوراتی را که می گرفتند به اطلاع نخست وزیر می رساندند یا نه ؟
ج - من در مورد خودم میتوانم بگویم که من خودم اجازه شرفیابی نخواستم . ولی آقای شریف امامی یک بار بمن تذکر داد که "تو چرا نمیروی ؟ برو شرفیاب بشو." و بعد من اجازه گرفتم رفتم . و یکی دو بار هم این مسئله تکرار شد. ولی در مراجعت مسئله را با آقای شریف امامی در میان می گذاشتم که مطلب چه بوده و چه گفته شده است.
س - بله . آیا آن موقع که ایشان شما را تشویق کردند برای شرفیابی ،واقعا" شما مطلب مهمی هم داشتید که لازم بود با شخص شاه در میان گذاشته بشود؟
ج - نخیر.
س - فقط شما رفتید آنجا بخاطر اینکه ...

ج - گزارش‌کلی از امور وزارت‌خانه داده بشود.

س- آیا وزیر جنگ و وزیر امور خارجه و وزیر کشور و رئیس‌ستاد ارتش، اینها هم بطور جداگانه با شاه ملاقات میکردند درباره کابینه ؟

ج - بله خیلی مرتب .

س- و گزارش به شخص شاه میدادند؟

ج - بله و گزارش به شخص شاه میدادند .

س- آیا شما اطلاع دارید که عین آن گزارشات به آقای شریف امامی هم‌میرسید یا نه ؟

ج - نمیدانم . برای اینکه اینها در آنجا ضبط نمی شدو احتمال می رفت‌که وزراء آن مقداری که میخواستند به نخست‌وزیر گزارش میدادند و بقیه‌اش‌راهم نمی دادند. من اطلاعی ندارم که‌تا چه اندازه گزارش می دادند.

س- طرز تلقی آقای شریف‌امامی از مجلس‌بعنوان یک‌نهاد عمده قانونگزاری در مملکت‌چگونه بود؟ ایشان چه جوری به مجلس‌نگاه می کردند ؟ آیاواقعا" اهمیتی به مجلس می دادند؟

ج - ایشان در ظاهر اهمیت‌می داد به مجلس، ولی خوب ،...

س- بله . در باطن چطور؟

ج - در باطن اوضاع آن موقع شروع شده بود که باصطلاح مرکزثقل مملکت دربار باشد. بتدریج داشت‌این توهم بوجود میآمد که بایستی بیشتر به دربار توجه داشت‌تا به مجلس. وگاهی شده بود که دستورهائی مستقیما" از دربار به وزراء ابلاغ میشد، بصورت‌اوامر ملوکانه . در مورد خودم دو بار اجراء نکردم و جواب دادم که این به مصلحت‌نیست.

س- آن موارد را ممکن است‌لطف‌بفرمائید برای ما توضیح بدهید؟

ج - آن موارد یکی‌اش مورد این بود که یک‌شخصی را که در راه آهن کارخیلی‌کار

مهمی داشت بعلت تخلفاتی که کرده بود من از کار بیکار کرده بودم . بعد از وزیر دربار کاغذی آمد که امر فرمودند" این شخص را بجای خودش برگردانید" و من جواب دادم که"به این علت این صلاح نیست و خوب است که اعلیحضرت دستور بفرمایند بازرسی شاهنشاهی درباره این شخص ، یا دادستان کشور درباره این شخص تحقیقات بکنند." ولی بعد از اینکه من رفتم شنیدم که آن شخص را مجددا " بر سر کار آورده‌اند. مورد دیگرش این بود که یک کمپانی انگلیسی آمده بود و تقاضا کرد، پیشنهادی داده بود مستقیما " به دربار که تمام راههای کشور را از حیث ساختمان و نگهداری بصورت یک قراردادی باو واگذار بکنند. آقای وزیر دربار هم که آقای علاء بود به این مسئله تاکید داشت. من بعد از اینکه آن قرارداد را مطالعه کردم ، دیدم واقعا " از جهات مختلف بصلاح نیست و جواب رد دادم ، که این کار به مصلحت نیست و من این کار را نخواهم کرد.

س - آقای بهنیا ، هیچوقت روابط بین قوه مجریه و قوه مقننه مملکت در جلسه هیئت وزیران مورد بحث قرار میگرفت ؟

ج - تا آن حدی که بخاطر دارم خیر. برای این که مشکلی در آن موقع بین قوه مقننه و قوه مجریه در واقع نبود.

س - تا وقتی که شما تصدی وزارتخانه را داشتید در دوران وزارت خود شما ، نقشی که مجلس شورای ملی در تنظیم و تصویب قوانین داشت چگونه بود ؟

ج - تا آن موقع هنوز بنظر نمی آمد که زیاد باصطلاح ازدخالت مجلس درتنقیح و تصویب قوانین کم شده باشد و وکلائی بودند که خیلی از دولت هم انتقاد می کردند و وزراء هم جواب می دادند. هنوز جریان خیلی نامعقول و نامرتب نبود که وزراء برای خودشان یک اهمیت خاصی قائل باشند و مجلس را باصطلاح

هیچ به حساب نیاورند.

س- آیا شما خودتان را در مقابل مجلس مسئول احساس می کردید ؟

ج - طبعا ، بله .

س- این مطالبی که وکلاء در مجلس به بحث می گذاشتند آیا واقعا" اینها عمقی داشت؟ یعنی یک اساس و پایه واقعی داشت ؟ یا اینکه فقط برای مصرف عموم به بحث گذاشته میشد؟

ج - معمولا" چیزهائی که بیشترانسان میتوانست رویش قضاوت بکند سئوالاتی بود که وکلاء می کردند. سئوالاتی که می کردند راجع به کارهای وزارتخانه‌ها ، آنچه که راجع به وزارت راه بود که من می دیدم ، سئوالات خیلی همچین سئوالات عمیق ، مطالعه شده‌ای نبود. این بود که غالبا" جوابش هم نسبتا" ساده و راحت بود.

س- عکس العمل شما نسبت به مطالبی که در مطبوعات راجع به شخص شما و وزارتخانه شما نوشته میشد چه بود ، آقای بهنیا ؟

ج - من در زمان وزارتم با نظر منفی مطبوعات مواجه نبودم. ولی در موقعی که ریاست بنگاه مستقل آبیاری را داشتم ، یک بار با حمله شدید مطبوعات یک روزنامه مواجه شدم که روی نظر خاصی این کار را کرده بودو بلافاصله بوسیله (؟) تعقیب کردم . و آن شخص بعدا" عذرخواهی کرد و مطالب خودش را پس گرفت و قضیه باین صورت خاتمه پذیرفت.

س- بطور کلی ارزیابی شما از مطبوعات آن دوره چگونه بود؟

ج - مطبوعات آن دوره واقعا" نمی شود گفت که بصورت مطبوعات کاملا" بی طرف ،بی نظری که در خط حقیقت امور کشور کار میکنند. هرکدام از این مطبوعات برای خودشان یک کار مخصوص ، یک روش مخصوصی داشتند و در یک جهت خاصی پیش می رفتند. آن مواقعی که مطبوعات آزاد بود که تعدادشان

بقدری زیاد بود که هرکسی برای خودش یک روزنامه‌ای چاپ می کرد . آن موقعی هم که محدودتر شده بود دیگر مطبوعات به صورت واقعی نبود . آنچه که بود در واقع اوراقی بود که یک چیزهائی را قبلا" به آنها میدادند، اینها هم می نوشتند پخش می کردند.

س- آقای بهنیا ، شما نسبت به چه شخص یا نهادی در داخل کشور بیش ازهمه خودتان را پاسخگو احساس می کردید؟

ج - البته چون کار اصلی من دانشگاه بود، ملاحظه میکنید ؟ من خودم را پاسخ گوی دانشگاه و دانشجویان دانشگاه میدانستم.

س- من منظورم زمان وزارت شما است.

ج - در زمان وزارت؟

س- بله

ج - پاسخگوی ، البته باز باید گفت که در واقع مجلس ، ولی هدف من همیشه این بود که کاری را که انجام می دهم واقعا " از روی وجدان برای خدمت به مملکت انجام بدهم . و در واقع ملت ایران بود که نظر مرا بخود جلب می کرد من فکر می کردم که او از من چه انتظاری دارد؟ کلی . ولی مطبوعات و یا بفرمائید شخص نخست وزیر و اینها برای من در مقابل مسئولیتی که برای خودم احساس می کردم چیز مهمی نبود.

س- بله . طرز تلقی که آقای شریف امامی ، منظورم نظ شخصی که ایشان داشت درباره کشورهائی مثل اتحاد شوروی و عرض کنم بریتانیا و ایالات متحده چگونه بود؟ از اینها چه برداشتی داشت ؟

ج - آن طوریکه من احساس کردم ، سعی او این بود که یک موازنه‌ای را بین سیاست‌های مختلف داشته باشد . این موازنه را در جهتی که خودش خوب حفظ بشود. و نسبتا " هم بنظر من در این کار زرنگ میآمد ، میتوانست همه را با خودش به یک نحوی نگهدارد.

س - آیا این نگهداشتن به چه ترتیب بود ؟ به ترتیب ، بسبک موازنه منفی پیشنهادی آقای مصدق بود؟ یا بوسیله آوانس دادن .

ج - واله آن دوره ریاست وزرائی اش آنقدرها طولانی نبود که معلوم بشود ولی فکر میکنم که تنها موازنه منفی نبود.

س - اصولاً" نظر شخصی آقای شریف امامی و روابطش در آن زمان با گروههای مخالف چگونه بود ؟

ج - بطور کلی او خودش را همیشه اهل مدارا نشان می داد و هیچوقت نمی خواست که واقعاً " یک جبهه گیری خاصی به یک طرف داشته باشد. برخلاف دکتر اقبال که در جهت دربار و شاه ، همیشه خودش را بعنوان باصطلاح خیلی علاقمند به آن دستگاه معرفی می کرد، شریف امامی خیلی نوآنسه تر بود خیلی میل داشت که هیچ صاحب قدرتی را ، یعنی نه مردم را ، نه مجلس را ، نه صاحبان روزنامه ها را ، نه احزاب مختلف چپ و راست را ، هیچ کس را با خودش دشمن نکرده باشد. و در این راه همیشه کار می کرد.

س - بله . در وزارت راه معاونین شما چه اشخاصی بودند؟ کی ها بودند؟

ج - من به وزارت راه که رفتم آنجا معاونین را عوض نکردم . یکی آقای مهندس مشایخی بود که از قدیم معاون بود. آقای سرلک بود که او هم بود قبل از من . بعد آقای مهندس زاهدی هم معاون فنی وزارتخانه شد که ایشان را من معین کردم . آقای سرلک بعداً " وزیر صنایع شد، استاندار آذربایجان شد.

س - معیار شما برای انتخاب ایشان چه بود ؟

ج - این دو نفر قبلاً" بودند و من دست به ترکیبشان نزدم .

س - آقای سرلک هم بود؟

ج - آقای سرلک بود و آقای مهندس مشایخی بود. اینها را من دست به

ترکیبشان نزدم ، نگهشان داشتم.
س- در وزارت‌راه اقدامات مهمی که شما در آنجا انجام دادید چه بوده است ؟ و موفقیت‌و عدم موفقیت شما در کدام یک از اینها بود؟
ج - من مدت خدمتم در وزارت راه کوتاه بود ولی آن هدف‌هائی که داشتم در دو جهت‌بود. یکی اصلاح وضع راه آهن که در آن موقع زیاد خوب نبود، مخصوصا" از جهت‌فنی . و اصلاح وضع راههای کشور که آن هم در آن موقع، مخصوصا" بعلت کمبود بودجه‌ها وضع نامطلوبی داشت . در این دو جهت من سعی کردم که پیش بروم . وضع راهها در آن موقع یک هیئت‌مستشاری آمریکائی در وزارت‌راه بود که این هیئت‌از طرف‌اداره راه آمریکا تعیین میشد. یعنی آنها معرفی می کردند و ایران قبول می کرد از طریق اصل چهار. این هیئت‌در آن موقع که من به وزارت‌راه آمدم در وزارت‌راه بود و قبل از من همکاری با این هیئت‌خیلی درست‌نبود. یعنی‌واقعا" از این عده‌ای که آنجا بودند و میتوانستند واقعا" مفید باشند برای کارها ، آن طور که باید استفاده نمی شد. کوشش من این شد که سعی کنم از این هیئت‌استفاده بیشتری بکنم در اصلاح وضع راهها . و خیلی با آنها حسن تفاهم داشتم . بایکیشان چون دیدم که این خوب کار نمی کند اصلا" بااو مخالفت‌کردم و در نتیجه عوضش کردند. دیگری را فرستادند و با او خیلی خوب تفاهم داشتیم وکار می کردیم .
س- ممکن است‌از حضورتان تقاضا بکنم که روزهای آخر کابینه شریف‌امامی را برای ما توصیف‌بفرمائید؟ و جریان آخرین جلسه هیئت‌وزیران را ؟
ج - حقیقتش اینستکه درست‌یادم نیست. چون خیلی وقت‌است‌که گذشته‌است. و آنطور که یادم می آید...
س- تا آنجائی که خاطرتان یاری میکند.

ج - آنطور که یادم می آید یک جلسه خاصی نشد، بلکه با تلفن ما را خواستند که برویم به نخست‌وزیری و در آنجا آقای نخست‌وزیر گفت، " با این جریاناتی که پیش‌آمده است ما چاره‌ای جز اینکه استعفا بدهیم نداریم." اینستکه استعفانامه را امضاء کردیم دیگر بحث زیادی راجع به این که چرا استعفا بدهیم یا ندهیم و سایر مسائل بنظرم ، نشد.

س - بعد از سقوط کابینه شما روابط و تماس‌هایتان را با آقای شریف‌امامی ادامه دادید ؟

ج - بله، با آقای شریف‌امامی تا این اواخر هم ما همیشه باهم حسن رابطه داشتیم . همدیگر را می دیدیم .

س - آقای بهنیا ، مهم ترین تجربیات شما در زمان تدریس‌تان در دانشگاه چه بودند ؟

ج - تجربه از نظر دانشگاهی یا از جهات دیگر؟

س - بطور کلی . وقتی که شما در دانشگاه تدریس می کردید از مجموع تجربیاتی که در آنجا داشتید کدامشان در واقع بودند که بنظر شما خیلی مهم بودند و در ذهن شما ضبط شدند یا روی شما اثر گذاشته باشند آنچنان که هنوزهم یادتان باشد و بتوانید راجع به آنها برای ما یک مقداری صحبت بفرمائید؟

ج - من بطور کلی همیشه با دانشجویان خیلی حسن رابطه داشتم . ودانشجویان هم با من همیشه خیلی خوب بودند . حتی موقعی که من وزیر شدم،خوب ، شاگردهای مخالف ، دست‌چپی ها که‌مخالف دستگاه و حکومت‌و وزراء بودند، بودند در دانشگاه . ولی نسبت‌به این عمل من که من وزیر شده بودم، هیچ نسبت‌بمن اسائه ادبی کرده باشند هیچ وقت‌پیش‌نیامد. من همیشه خیلی حسن رابطه با همه دانشجویان داشتم و بعد از اینکه فارغ التحصیل هم شدند همینطور ادامه دادند. الان خیلی از دانشجویان هستند که هنوز هم

که هنوز استروابطشان را با من حفظ کردند. و آن چیزی که واقعاً" در من تأثیر گذاشت آن روزی بود که آمدند در دانشکده فنی ، بمناسبت اعتدباتی که شده بود تیراندازی شد و سه نفر دانشجو کشته شدند.

س- بعد از ۲۸ مرداد را میفرمائید.

ج - بله ، سه نفر دانشجو کشته شدند.

س- بهنیاء و عرض کنم ، شریعت رضوی و قندچی .

ج - بله ، سه تا دانشجو کشته شدند و ...

س- شما آن روز دانشگاه بودید؟

ج - خود آن روز من دانشگاه نبودم . آن روز درس نداشتم . ولی فردایش در دانشگاه بودم . خوب ، من هیچ تصورش را نمیتوانستم بکنم که یک همچین وضعی توی دانشگاه پیش بیاید. و این خوب ، البته یک خاطره فراموش نشدنی است ، نه از جنبه خوبش ، از جهت این که واقعاً" واقعه تأسف انگیزی بود.

س- از نظر تدریس و وضع دانشگاه تهران بطور کلی شما چه تجربیاتی داشتید؟ منفی یا مثبت ، که نظرتان باشد ، چه ارزیابی داشتید واقعاً" از اوضاع دانشگاه و طرز تدریس و نقشی که دانشگاه میتوانست بازی بکند در جامعه ؟

ج - آنچه که بطور کلی من میتوانم بگویم اینستکه دانشگاه مثل یک مؤسسه بستهای بود که تماس چندانی با جامعه نداشت . مخصوصاً" دانشکده فنی میبایستی که با صنایع ، بادستگاههای مهندسی که درکشور مشغول کار بودندویا سایر دستگاهها در تماس باشد. متاسفانه این تماس بقدر کافی برقرار نبود و سعی زیادی هم نمیشد که این تماس بوجود بیاید. بنظر من این مشکل بزرگی بود . مشکل دیگری که بود این بود که خیلی از استادها بودند که کارشان استادی شده بود و دیگر باکار عملی تماسی نداشتند و این در نتیجه سبب میشد که ...

س- منظورتان از کار عملی چیست ؟

ج - یعنی کاری که باصطلاح کاربرد دانش‌خودشان در کارهای عملی خارج دانشگاه مثلاً" مهندس‌شیمی تدریس می کرد اما عمل مهندسی شیمی را درجائی اجرا نمی‌کرد ملاحظه میفرمائید؟ که هم برای خودش یک تجربه اندوزی باشد و هم دانشجویانش را بتواند بطرف‌کارهای عملی سوق بدهد. این اشکال بود. البته اینها مربوط به دانشکده فنی بود. در سایر دانشکده‌ها اوضاع لابد جور دیگری بوده است.

س - بله ، بنظر شما دانشگاه تهران‌از چه زمانی آن استقلال خودش‌را از دست داد؟

ج - دانشگاه تهران ازموقعی استقلال خودش‌را ازدست‌داد که خواستند رئیس دانشگاه انتصابی باشد نه انتخابی .

س - ممکن است‌راجع به این ببشتر توضیح بفرمائید؟ چه کسی خواست‌که این جوری بشود؟ جریان چه شد؟

ج - آئین نامه دانشگاه این بود که رئیس‌دانشگاه را شورای دانشگاه‌انتخاب میکنند و شورای دانشگاه منتخب استادها هستند در دانشکده‌ها. از هر دانشکده‌ای دو سه نفر انتخاب میشدند و مجموع اینها شورای دانشگاه راتشکیل می دادند . این شورای دانشکده‌ها روسای دانشکده‌ها را انتخاب می کردند. شورای دانشگاه رئیس‌دانشگاه را انتخاب می کرد. یک موقعی خواستند که این را عوض‌بکنند و گفتند که شورای دانشگاه بجای یک‌نفرسه نفر معین کند.

س - کسی ها خواستند اینها را ؟

ج - شاه .

س - بله .

ج - سه نفر معین بکنند که بین این سه نفراو بتواندیکی را انتخاب بکنند البته این انتخاب‌سه نفر هم همچین نبود که واقعاً" شورای دانشگاه به میل خودش‌انتخاب بکند. می گفتند که مثلاً" نظر بیشتر روی فلان آقا و فلان آقااست.

اینطوری بود. این بود که ریاست دانشگاهی هم شده بود مثل ریاست یک اداره‌ای مثل یک دستگاه دیگری که میبایستی درواقع نظرات آن جاهای دیگر را مورد عمل قرار بدهیم.

س- آقای بهنیا ، شما درزمانی که در سازمان برنامه بودید چه وقایع مهمی از آنجا بخاطر میآورید که از نظر تاریخی حائز اهمیت باشد و برای ما آنها را توضیح بفرمائید؟

ج - آنچه که بنظرم از نظر تاریخی ممکن است که قابل اهمیت باشد اینستکه در آن مقطع زمانی مسائل فوق العاده زیادی درسازمان برنامه مطرح می شد . در رأس آنها مسائل مربوط به ، مخصوصا" موضوع آب در مملکت، که نهایت درجه اهمیت را داشت. موضوع نیروی برق اهمیت داشت و البته موضوعات تعلیماتی هم بود ولی آنچه که بیشتر روی آنها کار میشد این دو موضوع بود یعنی سدهای بزرگ در دست عمل بود یا درتحت مطالعه بود. و خطوط بزرگ انتقال نیرو و این مسائل که در راه‌سازی اینها در واقع زیربنای اقتصاد آتیه مملکت را میبایستی تشکیل بدهد. خوب ، اوضاع مملکت هم بالارفتن درآمد مملکت اجازه میداد که خوب ، به این مطالب تا اندازه‌ای بپردازند . و سعی ما در آن موقع این بود که واقعا" در آن جهتی که بنفع مملکت باشد حتی المقدور از پروژه‌های نمایشی جلوگیری کنیم . ازپروژه‌هائی که جنبه اقتصادی آن درست نباشد مانع بشویم که آنها عمل بشود.

س- پروژه‌هائی بود که جنبه نمایشی داشت و شما ازآن جلوگیری کردید؟

ج - بله بود.

س- میتوانید بفرمائید کدامشان و چه بود ؟

ج - یعنی جلوگیری کردیم که عملا" نتوانستیم جلوگیری بکنیم چون ما نظر خودمان را میدادیم . نظر ما نظر مشورتی بود . ما نظر مشورتی می دادیم

بعد در مرحله دیگری اگر مقرر شده بود که انجام بشود آن کارانجام میشد وما دیگر در آن مراحل بعدی آن دیگر تأثیری نداشتیم .

س - وقتی آقای احمد آرامش آمده بود به سازمان برنامه ایشان نطق های مفصلی کردند و آقای ابوالحسن ابتهاج را متهم کردند به همکاری با دیوید لیلینتال و اتلاف مقدار زیادی پول و هزینه کلانی که به دیویدلیلینتال داده میشد و بطورکلی آمریکائی ها را در مجموع . ارزیابی شما از این صحبت های ایشان و اتهامات ایشان چه بود ؟ آیا این اتهامات جوهری هم داشت ؟

ج - میدانید کارهای آقای ابتهاج البته بدون ایراد نبود. ملاحظه می کنید؟ و احتمالا" خودش هم وارد نبود. یعنی متوجه نبود که ممکن است این ایرادها باو وارد باشد. چون آقای ابتهاج یک مردی بود که تحصیلات عالی نداشت . مردی بود که در کار بانکی از پائین شروع کرده بود آمده بود بالا اطلاعات بانکی کسب کرده بود در ضمن عمل . ولی هیچ نوع دیپلم عالی یک تحصیلات عالی نداشت . چیزهائی که یاد گرفته بود خودش یاد گرفته بود . و در کارهایش خیلی معتقد به این بود که بایستی کارهای بزرگ انجام داد . این بود که بعضی پروژه‌های خیلی بزرگی را دست گرفت . مثل فرض بفرمائید همان کارهائی که لیلینتال و کلوپ دستشان بود. یا کارهائی که جان مولم ، آن شرکت انگلیسی برای سی هزار کیلومتر راه سازی یکبار ،یکجا قرارداد ش بسته شده بود. این کارهاکه از ظرفیت آن روز تجاوز می کرد وبعد هم بهترین راه را برای اجرای این کارها ، بنظر من ، انتخاب نکردند. ولی آنچه که آقای آرامش می گفت آن بیشتر جنبه این داشت که باو می گفتند که "باید تو اینها را بگوئی " . ویک موقعی آقای ابتهاج مورد ایراد قرار گرفت درباره یک پروژه‌هائی که مورد علاقه آقای شریف امامی بود و ایشان با آن مخالف بود. پروژه کود شیمیائی . آقای ابتهاج پروژه کود شیمیائی

را در خوزستان میخواست پیاده بکند و روی همان پروژه‌هائی که هیئت مشاورین لیلینتال - کلاپ .

س- سد دز و اینها .

ج - بله ، دنباله آن یعنی عمران خوزستان باصطلاح . عمران خوزستان یکی اش سد دز بود البته کارهای دیگرهم بود. ولی آقای شریف امامی اینها علاقمند بودند که در مرودشت آنجا آن را عملی بکنند . بالاخره آنجا این کارخانه را ساختند. آقای ابتهاج زیر بار نمی رفت و حتی گویا ، خوب ، آدم تندی هم هست ، شنیدم که گفته بود که " این خیانت به مملکت است". و مشتش را زده بود روی میز و در نتیجه سبب شد که مورد توجه ، یک قدری نسبت با و ناراحت شدند و بعد هم آقای آرامش هم به اشاره بعضی ها این مطالب را بیان می کرد و بعد هم شاید شنیده باشید که ابتهاج زندان هم بردندش ؟

س- بله زمان آقای دکتر امینی.

ج - زمان آقای دکتر امینی بردندش . ولی آن نطق آقای آرامش زمان آقای شریف امامی بود.

س- بله موقعی که ایشان ...

ج - ایشان آمدند به سازمان برنامه آقای شریف امامی او را گذاشت درسازمان برنامه .

س- آقای بهنیا ، شما هرگز روابطی با رهبران جبهه ملی بطور خصوصی و یا با جبهه ملی بعنوان یک سازمان سیاسی داشتید؟

ج - والله من با اکثر رهبران جبهه ملی از نزدیک دوست و آشنا بودم . من تنها حزبی که عضوش شدم حزب ایران بود. و بعد هم موقعی که حزب ایران با حزب توده ، حزب دموکرات آذربایجان ائتلاف کردند، آن موقع من و دو نفر دیگر از دوستانم کتبا " اعتراض کردیم استعفا دادیم و از حزب ایران در آمدیم.

و دیگر هم من وارد هیچ حزبی ، هیچ دسته سیاسی در زندگی نشدم تا امروز. نه در حزب رستاخیز نه ایران نوین ، نه مردم ، نه نمیدانم ، هیچ کدام ازاین ها .

س- شما جزو هیئت مؤسسین حزب ایران بودید؟

ج - مؤسس نبودم نخیر. از مؤسسین نبودم ولی داخل حزب شدم، عضو حزب شدم . و بعد از همان موقعی که آنها ائتلاف کردند ما استعفا دادیم و خارج شدیم.

س- تا آنجائی که شما بخاطر میآورید تصمیم به ائتلاف با حزب توده چگونه گرفته شد در حزب ایران ؟ کی ها موافق بودند ؟ و کی ها تا آنجائی که بخاطر میآورید مخالف بودند ؟

ج - در حزب ایران ؟

س- بله

ج - در حزب ایران آن اشخاصی که آن اعلامیه باصطلاح ائتلاف را امضا کردند یکی آقای صالح بود که من همیشه برای ایشان فوق العاده احترام قائل بودم و بعد از آن هم احترام قائلم، یعنی فکر نمیکنم ایشان هیچ نوع سوء نیتی در این کار داشته است و یا مصلحتی شاید آن روز، امضاء کرده است. آقای فریور بود .

س- آقای غلامعلی فریور. ایشان هم آن اعلامیه را امضاء کرده بودند؟

ج - بله ، اینطور بنظرم می آید. از حزب ایران سه چهار نفر بودند که الان دیگر خاطرم نیست.

س- بله . کی ها جزو مخالفین بودند علاوه بر شما ؟

ج - مخالفین خیلی بودند منتها خوب ، همه شاید این عملی را که من کردم نکردند. ولی خوب خیلی ها مخالف بودند در حزب ایران که ائتلاف با حزب توده که یک حزب وابسته به یک کشور ، یک چیزهای خارجی ، سیاست خارجی است .

برای حزب ایران که شعارش اینستکه " برای ایرانی بدست ایرانی " و فـــــلان نمی بایستی یک همچین کاری شده باشد.

روایت‌کننده : آقای ابوالحسن بهنیا
تاریخ مصاحبه : ۱۵ ژوئن ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۲

س- آقای بهنیا بخاطر می آورید که استدلالی که آقایان می کردندو تشویق می کردند این ائتلاف با حزب توده راچه بود؟ استدلالشان برچه اساسی بود؟

ج - استدلالشان این بود که میگفتند که یک جریان سیاسی و اجتماعی در آذربایجان بوجود آمده است. اگر این جریان را فقط منحصر به آذربایجان بکنیم ممکن است خطراتی برای آذربایجان داشته باشد. بهتر اینستکه این را شامل تمام ایران بکنیم که درواقع آذربایجان ، جریان آذربایجان در موومانسی که در تمام ایران بوجود خواهد آمد مستهلک بشود. البته نیت بدی نداشتند. خیال می کردند که به این ترتیب باصطلاح ، حزب دموکرات آذربایجان و حزب توده را بتوانند مستهلک کنند در خودشان.

س- در یک جنبش ترقی خواهانه سراسری مملکت.

ج - در یک جنبش کلی ترقی خواهانه سراسری ایران . ولی خوب ، بنظر ما این اشتباه بود نمیشد برای اینکه آنها هدف خاص خودشان را داشتند و نظرشان این بود که آذربایجان را مجزا بکنند. توده‌ای ها هم نظرشان این بود که حکومت کمونیستی در ایران بوجود بیاورند و اینها هیچ قابل ائتلاف ، قابل این نبود که با نظریات حزب ایران که یک حزب ناسیونالیست بود منتهی در یک خط باصطلاح معتدلی ، هیچ تطبیق نمی کرد.

س- در جریان ملی شدن صنعت نفت که حزب ایران یکی از سازمان های سیاسی حامی دکتر مصدق و نزدیک به مصدق بود، شما در آن زمان روابطتان با اعضای حزب ایران و اصولاً نهضت ملی شدن صنعت نفت چگونه بود؟

ج - من همیشه روابطم با اعضای حزب ایران خوب بود. چون با اینها دوست بودم و واقعاً اینها را اشخاص شریفی میدانستم و حالا هم میدانم . منتهی فکر میکنم که خوب ، اشتباهاتی می کردند .مسائل را از آن جنبه کلی که بایستی ببینند نمی دیدند و برداشتشان اصلاً از مسائل شاید زیاد درست نبود.

س- این را میتوانید یک مقداری بطور مشخص تر توضیح بفرمائید؟

ج - چه قسمتی را ؟

س- همین قسمتی را که راجع به رهبران حزب ایران داشتید صحبت می فرمودید راجع به برداشتشان راجع به مسائل ...

ج - در آن موقع اختیار کار در دست شخص آقای دکتر مصدق بود.

س- در دوران ملی شدن صنعت نفت. بله .

ج - بالاخره ایشان بود،واینها باصطلاح او را تقویت می کردند. ملاحظه می کنید؟ ولی فکر اصلی از او بود و آنچه که ، سیاستی را هم که اتخاذ می کرد خوداو اتخاذ می کرد. البته اینها هم مورد مشورت بودند ولی در مسائلی موردمشورت بودند که مخالف با اصل قضیه نبود. اصل قضیه که ملی کردن نفت بود، آن یک مسئله ای بود که همه اینها قبول داشتند. هیچ کدام نسبت به این مسئله اختلافی بینشان نبود. آقای دکتر مصدق هم با اینها تا چه اندازه مشورت می کرد من نمیدانم . خوب ، وزرایش اکثراً از اینها بودند و باید هم گفت که همه شان اشخاص پاک و با حسن نیتی بودند. ولی خوب ، به مسائل نفت وارد نبودند. آقای مصدق اگر مسئله نفت را خودش به یک صورتی حل می کرد،

خیلی خیلی بهتر بود برای آتیه مملکت، تااینکه سرسختی کرد و زیر بار هیچ راه حلی نرفت و کار به آنجا رسید که ۲۸ مرداد را بوجود آوردند. حالامیگویند سیا بوجود آورد یا کسی بوجود آورد؟ بالاخره بیرونش کردند و کنسرسیوم را بوجود آوردند.

س- شما در زمان ملی شدن صنعت نفت کجا بودید؟

ج- دربنگاه مستقل آبیاری بودم.

س- بله. آقای بهنیا، می میخواهم اسم یک عده از اشخاص را ببرم ومیخواهم ازحضور تان تقاضا بکنم که شما یک بیوگرافی مختصری از این اشخاص بدهید و یکی دو رویدادی را که این اشخاص در آنها شرکت داشتند و توضیح نقشی را که اینها در این رویدادها بازی کردند میتواند مبین شخصیت آنها باشد برای ما بیان بفرمائید. البته اولیش شخص محمد رضا شاه پهلوی است.

ج - بطور خلاصه اگر درباره ایشان بشود یک نظری داد اینستکه ایشان علاقه به وطن مسلما" داشته و فکرش این بوده که باصطلاح ایران را آن طوری که خودش می گفت به یک سطح تمدن بالاتری برساند ولی من خیال میکنم که در کارهایش چندین اشتباه اساسی کرده است. اولی آن اینستکه مجلس، قانون اساسی، همه اینها را کنار گذاشت. بتدریج از ملت ایران دوری گرفت. و این سال های اخیر دیگر کوچکترین تماسی نداشت. در دوره سلطنت او رجال میهن پرستی تربیت نشد. در دوره سلطنت او ایده‌های باصطلاح میهن پرستانه‌ای نه در ارتش، نه در سایر دستگاهها، تقویت نشد. همه اش شخص شاه بود. نتیجه‌اش این شد که یک تاریخی، یک موقعی رسید که دیگر اصلا" بین او و مردم هیچ نوع رابطه ای موجود نبود. مردم آنموقعی که او را بردند به مجلس در سال ۱۳۲۰، واقعا" محبوبیت داشت، و بعد هم محبوبیت داشت تا یک مدتی، ولی بتدریج عقب رفت. و مخصوصا" از ۲۸ مرداد

به بعد، خراب شد . من یادم می آید شاه را قبل از ۲۸ مرداد دیدم برای یکی از کارهائی که آمده بود افتتاح بکند. در مهرماه همان مرداد، بعد از آن مرداد، آمد کوهرنگ را افتتاح بکند که من مدیر عامل بودم و آنجا بودم من دیدم که شاه در این مدت عوض شده است. اصلاً" یک جور دیگری شده است.

س- از چه نظر؟

ج - ازنظربرخوردش با مردم‌واوضاع‌مملکت‌و قضاوتش نسبت‌به کارها و اشخاص خیلی عوض شده بود. بعد بتدریج در راه تقویت‌دیکتاتوری خودش قدم‌برداشت قانون اساسی را عوض‌کرد. نمیدانم، انقلاب شاه و ملت‌را بوجود آورد. نمیدانم، این کارها را کرد که خوب ، اکثرا" اشتباه بود دیگر. یا ازاصل اشتباه بود ، یا اینکه اشتباه عمل شد.

س- بله . آقای علی سهیلی ؟

ج - آقای علی سهیلی ، من تماس‌زیادی بااو نداشتم ولی میدانم که آدم وطن پرستی بود، آدم خوبی بود . و در موقعی هم که کار کرد واقعا" علاقه داشت‌که به مملکت‌خدمت‌بکند. هیچ نوع انحرافی، چیزی از او من سراغ ندارم .

س- بله . آقای‌مرتضی‌قلی بیات ؟

ج - مرتضی قلی بیات، تاآن حدی که من اطلاع از وضع ایشان دارم از فامیل بسیار نجیب و خوبی بود. و واقعا" آدم وطن پرستی بود. و هرموقعی که مصدر کاری شد سعی او این بود که واقعا" آن کار را بنحو احسن انجام بدهد منتهی خوب ، شاید چون تحصیلات‌مدرنی نداشت‌شایدازاین جهات‌یک‌لنگی در کارش بود.

س- آقای جعفر پیشه وری را شما هرگز دیده بودید؟

ج - ندیدم من .

س- آقای احمد قوام السلطنه ؟

ج - احمد قوام ، میشود گفت‌که از رجالی است‌که در زمان سلطنت محمدرضاشاه پهلوی باقی مانده بودند ، این آخریش احمد قوام بود. احمد قوام یک شخصی بود که از دوره قاجار مصدر امور و کار بود و فوق‌العاده تجربه کارهای سیاسی داشت. آدم بسیار وزینی بود . بسیار مورد توجه بود در کار سیاست بلد بود خوب بازی بکند. و بنظرمن یک سیاستمداری بود که خیلی خدمت کرد به ایران . و متأسفانه مورد بی مهری شاه قرار گرفته بود که معلوم نبود چرا ؟

س- شما علت‌آن رانمیدانید ؟ یا حدس‌هم نمیتوانید بزنید که چه بود؟

ج - چرا تا حدی میشود حدس‌زد . برای اینکه او واقعاً " در کار آذربایجان، رفتن و مذاکره بااستالین و رتق و فتق امور پیشه وری و این حرف‌ها ،واقعاً " مؤثر بود.و معتقد بود که شاه باید سلطنت‌بکند نه حکومت‌بکند. و این اعتقاد خودش‌را نشان می داد به شاه . و شاه که میخواست‌همه اختیارات دست‌خودش‌باشد از این ناراضی بود . و می خواست که حل مسئله آذربایجان را که عوامل چندی در آن مؤثر بودند اینها همه رابرای شخص‌خودش در تاریخ ثبت‌کند . حال آنکه قوام یک‌تأثیر زیادی در این کار داشت.

س- شما هرگز آقای قوام السلطنه را دیده بودید ؟

ج - بله دیده بودم .

س- در چه موقعیتی ؟

ج - قبل از اینکه در زمان محمد رضاشاه نخست‌وزیر بشود. موقعی که باصطلاح خانه‌نشین بود و به کار چای کاری در شمال می پرداخت ، در آنجا من دیده بودم او را . در باغ خودش‌بود و موقعی که آنجا رفته بودیم ، یک

روز رفتیم بدیدنش. خیلی عادی ملاقات کردیم و صحبت کردیم.

س- وقتی که ایشان نخست‌وزیر بودند شما هیچ نوع ارتباطی با ایشان داشتید؟ آقای ابراهیم حکیمی ؟

ج - آقای ابراهیم حکیمی، اوهم یکی از رجال قدیمی ایران بود و اوهم در وطن پرستی اش، در درستی اش و در سلامت نفسش، هیچ تردیدی در او نیست. او را میگفتند که جزوفراماسون بوده، بوده است. ولی بهرحال او هر وقت مصدر خدمت شده او هم واقعا" سعی کرد در نفع و طلاح مملکت کار بکند. ولی رویهمرفته میشود گفت که آدم ضعیفی بود. قدرت کار قوام السلطنه رابه‌هیچ وجه نداشت.

س- شما هرگز با ایشان همکاری داشتید؟

ج - نخیر.

س- آقای محسن صدر ؟

ج - آقای محسن صدر، آن هم از رجال قدیم بود که البته بیشتر کاریرش در دادگستری و عدلیه بود، قاضی بود. ولی آدم قرصی بود. کسی بود که زیربار هر حرفی نمی رفت. و در موقعی که بر سرکار آمد، متاسفانه یک موقعی بود که ایران وضعش خیلی بحرانی بود با حزب توده. و او متاسفانه نتوانست آن طوری که قدرت داشت خدمت بکند و ناچار شد که برود کنار. ولی مرد قوی و صحیح، قرص، مرد بسیار خوبی بود. واز نظر مملکت میشود گفت که یک مردی بود که روی اصول کار میکرد و میل داشت که ... مخالف با هرج و مرج بود، مخالف با این دسیسه بازی ها ونمیدانم، این کارها بود.

س- آقای عبدالحسین هژیر ؟

ج - آقای عبدالحسین هژیر او هم از رجال این دوره بود. مثل حکیم‌الملک و آقای صدرالاشراف نبود که از رجال قدیم باشد. در همین دوره پرورش

پیدا کرده بود. آدم بسیار باهوش و خیلی تیزبینی بود. جاه طلب بود و میشود گفت‌که ایرادی که به کارش هست اینستکه میخواست وضع شاه را تقویت بکند و باصطلاح به وزارت‌دربار اهمیتی بدهد بیش‌از آنچه که حقیقتاً "وزارت درباری بایستی داشته باشد. خودش مصدر باصطلاح، تصمیمات‌بزرگ مملکتی باشد. و مسلماً" آدم وطن پرستی بود. و ایرادات دیگری هم، خیلی آدم درستی بود، نمیشود از او گرفت.

س- ایشان متهم هستند که نقش‌عمده‌ای بازی کردند در برگرداندن املاک حالا نمیدانم چه جوری بگویم، غصب شده یا گرفته شده از اشخاص، به‌خانواده پهلوی. و میگویند که، ایشان متهم هستند که اشرف‌پهلوی ایشان را به نخست‌وزیری رساند دقیقاً" بخاطر اینکه این کار عملی بشود و بتوانند که املاک‌را مجدداً" تصاحب کنند.

ج - این را من هم شنیدم ولی اطلاع خاصی ندارم که بتوانم تائید کنم یا تکذیب کنم.

س- اشرف‌پهلوی؟ آقای بهنیا شما هرگز با ایشان ارتباطی داشتید یا از ایشان خاطره‌ای دارید؟

ج - نخیر، هیچوقت. من وقتی هم مصدر کارهائی بودم هیچوقت‌با هیچ کدام از این شاهدخت‌ها و شاهپورها سروکاری نداشتم. بعضی هایشان گاهی خوب، میخواستند من میرفتم میدیدمشان. یک‌کاری داشتند، کارهای شخصی خودشان. آن چیزی که میشد میکردم، آن چیزی هم که نمیشد نمی کردم ولی مخصوصاً" با اشرف هیچوقت‌من سروکاری نداشتم.

س- بله. آقای سپهبد رزم آراء.

ج - آقای سپهبد رزم آراء موقعی که نخست‌وزیر بود، من آن موقع مدیر عامل بنگاه آبیاری بودم. یعنی زمان او من مدیر عامل شدم. قبل از آن

عضو هیئت مدیره بودم. ایشان بسیار آدم فعال، پرکار و باهوشی بود. و شاید اگر مانده بود میتوانست یک کارهای مهمی در مملکت انجام بدهد. چون قدرتش را داشت. متاسفانه زود از بین رفت.

س- آیا تا آنجائی که اطلاعات دارید حقیقت دارد که رزم آراء واقعاً" درفکر کودتا بود؟

ج - من اطلاع دقیقی در این باره ندارم.

س- راجع به توطئه قتل ایشان شما چه اطلاعی دارید؟

ج - والـــه، فعلا" که ...

س- غیر از آنچه که گفته شده که فدائیان اسلام کشتند. و خوب، یک داستان دیگری هم هست که آقای علم رفت آنجا و ایشان را با اصرار برد به مسجد برای ختم آیت اله فیض، که این جریان اتفاق افتاد. و خوب، باین ترتیب میخواهند بگویند که شخص شاه در کشتن رزم آراء دست داشته است بخاطر اطلاعی که داشته از برنامه کودتا. شما ازاین مسائل اطلاعی دارید برای ما اینها را تأئید یا تکذیب کنید؟

ح - واله اینها را من شنیدم، ولی واقعاً" تأئید یا تکذیب کنم اصلا" اطلاع دقیق ندارم، مشکل است واقعاً". حالا اسلامی ها که به حساب خودشان گرفتند.

س- بله. آن موقع هم آنها متهم شدند. فدائیان اسلام در واقع.

س- آقای دکتر محمد مصدق.

ج - دکتر محمد مصدق بعقیده بنده ازاین رجال مشروطه است. باید گفت که وطن پرست ترین، پاک ترین و بی غل و غش ترین شان بود. واقعاً" میخواست بنفع مملکت کار بکند. آنطوریکه بنده ایشان را شناختم و با پسر بزرگش سالها همکاری داشتیم، آدمی بود که آن مسئله سیاست موازنه منفی را که مطرح کرده بود به آن معتقد بود و در آن خط کار می کرد. مسئله اینکه

شاه نبایستی دخالت در امور اجرائی مملکت داشته باشد، باید سلطنت بکند واقعاً" معتقد بود . در آن زمینه کار می کرد. خیلی اسباب تاسف برای ملت ایران است چون آن موقعی که میتوانست خدمات شایانی بکند دراین مدت، این موقع ازبین رفت. یعنی کار طوری شد که دیگر رشته کار از دست او در رفت. شاید یک مقداری کم سلیقه گی خودش بود که حاضر نشد مسئله نفت را به یک نحوی حل بکند و زمینه را برای ادامه خدمات خودش یا کسانی که مورداعتماد او بودند فراهم تر بکند. عرض کردم ، دوره ایشان را میشود یک دوره تحول وضع شاه دانست. که شاه قبل از آن تاریخ یک وضعی داشت. بعد از رفتن مصدق به بعد درست یک وضع دیگری پیدا کرد . و کشیده شد به اینکه هر چه بیشتر خودش را به طرف دیکتاتوری ، دیکتاتوری شخصی و دردست گرفتن تمام قدرتها مسلط کرد به کارها و همین طور پیش رفت تا طوری شد که دیگر کاملاً" از واقعیات مملکت دور شده بود.

س- شما خودتان شخصاً" تماسی هرگز با آقای دکتر مصدق داشتید؟

ج - چرا، بنده دوسه مرتبه ایشان را ملاقات کردم .

س- درچه سمتی ؟

ج - من در سمت همان بنگاه مستقل آبیاری بودم . مدیر عامل بنگاه مستقل آبیاری بودم . تونل کوهرنگ را ساخته بودیم که آب سرچشمه‌های کارون را بطرف زاینده رود برمی گرداند. دوسه بار با ایشان راجع به این کار و راجع به تجدید قنوات در ایران ملاقات کردم و کسب تکلیف‌هائی کردم و ایشان همیشه دستورهای لازم را میداد. و واقعاً" یک شخصی بود که در هر کاری که با او صحبت میشد مثل این بود که این واقعاً" اطلاع دارد، میداند. و همیشه ملاقاتش قابل استفاده بود.

س- شما وقتی که می رفتید پیش ایشان ، آیا ایشان شما را خواسته بودند

که راجع به مسائلی توضیحاتی ازشما بخواهند؟یا شما شخصا" خودتان پیشقدم شده بودید که به دیدار ایشان بروید؟

ج - یکبار من خواسته بودم . نه دوبار. بیشتر من میخواستم برای اینکه کارهایم را باایشان ، کارهائی که می دانستم شخص ایشان باصطلاح به آنها علاقمند است. و یکی دوبار هم ایشان مرا خواستند.

س - شما در تمام دوران ایشان در همین‌سازمان آبیاری بودید؟

ج - بله

س - آقای سید ابوالقاسم کاشانی .

ج - آقای سید ابوالقاسم کاشانی را بنده دو بار دیدم .

س - به چه مناسبتی ؟

ح - مناسبتش‌این بود که ما دربنگاه آبیاری یک‌مقاطعه کاری داشتیم که با او اختلاف‌پیدا کرده بودیم . و این کارش‌را درست‌انجام نداده بود. وخوب میخواست‌که در همان صورت‌پولهائی داده بشود باو و حسابش‌واریز بشود. و من نمی گذاشتم .

س - ممکن است‌بفرمائید که این کار چه بود؟

ج - کار، ازهمین کارهای آبیاری بود در منطقه تبریز ، کار بزرگی هم نبود. یک‌روزی دیدیم که ایشان یک‌کاغذی آورده به امضای آقای سید ابوالقاسم کاشانی ، که این دو نفر مقاطعه کارهارا توصیه کرده که کارهای اینها را روبراه بکنید. و لحن کاغذ هم یک‌قدری لحن تندی ، باصطلاح ، که " چرا این کار را نمی کنید؟ چرا اینها را سرگردان کردید؟". من گفتم‌حالا جواب بنویسم ؟ چه بنویسم ؟ توضیح لازم است‌به او بدهم . ایشان عادت‌داشت‌صبح ها میآمد مطب دکتر طرفه در وزارت‌راه ، در آن بیمارستان وزارت‌راه در خیابان سعدی . ساعت

ده میآمد آنجا . به آقای دکتر طرفه من تلفن کردم که " آقا این وقتی میآید بمن اطلاع بدهید من میخواهم بیایم ایشان را ملاقات کنم." اطلاع داد و رفتم. ایشان را ملاقات کردم و با او توضیح دادم . اولا اینکه برخوردمان خیلی بد بود نگاه کرد وبعد رو کرد به آن یکی گفت " این جوانها دین و ایمان درستی ندارند ؟". بعد که به او توضیح دادم ، خوب ، قانع شد. آخرسر گفت که " خوب ، میآیند اینجا ، یک چیزهائی بما میگویند، ما هم یک چیزی می‌نویسیم اما شما خوب ، کار خودتان را بکنید." ماهم خلاص شدیم آمدیم .

س- این تنها مناسبتی بود که شما ایشان را ملاقات کردید؟

ج - بله ، تنها مناسبتی بود که من ایشان را دیدم . دیگر هیچ وقت با ایشان ملاقات نکردم .

س- آقای سپهبد فضل اله زاهدی .

ج - آقای سپهبد فضل اله زاهدی را بنده باز هم در ریاست بنگاه آبیاری بودم که با ایشان ملاقات کردم ، ملاقاتم بمناسبت سد کرج بود. قبل از زمان آقای دکتر مصدق ، سد کرج را ما مطالعه کرده بودیم و یک طرح پروژه‌ای تهیه شده بود که این پروژه به مرحله‌ای رسیده بود که ما مناقصه داده بودیم. مناقصه دادیم آن را و یک شرکت فرانسوی برنده مناقصه شد . اوضاع ۲۸ مرداد پیش آمد و قبل از اینکه قرارداد بسته بشود و کار انجام بشود بهم خورد . آقای دکتر مصدق رفت و آقای زاهدی آمدند. سازمان برنامه هم مرحوم ابوالقاسم پناهی شد مدیر عامل سازمان برنامه . بعد دیدیم یک کمپانی آمریکائی با یکی از رفقای سابق خود من آمدند که این کار را ، علاقمند هستند به سد کرج . ما گفتیم " آقا این مناقصه انجام شده و جریان پرونده این است به این صورت." بعد رفتند در سازمان برنامه و پیشنهاد دادند که آنها اینجا را بسازند، با یک شرایط باصطلاح Cost plus fee

آن اولین مناقصه بود روی یک قیمت‌های واحد معینی ، این به این صورت بود که خودشان این کار را انجام بدهند. سازمان برنامه فرستاد پهلوی من البته گفتم که این سابقاً" مناقصه‌ای انجام‌شده و این کار فعلاً" به این صورت نمی شود. بعداً" معلوم شد که ، حالا به چه مناسبت، نمیدانم آقای زاهدی علاقمند است‌که این کار به اینها داده بشود.باآقای ابوالقاسم پناهی رفتیم پهلوی آقای زاهدی‌وایشان‌گفت‌که" نه اینها خوب بلدهستند ، اینها خوب درست میکنند. خیلی سریع سه ساله درست می کنند. فرانسوی ها میخواهند شش‌ساله درست‌کنند." گفتیم که " آقا، شش‌ساله را که ماخودمان گفتیم. برای اینکه ما بتوانیم پول برسانیم گفتیم که این را طوری عمل بکنند که در عرض شش‌سال تمام بشود. و الا خوب، آنها هم میتوانند سه ساله عمل بکنند." خلاصه ، وقتی که برگشتیم آمدیم دیدیم که نشستند تصمیم گرفتند در سازمان برنامه بدستور آقای نخست‌وزیر این کار را بدهند به آن کمپانی آمریکائی و اصولاً" دیگر کار را به بنگاه آبیاری که آن موقع قانوناً" میبایستی تصدی این کارها را داشته‌باشد دیگر مراجعه نکنند خود سازمان برنامه مستقیماً" این کار را انجام بدهد، و همین کار را کردند. من ملاقاتی که با آقای سپهبد زاهدی داشتم در همین مورد این کار سد کرج بود.

س - آقای حسین علاء .

ج - آقای حسین علاء بنده چندین بار باایشان ملاقات‌داشتم . اولاً" موقعی که ما دانشجو بودیم در پاریس‌ایشان وزیر مختار ایران بود در پاریس‌و اداره سرپرستی دانشجویان هم تحت‌نظر ایشان بود. ازاین جهت‌ما باایشان آنجادر تماس‌بودیم و بسیار خوب کارش‌را انجام میداد. سفارت‌در زمان ایشان خیلی آبرومند شده بود. وضع محصلین خیلی مرتب شده بود و خیلی خوب بود .

بعدها در کارهای سیاسی از بعد از شهریور، که خوب، ایشان نخست‌وزیر شد و مصدر امور بودو وزیر دربار بود. چندین بار برای کارهای مختلف من با ایشان ملاقات داشتم و ایشان را من یک آدم خیلی عمیقی ندیدم. ولی اینکه آدم وطن پرستی بود در آن شکی نیست. شاید هم مخالف با باصطلاح چپ‌گرائیها در ایران بود و اینها را برخلاف مصالح مملکت می دانست آدم خیلی درست و منظمی در زندگی خودش بود. از نظر سیاسی البته من او را زیاد شخصاً" نمی پسندیدم.

س- سپهبد تیمور بختیار.

ج - تیمور بختیار موقعی که من وزیر بودم ایشان رئیس سازمان امنیت بود و این اواخر هم سمت معاون نخست‌وزیر را داشت. ولی ایشان در جلسات هیئت دولت شرکت نمی کرد، فقط گاهگاهی او را می دیدم. در طول وزارت ما کاری پیدا نکردیم که باصطلاح تماسی با ایشان لازم باشد، با دستگاه امنیت لازم باشد. و من حتی المقدور اکراه داشتم که مثلا" باآن دستگاهها تماس گرفته باشم و مثلا" یک کارهائی را انجام داده باشم. اینستکه تماس چندانی با هم نداشتیم.

س- آقای دکتر منوچهر اقبال.

ج - دکتر منوچهر اقبال از موقعی که ما دردبیرستان درتهران بودیم با هم همشاگردی بودیم. بعد ایشان آمد و رفت پاریس و رشته طب را انتخاب کرد. بعد هم من آمدم و رشته مهندسی. در پاریس هم طول مدتی که او دانشجو بود و ما دانشجو بودیم با هم بودیم. بعدا" هم که به ایران برگشتیم باز هم ایشان طبابت می کرد. غالبا" تماس داشتیم با هم. ایشان اصولا" از همان زمان دانشجوئی نشان می داد که آدمی استجاه طلب و میل دارد که ترقی بکند پیشرفت بکند. مرحوم قوام السلطنه با پدر ایشان موقعی که

والی خراسان بوده خیلی مربوط بوده است، با پدر ایشان که در تولیت آستان رضوی بودند و دکتر اقبال را از آنجا می شناخت. ایشان راه پیشرفت خود ش را این دید که خودش را به آقای قوام السلطنه نزدیک بکند و شد معاون وزارت بهداری. معاون وزارت بهداری شد و از آنجا یواش یواش ترقی کرد. و شخصا" آدم درستی بود ولی بنظر من مرد سیاسی نبود. او یک خاطره خیلی بدی از خودش باقی گذاشت این بود که مجلس وقتی که استیضاحش کرد، شاه در مسافرت بود، رفت مجلس گفت که "باید وقتی اعلیحضرت برگشتند من از ایشان اجازه بگیرم بیایم اینجا جواب بدهم." اصلا" برخلاف همه چیز بود. ولی این حرف را زد و یک سابقه بدی از خودش گذاشت. و چون خیلی خودش را به شاه نزدیک می کرد مورد توجه هم بود تا وقتی که از آن کار افتاد، رئیس دانشگاه شد. از همان ریاست های انتصابی دانشگاه، اولی آن ایشان بود، که بعد در دانشگاه یک وقت شلوغ شد اتومبیلش را آتش زدند. خطری ممکن بود برایش پیش بیاید که از آنجا رفت. بعدا" آمد به پاریس مدتی نماینده ایران بود در یونسکو. بعد برگشت و مجددا" باز وارد کار سیاست و نزدیک دربار شد و بالاخره رسید به وزارت دربار و بعد هم به چیز رسید

س - رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت شد.

ج - رئیس هیئت مدیره شرکت نفت شد که چندین سال در این سمت بود. او هم بنظر من مرد سیاسی نبود، علاقمند بود که سر خدمت باشد. مثلا" هر جا شاه میرفت دکتر اقبال هم، حالا مناسبتی داشت یا نداشت، اموری که اصلا" به نفت ارتباطی نداشت، آدم ایشان را آنجا حاضر می دید. مثلا" افتتاح فلان کارخانه هیچ ارتباطی با شرکت نفت نداشت ولی دکتر اقبال برای اینکه همیشه حاضر باشد در کنار شاه بود.

س- شما از سبک کار ایشان در شرکت ملی نفت چه اطلاعی دارید؟

ج - سبک کار ایشان ، آنطور که من تا اندازه‌ای که توانستم اطلاع داشته باشم اینستکه ایشان اصلا" در متن کار نبود، در حاشیه بود، متن کار دست دیگران بود. ایشان سمت ریاست هیئت مدیره را داشت ولی امور اصلی شرکت بنظر نمی آمد که شخص ایشان نسبت به آنها واقعا" تصمیمات ایشان باشد یا ذی رأی باشد در آن کارها. مسائل مهم و بزرگ مستقیما" از بالا دستور گرفته میشد.

س- گفته میشود که راجع به موضوع جزیره‌کیش بین ایشان و شخص شاه ناراحتی بوجود آمده بود . آیا ازاین موضوع شما اطلاعی دارید ؟

ج - این اواخر ناراحتی که بوجود آمده بود ولی اینکه مربوط به کیش باشد من نمی دانم، نسبت به جزیره کیش باشد من نمی دانم .

س- شما چه شنیدید ؟ راجع به چه بود این ناراحتی ؟ ایشان که همیشه مطیع بودند چرا یک باره موضوع ناراحتی مطرح شد ؟

ج - حقیقتش را من ندانستم . یعنی یک ، شنیدم که در یکی از شرفیابی‌ها مورد یک قدری هم تندی قرار گرفته بود و این خیلی ناراحتش کرده بود این قضیه .

س- آقای حسین فردوست .

ج - حسین فردوست را من هیچ تماس خارجی با ایشان نداشتم .

س- هیچوقت ایشان را ندیده بودید؟

ج - دیدمش ، البته دیدمش ولی تماسی اصلا" با ایشان نداشتم .

س- بله . آقای شریف امامی .

ج - آقای شریف امامی خوب ، خیلی با هم تماس داشتیم دیگر، چهارسال همکار بودیم در همان بنگاه مستقل آبیاری، بعد هم که وزیر بودم در کابینه ایشان.

س- دراین دوران آخر نخست‌وزیری ایشان ، شما هیچگونه تماسی با ایشان داشتید ؟

ج - این اخیر ؟

س- بله

ج - نخیر من دیگرتماسی نداشتم . قبل ازاینکه نخست‌وزیر بشود چند روز قبل از آن من دیدمش. اما دوره وزارت‌دیگر ندیدمش.

س- در آن موقعی که ایشان را دیدید راجع به چه چیزی صحبت‌کردید ؟

ج - راجع به ، خودش‌خواسته بود که من بروم ببینمش. رفتم ببینمش‌و یک کاری را بمن پیشنهاد میکرد که یک‌کاری را انجام بدهم. یک‌کاری را متصدی بشوم که من آن کار را اصلا" مخالفش‌بودم و قبول نکردم .

س- ایشان آن موقع میدانست‌که میخواهد نخست‌وزیر بشود؟

ج - به من چیزی نگفت. ولی من از او پرسیدم که "این اوضاع راشما چگونه می بینید؟ اوضاع مملکت خیلی دارد هرج و مرج میشود."

س- پاسخ ایشان چه بود ؟

ج - گفت " منهم نگران هستم ولی ازاعلیحضرت‌سئوال کردم فرمودند که نه چیز مهمی نیست. اشکالات‌رفع میشود." حالا راست‌گفت، دروغ گفت، نمی دانم.

س- ایشان متهم هستند که در سست‌کردن پایه‌های رژیم در این نخست‌وزیری آخرشان نقش‌عمده‌ای بازی کردند. ارزیابی شما از این گفته چیست؟ و اطلاعات‌شما چه استنباطی ...

ج - من شخصا" خیال میکنم که قبل ازاینکه ایشان نخست‌وزیر بشود پایه‌ها سست‌شده بود . و ایشان اگر هم به هر وضعی می خواست‌این پایه‌ها را محکم بکنددیگر کار گذشته بود، عملی نبود.

س- بعضی می گویند که خوب ، عقب نشینی های عمده درواقع از زمان

ایشان شروع شد مثل مثلاً" وصل کردن مذاکرات مجلس به رادیو ، عرض کنم خدمت شما ، عوض کردن تاریخ شاهنشاهی و رفتن به آن تاریخ شمسی مجدداً". منظور کارهائی از این نوع و مشابه اینها.

ج - خوب ، البته تمام کوشش او این بود که یک کاری بکند شاید این جریان مخالف را که پایه مذهبی هم داشت تا اندازه‌ای تسکین بدهد. آن عوض کردن تقویم ، سال شاهنشاهی با دو سال شمسی و هجری ، البته آن در همین جهت بود . یک قدری آزاد کردن روزنامه‌ها و امثال آن ، در همین جهت بود. ولی آیا این کارها نتیجه می داد یا نمی داد ؟ من معتقدم که دیگر نتیجه نمی داد . همان موقع هم گذشته بود.

س - آقای دکتر علی امینی .

ج - آقای دکتر علی امینی ، البته ایشان همیشه اینطور نشان می دادند که معتقدند که قانون اساسی باید محترم شمرده بشود . شاه سلطنت بکند نه حکومت بکند. وقتی که آمدند سرکار پایه برنامه‌شان مبارزه با فساد بود. پایه برنامه این بود که از آن زیاده‌روی ها ، غلط کاریهائی که قبل از ایشان شده بود جلوگیری بشود. از دخالت‌های بیجای مقامات غیرمسئول در کارها جلوگیری بشود. یک کارهائی هم در این زمینه شروع کرد. ولی واقعاً" باید گفت که موفقیتی نداشت. برای اینکه شاه از اول برخلاف میل خودش ظاهراً" ، یعنی آنطوری هم که بعدها گفت ، برخلاف میل خودش این را آورده بود. گفت که " آمریکائی‌ها این را به من تحمیل کردند." او هم آدمی است جاه طلب ، ولی یک شخص خیلی برنده قوی در کار نیست. و حالا خوب ، الان بعنوان رهبر اپوزیسیون ، مخالفین در پاریس هست. بنظر من نمی آید ، الان سنش خیلی زیاد شده است. ولی اصولاً" کسی نیست که بتواند کاری از پیش ببرد. البته ایشان همیشه سعی این را داشت که با ملاها و آخوندها

حسن رابطه داشته باشد و درزمان نخست‌وزیریش هم یک مشاور روحانی برای خودش معین کرده بود که سمت معاون نخست‌وزیر را داشت که هیچ نخست‌وزیری تا آن تاریخ همچین منصبی به کسی نداده بود، وبه مساجد میرفت، با ملاها، مجتهدین تماس داشت. او به این سیاست معتقد بود که خوب، بالاخره اینها یک وزنه‌ای هستندو بایستی با اینها حتی المقدور کنار آمد. ولی خوب، هیچوقت من او را آدمی که بتواندواقعاً یک حرکتی را درمملکت بوجود بیاورد و پیش ببرد، ندیدمش. کار زمان نخست‌وزیریش هم بالاخره با موفقیت پایان پیدا نکرد. البته بیشتر آن برای خاطر مخالفت‌هائی بود که شاه با او میکرد ظاهراً" با او موافق بود. همان کاری که با دکترمصدق میکرد، ظاهراً "موافق بود باطناً" مخالف. با امینی هم همین کار را میکرد البته .

س- یکی از مسائل عمده‌ای که در زمان ایشان مطرح شد مسئله اصلاحات ارضی بود. شما این مسئله را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا واقعاً " برنامه اصلاحات ارضی بوسیله آقای ارسنجانی و آن گروهی که با آقای امینی همکاری می کردند تدوین شده بود یا چیزی بود که از جانب آمریکائی ها دیکته شده بود؟

ج - واله نظر اکثریت مردم بر اینستکه آمریکائی ها میخواستند که در ایران یک اصلاحات عمیقی بشود که به این وسیله از گسترش افکار چپی جلوگیری بشود. یکی از آنها هم احتمالاً" ، میشود فکر کرد، که احتمالاً" آنها یک همچو کاری را تشویق میکردند . ولی آنچه که عمل شد معلوم نیست آن چیزی بود که آنها هم فکرش را میکردند. چون چیزی که عمل شد خیلی عجولانه و بدون مطالعه در اطراف و جوانب کاربودکه‌خوب، این سیستمی را که ما عوض می کنیم سیستمی که قرن ها درایران بوده و خوب، یک وضعی داشته است برای خودش، سنت‌هائی بوجود آمده است . این را عوض می کنیم چه جانشین آن خواهیم‌کرد. میدانید؟ یک خلائی ممکن است این وسط ایجاد بشود که اسباب زحمت و

گرفتاری بشود. اینها را فکرش را نمیکردند. کما اینکه همینطور هم شد . یعنی آن چیزی که نبودن مالک در املاک حس شد، ملاحظه میفرمائید؟

س- از نظر مدیریت مظورتان است ؟

ج - از نظر مدیریت، از نظرسرمایه ، از نظر تماس با دستگاههای دولتی ، نمیدانم ، جلوگیری از گرفتاری با ژاندارمری ، جلوگیری از خیلی چیزهای دیگر ، چیزی جانشین آن نشد . و این کشاورزانی که خوب ، اشخاص بی بضاعتی بودند سرجایشان ماندند. منظور من این نیست که می بایستی آن روش قبلی ادامه پیدا میکرد، چون آنهم البته درست نبود. ولی این کار هم که اینها کردند نپخته بود و نتیجه نداد. مرحوم برادرم از آنهائی بود که مخالف بود با این کار و رفتنش از کابینه دکتر امینی هم ،

س- آقای عبدالحسین بهنیا ؟

ج - بله . سر همین کار بود.

س- ایشان هرگز دلایل مخالفت خودش را با این امر برای شما توضیح داده بود؟

ج- او معتقد بودکه ، میگفت، " من از نظر اجتماعی قضاوت نمی کنم برای اینکه زیاد هم ادله‌ای در این کار ندارم که در آتیه ، این کار اگر انجام بشود، مردم از نظر اجتماعی چه خواهند شد؟ چه تفاوتی پیدا خواهد شد ؟ ولی آنچه که از نظر اقتصادی میدانم ، از نظر اقتصادی این کار به ضرر مملکت است." و خیلی صریح به خود شاه هم گفته بود " که از نظر اقتصادی این کار به ضرر مملکت است." به اینصورت. و با ارسنجانی هم دعوایش شده بود و اصلا" با هم هیچ نوع توافق فکری با ارسنجانی نداشت، و سر همان کار ، چون امینی هم میخواست این کار عملی بشود و طرف ارسنجانی بود وشاه هم میخواست این کار عملی بشود ، او طبعا" استعفا داد رفت کنار.

س- آقای بهنیا ، عده‌ای را عقیده براین است‌که اصولا" اصلاحات‌ارضی به آن شکلی که در ایران انجام شد باعث‌نابودی دهات‌ایران و درنتیجه تولید کشاورزی ایران شد و ایران را تبدیل کرد ازیک‌تولید کننده مواد غذائی وتا حدودی هم صادرکننده‌اش‌به واردکننده کلیه مواد غذائی . ولی آقایان دیگر معتقدند که نه، این جریانی که به این شکل بوجود آمد در ایران بخاطر اصلاحات‌ارضی نبود، بلکه بخاطر درآمد فوق‌العاده نفت‌بود که ازسال ۱۹۷۳ وارد ایران شد و درنتیجه تقاضا را بطوری برد بالا که عرضه‌ای که در مملکت‌بوجود میآمد نمیتوانست‌بازگوی آن تقاضاها باشد. به این علت‌بود که ماواردکننده مواد غذائی شدیم بخاطر بالارفتن سطح زندگی مردم ،بخاطر درآمد بیشتر و این بعلت‌این نبود که تولیدات‌ماپائین رفته بود. تا آنجائی که شما که یک‌شخصیت‌فنی مملکت‌بودید، اطلاعات‌شما اجازه میدهد چگونه این دو تا موضع را ارزیابی می کنید؟ کدامشان واقعا" بیشتر حقیقت‌داشت ؟

ج - هردویشان مؤثر بودند در عقب رفتن سطح تولید کشاورزی در ایران . ولی دومی شاید بیشتر مؤثر بود.

س- یعنی ازدیاد درآمد نفت؟

ج - یعنی بالارفتن دستمزدها در شهرها . یعنی علاقه به صنعتی شدن مملکت که نتیجه‌اش این شد که کارگرها توانستند بیایند در شهرها و به آسانی دستمزدهای خیلی بیشتری گیرشان بیاید تا آن چیزی که در ده گیرشان می آمد، بتدریج دهات‌خالی شد ، جوانها ، قدرت‌جوان ، از ده‌ها رفتند به شهرها ، پیرها ماندند در دهات. مهم تر از همه ، مخصوصا" راجع‌به گندم که مایک موقعی ، خوب ، خودکفا بودیم، حتی جو صادر می کردیم . بعدا" خیلی تولیدمان کم شد ، یک علت‌آن این بود که دولت‌واقعا" توجه نمی کرد

قیمتی را که برای خرید گندم ازکشاورزان معین کرده بودو قیمتی را که برای نان معین کرده بود و می فروخت، ملاحظه میفرمائید؟ هیچ تناسب با قیمت‌های بین المللی گندم نداشت. گندمی که از آمریکا وارد میکردندقیمتش چند برابر قیمتی بود که به زارع ایران دولت می پرداخت. عامل مشوق در این کارنبود که اشخاص پابند بشوند و به دنبال کشت بروند. خود ما دهاتی داشتیم در آذربایجان، موروثی پدرما، که یک قسمتی از آن ماند که آخرسر اصلاحات ارضی شد. اکثر آن کسانی که، جوانهائی که آنجا کار می کردند بعداً آمدند در تهران به‌کارهای دست‌فروشی و دلالی و کارهای دیگر مشغول شدند. و وقتی از آنها می پرسیدیم میگفتند" آنجا دیگر کسی نمانده است". دیگر مالک نبود که کمک بکند، تراکتور نبود، پول گاو نداشتند. ملاحظه میفرمائید؟ سال هائی که بارندگی نمی شد وضع بد بود، بذر نداشتند، کسی نبود به اینها کمک بکند. بعدهم گندمی را هم که اگر خوب در می آمد، تولید می کردند، به قیمت‌خیلی ارزان از آنها میخریدند. اینها عوامل مختلفی بود. آن ازدیاد قیمت‌نفت، البته، پول زیادی که دراختیاردولت‌قرار گرفت عامل خیلی مؤثری بود در انحراف با اصلاح وضع مملکت به طرف بحرانیء ولی تنها نبود.

س ـ آقای بهنیا، من یک سئوالی دارم که فکر میکنم که شما بهترین شخصی هستید که میتوانید به این سئوال من جواب بدهید.

ج ـ خواهش میکنم.

س ـ برای اینکه شما مدت‌ها مدیرعامل بنگاه آبیاری بودید. من میخواهم‌از حضورتان تقاضا کنم که برای مابتفصیل توضیح بفرمائید که اصلاحات ارضی در ایران به آن شکلی که انجام شد چه تأثیری بر روی مسئله آب درایران داشت؟

س ـ اصلاحات ارضی به آن صورتی که انجام شد نتیجه‌اش منفی بود درباره آب. برای اینکه اکثر دهات ایران که در حدود شصت‌هزارتا ده شمارش‌شده است

با آب قنات مشروب می شدند. قنات هم یک کانال زیرزمینی هست که منابع آب زیرزمینی را به سطح زمین می آوردبدون هیچ تلمبه‌ای و بدون هیچ وسیله‌ای و این آبیاری سنتی که منحصر به ایران و بعضی کشورهای مجاور ایران بود، این واقعا" قسمت اعظم کشاورزی ایران را تأمین می کرد. در اثر اصلاحات ارضی امر قنوات تقریبا" مردم ، کشاورزان نتوانستند مثل سابق قنات را دائر نگهدارند. چون قنات یک کانالی است زیرزمینی که هرسال بایستی در آن تعمیرکرد،کارکرد. اگر یک سال شما کار نکنید مقدار آبتان پائین می آید و اگر که چندین سال ادامه پیدا بکند اصلا" قنات خشک می شود. مقنی ها کار می کردند روی قنات. مقنی ها ، یک اشخاصی بودند که توی دهات زندگی می کردند، دستمزد نازلی می گرفتند، زندگی شان توی ده تأمین بود و به این کار قنات می پرداختند. بعد ازاینکه اصلاحات ارضی شد دیگر این مقنی ها یواش یواش از کارخودشان رفتند، یعنی مالکی نبود که به اینها پول بدهد و اینها این کارها را انجام بدهند. رعیت ها هم ، یعنی کشاورزان یک ده هم ، باهم نمی توانستند جمع بشوند و واقعا" سرهم بکنند و این کار را انجام بدهند. این بود که بتدریج آب قنوات کم شد . و از این جهت خسارت مهمی بتدریج به قنات رسید. ولی اگرکه قیمت گندم مصنوعا" پائین نگاه داشته نشده بود امکان این بود که خوب ، یک روزی یک کاری بشود . بتدریج باز قنوات را دائر بکنند. ولی خوب نشد . بعد ها هم که کاری انجام دادند همه‌اش بفکر این شدند که سدهای بزرگ ساخته بشود ، ازاین سدها بیشتر استفاده برق بشود. کما اینکه سدهائی ساخته شد قبل ازاینکه شبکه‌های آبیاری برای زیراین سدها تاسیس شده باشد . مثلا" سد دز که یکی ازسدهای بزرگ ایران است ، شاید هنوز هم تمام شبکه آبیاری زیر سد دائر نشده باشد . این بود که ، سد سازی می شد

و شد ولی آن کار آبیاری به آن صورتی که بایستی بشود نشد. در آن موقعی که من در بنگاه آبیاری بودم خیلی تلاش کردیم که شاید تکنیک های جدیدی را به کار قنات وارد بکنیم . با اصل چهار برنامه‌ای داشتیم در این کار. و سعی و کوششی در این راه می کردیم ولی اینها همه‌اش درحالت باصطلاح تجربه بود هنوز به جائی نرسیده بود. آنچه که مسلم بود این بود که وضع دستمزد برای مقنی ها طوری شده بود که دیگر برای کسی صرف نمی کرد که کار قنات بکند . و آنجاهائی که مالک رفته بود دیگر قنوات تقریبا" آبشان خیلی کم شد ، پائین آمد. خیلی مؤثر بود.

س- شما با آقای مهندس مهدی بازرگان تماسی داشتید ؟

ج - بله ،با آقای مهندس مهدی بازرگان هم درموقع تحصیل که در پاریس ایشان درس مهندسی می خواندند ما از همان موقع آشنائی و دوستی داشتیم تا بعد که ایشان هم استاد دانشکده فنی بود و آنجا همکار بودیم ، بعدهم یک مدتی رئیس دانشکده فنی بود ، با ایشان همکار بودیم . بعدزمانی که ایشان کار جبهه ملی را راه انداخت تا موقعی که در خلع ید به جنوب رفت ، تقریبا" باهم دائما" تماس داشتیم ، یعنی تماس دوستانه. تماس باصطلاح سیاسی نداشتم .

س- ولی ضمن همکاری که با ایشان داشتید ، ایشان را چگونه آدمی دیدید؟

ج - ایشان خیلی آدم درست ، باوجدان ، پرکاری است. ولی مطلقا" مرد سیاسی نیست و بنظر من ایشان اصلا" بی خود خودش را درکار سیاست وارد کرد و به ضرر تمام شد . چون وجود ایشان یک پاراوانی شد برای اینکه ملاها بیایند و سنگرها را یکی پس از دیگری تصرف کنند.

س- آقای اسداله علم .

ج - آقای اسداله علم ، با ایشان هم خیلی مربوط بودم . ایشان رااز موقعی که فرماندار کل در زاهدان بود من می شناختم .

روایت کننده : آقای ابوالحسن بهنیا
تاریخ مصاحبه : ۱۵ ژوئن ۱۹۸۴
محل مصاحبه : نیس ، فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۳

آقای علم را من از موقعی که فرماندار کل سیستان بود می شناختم و آن موقع هم من در بنگاه آبیاری بودم و میخواستیم که سدهائی در روی رودخانه هیرمند ببندیم برای اینکه سطح آب بالا بیاید و سوار بشود به نهرهای کشاورزی منطقه سیستان ، ازاین جهت بارها به آنجا رفتم و با ایشان مسافرت می کردیم به محل . ایشان بعدا" که به تهران آمد و خیلی سریع ترقی کرد ، وزیر کشاورزی شد، وزیر کشور شد ، بعد نخست وزیر شد، و بعد وزیر دربار شد . شخصی بود که خیلی از کلاس آن با صطلاح خانواده های قدیم ایران بود ، و فوق العاده به شخص شاه علاقمند بود. آقای علم معتقد بود که باید در ایران شخصیت شاه را همیشه خیلی برجسته نگهداشت ، و شخصیت شاه است که میتواند مملکت را بصورت یک کشور مستقلی از گزند حوادث تاریخ حفظ بکند و ایشان تمام دوران خدمتش می گفت " من نوکر شخص شاه هستم ". و درواقع برایش مسئله قانون اساسی ، مسئله دموکراسی، ملت ، زیاد مفهومی نداشت .

س- آقای حسنعلی منصور .

ج - حسنعلی منصور را ، ایشان موقعی که من شناختم ، البته پدرش را

می شناختم با خودش هم آشنائی داشتم ، ولی تماس کاری پیدا کردیم درکابینه آقای شریف امامی یک شورای اقتصادی بود و ایشان ریاست آن شورای اقتصاد را داشت. آن شورای اقتصاد وابسته به نخست‌وزیری بود و مأموریتش این بود که مسائل اقتصادی که به آنجا مراجعه میشد یا خودشان درنظر می گرفتند، بررسی میکردند و گزارش‌هائی برای دولت و شاه تهیه می کردند. آقای منصور آنجا بود و یک عده جوان های تحصیل کرده را توانسته بود دور خودش جمع بکند، کسانی که اکثرا" بعدا" وارد کارهای دولتی شدند، به وزارت رسیدند و منشاء خدمات دیگری شدند. ایشان موقعی که در ریاست شورای اقتصاد بودمن هیچ تصور اینکه ایشان با آن سرعت بیاید و نخست‌وزیر بشود نمی کردم. یعنی این امپرسیون را نداشتم که واقعا" ایشان کسی است که در آتیه نزدیکی به نخست وزیری خواهد رسید . و موقعی که نخست‌وزیر شد من فوق العاده تعجب کردم ، چطور شد آخر یک مرتبه ایشان آمد نخست‌وزیر شد ؟ و کسانی را که انتخاب کرد برای وزارت همه جوان های تحصیل کرده ، آدم های خوبی بودند. نمیشود گفت البته شاید کم تجربه بودند ولی خوب ، عیب دیگری نمیشد به اینها گرفت. و ظاهرا" هم خیلی معتقد بود که، عقیده داشت که میتواند خدمت بکند و میتواند منشاء کارهای مهمی در مملکت بشود. و همین فکر یک حالت غروری به او داده بود که تا اندازه‌ای مخالفینش با و ایراد می کردند که این خیلی مغرور است ، و یک خودپسندی خاصی دارد . ولی خوب ، حالا این در چه سیاست‌هائی بود که سبب شد که اورا بکشند، وارد نیستم، نمیدانم واقعا" که چه شد؟

س- آیا شما با اطلاعاتی که دارید حقیقت دارد که ایشان هم انتخاب آمریکائی ها بودند؟

ج - این که خوب ، به حد تواتر رسیده بود، همه می گفتند.

س- شما هرگز با شخص شهبانو فرح تماسی داشتید ؟ با ایشان ملاقاتی کردید؟
ج - بله زیاد. چون مرا در چندین از این مؤسسات خیریه‌ای که ایشان سرپرستی و ریاست عالیه‌اش را داشت در آنها خودشان انتخاب کرده بودندو گذاشته بودند، مثل انجمن خیریه فرح . انجمن حمایت از سوختگان و چندین از این مؤسسات بودند که منهم در آنجاها ، خوب ، در جلسات آنها شرکت می کردم . و هر چند وقت یک دفعه هم جلساتی داشتیم در حضور خود شهبانو که درآن جلسات هم ما شرکت می کردیم و راجع به آن کارهائی که انجام داده‌بودیم ویا باید انجام می دادیم توضیح می دادیم . تا این حد من باایشان درتماس بودم .
س- درباره نقشی که به طور کلی ایشان داشتند در وضعیت ایران ، چه در دوران پیش از انقلاب و همچنین در بوجود آمدن انقلاب ، صحبت‌های مختلفی می شود شما با ارتباطی که با ایشان داشتیدو شاهد و ناظر فعالیت‌های ایشان بودید فعالیت‌های ایشان را چگونه ارزیابی می کنید ؟ و همچنین شخصیت ایشان را ؟
ج - آنچه که من خودم، یعنی درکارهائی که من خودم تماس داشتم هیچ نوع ایرادی به کارهای ایشان نداشتم وندارم ، یعنی درهمین مؤسسات خیریه . نه از نظر مسائل مالی ونه ازنظر سایر مسائل هیچ نوع اشکالی در کار ایشان من نمی دیدم . ولی خوب ، کارهائی هم ایشان انجام دادند که واقعا" میشود گفت که با اوضاع واحوال مملکت ما در آن تاریخ اصلا"جوردرنمی‌آمد.
س- مثلا" ؟
ج - مثلا" می گفتند که این جشن های دوهزارو پانصد ساله خیلی با تشویق ایشان بوده است. یا آن پنجاه سال جشن تاجگذاری و جشن های پنجاه ساله دودمان پهلوی ، اینها همه با تشویق ایشان بوده استو آن باصطلاح وضعی که دربار پیدا کرد که خیلی تجمل و تشریفات پیدا کرد و آن قضیه دوهزاروپانصد

ساله که بصورت یک کارناوالی درآمد. مخصوصا" جشن فرهنگی، جشن هنر شیراز که خیلی مورد انتقاد واقع شد.

س- شما هرگز در آن جشن ها شرکت کردید؟

ج - من در هیچ کدام از این کارها، نه در دوهزاروپانصدساله شرکت کردم، نه در تاجگذاری شرکت کردم، با اینکه همیشه دعوت داشتم.

س- جشن هنر شیراز هم نرفتید؟

ج- هیچوقت نرفتم. این کارها کارهائی بودکه واقعا با منتالیته مردم ما اصلا" جور در نمی آمد. ملاحظه میکنید؟ مردمی که، فرض بفرمائید که، هنوز آن ریشه عقاید مذهبی درآنها بود و هنوز سطح فرهنگ به جائی نرسیده بود که بتوانند واقعا" هنر را از غیر هنر تشخیص بدهند، اینها را آوردن و مواجه کردن با یک همچین چیزهائی که گزک دست آخوندها دادن و اینها، واقعا" خوب، یک کارهای اشتباهی بود. مردم ایران بیش از هرچیز احتیاج به این داشتند که فرهنگشان بالا برود. متاسفانه دراین دوره طولانی کاری که انجام نشد برای بالا رفتن فرهنگ مردم بود. فرهنگ مردم در ایران، میشود گفت که عقب رفت. مثلا" ما موقعی که تحصیلات ابتدائی می کردیم یک کتاب کوچکی می خواندیم به اسم تعلیمات مدنی. در این کتاب کوچک حقوق ملت، حقوق شاه، مجلس انتخابات، این قبیل چیزها را به بچه یاد می دادند. ملاحظه میفرمائید؟ وظایف شاه در مقابل ملت، این قبیل چیزها را. چیز کوچکی بود اما اینها را یاد می دادند که قانون اساسی چیست؟ بعدا" اینها حذف شد. آنوقت

س- من خودم هم خواندم دردبیرستان.

ج - خودتان هم خواندید. بعد جایش چه آمده بود؟ کتاب انقلاب سفید آورده بودند. ملاحظه میفرمائید؟

س- بله

ج ـ خوب ، اینها البته سوء تاثیر داشت دیگر. کمتر بودند آنهائی که بپذیرند. بیشتر آنهائی بودند که مخالف می شدند . حالا یا برای اینکه افکار چپی داشتند و چپی ها در آنها تاثیر کرده بودند یا آن آخوند ها توانسته بودند در آنها موثر واقع بشوند. آن زمینه‌های مخالفت و ناراحتی در اثر همین اشتباه کاریهای طولانی فراهم شد. و اشتباهات دیگر البته.

س ـ آقای اردشیر زاهدی

ج ـ آقای اردشیر زاهدی را بنده ایشان را بعنوان مترجم آقای وارن که رئیس اصل چهار بود اول شناختم . آن موقع در بنگاه مستقل آبیاری بودم با اصل چهار برای بعضی پروژه‌های آبیاری که ما پیشنهاد کرده بودیم و آنها کمک های مالی بما میکردند در تماس بودم وایشان بعنوان مشاور و مترجم آقای وارن بارها با ایشان تماس داشتم و حتی یکی دوتا مسافرت هم که با آقای وارن به جاهای مختلف رفتیم برای اینکه این پروژه‌ها را ایشان ببینند و خوب ، خیلی آدم خوش صحبت و خوش برخورد ، خیلی این طور ، در آن موقع به این صورت بود. ولی خوب ، بعدا " ایشان وارد جریان سیاست شدند و در برانداختن دکتر مصدق و در آمدن سپهبد زاهدی و بعدا " هم که به مقامات دیگر رسیدند. پیدا بود که خوب ، خیلی وارد کادر ، وارد متن سیاست هستند.

س ـ آقای امیر عباس هویدا

ج ـ آقای امیر عباس هویدا را هم قبل از اینکه وزیر دارائی بشوند من با ایشان آشنا شده بودم و می شناختم . البته ایشان خیلی از من جوان تر بودند. هم‌دوره با همدیگر نبودیم که تماس نزدیک با همدیگر داشته باشیم ولی موقعی که ایشان در شرکت ملی نفت کار می کردند درآن موقع من دوسه بار با ایشان در تماس ، تماس کاری نداشتم ، ملاقاتشان ، دیدم در جاهائی ، در مهمانیها در کوکتیل ها ، درجاهای دیگر، و بسیار آدم سمپاتیک ، آدم خوش رو ، خوش خلق

بود و از آن کسانی بود که واقعاً" شاید ازافراد خیلی قلیلی بود که درهمین اواخر هم میتوانست بیاید توی مردم راه برود بدون اینکه یک کینه خاصی نسبت بخودش احساس بکنند. با مردم خوش رفتار بود، طرز برخوردش با همه خیلی خوب بود، خواصی داشت البته آدم درست بودو باهوش بود. ظاهراً" درکارها وقتی که با او مذاکره می شد، چه در دوره وزارتش، چه بعد از وزارتش، خوب بارها اتفاق افتاد که من راجع به کارها با ایشان درتماس بودم. یا مرا می خواست یا من می رفتم بعضی مسائل را با او مطرح می کردم. همیشه خیلی منطقی بود. ولی خوب دیگر این چیز را پیدا کرده بود، تسلیم شده بود به اینکه نظام مملکت ما نظام شاهنشاهی است و هرچه هست شخص اول مملکت است. بارها می گفت که مملکت ما یک شخص اول دارد بقیه همه مساوی هستند. چون یکی گفته بود "شما شخص دوم هستید." با او برخورده بود گفت "نه من شخص دوم نیستم ما همه مساوی هستیم و مملکت یک شخص اول دارد و بقیه همه در یک ردیف هستند." یعنی این نظام را قبول کرده بود که مملکت روی این پایه میتوانند پیشرفت کند و جلو برود. هیچ وقت کسی نگفت که او نادرستی کرده باشد، سوء نیتی در کارها، استفاده مادی.

س- ازنظر مالی میفرمائید.

ج- مادی بله. راجع به دیگران هیچ این طور نبود. راجع به دکتر اقبال و ایشان همه معتقد بودند که اینها آدم های درستی هستند و هیچوقت استفاده مالی از، سوء استفاده از مقام خودشان اینها نکردند. عرض می کردم که اینها کسانی بودند که واقعاً" همه متفق القول بودند که درکارشان درستی داشتند و سوء استفاده چی نبودند. چیزی که اسباب تعجب است اینستکه شخص باهوشی که نظر سوء استفاده نداشت و مدت ۱۳ سال در رأس مملکت بود و با اینکه خیلی تحصیل کرده و باهوش بود چطور توانست بتدریج باصطلاح زیر بار این نظام غلط

بروود و قبول بکند که همه کار و همه جیز از یک نفر است و باید از او دستور گرفت.

س- آقای دکتر کریم سنجابی.

ج- دکتر کریم سنجابی، او هم از آن‌هم دوره‌های دوره تحصیلی است و آشنائی ما از خیلی قدیم است. ایشان هم از آنهائی است که بنظر من بی‌جهت خودش را در کار سیاست وارد کرد، اصلاً" اینکاره نبود و هیچ عملی که مفید باشد نتوانست انجام بدهد. البته آنهائی که خیلی نزدیک‌تر از من به او هستند می گویند او هم یک نوع جاه طلبیهائی دارد و فکر کرده بود که شاید بتواند جاه طلبی خودش را به این وسیله ارضاء بکند. خلاصه فعلاً" که پهلوی هیچ کس وجهه ای ندارد نه آن طرف نه این طرف. هیچ.

س- بله. مثل اینکه شما قبل از اینکه آقای دکتر شاپور بختیار به پیوندد به حزب ایران، از حزب ایران استعفا داده بودید؟ این جور نیست؟

ج- من‌نمیدانم‌ایشان در چه تاریخی به حزب ایران پیوست؟ ولی من درست موقعی که

س- بعد از ائتلاف.

ج- بله من قبل از ائتلاف، همان زمان ائتلاف بلافاصله من استعفا دادم.

س- بنابراین برای همین فکر میکنم که چون ایشان که آمده بودند اینطور که خودشان گفتند آن ائتلاف قبلاً" صورت‌گرفته بود و آن جریانها گذشته بود.

ج- بله

س- بطور کلی شما هرگز با ایشان تماسی داشتید؟ خاطره‌ای دارید با ایشان؟

ج- چرا بله. با ایشان تماس‌کاری و سیاسی نداشتیم ولی خوب، بالاخره برای هم سمپاتی داشتیم. ملاحظه میفرمائید؟

س- بله

ج- چون البته خوب، هردویمان سنخ فکرمان تقریبا" یک‌جور بود. با این

اختلاف که ایشان کار سیاسی می کرد و من نمی کردم ، چون درجریان فعالیت سیاسی نبودم. ولی خوب ، هم من برای اواحترام قائل بودم و هم او نسبت به من همیشه اظهار دوستی و صمیمیت می کرد. ولی من معتقد بودم که او بی جهت نخست وزیری را قبول کرد، کاری نمی توانست بکند، پیدا بود که این کار موفقیت آمیز به آن صورت نیست ، و اینا شتباه کرد که نخست وزیری را قبول کرد.

س- آقای بهنیا ، یکی از مواد انقلاب سفید شاه ملی کردن آبها بود. ملی کردن آبها بطور کلی چه اثر مثبت یا منفی برروی مسئله آب در ایران داشت.

ج - ملی کردن آب در ایران بنظر من نه اثر مثبت داشت ، نه اثر منفی . چون بعد ازملی کردن هم آن نحوه‌های سنتی استفاده از آب که در قدیم بود آنها جریان داشت . آن حق آبه‌هائی که مردم از آبهای مملکت داشتند ، از آبهای رودخانه‌ها داشتند ، آنها بعد از ملی کردن هم به همان صورت از آن استفاده می کردند. میشود گفت که از یک جهت تأثیر خوبی نداشت ، آن بود که آبهای زیرزمینی را هم مشمول کردند و اگر کسی می خواست چاهی بزند می بایستی برود تحت عنوان اینکه آبها ملی است و حراست و نگهداری این حوزه‌های زیرزمینی با دولت است ، بایستی میرفتند و اجازه می گرفتند. این اجازه گرفتن برای حفر چاه یا قنات جدید ، این سبب گرفتاری و دردسر برای مردم شده بود و شاید یک مقداری ، و مسلما " یک مقداری سوء تأثیر داشت ، و اثر عملی این ملی کردن آب نداشت . مثلا" بطورمثال حوزه زاینده رود را عرض کنم . رودخانه زاینده‌رود یک رودخانه‌ای است که تقسیم آب آن براثر یک طومار قدیمی است که از زمان صفویه ، شیخ بهائی تدوین کرده و هست. که آب را تقسیم می کند به سی و سه سهم ، هر سهمی تقسیم می شود به سهام کوچک تر ، همینطور انهار مختلف و همه اش بصورت خیلی مشخص و منظم در دفتر آبیاری اصفهان معین است. بعد از اینکه ، یعنی میشود گفت که در آن تاریخ به یک طور خیلی خوبی این آب را

تقسیم کرده بودند که رعایت فصول را کرده بودند . رعایت احتیاجات آن کسانی را که طرف کوهستان بودند، آن کسانی را که زیردست بودند رعایت حال آنها را هم کرده بودند و بسیار خوب و منطقی این طومار در آن موقع تهیه شده بود. بعد از آن هم همان طومار باقی ماند و تقسیمات بر اساس همان انجام گرفت و طلاح هم نبود که این را عوض بکنند. درآنجاهائی هم که سد ساختند مثل فرض بفرمائید که سد کرج ، اشخاصی حق آبه داشتند. خوب ، این حق آبه بعد از سد هم می بایستی حق آبه آنها تامین بشود و شد، ناچار بودند تامین بکنند. آن آب اضافی که از سد بدست می آمد البته حق داشتند آن آب را به یک نحو جدیدی تقسیم بکنند. یعنی عمل ملی کردن آب تأثیری نداشت. اگر ملی هم نکرده بودند جز این کاری که کردند کاردیگری نمی توانستند بکنند که سهم آب گذشتگان را که یک حق باصطلاح مکتسبه ای برایشان بود آن را بدهند و بقیه آب را هم به یک نحوی تقسیم بکنند. فقط خسارتی که این کار زد در آبهای زیرزمینی بود که مانع از این شد که مردم بتوانند از آب های زیرزمینی استفاده کنند. اسما" هم برای حفظ آب زیرزمینی بود ولی عملا" آن نتیجه را نداد.

س- ملی کردن آب ها کاری هم برای امر قنوات در ایران انجام داد؟

ج - نخیر، به هیچ وجه.

س- من با تشکر از شما مصاحبه را دراینجا خاتمه میدهم . خیلی ممنونم که به سئوالهای ما پاسخ دادید.

ج - منهم خیلی متشکرم از شما که این فرصت را دادید که این مطالب را ذکر کنم. انشاءاله که مفید واقع بشود برای کسانی که بعدها می خواهند تحقیقاتی نسبت به اوضاع این زمان کشور ما بکنند.

مصاحبه با آقای عبدالرحمن برومند

بازرگان و از اعضای جبهه ملی

معاون شاپور بختیار در نهضت مقاومت ملی

قتل در پاریس ۱۹۹۱

روایت‌کننده : دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه ۶ مارس ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱

س ـ آقای دکتر برومند، دربدو امر میخواهم از جنابعالی تقاضا کنم که یک مقداری راجع به شرح حال خودتان توضیح بفرمائید . منظورم اینستکه کی و کجا بدنیا آمدید؟ و تحصیلاتتان در چه رشته‌ای بوده ؟ و کی وارد فعالیتهای سیاسی و اجتماعی شدید ؟

ج ـ بنده در سال ۱۳۰۶ شمسی در یکی از دهات اصفهان متولد شدم . در یک خانواده‌روستائی اما مرفه.

س ـ اسم آن ده به یادتان هست؟

ج ـ گز ،از بلوک برخار اصفهان . گز یک قریه‌ای است با دوازده هزار نفر جمعیت. با یک سابقه تاریخی طولانی ، یک مسجدی دارد که قبل از اسلام آتشکده بوده است. زبانی که مردم گز با آن صحبت می کنند البته زبان فارسی است ولی بازبان مردم اصفهان تفاوتهائی دارد . یک لهجه خاصی است که بسیاری از لغات مورد استعمال آنها لغات فارسی قبل از اسلام است، البته شبیه این لهجه در نقاط دیگر ایران هم هست و منحصر به آنجا نیست. ولی مردم این روستا سعی کردند که تاحدود ممکن سنت‌های قبل از اسلام خودشان را حفظ کنند. من در سال ۱۳۰۶ در این روستا متولد شدم . تحصیلات ابتدائی و متوسطه خودم‌را دراصفهان کردم . در دانشگاه تهران در دانشکده حقوق در سال ۱۳۲۳ پس از کنکور وارد شدم.درسال ۱۳۲۶ امتحان لیسانس‌خودم را در رشته قضائی گذراندم ، در ۲۷ تز خودم را گذراندم . چون وقتی که ما درس میخواندیم . لیسانس‌تز داشت و دکترای حقوق هنوز در ایران

نبود . در مهر ۱۳۲۷ به خدمت نظام وظیفه رفتم ، شش ماه در دانشکده افسری خدمت کردم. بعد از آن با درجه ستوان دومی افسر شدم . یک سال در اصفهان خدمت وظیفه را انجام دادم در باصطلاح، قلمرو قضائی ارتشی در اصفهان . مدتی بازپرس فرمانداری نظامی بودم و مدتی هم دادیار دادستانی لشکر اصفهان .

س- اینها در چه سالی بود ؟

ج - در سال ۲۷ . در مهر ۲۷ شروع شد. فروردین ۲۸ با درجه افسری منتقل شدم به اصفهان و در آخر اسفند ۲۸ خدمت من تمام شد. و در شهریور ۱۳۲۹ برای ادامه تحصیل به سوئیس رفتم و برای دکترای حقوق در رشته قضائی در سوئیس مشغول تحصیل شدم . دو سال اول در دانشگاه لوزان تحصیل می کردم . بعد از دانشگاه لوزان منتقل شدم به دانشگاه ژنو. و درسال ۱۳۳۵ یا ۱۹۵۶ میلادی دکترای حقوق خودم را در رشته قضائی از دانشگاه ژنو گرفتم و بلافاصله رفتم به ایران ، آغاز کار سیاسی که فرمودید مثل قاطبه مردم ایران با طلوع دولت دکتر مصدق این طبیعی بود که بنده یک جوان دانشجوئی که همیشه آرزوی استقلال و آزادی مملکت خودش را داشته ، شیفته راه و رسم و سیاست دکتر مصدق شدم .

البته در آن سال‌هائی که ما د، دانشکده حقوق در ایران تحصیل می کردیم سال هائی بودکه بعد از شهریور ۱۳۲۰ و رفتن دیکتاتور از ایران، یک مقدار آزادی ها برای مردم ایران فراهم شده بود و اگر اشغال مملکت بوسیله قوای بیگانه ضربه‌ای بود که به روحیه مردم ایران وارد می شد در ازاء آن از یک مقدار آزادی هائی مردم ایران برخوردار شدند که قبل از آن برخوردار نبودند این آزادی ها بعد از رفتن قشون بیگانه از ایران و تمام شدن جنگ هم کما بیش باقی بود ،که آغاز مبارزات دکتر مصدق ، مبارزات جدی دکتر مصدق تقریبا" بلافاصله بعد از رفتن قوای بیگانه ازایران بود. گو اینکه قبلا"هم نماینده مجلس شده بود . ولی با رفتن قوای بیگانه ازایران لازم بود که یک نیروئی برای حفظ این دموکراسی نوپا که بعد از یک دوران نسبتا" طولانی دیکتاتوری در ایران بوجود آمده بود، یک نیروئی باشد و این آزادی را حفظ کند. و مشعل دار این جنبش آقای دکتر مصدق شد که جز اجرای دقیق و صحیح قانون اساسی دکتر مصدق چیز دیگری برای ایران نمیخواست . و معتقد بود که اجرای دقیق قانون اساسی ، حاکمیت ملی و آزادی مردم

ایران را بنحو اکمل و اتم تأمین میکند . واین بود که بنده مثل بقیه مردم و بخصوص مثل بقیه جوان های ایران شیفته راه و رسم و راه و روش دکتر مصدق در کارسیاست و مملکت داری بودم . وقتی که ایشان به نخست وزیری انتخاب شد من در سوئیس تحصیل میکردم. و خوب، این یکی از آرزوهای ما ها بود که درخارج تحصیل می کردیم که برای اولین دفعه در زندگی ما در ایران یک دولتی بر سر کار بیاید که ما بتوانیم در خارج ازایران به وجود چنین دولتی و به داشتن چنین حکومتی افتخار کنیم . شور وشوقی که در آن وقت سرتاپای مملکت ما را و سراپای ملت ایران را فرا گرفته بود شما خودتان می دانید وشاید آن وقت سن شما هنوز آن قدر نبود که بنده بود چون من دانشگاه می رفتم یعنی لیسانس خودم را گرفته بودم و دوره دکترا میگذراندم.

س - شما درآنجا در فعالیت های دانشجوئی هم شرکت داشتید؟

ج - اجازه بفرمائید . فعالیت های دانشجوئی ما در زمان دکتر مصدق بیشتر معطوف به خنثی کردن سم پاشی هائی بود که عوامل حزب توده در بین دانشجویان می کردند. چون اگر توجه داشته باشید در زمان دکتر مصدق عوامل ارتجاعی اگردر داخل ایران مبارزاتی علیه دکتر مصدق می کردند لااقل در صفوف دانشجوئی و بین جوان ها اینها محلی از اعراب نداشتند. یعنی دانشجوئی که از دید ارتجاعی و وابستگی ارتجاعی علیه دکتر مصدق تبلیغ کندوجودنداشت. فقط حزب توده و عوامل حزب توده در میان دانشجویان بودند که تبلیغ سوء می کردند. واین تبلیغات را ما اینجا روبروی آن می ایستادیم . خنثی می کردیم و دعوای ما در طول زمان حکومت دکتر مصدق در خارج ازایران و در سوئیس که بنده تحصیل می کردم ، مبارزه با حزب توده و خنثی کردن سمپاشی های حزب توده بود . چون حزب توده دکتر مصدق را وابسته به امپریالیسم معرفی می کرد، نوکر انگلیس معرفی می کرد. عرض کنم حضورتان که، فئودال و سرمایه دار و ملاک درجه یک معرفی میکرد . وازاین اتهاماتی که همیشه

س - بله، آنها در روزنامه هایشان منعکس هست .

ج - حزب توده این کار را می کرد . بعد از دکتر مصدق ، بعد از کودتای ۲۸ مرداد بنده این افتخار را انحصارا" برای خودم قائل هستم که اولین اعلامیه دانشجوئی که در خارج ازایران علیه کودتای ۲۸ مرداد و به نفع دکتر مصدق صادر شد. یک ، در ژنو صادر شد. و دو، با انشاء خود بنده بود ، و حتی با خط خودم ، چون وسائلی که نداشتیم. بنده با

خط خودم می نوشتم ، آنجا می دادیم زیراکس می کردند و پخش می کردیم . و این منجـــر شد که سفیر دولت ایران که مرحوم ابوالقاسم فروهر بود به اسم و رسم شکایتی از مـــن به پلیس سوئیس کرد که من توهین کردم به رئیس مملکت ایران یعنی به شـــاه و حال آنکه توهین نبود . انتقاد بود چون من همیشه در طول مبارزات سیاسی با هتاکی و فحاشـــی و توهین مخالف بودم . هتاکی و فحاشی و توهین مال کسانی است که حرف حسابی ندارنـد و الا. و پلیس تعقیب کرد ،ما را مـــدتی در تعقیب پلیس بودم و البته نه اینکه پلیـــس نتوانست کشف کند که ما جمعیت کوچک هسته اولیه دانشجوئی این اعلامیه‌ها راصـــادر می کنیم . این را کشف کرده بود ولی نخواست به ما سختگیری بکند. این بود تا تحصیلات بنده تمام شد و در مرداد ۳۵ به ایران برگشتم . برگشتم به ایران بسیاری از ســـران جبهه ملی و دوستان دکتر مصدق و خود دکتر مصدق یا درزندان بودند و یا اینکه هیـــچ فعالیتی نداشتنـــد و فعالیت خیلی مشکل بود . ولی خوب ، ملاقات‌ها ، رفت و آمدها برقرار بود . در آنجا بنده با اولین کسی که به این عنوان ، به عنوان مصدقی بودن ویار مصدق بودن تماس پیدا کردم آقای دکتـــر شاپور بختیار بود. البته قبل از این آشنائـــــی با ایشان و با خانواده ایشان ارتباط و آشنائی داشتیم از قدیم . خانواده من با خانواده آقای بختیار شاید ارتباط و دوستی آنها به بیش از صدو پنجاه سال می رسد. ولی به عنوان یک مرد مبارز ملی و طرفدار دکتر مصدق بعد از تمام شدن تحصیلاتم ، برای اولین دفعه بود که با ایشان در ایران ارتباط سیاسی برقرار کردم . و از طریق ایشان با آقـــای صالح ، با آقای کاظمـــی ، و بقیه کسانی که در زمان آقای دکتر مصدق مصدر کاری بودنـــد یا در فعالیت‌های سیاسی به نفع ایشان کار کرده بودنـــد و بعد از سقوط ایشان همچنان به آن اعتقاد باقی بودند و در آن راه قدم برمی داشتند اگر چه نمی توانستند علنـــا " فعالیت کنند ولی محرمانه ، مخفیانه ،بهر جهت آن طرز تفکر را رها نکرده بودنـــــد. و این ادامه داشت تا سال سی ونه که ۱۳۳۹ که جبهه ملی تجدید فعالیت کرد.

س ـ آقای دکتر برومند، شما در این مدت عضویت حزب ایران را پذیرفتید ؟

ج ـ نخیر. بنده عضو هیچ حزبی نبودم .

س ـ شما فقط بعنوان منفردو طرفدار دکتر مصدق با آقایان تماس داشتید؟

ج- بله . عرض کنم در سال ۱۳۳۹ در انتخابات تابستان ۱۳۳۹ بنده ازطرف جبهه ملی ایران کاندید نمایندگی مجلس شدم در اصفهان . عرض شود که ، خوب ، بعد از هفت سال اختناق شدید یک آزادی های بسیار محدود و مختصر سطحی پیدا شده بود و جبهه ملی با علم به اینکه دستگاه نخواهد گذاشت که انتخابات آزادی برگزار بشود معذالک برای استفاده کردن از همین حد اقل آزادی تعدادی کاندیدا در جاهای مختلف معرفی کرد که از جمله در اصفهان بود که بنده کاندیدای جبهه ملی شدم برای مجلس . روز دوم رأی گیری بود که ساواک اصفهان مرا دستگیر کرد و یک شب در اداره ساواک اصفهان مرا توقیف کرد . فردا صبح مرا آزاد کردند و فردا عصر دوباره مرا گرفتند و شب مرا نگهداشتند و فردا صبح مرا فرستادند به تهران در قزل قلعه زندانی شدم . چند روز در قزل قلعه زندانی بودم و بعد آزاد شدم برگشتم به اصفهان . استقبال بسیار گرم ودلپذیری مردم اصفهان در فرودگاه اصفهان از من کردند . و خوب ، جبهه ملی هم فعالیت داشت در تهران . در اصفهان هم ما یک کلوبی داشتیم و هر شب سخنرانی و هرشب جمعیت می آمد تا انتخابات زمستان . در انتخابات زمستان مجدداً ، چون اگر یادتان باشد انتخابات تابستان بعد از اینکه تمام شد منجر شد به عدم رضایت ، اعلام عدم رضایت از طرف شاه و استعفای کسانی که انتخاب شده بودند ، یعنی استعفای فرمایشی . انتخابات زمستان که دیگر آقای اقبال نخست وزیر نبود و آقای شریف امامی نخست وزیر بود شد در آنجا هم بنده کاندید شدم و حتی روز دوم انتخابات یک میتینگ حدود صد هزار نفر در اصفهان بعنوان اعتراض به دستبرد به صندوق ها تشکیل شد که این میتینگ وحشت زیادی ایجاد کرد در مقامات دولتی آن وقت . و همان منجر شد که شب بنده را بازگرفتند بردند به تهران . خوب ، بعد جبهه ملی میدانید بود . بنده دیگر تبعیدم کردند . یعنی گفتند " شما حق ندارید در اصفهان باشید . مگر با اجازه ." بنده در تهران ماندم در جبهه ملی کار می کردم و مسئول امور شهرستان ها بودم در جبهه ملی .

س- شما عضو شورای عالی جبهه ملی هم بودید ؟

ج - اجازه بفرمائید . بودم نه ، وقت دیگر عرض میکنم خدمتتان . تا ۳۰ تیر ۱۳۴۰ که آقای امینی نخست وزیر بودند ، ما بعنوان بزرگداشت شهدای سی تیر ، شب سی تیر رفتیم

به ابن بابویه برای بزرگداشت این شهدا . همان جا ما را توقیف کردند و بردند به زندان موقت شهربانی .

س- کسی ها همراه شما بودند؟

ج- در این زندان ؟

س- در آن مراسم بزرگداشت شهدای سی تیر.

ج- عرض کنم که، تمام اعضای شورای مرکزی جبهه ملی بودند. بنده بودم که مسئول امور شهرستان ها بودم و یک عده از دانشجویان و مسئولین امور دانشجوئی در دانشگاه. ما را بردند به زندان و هفت هشت روز بعد عده زیادی از ما را آزاد کردند. ولی چند نفر ماندیم که سه ماه وخرده‌ای این دفعه درزندان بودیم . کسانی که ماندیم بنده بودم آقای دکتر شاپور بختیار بود آقای مرحوم خنجی بود و آن سعید فاطمی خواهرزاده دکتر حسین فاطمی ،که ماطولانی ترین زندان راداشتیم که آخرین روز آزاد شدیم بعد از سه ماه. و بعد خوب ، درتمام جریانات جبهه ملی بودم تا در کنگره جبهه ملی که درسال ۴۲ بنظرم، تشکیل شد . بنده ازتهران انتخاب شدم به عضویت آن کنگره . در آن کنگره ،خوب ، همانطوری که بعد مرحوم دکتر مصدق نوشت ، یک فعل و انفعالاتی شد و بعد هم دیدیم کسانی عضو آن کنگره بودند مثل فریدون مهدوی و ازاین قبیل اشخاص که بعداً" معلوم شد که اینها با دستگاه سازشی دارند و شاید مأمورینی بودند از طرف دستگاه . نتیجه‌ای که از آن کنگره حاصل شد نتیجه مطلوب ملیون ایران وازجمله خود دکتر مصدق نبود و بهمین جهت هم این شورای منتخب این کنگره مدت زیادی نتوانست دوام بیاورد. و با یک نامه‌ای که آقای دکتر مصدق نوشتند خطاب به همان شورا ، نمیدانم یادتان هست یا نه؟

س- بله.

ج- که"دراین شورائی که از مابهتران درآن وحود دارند چگونه میل دارید که من بتوانم اعتماد داشته باشم ." واین شورا بهمین جهت عده‌ای از آن استعفا کردند از جمله آقای دکتر شاپور بختیار آقای مرحوم کشاورز صدر و عده‌ای دیگر. یک مطلبی هم هست که دراین کنگره شورائی که انتخاب شده بود از طرف کنگره مأمور بود که ۱۵ نفر اعضای حدید را با انتخاب خودش به شورا دعوت کند. که اولین نفری از آن پانزده نفر اعضای شورای حدید که دعوت شد که بنده نامه‌اش را داشتم که حالا دیگر خانه‌ام را وقتی مصادره کردند آنها

هم رفت، آقای دکتر آذر رئیس شورا شده بود و نامه‌ای که بمن نوشته بود که " شما در اولین جلسه شورا برحسب اختیاراتی که کنگره داده بود انتخاب شدید به اتفاق آراء به عضویت شورا واز شما دعوت می کنیم که به شورا بیائید." که بنده نپذیرفتم و نرفتم .

س - چرا ؟

ج - چرا ؟ به جهت اینکه عرض کردم، نتیجه‌ای که از آن کنگره حاصل شده بود نتیجه مطلوبی نبود و بفرض اینکه بنده امروز می رفتم چهار روز بعد مثل آقای دکتر بختیار و دیگران مجبور به استعفا بودم . البته بنده نرفتم و خوشحالم نرفتم برای اینکه درست ده روز بعد ازاینکه من این دعوت را رد کردم آقای دکتر مصدق آن نامه را به شورا نوشتند.

س - یک ایرادی هم دکتر مصدق داشت به جبهه ملی که مهم تر از مسئله حضور ازمابهتران در شورای مرکزی بود و آن اصولا" ترکیب سازمانی جبهه ملی بود که ایشان مایل بودند که جبهه ملی از احزاب و سازمان ها تشکیل بشود ،نه گروه دوستان .

س - از احزاب و سازمان ها تشکیل بشود. البته . خوب ، شما ببینید پس بنده علت امتناع من یکی آن بود و یکی هم منفرد بودم دیگر. توجه فرمودید؟ یا باید میرفتم در یک حزبی یا بهتر این بود که در شورا نمیرفتم . بهرجهت ، بعد از کوتاه مدتی شورا متلاشی شد و جبهه ملی دوم ازبین رفت.

س - اجازه بفرمائید، من اینجا من یک مقداری سئوال دارم . در همان نامه دکتر مصدق، آقای دکتر مصدق اشاره کردند به آن جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران که چرا آنها را به عضویت در سازمان جبهه ملی دوم نپذیرفتند؟ شما چه اطلاعاتی دراین زمینه دارید ؟ چرا آنها پذیرفته نشدند و تقاضای آنها رد شد ؟

ج - عرض کنم حضورتان، شما میدانید که برای پذیرفتن آن سازمان لازم بود ، شورا بودکه تصمیم می گرفت و از جزئیات تصمیمات شورا و چرا نپذیرفتند که ما اطلاعی نمیتوانستیم داشته باشیم . همین قدر آنچه که در اذهان آن وقت پراکنده بود این بود که آقای خلیل ملکی هرجا بروند انشعاب می کنند، ایشان استاد هستند در انشعاب ، یک روز از حزب توده انشعاب می کنند ، یک روز از حزب زحمتکشان ملت ایران انشعاب می کنند، یک روز با دوستان خودشان از همدیگر سوا می شوند مثل خنجی و امثال اینها ، و یک جوکی هم درست

کرده بودند که یک روزی هم ممکن است خلیل از ملکی انشعاب کند. البته عرض کردم من قبلاً" که با شما خصوصی صحبت می کردم، اینها همه اشتباهاتی بود که شده بود. و بعدها به همه آنها ثابت شد که خلیل ملکی مرد بسیار ارزنده‌ای بود و واقعاً" جای او و نیروی سوم در جبهه ملی دوم خالی بود . بهمین جهت در جبهه ملی که در سال اواخر ۵۶ و ۵۷ شروع شد نیروی سوم در آنجا حضور داشت. آقای رضا شایان به نمایندگی همین نیرو و حتی در هیئت اجرائیه جبهه ملی عضویت داشت و شرکت کرد. و این دلیل بر اینستکه تمام ما و مجموع کسانی که جبهه ملی را تشکیل می دادند به این اشتباه پی برده بودند و در صدد جبران آن بودند .

س- آقای دکتر برومند، درهمان صحبت‌های خصوصی که ما میکردیم شما اشاره کردید به ضربه سختی که دکتر خنجی و مسعود حجازی به جبهه ملی دوم زدند. ممکن است این را دقیقاً" توضیح بفرمائید که این ضربه چه بود؟

ج - عرض شود حضورتان که ، این مستلزم بیاد آوردن جزئیات اقداماتی است که در طول دوسه سال فعالیت جبهه ملی که این اشخاص به طرق مختلف میکردند. من بصورت کنکرت و بصورت یک مسئله ، باصطلاح ، قابل لمسی که شما ، یک مورد یا دو مورد را بخواهم برای شما عرض کنم و انگشت بگذارم روی آن و بعنوان دلیل ارائه کنم نیست. چون شما میدانید هم مرحوم خنجی بسیار آدم زیرکی بود ، درس خوانده بود ، زحمتکش بود . و هم حجازی پسر بسیار زرنگی . و اینها کسانی نبودند که یک اقدامی علیه نهضت ملی یا جبهه ملی بکنند که روشن باشد و معلوم باشد . بنده بازهم در همین حال هستم ، نمیخواهم عرض کنم که اینها قصد داشتند یا سوء نیت داشتند که ضربه بزنند به جبهه ملی . چون هیچ دلیلی بر این قصد و نیت آنها ندارم ولی عملیاتی که می کردند ، دسته بندی‌هائی که میکردند ، و تلاشی که دائم داشتند . یک روز دستشان را از آستین آقای سنجابی بیرون بیاورند علیه آقای بختیار ، یک روز از آستین آقای صدیقی بیرون بیاورند علیه آقای سنجابی . آقای مرحوم خنجی کسی بود که هرگز آنچه را که میخواست و آنچه را که فکر میکرد صراحتاً" ابراز نمی کرد . همیشه دوست داشت یک آدم موجهی را که مورد قبول دیگران باشد پیدا کند و دستش را از آستین این بیرون بیاورد، صدای خود را از گلوی

این خارج کند. و این یا علت‌آن این بود که خودش‌را در سطحی نمی دید که گوش‌شنوائی به حرف‌هایش باشد یا اینکه آدم ترسوئی بود، نمیدانم، نمیتوانم و واقعا" هم‌نمیخواهم بعد ازاینکه سال ها ه است‌و دیگر وحود ندارد که از خودش‌دفاع بکند من چیزی بگویم. فقط غالبا" حرکات‌ا.ر ؟ تایان یک‌حالت‌نفاق افکنی در داخل حبهه ملی داشت. یعنی سعی می کردند که افر.د مؤثر و مفید در داخل جبهه ملی رابه نحوی از انحاء به همدیگر بیندازند و اخلاف ایجاد کنند . این مسئله آن آقایان بود.

س- عرض‌کنم خدمتتان، شما در آن مذاکراتی که بوسیله آقای صنعتی زاده و همچنین آقای علم با جبهه ملی صورت‌گرفت‌شرکت‌داشتید ؟

ج - شرکت‌نداشتم ولی از دور مطلع بودم که ایشان مأمور بود از طرف‌دستگاه که بیاید به نحوی از انحاء ، جبهه ملی را حاضر کند به همکاری با حکومت‌وقت‌و با دستگاه شاه بدون اینکه کوچکترین امتیازی در طریق آزادی و دموکراسی حکومت‌شاه به مردم بدهد.یعنی علاقمند بودند که آنچه را که بعدا" بنام رستاخیز ساختند از جبهه ملی و با استفاده‌از وجاهت افراد جبهه ملی بسازند که این بدون تردید مقدور نبودو غیرممکن بود و جبهه ملی حق داشت‌که هرنوع این پیشنهادها راردکند.چون‌همانطور که عرض‌کردم به حد اقل خواست‌های جبهه ملی که خواست‌های ملت‌ایران بود اعتنائی نمی شد . فقط جبهه ملی بیاید سرسپرده بشود، فرض کنیم که تعدادی کرسی مجلس‌هم داشته باشد . ولی فرمانده مملکت‌از هرجهت شخص‌اعلیحضرت‌باشد که این قابل قبول ،نه آن وقت ، برای ما بود، و نه حالا ونه هرگز خواهد بود.

س- آقای دکتر برومند، شما که در کنگره جبهه ملی حضور داشتید میتوانید برای ما توضیح بدهید که علت برخورد گروه آقای مهندس‌بازرگان که بعدا" بنام نهضت آزادی شروع به فعالیت کرد با سایر رهبران جبهه ملی چه بود ؟

ج - اصولا" آقای مهندس‌بازرگان وقتی‌که کنگره تشکیل شد دیگر عضو جبهه ملی نبودند. چون آقای مهندس‌بازرگان در تابستان سال ۱۳۴۰ یک‌حزب جدیدی بنام نهضت‌آزادی تأسیس کردند و هیچ گاه نهضت آزادی بعنوان این حزب تقاضای عضویت در جبهه ملی نکردو در جبهه ملی نبود . النهایه چون در بدو تأسیس‌جبهه ملی دوم ، یعنی آغاز مجددفعالیت

جبهه ملی آقای بازرگان عضو هیئت‌اجرائیه بودند و در شورا بودند ازاین جهت موقع کنگره به احترام این سابقه ازایشان و پاره‌ای از دوستان ایشان مثل آقای نزیه دعوت شد که در کنگره شرکت‌کنند و ازهمان حقی که سایر اعضای منتخب کنگره بهره‌مند هستند استفاده کنند .

س- آیت‌اله طالقانی هم بودند آنجا ؟

ج - آیت‌اله طالقانی نظرم نیست . شاید بودند ولی هیچ نظرم نیست .

س- آیا برخوردی پیش‌آمد بین او

ج - برخورد شدید به آن معنی نه . برخورد معمولی که بین اعضای یک حزب هم ممکن است پیش‌بیاید بین آقای صدیقی و آقای بازرگان پیش‌آمد که چیز مهمی نبود .

س- چون من شنیدم که وقتی که به خانم‌هائی که نمایندگی داشتند در کنگره وارد شدند (؟)

ج - نه ، هیچوقت‌آقای بازرگان اعتراض‌نکرد . یک‌آقائی بود نماینده جبهه ملی بوداز تبریز آمده بود بنام اردبیلی که ایشان اعتراض‌کرد و کنگره را ترک‌کرد رفت .

س- که چرا خانم ها بی حجاب آمدند ؟

ج - که چرا خانم ها هستند اینجا ؟ اصلا" چرا انتخاب شدند خانمها ؟ رفت‌و دیگر هم ،اهمیتی هم نداشت‌رفتن او . والا ما دو نفر غیر از آقای طالقانی که یادم نیست‌بود یانه ، دو نفر دیگر معمم داشتیم در کنگره .مرحوم‌حاج‌سیدجوادی که از قزوین انتخاب شده بود .

س- همین آقای سید جوادی که وزیر شدند ؟

ج - نخیر، ایشان که آن‌آقای‌حاج‌سیدجوادی نماینده مجلس‌در زمان مصدق بود ، مجتهد بود و معمم از قزوین . آقای چیز بود ، پدر آن دکتر جلالی . آیت‌اله جلالی بود که از دماوند انتخاب شده بود آمده بود. پدر دکتر جلالی که از رفقای خنجی بود . طبیب بود دکتر جلالی یک‌چیز دیگر هم داشت‌پشت‌آن ، یادم نیست. و همین این آقایان بودند . گذشته از آن از مرحوم میلانی یک‌پیامی به کنگره فرستاده شده بود که خوانده شد. یعنی جبهه ملی یک‌جبهه ملی ضد دینی نبود . یک‌جبهه‌ای بود که هم آدم مذهبی توی آن بود و هم آدم غیر مذهبی توی آن بود و اصلا" درسازمان جبهه ملی ایران چیزی بنام مذهب

مطرح نبود . چون ما یهودی عضو جبهه ملی داشتیم ، ارمنی جزو جبهه ملی داشتیم ، انحصار نداشت به یک دین معینی ، زردشتی داشتیم ، جبهه ملی ایران بود . این چیزی که آقای خمینی اینجا در پاریس به من گفت ،" شما چرا اسم آن را نمی گذارید جبهه ملی اسلامی؟" گفتم ،" این یک هجو قبیح است . برای اینکه ما اولا" مملکت ایران مردم آن مسلمان هستند ما هم مثل بقیه مردم مسلمان هستیم . گذشته از آن ایران غیر مسلمان هم دارد، وآنها هم صاحب این مملکت هستند و حق دارند که در سرنوشت این مملکت دخالت کنند. "

س - آقای دکتر برومند، رابطه جبهه ملی دوم با جریاناتی که منجر به ۱۵ خرداد شد در آن سال چه بود ؟ آیا هیچ نوع رابطه‌ای وجود داشت ؟

ج - هیچ نوع رابطه‌ای نبود . و درهمان شرایط که منجر شد به ۱۵ خرداد ، چون قبل از اینکه منجر به ۱۵ خرداد بشود آقای خمینی شروع کرده بود به اعلامیه دادن و صحبت کردن و اعتراض کردن . و چندین دفعه از طرف جبهه ملی به ایشان تذکر داده شد که " آقا ، شما وقتی صحبت می کنید و اعتراض می کنید به جریاناتی که در مملکت می گذرد از یک مسئله مهمی غافل هستید و آن زندانی بودن آقای دکتر مصدق است در احمد آباد. که ایشان مدت زندان قانونی او به فرض اینکه آن محکومیت قانونی می بود، آن تمام شده و الان عملا" در احمد آباد زندانی است ، کسی نمیتواند با ایشان تماس بگیرد . و شما این مسئله مهمی که مورد علاقه مردم است چرا به آن اعتنائی ندارید ؟" ایشان جواب می داد که " من وقتی از قانون اساسی دفاع میکنم "، همان قانون اساسی که الان ایشان وقتی نیرو گرفت مخالف آن شد، "بنابراین ضرورتی ندارد که اسم از اشخاص ببرم. " از همان جا برای جبهه ملی ثابت بود که خمینی از یک قماش دیگری است و در یک خط دیگری . هیچ کس در جبهه ملی برای آقای خمینی یک جنبه آزادی خواهانه و دموکراتی قائل نبود، هرگز.

س - جبهه ملی درجلسه‌ای که بعدها تشکیل داد در آخرین روزهای حیات جبهه ملی دوم ،وآقای الهیار صالح هم در آنجا شرکت داشت ، با پیشنهاد آقای الهیار صالح تصمیم به سیاست صبر و انتظار گرفت . شما درآن جلسه حضور داشتید ؟

ج - بنده عرض کردم که در شورائی که بعد از کنگره تشکیل شد شرکت نکردم با اینکه دعوت داشتم ، ولی این کار همیشگی آقای صالح بود . آقای صالح مردی بود که بسیار مرد صالحی

بود واقعاً" همانطور که اسمش هست .

س- اسم با مسما.

ج - مرد درستی بود ، مرد پاکیزه دامنی بود، ولی هرگز مرد عرصه نبرد نبود. و بهمین جهت وقتی در تنگنای معرکه گرفتار می شدیم ایشان صبر و حوصله وانتظار راترجیح میداد بر مبارزه مثبت. البته در هیچ لحظه‌ای هم با دستگاه دیکتاتوری سازش نکرد، کنارنیآمد و آلوده نشد .

س- آقای دکتر برومند، بنظر شما آن موفقیت‌هائی که جبهه ملی‌دوم بدست‌آورد چه بود ؟ در همان دوران حیاتش .

ج - جبهه ملی دوم یک مقدار به زنده کردن خاطراتی که از زمان مصدق مانده بود و یواش یواش در طول هفت‌سال داشت‌بدست‌فراموشی سپرده می شد به زنده کردن این خاطرات‌کمک کرد . یک مقدار از جوان هائی که زمان دکتر مصدق ، مثلا" فرض‌کنیم دوازده سال، سیزده سال ، چهارده سال‌شان بیشتر نبود و در آغاز مجدد فعالیت‌های جبهه‌ملی در سال ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ جوان برومندی شده بودند، اینها را آموزش‌سیاسی داد. و این خدماتی بود که در آن شرایط سخت و در آن اختناقی که حاکم بود جبهه‌ملی توانست‌انجام بدهد. و اگر همان جبهه ملی آزادی هائی داشت‌و میتوانست‌به کار خودش‌ادامه بدهد مملکت‌ما هرگز دچار این سرنوشت‌نمی شد. چون عده‌ای از کسانی که، از همین جوان ها که جبهه ملی‌اینها را پرورش‌داد، جبهه ملی دوم ، و آموزش‌سیاسی به آنها داد، و اصولا" به آنها تفهیم کرد که آزادی یعنی چه ؟ و چرا ایران باید آزاد بشود، و اگر ملت‌ایران آزاد بود آن وقت‌است‌که استقلال مملکت‌ممکن است تأمین بشود. چون برای جبهه ملی و همین طورکه الان نهضت‌مقاومت‌ملی معتقد است‌آزادی و استقلال با هم ملازمه دارند، غیرممکن است یک ملتی آزاد باشد و استقلال نداشته باشد ، و غیر ممکن است‌یک ملتی آزاد نباشدو استقلال داشته باشد. این دو تا باهم توأم هستند . که ما اسم آن را می گذاریم‌حاکمیت ملی ، حاکمیت ملی‌دوتا جلوه دارد ، یک‌جلوه خارجی دارد که استقلال مملکت‌است‌در مقابل کشورهای بیگانه . یک‌جلوه داخلی دارد که آزادی و دموکراسی است. متأسفانه فشار دیکتاتوری بعد از سال های ۴۲ به بعد طوری شد که یک‌عده‌ای از این جوان ها منحرف

شدند و مأیوس وقتی شدند ازاینکه با مبارزات مسالمت‌آمیز ممکن است به جائی رسید اینها راه مبارزات خشونت‌آمیز و مسلحانه را انتخاب کردند. و بمحض اینکه در این میدان آمدند طعمه سیاست‌های خارجی شدند که هرگز راضی به اینکه ایران یک حکومت مستقل و یک مردم آزادی داشته باشد نبودند و نیستند و نخواهند بود.

س- آقای دکتر برومند، فکر نمیکنید که یک مقداری باعث ناراحتی دانشجویان دانشگاه که درآن زمان بخش عمده‌ای از جبهه ملی بودند، رفتار رهبران سنتی جبهه ملی دوم بود بخاطر اینکه به آنها اجازه نمی دادند که آزادانه نمایندگان خود را انتخاب بکنند؟

ج- هیچ گاه، باصطلاح، رهبران جبهه ملی در آن زمان مانع این دانشجویان نشدند که نمایندگان خودشان را آزادانه انتخاب کنند. نمایندگان دانشجویان در کمال آزادی انتخاب می شدند. نماینده انتخاب کردند به کنگره فرستادند. ما تعداد زیادی جوان در کنگره جبهه ملی داشتیم. توجه فرمودید؟ آنها انتخاب می کردند نمایندگان خودشان را. هیچ وقت ازاین جهت اعتراضی نبود. گله‌مند بودند دانشجویان و جوانان که چرا رهبران جبهه ملی اینقدر احتیاط کارهستند و ملایمت بخرج میدهند. آنها طالب یک شدت عمل بیشتری بودند و این شدت عمل میسر نبود. چون یا یک جمعیت سیاسی باید خودش را آماده کند برای یک مبارزه خشونت‌آمیز یا اگر در برنامه کارش مبارزه خشونت‌آمیز نیست حق اینکه با خشونت مبارزه غیر خشونت‌آمیز بکند ندارد. تمام تلاش رهبران جبهه ملی این بود که هیئت حاکمه وقت مملکت را خیلی دوستانه و ملایم در راه صحیح هدایت بکنند. و وقتی آن هیئت حاکمه نخواست و زیر بار نرفت دیگر برای رهبران جبهه ملی وظیفه دیگری باقی نمی ماند جز سکوت کردن. و نتیجه سکوت آنها که هیچ راه دیگری نداشتند، پیدا شدن جنبش های مسلحانه می شد و ازاین گذشته پیدا شدن آخوند که در عین حال مورد حمایت دستگاه حاکمه بعلت ارتجاعی بودنش. درحالیکه جبهه ملی و عناصر آزادی خواه مملکت از هرگونه تماس با مردم محروم بودند آخوند با مسجد و منبر خود دائما" تماس خود را با مردم حفظ می کرد. مردمی که روز به روز از فشار دیکتاتوری ناراضی تر می شدند، هیچ ملجاء دیگر نداشتند، یا اینکه بروند جوانهایشان مسلح بشوند، یا اینکه آنهائی که اهل مسلح شدن نبودند به دامان آخوند پناه ببرند. و این نتیجه‌ای که ما دیدیم نتیجه آن سوء سیاست است و لاغیر و هرکس هرچه میخواهد بگوید اگر دیکتاتوری دوران آریامهری

نبود هرگز ما دچار فاجعه ۲۲ بهمن نمی شدیم و بنده چندین دفعه تا حالا گفتم شخصاً "نطفه فتنه خمینی ظهر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بسته شد."

س- آقای دکتر برومند، من بطور مشخص بگویم . مثلاً" آقای مهرداد ارفع زاده که وارد شورای مرکزی جبهه ملی شدند با آراء دانشجویان دانشگاه تهران وارد آن شوراء نشدند بوسیله رهبران جبهه ملی انتخاب شدند ومنتصب شدند.

ج - نه، عرض کنم این طور نیست. البته بعضی ازرهبران جبهه ملی به ایشان علاقه‌داشتند چون او یک جوان بسیار فعالی‌بود در دانشگاه تهران .

س- بله، من منکر آن نیستم . من فقط منظورم رأی گیری است.

ج - اجازه بدهید . عرض کنم حضورتان، نه، از دانشگاه تهران انتخاب نشدند ایشان ولی از دانشگاه ملی انتخاب شدند . دانشگاه ملی حق انتخاب کردن داشت. ولی خود دانشگاه ملی کاندیدائی معرفی نکرد . توجه فرمودید ؟ بعد ایشان که در دانشگاه تهران رأی نمی آورد . درست است دانشجوی دانشگاه تهران بود ولی سازمان دانشجویان یک سازمان مختلطی بود . یعنی در فلان حوزه‌ای که دو تا سه تا دانشجوی دانشگاه تهران بودند یکی دو تا هم ازدانشگاه ملی شرکت می کردند، یعنی در کار سیاسی شان مشترک بودند. کما اینکه دانشگاه اصفهان ، دانشگاه مشهد اینها همه‌شان عضو سازمان دانشجوئی جبهه ملی بودند . آقای ارفع زاده انتخاب شد منتهی نه‌از طرف‌دانشجویان دانشگاه تهران ، از طرف دانشجویان دانشگاه ملی . و آن هم منتخب بود .

س- آقای دکتر برومند، بنظر شما علل شکست جبهه ملی دوم چه بود ؟ آیا این شکست اجتناب پذیر بود ؟

ج - بله. صد در صد . یعنی عرض‌کردم این شکستی بود که به جبهه ملی دوم تحمیل شد. جبهه ملی دوم امکان هیچ نوع فعالیتی نداشت، در یک صورت‌ممکن بود جبهه ملی دوم به فعالیت‌خودش ادامه بدهد و آن این بود که روش‌وتاکتیک مبارزاتی خودش را عوض کند.یعنی بیاید بگوید " ما که تا این ساعت‌بصورت‌قانونی مبارزه می کردیم و هرحرفی که‌در مجالس خصوصی خودمان میزدیم در مجالس‌عمومی هم میزدیم و چیزی مخفی نمی کردیم لازم بود که این جبهه بیاید بگوید که " نه، ما ازاین ببعد میرویم به زیر زمین . کار مخفی می کنیم فعالیت‌مخفی می کنیم و احیاناً " در موقع لزوم هم کار مسلحانه و خشونت‌آمیز می کنیم."

خوب ، این من نمیتوانم الان عرض کنم که آیا صحیح بود یا صحیح نبود. ولی میخواهم بگویم که در طبیعت رهبران جبهه ملی این نبود . جبهه ملی یک عده‌ای رهبر داشت که اهل این حرف ها نبودند، توجه کردید؟ و از آن گذشته من بازهم معتقدم که ولو اینکه اهل مبارزه مسلحانه هم بودند ولی این مصلحت مملکت نبود که این کار را بکنند. بدلیل اینکه کسانی که کردند عرض کردم طعمه شدند . مبارزه مسلحانه بدون تردید احتیاج دارد به دریافت یک کمک هائی از یک منابعی . و الا یک عده جوان و یا یک سازمانی که بخواهد مبارزه مسلحانه بکند ، امروز بخصوص ، حالا زمان مشروطیت وقتی قیام می کردند علیه محمدعلی شاه ، اسلحه توی دست همه مردم بود ، از همان نوع هم بود منتهی تفنگ دولتی‌ها بیشتر بود . حالا شما فکرش را بکنید ببینید که سلاح هائی که دراختیار دولتها هست چیست ؟ و آنوقت مردم اگر بتوانند چهارتا تفنگ شلخته پیدا کنند این چه کارآئی خواهد داشت ؟ بنابراین یک سازمان مسلح مجبور است که با یک دولتی ، با یک سازمان دیگری در خارج مملکت درارتباط باشد و از او کمک بگیرد برای کار مسلحانه . و این در شرایطی که در دنیا موجود بود ما را طعمه می کرد ، ما نمیتوانستیم ، وسیله می شدیم، خواه میخواستیم خواه نمیخواستیم وسیله یک سیاست هائی می شدیم که این سیاست ها بنفع مملکت ما و استقلال ما نبود .

س ـ این توضیح شما درست . ولی این مربوط می شود به علل خارجی ، خارجی، منظورم خارج از سازمان جبهه ملی است که به جبهه ملی تحمیل شد ، اما اگر من بخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک انتقاد از خود بفرمائید و آن چیزهائی که از داخل خود جبهه ملی وسائل شکست جبهه ملی را فراهم کرد برای ما توضیح بفرمائید شما چه دلایلی دارید ؟

ج ـ عرض کنم حضورتان که ، ببینید شما یک وقت ، بنده از کار داخلی جبهه ملی موارد زیاد و متعددی هست که قابل انتقاد است . ولی شما از من علت شکست را می‌پرسید.

س ـ خوب همان ...

ج ـ نه ، اینها علت شکست جبهه ملی نبود . اینها نقاط ضعفی بود که درجبهه ملی وجود داشت و در هر تشکیلات سیاسی که در یک کشور دیکتاتوری بوجود می آید، با یک سابقه دیکتاتوری پشت سر که مردم اصولا" کار تشکیلاتی و کار سازمانی بلد نیستند ، حربی

نیستند ، سیاسی نیستند ، این معایب همیشه وجود دارد . این بتدریج از بین می رفت و تصحیح می شد و اصلاح می شد . همین الان در سازمان نهضت مقاومت ملی که ما داریم از این مشکلات بسیار داریم و هیچ اسباب نومیدی نیست و اسباب شکست هم نخواهد بود. چرا ؟ برای اینکه شما فکر کنید بعد از بیست سی سال و شاید بیشتر ، بعد از پنجاه شصت سال دیکتاتوری و اختناق ، جز در یک دوره کوتاه هفت هشت ده ساله ای که یک مختصر آزادی هائی بود ، جمعا" در این شصت هفتاد سال ، شاید پانزده سال ما یک آزادی های مختصری داشتیم چگونه می شود توقع داشت که مردم آمادگی متشکل شدن در یک سازمان سیاسی را آنچنان که باید داشته باشند؟ اینها تمام نواقصی است که باید بتدریج در طول یک دموکراسی نسبتا" طولانی رفع بشود و اصلاح بشود و این کار خواهد شد . یعنی عرض کردم ، هرگز نه ما این اشکالات را ، اینها نه موجب شکست خواهد بود و نه در آن وقت موجب شکست بود . اینها معایبی بود که بتدریج اگر موجبات شکست از خارج فراهم نمی شد این معایب رفع می شد . یکی از معایب این بود که عرض کردم امثال خنجی و حجازی یک نوع سلیقه های خاصی داشتند که مدتی اگر طول می کشید ،یواش یواش همه شناخته بودند، این یا خنثی می شد ، یا اینها مجبور می شدند که صفوف جبهه ملی را ترک کنند. عرض کنم حضورتان ، یک مقداری " انفیلتراسیون " شده بود . چه از طرف حزب توده در داخل جبهه ملی و چه از طرف دستگاه حاکمه ، از طرف ساواک بود از طرف دولتی ها . خوب ، اینها برای همیشه نمیتوانست چون درهمین کوتاه مدت ما بسیاری از این قیافه ها را شناختیم و طرد کردیم . یک خرده بیشتر طول می کشید بیشتر می شناختیم. اصلا" کار اگر یک سازمانی روی اصول صحیح خود متشکل شد عوامل اینجوری خود به خود بی حاصل خواهند شد ولو اینکه پیدا یشان بشود. و این معایب جزئی بود که بنده اینها را به هیچ وجه موجب شکست جبهه ملی نمیدانم . نقاط ضعف جبهه ملی بود ولی موجب شکست نبود .

س- یعنی بنده اگر بخواهم ازشما سئوال بکنم که آیا چیزی بنظر شما میرسد که شما بخواهید روی آن انگشت بگذارید بعنوان اشتباه رهبری جبهه ملی در آن برهه از مبارزات شما چیزی بنظرتان نمی رسد ؟

ج - نه، اشتباه فاحش نه . اشتباهات کوچک چرا .

س- آقای دکتر برومند، شما ازموقعی که به ایران تشریف آوردید چه مشاغل دولتی و یا غیردولتی داشتید ؟

ج هیچ . بنده هیچ مشغله دولتی نداشتم . بنده عرض کردم .

س- شما در شغل آزاد بودید ؟

ج- بله .

س- چه میکردید؟

ج - شغل اصلی رسمی من وکالت دادگستری است . ولی همانطور که عرض کردم از یک خانواده روستائی مرفه بنده بوجود آمدم . پدر من از ملاکین بزرگ اصفهان بود . خود من ، جد من هم همینطور تا چندین پشت . و اگر ما مالداری را به ارتجاع تعبیر کنیم من در یک خانواده مرتجعی تربیت شدم . ولی اگر آزادی خواهی و روشنفکری را با این مسائل قاطی نکنیم ، چون بنده کرارا " در ساواک وقتی با من صحبت می کردند، که همیشه هم متناقض بود، از یک طرف متهم می کردند که " شما با کمونیست‌ها ارتباط دارید و کمونیست هستید ." از طرف دیگر می گفتند،" شما که اینهمه ملک دارید، دارائی دارید چگونه آزادی خواه هستید ؟ " که بنده یک دفعه یادم هست گفتم " شما این بزرگترین تبلیغ است بنفع کمونیست‌ها می کنید . یعنی باید کمونیست بود تا بشود اسم آزادی خواه به او گذاشت . و حال آنکه بنده در هیچ کدام از این کشورهای کمونیستی نشانی از آزادی نمی بینم . بله، همین طور که عرض کردم ، علاوه بر شغل وکالت دادگستری که داشتم به مشاغل خصوصی خودم زراعت ، عرض کنم حضورتان که در بخشی از کارهای صنعتی سرمایه گذاری داشتم و فعالیت داشتم .

س- میتوانید بطور مشخص بفرمائید چه بودند این کارها ؟

ج - بنده در بعضی از کارخانجات پارچه بافی اصفهان سهام داشتم ، در کارخانه قند اصفهان صاحب سهم بودم ، درکارخانه سیمان داشتم . خودم مدتی عضو هیئت مدیره شرکت قند اصفهان بودم . عرض کنم حضورتان که ، در اواخر سال های ۴۹ یک پروژه شهرسازی نزدیک اصفهان پیاده کردم باتفاق برادرانم و شرکتی هم داشتیم با دیگران که یک پروژه چهل هزار واحد مسکونی بود .

س- اینها را بوجود آوردید ؟ ساختید ؟

ج - نه، تا پنج هزارتای آن را ، که بعد به انقلاب برخورد و کلیه اموال ما مصادره شد . و در طول این مدت یک شاهی اعتبار از دولت نگرفتیم . خانه‌هائی که ما به مردم ارائه کردیم در بدو امر دو هزار خانه به قیمت سی و پنج هزار تومان به مردم فروختیم. خانه‌های بسیار خوب که الان به حدود دو میلیون تومان خرید و فروش می شود همان خانه‌ها .

س- این خانه‌ها در اصفهان بود ؟

ج - در نزدیک اصفهان بنام شاهین شهر. پروژه ما بود که درهمان ملک پدری خودمان، یعنی یکی از املاک او این بخش آن را برای این کار جدا کردیم ، و پروژه بسیار موفقی بود . عرض کردم بدون کوچکترین اعتباری که از دولت یا از منابع دولتی دریافت کنم بسیار موفق بود . این کسانی را که ما به آنها خانه فروختیم کسانی بودند که هرگز خواب داشتن یک خانه را نمی دیدند.

س- پس شما در بخش خصوصی فعالیت می کردید ؟

ج - هم خصوصی و هم کار وکالت دادگستری . هرگز کار دولتی نداشتم .

روایت‌کننده : آقای دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه : ۳ جون ۱۹۸۵

محل مصاحبه : شهر پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۲

ادامه مصاحبه با آقای دکتر عبدالرحمن برومند در روز دوشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۶۴ برابر با ۳ ژوئن ۱۹۸۵ در شهر پاریس ، فرانسه . مصاحبه کننده ضیاء صدقی .

س- آقای دکتر برومند میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که امروز بپردازیم به رابطه بخش‌خصوصی با رژیم سابق ایران و درعین حال میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که یک مقداری صحبت بفرمائید راجع به آن معامله مربوط به زمین های شاهین شهر که آقایان دیگر صحبت کردند گویا آقای طوفانیان و علم و اینها هم در این کار شرکت داشتند.

ج - عرض‌کنم حضورتان که مسئله شاهین شهر از این قرار است که محلی که بعدا" اسمش شد شاهین شهر یک مزرعه‌ای بود که ما مالکش‌بودیم بنام امیرآباد در سی کیلومتری شمالغربی اصفهان که یک قنات بسیار بزرگی داشت با تقریبا" بیش‌از شصت‌لیتر آب در ثانیه که این قنات را پدر ما احداث‌کرده بود و در تمام مدت حیات‌خودش و بعد از او تا آخرین روزی که ما ایران را ترک‌کردیم دائم در این قنات کار میشد یعنی حتی یک‌روز کار پیشرفت‌کار در این قنات بعهده تعویق نیافتاد. وجود این آب موجب شد که در سال ۱۳۴۸ یا ۴۹، که خوب بخاطرم نیست ، آقای اسداله رشیدیان یک مسافرتی به اصفهان کرد .

س- بله.

ج - که ما اصولا" ایشان را جز بااسم جور دیگر نمیشناختیم ، و آنجا یک مطالعاتی را اطراف اصفهان کرده بود برای خرید یک‌زمینی و احداث یک‌شهرک . جاهائی را که دیده بود یکیش ملک‌ما بود که بدون اطلاع ما رفته بود دیده بود و بعد تماس‌گرفت با ما که"شما بیائید و این ملک‌را بفروشید به من که من میخواهم اینجا شهرسازی بکنم ."

البته ،' حاضر برای فروش این ملک نبودیم به‌ایشان و اصرار ایشان زیاد که ،" حالا که نمیفروشید یک شرکت درست کنیم و اینجا شهرسازی کنیم ." ما کار اصلی فامیل من در نسل های گذشته زراعت بود در ایران و ملک داری، خیلی اکراه داشتیم برای این کار. ایشان استدلالاتی داشت از جمله اینکه زراعت با این وضعی که شما می بینید، جهش صنعتی که در مملکت شده ، این کارهای عمرانی مختلفی که در مملکت میشود دائم کار کشاورزی را فلج میکند کشاورزها با دریافت یک کارمزد خیلی سنگین تر از آنچه که در کار کشاورزی بدست میآورند ول میکنند میروند به شهرها . گذشته از آن دولت سیل محصولات‌کشاورزی را از خارج وارد میکند به هر قیمتی، ولی جنس‌کشاورز ایرانی را به قیمت پائین میخرد ." البته تمام صحبت‌هایش درست بود ، " و این کار بالمآل برای شما صرف ندارد . ولی یک شهرسازی اگر موفق شد خیلی فایده دارد و شما شرکت کنید در این کار." البته خوب دریک شرایط آنچنانی و با آن وضعی که بود استدلال ایشان ازلحاظ مالی یک استدلال صحیحی بود. ما حاضر شدیم که نصف این ملک‌را به ایشان بفروشیم و پولش‌را ازایشان دریافت‌کنیم . فکر خودمان هم این بود که ،با این فروش نصف این ملک و دریافت‌وجهش ما تا حدود زیادی couvert میشویم. یعنی اگر ریسکی هم درآینده باشد ریسک ما روی نصف ملک است نه روی همه ملک . از اینجهت آن شرکت‌را با ایشان تشکیل دادیم و یکی از برادرهای من برادر بزرگ من مدیر عامل شرکت‌شد ، ایشان هم رئیس هیئت‌مدیره و این شرکت شروع کرد به کار. کار این شرکت خانه‌سازی بود و فروش‌خانه، نه فروش زمین و نه مقاطعه‌کاری .

س - بله .

ج - پروژه شهرسازی را ما بوسیله مهندسین مشاور انگلیسی انجام دادیم که خوب ،پروژه شهرسازی را یک مؤسسه انگلیسی برای ما انجام داد. یعنی اول مشاور ایرانی داشتیم بعد از چند ماه که کار کردند کار صحیحی ارائه‌ندادند . از اولین به اصطلاح زیربناهائی که ما شروع کردیم به ساختن غلط بودن و ناصحیح بودن کار اینها آشکار شد . از اینجهت یک شرکت انگلیسی را بعنوان تهیه کننده ماستر پلان استخدام

کردیم قرارداد بستیم که پلان اینجا را آنها تهیه کردند و ما شروع کردیم به کار زیربنائی . از قبیل لوله‌کشی آب ، تصفیه خانه ، آسفالت خیابان های اصلی ، انداختن خیابان ها و پروژه برای چهل هزار واحد مسکونی پیش‌بینی شده بود با تمام خصوصیاتی که یک شهرسازی مدرن از لحاظ جوابگوئی به خواست‌های مردم و نیازمندیهای مردم کافی باشد. خوب ، این کار بسیار سنگینی بود و از همان بدو امر ما به هر کدامیک از این به اصطلاح، مراجع دولتی که باید تسهیلاتی برای این کار قائل بشوند مراجعه کردیم با جواب منفی روبرو شدیم و باکارشکنی . خیلی روشن بود که این کارشکنی‌ها به چه علت است ، مثلاً برق که یک مجموعه چهل هزار واحد مسکونی احتیاج به برق دارد دیگر. برق میخواستیم بگیریم میگفتند نمیتوانیم بدهیم. برق خصوصی میخواستیم‌نصب‌کنیم میگفتند قدغن است . و قدغن هم بود یعنی برق را باید دولت‌میداد. پس‌کار ما به این ترتیب فلج میشد. آب رسانی را خوب خودمان آبش‌را داشتیم باوجود این کار آبرسانی و تصفیه‌خانه و اینها را همه را ساختیم و دراختیار دولت گذاشتیم چون که کار دولت بود کار ما نبود. این مشکلات از اولین روز کارما شروع شد و شروع شد باوجود اینکه شرکای مافامیل رشیدیان ارتباطاتی داشتند مستقیم با شاه،

س - بله .

ج - باوجود این مشکلات دائم و یکی پس‌از دیگری بروز میکرد که خوب ، برای یا باید این پروژه بکلی تعطیل میشد بعد از اینکه بالاخره در همان وهله اول آلودگی سنگینی ما پیدا کرده بودیم، یا باید مشکلات را بهر تقدیر رفع میکردیم. برای رفع هر یک از این مشکلات از آن پائین گرفته تا بالا و هر چه بروید شما به بالا ما مجبور بودیم که پول بدهیم و مشکلات را با پول حل کنیم . البته مدیرعامل شرکت مسئول این کارها بود انجام میداد . از کم و کیف و چگونگی اش من هیچ اطلاعی ندارم همین قدر درمجموع میدانستم که باید با پرداخت این قبیل پولها این قبیل مشکلات را از بین برد.

تا اینکه ما شروع کردیم به خانه سازی . اولین اقدامی که کردیم ما دوهزار خانه ارزانقیمت ، یعنی درسال ۵۰ خانه‌ها را به دانه‌ای سی و پنج هزار تومان سیصد مترزمین

یک ساختمان یک طبقه، سه اطاق خواب، یک اطاق نشیمن، یک سالن پذیرائی با نهارخوری، آب و برق و تمام وسائل حتی کولر برای تابستان ها، آماده خانه‌ای سی و پنج هزار تومان ما به مردم فروختیم که از شروع ساختمان روی نقشه بود. یک پیش‌قسط ده‌درصد میگرفتیم و تا برود خانه تحویل بشود بتدریج بقیه پولش‌را میگرفتیم و این خانه‌ها را در ظرف یک سال ونیم به خریدارها تحویل دادیم. که این خریدارها کسانی بودند که هرگز تصور اینکه در عمرشان صاحب یک چهاردیواری متعلق به خودشان بشوندنداشتند و البته سی و پنج هزارتومان برای ما سودی نداشت البته ضرر نداشت ولی سود نداشت بهیچوجه و ما این را جزء سرمایه‌گذاری کار خودمان حساب میکردیم برای اینکه بهرجهت دو هزار خانه وقتی مسکونی شد آنجا یک حالت شهریت بیشتری پیدا میکند. در این گیرودار بود، خوب البته یک عده‌ای هم میآمدند زمین های مختلف نه قطعات کوچک، پنجاه‌هزار متر بیست‌هزار متر، بعد از اینکه این خانه‌ها شروع شد به ساختن، از ما میخریدند وخودشان تماماشان سازنده بودند. خودشان خانه‌هائی میساختند برای خودشان و میفروختند. در این گیرودار شرکت‌های،دولت‌ایران یک قراردادهائی با کمپانی های بل هلیکوپتر و گرومن، قراردادهائی منعقد کرد برای نیروی هوائی. یکی با گرومن بود که یک عده زیادی کارشناس آمریکائی برایشان استخدام کرد که بیایند برای تعلیمات اف - ۱۴ در اصفهان مرکز پایگاه هواپیماهای اف -۱۴ اصفهان بود. وفرودگاه تازه‌ای که الان فرودگاه اصفهان آنجاست، آن وقت میساختند به‌همین منظور که پایگاه هوائی اف - ۱۴ باشد، این نزدیک همین شهرسازی ما بود. بنابر این اینها برای خانه‌های کارمندانشان احتیاج داشتند به خانه، بهیچوجه نمیتوانستند اینها را متفرق برایشان خانه بگیرند و لازم بود که در یک مجموعه متمرکز خانه بگیرند. کی باید برای اینها خانه فراهم کند؟ صنایع نظامی ایران که در رأسش ارتشبد طوفانیان بود. ارتشبد طوفانیان باما وارد مذاکره شد که،" ما میخواهیم‌شما یک مقداری خانه برای ما بسازید ما ازشما اجاره کنیم." گفتیم،" ما توانائی این کار را نداریم که" در حدود دوهزار خانه میخواستند،" دوهزار دوهزار وپانصد تا خانه

ما برای شما بسازیم که شما از ما اجاره کنید و شما اگر هرقدرهم اجاره‌تان سنگین باشد این برای ما عملی نیست و کار ما خانه‌ساختن برای اجاره نیست. کار ما فروختن خانه است." بعد از مذاکرات بسیار طولانی به این نتیجه رسید که این موافقت‌اینها حاصل شد که از ما این مقدار خانه را بخرند. نقشه و مشخصات بدهند، قیمت طی کنند و این خانه‌ها را از نو بسازند. مهندس و مشاور هم بگذارند و بتدریج که کار ساختمان پیش میرود به ما پول بدهند. این اولین معامله‌ای بود که ما با سازمان صنایع نظامی کردیم. و من وارد جزئیاتش نمیشوم، که در طول کار ساختمانی چه بامبول ها چه گربه رقصانی ها، چه کارها که میشد و برای هر روزی مشکلاتی و برای حل هر مشکلی احتیاج به پرداخت وجوهاتی بود که باید پرداخته میشد. بعد هم قراردادی با بل هلیکوپتر بستند برای ساختن یک کارخانه هلیکوپتر سازی. چون مجموعه خانه‌های گرومن شان در شهرک ما بود برای اینکه این آمریکائی ها یک جا باشند اینها تصمیم گرفتند که یک زمینی بخرند در نزدیک شاهین شهر برای ساختمان کارخانه‌وخانه‌هایشان را در آنجا بسازند. برای آن کارها هم باما وارد مذاکره شدند و قرارداد بستند. ما البته برای تشویق زمینی که برای کارخانه میخواستند بخرند ما مجانی در اختیار دولت گذاشتیم. در حدود دو میلیون متر زمین ما این را هدیه کردیم به دولت برای ساختن کارخانه بیرون شهرک خودمان که هیچ تعهدی برای تأسیسات شهری ما رویش نداشتیم به قیمت خیلی ارزان در حدود متری چهارپنج تومان آن زمین را که خودمان هم همین حدود خریده بودیم، دراختیار کارخانه گذاشتیم که کارخانه‌شان را آنجا بسازند. خوب، این به اصطلاح یک اگر اسمش را بخواهید بگذارید، یک سیاست business بود. وقتی کارخانه‌شان اینجا بود طبیعتا " خانه‌های کارکنانشان کارمندانشان هم باید در این شهر تأمین کنند. آنها هم مصلحتشان بودچون یک مقداری دوهزار خانه قرارداد بسته بودند و بقیه‌اش هم قرارداد بقیه را هم بستیم که آن قرارداد هرگز عملی نشد و منجر شد به ، که آن خیلی بزرگ بود در حدود چهار پنج هزار خانه بود. عرض‌کنم حضورتان که، پا به پای این قراردادها ما

خانه‌های دیگر هم میساختیم برای مردم ، خود مردم میساختند . بطوریکه وقتی ما ایران را ترک‌کردیم شاهین شهر در حدود سی هزار نفر ساکن داشت . آب و برق مرتب ، تلفن مرتب ، تلفن مایکروویو برایش گرفته بودیم یعنی شما از همین پاریس مستقیم میتوانستید با آنجا تماس بگیرید آنجا با اینجا . ودر کل کار یک عمل واقعاً" سازنده‌ای بود در ایران که ما انجام میدادیم واگر فرصت داده بودند و این کار تمام میشد شاید یکی از بهترین نمونه‌های شهرسازی در ایران بود که هرگز شما این را مقایسه‌اش نکنید با شهرک های قلابی که دیگران میساختند . چهار تا خط میکشیدند روی زمین و فقط کارشان فروختن زمین بود ، این نبود . ما وقتی آنجا را ترک کردیم ماشین آلاتی که برای شهرسازی داشتیم شاید بیش از سیصد میلیون تومان قیمت‌داشت که تمامش را بردند اینها فروختند معلوم نشد چه کردند . باغاتی که ما در آنجا داشتیم ، ما درحدود دویست هکتار باغ پسته زیربار داشتیم که اینها را بکلی از چیز شهرسازی خارج اش‌کردیم بعنوان یک هم باغی باشد در جوار شهر ، و هم پسته میدانید یک درخت ذیقیمت‌است .

س - بله .

ج - اکثر این درخت‌ها را سازمان مستضعفین بریده و چوبش‌را فروخته . عرض‌کنم حضورتان ، وخسارات عمده‌ای که این جوری ، آنجا دیگر نه آبش مرتب است ، نه‌برقش ، تمام کسانی که آنجا ساکن هستند گاهی با ما تماس میگیرند خیلی ناراحت‌هستند که اصلاً دیگر این شهر از آن حالت خارج شده . بهرجهت چیزی را که‌من میخواستم بگویم به شما اینستکه در زمان حکومت آریامهر هیچ کار به اصطلاح ، هیچ business ی که ار یک درجه‌ای از اهمیت برخوردار بود ممکن نبود بدون آلودگی و پرداختن رشوه بتواند عملی بشود و پیشرفت بکند .

س - اسم این شرکت‌چه بود آقای برومند؟

ج - شرکت‌عمران شاهین شهر .

س - شرکت‌عمران شاهین شهر . آقای علم و آقای هویدا در این جریان چه نقشی

داشتند ؟

ج - اینها آقای علم که هیچ نقشی نداشت ولی آقای هویدا آنچه که میتوانست برای این کار کارشکنی میکرد .

س- ما با این بحثی که با آقایانی که دست اندر کار توسعه اقتصادی ایران بودند داشتیم و مصاحبه‌هائی که داشتیم ، آقایان میگفتند که اصولاً سیاست اقتصادی رژیم مبتنی بر این قضیه بود که بخش‌خصوصی را تقویت بکنند و امکاناتی برای بخش‌خصوصی فراهم بکنند که درواقع بخش خصوصی بتواند که موجب بوجود آوردن یک طبقه متوسط عظیم در ایران بشود که درنهایت بتواند که پایگاه اجتماعی رژیم قرار بگیرد. این چیزهائی که شما میفرمائیدمثل‌اینکه‌متضاداست با آن تفسیری که میشود از سیاست اقتصادی رژیم . من میخواستم که از جنابعالی خواهش بکنم که یک مقداری بپردازیم به رابطه بخش خصوصی درواقع با رژیم که ببینیم که آیا این تفسیری که از سیاست اقتصادی رژیم میشود اساس و پایه‌ای دارد یا نه ؟

ج - عرض‌کنم حضورتان ، علی‌الاصول سیاست اقتصادی رژیم گذشته همین است که شما میفرمائید و این آقایان ادعا میکنند .

س- بله.

ج - ولی این در صورتی این صحیح بود و به نتایج دلخواه رژیم منتهی میشد که اقلاً با پاکیزگی توأم باشد. صحبت بخش خصوصی بطور کلی نبود صحبت‌این بود که آن بخش‌خصوصی ای عملاً میتوانست کار انجام بدهد که تقاضاهای نامشروعی را برآورده کند، و الا نه تنها سودی نمیتوانست ببرد، حتی امکان قدم اول برداشتن برایش نبود. و از آن گذشته مطمئن باشید که رژیم آریامهری را طبقات ندار و فقیر مملکت سرنگون نکردند، طبقات بسیار مرفه ومتوسط بالای متوسط بودند که میلیون ها به خیابان میآمدند. و حتی alimentaient میکردند جریانات انقلابی را . چرا؟ برای اینکه ناراضی بودند. چرا ؟ برای اینکه برای ساختن و گرفتن یک‌پروانه خانه‌سازی از هزار بند باید بگذرند و در هر بندی مبالغی

باید رشوه بدهند بطوریکه یک خانه‌ای که بطور عادی برای یک آدمی ممکن بود سیصد هزار تومان دویست هزار تومان تمام بشود با این ریخت و پاش‌ها سر میزد به یک میلیون تومان .

س- خیلی متشکرم . من این بخش‌نوار دوم شما را در اینجا خاتمه میدهم . خیلی ممنون .

روایت کننده : آقای دکتر عبدالرحمن برومند

تاریخ مصاحبه : ۳ ژوئن ۱۹۸۵

محل مصاحبه : شهر پاریس ، فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۳

س- آقای برومند من میخواهم از شما تقاضا بکنم که بپردازیم به فعالیت‌های سیاسی شما. شما در همان زمانی که در بخش خصوصی بسیار فعال بودید و آدم سرشناسی هم بودید در بخش خصوصی، معهذا در فعالیت‌های سیاسی شرکت‌داشتید و آقایانی که صحبت کردند راجع به شما گفتند که شما کمک‌های مالی هنگفتی به آقای خمینی کردید. من میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم که راجع به این بخش‌از فعالیت شما یک‌مقداری برای ما توضیح بفرمائید.

ج - عرض‌کنم حضورتان ، همینطور که عرض‌کردم راجع به کار خصوصی ، درکار خصوصی در واقع من فعالیت عملی نداشتم چون یک‌شرکتی بود مدیر عامل دیگری داشت و من همیشه در تهران بودم در همان وقت و کار اصلی من وکالت دادگستری بود.

س- بله.

ج - و حفظ ارتباطات سیاسی با دوستان جبهه ملی . و اما راجع به کمک‌های هنگفتی که فرمودید، بنده کمک‌های سیاسی میکردم به جبهه ملی در اروپا و این کمک‌ها را از طریق آقای بنی صدر که عضو جبهه ملی دوم بودند بعد هم جبهه ملی سوم، که من این اول و دوم و سوم را اصولاً برایش نه محملی میتوانم قائل بشوم. ایشان مصدقی بود در جبهه ملی وقتی دانشجو بود در ایران کار میکرد وقتی آمد به فرانسه ارتباطش را با جبهه ملی حفظ‌کرد و وقتی که جبهه ملی در داخل ایران امکان عملی فعالیت‌دیگر نداشت ایشان و دوستان جبهه ملی اش دراینجا یک‌فعالیت‌هائی در حدود پخش کردن یک‌نشریاتی از جمله

س- نشریات " راه مصدق ".

ج - " راه مصدق" بله. نشریات منتشر میکرد. من برای این کار به ایشان کمک میکردم و حتی میتوانم بگویم تمام هزینه این کار را من شخصا" بعهده داشتم. چاپخانه برایشان خریدم ، عرض‌کنم به حضورتان که، هر سال که میآمدم تابستانی به اینجا کمک میکردم به آنها تا وقتی که راجع به آقای خمینی پرسید. راجع به خمینی مسئله این بود که اصولا" ما خانواده ما هم پدرم و هم خودمان اعتقادات مذهبی داشتیم بدون اینکه آخوند باشیم یا جنبه روحانیت داشته باشیم یا جنبه تقدس. ولی معتقد بودیم به اسلام و معتقد بودیم که بالاترین چیزی که ما ازمان ساخته است برای این اعتقادمان بکنیم این وجوهات شرعی است که باید بپردازیم، خمس ذکات، سهم امام ، که هزینه اصولا" آدم‌های فقیر و مستضعف میشد. تا پدر من زنده بود این جور وجوهاتش‌را میداد به‌مرحوم بروجردی. بعد از اینکه پدرم فوت‌شد تا بروجردی زنده بود ما این کار را میکردیم .

س- یعنی سهم امام را شما میپرداختید.

ج - بله سهمی که به خودمان تعلق میگرفت میدادیم به مرحوم بروجردی . وقتی بروجردی فوت شد ، خوب ، این یک‌رابطی ما داشتیم بین آقای بروجردی و خودمان که توسط آن رابط که یکی از بازاری‌های اصفهان بود هنوز هم حیات‌دارد، مرد متدین و مرد درستکاری است ما وجوهات را از طریق ایشان به مرحوم بروجردی میرساندیم و رسید میدادند معمولا" آخوندها وجوهاتی که دریافت میکنند رسید میدهند. بعد از اینکه مرحوم بروجردی فوت‌شد باز ما وجوهات‌را توسط همین شخص میپرداختیم که پاره‌ایش را اول که مربوط به آقای شریعتمداری یا آقای گلپایگانی اینها میپرداخت و بعد شروع کرد ایشان ارتباط پیدا کردن با آقای خمینی در نجف و نه تنها وجوهاتی را که ما میدادیم به ایشان میپرداخت ازدیگران هم که این آقا مورد اعتمادشان بود میگرفت برای او میفرستاد .البته بسیار خطرناک‌بود برایش و این یک مرد شجاعی بود که این کار را میکرد و از این جهت هم این کار را میکرد که ایشان اصلا" در زمان مصدق از بازاری‌های مصدقی اصفهان بود طرفدار مصدق بود ، آشنائی

شخصی من با ایشان هم در رابطه با مصدقی بودنش بود. خوب، طبیعی بود که یک مصدقی مسلمان معتقد به پرداخت وجوهات شرعی وجوهات شرعی اش را به کسی میپرداز د که با آن رژیمی که ضد مصدقی بود مبارزه میکند و بین روحانیون تنها کسی که این کار را انجام میداد خمینی بود.

س- بله.

ج- پس کمک فوق العاده‌ای هنگفتی به آن معنی به خمینی من نمیکردم. همان وجه شرعی را که باید به یک مجتهد دیگری میپرداختم به آقای خمینی میپرداختم. این بود تا سال فکر میکنم ۴۷ و ۴۸ و اینها ۴۹، ۵۰، که یک سفری که به اروپا آمده بودم آقای بنی صدر به او گفتم که من برای خمینی وجوهات شرعی میفرستم. گفت،" آقا چرا توسط من نمیفرستی؟" گفتم،" چرا آنجا ما رابطی داریم میرود میآید. خطر هم برایش دارد بیچاره این کار را میکند." گفت،" خوب، هم برای اینکه خطر او را کم کنیم و هم توسط من بفرستید که من این وجوهات را که به آقای خمینی میبرم ده در صدش را برای کارهای سیاسی ازاو میگیرم و این کار را از طریق من بکن که ده در صد هم بیاید برای کار سیاسی خودمان." گفتم،" من حرفی ندارم." از آن تاریخ به بعد وجوهات شرعی که من پرداختم توسط آقای بنی صدر از طریق پاریس برای ایشان فرستادم رسید هم میگرفتم رسید بامضای آقای خمینی میآورد. ده درصد خودش هم خودش میدانست دیگر با آقای خمینی به من مربوط نبود.

س- برای اینکه من در مصاحبه‌ای که با ایشان داشتم ایشان به من گفتند که شما یعنی آقای دکتر برومند به آقای بنی صدر گفتند که من موقعی حاضرم کمک را ادامه بدهم که شما یک کاغذی از آقای خمینی بیاورید.

ج- نه، نه آن رسم بود. نه ببینید رسم است آن تمام آخوندها تمام مراجع تقلید

س- بله.

ج- وقتی سهم امام را میگیرند رسید میدهند.

س- بله.

ج - توجه فرمودید ؟ و خیلی آدم های ابله هستند که این رسیدها را توی کفن شـــان میگذارند و وقتی میمیرند میبرند باخودشان به خیالشان آنجا رسید میشود ارائه داد و از این حرف ها .

س- پس شما فقط آن رسید را مطالبه میکردید ؟

ج - بله برای اینکه این پول برسد به او . میرسد به آن و آن رسید را من مطالبـــه میکردم . این بود تا وقتی که آقای خمینی آمد به پاریس و چند روز بعد که من در نوفل لوشاتو ملاقاتش کردم ، از آن تاریخ هر نوع پرداخت وجوه شرعی را به ایشـــان قطع کردم . چون اولین ملاقات با ایشان برای من دو چیز را ثابت کرد . (۱) اینکـه ایشان ملی نیست . (۲) اینکه ایشان رسالت الهی ندارد و حتی درمقام یک مجتهـــد جامع الشرایط هم تقوای کافی برای دریافت سهم امام ندارد.

س- ممکن است دلیل این برداشتهای خودتان .

ج - بله کاملاً .

س- را برای ما توضیح بفرمائید ؟

ج - کاملاً . در اولین ملاقاتی که بنده باایشان کردم که ملاقات عام بود یعنی پیـش از ظهری بود رفتم به نوفل لوشاتو همه آنجا بودند یک عده زیادی . ایشان ازبالاخانه‌ای که بود تویش ، چون ایشان اول یک خانه‌ای بود در آن زندگی میکرد بعد یک خانه دیگر روبروی آنجا هم گرفت و منتقل د، که من در هر دو جا باایشان ملاقات کرده بودم .

س- بله .

ج - ایشان آمد و زیر آن درخت سیب معروف نشست و شروع کرد به صحبت کردن و چیـــزی که گفت که آنجا من یک یکه‌ای خوردم ، پافشاری در این که نهضت فعلی مردم ایران از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغـــاز شده . خوب ، برای یک مصدقی عضو جبهه ملی ، عضو شـــورای جبهه ملی کــه از همان وقتی که دانشجوی دانشگاه بوده در تهران به مصدق عشـــــق میورزیده و راه ورسم مصدق را یک مکتب عالی ملی تلقی کرده بوده این صحبت یک خرده سنگین است . چون اگر حرکتی در ۱۵ خرداد هم پیش آمد ما این حرکت را باز دنبالـــه

نهضت مصدق و نهضت ملی ایران میدانسنیم . از این جهت وقتی صحبت ایشان تمام شدو رفت من به پسرش گفتم که ،" این حرف آقای خمینی یا ایشان آگاه نیست که باید شما آگاهش کنید یا اینکه خدای نخواسته یک منظوری در این کار است . چطور آغاز جنبش مردم ایران ۱۵ خرداد است ؟ پس نهضت مشروطیت اولاً چه؟ و در ثانی نهضت ملی شدن نفت و نهضت ملی ایران به رهبری مصدق چه ؟" گفت ،" این مطالب را خودتان به او بگوئید ." گفتم ،" من ایشان را میخواهم ملاقات کنم ." گفت ،" من میگویم و به شما اطلاع میدهم ." آمدم به هتل دو سه ساعتی بعدش آقای بنی صدر به من زنگ زد و گفت ،" آقای خمینی ساعت ۸ بعد از ظهر آنجا منتظر هستند که شما را تنها بپذیرند و با شما صحبت کنند ." بنده رفتم یک تاکسی گرفتم و ساعت ۸ بعد از ظهر خودم را رساندم آنجا و رفتم از یک بالاخانه بالا یک اطاقی بود اولکه گوش تا گوش آخوند و غیر آخوند که بوی تعفن کثافت هم توی آن اطاق می آمد ، توی آن اطاق ما دو سه دقیقه نشستیم و بعد یک اطاق دیگر که درش آنجا باز میشد ما را راهنمائی کردند آنجا آقای خمینی تنها روی تشک نشسته بود عمامه اش هم روی زمین بغل دستش بود و من رفتم آنجا توی آن اطاق چهارزانو نشستم و با ایشان صحبت کردم . ایشان راجع به جبهه ملی صحبت کردند . اول گفت که ،" چرا ؟" البته بعد از هفت سال آنچه که من یادم میآید یعنی نکاتی را ، یک ساعت ونیم من صحبت کردم با ایشان .

س- بله ، بله .

ج - شما پرسیدید که به چه دلائلی دیگر این دلائل را میخواهم برایتان بگویم .

س- بله .

ج - یکی از ایرادات ایشان این بود به جبهه ملی که"چرا اسمش را نمیگذارید جبهه ملی اسلامی و جبهه ملی ؟ " گفتم ،" (۱) اینکه این اضافه کردن اسلامی را به جبهه ملی من یک حشو قبیح میدانم برای اینکه یک ملتی است قاطبه مردمش مسلمانند اکثریت کسانی که جبهه ملی را تأسیس کردند مسلمانند بقیه مسلمانند و اضافه

کردن اسلامی به جبهه ملی این یک توهینی است به سایر مسلمین ایران . یعنی شما نیستید مسلمان ما فقط مسلمان هستیم . (۲) اینکه جبهه ملی یک جبهه ملی است و در میان مردم ایران زردشتی هست مسیحی هست . عرض شود که ، چگونه میشود که از وجود این اشخاص بشرط اینکه ملی باشند آزادیخواه باشند استفاده نکرد و منحصر کرد جبهه ملی را به مسلمان ؟ " ایشان البته سکوت کرد بعد گفت ،" در جبهه ملی مارکسیست‌ها هستند ."گفتم " مثلاً ؟ " گفت ،" مثلاً خلیل ملکی ." من خنده‌ام هم گرفت ،گفتم ،" آقا خلیل ملکی سالها است فوت شده . گذشته از این یک وقتی ایشان عضو حزب توده بود بعد منشعب شد دشمن اینها بود اینها به خونش تشنه بودند و حالا اصلاً حیات ندارد که مارکسیست بود یا نه ؟ " گفت ،" چرا ، حزبش که با شما است . " اصلاً نمیدانست واقعاً" که خلیل ملکی کیست ؟ زنده است ،نیست ؟ بعد پرسید که ،" حزبش هست در شما شرکت میکند حالا ." گفتم ،" واله حزبی به آن معنی که مرحوم خلیل ملکی اول داشت که وجود ندارد . یک انشعاباتی در آن شده بعضی جدا شدند بعضی هستند. سوسیالیست‌ها هستند که الان در جبهه شرکت دارند و نماینده‌شان هم در جبهه ملی آقای شایان است . آقای شایان نه تنها بیدین نیست کافر نیست ، خودش روحانی زاده است مسلمان است و مطلقاً" کمونیست نیست . البته معتقد به یک تعدیلی در امور اجتماعی است ولی کمونیست نیست و درست عکسش ضد کمونیست است و صد در صد ملی است ."بعد گفت ، " شما چرا چسبیدید به قانون اساسی ؟ " گفتم ،" قربان در یک مملکتی که یک رژیمی این چنینی حاکم است وقتی کسی بخواهد مبارزه بکند مسلحانه هم نیست مبارزه‌اش ، مخفی هم نیست ، باید جنبه قانونی داشته باشد . و تنها سنگری که ما داریم که قانون اساسی باشد آن را نباید رها کنیم چون متکی به قانون اساسی مبارزه میکنیم و این همه ضایعات داریم وای به حال آن که از قانون اساسی هم صرفنظر کنیم دیگر قانوناً" خون ما مباح میشود برای این دستگاه ." گفت‌که ، عین عبارت است ، دستش را گذاشت روی زانوی من که نشسته بودم پای تشکش ، گفت‌که ،" اگر توی این خط هستید که این پسره باید برود ، اینها مطلبی نیست اهمیتی ندارد . مسلمان بیاید نیاید غیر مسلمان باشد ،

مذهبی باشد نباشد ، مارکسیست باشد نباشد، اصل مطلب اینستکه توی این خط باشد.اگر این یک فرصتی استها ،" عین عبارتش است،" اگر این فرصت گذشت دیگر محال استها ، دیگر تا ابد نمیشود ،ها ."این درست ؟ خوب ، اینجا من فوری نتیجه گرفتم که ایشان صد در صد رسالت الهی ندارد . چون کسی که رسالت الهی داشته باشد برایش مفهومی ندارد که اگر نشد ابد و تا ابد نمیشود و محال است و اینها دیگر نیست. یـــک راهی دارد میرود و دارد میرود و اگر داشته باشد باز برایش مطرح است که مسلمـان باشد یا نباشد. توجه فرمودید ؟ مارکسیست باشد یا نباشد ؟ اگر گفت مطلبـــی نیست فقط منظور رفتن این پسره است ، این دیگر جنبه سیاسی مطلق پیدا میکند جنبه مذهبی آقای خمینی برای من از بین رفت. پس دیگر از این ساعت بنده آقای خمینـی را مستحق دریافت سهم امام و وجوهات شرعی نمیدانستم بهمین جهت هم دیگر یـــک شاهی من بابت این کار در تمام مدتی هم که در پاریس بود چندین دفعه هم آمـــدم دیدمش یک شاهی به او ندادم . و این را به بنی صدر هم گفتم وقتی بنی صدر گفت ، " چیزی به آقا نمیدهی ." گفتم ،" نه دیگر آقا چیزی از این بابت نمیتوانـــد بگیرد . از این به بعد من سهم امامم را به شریعتمداری یا دیگران خواهم داد. " بعد ایشان یک مرتبه دیگر هم مطرح کرد که خیلی برایم جالب بود. ها ، من آن وقـــت مطرح کردم ، گفتم ،" آقای خمینی، شما امروز مطلب چیز را مطرح کردید مطلب اینکـه حرکت از ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز شد و من تعجب کردم . گفت ،" چرا تعجب کردی ؟" گفتـــم " برای اینک، شما بکلی فراموش کردید که در مملکت یک نهضت مشروطیتی هم بـــود ، بعد از آن از آن مهمتر که هم دنباله آن بود و هم مهمتر از آن، نهضت ملی کـــردن نفت به رهبری دکتر مصدق بود . اگر آن نبود هرگز ۱۵ خرداد بوجود نمیآمـــــد. " گفت ، آقا وارد بحث شد خیلی تند که ،" نخیر همچین چیزی نیست. این الهی است." حالا کسی که الان بنده دو دقیقه نیست که از الهی بودنش به من ثابت شده که نیست. " آن سیاسی بود. اولاً نهضت مشروطیت را شما که یک مرد متدین پیامبرگونـــهای مثل شیخ فضل اله اعدام شد ."من دیگر اصلاً ، اصلاً دیگر آب سرد روی سر من ریختـــه

شد . مرتیکه، این چیز دیگریست اصلاً . بعد خلاصه من اصرار که ملی شدن نفت همچین و آن ، البته آن وقت دیگر نگفت که مثل بعد که گفت ،" مصدق سیلی خورده ." و فلان و اینها .

س- بله .

ج- آن وقت این جرأت را نکرد . آخرش دید من ول کن معامله نیستم ، گفت ،" خوب ، اقلاً یک چیزیست اینکه بگوئیم این پسره باید برود همه میفهمند، اما ملی شدن نفت و چه منافعی برای مملکت دارد را همه نمیفهمیدند یک عده معدودی میفهمیدند." به آن هم گفتم ، گفتم ،" پس شرط اینستکه شما برای اینکه رهبر مردم هستید هدایت میکنید مردمی را هم که روشن نیستند شما روشن کنید که آن چه بود و چه کرد؟ " اینها تمام شد وقتی آمدم بیایم بیرون، گفت ،" مطالبی که با هم صحبت کردیم بین خودمان باشد. از اینجا بیرون نرود ." خوب ، ببینید من سه تا دلیل پیدا کردم . (۱) ایشان جنبه روحانی به معنای آخوندی که تقوای دریافت سهم امام و بمصرف رساندن صحیحاش را داشته باشد ندارد . (۲) ملی نیست . نه تنها ملی نیست ضد ملی است. نه تنها آزادهنیست ضد آزادی است. کسی که شیخ فضل اله برایش آن مقام و منزلت را داشته باشد. (۳) بعد ریاکار و سالوس هم هست چون به من میگوید مطالبی که با هم صحبت کردیم از اینجا بیرون نرود . این دلائلی بود که من بطور کلی خمینی را شناختم . دیگر از هر نوع پرداخت سهم امام به ایشان خودداری کردم.و سوم از همان لحظه به تمام دوستان جبهه ملی چه گزارش این ملاقات و چه ملاقات‌های دیگری که همه‌اش از طرف جبهه ملی بود با ایشان کردم، هشدار دادم، تذکر دادم که این دشمن ماست . این دشمن ملی گرائی است . این دشمن ناسیونالیسم است.

س- من الان میخواستم از حضورتان سئوال کنم که آیا شما این مطالب و این برداشتهای خودتان را به اطلاع آقای صالح ، آقای دکتر سنجابی ،

ج- آقای صالح

س- آقای حقشناس ، آقای داریوش فروهر و

ج - آقای صالح که بهیچوجه چون فعالیتی نمیکرد.

س- بله.

ج - حضوری نداشت .ولی در هیئت اجرائیه جبهه ملی بنده این مطالب را مطرح کردم. بخصوص وقتی که جبهه ملی یکی از اعضایش که دکتر مبشری بود

س- بله.

ج - جزء هیئت اجرائی اش و غالبا" غایب بود، من به جای ایشان در خود هیئت‌اجرائیه شرکت میکردم . تمام این مطالب را نه این دفعه دفعات بعد تمام چیزهائی، حتی آن وقتی که پیغام آقای سنجابی را به ایشان رسانده بودند بعد از آن سه ماده بود . که"خوب ، ما سه ماده را هم شما فرمودید و امضاء کردیم . شما میفرمائید این برود و این هم نمیرود و مملکت هم درب و داغون است و این حلقه مفقوده ،" عین عبارتش است. " کجا پیدا کنیم و چه میفرمائید ؟ چه باید کرد ؟ " و من اول که‌وارد شدم گفت ،" آقا ، من خود شما را به اسم خودت میپذیرم در اطاق هم باز است. ولی جبهه مبهه سرم نمیشود ها ." این

س- آقای خمینی گفتند ؟

ج - بله. بعد هم گفت به ایشان ، پیغام هایش‌را دادم ، گفت، " به ایشان بگوئید این کارها به شما مربوط نیست. من هر وقت هر چه مصلحت باشد خودم اعلام میکنم. " که من رفتم تهران و گفتم .

س- بله. قبل از اینکه آقای دکتر سنجابی مسافرت‌کنند به پاریس‌و آن اعلامیه سه ماده‌ای را امضاء بکنند، شما گزارش این برداشتتان را دادید به آقای دکتر سنجابی ؟

ج - بله عینا" ، عرض‌کنم، اجازه بدهید، در همین جلسه قبل از اینکه بروم آقای خمینی

س- بله قبل از امضای آن اعلامیه سه ماده‌ای .

ج - خمینی را ببینم . قبل از اینکه بروم آقای خمینی را ببینم با آقای سنجابی صحبت کردم که" من دارم میروم ایشان را میبینم ."ایشان گفت،" اگر ملاقات خصوصی داشتی با

او و صحبت کردی یک سنداژ بکن. چون من قرار است بروم برای بین الملل سوسیالیستها بروم به کانادا

س- بله.

ج - اگر ایشان مرا میپذیرد من از طریق پاریس بیایم بروم .

س- این صحبت در ایران شد با آقای دکتر سنجابی ؟

ج - با تلفن آقای سنجابی به پاریس به من گفت.

س- بله.

ج - گفت،" و اگر میدانی نمیپذیرد به من اطلاع بده که من اصلاً به پاریس نیایم. میروم به لندن و از آنجا میروم به کانادا." که من در همین جلسه ملاقات این حرف را زدم به ایشان . گفتم،" آقای سنجابی احتمالاً برای مسافرت به کانادا از پاریس رد میشود، اگر آمد اینجا خواست شما را ملاقات کنند شما موافقت دارید یا نه ؟" گفت،" البته در اطاق من به روی امثال شما باز است. " حالا در آنجا هم این را هم به شما بگویم که چندین دفعه گفت که ،" من که غرضی ندارم من میخواهم این پسره برود که شما بتوانید حکومت کنید من هم بروم قم دعاگوی شما باشم . " این را هم چندین دفعه گفت. کاملاً آن را هم من میفهمیدم . من تنها کسی هستم شاید که بعد از اولین ملاقات با خمینی دیگر تشخیص دادم دیگر برای من روشن بود. بنابراین به آنچه که بعد در تهران گذشت از عاشورا از تاسوعا از آن چیزها من با یک نگاه پر سوء ظنی نگاه میکردم وچنان وحشت داشتم و به همه شان میگفتم به رفقایم که نهایت ندارد.

س- شما وقتی که این مطالب را به آقای دکتر سنجابی گفتید؟

ج - اجازه بدهید،اجازه بدهید آقا. این را هم آمدم بنده فوری رفتم تهران هم گزارش این جلسه را دادم و هم اینکه آقای خمینی موافق است و آقای سنجابی را میپذیرد.

س- شما وقتی که این برداشت‌های خودتان را به آقای دکتر سنجابی گفتید عکس‌العمل ایشان چه بود ؟ نظر ایشان چه بود ؟

ج - عکس‌العمل ، سه تا عکس‌العمل داشتیم که هر سه تا عکس‌العمل در طول چندین گزارشی

که من در این زمینه‌ها میدادم یک جور بود. عکس‌العمل آقای بختیار تأئید شدید نظر من بود و ابا و امتناع اش با هر نوع همکاری و نزدیکی با خمینی. آقای فروهـــر عکس‌العملش این بود که ، حتی یک دفعه این طوری کرد،یعنی که " نترس خمینی اگـــر خواست غیر از آنچه ما میخواهیم باشد میکشمش‌خودم ." آقای سنجابی هم با خیلـــی بزرگواری و بزرگ منشی عکس‌العمل های اولیه‌اش این بود که ،" نه شما اشتباه میکنید یک مرد پیرمرد روحانی است و این ها درست میشود." آخرین عکس‌العملی هم که وقتی به او گفتم گفت"به سنجابی مربوط نیست وخودم تصمیم م گیرم." یک‌لبخند روی لـــب این مرد محترم ظاهر شد که من ابلهانه‌ترین لبخندی که در عمرم بر لب یک‌آدم دیدم این لبخند بود و گفت ،" نگران نباش آخوند را سمبل میکنیم." که گفتم ،" خیلـــی از مرحله پرتید. این آدم را شما و ما نمیتوانیم سمبل کنیم . شما که گذشته ســـه ماده‌ای را هم امضاء کردید جبهه ملی را هم کارش‌را ساختید با این کارتان. ولی از آن اول ما اگر میایستادیم و میگفتیم آخوند یعنی چه ؟ اصلاً ما با آخوند نمیتوانیم در یک راه برویم و اینها شاید میتوانستیم نجات بدهیم . ولی حالا دیگر دیر است."

س- وقتـــــی که آقای دکتر سنجابی بعد از امضای اعلامیه سه ماده‌ای برگشتند بـــه ایران ، عرض‌کنم خدمت‌شما ، مصاحبه مطبوعاتی داشتند.

ج - بله.

س- آقای دکتر شاپور بختیار هم در آن مصاحبه مطبوعاتی شرکت داشتند که بعـــــد

ج - مأمورین ریختند و آقای سنجابی را با آقای فروهر بردند . بنده هم آنجا بودم.

س- بله. و وقتی که بعد آقای دکتر سنجابی را بردند پیش‌شاه

ج - نه نبردند.

س- و آنجـــــا مذاکراتی صورت‌گرفت.

ج - نبردند پیش‌شاه.

س- بعد از اینکه اول بردند زندان .

ج - بردند زندان ، زندانشان هم برخلاف دفعات قبل در یک قصر بسیار مجللی بـــود در

نزدیکی سعدآباد که یک روز هم بنده رفتم آنجا بدیدنشان دیدن آقای سنجابی و آقـــای فروهر.

س- بله.

ج- و آنجا آقای مقدم هم آمد و به این بهانه هم آمد که

س- ارتشبد ناصر مقدم.

ج- بله رئیس ساواک.

س- بله.

ج- گفت،" من غالبا" خدمت آقایان اینجا میرسم ولی امروز چون شما میآمدید و مدتی هم بود شمارا ندیده بودم خواستم شما را هم زیارت کنم." و آمد آنجا نشست. یـک قدری همانجا نشست بعد گفت که،" اگر شما صحبتی دارید بکنید با آقایان که من نباید باشم از اطاق بروم بیرون." خندیدم گفتم،" نه تیمسار لابد اطراف اینجـــا از آن وسائلی که دارید هست و ما هیچوقت درجبهه ملی چیز محرمانهای نداشتیم که این دفعه داشته باشیم. حالا هم همان حرفها است و بعد راجع به سه مادهای صحبت شد همانجا، که من گفتم،" تیمسار شما آقای سنجابی یک کار فوق العاده خوبی کرده برخلاف اینکـــه خیال میکنند بد کرده." خوب، من مجبور بودم که در مقابل غیر و بخصوص دشمن دفـــاع کنم. گفتم،" ایشان گفته سلطنت چون این کارها را کرده مشروعیتش را از دست داده معنایش اینستکه اگر دست از این تجاوزات قانـــونی بردارد مشـــروع میشود دوباره." و تا این حرف را من زدم آقای سنجابی خیلی خوشحال گفت،" می بینید تیمسار این است قضیه شما این چیزها اینها را بعرض اعلیحضرت برسانید."

س- بله. و بعد مثل اینکه حالا من

ج- بعد از اینکه از زندان آزاد شد بعد از آن ایشان را بردند حضور اعلیحضرت کـــه پیشنهاد نخست وزیری به ایشان شد. و این هم پیغام آخری که از سنجابی من بـــرای خمینی بردم همین بود که گفت،" بنده را بردند آنجا و من به اعلیحضرت عرض کردم که شما باید موقتا" از مملکت بروید بیرون و وزارت جنگ را هم حاضرم که خود شـــما

تعیین کنید ولی وزارت خارجه را باید خود من تعیین کنم . که ایشان موافقت نکردو من هم قبول نکردم .

س- این پیغام راآقای دکتر سنجابی

ج - این پیغام را آقای سنجابی داد

س- به شما داد که ببرید برای آقای خمینی ؟

ج - بله .

س- شما بردید آقا ؟

ج - بله ، بله .

س- پاسخ آقای خمینی چه بود ؟

ج - اجازه بدهید . اولا" من تصحیح کردم آقای سنجابی را ، گفتم ،" اگر من بگویم که شما گفتید که موقتا" ایشان برود که ایشان دیوانه میشود ." گفت ،" خوب ، راست میگوئی . پس بگو که من گفتم بروید." بعد گفتم که ،" شما چطور وزارت جنگ را قبول کردید که آن تعیین ." حالا بعد از سه ماده‌ای‌ها ، اصلا" من تعجب میکردم چرا ایشان وارد مذاکره شده برای اینکه نخست وزیر بشود."وزارت جنگ مهمتر از همه چیز است چرا این را قبول کردید که آن خودش بگذارد؟ " گفت ،" آن طوری نیست مصلحت نیست . بالاخره نظامی ها که زیر بار ما نمیروند. " من آمدم این مطالب را گفتم به خمینی . سرش همینطور زیر بود، اتفاقا" بنی صدر هم آنجا بود که به من گفت ،" سید ابوالحسن برود یا میتواند بماند ؟ " گفتم ،" ایشان میتواند بماند چرا برود ؟ " بنی صدر نشسته بود آنجا من این پیغام ها را دادم . خوب گوش داد و بعد گفت ،" این دو سه تا کلمه حرف یک ساعت طول کشید ؟" چون اعلامیه جبهه ملی بود که رئیس ساواک ایشان را برد به پیش شاه و یک ساعت طول کشید . اول پرسید که ،" ایشان را برد پیش شاه؟" اینجوری نگاه کرد . " که جبهه ملی اعلامیه میدهد که برد پیش شاه؟ " گفتم ،" خوب ، بله رفته دنبالش و برده ." گفت ،" این دو سه کلمه حرفی که شما زدید یک ساعت طول کشید ؟" گفتم ،" واله من که نبودم آنجا . من یک پیغامی از طرف آقای سنجابی برای

شما میآورم من چه میدانم چقدر توی راه بودند ، چقدر آنجا معطل شده ، چه حرف های دیگری زده شده ، این پیغام ایشان را من به شما میدهم ." که بعد از این پیغام آن هم بود که ،" پس ما چکنیم ؟ شما میگوئید این برود این هم نمیرود." بلند شد گفت ،" فضولی به شما مربوط نیست . من خودم به موقع تصمیم میگیرم. " این آخرین ملاقات من با ایشان بود در اینجا . و بعد هم البته یک سری در رابطه با اینکه نیاید به ایران با بنی صدر دائم در ارتباط بودم که ،" ایشان اگر بیاید ممکن است بکشندش . فلان است .نیاید،مملکت فلان است . " بختیار البته آن وقت نخست‌وزیر بود. که آقای بنی صدر یک روزی به من گفت که ،" به آقای بختیار بگوئید که ایشان میگویند اگر شما استعفا بدهید درخشان ترین جا را در انقلاب ایران خواهید داشت ." من رفتم به نخست وزیری و این پیام را به ایشان رساندم . ایشان گفت ،" همین جا شما در اطاق من آقای بنی صدر را بگیرید و بگوئید به آقا بگویند که آقا گه خوردند من استعفا نمیدهم . " من هم عین همین عبارت را ابلاغ کردم به آقای بنی صدر. بعدها بنی صدر به من گفت که ، پیغام داد برایم که"من نگذاشتم ملاقات بین بختیار وخمینی رخ بدهد. علتش هم این بود که ممکن بود که خمینی خر بختیار بشود ." گفتم که ،" آقا آن که چیز بود ایده‌آل بود برای‌ما . " گفت ،" نه پس تکلیف من چه بود ؟"

س- بله . آقای دکتر برومند در این جریان نخست‌وزیری آقای دکتر بختیار و اعلام اخراج آقای دکتر بختیار از جبهه ملی بوسیله گروه آقای دکتر سنجابی و فروهر، شما در کجای این قضیه قرار داشتید

ج - بنده آن وقت که ایشان را

س- و چه نظری داشتید ؟

ج - ایشان را اخراج کردند از جبهه ملی من در فرانسه بودم ، توجه فرمودید ؟

س- بله .

ج - و دو روز یا سه روز بعدش رفتم به ایران که بهمین مناسبت خود من هم دیگرهرگز در آن شورا شرکت نکردم .

س- بله. آن نامه‌ای که آقای دکتر بختیار نوشتند به آقای خمینی، عرض‌کنم، آیـــا نوشتن این نامه تحریر این نامه در جلسه‌ای مطرح شد صحبت‌شد راجع به آن؟
ج - نه در جبهه ملی.
س- تصمیم گرفته شد
ج - در هیئت دولت.
س- در هیئت دولت. شما که عضو هیئت دولت نبودید؟
ج - نه نبودم
س- ولی آن موقع
ج - ولی اطلاع داشتم.
س- بـــــا جبهه ملی هنوز همکاری نداشتیــــــد؟
ج - با جبهه ملی من دیگر نه. یعنی دیگر بکلی در شورا نرفتم.
س- بله.
ج - توجه فرمودید؟ و ارتباطی دیگر بعنوان ارگانیک و چیز با جبهه‌ملی نداشتـــــم. چندین دفعه هم به من تلفن شد که،" چرا نمیآئیدبه شورا؟" گفتم،" شورائی کـــــه بختیار را از عضویت جبهه ملی اخراج میکند من دیگر نمیآیم‌تویش."
س- من شنیدم که، یعنی بعضی از آقایان در مصاحبه‌هایشان گفتند که در انشای آن نامه آقای احمد صدر حاج سیدجوادی هم دخالتی داشتند.
ج - نخیر، نخیر، مطلقا".
س- آیا حقیقت دارد این موضوع؟
ج - نه، نخیر، نه، نه. در تحریر آن نامه آقای مهندس‌بیانی شرکت‌داشت.
س- بله. آقای دکتر برومند، شما درآن‌روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن کجا تشریف داشتید؟
ج - بنده پاریس بودم.
س- درپاریس‌بودید. پس‌این جریان انقلاب
ج - بنده با همان هواپیمائی که آقای خمینی را به ایران رساند با آن هواپیما بنـــده

آمدم به پاریس .

س- شما با آن هواپیمای گروه آقای خمینی وارد ایران شدید ؟

ج - نه با آن هواپیما از ایران خارج شدم .

س- آه، با آن هواپیما ازایران خارج شدید ؟

ج - بله. یعنی آقای خمینی پنجشنبه بود وارد شد و من جمعه با همان هواپیما خارج شدم .

س- و از آن تاریخ دیگر ایران نرفتید .

ح - و دیگر نتوانستم بروم .

س- یک هفته بعدش ده روز بعدش که دولت آقای بختیار ساقط شد .

س - بله.

ج - بعدش هم دیگر تکلیف من روشن بود اگر میرفتم .

س- بله. من با عرض تشکر از شما مصاحبه را بنابراین در اینجا خاتمه میدهم. خیلی ممنونم از وقتی که در اختیار ما گذاشتید .

ج - خواهش میکنم .

مصاحبه با آقای ناصر پاکدامن

استاد اقتصاد دانشگاه تهران

از موسسین سازمان ملی دانشگاهیان ۱۹۷۸

روایت کننده : آقای دکتر تاصرپاکدامن

تاریخ مصاحبه : ۲۶ مه ۱۹۸۴

محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه

مصاحبه کننده : ضیاء صدقی

نوار شماره : ۱

مصاحبه با آقای دکتر ناصر پاکدامن درروز ۵ اردیبهشت ۱۳۶۳ برابر با ۲۶ مه ۱۹۸۴ درشهر پاریس ـ فرانسه ، مصاحبه کننده ضیاء صدقی

س ـ آقای دکتر پاکدامن میخواهم ازحضورتان تقاضا کنم که درشروع مصاحبه یک شرح مختصری راجع به سوابق خانوادگی خودتان واینکه کجا به دنیا آمدید ودرکجا تحصیلات کردیدوازچه تاریخی واردفعالیتهای سیاسی واجتماعی شدید برای ما بفرمائید .

ج ـ من دریک خانواده‌ای متولدشدم که کم‌وبیش میشود گفت خانواده‌ای ازطبقه متوسط بود با همه ابهامی که این کلمه طبقه‌متوسط دارد . پدرم کارمنددولت بود ودرخانواده‌ای که من بودم چهاربرادروخواهردیگری هم وجودداشت . ماساکن تهران بودیم . پدرم ومادرم قبل ازهمدان به تهران آمده بودند فکرمیکنم که مهاجرت آنها درسالهای آغازین این قرن شمسی باشد یعنی درحدود سالهای ۱۳۰۰تا آنجاکه میدانم .عرض کنم که من درتهران که زندگی میکردیم در ، یکی از ، شرق تهران بودیم درمحله‌ای با صطلاح کوچه آبشاریا زارچه سیدابراهیم که یک محله متوسطی بود . من تحصیلات ابتدائیم را درهمان مدرسه‌ای که درآن نواحی بودکردم . تحصیلات بقیه‌اش را آمدم به یک مدرسه‌ای که درآنموقع درپشت مسجدسپهسالاربود یعنی پشت مجلس تقریبا " آنجا وبعدهم مدرسه‌علمیه دبیرستان درس خواندم . .

س ـ دبستان ادب را لابدمیگوئید .

ج - دبستان ادب . بعد دبیرستان علمیه . سال آخر دبیرستان علمیه که سال آخر تحصیلات متوسطه من مقارن بود با سال ۲۹ - ۳۰ که در آن سال در دبیرستان دارالفنون آمدم برای اینکه آنسال تمام دولت تصمیم گرفته بود که تمام ششم های متوسطه را دریکجا جمع بکند که آن یکجا دارالفنون بود .

س - معذرت میخواهم شما چه تاریخی بدنیا آمدید ؟

ج - من ۱۳۱۱ بدنیا آمدم .

س - ۱۳۱۱ ، شما فرزند ارشد خانواده تان بودید ؟

ج - نخیر ، من فرزند ماقبل آخر هستم یعنی بعد از منهم یک خواهر کوچکی هست . عرض کنم که خوب بعد دانشکده حقوق دانشگاه تهران را تمام کردم درسال ۱۳۳۲ ودوسال بعدش برای تحصیل آمدم فرانسه . درفرانسه یک درجه دکترای اقتصاد گرفتم ضمنا " تحصیلاتی هم درجامعه شناسی وجمعیت شناسی کردم . ۱۳۴۶ به ایران برگشتم وبعد از مدتی کش وقوس خلاصه وارد دانشگاه تهران شدم . تنها مسئولیتی راکه در ایران قبول کردم فقط تدریس دردانشگاه بود ، این راهم ادامه دادم تا سال ۱۳۶۰ یعنی تا بعد از انقلاب که بمناسباتی مجبور شدم که ، بمناسبت فعالیتهائی که کرده بودم ، پنهان بشوم ، و بالاخره ایران را درماه آذرتقریبا " ۶۰ مخفیانه ترک کنم وبیایم فرانسه والان درفرانسه هستم . ازحدود یکسال پیش دردانشگاه اینجا درس میدادم وازحدود اول سال تحصیلی گذشته هم باصطلاح یک مقام استادی دردانشگاه پاریس هفتم بمن دادند که آنجا دارم علوم اجتماعی واقتصاد درس میدهم .

اما مسئله فعالیتهای اجتماعی . من ازنسلی هستم که وقتی پا بمدرسه گذاشت رضا شاه ازایران رفته بود یعنی من ازدوره رضا شاه هیچوقت هیچی رانفهمیدم . یک منظره های مبهمی درخاطرمن میآید ازمراسم ازدواج فوزیه وبعد محمدرضا که کموبیش ماکنارخیابان ایستاده بودیم واینها میخواستندردبشوند . یادم میآید که برادرهایم ،آن چیزی که مرا خیلی بحسرت انداخته بود ، پیشآهنگ بودند وپیشآهنگی ازخیمه شب بازی هائی بود که زمان

رضاشاه درست کرده بودندو آن لباسهائی که اینها میکردندتنشان بخصوص کمربندی که داشتند وعرض کنم که کلاهی که بسرشان داشتند رنگ این لباسها و اینها من را همیشه در این آرزو میبردکه من هم بزرگ که بشوم باید اینکار را بکنم وخوب من وقتی بزرگ شدم دیگر پیشآهنگی لغوشده بود البته . من درنتیجه هفت سالگی وارد مدرسه شدم هشت ساله که بودم نه ساله که بودم یعنی شهریوربیست بوددیگررضاشاه رفت ودرایران آن موقعی شروع شدکه دورانی شروع شدبه آن میگویند دوران آزادی دیگر ودوران غلیان وشور و فعالیت سیاسی بود ، این کاملا" محسوس بود برای من . تعدادروزنامه‌های زیادی که در میآمد ، عرض کنم بحث هائی که بود مسئله جنگ . یکهو آمدن افسران ونظامی های خارجی درایران . درآنموقع من یک پدربزرگی داشتم که خیلی بمن علاقه داشت ومن به اوخیلی علاقمندبودم واین پدربزرگ من درزندگی من خیلی تاثیرگذاشت ازنظراینکه خیلی او مرا تشویق میکردکتاب بخوانم مثلا" تسهیلاتی برای من قائل میشد ،نمیدانم ، معلم خصوصی بگیرد نمیدانم عربی بخوانم ازاین کارها . این پدربزرگ من یک تأثیردیگرهم که در من گذاشت عبارت ازاین بودکه اومسئولیتی داشت دروزارت راه برای بعنوان نماینده طرمالی وحوزه‌ی تهران را میرفت وماهیانه یکبار مجبور بود برود همراه یک هیئتی وپرداخت حقوق کارگرها رابکند . این باعث میشدکه ،آنموقع خیلی نادربود این مسئله ، یک همچین فرصتی باشدکه من هم همراه آنها بروم وآن قسمتهای مملکت راببینم واین باعث شد که من خیلی جاها راتوانستم نسبت به بچه‌های هم دوره‌ی خودم ازنزدیک ببینم . مثلا" تمام مازندران وعرض کنم ازیکطرف تافیروزکوه ونمیدانم قلهک ونمیدانم قزوین . خیلی جاهای سفربرایم امکانپذیرزیادتربود . دردبیرستان،که وارددبیرستان شدیم دیگرواقعا" محیط محیط سیاسی بود . محیط سیاسی بود من میتوانم بگویم که ازابتدا من خیلی علاقمند بودم به‌این چیزهائی که‌حالا بعدا" اسمش راگذاشتندفعالیتهای فوق برنامه . دبیرستان مثلا" ماروزنامه‌دیواری درست میکردیم ، سخنرانی میکردیم انشاء مینوشتیم مثلا" ازاین حرفها ، ازاین کارها . دبیرستان هم اولین روزنامه‌ی چاپی را من فکرمیکنم که‌چند

تماره ما درآوردیم درمدرسه علمیه کلاس هشتم من بودم . آنموقع کمکم فعالیت سیاسی دریچه‌های مدرسه بصورت این بودکه یک عده‌ای طرفدار توده‌ای ها بودند توی مدرسه بصورت خیلی منظم . کم وبیش یک رگه‌هائی همدیده میشد کسانیکه طرفدار کسروی بودند لااقل تو مدرسه ما . بعضی ها هم با این رگه‌های فاشیستی مثلا" هیتلردوستی بچشم میخوردند . خوب ما هم بودیم این وسط . من از آن موقع با این مسئله ، درخیلی از بحث هائی که میکردیم ، روبروشدم که ، با این سئوال روبروشدم که یکی از این دوستان توده‌ایمان کردبه من برگشت گفت ،" آقا ، تویا کاپیتالیستی ویا سوسیالیست ." مثلا". گفتم چطور؟ گفت ، " اگرکه طرفدار روسیه نیستی بنابراین توکاپیتالیست هستی ." ومن این مسئله همیشه توی ذهنم بود که آقا بالاخره من که طرفدار مثلا" آمریکا نیستم ، طرفدار انگلیس ،آنموقع انگلیس بود ، نیستم . ولی اینکه طرفدار انگلیس نیستم وطرفدار روسیه هم نیستم بنابراین دلیلی نداردکه طرفدار آن یکی طرف حساب بشوم . ویکی ازمحورهای بحث ما بوداینکه این هویت خودمان رااینطوری معلوم بکنیم . کلاس سوم متوسطه که من بودم یعنی سال ۱۳۲۷ فکرمیکنم یعنی آخرهای سال ، خرداد۲۷ بود آن موقع ها ، یکی از دانشجویان آمدمرا دید وگفت ،" من میخواستم تورا دعوت بکنم بیائی ." آنموقع من جزوآدمهای سرشناس مدرسه‌مان بودم بعنوان کسی که ازاین فعالیت باصطلاح فوق برنامه میکندومثلا" جلسه ادبی دارندونمیدانم تیم فوتبال دارندوازاین حرفها . " من می - خواستم تورا دعوت کنم دریک جلسه ای ." من هم گفتم خیلی خوب . ما را دعوت کرددریک روزی به یک جلسه‌ای که پائین خانه‌ی ما بود یعنی ما خانه‌مان تو کوچه آبشار بود این تو کوچه یخچال بود،بازارچه نایب السلطنه .

روزی رفتیم. آنجا وعرض کنم که یک اتاق کوچکی بودمثلا" سه‌درچهار فرض کنید یک صندلی هائی دورش گذاشته بودندونشسته بودند وآن بالاها هم یک چیزهائی با خط نسبتا "خوشی نوشته بودند مثلا" " مارکسیست نمی تواند سوسیالیست باشد" ، " انگیزه‌ی تغییرات تاریخ " مثلا"" تغییرافکاراست " ازاین جورچیزها . بعدآدمهائی آنجا بودندسئوال

میکردندوآن گوینده این جلسه هم یا گویندگانش هم راجع به اینها جواب میدادند. چند بار دیگرهم من فکرمیکنم قبل ازتابستانش یکدفعه دیگرهم با زمن رفتم توآن جلسات وبعد دیگرتابستان من رفتم مسافرت. رفتم مسافرت ووقتی که برگشتم رفتم مسافرت آذربایجان که تقریباً " یکسال بعدازقضایای پیشه وری بود. وقتی که من برگشتم بالاخره کنجاوی کردم معلوم شدکه اینها یک گروهی هستندکه اسمشان هست "نهضت" وچهره ی شناخته شده اش بعداً " هم خیلی معروف شد مرحوم نخشب بودکه با صطلاح بعداً " بعنوان "سیوسیالیستهای خدا پرست" وازاین حرفها معروف شدندواینها ویک گروهی بودند ودرحدود هفتاد هشتاد نفر بودند من چندماهی با اینها رفتم کارکردم که یعنی فکرمیکنم که مثلاً " پائیزآنجا شروع کردیم باهم فعالیت کردن ومن خوب آدم فعالی شدم تا بهمن ۲۷ که بعدازسوء قصد بشاه بود. وکم کم درضمن فعالیتهائی که ما کردیم من با یک مسئله ای مواجه شدم با چندتا مسئله ، ازجمله اینکه این گروه یک سابقه ای داشت ویک عده ای هم قبل ازما بودندکه آن عده خودشان راکشیدندکنار. این گروه بیشترش دانش آموزان سیکل اول وسیکل دوم دبیرستان بودند. چندتا معدود واقعاً " بتعداد انگشتان دست دانشجوداشت. آنموقع البته دانشجو خیلی نادربود درتهران واصلاً " کسی دانشجوبود مثلاً " خودش جزومقامات عالیرتبه بود تقریباً ". عرض کنم که ، بعدما شنیدیم که ، پرس وجوکردیم واینها ،دیدیم اینها خیلی نمیخواهند راجع به این گذشته حرف بزنند چه شده واینها ویک رگه هائی آن وسط بوده که کم وبیش نزدیک انجمن دانشجویان اسلامی وازاین حرفها وآدمهائی که اسمشان را همینطورمیگفتند ما میدانستیم اینها مثلاً " آدمهای سرشان به تنشان می ارزیده مثلاً " وخوب ما فکرمیکردیم که اینها دلیل ندارد بروند، اینها بایدومرتبه بیایند توی این جریان. مثلاً " یک آدمی بودمن هیچوقت اوراشخصاً " ندیدم ولی فکرمیکنم بعدازانقلاب بعضی ازاینها مقاماتی پیداکردند. مثلاً " مهندس شکیب نیا بود، عرض کنم که آقای ،مثلاً "، دکتریزدی بود برادراین یزدی ..

س- بله برادرابراهیم یزدی .

ج ـ نه ، ابراهیم که آنموقع خیلی کوچک بود نبودتواین جریان ،اسمعیل با ما بود توی این جریان . یک برادردیگری داشت که آن برادرشان بودکه مثل اینکه اودرس زیاد دنبال نکردودنبال کارپدرشان رفت . عرض کنم که آقای مهندس آشتیانی بودکه آنموقع یک کتابی نوشته بوددرمورد باصطلاح رد مارکسیسم وماتریالیسم ازنظرفلسفی واز این حرفها بااستنادبه فیزیک نو ونظریه ،نمیدانم، هایزنبرگ که نمیدانم عدم قطعیت ونمیدانم از این حرفها . بعدما متوجه شدیم که خلاصه دوسه بار من این مسائل را با ، من خیلی روابط صمیمانه ای با نخشب داشتم واینها ، اومطرح کردم که آقا بالاخره اگرما میخواهیم این جریان بزرگ بشود ،درحدودصدوخرده ای نفربودیم ، بایدیک آدمهائی و اینها بیایند . این جریان ما توی مدرسه دارالفنون بود توی مدرسه پهلوی بود ،مدرسه مروی بود ، عرض کنم مدرسه علمیه بود ـ سه چهارتا مدرسه ... مدرسه صنعتی بود وبچه هائی بودندکه خوب بمناسبت اینکه با یک همچین زمینه ای آشنا بودند خیلی خوب میتوانستند با توده ای ها بحث بکنندواینها ونخشب هم این بچه ها را میبرد نمیدانم منظریه آنجا داد بزنندومیگفت صدایتان باید خیلی بازبشود وبرای اینکه میخواهید سخنرانی بکنید ونمیدانم از این چیزها هم به آنها یادمیداد .

خوب ، بعدنمازخواندن واز این حرفها که همیشه بود . قراربود درماه بهمن ، الان تاریخش یادنیستم مثلا " بعدازپانزده بهمن بود ، که آنجا انتخاباتی بشود . ماتزمان این بود که دراین جریان یکهو چندنفری همدیگررادیدیم وگفتیم آقا یعنی به این نتیجه رسیدیم که این آقای نخشب واینها خیلی دقت دارند که ابتکارعمل راازدست ندهندآنجا وماعقیده مان این بودکه یک کاری بکنیم که هیئت اجرائی که قراراست ، مثلا" ، انتخاب بشودواینها ،اینها مثلا" همه شان طرفدارنخشب نباشند . آنموقع آدمهای خیلی معروفی که توی این جریان بودند این آقای خودنخشب بود، آقای رازی بودکه بعدا " همینطور توی شهرداری ماندتااین اواخرواینها . بعدهیچی، ساسانفربودکه تازه آمده بودکه بعدا "یادم هست یک دوره ای خیلی فعال شدتوی جبهه ملی واینها ودرنتیجه چون اینها خیلی مقاومت کردند ، هرکاری ماکردیم اینها حاضرنشدند ما از این جریان آمدیم بیرون . وقتی ما

بیرون درحدوداز این جریان که درحدود صدوخرده‌ای نفربودند فکرمیکنم درحدود بیست سی نفرکنارکشیدند. بعدهم آقای علی وثوق بود، یزدی بود، من بودم ، ماکه آمدیم پنج شش نفر، آقای مرجائی بودکه بعدا" داماد تخشب شدوبرگشت ویکی دونفربچه‌های دیگر مدرسه صنعتی . بعدا" بارها دیگرتخشب آمدبمن هی اصرارکردکه من برگردم واینها دیگرمن نرفتم باآنها کارکنم تااینکه جریان ملی شدن نفت شد. جریان ملی شدن نفت که شروع شد سال ۱۳۲۹ خوب ما خیلی کشیده شدیم بطرف این جریان ودنبال کردن وروزنامه خواندن وبحث کردن وبعدا" دربین جریاناتی که مربوط به جبهه ملی بود با صطلاح نهضت ملی بود من بیشتر بطرف حزب زحمتکشان وبعدهم خاصه یعنی آن جناح باصطلاح مترقیش که بعدا" آمدشد نیروی سوم بطرف آن کشیده شدم وهمکاری کردن ..

س - با خلیل ملکی .

ج - با خلیل ملکی . عرض کنم که این همکاری ما درست است که هیچوقت آنموقع صورت با صطلاح سازمانی پیدا نکردتا موقع بعداز ۲۸ مرداد تا موقع ۲۸ مرداد ولی نقشی که ما داشتیم خیلی شایدازآدمهای سازمان یافته آنجا چندان کمترنبود مثلا" نمیدانم در... درآنموقع کاری که کردیم ما عبارت از این بودکه با یک عده ... بعدما آمدیم دانشگاه تهران دیگر. آنموقع که ما آمدیم دانشگاه تهران دانشگاه تلقی میشدکه تیول حزب توده است .

س - این چه سالی بود آقای دکتر پاکدامن ؟

ج - ماکه آمدیم به .. من سال ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ دیپلم شدم درنتیجه ۳۰ - ۳۱ آمدم دانشگاه تهران .

س - شما آنموقع بنابراین عضونیروی سوم بودید؟

ج - نیروی سوم که هنوزبوجودنیامده بود، نیروی سوم گرایش ..

س - خوب حزب زحمتکشان دیگر .

ج - نه ، یعنی من وقتی واردانشگاه تهران شدم سال ۱۳۳۰ بود شهریور۳۰ بود . عرض کنم

که مثلا" مسائل آن محیط مدرسه دارالفنون آنسال یک محیط فوق العاده استثنائی بود برای اینکه اینها درزمان فکرمیکنیم رزمآرا تصمیم گرفته‌بودندکه‌تمام این کلاسهای شش راآنجا جمع بکنندویک چیزی مثل شبیه دوره پیش‌دانشگاهی تشکیل بدهند. آدمهای مختلفی ازجاهای مختلف آنجا آمده‌بودند ، فقط مدرسه البرز بودکه‌مدرسه شش خودش رانگه داشته بود، آنهم شش ادبی‌اش رانه . تمام مدارس دیگرجمع شدندآنجا وفکرکنیدکه ازبچه‌ی سرکلاس ما ازبچه‌ای بودکه بجرم چاقوکشي درزندان قصرخوابیده‌بود تاآدمی‌که لای پنبه بزرگ شده‌بود ازچهارراه پهلوی آنموقع آمده‌بود ، توجه میکنید؟ سرکلاس ما آدمهای خیلی درهمان چهارتاشش ادبی که آنموقع بود من آدمهائی راکه‌اسامی شان رابگویم به‌شما همه آدمهای خیلی مهم یعنی شناخته شده‌ی امروزهستند. مثلا" خدابیامرز حمیدعنایت بود، عرض کنم که..

س ـ شمس آل احمدهم باشما همدوره بودآنجا ؟

ج ـ شمس نه ، شمس یکسال ازما عقب‌تربود، شمس آنسال نبود. حمیدعنایت بود، پرویز اوصیا بود، هوشنگ نهاوندی بود، آقای علی اصغرهدایتی بود نه‌این دکترهدایتی، عرض کنم ابوالحمدبود. اینها مثلا" آن آدمهائی هستندکه‌فرض کنیدکه ... این آقای حبیب‌الله نورمند که ترجمه میکند، مترجم است دارالترجمه دارد. یک محیط خیلی خیلی عجیبی بود. محیط خیلی عجیبی بود وهمه‌ی این آدمها درکنارهم افتادند بقول شما یک melting poleنه ؟

س ـ بله melting pot

ج ـ یک همچین چیزی . وفوق العاده محیط tense ای هم بود. عده‌ای که‌فعالیت سیاسی ـ داداش‌پوربود، حیدررقابی بود، میکردند ومدرسه‌که‌نمیتوانست اینها راکنترل بکند وآخرسال بیک اعتصاب ختم شد که این اولین اعتصابی بودکه یکی ازاولین اعتصاباتی بودکه توده‌ای هاراه انداختند،کم‌وبیش البته ، علیه دکترمصدق . چطورشد که‌ما رفتیم حل کردیم، بچه‌ها رفتند وبالاخره حل شدواینها . آنسال من باهوشنگ نهاوندی سرکلاس بودیم باهمدیگر، باهم دوستی خیلی صمیمی پیداکردیم وباهم بودکه

رفتیم روزی که عصر که ملی شدن نفت به تصویب مجلس میرسید ما با همدیگر رفتیم درمجلس حضورپیدا کردیم بعنوان تماشاچی ومن هم قیافه موسفید تکیده ی مصدق را میدیدم که چه جورهول وولا میکردوهم بخصوص عرقریزان بقائی را که ومکی را که چطورمیدویدندا ینوروآنورکه خلاصه این اصل بتصویب برسد، اسفند ۲۹ بود. وبعداز آنهم بلندشدیم رفتیم به مناسبت اینکه آنموقع خلاصه ازخودمان پذیرائی بکنیم ، جشن بگیریم این واقعه را ، اگراینها خارج ازموضوع است من نگویم، هان ؟

س ـ نه ،خواهش میکنم .

ج ـ رفتیم شمشیری ، چلوکباب شمشیری خوردیم که شمشیری خودش پشت آنجا ایستاده بود . بعدکه مابه دانشگاه رسیدیم دانشگاه خیلی با صطلاح تحت تا ثیرحزب توده بود یا لااقل تنها گروهی که درآنجا فعالیت مستمرومتشکلی داشت توده ای ها بودند . کوششهائی شدوبخصوص ازسال دومی که ماآنجا بودیم ما فکرمیکنم، من الان یادم نیست چطوری باامیرپیشداد آشنا شدم ولی باامیرپیشدادودکترسعادت ودیباج ، دیباج هم مثل اینکه الان آمریکاست با این بچه ها دورهم جمع شدیم ویک روزنامه ای راه انداختیم به اسم روزنامه "دانشجویان ایران " و یک سازمانی راکه ارگان یک سازمانی شدکه آنموقع .. آنها داشتند "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" که ما مسخره شان میکردیم میگفتیم"سازمان د د ت"که عضو پراک بود واینها ، ما درست کردیم "سازمان دانشجویان ایران "مثل اینکه ، واسم روزنامه مان هم بود "دانشجویان ایران " که تاآخرین شماره اش بمناسبت سالگرد ۳۰ تیر درآمد، اولین سالگرد ۳۰ تیردرآمد . من توآن خیلی فعال بودم هم توی روزنامه اش وهم توی با صطلاح راه انداختن آن قضایا . بعداز ۲۸ مرداد تاآن مقداری که فعالیت بود خوب توهمین رگه نهضت ملی ونمیدانم نیروی سوم فعالیت میکردیم بعدآمدیم اینها که خوابید ویک مقداری من افتادم بکارادبی ومجله سخن رامن یکسالی من اداره میکردم..

س ـ باآقای خانلری ؟

ج ـ باآقای خانلری .آنهم خیلی با مزه بودواینها ویکی ازتجربیات خیلی پرارزش من بود

که برای من هم خیلی واقعا " مهم بود هم شناختن خانلری وهم آنچه آموختم با او. بعد دیگر آمدم خارج ۱۳۳۴ فکرمیکنم ... خارج . لیسانسم را ازدانشگاه تهران گرفته بودم دررشته اقتصاددانشکده ی حق... مدم پاریس . آمدم پاریس واینجا دکترائی گرفیتم ودرضمن درس خواندن اینجا هیچ فعالیتی دراروپا نبود تقریبا " ، همه چیز کسادبود . ما شروع کردیم به اینکه بیائیم این انجمن دانشجویانی که اینجا هست اتحادیه دانشجویان را راه بیاندازیم ، پیشدادهم اینجا بود ، عرض کنم که حمیدعنایت هم آمده بودولندن بود . یک مشت ازدوستهای دیگرهم که ما داشتیم گاهی وازتهران همین طورمیساختیم مثلا" پرویزمشگین خدابیامرزوهم طبیب بود سکته کردوفوت کرد یا آدمهائی ازاین نوع هم مثلا" جاهای مختلف بودند . خلاصه ما آمدیم درپاریس این فعالیتی کردیم واین انجمن اتحادیه دانشجویان اینجا را راه انداختیم واتحادیه دانشجویانی که سنتا " اتحادیه مصدقی بود ومستقل ازتوده ای ها . بعدازیک مدتی فکر کردیم که این یک نشریه ای باید داشته باشد وعرض کنم که مجله ای رادرآوردیم اینجا به اسم " نامه پارسی " .مجله درآمد بنام " نامه پارسی " وژ زهمان شماره اولش هم نوشتیم که این "نامه پارسی " رامیخواهیم ارگان باصطلاح ارتباط دانشجویان ایرانی درخارج ازکشورباشد ومجله فرهنگی باشدوازاین حرفها .

س ـ صنفی ؟

ج ـ نه صنفی ، ما ازهمان اول نظرمان این بودکه صنفی هیچ چیزی صددرصدصنفی نمیتواند باشد باصطلاح بعدا " این اصطلاح درست شد صنفی ـ سیاسی . عرض کنم که ، درهمان شماره بعد منوچهرهزارخانی اینجا بود درمونپلیه بودکه اوبا ما تماس گرفت سرهمین قضایا با هم نزدیک شدیم ودرآمدن نامه پارسی نتیجه اش این شدکه تمام این هسته های مختلف که جاهای مختلف اروپا بودند اینها با همدیگر ، آلمان ، وانگلیس وفرانسه ،آشنا شدند . آشنا شدندوبراساس این کنفدراسیون درست شد یعنی این آدمها را دعوت کردیم وکنفدراسیون درست کردیم . من درجلسه ی اول کنگره اول کنفدراسیون که درلندن بود بعنوان نماینده نامه پارسی شرکت کردم با این پیشنهادکه نامه پارسی را دراختیارکنفدراسیون بگذاریم

آنهـــــا اگرخواستند ارگانش بکنند، چیزی که آنها هم پذیرفتند. بعددراین حساب باصطلاح مافکرکردیم،واین یکبارردیگرهم درزندگی ما تکرارشد کەممکن هم است سئـــوال بکنیم این کارصحیح بود یاصحیح نبود، این فعالیت منفی دیگربجایش رسیده وبـــه حداکثرش رسیده بهتراست که مایک کمبود دیگررا سعی بکنیم پاسخ بدهیم که آن کمبـود سازمان سیاسی است. ایـــن کەبایک عده‌ای ازدوستان آن جامعه سوسیالیستهای ایرانی دراروپا راپایه‌گذاری کردیم که هسته‌ی مرکزیش درپاریس بود ومن هم ازجمله اعضـای اصلی مرکزیش بودم تا..

س ـ چه‌کسانی بودند اعضای این هستـه‌ی مرکزی آقای پاکدامن ؟

ج ـ واللـه تشکیلات ببینید باصطلاح این قضیه رابعهده‌ی فرانسه گذاشته‌بودنـــد. در فرانسه‌ما اینجا یک عده‌ای بودیم که حوزه‌ها رامیگرداندیم ، آنموقع که‌خیلی فعالیتمـان زیادبود سه تا یا چهارتا حوزه‌داشتیم. اگربگوئیم که هسته مرکزیشان گردانندگان ایـــن حوزه‌ها بودند عرض کنم که من میتوانم این اسامی راذکرکنم، درهرحال فکرمیکنم کـــه، عرض کنم که بنابراین هیچوقت یک کنگره‌ای که تشکیل میشد این مسئولیت رابه یـــک کشوروا گذارمیکرد، آدمها را باسم ، تاآنجائی که من یادم میآید، انتخاب نمیکردنـــد اگریادتان باشد...

س ـ بالاخره یک عده‌پیشقـــدم شده‌بودندبرای این قضیه .

ج ـ آهان ، آنهائی که‌این کاررا درست کردند؟آنها راکه‌من میتوانم به‌شما بگویـــم آنها عرض کنم که آقای شیرینلو بودکه دکترطب بود یعنی داشت اینجا پزشکی میخوانـــدو ازآدمهائی بودکه ازقدیم هم گرایشهای باصطلاح مارکسیسم مستقل وسوسیالیسم مستقل واز این حرفها داشت ، منوچهرهزارخانی بود، عرض کنم که امیرپیشداد بود، بنده‌بودم، فکـــر میکنم داداش‌پوربود، مابودیم که این داستان راراه‌انداختیم . بعد محمدصفـــا بود توجه میکنید. یکعده آدمهای دیگری هـم بودندکه‌با ماهمکاری میکردندکه آنها هم حول وحوش کارما بودنددیگر مثلا" آقای دکتردا وریناه بود، آقای دکترمهاجری بود، آقـــای خوشنویس بود...

س ـ حسین زاده بود.

ج ـ حسین زاده بود بله، حسین زاده من یادم رفت بگویم باصطلاح یک کمی بیشتر از بود بود. عرض کنم که بعد در این حیص و بیص مثلا" فکرمیکنم یکدفعه حسین ملک آمد اینجا آن اوائل خوب یک همکاری میکرد، بعد رفت یکدفعه مفصل تر آمد که ماندکه این دفعه دومش مغایر آنموقع بودکه ما دیگر درآمدیم. اینها همان هسته فرانسه بودند. اما درکنار این هسته فرانسه یک گروهی هم در انگلیس بود. گروهی که در انگلیس بودند حمید عنایت بود، مخامدی بود، عرض کنم که حسن رسولی بود، محمدطاهری بودکه امیرطاهری ..

س ـ بله.

ج ـ عرض کنم که کاتوزیان بود وقتی که آمد چون این قضا یا قبل از آمدن کاتوزیان شده بود. ژیلا سیاسی بود، عرض کنم که ویکعده دیگر حالا فکرمیکنم اینقدر مهم نیست. بعد خیلی سریع بگویم، این داستان سوسیالیسم هم جامعه سوسیالیست های اروپا هم آنموقع خیلی مهم شد برای اینکه تقریبا" اولین گروه سیاسی بودکه قبل از جبهه ملی وتقریبا" قبل از حزب توده آنموقع فعالیتش را شروع کرد ویک مجله ماهانه مادرآوردیم سه چهار شماره اش درآمد.

س ـ بنام "سوسیالیسم"؟

ج ـ به اسم "سوسیالیسم". عرض کنم که بعد من هزارونهصدو، فکرمیکنم، شصت آنوقتها هم ناخوش شدم، یادم نیست شصت مثل اینکه ناخوش شدم.

س ـ قبل از اینکه بپردازیم به این قضیه من میخواهم از حضورتان تقاضا بکنم یک مقداری برای ما توضیح بدهید درباره ی روابط جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا وجامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران در ایران؟

ج ـ درواقع جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران بدنبال این جامعه سوسیالیستها تشکیل شد، توجه میکنید .چرا ما گذاشتیم جامعه؟ این لفظ جامعه را ما از league گرفتیم لفظ league که league سوسیالیست مال یوگوسلاوها است، درست است. ویک کنگره هم

درپاریس تشکیل دادیم. اینها را من اگربخواهم بایدفکرکنم. یک کنگره‌ای اول در... اولین کنگره مثل اینکه در ووپرتال بوددرآلمان، فکرمیکنم. درآن کنگره من وآقای دکتر حسین زاده به‌نمایندگی بچه‌های پاریس رفتیم. ووپرتال یک شهرکوچک دراین ناحیه زولینگن مثل اینکه آلمان است که بعدمن شنیدم دیدم که سابقه‌ی مهمی هم درتاریخ مبارزات کارگری آلمان دارد، البته آنموقع ها من اینها را نمیدانستم، محل خیلی اعتصابات بوده است وفلان وازاین حرفها ومرحوم انگلس ومارکس سیدین بزرگقدرهم راجع به آن حرف زدند. خلاصه، ما رفتیم درآنجا. درووپرتال بجزمن وحسین زاده از سوئیس آقای فیروز توفیق بود. فیروزتوفیق بود اوهم جزو.. از آلمان هوشنگ ساعدلو بود، عرض کنم که، آقای بنی هاشمی بود. یکعده‌ی زیادی از آلمان بودند اینها اسمهائی است که الان یادم هست آرین هم مثل اینکه بود.

س - با این ترتیب که شما نام میبرید مثل اینکه اکثرآدمهائی که جزوتشکیل دهندگان اولیه وگردانندگان این جریان بودند سابقه‌ی نیروی سومی داشتند از ایران؟

ج - دقیقاً". دقیقاً" اکثراین آدمها آدمهای نیروی سومی با صطلاح سابقه‌نیروی سومی به نحوی داشتند. بعددرآن کنگره ووپرتال من یادم نمیآیدحالا چه‌چیزهائی را ما تصویب کردیم ولی درهرحال بعدازآن یک کنگره درپاریس تشکیل شد.

س - این کنگره ووپرتال که شما میگوئید همان جائی است که گروه دانشجویان انگلیس تقاضا کرده‌بودندکه اعلام استقلال بکنند باجامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران؟

ج - نه،نه. نخیرآنجا نیست. این اولین تشکل ما است. عرض کنم که بعدرسیدیم به‌کنگره پاریس ما یک مقدارمدارکی هم تهیه‌کردیم، برنامه‌هائی هم تهیه‌کردیم. که‌این برنامه‌ها را هم جزواسنادی که تو مجله سوسیالیسم چاپ شد. پیامی به دکترمصدق توی آن هست، پیامی، نمیدانم، به ملکی هست وازاین حرفها واین برنامه‌ها خیلی مورد استفاده‌جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی قرارگرفت.

س - درایران.

ج - درایران قرارگرفت. مثلاً" مسئله ملی کردن آب را ما تو آن مطرح کرده‌بودیم،نمیدانم

یک چیزهائی گفته بودیم که خیلی .. آنالیزه یک چیزهائیش خلاصه آنجا مورد استفاده قرار گرفت . این را هم باید بگوئیم بمناسبت اهمیت این قضیه . این یک مقدار برمیگردد به برخورد ملکی و اهمیتی که دانشجویان ایرانی در خارج از کشور در ذهن ملکی داشت ، توجه میکنید ، که فکرمیکردکه اینها خیلی آدمهائی هستندکه چون فردا مسئولان مملکتی خواهند بود بنابراین اگر رو اینها آدم تاثیر بگذارد خود بخود رو فردای ایران هم تأثیر خواهدگذاشت .

یک مسئله ای ازآنموقع مطرح شده بودعبارت از این بودکه آقا رابطه ی ما با آن آدمهائی که در ایران هستندچیست ؟ خوب ، آن جو خاص علیه ملکی وجودداشت . مسئله ی دیگری هم که وجودداشت عبارت از این بودکه عملا" امکان اینکه شما خودتان را ، با ارتباطاتی که آنموقع وجودنداشت نه یکنوع ارتباطی که وجودداشت ، خودتان را صددرصدتابع یک جریانی ، هرجریان باشد ، در ایران قراربدهید نتیجه اش این میشدکه شما را که دریک وضعیت کاملا" مجزائی بودید دریک وضعیت کاملا" متفاوتی بودید مواجهه میکردبا این مسئله دشوارکه از یک موقعیتها ویک موضع گیری هائی دفاع بکنیدکه اینجا اصلا" قابل دفاع نمی آمد . توضیح میدهم . اولا" که آقای ملکی را بناحق ، و این ناحق را من سه چهار تا خط زیرش میکشم همانطور که میدانید ، تبدیل کرده بودند هم توده ای ها وهم عده ای ازجریانات داخل جبهه ملی به کمک مسائل مربوط به آقای خنجی و ..

س - خنجی وحجازی ؟

ج - بله تبدیل کرده بودندبه یک اسمی که هرجا اصلا" شما مطرح میکردید یک عده ی زیادی میتوانستندبراحتی به آن فحش بدهند ویک فحش های خیلی مطرح کردنش فحش هائی که اصلا" قابل دفاع یعنی دفاع کردن ازآن نه اینکه مشکل بود ، مشکل نبود اما درمقابل یک آدمهائی شما میبایستی دفاع بکنیدکه آنها ذهنشان خالی بودازاین قضیه ، توجه میکنید ؟ یک مشت دانشجو . یک کسی بلندمیشد ، تا اسم ملکی میآمد ، میگفت آقا آقای ملکی آن کسی است که مثلا" درسال ۱۳۲۶ مثلا" ازارنست بوین یک چک پنج هزارلیره گرفته . حالا

دانشجوئی که مثلا" نمیدانم بیست سالش است یا بیست‌ودوسالش است . این اصلا" نمیداند ارنست بوین کیست ، نمیداندکه اصلا" اوچگ میداده بکسی ، نمیداده ، نمیداندملکی اصلا" کیست . حالا شما درمقابل این میبایستی ثابت بکنیدکه‌نه آقا اصلا" همچین چیزی نبوده آقای ملکی همراه‌هیئت‌نمایندگی رفتندآنجا ، خصوصیتی با آقای ارنست بوین نداشته . اورا دعوت کردند ضیافتی بوده ، اینها هرکدام یک تیکه مثلا" ساندویچ خوردند ضمنش آقای ملکی هم مثلا" به اوبعنوان نماینده روزنامه‌نگارها مثلا" چهار کلمه حرف‌زده . تمام این توضیحات‌شماکه توضیحات واقعیت هم بود موجب‌نمیشد که ازذهن آن آدمها ، توجه‌کردید؟ شما این مسئله را از بین ببرید . حداکثرش این میشد که‌آنها میگفتند بابا این چیست حرفش را نزنیم اصلا" ، توجه میکنید ؟ بنابراین مطرح کردن اسم ملکی اینجا بکلی بضررملکی تمام میشد یعنی اجازه‌میدادکه ، من دلم میخواهد اینها را بگویم به‌شما برای اینکه من یکی ازآدمهائی بودم که طرفدار این بودم که‌این قضیه را ما بایدمستقل باشیم . برای اینکه این اجازه‌میداد میدان بازبشود برای یک مقدارتبلیغات علیه یک آدمی ، هان ،بدون اینکه شما وسائل این راداشته باشید اصلا" شأن شما باشد ووسائلی هم داشته باشیدکه بتوانید ازاین دفاع کنید، توجه میفرمائید ؟ این یک مسئله یعنی دامن زدن به‌یک مسئله ، بازی دشمن کردن بود . مسئله دوم عبارت ازاین بودکه یک عده بچه‌ها بودندکه درتهران داشتند فعالیت میکردند . ما درشرایطی بودیم که‌کاملا" فرق میکرد . ما اینجا نمی نوشتیم قانون اساسی . یادم هست یکدفعه که‌ما نوشتیم درچهارچوب قانون اساسی حمید عنایت آمد گفت ،" آقا ننویسید چهارچوب قانون اساسی بنویسید ماده‌فلان وماده‌فلان چون توا ین چهارچوب قانون اساسی هزارتا مزخرف هم ممکن است توی آن باشد اما ماده‌فلان راکه بنویسید اصل فلان اصل فلان اصل فلان معلوم است ." ما دراین فضا بودیم ، رفقای ما درتهران درفضای این بودندکه اصلا" فرض کنید که نامه بنویسند به مثلا" شریف امامی ودرنامه به‌شریف امامی مثلا" بجای اینکه جناب‌آقای نخست‌وزیر بگویند آقای نخست‌وزیر . این خودش یک عمل اعتراضی تلقی میشد آنجا . اما این عمل اعتراضی که‌درتهران بود وخیلی مهم بود اگرمیآمد درپاریس تبدیل

میشدبه یک نشانه‌ی سازشکاری . حالا شماهی باید توضیح بدهیدکه آقا این آقای نخست‌ـ وزیرکه‌نوشتند این خودش خیلی مهم است فلان است ، توجه میفرمائید ؟ بعدآنها یـــک موقعیتهائی را داشتندوتصمیم گیری میکردندکه‌آن موقعیتها موقعیتهای ما نبودند .
بنابراین براساس همه‌ی این حرفها ما صحبتمان این بودکه آقا ما بیائیم خودمان را چیز بکنیم، این سازمان راکه‌مستقل بودیم ، عملا" هم مستقل بودیم‌دیگر خودمان تصمیـــم میگرفتیم خودمان بیانیه ها را پیش‌خودمان فلان میکردیم اینها . کم‌کم‌مسئله این شـــد که‌اعلام شدکه این نمیدانم مثلا" استقلالشان رااعلام بکنند. درکنگره دوم هم ما ایـــن حرف رازدیم یعنی همان کنگره که پاریس‌بود آنجا هم‌نوشته شداین قضیه . منتها اگرکـــه بعدشما چـــون آنموقع تهران بودید این قضیه درتهران منعکس‌شد آن را بعضی ازدوستان این رااینجا چیزکردند رسالتشان این بودکه‌ازتهران بلندشدند آمدنداینجا واین را تبدیل کردندبه یک فیلی بهواکردن که‌آقا یکعده‌ای هستندکه دارند دراروپا ازپشت‌خنجرمیزننـد به‌فعالیتها فلان وازاین حرفها . درحالیکه همچین چیزی نبود، توجه میکنید؟ وقضیـه‌هم فقط به‌قضیه بچه‌های انگلیس‌نبود . درجامعه‌سوسیالیستها چند جناح تقریبا" میتوانـــم بگویم بوجودآمده‌بود . یک جناح بچه‌هائی بودندکه نیروی سومی دیش‌بودند. نیروی سومی بمعنی اینکه‌خلاصه بصورت‌کاملا" قشری وکاملا" هم سطحی همان حرفهای ۱۳۳۲ را تکرارمی ـ کردند، بزرگترین خطربرایشان خطر حزب‌توده بود، توجه‌میکنید؟ خطرشوروی بود ویــــک نوع تصوررابطه‌ی مریدومرادی هم با ملکی با خودشان حس میکردند .
س ـ چه‌کسانی بودند آقا اینها ؟
ج ـ جلوی اینها اصلا" نمیشد واقعا" وقتی صحبت میکردید واقعا" جلویشان نمیشد بگوئیم که‌مثلا" بالای سرملکی ازسرمن کمترمودارد، اگرشما این حرف را میزدید اصلا" این نشانـه‌ی انحرافات خیلی زیادی بود . من یادم هست‌که یکی ازاولین جلسات حوزه‌هائی که‌مـــا آنجا تشکیل دادیم حوزه‌ای بودکه‌تواین کافه فرانسوا کوپــــه نزدیک‌ میشــیر ودوروک تشکیل شد . آنموقع مرحوم ملکی این کتاب تیبورمانـــد را درآورده‌بود " جهان بین ترس وامید" وخودش هم یک مقدمه‌ای برایش نوشته‌بود. حرف‌تیبورمانـــدکه میدانیدهمیـــن

چندوقت پیش فوت کرد درحدوددوسه هفته پیش فوت کرد، حرف تیبورماند توی آن کتاب این بودکه بله این حرفی که بعدها هم خیلی تکرا رشدواینها اروپای غربی که فکرمیکرد که قبل از جنگ بین المللی خلاصه هژمونی داشت وموقعیت مسلطی داشت این موقعیت مسلط را ازدست داده ودرحال انحطاط است . ملکی درآن مقدمه اش نوشته بودکه نه همچین چیزی نیست . این حرفها حرفهای بدبینانه است که آقای تیبورماند زده واینها ، اروپای غربی درحال انحطاط نیست وتمدن غرب هنوزوجوددارد . من آنروزآنجاکه رفتم به من مسئولیت گذاشتندگوینده بشوم من که این حرفها را زدم گفتم بله این این راگفته ، آن این راگفته اینها فقط وفقط بخاطراینکه این بچه ها یعنی یک موردخیلی خیلی مشخصی را من به بچه ها عرضه بکنم که اینها بدانندکه ممکن است ملکی هم اشتباه بکند . گفتم آره این تیبورماند این حرفها راکه دارد میزنند برای این میگویدکه درآن موقع اگرنقشه دنیا را نگاه کنیم ، من نقشه دنیا را نشان دادم . این بیشتردنیا مستعمره انگلیس وفرانسه و ،نمیدانم ، هلندواینجاها بوده . الان بعدازجنگ که نگاه کنیم این مستعمرات را همه ازدست دادند سهم اینها مثلا" در، نمیدانم ، تجارت بین الملل مثلا" اینقدربوده ، الان سهمشان شده اینقدر ، توجه میکنید . یک چیزهای خیلی باصطلاح فاکتهائی بقول شما ، واقعیات خیلی خیلی ملموسی را . این گفتن من باعث شدکه یکی ازحضاری که آنجا هست اصلا" چنان عصبانی بشودسراین قضیه وگفت ،" بله این حرفها حرفهای خنجی است دارند اینجا میزنند و نمیدانم فلان ومن بایدچه بکنم واینها ." وباعث شدکه دیگریکی دو سال بنیایداصلا" توی این جریان .

خوب ، ما فکرمیکردیم که بله ملکی اهمیت فوق العاده بزرگی دارد همه هم برایش احترام خیلی زیادی قائل بودیم ولی قضایا با ملکی شروع نمیشودوبه ملکی ختم نمیشود . میشود تنوع بیشتری وجودداشته باشد ، باید باشد ویک حرفهائی که ملکی زده احتیاج دارد به اینکه تکمیل بشود یعنی لااقل با این لغت غلطی که راه افتاده تعمیق بشود ، توجه کردید . مثلا" تحلیل جامعه شوروی ، ملکی توآن " سوسیالیزم یا

سرمایه‌داری دولتی" یک جاهائی میگوید، " انحراف شوروی ازبعدازجنگ بین‌الملل شروع شد ، بین‌الملل دوم ." یک جائی میگوید، " انحراف ازتصفیه‌های سالهای ۳۰شروع شد ." معلوم نیست واقعا " . خوب یک نظرات یک آدمهای دیگری بودکه میگویند نه آقا اینن اصلا" ازانقلاب تخمش لق بوده . بعدمثلا" راجع به مسائل خیلی مهمی مثلا" تروتسکی خوب تروتسکی رجلا" . ما هیچی راجع به این قضایا حرف نداشتیم بزنیم .
اینها همه زمینه‌هائی بودکه مثلا" درمورد شوروی میبایستی چه‌بشود؟ باصطلاح..
س - بررسی بشود .
ج - بررسی بشود وبصورت ژرف‌تری باصطلاح بیان بشود . همین طوررابطه با مارکسیسم . خوب بالاخره‌حالا ما میگفتیم که موقع‌نیروی سوم است حزب مارکسیست بدون شوروی . یک همچین چیزی بوددیگر . بعدها کم‌کم اصلا" معلوم نبودکه خوب ما مارکسیسم بدون شوروی میگوئیم مثلا" با تمام این جریانات سوسیال دموکرات خطمان چیست که مرزبندی داریم باصطلاح ؟ باجریانات سوسیالیستهای دست چپ مرزبندیمان چیست؟ با جریانات مثلا" تروتسکیست وفلان واینها مرزبندی ...
اینها معلوم‌نبود، خوب بایدا ینها تدوین بشود . همه‌ی اینها حرفهائی بودکه توی زبان بود ، توی دهنمان بود . علاوه براین مادراروپا مواجهه با این بودیم که‌یک مشت آدمهای دیگری هم بودندکه بهمین حرفها اعتقادداشتندکه آن سابقه‌ی نیروی سومی را نداشتند ضمن اینهم قبول کرده‌بودند یعنی قبول هم داشتندکه هیچ دشمنی هم با آقای ملکی هم‌نداشتند توجه‌میکنید ؟بنابراین آنها هم میخواستند فعالیت بکنند . همه‌ی اینها موجبات این شده‌بودکه یک همچین فکری بودکه ما دلیلی نداردکه این (۱) بضررخودملکی است و(۲) بضرر خودما است وما را فلج میکند همانطوریکه کرد این دنباله‌روی . متأسفانه این قضیه‌را، ملکی هم‌خیلی آدم حساسی بود ، بصورت خیلی بدی ،شاید شما آنطرف قضیه‌را بدانید ، بتهران منعکس کرده‌بودند واینها بنحوی که ملکی فکرکرده‌بود که یک عده‌ای هستند اینجا که‌میخواهند ،نمیدانم، با حزب‌توده نزدیک بشوند . آها ن ازحرفهای دیگری که ما

میزدیم یکی عبارت این بودکه آقا اینکه ما همه جا تبدیل بشویم از طرف یک عده‌ای که ما حزب توده‌را میخواهیم باصطلاح سربه‌تنش نباشد، بکوبیم . ما این وظیفه‌ی ما نیست ما مخالف با حزب توده‌هستیم و این مخالفتمان را نگه خواهیم داشت اما این وظیفه‌ی ما نیست که‌تا یکی بگوید سلام علیکم من اول بگویم آقا اول ثابت کن که حزب توده خائن است وفلان وبعدجواب سلامش را بدهیم . اینهم تبدیل شده‌بودبه‌نقل شده‌بوددرا یران بعنوان اینکه بله اینها میخواهندبروندبا حزب توده‌بسازندواز این حرفها . البته اینها شئی را که‌من دارم میگویم قبل ازآن نامه‌ای است که ،نمیدانم، جامعه سوسیالیستها نوشت توآن کنگره‌واین حرفها . اینها همه مال قبلش است .

این گرایش ما باصطلاح گرایش من بگویم دست چپ باصطلاح ، گرایش استقلال طلب ،گرایش، درکمیته‌اینجا ، اکثریت بود. من بودم وآقای هزارخانی بودوامیرپیشدادبود ودکتر شیرینلو بودو نمیدانم حسین زاده وداداش پورهم مثل اینکه آمده‌بودند.

س ـ اینها گروه استقلال طلب بودند درآن زمان ؟

ج ـ نه ،نه. اینها باصطلاح هسته، مرکزی بودند ازاین آدمها من ومنوچهر، عرض کنم که، شیرینلو کم‌وبیش یک نظر، ازاین تزدفاع میکردیم..

س ـ استقلال طلبی .

ج ـ امیرپیشدادهم که‌ما را می شناخت اوهم قبول داشت منتهی یک موضع باصطلاح بگویم سانتریست داشت . ولی اوهم قبول داشت ودرنتیجه با هم مسئله‌ای نداشتیم .

دراین موقع زدوآقای شیرینلو برگشت تهران ومن هم ناخوش شدم افتادم مریضخانه‌و آقای حسین ملک با رسالت اینکه جامعه سوسیالیستهای ایرانی دراروپا بەناموس تجاوز شده اوبرای دفاع ازاین ناموس برگشت آمدپاریس . یعنی آمدپاریس ونمیدانم تصمیماتی گرفتندوخلاصه یک چیزهائی کردند نتیجه‌اش این شدکه، منهم مریضخانه بودم، منهم برداشتم یک نامه‌ای نوشتم به‌کمیته مرکزی باصطلاح، برخوردخیلی بدی حسین ملک با منوچهرهزارخانی کرده‌بود که تنها کسی بودکه تو جلسه حاضربوده‌است ازدوستان ما ومنوچهر آمدبا من صحبت کردوگفت ، " همچین چیزی شده‌واینها ." من برگشتم یک نامه‌ای نوشتم‌که‌من تقاضا میکنم که

یک جلسه عمومی تشکیل بدهید که راجع به این مسئله رسیدگی بکنیم وآنها هم مثل اینکه، نوشتم اگرجلسه عمومی تشکیل ندهیدمن دیگرنمیآیم، جلسه عمومی تشکیل ندادند ومن هم دیگرنرفتم. این جریان مال هزارو، فکرمیکنم، نهصدومثلاً" شصت ودو آنوقتها باشد الان یادم نیست. بعدموقعی که من رفتم تهران البته خوب با چندماه فاصله من و،از بین همه کسانی که اینجا بودندوبرگشتندتهران فکرمیکنم فقط من ومنوچهرهزارخانی بیشتربصورت علنی من بصورت کمتری یکنوع علاقه‌ای به‌ادامه فعالیت اجتماعی واینها داشتیم لااقل. رفتیم مثلاً" سرخاک ملکی رفتیم، لااقل میدیدمشان .نمیدانم همه اینها. آن حضرات دیگرهیچکدام اصلاً" دیگر نیامدند. البته من روابطم را با این بچه‌ها داشتم یعنی باامیر، خوب با هم خیلی دوست بودیم ویادم هست که وقتی من داشتم میرفتم ایران چندهفته قبل ازاینکه من حرکت بکنم آیزاک دویچر مرد. من توی مجله سوسیالیزم فکرمیکنم اولین متن دویچر رابفارسی من ترجمه کردم، یک چیزی اتفاقاً" راجع به شوروی بودهمان برای اینکه نشان بدهم که دیدهای دیگری وجوددارد. اتفاقاً" وقتی داشتم میرفتم امیربمن گفت،" ناصر، تویک چیزی بردار بنویس راجع به این دویچر که مرده." که آنموقع اینها مجله سوسیالیسم هفتگی رادرمیآوردند، هفتگی نمیدانم ماهانه درمیآوردند ومن گفتم خیلی خوب. رفتم توراه درترابوزان که رسیدیم من این مقاله راکه نوشته بودم پاکنویس کردم درترابوزان پست کردم که بدست امیربرسد. من هیچوقت نفهمیدم این مقاله، مقاله‌که نه البته یک چیز خیلی کوچکی، چاپ شد یانشد. اینده‌فعه که برگشتم یکدفعه امیررادیدم گفتم امیر یادت هست من همچین چیزی دادم بالاخره چاپ شد؟ گفت،" آره." ویک شماره‌اش راآورد بمن نشان داد که دیدم چاپ شده. اینکه باهم ارتباط داشتیم البته ولی کارکردن .. واقعاً" نه میخواستم ونه آنها هم زیادعلاقمند بودندکه بفهمم که چه گذشت. فقط میدانم که آن کنگره‌ای که شما میگوئید کنگره‌ی یا باید همین حرفهائی که من دارم میگویم بآن صورت نقل شده بگوش شما رسیده...

س- آقای حسین زاده اداره‌کننده کنگره بودندآنجا، درآن کنگره بخصوص که من اشاره‌کردم.

ج ـ کجا بود؟

س ـ الان دقیقاً" شهرش یادم نیست ، میتوانم ازایشان بپرسم .

ج ـ نمیدانم . نه توی ووپرتال این مسئله مطرح شد ولی بچه‌های لندن نبودند توی ووپرتال .

س ـ بله ، حالا آن مسئله مهمی نیست .

ج ـ حالادرهرحال مسئله‌ای نیست . بعدمن برگشتم ایران ، البته ملکی ازتهران به‌من دوسه دفعه پیغام داده‌بود که آقا شما اگربرگردیدایران میگیرندت . این را هم حسین زاده به‌اوگفته بود ، حسین زاده ساواک . یکدفعه‌یکی راکه گرفته بود خلاصه به‌اوگفته بود که‌آقا این فلانی کیست ؟ این بیاید من تو فرودگاه میگیرمش . مرحوم ملکی هم به من پیغام داده‌بود . علت‌قضیه هم عبارت‌ازاین بودکه ، آها ن یک کاردیگری که‌ما آنموقع کردیم عبارت‌ازاین بودکه ـ درسال ۴۲ اینکارراکردیم ـ ما درپاریس‌آمدیم یک جلسات بحث‌وگفت‌وشنود درست‌کردیم که همه بیایند بنشینند حرف‌بزنند صحبت‌بکنند فلان بکنند اینهاومن هم چون این موقعیت موضع با صطلاح دست‌چپ را همیشه میگرفتم که‌آقا ما ضدشوروی نیستیم ، ما ضدتوده‌ای نیستیم ، ما آدمهای مستقلی هستیم که عقیده‌نداریم شوروی سوسیالیست‌است ، ما آدمهای مستقلی هستیم که عقیده‌نداریم حزب‌توده یک حزب مارکسیست واقعی است ، توجه‌کردید ؟ به‌این مناسبت‌وآن حرفهائی که به آن ترتیب هم نقل شده‌واینها توی حرفهای ساواک من مشخص شده‌بودم بعنوان یک آدمی که‌میکوشد که‌حزب‌توده‌را با جبهه‌ملی ونیروی سوم واینهاآشتی بدهدوائتلاف بکنند . بنابراین یک آدم خیلی ، ازاین نظر برای اینها ، حساسی بودم،توجه میکنید ؟

خوب ، من برگشتم تهران ، البته من ازراه زمین برگشتم وبه‌این مناسبت درفرودگاه نتوانستندمن رادستگیرکنند ، وفامیل متهم هست‌پاکدامن همدانی واسم پدرم هم هست علی اصغر. ما وقتی رسیدیم به‌مرز آن کاغذها رایارو پاکت‌واین پاسپورت ما راگرفت برد نگاه بکند توی فیشه نگاه کردکه‌ببیندکه مثلاً" اسم ما هست‌آن تو . ما متوجه شدیم که ، من با ابوالحمد بودم ـ ابوالحمدهم یک سابقه‌ی محکومیت‌توده‌ای وازاین

حرفها داشت ـ متوجه شدیم که این به یک پچ پچ افتاد و بلند شد و رفت آن رئیس را دید وبا او شروع کرد پچ پچ کردن . بعد من اسم رئیس را شنیدم صدای رئیس را شنیدم که گفت ، " نه ، این اسم پدرش فرق میکند . " و این آمد و شناسنامه ما را بما داد و ما آمدیم . احتمال خیلی زیاد این بود که آنجا مثلا" بجای علی اصغر نوشته‌اند مثلا" اصغر، توجه میکنید؟ یا علی و در نتیجه ما را آنجا مزاحمان نشدند و ما آمدیم تهران . آمدیم تهران و رفتیم دانشگاه تهران و با اصطلاح شروع کردیم کار کردن ولی خوب بالاخره مواجهه با مخالفت ساواک شدیم و ما یک سالی گرفتار ساواک و از این حرفها بودیم . .

س ـ اجازه بدهید برگردیم به این موضوع . من میخواستم یک چیزی از شما سئوال بکنم که راجع به فعالیتهای جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا بود و آن زمان که شما در اینجا بودید . آیا سازمانهای امنیتی ایران که در اینجا نماینده داشتند و همچنین نمایندگان در سفارت بودند و آقای جهانگیر تفضلی که مسئول محصلین و اینها بود هیچ نوع مزاحمتی ایجاد میکردند برای فعالیتهای شما و سایر دوستانتان که در این جمع بودند؟

ج ـ عرض کنم ما اولا" شناخته شده بودیم یعنی در مرحله اول بعنوان آدمهائی که داریم فعالیت دانشجوئی و صنفی میکنیم آدمهای شـــــــــــــر . سر قضیه "نامه پارسی " توجه میکنید که گفتم ، حالا اگر میخواهید برگردیم من توضیح بدهم اصلا" نامه پارسی چه بود و فلان و از این حرفها .

سر قضیه نامه پارسی اشکالها شروع شد . جهانگیر تفضلی یک آدمی که من از تهران مـــی ـ شناختمش .

س ـ گویا من آنطور که شنیدم با شما خیلی دوست بوده .

ج ـ بله ، بله . من از تهران . . . یعنی خیلی دوست که حالا من به شما میگویم چطوری دوست بودیم . من جهانگیر تفضلی را از تهران می شناختم . چطور می شناختم؟ بعد از ۲۸ مرداد در ـ تابستان یادم نیست ۳۲ نه معذرت میخواهم تابستان ۳۳ فکر میکنم قبل از اینکه مـــن بروم ، مجله سخن بود مثل اینکه فکر میکنم بله . در زمستان ۳۲ و خلاصه تابستان ۳۳ روزنامه

" ایران ما " درمیآمد وصفحات ادبی داشت وسطش . مسئولیت این صفحات ادبی را دوست بسیار صمیمی بنده آقای نادرپوربعهده گرفته بود .

س ـ آقای نادرنادرپور .

ج ـ بمناسبت این مسئولیتی که اوداشت منهم با نادرهمکاری میکردم درنتیجه به آن مجله رفت وآمدمیکردم به آن روزنامه .

روایت کننده : آقای دکتر نا صر پاکدامن
تاریخ مصاحبه : ۲۶ مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوار شماره : ۲

عرض کنم که درنتیجه با آن روزنامه ما رفت وآمدمیکردیم. روزنامه رفت وآمدمیکردیم و مقالاتی را مینوشتیم وتوی قسمت ادبیش چاپ میکردیم. مثلاً" من یک دوره تاریخ سینما آنجا نوشتم ، ترجمه های مختلف ، شعرمثلا" چاپ میکردیم. آدمهای دیگرهم آنجا بودند درآن زمان مثلا" تورج فرازمندبودکه خیلی میآمد، نمیدانم این آقای دکتر ابوالحسن ورزی بود عرض کنم که ازاین تیپ ها . درآنجا بـه آن مناسبت آقای تفضلی ازوجودبنده ، خوب من یک جوانی بودم تازه ازدانشگاه درآمده بودم. خبردارشده بود ایشان آنموقع نماینده مجلس بود. بعدموقعی که اوآمدبه پاریس ، من این را شاید یادم رفت بگویم. من دردانشگاه تهران شاگرداول شدم ودوره یعنی خرداد ۳۳ ما فارغ التحصیل شدم. برای ما خیلی مهم بودکه بیائیم خارج درس بخوانیم ، آن فضای بعدازه۲۸ مرداد وبعدهم بالاخره جوانی میخواستیم بیائیم خارج . من هم برادرم آنموقع توانسته بودکه بیاید به فرنگ وهمش اصرارمیکردکه بعنوان یک انگیزه باصطلاح عامل نوسازی modernizing factor خلاصه درخانواده ما یک تغییراتی حاصل بشود ازجمله این تشویق را هم میکردند.

وقتی ما لیسانس شدیم خبردارشدیم که دوره ی قبل ازماکه درست دوره ی بعدازه۲۸ مرداد بود یعنی شاه از ۱۵ بهمن دیگرنیامده بودبه دانشگاه وحاضرنشده بودکه هیچکس را قبول کندوا ینها سال ۱۵ بهمن ۳۲ حاضرشده بود فارغ التحصیل ها راقبول بکند. ووقتی فارغ التحصیل شده بودم ورفته بودم پهلویش ازجمله حرفهائی که زده بود این بودکه ما بایدشاگرداول ها

را بفرستیم خارج. آن دوره ، مطابق معمول همحرفهائی که میزد که نمیدانست شاگرد اول ها چندنفرهستند ، خیال کرده بودکه مثلاً" یک دانشگاه داریم آنهم مثلاً پانزده تا آدم . نمیدانست که مثلاً" دردانشکده ادبیات بتنهائی خودش مثلاً" نمیدانم بیست وپنج تا شاگرداول دارد . دانشکده تهران مثلاً" دانشکده حقوق خودش مثلاً" بهتا شاگرداول دارد . این فکرکرده بودمثلاً" چهارتا دانشگاه هست ، چهارتا دانشکده هست هرکدامشان هم یک نفرفارغ التحصیل دارند . بعدتازه درکنارداانشگاه تهران دانشگاه مشهدهم بود دانشگاه ،نمیدانم ،تبریزهم بود ، دانشگاه اصفهان هم بود اینها هم همه شاگرداول داشتند . ایشان این کلام شیرین را بیان کرده بودند . دوستانی که آنسال شاگرداول شده بودند این آقای دکتراسمعیل یزدی بود ازجمله شان ، خانم بهجت صدربود ازجمله آنها بودو چندنفردیگر این دوتایش را من یادم هست . وقتی بنابراین ما شاگرداول شدیم اینها را ما دیدیم اینها آمدندگفتند که آقا میدانیدپارسال بهما یک همچین قولی را بما دادند بیائیدما باهم دیگریک کاری بکنیم فعالیت بکنیم که این بما بورس بدهند . یک جلساتی راتشکیل دادیم واینها اینوروآنور خلاصه دوندگی های خیلی زیاد آنموقع هم دولت پول نداشت دیگر ، سازمان برنامه میگفت بله من میدهم آن میگفت من نمیدهم آن میگفت نمیشود اینها ، حالا یک صحنهای اینهم خیلی اگرپرحرفی دارم میکنم این نکتهای که میگویم بنظرمن خیلی پرمعناست ازنظرنشان دادن درجه فهم وشعورآنموقع سازمان برنامه . آخرسربهاینجا رسیدکه سازمان برنامه گفت من حاضرم پول بدهم امارشتهها ئی راکهرشتههای عمرانی هستند . خوب ، این معنیشاین بودکه من به باستان شناسی پول نخواهم داد ، معنیشاین بودکه مثلاً" بهتاریخ نخواهم داد ، بهحقوق نخواهم داد .

س - حتی اگراقتصادباشد .

ج - معلوم نبود . بعدمن بلندشدم رفتم آنجا مسئول این قضیه رادیدم یک آقای مهندسی بود وگفتم آقاچهشده ؟ گفت ، " بله ،ماتصمیم گرفتیم فقط بهرشتههای عمرانی بدهیم چون مال اعتبارات سازمان برنامه است ." گفتم درحال حالا من با شما این بحث رانمیکنم

که در یک مملکتی مثل مملکت ما متخصص نمیدانم باستان شناسی هم ما لازم داریم، اصلاً" این بحث را نمیکنم. ولی حالا عمرانی‌گی ها هستند؟ گفت، " دانشکده‌فنی وچه‌وچه.." همه را دانشکده‌حقوق را نگفت. بعدمن گفتم که آقا دانشکده حقوق شما چکارمیکنید؟ گفت، " نه، آنها که فایده‌ندارد." گفتم آقا بالاخره آنجا اقتصادهم هست. گفت، " نه اقتصادهم عمرانی نیست." گفتم آخر چطور برنامه ریزی که‌شما داریدمیکنیدبرنامه‌ریزی اصلاً" یک کاراقتصادی است. گفت، " نخیر، اقتصادجزوکارهای عمرانی نیست وبورس نمیدهیم." بهرحال بنده آمدم فرانسه ووقتی آمدم فرانسه بعدازیکسال این داستان بورس من درست شد. درنتیجه وقتی که‌آقای تفضلی آمدپاریس من جزودانشجویانی بودم که‌باسم دانشجویان دولتی بودم باصطلاح بورس میگرفتم. تفضلی مثل خیلی ازآدمها یکنوع... اولاً" آدم فوق العاده باهوشی بود، خیلی خیلی باهوش. یعنی یک هوشی که دیگربه‌یک مرحله بیمارگونه‌ای میرسید واقعاً". دوم مسئله‌اش اینست که مثل خیلی از آدمهای هم نسل خودش عجیب فریفته وشیفته‌این افسانه‌ی شاگرداول است یعنی بچه‌ای که فرنگ درس خوانده‌یا شدونمیدانم فلان وازاین حرفها. سوم مسئله‌اینکه وقتی آمددرفرنگ خواست یک کاری بکندکه‌یک پایگاهی برای رژیم بوجودبیاورد، اینقدرباهوش بودکه‌این پایگاه را میتوانندبوجودبیاورد وبوجودآورد درواقع. دراین مجموعه آمد چندتاکار کرد. یکیش این بودکه آمد یک‌جوائزی گذاشت وبه این بچه‌هائی که اینجادیپلم گرفته بودندیانمیدانم امتحان داده‌بودنداینها، به‌اینها پول داد جایزه داد مثل این آقای پویان ونمیدانم..

س- کدام پویان آقا؟

ج- همین پویان که‌بعد شد پروفسورپویان دانشگاه چیز و وزیرشد. مثلاً" ده‌هزار تومان پول به‌اوداد دند. مثلاً" گفتند هرکس اینترن شده یک پول دادند. مثلاً" به‌این آقای منوچهرگنجی، به اینهم مثلاً" بعنوان دانشجو برجسته مثلاً" یک پولی دادند. خوب، من آقای تفضلی رااینطوری میشناختم. علاوه براین آقای تفضلی یک بارماررفتیم... آهان یکی دوبارمراتوی سفارت دیدواینها آنموقعی شدکه ما میخواستیم نامه پارسی دربیاوریم.

ما رفتیم با سرپرستی صحبت کردیم گفتم آقا جان ما اینجا خیلی لازم است که یک نشریه فرهنگی دربیاید. او هم گفت، "آره، این خیلی فکرخوبی است واینها." گفتیم که ما این نشریه را درمیآوریم غرض هم نداریم که مسئله سیاسی با شدوفلان باشدواینها ما این نشریه را درمیآوریم شما منتهی قبول بکنید که وقتی این نشریه درآمد از ما یک مقداری بخرید، توجه میکنید یعنی باصطلاح به این ترتیب یک مقداری کمک بکنید. او موافقت کرد که یک همچین کمکی به ما بکند.

شماره اول مجله درآمد و عرض کنم که مجله سه ماه یکدفعه درمیآمد وتقریباً "اداره کننده‌ی مجله من وپیشدا دبودیم، وتقریباً" همه را تایپ میکردبا یک انگشتی با آن وسواس خاصی که داشت، عرض کنم، که ما هم مقاله جمع میکردیم. توی آن شماره اولش از حمید عنایت مقاله هست، از مهرداد بهار مقاله هست، از این آقای علی شیرازی یک داستان نوشته، شماره اولش یا شماره بعدش، ویک ترجمه عجیب وغریبی این آقای پرویز مرات کرد یک مقاله‌ای من نوشتم راجع به بیسوادی، یک مقاله‌ای از مرحوم ملکی هست توی آن فکر میکنم، شماره اولش یا شماره دوم، نمیدانم یادم نیست با امضای بینا دل نمیدانم یک همچین چیزی راجع به کارشناسان، نقش کارشناس و از این حرفها. این مجله درآمد. عرض کنم که شماره دوم مجله که درآمد ما این مجله را همه جای دنیا توزیع کردیم. اولاً" یک شماره‌اش را انگذاشتند بتهران برسد تمام را گرفتند توپست وشماره دوم که درآمد ما توی سرمقاله‌اش برداشتیم نوشتیم که پیامهای باصطلاح همبستگی وپشتیبانی را که از سازمانهای دانشجوئی مختلف درآلمان وانگلیس وسوئیس باصطلاح بدستمان رسیده بود اینها را چاپ کردیم که این نشان میداد که یک شبکه‌ی ارتباطی بوجود آمده. حساب همه مان هم این بود که ما میخواهیم درچهارچوب قانون اساسی فعالیت بکنیم بنابراین دریک حالت علنی میخواستیم بکنیم، یعنی چیزی را مخفی نمیکردیم.

س- ازشماره دوم هم آقای تفضلی کمک مالی کرد؟

ج- نه، نه

س- خریدند؟

ج ـ بله، بله .

س ـ از این شماره‌های خریداری شده‌ایشان هم چیزی بتهران نرسید؟

ج ـ نه، نه حالا مسئله‌ی دیگری اصلا" بوجودآمد . قضیه کم‌کم بالا گرفت به‌این ترتیب که‌این عجیب مورد اعتراض تهران وسرپرستی های دیگردراروپا قرارگرفت . آقای تفضلی آنموقع یک‌کاری میکرد وآن کارعبارت ازاین بودکه‌روزنامه " ایران ما " رادرتهران درمیآورد وتقریبا " ارگان خودش کرده‌بود بعنوان سرپرست کل محصل .وآنرا همه جا توزیع میکرد، ازآن کارهای خیلی کثیف . بنابراین وقتی مجله‌ی مادرمیآمد این برمیداشت شتش خودش یک شرحی ، باآن زرنگی های موذیانه‌خودش ، برمیداشت توآن مینوشت که‌یک همچین روزنامه‌ای درآمده که کسی که میخواند نمیفهمیدکه چقدراین مطالبی که این تونوشته شده این مطالبی است که تو آن مجله بوده ؟ چقدراین مطالبی است که این آقای جهانگیرتفضلی نوشته .

بهرحال ، شماره سومی که بوجودآمد روزنامه ما ، اتحادیه هم آنموقع دست باصطلاح ما بود امیرپیشداددبیرش بودوخوب ماهم خیلی فعالیت میکردیم. این شماره سوم مجله که‌درآمد دیگراصلا" کاربه‌غوغا رسید. چرا؟ برای اینکه درهمانموقع بودکه درایران دانش‌آموزان مدارس اعتصابی کرده‌بودند برای قضیه معدل . آئین‌نامه جدیدی دولت آورده‌بودکه گفته بودکه معدل قبولی را میکنیم ۱۲ وبابت این دانش‌آموزان مدارس اعتراض‌کرده‌بودند وبعدمثل اینکه تیراندازی شده‌بود ویکی دونفرکشته‌شده‌بودند . همانموقع بودکه نیمایوشیج هم فوت‌کرده‌بود وشمایادتان هست که نیمایوشیج وقتی فوت‌کرد هیچیک ازباصطلاح روزنامه‌های مملکت راجع به اوحرفی نزدند . علاوه‌برآن دراین شماره سوم یک مقاله‌ای راهم مابرداشتیم‌نوشتیم که بعنوان سرمقاله چاپ شد که چرا ما بایدیک سازمان واحد دانشجوئی تشکیل بدهیم وچهارچوب این فعالیتهای این سازمان دانشجوئی چه‌باید باشد هدفهایش . آیافقط باید صنفی باشدکه جواب‌داده‌بودیم نه زمینه‌دوم فعالیتهایش فرهنگی است ، فرهنگی یعنی چه وزمینه‌ی سوم فعالیت سیاسی است امورمربوط به‌سیاست آموزشی وسیاست نمیدانم تعلیم وتربیت واینها (؟)

(؟)　　چهره‌ی این شماره سوم بنابراین چهره‌ی خیلی باصطلاح بی پرده‌تری بود. دردقایق آخرهم که داشت درمیآمد مافهمیدیم که آن اعتصاب شده ، دوورق کاغذ هم به‌این اضافه‌کردیم ویک اعلامیه‌ای نوشتیم درموردآن اعتصاب. به این معناکه ،زرنگی هم اینطوری کردیم که آقا بجای اینکه‌دولت را حمله بکنیم به‌روزنامه‌اطلاعات حمله کردیم که این روزنامه اطلاعات یک همچین اعتصابی درآنجا شده این اطلاعات احمق یک همچین چیزهائی برداشته نوشته یعنی چه؟ فلان وازاین حرفها یک چیز خیلی تندی .من یادم هست که‌این را که‌بردم دست جهانگیرتفضلی رسیده‌بود یعنی دیده‌بود خیلی ناراحت شده‌بود که یک چیزبه‌این تندی . آن قضیه نیمارا هم که جای خوددارد.

عرض‌کنم که شماره سوم مجله که درآمد، آنها در این فاصله چندین اتفاق افتاد. یکی اینکه آقای تفضلی خیلی مایل بودکه‌از این نامه پارسی استفاده‌سیاسی بکنندو ماخیلی شدیدجلویش ایستادیم ومثلا" گفتیم که این ... آمده بود به‌ما این پیشنهاد.. یعنی یک جورخلاصه زمزمه‌ای کرد بعدمازدیم توی دهنش واینها دیگراصلا" صحبتی نکردیم که صحبتی میکردکه‌آره اینجا نمیدانم شاه‌قراربود بیاید اینجاوشمایک کاری بکنیدکه مجله تان رابعنوان ورود اومثلا" دربیاورید وازاین حرفها . بعدماگفتیم که اصلا"همچین مایک کارفرهنگی میخواهیم بکنیم به‌مااصلا" مربوط نیست‌این مسائل وازاین چیزها . خلاصه اوهم فهمیدوپس‌نشست . اما شماره سوم مجله که درآمد واقعا" یک روزآنجابمن یکروزمن رفتم سفارت واینها بمن نشان داد وآن آقای نوری هم که معاونش‌بود بمن این راتایید کرد. ازتهران وسرپرستی های دیگرشدیدا" اعتراض‌کرده‌بودندکه آقا این مجله.. اینها چه‌کسانی هستند برای اینکه این محیط هائی راکه‌ما اینجاداریم، سرپرستان نوشته بودند، نامه‌پارسی باعث شده‌که اینها دانشجویان همه آرام بودند تاآرامی دراینجارواج پیداکند. تاآنموقع البته اینجاوآنجا مجلاتی درمیآمد میدانید. مثلا" مرحوم عنایت ودوستانش یک مجله‌درمیآوردند، یک بولتن درمیآوردند فکرمیکنم حتی زودترازنامه پارسی هم درآمد، بله توی آنهم یکی دوتامقاله نوشتم نمیدانم اندیشه بود نمیدانم

چه‌بود ؟ سمش الان اسمش یادم نمی‌آید اما آن فقط توهمان مثلا" یک پنجاه‌تا صدتا درمی‌آمد توهمان لندن واینها . یا یک چیزدیگری بودکه بچه‌ها درمونیخ درمی‌آوردند گرایشهائی توده‌ای واینها داشتند حالا یادم نیست یا همزمان یا بعدا زیا قبل . آنهم بازدرآلمان بود امانامه پارسی فرقش این بود که همه جا پخش میشد ،توجه میکنید ؟ وما درنتیجه یک وضع خیلی رودررویی را باسفارت پیدا کرده‌بودیم . عمل مهمی که درآنموقع ما انجام میدادیم‌عبارت ازاین بودکه شبهای نوروز جشن میگرفتیم . جشن گرفتن درشب نوروزهم احتیاج به اجازه پلیس‌داشت ، سفارت هم با پلیس‌درارتباط بودوکم وبیش میتوانست‌به پلیس‌بگویدکه آقا این جشن رااجازه ندهید ، درست‌است ؟ آنسال گفتم پیشداد مسئول هیئت‌اجرائیه بودورفته‌بودیم تالار هتل کنتینِنتال راگرفته بودیم وبچه‌ها هم مشغول همه‌کارها بودند ودیگرنمیدانم تمام آفیش‌بچسبانندونمیدانم چه‌بکنندوچه‌بکنند . سه‌چهارروزقبل ازاینکه این جریان صورت‌بگیرد آقای تفضلی دستور داده‌بودبه پلیس‌که ، یعنی دستورکه نه پلیس‌دخالت‌کرده بودکه آقاجلوی این جشن رابگیریدوخودش هم ازپاریس‌بلندشده‌بودرفته‌بود وخوب‌این خیلی خیلی مهم بود . البته من بگویم این داستان آنموقع ها هرگونه ازاین مراسم که صورت میگرفت سفارت واینها معمولا" کمک میکردند مثلا" ، چه‌میدانم ، خاویارمیدادند ، بلیط میخریدند ،نمی‌ـ دانم ، سفیرمی‌آمد یعنی اینها چیزهائی بودکه همه‌جا صورت میگرفت . یادم هست‌که من باپیشدادبلندشدیم رفتیم پهلوی تفضلی ویک برخوردخیلی تندی داشتیم آنروز . قبل ازاین بودکه اواجازه بدهدکه . .

س ـ ازپلیس‌بخواهدکه‌جلوی جشن گرفته بشود .

ج ـ که جلوی جشن گرفته شود . برای اینکه اورفته بودیک‌گروهی راکم‌وبیش‌تحریک کرده بودکه بیایندتوی اتحادیه دانشجویان که‌ما بودیم علیه ما باصطلاح کودتا بکنند . آن گروه تشکیل شده‌بودازاین آقای صفویان که بعدپروفسورصفویان شدواینها ، یک‌آقای مرآت یک مشت‌ازاین آدمهائی که بعضی هایشان هم درزمان مصدق مصدقی بودند وبعدرفته بودند بیرون حالا آمده‌بودندتوی یک جلسه‌ای آمدند آنجا شرکت کردند وفحاشی عجیبی کردندبخصوص

راجع به این شماره سوم. مثلاً" توی این شماره من یک داستانی از این علی شیرازی چاپ کرده‌بودیم که داستان یک کلاس مدرسه است و معلمان مثلاً" به ما گفت که مثلاً" تخم جن ها بعد این آمد آنجا صحبت کرد که شما چرا اصلاً" بی تربیتی حرف میزنید و تخم میگوئید ویعنی چه؟ و از این حرفها . یا مثلاً" یک خانم کوکب صفاری یک سخنرانی کرده‌بود راجع بـــه آزادی زنان و بعد یک جایش یک جمله‌ای بود مثلاً" که تو قرآن مثلاً" چنین گفت ، کــــه حالا من درست یادم نیست . بعد این گفت که بله ، شما بی دین هستید ، شما ،نمیدانـــم ، ضددین هستید . اینجا گفتید که حضرت محمد مثلاً" چهارتا زن داشته و آن نمیدانم پنجــاه‌تا داشته‌و از این چیزها وخیلی تحریک آمیز وجلسه را بهم زدو از این حرفها . که اینها همه راآقای تفضلی درست کرده‌بود وبدنبال این درگیری ما درهرحال منجربه این شدکه خـــوب نامه‌پارسی را ما البته شماره چهارمش را داشتیم درمیآوردیم . ما هم رفتیم دنبال صلاح این را دیدیم که امیراینها دیگرتوجلسات اتحادیه‌نباشند ، عرض کنم که دوستان دیگری درا تحادیه‌آمدند .

ما آنجا کارمان بعنوان آدمهای بنابراین شناخته‌شده برای ساواک و اینها تا آن اندازه‌ای که مثلاً" اگرمیخواستند خوب میدانستندکه ما هستیم داریم فعالیت‌هائی میکنیم. بعداً "که بعنوان جامعه‌سوسیالیستها ما شروع کردیم فعالیت کردن آن فعالیتها هم فعالیتی بودکه ، درست است که‌ما علنی علنی نبود ولی مخفی هم نبود حالا بنابراین اگریک کسی میخواست جلوی واقعاً " سیصدتا ایرانی که‌تو پاریس هست مثلاً" کی داره چکارمیکندخیلی ساده‌بود این مسائل‌را بفهمد .

س ـ کارآن شب جشن عیدبه‌کجا کشید آقای پاکدامن ؟

ج ـ کارآن شب عید . .

س ـ تشکیل نشد؟

ج ـ نخیر ،دیگرقدغن کردندوتشکیل نشد .

س ـ بعداتحادیه دانشجویان مثل اینکه اعلامیه‌ای دادوشما مانع شدیدکه‌به‌جهانگیرتفضلی توآن اعلامیه حمله بشود وفقط به‌آقای نوری اکتفا بشود ، بله؟

ج ـ من همچین حرفی .. من اصلا" دردادن اطلاعیه .. چه‌کسی همچین حرفی زده ؟

س ـ همین جور یک آدمی .

ج ـ نه .

س ـ من میخواستم ببینم حقیقت دارد یا نه؟

ج ـ نه،نه . مسئله‌نوری .. من که اصلا" همچین چیزی نیست . من اصلا" درآن اعلامیه‌نویسی من دخالت‌نداشتم . قضیه‌ی نوری وتفضلی اولا" اگرمن قراربودانتخاب بکنم که بهیچوجه من الوجوه نوری رادرمقابل تفضلی انتخاب‌نمیکردم چون من نوری رفیقم بود درحالیکه تفضلی بامن رفیق هم نبود اصلا". نه من اصلا" همچین .. داستان حمله به‌نوری اولین باری که مطرح شدبوسیله آقای مرآت مطرح شدکه ایشان برداشتندیک نامه‌ای نوشتند آنهم خیلی سالها بعدازاین قضیه بود . من فکرنمیکنم حافظه‌ام آنقدر که‌یاری میکندمن تکذیب میکنم برای اینکه من جزو اولا" جزو تصمیم گیرندگان یعنی اعضای اتحادیه‌نبودم، اعضای هیئت‌دبیران نبودم که راجع به اعلامیه بتوانم اظهار نظربکنم یادم هم نمیآید من فکرنمیکنم که‌من همچین کاری کرده‌باشم . درهرحال آن ـ چیزی که‌مسلم است‌اینستکه امکان ندارد حتی الان هم من آقای نوری رافدای آقای تفضلی بکنم .

س ـ آقای پاکدامن ، این آقای شیخ روحانی که‌اینجا هست درپاریس ، آقای روحانی،ایشان کمکی کرده‌بودندبه‌اتحادیه دانشجویان برای برگزاری جشن بصورت خرید بلیط واین حرفها ؟

ج ـ نه ،اصلا" ،آقای روحانی اصلا"خیلی سالهای بعدآمد . آقای روحانی آنموقعی که آمداینجا یک جوانکی بود ،عرض‌کنم که من تاریخ ورودش راالان نمیدانم ..

س ـ اسم اول ایشان رامیدانیدچیست ؟

ج ـ مهدی روحانی . من تاریخ ورودش‌رانمیدانم ولی فکرمیکنم ۱۹۶۰ آنوقتهاآمد . ایشان ازآن اونبی که آمداینجا ازطرف‌دانشجویان وهمه‌ی ما بعنوان یک‌آدمی که با

دستگاه خودش هم بود، داردکار میکنند شناخته شده بود ما و اتحادیه هیچ ارتباطی با ایشان نداشتند وایشان یک نفری بود یک آقائی بود به اسم آقای دکترنیلوفر نمیدانم چی چی نمیدانم یک آقائی بودکه با این کارمیکرد گاهی اوکه دانشجو بود گاهی او می - آمدتوجلسات ، اصلا" آقای روحانی درآنموقع خیلی ، حالا نمیدانم، ولی درآنموقع خیلی کوچکتر از این بودندکه اصلا" یک کمکی بکنند، نه صددرصدتکذیب میکنم. financing باصطلاح تامین مالی این جشن ها معمولا" به این ترتیب بودکه یک مشت بلیط فروخته میشد، اولا" این را باید بدانیدکه درپاریس سنت زندگی دانشجوئیش این است که یک موقعهائی از سال معمولا" حوالی مارس و آوریل ومه مدارس مختلف بال میگذارند باصطلاح پارتی میدهند ، ملیت های مختلف پارتی میدهند ودانشکده های مختلف پارتی میدهند بنابراین یک خودبخود شما وقتی یک همچین کاری را میکردید خودبخود یک عده مشتری خارجی داشتید. علاوه براین یک کولونی ایرانی دراینجا بود، این کولونی ایرانی عبارت بود ازیک مشت تاجر ، عرض کنم که، اینها کمک میکردند بصورت دادن - نمیدانم هزارفرانک دوهزارفرانک سه هزارفرانک پول میدادند، عرض کنم که ، یک مقدار هم بلیط میفروختیم. بنابراین درمجموع که نگاه میکردیم یک مقداری آخرسر بخصوص بابت ارکستر و اینها کمترپول میدادند ضررنمیکردیم ازاین قضیه .حاجت به این داستان درطی سال هم چیزی راکه ما احتیاج داشتیم عبارت از این بودکه اتاقی باشدکه تو آن اتاق بتوانیم ماهی یکدفعه جلسه تشکیل بشود. آن اتاق هم گرفتیم چهل پنجاه فرانک بیشتر نبود، توجه میکنید؟ بنابراین اصلا" مسئله ای نبود.

س- آقای دکترپاکدامن ، شما وقتی به ایران برگشتید با این سوابقی که داشتید چگونه شدکه دردانشگاه تهران به شما کاردادند وشما استاددانشگاه تهران شدید؟

ج - عرض کنم که من قبل ازاینکه بروم ایران گفتم ملکی اینها به من آن حرفها را زده بودند وهم یکی دونفردیگرکه پرسیده بودند. به من چندین کارمختلف پیشنهاد شد ویکی دونفرمثلا" ازطرف سازمان برنامه اینها آمدند اینجا مرا دیدند که مسئول سازمان برنامه گفت که من

میروم واقدام میکنم که شما بیائید ایران هیچ کاری با شما نداشته باشند . من نمی - خواستم بروم ، من درهیچیک ازاین کارهای با طلاح اجرائی دلم نمیخواست بروم ، می - خواستم بروم دانشگاه . من رفتم دانشگاه وکاردانشگاه همینطوری بمن ندادند ، توجه کردید ؟ البته من قبل ازاینکه بروم ایـــران ازدانشگاه هم با من تماس گرفته بودند منتهی وقتی ازدانشگاه با شما تماس میگیرند که نمیروندفوری بگویند آقا با فلانی تماس گرفتیم این بدردمیخوردیا نمیخورد ، این تماس درسطح دانشکده است . آنموقعی دانشگاه این حرف را میرفت به ساواک میگرفت که دانشکده صلاحیت شما را تصویب کرده باشد ، بـــرود درکارگزینی دانشگاه ، درکارگزینی دانشگاه میفرستندکه OK بگیرند . آنجا بـــود که ساواک دخالت میکرد . تماس من با دانشگاه تهران با دانشکده اقتصاددراین مرحلـــه مانده بودکه من چون اینجا درس میدادم ، من این را یادم رفت بگویم ، سال آخری کـــه پاریس بودم درس میدادم دانشگاه . مدارکم را فرستادم ، مدارک واینها را فرستادم کـــه آنها بایـــد این سابقه ی تدریس مرا منظوربکنندومن را بعنوان دانشیارقبول بکننـــد . این درسطح دانشکده بتصویب رسیده بود ، توجه میکنید؟ اما درسطح دانشگاه بتصویب نرسیده بودهنوزکه اصلا" برودبه ساواک ازطریق دانشگاه خبربدهند . من رفتم تهران . رفتم تهران وآن روزرفتم با آن حضرات صحبت کردم ورفتم درمؤسسه تحقیقات اقتصادی یک میزی بمـــا دادند یک اتاقی کارکردیم . اولا" آنموقع من باید به شما بگویم که سیاست ساواک درمورد ایرانی هائی که درخارج بودند ودرمورد اشکالاتی که باید برای اینها ایجادبکنند ،رفتاری که باید با اینها بکنند یک سیاست یکسانی نبود ، این بستگی به زمانهای مختلف فرق میکرد . یک موقعی فوق العاده سختگیربودند واگرکسی میآمد ،نمیدانم ، بهرمناسبتی نمیگذاشتند . آنموقع که پاکروان آمددرساواک واین آقائی که آخرشد رئیس ساواک .

س - نا صرمقدم؟

ج - ناصرمقدم ، اینها یک سیاست خیلی بازتری را داشتند . مثلا" برای آمدن خارجـــــم هم همینطوربود . مثلا" اول استدلال میکردنـــــدکه اینها میروندخارج ، اگربروندخـــارج آنجا علیه ایران آبروریزی میکنند پس نگذاریم بروندخارج .بعدیک عده دیگرمیآمدنـــــد

میگفتند آقا اینها را اینجا نگه میدارید چکار بکنند؟ هی نشستند اینجا غرغر میکنند، بگذارید بروند خارج هرگاه ای میخواهند بخورند بخورند، توجه میکنید. بعد یکهو میدیدی که یک دوره‌ی خیلی آزادتر افرادرا اجازه میدادند. آن دوره‌ای که ما رفتیم ایران مقارن یک دوره‌گشایشی بود. من هم موقعی که رفتم ایران فعالیت سیاسی علنی آنجا یعنی میتوانستم بگویم که آقا من از سال ۱۹۶۲ ناخوش بودم تو مریضخانه خوابیدم، هان، بعدهم از مریضخانه درآمدم، سال ۶۵ هم تزم راگذراندم، ۶۶ و ۶۷ هم آنجا درس میدادم اصلا" هم کاری نکردم. بله توی اتحادیه‌های دانشجوئی بودم و آنهم کار مخالف رژیم نبوده. من که رسیدم ایران یکی از آخرین آدمهائی بودم که از این دوره درهای باز استفاده کردم. اما آنهم به این سادگی امکانپذیر نبود، تقریبا" یکسال طول کشید و مرا از دانشگاه بیرون کردند. یعنی یکروزی درهرحال من رفتم دانشگاه، خوب آنجا اتاقی داشتم، درست است. عرض کنم من که بتهران رسیدم خانم من یک کم زودتر از من رفته بود تهران و یک آپارتمانی گرفته بود. من تهران که رسیدم هما نطوریکه گفتم رفتم درمؤسسه تحقیقات اقتصادی و آنجا به من یک اتاقی دادند و آنجا ماندم. حالا اینها واقعا" واردریزقضا یا شدن است. حقوقی بمن ندادند یعنی حقوق گرفتن من موکول به این بودکه سازمان اداره کارگزینی موافقت بکند. پرونده من هم به تصویب نرسیده بود. یکی از اقداماتی که ما کردیم این بود که رفتیم و با اینها صحبت کردیم توضیح دادیم که این کاری که من اینجا میکردم چه بود، من و آقای ابوالحمد دوتا شیمان بودیم. و این توضیحاتی را که ما دادیم اینها باعث شدکه همکارایشان و همکار بنده باصطلاح بصلاحیت آنجا بتصویب برسد. بهرحال، من اول مهررسیدم به تهران دوم مهرکه رسیدم بتهران تقریبا" آخر مهربودکه یک کاغذی از ساواک آمد برای من. تقریبا" دوهفته بعدازاینکه من رفتم آنجا تو آن اتاق توی محل مؤسسه شروع کردم کارکردن آنموقع ها دردانشگاه تهران یک آقائی بودباسم سرلشکرحکیمی یا سرتیپ حکیمی که رئیس ساواک دانشگاه بود. یکهو آمدندگفتندکه آقای حکیمی میخواهدبیاید اینجا را بازدیدبکند. تقریبا" مثل این بودکه آقای حکیمی به او گفته بودندکه ما آمدیم

آنجا وبعدهم آمدبا من هم خیلی کنجکاوانه صحبت کرد ویک کنجکاوی بیمارگونه‌ای داشت .
درهرحال ، دراولین احضاریه‌ساواک تقریبا" من یادم نیست جشنهای بیست وپنجمین سال تاجگذاری کی بود؟ ۲۵ آبان بود؟ توی آبان بوددرهرحال ، نمیدانم ۴ آبان بود، نمیدانم کی بود، ۸ آبان بود کی بود، من رابرای آنروز احضارکرده‌بودندبه‌دستگاه ساواک . یک کاغذ..
ما رفتیم آنجا ، الان باآن داستانش کاری نداریم، یک جائی بود توی جاده‌قدیم‌شمیران
س ـ سلطنت‌آباد؟
ج ـ نخیر، نخیر. یک جائی بودبغل وزارت بهداری ، کوچه ، اسم کوچه‌را هم عوضی نوشته بودند. اسم کوچه‌مثلا" کوچه‌سبزه‌واری ها ، مثلا" این رایک‌جوری نوشته بودند مثل اینکه کوچه‌شیروانی ها . بعدشما میرفتید آنجا هی میگفتید، من میرفتم هی بالا پائین که‌آقا این کوچه‌شیروانی ها کجاست ؟ دیدم یک‌آقائی آنجا ایستاده . گفت ، "دنبال چه‌میگردی ؟" گفتم کوچه‌شیروانی . گفت ،" نه ،همین کوچه‌سبزواری هاست‌آنجاست‌ه"
بعدما رفتیم آنجا معلوم شدهمین آقاخودش‌آمدکه این بازجوی ما بود که‌همین آقای حسین زاده معروف‌بود. حسین زاده اولین حرفی که آنجابمن زد گفت ،" من منتظرشما توفرودگاه مهرآبادبودم چطورشدکه‌شماآمدید الان پنج شش هفته‌است اینجا ومن خبرندارم."
گفتم آقا من چه‌میدانستم که من باید به شماخبربدهم، میگفتید من خبرمیدادم. یک پرونده‌ای برای من آورد گذاشت ، پرونده من راگذاشت جلویش‌که تقریبا "، نمیدانم، درحدود هفت هشت ده سانتیمتربود وچیزهای مختلفی .. البته من که پرونده راندیدم ولی یکی دوجاش دیدم که مثلا" بعضی نامه‌های من توی آن هست ومن تعجب میکنم که این نامه‌ها واینها را ،چون ازآنطرف هم رسیده‌بود به‌دست گیرنده ها ..
س ـ نامه‌های کی ؟ شماازآنجا مینوشتید ایران ؟ به‌دوستانتان ؟
ج ـ بله ، بله . من زیاد نامه‌نگاری نمیکردم ولی نامه‌هایم رسیده‌بود. مثلا" یادم است‌که وقتی که یک دوستی داشتیم که این دراواک بود دکتربود. آن سالی که دکتر

مصدق مرد چندهفته قبلش فکرمیکنم فروغ فرخزادمرد.

س - بله،بله.

ج - بعدبرای فروغ فرخزاد حضرات رفتند تشییع جنازه‌کردندوهویــــداگل فرستادوفـــلان واینها . برای دکترمصدق هیچ خبری نشد. من یادم هست یک نامه‌ای به‌اونوشته بـــــودم، همان تونامه نوشته بودمکه دنیا راببین چیه ، برای او.. علتش هم این بودکه دوست مایکدفعه آمداینجا مدتی درمونیخ زندگی میکردواینها. صحبت میکردکه این خانم وقتی برادرش درمونیخ بودند چکارمیکردند مثلا" ازاین حرفها . من به سبق ایـــــن گفتـــــم حالا آن آدمی که توآنطورمیگوئی ببین وقتی مرد مادرچه‌دنیائی هستیم که برای اواین کارهارا می کنند درحالیکه برای آن پیرمرد مثلا" . این نامه مثلا" آنجابود. یـــــا چیزهای خیلی عجیب‌تری حالا کارندارم. مثلا" آنموقع ها من یک خواهرزاده‌ای داشتـــــم که این خواهرزاده‌ام ، اینها خوبیش گفتنش اینست که بفهمیم ساواک چه‌ریختی کارمیکرد. این خواهرزاده‌ی من بچه‌عقب مانده‌ای بود. این رافرستاده بودند خارج، خواهــــر من فرستاده‌بودخارج ودرسوئیس بودومن اینجا باصطلاح سرپرستی بکنم، اسم این بچه بهمن بود من گاهی که کاغذ برای اینها ، درآن مدت من خیلی مرتب مینوشتم که این بهمن هم حالش خوب است مثلا" تلفنی یاا وصحبت کردم یاقرار است تعطیلات مثلا" بیاید اینجا . بعدایــن من دیدم ازمن هی سئوال میکندکه آقابهمن کیست؟ من گفتم بهمن؟ بدچه‌مناسبـــــت بهمن رامیگوید. من گفتم آقابهمن اسمش اینست ، فامیلش اینست ، این آدم خواهرزاده من است بچه‌ی خیلی عقب مانده‌ای هم است . بعدمعلوم شدکه‌اینها مثلا" خیال کردندکــــه این بهمنی که‌میگویم بهمن قشقائی است ،بابت آن مثلا".

درهرحال این جریان طول کشید خیلی زیادوچندین وچندماه به‌دفعات متعدد مارفتیم بــــه دستگاه ساواک وتقریبا " آنها برگشتند وبه‌من میگفتندکه‌توهرکاری بخواهی ماحاضریم بـــا توموافقت میکنیم ، به دانشگاه ولی اجازه نمیدهیم بروی . تقریبا " یک همچین ...

نه به‌من این حرف رانزدند، بعدا " این حرف رابدیگران ولی میگفتند که خلاصه دانشـگاه

نمیتوانی بروی ویک تعهدبنویس . یک چیزی بنویس که مثلا" به شاه معتقدی . من گفتم من چیزی نمینویسم . مثلا" مینویسم به قانون اساسی معتقدم مثلا" ، ازاین چیزهائی که آنموقع بود . بعدآنها قبول نمیکردند مثلا" وتاآخرهم مانکردیم این کاررا درهرحال . بعدچه اتفاقی افتاد؟ آهان ، این داستان موقعی شدکه دردانشگاه این داستان مستقلا" پیش رفت بدون خبردادن . موقعی که دانشگاه خبردارشدند رئیس دانشگاه رئیس دانشکده ما را عجیب به چیز گرفته بودندکه این آقا را چرا گذاشتند اصلا" بیاید تو دانشگاه؟ ویکروزی بمن تلفن کردندکه دیگرشما نیائید ، دراتاق ما را بستند ، توجه کردید گفتند دیگرشما نیائید ، منهم دیگر نرفتم . نرفتم وآنموقع رفتم توی دستگاه editorial فرانکلین editor شدم فکرمیکنم این داستان اززمستان مثلا"یا اوائل بهار یا زمستان ۴۷ بود . این داستان همینطورادامه پیداکردخلاصه تااینکه آدمهای مختلفی مثلا" خیلی اینها دیگرخیلی داستانهای حزن انگیز یعنی چه میدانستم خیلی زیادمیشود من اینها را بخواهم بگویم . آزان دوبل فرستادند ، بچه هائی را فرستادندپهلوی ماکه مانماینده کنفدراسیون هستیم ، یکی ازاینها را من اتفاقا" خانه ملکی دیدم توجه میکنید که تو خانه ملکی آمدوبامن صحبت کردواینها وبعدهی آمد . بعد معلوم شدکه این آدم اصلا" بعدازاینکه بماگزارش میدهد میرود این حرفهای ما را آنجا تکرارمیکند . حالا کار ندارم که بعدمن فهمیدم که تواین چیزها چی چی هست ، من تزم آنموقع این بود میگفتم که آقا این حکومت حکومت ظلمه است ، این اصطلاح را بکارمیبرم ، همکاری با حکومت ظلمه صحیح نیست نباید همکاری کرد باید فاصله گرفت وتنها کاری که ما باید بکنیم کارفرهنگی وعلمی وازاین حرفها است . این بااصطلاح حکومت ظلمه رااززمن تکرارکرده بودندواینها برای اینکه من اینجا مثلا" فریدون هویدا را هم میشناختم با او رفیق بودم . فریدون هویدا بمن گفت برگرد بیا ایران . بعدکه مارسیدیم تهران مثلا" من به فریدون گفتم که ، یادکترکشفیان را من میشناختم - کشفیان دوست صمیمی من بود ، فریدون بمن گفتش که .. به اویکدفعه من گفتم آره من آمدم اینجا اینطوری مثلا" اذیت

میکنند فلان واینها . مثلا" کتاب من خواستم. حالا میافتیم یکدفعه میشود اتوبیوگرافی بنده من فکرمیکنم اینها خیلی ... کتاب من خواستم اینجا مثلا" امیرپیشداد برایم کتاب فرستاد. تمام کتابهایم راکه ازاینجا فرستادم هیچوقت یکدانه اش را کسی بازنکرد میدانید، یعنی تمام بسته های کتابها واقعا" به تهران رسید. علتش فکرمیکنم این بودکه من اینها رابه آدرس پدرم میفرستادم وخانه پدرمن کتابهای برادرهای من هم میآمد درنتیجه نگاه نمیکردند. اما وقتی من رفتم آنجا خانه گرفتم یک درسی بمن دانشگاه تهران داده بودند جامعه شناسی اقتصادی ومن میخواستم که یک بحثی راجع به مارکس واینها تویش بکنم . برای امیرمن یک نامه نوشتم یک کتابهائی راخواستم ازاو. آن کتابها را به آدرس من فرستاد. دوسه تا کتاب ماندل بود راجع به مارکس بود یک کتاب رمون آرون کتاب کاروز بودواینها آنهم راجع به مارکس بود اینها را ساواک گرفت . ساواک گرفت ویک مقداراز چیزهای متهم ، یکی ازجلسات باصطلاح ب ـ ج ما هم راجع به همین داستان کتابها بود. عرض کنم که آنجائی که مسئله تقریبا" حل شد این چندین ماه طول کشید دیگر. آنجائی که حل شد عبارت از این بودکه مرحوم عموی حمیدعنایت با این آقای سرتیپ مقدم آشنا بود. یکدفعه حمید آمد به من گفت ،" ناصر تو میخواهی که یکدفعه بروی با این مقدم حرف بزنی ؟" من گفتم آره چرا نمیروم. برای اینکه این آقای باصطلاح متخصص نیروی سومی ها آقای حسین زاده بود. اوهم با ما نظر مخالف داشت دیگر معلوم بود چه میگوید ووقتی اینها یک کدامشان یک اظهارنظری میکردند این اظهارنظرا مکان نداشت دیگربرگردد بخصوص که یک آدم دیگررا هم که اسمش را نخواهم برد اینجا بمناسبت اینکه یکدفعه آمده بود اینجا توفرانسه ونمیدانم این آقای ... یک نامه ای رایک کسی بمن نشان داد که توآن نامه خودش این خودش بخط خودش نوشته بود که ما آمدیم ایران ورفتیم توی سازمان اطلاعات وامنیت کشور کارمیکنیم ، این سازمان اطلاعات امنیت یک قسمت اطلاعات دارد که کارتحقیقاتی میکند ما توی آن هستیم، هان ؟ این را من بچشم خودم دیدم دست این آدم. چندوقت بعد، دوسه سال بعد با این

آقای بنی صدر که اینجا بود خودش را خیلی به این آدم نزدیک میکرد میرفت ومیآمد واینها واین توی بچه‌ها ایجاد شایعات ناشایستی کرده بود. من آقای بنی صدر را دیدم وبه او گفتم که بنی صدر این آدمی که تومیروی من خودم بچشم خودم این را دیدم. ازش یک همچین چیزی را، منهم آدمی نیستم که اینها را تکرار بکنم بکسی بگویم. نگو که ایشان هم بعداز اینکه بنده این حرف را زدم رفته به آن آدم گفته که آقا فلانی یک همچین چیزی راجع به تومیگوید. آن آدم هم خیلی شدید علیه‌ی ما با صطلاح ازروبسته بود..

س - ایشان از نیروی سومی های سابق بودند خودشان، این آدمی را که میگوئید؟

ج - نه،نه. عرض کنم که شمشیرش را ازروبسته بود او هم رفته بود یک مقدار روغن خیلی توا ین قضیه عرض کنم که دخالت کرده بود. حالا کاری ندارم. بالاخره ما بلندشدیم رفتیم یکروزی آقای مقدم را دیدیم. این آدم بنظر من آدم درجه‌یکی بود. اولا" باز آنجا من پرونده‌ام را دیدم دیدم یک خرده کلفت ترشده. بعدبرگشت خلاصه حرف او عبارت از این بود: گفت، " آقاجان میدانید ما تو این مملکت داریم حکومت میکنیم، جیک تان دربیاید میتوانیم.." البته با این لحن نه،" جیک تان دربیاید میتوانیم پدرتان را دربیاوریم شما آمدید اینجا چکار بکنید؟ اگر آمدید میخواهید بروید درس بدهید وکار علمی بکنید وفلان بکنید میتوانید. اگرنه من نمی گویم نمیتوانید ولی بدانید که درقدم دوم درقدم سوم ما جلوی شما را میگیریم." این لحن صحبت ما با همدیگر است. من حرفی که به او زدم عبارت از این بود: گفتم آقاجان، من یک آدمی هستم فعالیت کردم دراروپا هم فعالیت کردم جزو،نمیدانم، کنفدراسیون بودم ازبانیان کنفدراسیون بودم همه اینها. الان به این نتیجه رسیدم اگرمیخواستم میتوانستم دراروپا بمانم، هان، داشتم درس میدادم آنجا، ازنظرشخصی به‌ضررمن است که من بلندشدم آمدم ایران چون آنجا کتابم زیرچاپ بوده نمیدانم موقعیت داشتم فلان داشتم همه اینها حالا بلندشدم آمدم اینجا که چه؟ اما با خودم نشستم حساب کردم دیدم که من فرنگ نمیتوانم بمانم من باید بیایم تو ایران، هان، ومیخواهم بیایم تو ایران وکار... چرا بروم آن حرفهائی را که درس میدهم چرا

بەفرنگی درس بدهم ، همان حرفها را میتوانم به ایرانی هم درس بدهم. بنابراین من چیزی ندارم. براساس این حرف ، این حرف موثر واقع شد. یعنی این گفتگوی ما که..

س - که گفتید فقط میخواهم کارعلمی بکنم.

ج - من گفتم من میخواهم فقط کار... گفتم که علت این هم که من نمیخواهم بروم سازمان برنامه کەحقوق بمن بیشترمیدهند، امکانات اینکه ترقی کنم اما من اصلاً" اینکارەنیستم ، من میخواهم همان کاری راکه خارج میکردم اینجا هم ادامه بدهم من ازاینکارخوشم میآید واین کارمن است. این گفتگو باعث شدکه تقریباً " ساواک یعنی آنها OK کردند . OK کردند اما من درتمام مدتی که درداننشگاه تهران بودم باصطلاح من هیچوقت نمیخواهم مثلاً" مظلومنمائی وازاین حرفها بکنم ولی جزو آدمهائی بودم که درحول وحوش من یا خلاصه دردستگاه ساواک واینها خیلی همچین باصطلاح باگشادگی وباآغوش باز چیز ما راآنجا تحمل نمیکرد. خیلی بارها پیغام دادند، بارها ، نمیدانم، دخالت کردند، بارهافشاردادند ، نمیدانم، ازاین حرفها .

علت رفتن دانشگاه من فقط این بود یعنی من توانستم ازآن فاصلهای که درباز بود خلاصه واردبشوم.

س - آقای دکترپاکدامن ، درایران معروف بودکه مؤسسهفرانکلین رااصولاً" CIA آمریکا راهانداخته وآقای صنعتی زاده مامور CIA استوآن آقائی که الان مجله " ملت بیدار " رادرمیآوردکهبعدازصنعتی زادهو..

ج - مهاجر.

س - آقای مهاجر آن آقای علی نوری تماماشان ازسابق برای آمریکائی هاکارمیکردند. شما باسابقهای کهدرآنجاداشتید وبرای آن مؤسسه کارکردید نظرتان راجع بهاین موسسه چیست؟ اطلاعاتتان وخاطراتتان چیست درارابطه با این موضوع ؟

ج - واللـه من فکرمیکنم که مسئله فرانکلین .. من میتوانم ۴ ساعتراجع به آن حرف بزنم برای شما برای اینکه اگربرای من مسلم بودکه آنجامال ، درآن تاریخی که دارم میروم، آمریکاست مال نمیدانم فلان است ..

س ــ CIA است .

ج ــ مسلم است نمیرفتم . داستان فرانکلین چه بود؟ داستان فرانکلین عبارت بود از یک پروگرامی که اطلاع دارید درآمریکا بعد از جنگ درست شده بود برای با صطلاح تامین مبانی طرحهای فرهنگی بوسیله ترجمه کتابهای آمریکائی درکشورهای مختلف . تامین مالی این بوسیله یک موسسه ای میشد که مؤسسه ی با صطلاح غیرانتفاعی بود ، کمکهائی که به این مؤسسه غیرانتفاعی میشد را مؤسسات آمریکائی میتوانستند بابت مالیاتشان حساب بکنند . دراینکه این یکنوع کار ، عرض کنم که ، محض رضای خدا نبود ، دراین هیچ شکی نیست . گربه محض رضای خاطرخدا موش نمیگیرد چه برسد دولت آمریکا . بنابراین اول آنوقت این را آمدند درکشورهای مختلف راه انداختند به این ترتیب بود . کم وبیش من به شما این توضیحات را بدهم ، به این ترتیب بود که یک کتابهائی را آنها انتخاب میکردند این کتابها میبایست درآن کشورها ترجمه بشود ، درهمان کشورها چاپ بشود بوسیله این موسسه ، بعد دراختیار ناشرها گذاشته بشود ، ناشرها بعد از اینکه این کتابها را فروختند مخارج این چیز را پس بدهند . بنابراین مسئله اول عبارت از این بود که کتاب درخارج فقط ترجمه آنهم ترجمه از نویسندگان ومولفان آمریکائی واینکه انتخاب آثارشان هم درآمریکا شده بود . درایران این قضیه تنها جائی بود که با موفقیت صورت گرفت یعنی تنها کشوری که درآن کشور ازکشورهای خاورمیانه این شرکت ضررنکرد ونفع کرد کشور ایران بود که مسئولش آقای صنعتی زاده بود . همین قضیه باعث شد که صنعتی زاده از یک اعتبار خاصی تو دستگاه فرانکلین بین المللی برخوردار بشود . از همان ابتدا هم ، که فکرمیکنم این از ۱۳۳۳ اینها شروع شد این فعالیت ، صنعتی زاده شروع کرد به جلب همکاری یکعده ای از روشنفکران ایرانی واز خانم دانشور ونمیدانم پرویز داریوش وجلال آل احمد گرفته تا آدمهای دیگری که با صطلاح رگه های توده ای داشتند . با غچه بانها و . . . خودش هم که میدانید .

س ــ کریم کشاورز .

ج ــ کریم کشاورزو اینها هم بودند . بله بعد دیگر حالا بعد من آن اولش را میگویم .

بعدیکعده‌ای از این آدمها هم حتی درخودفرانکلین شروع کردندبه‌کارکردن درقسمت editorial ش یعنی editorial اش جائی بودکه‌کتابها را میگرفتند عرض‌کنم تنقیح‌میکردند با متن مقایسه میکردند.جزوکسانی که آنجا بودند مثلاً نجف‌دریابندری بود، نمیدانم، منوچهرانوربود یکدوره‌ای ، عرض‌کنم که این اواخرمثلاً سمیعی بود جهانگیرافکاری بود آنموقعی که‌من رفتم، جهانگیرافکاری بود سمیعی بودکه‌اینها حتی توده‌ای بودند آن آقای ارکانی بود که جزوکسانی بودندکه همراه فخرائی گرفتندش وجزوکسانی بودکه‌میگفتندتوطئه‌سوء قصدبه‌شاه را داشتند .

س ـ فخرآرائی .

ج ـ بله بافخرآرائی . عرض‌کنم که بهزادبودوآدمهای دیگر. کم‌کم،کم‌کم آقای صنعتی زاده این جریان راتوسعه‌اش داد. به‌این ترتیب‌توسعه دادکه (۱) گفت‌که اصلاً شمانمیدانید که‌چه‌کتابی به‌دردمان میخورد ماخودمان آن کتابها را انتخاب میکنیم. عرض‌کنم که بعد درهرحال مراحل بعدی که پیدا شد عبارت ازاین بودکه‌آقای ،کم‌کم، فرانکلین تهران توانست که‌کتاب نه‌تنها خودش انتخاب بکند بلکه فقط ترجمه نکند تألیف هم بکند، تنها درترجمه‌هایش هم ترجمه‌ی نویسندگان آمریکائی نباشد، کم‌کم استقلالش خیلی بیشتر شد بمناسبت آن موفقیتی که کسب کرده‌بود. بعدآقای صنعتی زاده توانست‌تنوع بدهد عرض‌کنم ، کتابهای درسی درست‌کردوازاین حرفها . آنموقعی که من واردآنجا شدم ،عرض‌کنم، موقعی بودکه‌درهرحال نه کتاب رااز دولت آمریکا کسی میگرفت نه با ... اصلاً روابط فرق کرده‌بود. درآن اواخرروابط فرق کرده‌بود یعنی دیگربعلت‌تغییر آن ،میدانید درسالهای ۱۹۶۰ آنوقتها بودکه دولت آمریکا این مقررات شرکتهای غیرانتفاعی .اینها را بهم زد توجه میکنید. درنتیجه فرانکلین اصلی نبودکه به‌اینها کمک میکرد ، اینها بودند که‌به فرانکلین اصلی کمک میکردند. یک چیز خیلی با مزه‌اینست‌که درآن یکی دوسال آخر چون این اسم فرانکلین باعث میشدکه این حضرات‌فرانکلین تهران خودشان رادرمقابل دستگاه دولت‌باصطلاح مجهزترجلوه‌بدهند وبنفع شان این بودکه‌این اسم‌بماندجلوگیری میکردند ازاینکه فرانکلین مرکز درآمریکا منحل بشود، خرج آن را میدادندکه آن بماندکه‌این

اسم بماندکه اینها درکنار این اسم بتوانندفعالیت شان را انجام بدهند.

س- من از این نظر این سئوال را کردم برای اینکه آقای صنعتی زاده تنها در این کار انتشارات و اینها نبودندو ایشان درکار سیاسی هم واردبودندبه این ترتیب که با رهبران جبهه ملی دوم ازجانب رژیم مذاکره میکردند.

س- نه، این درسال ۱۳۴۲ است آن با این فرق میکند. ببینید، در اینکه آقای صنعتی زاده آدم به آن معنی Schumpeter کلمه یک آدم با صطلاح کارفرما است entrepreneur است. یک آدم خیلی با هوشی است، آدم فوق العاده پرابتکاری است، خیلی تیزهوش است در اینها هیچ شکی نیست. در اینکه یک کسی در ایران آنموقع اگرمیخواست، در ایران الان هم همینطوراست، درفرانسه وآمریکا هم همینطوراست، اگر بخواهدیک همچین کاری انجام بدهد بیخودی نمیتوانند درکناردستگاه باشدوبا صطلاح ازنظرسیاسی خودش را خنثی جلوه بکند در اینها هیچ شکی نیست فکرمیکنم اینها بدیهیات است. آقای صنعتی زاده روابط خیلی هم public relation هم private relation با دستگاه داشت. مثلا" توی قضایای مبارزه با بیسوادی وبوسیله خانم اشرف ونمیدانم از این حرفها اینها خیلی کارمیکرد. بعدآمده بودیک چیزی را درست کرده بود عبارت از این بودکه قراردادی برای کتابهای درسی نوشته بود که تمام کتابهای درسی را چاپ بکند که اینها تیراژهایش به رقمهای میلیون میرسید. بابت چاپ هرکدام از این کتابها ویک حق الزحمه ای میگرفت. مثلا" هرجلدی فرض کنید اگرباشد دانه ای سه شاهی وقتی قضیه به میلیون برسد این یک رقم فوق العاده ای میشود درسال. این رقم فوق العاده درآمد کل فرانکلین بودکه دراختیار بعنوان یک شرکت انتفاعی. قسمتی از این درآمد صرف تنظیم دائره المعارف میشد، قسمتی از این صرف، عرض کنم، چاپ وترجمه کتابها میشد،درست است. درسال ۱۳۴۲ درضمن آقای صنعتی زاده مثل اینکه آنموقع ها، من نبودم، ولی مثل اینکه آن موقعها که صالح اینها تو زندان بودند این یکی دوبار ازطرف رژیم رفته بوده با اینها تماس گرفته. درهرحال آنچه من میتوانم بگویم عبارت از این است که آنموقع

که من رفتم درآنجا اولا" من نبودم تنها بسیاری آدمهای دیگری بودند. خودفرانکلین یک جریانی بودکه اگراستقلال به این معنا میگوئید جریان مستقلی بود یعنی پول ازجائی نمیگرفت تصمیم گیری درموردکتابهائی راکه ما خودمان میخواستیم ترجمه بکنیم انتخاب مترجم همه اینها با خودمان بود. من بعداً زیک مدتی که آنجا بودم پروژه کارم رااصلا" بردم ویک مجموعه کتابی رادرموردعلوم اجتماعی دربیاورم واقتصاد که این کتابها راهم خودم انتخاب میکردم ،مترجمش راانتخاب میکردم،نوع چاپش راانتخاب میکردم وتاانتها که دهدوازده تایش چاپ شد، سه چهارتایش هم مانده همینجور تهران. بنابراین درآن قسمتی که ما کارمیکردیم هیچ این داستان عامل امپریالیسم نیست بخصوص که دردبیرخانه کاربا اصطلاح هیئت ویراستاری فرانکلین همه شان تشکیل شده بود ازتمام آدمهای فعال سیاسی. مترجمین ما هم ازآدمهای سیاسی بودند ازآقای منوچهر صفا گرفته که درزندان برای ما کتاب ترجمه میکرد تا آقای نمیدانم مثلا" چه میدانم به آذین تا آدمهای مختلفی که چه میدانم آرین پور و،نمیدانم،از این حرفها. بنابراین مسئله فرانکلین البته به بحث ما خیلی زیاد بستگی ندارد ولی من هیچوقت احساس سرشکستگی نمیکنم که رفتم آنجا کارکردم. من فکرمیکنم که ازلحاظ فرهنگی فرانکلین خدمات خیلی خیلی بزرگی راانجام داد مجموعه فرانکلین که دارم میگویم، فکرمیکنم یکی ازبزرگترین .. اگربخواهیم جنایات آن زمان رادرنظربگیریم این است که چطورحاصل کارده ها نفرروشنفکربدست یک احمقی مثل آقای مهاجرداده شد وایشان چطور این رابه شمن بخس فروخت وتمام این حاصل کاررا واقعا" ازبین برد، حاصل کارکه به شما میگویم یک چیزاست که نمیخواهم راجع به آن چیزبکنم. کتاب دائرة المعارف یکی از چیزهائی که زندگی من ... یعنی شوک شدبرای من که ببینم که چه اندازه دستگاه شاه دیگر اصلا" هیچگونه امیدی نسبت به آن نباید داشت سرقضیه دائرة المعارف مصاحب بود. که پیرمردی کارصددرصد علمی یکی ازچیزهائی که تنها کارهائی است که قابل استناددرسطح جهانی ، این رادیگرهمه میدانند، ویک پیرمردی که آمده اینکارراکرده ، کاردستجمعی کرده این افتادتودست آقای مهاجر ودستگاه دولت درزمانی که کشتی کشتی تخم مرغ میخرید

وپرتقال میخریدواینها توبندرعباس می گندید،میریختندتودریا میلیونها دلارخرج اینها میدادند حاضرنشد درحدودیک میلیون ، یک میلیون هم کمتربود مثل اینکه، تومان پول بدهد واین فیش ها واسباب کار آقای مصاحب راازاینها بخردکه اینطوراز بین نرود، توجه میکنید. آنوقت چه؟ آقای مصاحب که باشریف امامی دوست بود، آقای مصاحبی که با مطلاح با اصفیا آشنا بود، آقای مصاحبی که بالاخره کارعلمیش اینطوربود وسراین قضیه ما رفتیم با مطلاح چندنفرآدم راانداختیم دنبال این قضیه فایده نکرد. یعنی نشان دادکه چقدردستگاه اصلا" حتی کارخیراتی هم حاضرنیست بکند، توجه میکنید. این است که من نمیخواهم وارد.. بخصوص یک مسئله دیگری را مطرح میکندکه این مسئله قابل بحث است امانه دراینجا وآن مسئله عبارت ازاین است که درزمان شاه رویه اپوزیسیون چه بود؟ میدانید؟ کم کم دراین فاصله انقلاب تبدیل به این شدکه هرکسی که تاریخ تولدش مثلا" از ۱۳۳۰ پائین تربود این ضدانقلاب بود، از ۵۰ پائین تربود ضدانقلاب بود. آخر نمیشود بالاخره یک عده آدم بایدآنجا زندگی .. آیا همه کیانی که درزمان شاه زندگی میکردند اینها همه شان چیزبودند؟ مثلا" نفس اینکه من دردانشگاه درس میدادم معنی اش این بودکه من نوکردستگاه بودم؟ این که خیلی با مطلاح دیگرقضاوت ساده لوحانه وابلهانه است . نه درآنموقع یک مقاومتی وجودداشت ، یک کاری وجودداشت یک رویه ی زندگی دیگری وجودداشت ، هان ، این رویه زندگی ، این مقاومت اشکال مختلفی وجودداشت ، توجه میکنید، اینست که باید رفت وآنها را فهمید.

س ـ نه من فقط سئوال راازاین نظرکردم که ببینم شما چه اطلاعاتی راجع به مؤسسه فرانکلین دارید.

ج ـ من خیلی اطلاعات دارم .

س ـ درارابطه با آن شایعه ای که آن زمان درایران بود.

ج ـ نه، آن مال قبل ازاین است ولی بعدمن یک رساله هم یک دانشجوی من راجع به اصلا" مسئله فرانکلین هم مجبورش کردم که بنویسد برای اینکه همه اطلاعات راجمع آوری بکند واینها. رساله فوق لیسانس کتابداری است. تقریبا" سعی کردیم تمام اطلاعاتی راکه

ممکن بوددرموردا ین با شد چــــــون چیــز خیلی خیلی مهمی بود میدانید، وواقعا " این دستآوردفرهنگی وعلمی ای که آنجااز بین رفت این اصلا" مربوط به آقای مهاجروآقای صنعتی زاده نبود . این حاصل کارا ینهمه آدم ها بود وا ینها همه راا ز بین بردند. اصلا" شما نمیدانید برای ششماه یک دانه کاغـــذ نمیشـــد پیدا بکنید، اصلا" نمیدانید کجاست چطورشد.

س ـ آقای دکترپاکدامن ، آن زمان که شما دردانشگاه بودید آیا دستگاه هیچ مزاحمتـــی برای تدریس شما درآنجا ایجادمیکرد؟ هیچ وقت برخوردی پیدا کردید با ساواک که به شمـــا بگویدفرضا " چرا این کـــورس را درس میدهیــــد؟ یا چرا آن مطالب را مطرح میکنید؟

ج ـ بطورغیرمستقیم چرا . بعدا زآن سال اولی که .. دوسه بار. یکی اینکه سرزنش هـــای دانشگاه بود. مثلا" آمدند گفتند آره این فلانی توجزوه اش گفته مالکیت یعنی دزدی ـ این چرا این حرف را زده فلان وا ینها . این حرفها را نزند. یکی آنجا بودمسئله اش دوســـه بار این داستان پیش آمد. یکی دیگرمسئله دانشجوها بودند. بعضی ها یشان راکه میگرفتند ومیبردند ساواک ومیآوردند معمولا" خیلی پیغامهای خــــــــوش محتوائی مـــی ـ فرستادند. ببینید فضای ، اگرمیخواهید بازراجع به آن صحبت کنیم یک چیزدیگر است، زمان شاه من همیشه زمان شاه که یادم میآید یادیک رمان پلیسی میافتم که بچگی هـــام من میخواندم حالا نمیدانم اسمش چیست ، یک آدمی را حبس کردند توی یک لوله بخاری .

روایت‌کننده : آقای دکترناصرپاکدامن
تاریخ مصاحبه : ۲۶ مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۳

یک آدمی را حبس کردند تویک دانه دودکش بخاری ، میدانید . این تصویر همیشه تصویرزمان شاه بوددرذهن من یعنی آدمهائی که سعی میکردندکه دریک همچین فشارداثمی یعنی جائی که برای آنها ساخته نشده‌خودشان را ادامه بدهند وخیلی مشکل بود،توجه میکنید؟ خوب خواه‌ناخواه‌زندگی کردن توا ین یک زبان خاصی را میآورد ، زبان ایماواشاره را میآورد . یک مقداری خواه‌ناخواه‌خودسانسوری را میآورد یک حرفهائی را نزنید ، یک حرفهائی را .. من چه‌میدانم حدیث دیگران سردلبران را بگوید درحدیث دیگران . عرض کنم که همه اینها بو...،میدانید . پرهیزها بود . گاهی اوقات حتی من همیشه آنموقع این را میگفتم واعتراض میکردم بچه‌هائی که بهمدیگربدمیگفتند همه . که این بهم بدگفتن وبدبینی هم حاصل آن زمان بود . حرف من عبارت از این بودکه من میگفتم بچه‌هائی که ماوقتی نگاه میکنیم همه دریک جنگ وگریزهستیم با دستگاه حالا یک جا میرودجلو بعدمیآیدعقب ، یک جا میرود جلو .. منتهی ضمنا " با هم هم سعی میکنیم رقابت بکنیم ودرنتیجه من هیچوقت جنگ طرف را نمی بینم ، گریزش را همیشه میبینم . او هم هیچوقت جنگ مرا نمی بیند ، گریزمرا می بیند . اینستکه همیشه تنها هستیم واین تنهائی خیلی خیلی سنگین بود ،میدانید ؟ ما آنسال که‌رفتیم تهران یک گروه هفت‌هشت‌ده‌نفری تودانشگاه تهران بودیم . ماوارد دانشگاه تهران که‌شدیم یک موقعیت تازه‌ای بود ، یک مشت آدمهای تازه‌ای واردانشگاه شده‌بودند . یک هفت هشت ده‌نفری آدمهائی بودیم ، پنج شش نفرآدمهائی بودیم که‌همه با

همدیگرخیلی نزدیک بودیم. میتوانستیم مثلا" شبها همدیگررا تو عرق خوری میدیدیم توپمهانی میدیدیم، با همدیگریک خرده صحبت میکردیم. یادم هست یکی ازدفعات آخری که با حمیدعنایت صحبت میکردیم سال فکرمیکنم ۵۴ بود، ۵۵ بود. برگشت وبه من گفت، " من .. " ، هنوزنهاوندی رئیس دانشگاه بود، گفت، " نهاوندی مرا دیده گفته آقای عنایت خوب دیگرحالا رفع شبهه شد ازشما. " من گفتم چرا مگر. گفت، " برای اینکه چریکها یک جزوه ای درآوردند و توآن جزوه به شما وبه پاکدامن واینها فحش دادند وخوب دیگر حالا که آنها بردا شتندا ین را نوشتند دستگاه که اینقدربه شما سوء ظن داشت این سوء ظنش رفع شد. " بعددیدم اینکه همینطورحرف میزد صحبت ازاین میکردکه این چه فضای بدی است. این یعنی چه وفلان وازاین حرفها. یکهوبرگشت وگفت، " ببین ما چقدرتنها شدیم. آنموقعی که آمده بودیم مثلا" هفته ای هفت شب همدیگررا میدیدیم، ماهی ده دفعه همدیگررا میدیدیم الان ماههاست که من وتوکه بیشترهمدیگررا میدیدیم همدیگررا ندیدیم، آنهای دیگررا که اصلا" نمیدانیم چه شدند. " راست میگفت، آدمها کم کم خرد میشدند، جذب دستگاه میشدند توجه میکنید؟ چون عوای همدیگررا نداشتندو این یک فضای خیلی خیلی خاصی است که باندازه کافی به آن اهمیت نظر نشده، میدانید؟ به همین مناسبت هم است که نفس اینکه شما بگوئید آن دستگاه دستگاه بدی است شما را الزاما " به این جواب میرساند که هرکسی هم درآنموقع هرکاری میکرده پس حتما " بد بوده که آن دستگاه میگذاشته بکنند. استدلالهائی که راجع به " جهان نو " میکردند، استدلالهائی که راجع به "کیهان ماه " میکردند، استدلالهائی که راجع به آل احمد، ملکی همه این آدمها میکردند که خوب حالا کاری ندارم. یک منطق دیگر ازادامه کاروزندگی بودکه کمتربه آن توجه شد.

س — آقای پاکدامن، شما چه خاطره ای دارید ازآن ماههای آخر رژیم که حوادث انقلابی یکی بعدازدیگری اتفاق میافتادکه درآخرین تحلیل منجرشد به سقوط آن رژیم؟ شما درروزهای انقلاب کجا بودید؟ چه کارمیکردید؟

ج — والله من که ...

س - چه خاطراتی دارید از آن روزها ؟

ج - خاطرات آقا مثنوی هفتاد من کاغذ است .

س - نه ، آن چیزی که عصارهء مطلب است برای ما بگوئید .

ج - ببینید جریان انقلاب میتوانیم بگوئیم که سه مرحلهء مختلف داشت . یک مرحله اش باصطلاح فعالیتهای اعتراضات ، بگوئیم که ، حقوق بشری بود که این تقریبا" از اواخر ۵۵ شروع شد . اواخر ۵۵ شروع شد با نامه های حاج سیدجوادی نوعی از این بودوضمنا" دربین یک آدمهائی ، مثلا" من خودم یادم هست ما همیشه درفکر این بودیم که ... من موقعی که حزب رستاخیز تشکیل شد من آمریکا بودم وپرینستون بودم . یادم هست ناداراحتی ام زیادی آنجا بودواین داستان حزب رستاخیز را وبعدهم کشته شدن این بچه های جزنی را اینها اصلا" برای ما یک چیزی بودکه چندین شب مانخوابیدیم واینکه اصلا" چطورخواهدشد وچطوری برمیگردیم با این حزب واحدواینها . وضع خیلی خیلی بدی بود سالهای ۵۴ و۵۵ خیلی خیلی بدبود . من وقتی برگشتم تهران متوجه شدم ، تاآنموقع خیلی بمن فشار میآوردندودوستان من که ازدانشگاه بیایم بیرون ومن نمیخواستم کهازدانشگاه بیایم بیرون ودردانشگاه بمانم ، آنموقع متوجه شدم که ماندن من دردانشگاه دیگرامکانپذیر نیست خیلی چیزشد . رفتم مؤسسه برنامه ریزی باصطلاح گفتم که آنجا ، تقاضا کردم که من را باصطلاح بفرستندآنجا بعنوان کارمند . میخواهم بگویم فضا خیلی خیلی بدبود . موقعی شدکه برای شخص من دارم میگویم ، این منشور ۷۷ رابچه هادرپراگ امضاء کردند . این برای من خیلی مهم بود . من هنوزهم این منشوررا نخواندم ولی آنموقع تورروزنامه دنبال میکردم ..

س - منشور ۷۷ چیست آقا ؟

ج - که روشنفکران چک امضاء کردند عده ای درمورد تجاوزات به حقوق بشر درچکوسلواکی ونمیدانم ازاین حرفها ، خیلی سروصدا کردآنموقع . من بنظرم رسیده بود کم کم کهاین وظیفه ما است که اینکاررا بکنیم واگرکه ما نکنیم اصلا" خیانت داریم میکنیم . آنموقع ، همزمان باآن برای اینکه نشان بدهد که همه همچین فکرهائی داشتندواینها

خوب آقای حاج سیدجوادی هم آن نامه‌ها را برداشته بود نوشته بود و دست به دست میگشت. فکرمیکنم اواخر اسفند ۵۵ بود یا اوائل ۵۶ بود یکروزی ما صحبت میکردیم با خانم ناطق واینها که بد نیست که یک همچین کاری را بکنیم . ما یک نامه‌ای را بنویسیم دسته‌جمعی واعتراض بکنیم. بعد تلفن کردیم ساعدی هم آمد. به ساعدی هم گفتیم ساعدی هم گفت ، " آره این کار خوبی است و باید بکنیم." گفتیم به چه کسی دیگر بگوئیم؟ گفتیم به منوچهر هزارخانی بگوئیم. تلفن کردیم منوچهر آمد. به منوچهر که گفتیم منوچهر گفت ، " شما یک همچین کاری را میکنید؟" گفتیم آره . گفت ، " یک همچین نامه‌ای درجریان هست پس نمیخواهد دیگر شما ... بگذارید آن که شد شما امضاء کنید." که آن نامه نامه‌ی اول کانون نویسندگان بود ، آن ۴۰ نفری که امضاء کردند ، ما هم امضاء کردیم. بعد دیگر از آنجا ما افتادیم تو این جریان . به این مناسبت اینها را من برای این به شما گفتم که من به شما بگویم که از آن اول در این جریانات بودیم. بعد این ادامه پیدا کرد خوب یک مدتی تو کانون نویسندگان فعالیت کردیم ، بعداً مدیم آن اعلامیه ۵۳ یا ۵۶ نفر را نوشتیم که بیشتر جنبه‌ی سیاسی داشت .

س - یک سئوال درپرانتز . میخواهم ازشما بپرسم که چطور دکتر حمید عنایت هیچیک از این چیزها را امضاء نکرد؟

ج - حمید عنایت ، عرض کنم که ، یک جاهائی را امضاء کرد که شما خبرندارید. عرض کنم که اولاً حمید عنایت نبود تهران ، حمید عنایت همان صحبتی که من دارم با شما صحبت میکنم ۵۴ بمن برگشت و گفت ، " ناصر ، من دوتا بچه دارم و اینجا احساس امنیت نمیکنم." حمید بکلی به یک جائی رسیده بود که دیگر درس و این حرفهای ایران آن درس و اینها برایش ارضاکننده نبود. از نظر سیاسی هم اگر میخواست که با صطلاح ambition های سیاسی خودش را ارضا بکند باید میرفت در آن دستگاه مسئولیتهائی را قبول میکرد که نمیخواست آن کار را بکند. به این تصمیم رسیده بود که بیاید بخارج یعنی واقعاً " بعد شروع کرده بود و آمد به آکسفورد ، تهران نبود. یکبار برگشت . آنموقعی که او برگشت این

اعلامیه‌ها را او امضاء نکرده‌بود بنابراین داستان ۵۶ نبود. وقتی اوبرگشت ما شروع به یک فعالیتهائی کرده‌بودیم ازجمله فعالیتهائی که شروع کرده‌بودیم برای درست کردن سازمان ملی دانشگاهیان بودکه ازهمین ماهها ازاین موقع ۵۷ ما شروع کردیم‌و حمیدهم آمدتوآن جلسات. آمدتوآن جلسات ابتدائی وسرآن قضیه بیانیه ومنشور اینها یک مقدار مشورت کردیم‌واینها. بعدکه‌یک شبی ازیک جلسه آمدیم بیرون گفت، "ناصر، من احساس میکنم‌من حوصله ندارم ودیگرآن شورسابق را ندارم‌وحوصله‌اینکه بیایم وتواین جلسات اینقدروقت بگذارم واینها ندارم." اماتوکارسازمان ملی دانشگاهیان هما نموقع مثلاً" چندتا ازاین اعلامیه‌هائی که‌درآمداین اعلامیه‌ها را او امضاء کرد مثلاً" چه‌میدانم یک اعلامیه‌ای مانوشتیم برای اعتراض به‌کشتار ۱۷ شهریور که‌امضاءفردی بود امضاء کرد، منشورسازمان رااامضاء کرد. بعدهم آمدبیرون، ازایران آمدبیرون نبود خلاصه. اودراین مدت مرتب نبود ایران وآن حالت روحیش هم بود یک همچین ...این اندازه‌هم که‌میگویم دخالت داشت.

س- حالا برگردیم بهمان جریانی که‌داشتید میگفتیدراجع به اوائل انقلاب.

ج- بله. بعدازاینکه ماآن دوتااعلامیه‌را تهیه‌کردیم‌که اعلامیه‌ی اولیش‌که آن بچه‌ها تهیه‌کرده‌بودند. اعلامیه‌ی دومش‌را بیشتر،فکرمیکنم، من توی آن دخالت داشتم آنکه صدوبیست‌سی نفر نوشتند فکرمیکنم من درتدوینش دخالت داشتم. بعددیگرتوکانون نویسندگان تااینکه به‌این نتیجه رسیدیم دومرتبه‌یک چیزی گفتم که مایک اشتباه‌دفعه دوم هم شایدکردیم شاید حالا دفعه سوم است، اینستکه‌گفتیم حالا کارفرهنگی شده این راه افتاده بیائیم کارسیاسی را‌ه‌بیاندازیم. نشستیم وآن بیانیه ۵۶ نفررا نوشتیم که‌آن اولین بیانیه‌ای بودکه‌درزمان شاه نوشته شد وتمام دوره‌ی حکومت شاه‌را از ۲۸ مرداد به‌بعدبه‌زیرسئوال برد،توجه‌میکنید که همه‌این کارهائی که‌دراینجا شده..

س- مقارن بودباسفرشاه‌به‌آمریکا، نبود؟

ج- این درآنموقع منتشرشد،بله. درآنموقع منتشرشدوبه‌انگلیسی هم ترجمه‌شد. عرض‌کنم

که از نظر اصطلاح جمع بندی فکر میکنم که یکی از اولین و کاملترین تحلیل های سیاسی آنموقع باشد بصورت علنی و خواسته هائی که آنموقع مطرح میکندرا جع به مسئله ساواک و اینها . بعد سال تحصیلی ۵۶ که شروع شد دانشگاه یک کمی متشنج شد ،درهرصورت بعد از آن شبهای شعرکانون و اینها ما به این فکرافتادیم که یک کارهائی بیائیم درسطح دانشگاهی هم بکنیم که این کم کم، حالا من بصورت خلاصه میگویم ، به نتیجه رسید در بهار ۵۷ بچه های صنعتی اعتصاب کرده بودند ..

س ـ دانشگاه صنعتی آریامهر سابق ؟

ج ـ بله ، اعتصاب کرده بودند ، بچه ها یعنی استادها اعتصاب کرده بودند . ما شروع کردیم به همکاری کردن با آنها و یک بولتن اعتصاب درمیآوردند که همه پخش میکردیم و با آنها همکاری میکردیم و اینها . بالاخره با آدمهای مختلفی تماس گرفتیم و با هم سازمان ملی دانشگاهیان را تشکیل دادیم . سازمان ملی دانشگاهیان را تشکیل دادیم . یک کار دیگرهم درآنموقع کردیم . دراسفند ۵۶ هم یکهو خبردار شدیم که زندانیان سیاسی ،حالا من عضو کانون نویسندگان هم بودم البته ، اعتصاب غذا کردند و با این حاج سیدجوادی اینها یک شرحی را نوشتیم یعنی ایشان نوشته بودند من نبودم آنموقع توی آنها ، وبرگشتم و امضاء کردم من هم برای دفاع از این اعتصاب غذا که مقارن ایام عید شد و ما شروع کردیم آنموقع یک کمیته ای درست کردیم به اسم کمیته دفاع ازحقوق زندانیان سیاسی که سیدجوادی بود ، متین دفتری بود ، هزارخانی بود ، من بودم ، اسلام کاظمیه بود ، خانم متین دفتری بود ، شمس آل احمد بود و مرحوم مسعودی بود که بولتن آنرا هم ما درمیآوردیم یعنی آقای منوچهرهزارخانی وبنده تقریبا " همه ی آنرا تدوین وچیزمیکردیم .بنابراین موقعی که انقلاب بودمن ازچندجهت درجریان انقلاب بودم . یکی بعنوان سازمان ملی دانشگاهیان ویکی هم برای این کمیته . سازمان ملی دانشگاهیان خیلی مهم بود برای اینکه یکی از محورهائی بودکه فعالیت تمام سازمان های دموکراتیک حول وحوش آن شکل میگرفت توجه میکنید؟ درآوردن روزنامه همبستگی ونمیدانم تظاهرات دانشگاه تهران و اعتصاب های

دانشگاه تهران وتحصن دانشگاه تهران وبعد گرفتن دانشگاهها وهفته همبستگی وهفته بازگشائی دانشگاه واز این حرفها که اینها تمام آن چیزهائیست که من میتوانم به شما بگویم. مهم اینست که دراین تجربیات بودکه بسیاری ازحرفهائی که بعدا" حرفهای انقلاب ایران شد اول باردراین تجربیات مطرح شد. مثلا" تشکیل شوراها، مثلا" بوجود آمدن قدرت دوگانه یعنی ردکردن دولت بعنوان نماینده اجرائیات مملکتی وضرورت بوجودآمدن یک قدرتی درمقابل آن. مثلا" اعلام اینکه شاه باید برود، توجه میکنید؟ درآن قطعنامه همبستگی هفته همبستگی که درآبان ۵۷، شما نبودید آنموقعها ایران، شد قطعنامه همبستگی تکیه میکند روی ضرورت تغییرات، خلاصه، بنیانی و ساختنی نمیدانم، اقتصادوجامعه وسیاست ایران واز این جورچیزها. اینست که حالا نمیدانم اینها چه قدربه شما مربوط میشود، علی ای حال خیلی مهم بود.

س - شما درآن روزهای انقلاب چکارمیکردیدآقای پاکدامن؟

ج - گفتم.

س - نه، آن دوروزآخری راکه رژیم واقعا" سقوط کرد، روزآخرحکومت بختیار؟

ج - ما بعنوان سازمان ملی دانشگاهیان اولین سازمانی بودیم که علیه بختیارموضع گرفتیم. شما دراین قسمت، یعنی بعدمیدانید، من معذرت میخواهم با یدیک کمی اینها را بگویم مثل اینکه روشن بکنم..

س - تمنا میکنم.

ج - سازمان ملی دانشگاهیان یک سازمانی بودکه مرکب ازاستادها و عضو هیئت آموزش بودند. درحدود بیش ازهزارنفرعضو داشت، توجه کردید؟ یعنی کسانی بودندکه دخالت میکردند. این اعضاء پراکنده بودنددرسراسرکشور بنابراین یک شبکه ارتباطی خیلی خوب بود. ما آمدیم چندین کارکردیم یکی این بودکه اول سال تحصیلی یک هفته را درتمام دانشگاهها اعلان کردیم که این هفته همبستگی واین رااختصاص دادیم به دانشگاهها تجهیزاتشان بایددرخدمت، باصطلاح نهضت قراربگیرد وتظاهراتی برای یک هدفهائی را

اعلان کردیم که عبارت بود از تقریبا "یعنی تقریبا" نه تحقیقا " آزادی زندانیان سیاسی لغو سانسور، عرض کنم که، بازگشت استادان اخراجی ،دوسه تا دیگر، آزادی مطبوعات نمیدانم از این حرفها که پنج تا چیز بود. درمدت یکهفته بین ششم تا یازدهم آبان مثل اینکه این درتمام ایران یک همچین تظاهراتی انجام گرفت. این خیلی مهم بود برای اینکه درآن یکهفته مثلا" دردانشگاه تهران نش آنجائی بود که من دبیر این سازمان بودم ودانشگاه تهران مثل اینکه یکی از مسئولانش من بودم. چندین میتینگ خیلی خیلی بزرگ تشکیل شد .این عکسهائی که اغلب میبینید بیشترش مال آنجاست. ما بعنوان دانشگاهیان کسانی بودیم که رسما " وبه اسم علیه ۱۷ شهریور موضع گرفتیم ، تهدید کردیم که اگر شما این وضعیت را اینجا ، حکومت نظامی را ادامه بدهید ما درس را اعتصاب میکنیم. عرض کنم که بعدازروی کارآمدن ازهاری یک اعلامیه دیگری دادیم همراه با جمعیت حقوقدانان وکانون نویسندگان وباهم خیلی شدید کار میکردیم که گفتیم حقانیت این رژیم ، حقانیت خودش را ازدست داده . بعدموقعی که اعتصاب بزرگ مطبوعات شروع شد ما تصمیم گرفتیم که یک بولتنی دربیاوریم برای اینکه این خلاء اطلاعاتی را جبران بکنیم و بهمین مناسبت عرض کنم که این بولتن با صطلاح نامه همبستگی را درآوردیم که درحدود دوازده سیزده شماره درآمد هفته‌ای دوشماره درمیآمد وخیلی شدید هم بوسیله شبکه‌ای که ما داشتیم توزیع میشد وعجیب تکثیر میشد که فکرمیکنم که تنها اسنادی که آنموقع ما دراختیار داریم برای آن مدت معین چون مثلا" مرتب از شهرستانها بما تلفن میکردند که امروز اینجا این اتفاق افتاد، اینجا این اتفاق افتاد خیلی چیزها هست که جای دیگر نیست آن توهست . عرض کنم که بعددردانشگاه تهران ما رفتیم آنجا تحصن کردیم که داستان جداگانه‌ای دارد. حدودتحصن ما ن من یادم نیست نمیدانم بیست سی چهل روزطول کشید وآخری که ما تصمیم گرفتیم اعلام کردیم که ما خودمان دانشگاه را بازمیکنیم دریک روزبازگشائی . آن روزبازگشائی روز بیست ویکم دی بودوما خودمان رفتیم ومردم را دعوت کردیم با یک ، یک تأییدهم طالقانی داد مردم بیائید ما میخواهیم دانشگاهها

را بازکنیم و این تقریباً " بزرگترین میتینگ ایستاده انقلاب بود یعنی سراسر دانشگاه تهران پربود قبل از انقلاب ، بعداز انقلاب بزرگترین میتینگ ایستاده مراسم سالگرد دکترمصدق بود . و این هم اهمیت داشت که این بهیچوجه دست حزب الله و اینها نبود عناصر باصطلاح لائیک . خوب ، بعدازاین داستان بنابراین ما می بینیم که عجیب درگیراین قضایا بودیم ضمن اینکه ما عجیب نگران این بودیم که این اگردرمقابل این باصطلاح موج مذهبی ایستادگی نشود این به یک فاشیسم مذهبی منجرخواهدشد . بنابراین دنبال این بودیم که هم این جریانات دموکراتیک مختلف را با همدیگرتلفیق بکنیم مثلاً" کمیته های اعتصاب تشکیل شده بوددرتمام سازمانهای مختلف دولتی سازمان ملی دانشگاهیان یکی ازمحورهائی بودکه این کمیته ها را با همدیگرنزدیک میکرد . درآن روزهای سقوط رژیم یعنی حمله به پادگانها من دانشگاه تهران بودم ، تمام آن مدت ما یا در دانشگاه تهران بودیم بمناسبت اینکه آنجا باصطلاح مرکز سازمان ملی دانشگاهیان بود ویکی ازمراکزی بودکه همه میآمدندومیرفتندوبعدهم بلندشدیم رفتیم گفتند حمله شده آمدیم دم میدان فوزیه ، تیراندازی ها و اینها . بعدروزبعدش رفتیم دم عشرت آباد ، سقوط پادگانها اینها توشهرها بعدهم کندن مجسمه ها شب بود وکشیدنش روی زمین وفرداش آوردن این اسباب و اثاثیه سفارت اسرائیل وفلان خانه وتانک و اینها دانشگاه که بیایندبه ما تحویل بدهند چون اینها را اغلب میآوردندآنجا بما تحویل میدادند ، فشنگ ونمیدانم از این حرفها .

س ـ آقای ناصرپاکدامن ، شما گفتید که این ترس ودلهره ازفاشیسم مذهبی درشما وجود داشت بنابراین شما این خطررا حس میکردید . برای جلوگیری ازموفقیت آنها شما چه اقداماتی کردید ؟

ج ـ والله من فکرمیکنم که اقدام مهمی که ما کردیم عبارت ازاین بودکه (۱) اولاً" با این سازمانهای دموکراتیک درآنموقع همکاری بکنیم ، اعتراض بکنیم . من بعنوان یک آدم دانشگاهی که موافق دانشگاههای باصطلاح عرفی هستم نه دانشگاههای شرعی ، عرفی

بمعنی لائیک هیچوقت حاضرنشدم وسازمان ملی دانشگاهیان هم حاضرنشد دراعلامیه‌هایش ودررفتارش ، لحن و ،عرض‌کنم که ، کلام مذهبی بکاربرد . چهره‌ی مشخص غیرمذهبی خودمان رانگه داشتیم . بعدهم آنجاهائی که امکان داشت آ شر ض بعدازانقلاب هم کوشش برای اینکه نظرخودمان رابقبولانیم ، بایستیم سر ، آدمهای دیگررامتوجه این خطربکنیم وازاولین کارهائی هم که‌کردیم اینست که روی همین اساس بودکه ماتو جبهه‌دموکراتیک شرکت کردیم که‌رو جنبه‌ی سیاسیش گفتگوهائی راجع به ضرورت اینکه باید یک جبهه‌ای بوجودبیاید ازاین آدمها ومیدانید جبهه‌دموکراتیک هم تقریباً " دوسه نفر . .

س ـ این سازمانهای دموکراتیک که میگوئید منظورتان سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق است ؟

ج ـ نخیر .

س ـ چون آنها که‌طرفدارتقریبا " آنچه‌که داشت میآمد بودند .

ج ـ نه ،نه . ببینید دوتا مسئله ، ببینید یک جنبه انقلاب است‌که بکلی نامفهوم‌مانده لااقل برای کسانی که ازخارج نگاه میکردند . بعلت اینکه این کسانی که ازخارج نگاه میکردند منبع اطلاعاتشان روزنامه‌ها بود . روزنامه‌ها روزنامه‌نویس‌ها بودند ، روزنامه‌نویس ها هم بیشتروقتی اگرمیتینگ میآمدند الله‌اکبرمی شنیدند زبان مذهبی می شنیدند واین حرفها به آن خیلی بیشترکشیده‌میشدند ، بهاین جنبه ، چه‌میدانم ، فوکلوریک قضیه وروی آنها عملا" تکیه‌ی بیشتری میکردند . علاوه براین جریانهای . . درایران ببینید . . حالا بایدبرگردیم راجع به انقلاب ایران حرف بزنیم . انقلاب ایران بنظرمن یک انقلاب خودانگیخته بود بدین معنا که انقلابی بودکه درآن باصطلاح هسته‌های تشکیلاتی سیاسی نقش مهمی نداشتند یعنی حتی ازآن غایب بودند . بهمین مناسبت بودکه هسته‌های سندیکائی ودموکراتیک درآن نقش بازی میکردند . مثل فرض‌کنیدکه کانون نویسندگان ایران ، مثل جمعیت حقوقدانان ، مثل سازمان ملی دانشگاهیان ایران ، مثل مثلا"

روحانیت مبارز . اینکه حزب نیست ، حزب جمهوری اسلامی نیست روحانیت مبارز یکعده روحانی هستندمیگویندما میخواهیم مبارزه بکنیم ، کانون نویسندگان ایران حزب نیست یک اتحاد . توجه کردید؟ خوب ، اینها را من میگویم یعنی اینها رانه ، آن سازمانهای دموکراتیک را میگویم که این گروه ها را میگویم ، بعنوان مبارز اینها را دارم میگویم برای اینکه آنها حالا جنبه‌ی لائیک هم نداشتند . این سازمانها اصلا" یک حالت مرجع بود درآنموقع درایران تا مدتها . شما این راالان ، من خودم هم که دارم میگویم خودم باورنمیکنم که مردم هوافتاده بودکه درتهران قحطی میشود ازشهرهای مختلف کامیون کامیون مردم غذا میآوردند . این غذا ها را میدانید میآوردند کجا ؟ میآوردند میدادند دانشگاه . سازمان ملی دانشگاهیان . کانون میگفت این کامیون چیست ؟ تا ن آوردیم ، توجه میکنید . چرا ؟ این رانمیبردند مسجد شاه ، نمیبردند مسجدفخرالدوله ، نمیبردند مثلا" مسجدزهرمار میآوردند دانشگاه . شما اگرمیگفتیدکه من جزوکانون وکلا هستم ، اینها داستان نبود کانون وکلا وقتی انتخابات شد اصلا" یک شوک روحی برای همه بود یک واقعه مهم بودکه آقای نزیه وآقای متین دفتری ولاهیجی ونمیدانم وآن صادق وزیری ونمیدانم آن بچه‌های دیگراینها انتخاب شدند بعنوان یک واقعه خیلی مهم . اصلا" کانون وکلا چه‌هست که حالا اینها انتخاب شدند . اما همه دنبال میکردند ، توجه میکنید؟ بنابراین اینها یک مرجعهائی بودندکه شما نگاه بکنید درانقلاب حمله میکنندتوی شهر . هی میگویند حمله . به کجا حمله میکنند؟ به دادگستری حمله میکنند ، چرا ؟ میزنند دادگستری را میسوزانند . برای اینکه دادگستری قاضی هست واین قضات ووکلا واینها ، توجه میکنید؟ بیان کننده یک اعتراضی درانقلاب بودند . حمله میکنند ،توشهرستانها ببینند اینهائی که ساواک رادرست میکردند ، مثلا" دانشگاه‌را مثلا"برای چه‌بدانشگاه؟ توجه میکنید . این لفظ همبستگی که ما راه‌انداختیم این وارد زبان انقلاب شد ، چیزهایش هست ، میدانید چون من خودم تواین قضایا دخالت داشتم دلم نمیخواهد زیاد راجع به آن حرف بزنم اما اعلامیه‌های آنوقت هست که اصلا" چطور

ما وقتی این کانون را راه انداختیم توی جلسه‌ی شورای سازمان ملی دانشگاهیان بود توی مهرماه، بعد یک کسی پیشنهاد کرد که آقا یکهفته‌ای فعالیتهائی بکنیم. ماگفتیم چه بکنیم گفتیم یک هفته اینطوری بکنیم. اصلاً فکر نمیکردیم که این کاری که داریم انجام میدهیم باعث این بشود که کارگرهای کارخانه فلان در اصفهان برای ما پیام بفرستند بگویند ما با شما اعلام همبستگی کردیم، این نفس همبستگی از آنجا آمد. کارگرهای نفت نمیدانم غیره وغیره.

اینست که یک همچین نیروی غیرمذهبی بود و یک همچین وزنه‌ای هم داشت. بعد سازمانهای سیاسی بعد هم هستند که باصطلاح حالا آنها بیشتر ... بعد هستند که نقششان مهم میشود، حریکها، باصطلاح مجاهدین.

س - شما بعنوان منفرد وارد جبهه دموکراتیک ملی شدید یا بعنوان یکی از رهبران یا اعضای جامعه سوسیالیستهای دوم که در ایران تشکیل شد؟

ج - نه، من جامعه سوسیالیستها، من بعنوان فرد رفتم.

س - شما بعنوان فرد رفتید.

ج - بله. با بچه‌های جامعه سوسیالیستها ما تماس داشتیم یک مدتی رفتیم نشستیم آنها هم درست معلوم .. اولاً کسی نمانده بود از آنها زیاد، دوسه بار نشستیم با آنها حرف زدیم و اینها گفتگوهائی کردیم. بین خودشان هم اختلاف نظر بود. حالا من دیگر وارد آنها نشوم داستان اینکه یکی از این آقایان رفته بود بدون اطلاع دیگران با آقای فروهر و بختیار..

س - تیمور بختیار؟

ج - نخیر شاپور بختیار. اینها رفته بودند با همدیگر یک اتحاد ثلاثه درست کرده بودند بدون اینکه دیگران بفهمند. درهرحال از آن چیزی نبود، نه من بصورت فرد رفتم.

س - پس شما با آن جامعه سوسیالیستهای دوم که در ایران تشکیل شد و در شماره ۵ ماهنامه " سوسیالیسم " هم اساس و مبانی عقیدتیش منتشر شد که خودشان را اعلام کردند که ما به

سوسیالیسم علمی وبه‌تحقق آن بعنوان ضرورت تاریخی معتقدهستیم.۲ـ ما به دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دولت دوران گذار معتقدیم. شما شرکت نداشتید که مورد مخالفت قرارگرفت.

ج ـ این فکرمیکنم داستان های مال چیزاست ، اینها داستانهای مال تابستان ۵۸ است اینهائی راکه شما دارید میگوئید، بله؟

س ـ بله.

ج ـ نه ، من دورادور با اینها اطلاع داشتم که‌یک همچین چیزهائی هست وواقعا" اطلاع نداشتم، من اصلا" اطلاع نداشتم . ومن قبل ازانقلاب با آن بچه‌ها آمدم‌با همدیگر یک مقداری صحبت کردیم. درجریان انقلاب یکی دوبار آن آرین واینها آمدندبا من یک مقداری صحبت کردندکه‌بیائیم با همدیگرکاربکنیم. من چون با صطلاح توی جبهه دموکراتیک بودم وآنجا داشتم فعالیت میکردم ضمن حفظ روابطم با این بچه‌ها اینقدرنزدیک نبودکه‌اصلا" درجریان ... بعدا" شنیدم میآمدند هم گاهی آن نشریات واینها را بمن میدادند.

س ـ آقای پاکدامن درجبهه‌دموکراتیک ملی چه‌سازمان وگروههای سیاسی شرکت کردند. یا بعبارت دیگرمن اینجوری سئوالم رابکنم که اوائل قراربودکه تا آنجائی که‌من اطلاع دارم چریکهای فدائی خلق وسازمان مجاهدین خلق دوتا سازمان اصلی ومهمی باشندکه توی این جریان شرکت کنند. چرا اینها واردجبهه دموکراتیک ملی نشدندوشرکت نکردند؟

ج ـ حالا مجاهدین که‌نیامدند، هان. البته ارتباط همیشه وجودداشت، میدانید مجاهدین که نیامدند. من فکرمیکنم‌راجع‌به ،برای اینکه‌بحث ما ن زیادطولانی نشود ،راجع به‌قضیه جبهه دموکراتیک تقریبا" تمام فعالیتهایش‌توی آن روزنامه آزادی هست. دوره آزادی را هم فکرمیکنم آقای چیزدارد، شما دارید.

س ـ بله ما داریم.

ج ـ اسامی شرکت‌کنندگان واساسنامه وآنهائی که آمدند اینها همه هست.

س ـ آنها هست بله ولی یک‌مسائلی هست‌که درآنجا منعکس‌نشده مثلا" درموقعی که‌جبهه

دموکراتیک ملی برای یک مدتی بطور کامل دنباله روی چریکهای فدائی خلق شد.

ج - هیچوقت همچین چیزی اتفاق نیافتاد. نه، این برداشت دوستانی است که درخارج از کشور بودند. کجا همچین چیزی بود اصلاً"؟

س - حالا عرض کنم لااقل یک دورانی که سازمان چریکهای فدائی خلق درجبهه دموکراتیک ملی همکاری داشت وکارمیکرد ولی بعدا زیک مدتی ازجبهه دموکراتیک ملی آمدبیرون وآنرا بعنوان "مرداب متعفن بورژوازی لیبرال" معرفی کرد..

ج - خوب بله .

س - واینها درروزنامه کارهم منعکس است .

ج - خوب بله .

س - چرااین قضیه درروزنامه آزادی منعکس نیست . اگرممکن است این را توضیح بفرمائید؟

ج - نه،نه ببینید اولا" آن حرفی که شمازدید روزنامه آزادی اولین شماره اش فکر میکنم دهم فروردین ۱۳۵۸ درآمد، فکرمیکنم دهم بود یازدهم بود. ما تقریبا" روزششم هفتم عیدتصمیم گرفتیم که روزنامه دربیاوریم . بنده وآقای ساعدی وآقای نجف دریابندری رفتیم توی چاپخانه تقریبا"، چاپخانه هم بما خیلی کمک کرد، ۴۸ ساعت آنجا نشستیم برای اینکه این روزنامه دربیاید، چرا؟ چون میخواستیم روزنامه قبل ازرفراندوم دربیاید که ما توی روزنامه این را چیز کرده باشیم ..

س - تحریم کرده باشید .

ج - تحریم مادرآمده باشد . که همینطورهم شد . مابودیم ویادش بخیرکه آقای شکرالله پاکنژاد که فکرتحریم انتخابات را مطرح کردیم وبعدازاینکه مابعنوان جبهه دموکراتیک این را مطرح کردیم دیگرانی هم ازجمله چریکها آمدند اینکارراکردند. اگرشما بخواهید دنبال این باشیدکه آیا کسانی بودنددرایران ، وجودداشتندکه ازروز اولی که آقای خمینی آمده ، ازقبل ازاینکه آقای خمینی آمده باآن مخالفت کردند ودرضمن طرفدار

انقلاب هم بودند من فکرمیکنم رگه‌ای که یکسرش تواین سازمانهای دموکراتیک باشد و یک سرش بین روشنفکران با شدویکعده‌شان آمدندتوجبهه‌دموکراتیک وبعدهم ادامه پیدا کردبه صورمختلف واینها همش مدارک کتبی ازآن وجوددارد این رگه‌ی آنرا نشان میداد. بله، آن زمانی که این داستان شروع شد شایدکم‌وبیش تصوراین بودکه‌مجاهدین یک جریان مذهبی هستند، یعنی یک جریان باصطلاح دست چپ مذهبی هستند، جریان خیلی وسیعی هستند وفدائیان یک جریان دست چپ غیرمذهبی هستند، عرض‌کنم که خیلی وسیع هستند. اینها شعار"مجاهد- فدائی پیوندتان"مبارک یکی ازشعارهای خوش‌لحن انقلاب بود. زمینه‌های عینی اینکه‌باهم همکاری بکنند وجودداشت ضمن اینکه یک سنت دیگری هم درانقلاب ایران وجودداشت که‌آن سنتی بودکه‌ازنهضت ملی مصدق آمده بود واین ادامه پیدا کرده‌بود. این سنت‌درمقابل انقلاب چندین شکل شده‌بود. یکیش یک حالت وارفته‌ی سازشکاری راگرفته‌بود آقای بختیار وغیره‌وغیره.

س - جبهه‌ملی منظورشما است بطورکلی ؟

ج - درمجموع . عده‌ی دیگرشان هستند آدمهای واقعاً" بکلی پرت ازمرحله بودند یعنی اصلاً" شخصیت های تاریخی بودند ولی اصلاً" درا ینکه درایران دارد چه میگذرد؟ چه‌اتفاقی داردمیافتد؟ چه‌باید کرد؟ اصلاً" نمیدانستند. من خانه‌ی یکی از این آقایان رفتم ، با همه‌ی اینها هم مادرتماس بودیم، میدانید؟ ماآن اعلامیه‌ی ۵۶ که نوشتیم یکی ازاشتباهات ما هم این بودکه آنجا شرط گذاشتیم ، فکرمیکنم قضیه اینطوری شروع شدکه‌ما رفتیم منزل آقای حاج سیدجوادی یا منزل ایشان هم نبود منزل یکی ازهمسایه‌ها یشان بود- ایشان آمد وآقای هزارخانی بودواسلام کاظمیه بودوآدمیت بودومن بودم وخانم ناطق فکرمیکنم. آنجاقرارگذاشتیم که‌این اعلامیه‌رابنویسیم ویکی ازشرطهائی، آقای مقدم مراغه‌ای هم بود، که‌گذاشتیم عبارت ازاین بودکه‌مابایدنشان بدهیم که‌ما تداوم جریان جبهه‌ملی هستیم ، جریان دکترمصدق هستیم یعنی همان چیزی که آن قضیه .. وتوی آن اعلامیه هم بهمین مناسبت آن ۲۵ سال راگرفتیم. منتهی این

یک اشکالی برای ما ایجاد کرد . اشکالش هم عبارت از این بود که ما رفتیم این را تبدیل کردیم به یک اصل اخلاقی که حتما" چندنفر از این شخصیتهای تاریخی زیر این را امضاء کنند و این شخصیتهای تاریخی خیلی کوچکتر از این بودند که بفهمند که یک همچین کاری چقدر مهم است و نتیجه اش این شد که اصلا" این اعلامیه ی ما قرار نبود همزمان با آمدن شاه به آمریکا دربیاید . اینقدر اینها فس فس کردند این اعلامیه ، دقیقا" شاه مثل اینکه در ماه نوامبر آمد آنجا ، بله ؟

س - بله .

ج - این اعلامیه در ماه سپتامبر حاضر بود در تهران ، توجه میکنید ؟ من از تهران که آمدم آنسال آمدم که ۱۵ روز آمدم خارج و برگشتم من فکر میکردم در عنقریب در غیاب من این چاپ میشود بهمین مناسبت یک نسخه این را اینجا هم به یکی دوتا از بچه ها دادم و به یکی دوتا از روزنامه نگاران گفتم که یک همچین چیزی چاپ میشود اگر دستتان رسید چاپش بکنید ، توجه میکنید ؟ آنقدر اینها فس فس کردند که بجای اینکه سپتامبر دربیاید اگر که ضرب الاجل مسئله شاه نبود اصلا" شاید این اعلامیه درنمیآمد .

خوب ، یک همچین فکری هم بود که برداشت بله یک همچین گذشته ای هم هست اینهم باید با این تلفیقش کرد ، توجه کردید ؟ در ماههای اول جبهه دموکراتیک حتی یکی از نمایندگان فدائی ها میآمدند توجلسات ما شرکت میکردند اما هیچوقت شرکت کردن او در جلسات ما معنی اش این نبود که دستور بدهد و ما بدنبال او کشیده بشویم ، اصلا" ابدا در هیچ موردی .دریک مسئله ای تنها رابطه ای که ما با هم داشتیم رابطه ی مکالمه و مراوده و اطلاعی بود با مطلاح . فرض کن که ما می نشستیم تصمیم میگرفتیم که ما باید یک نامه ای بنویسیم به آقای خمینی ، توجه میکنید ؟ ما این نامه را مینوشتیم به آقای خمینی . خوب ، حالا قرار بود چاپ بشود قبل از چاپ هم مثلا" ، نمیدانم ، به آنها هم نشان میدادیم میگفتیم که آقا ما داریم ، مشورت ـــــــ ، اینکار را میکنیم . بنابراین بهیچوجه من الوجوه آن رابطه ای را که شما داریدمیگوئید که من نمیدانم براساس چه اطلاعاتی استوار است آن رابطه

هیچوقت وجودنداشت .

اما کمکم کمکم سازمان چریکها یک سازمان ، عرض کنم که ، متشکل ازعناصر متفاوتی بود و این عناصر متفاوت کمکم کمکم خط هایشان ازهمدیگر روشن شد بخصوص اینکه ما از ابتدا ایستادن درمقابل ، یکی از بحث هائی که آنموقع بوجود آمده بود عبارت از این بودکه آیا باید آقای بازرگان را تقویت کرد یا نباید کرد؟ آیا باید آقای بازرگان را درمقابل آقای خمینی تقویت کردیا نباید تقویت کرد. یک گروهی نظرشان این بودکه باید آقای بازرگان را درمقابل آقای خمینی تقویت کرد. ما نظرمان این بودکه آقا آقای بازرگان را باید همان اندازه به او انتقادکرد ، همان ، که آقای خمینی را باید انتقاد کرد. درهرحال آقای بازرگان را هم باید با او رفتار انتقادی کرد. البته یک مقاله ای هم منوچهرهزارخانی نوشته شماره اول روزنامه مان نوشت راجع به قضیه ی ، که اوگفت نود ونه ونیم درصد مارأی دادند و اینها اوهم یک مقاله ای نوشته بودکه نودونه ونیم درصدکه تو میگوئی درست است که ما نیم درصدهستیم اما ما خلاصه با همه ی این تورا به استناد گذشته ات وفلان واینها تورا حسابت را با دیگران فرق میگذاریم. اما نیم درصد نمیدانم چی چی است . من هم اتفاقا " آنجا یک ، بعدیک یادداشتی من چاپ کردم که این ارقامی که اینها میگویند دروغ است اصلا" ، نمیتوانند اصلا" اینقدررأی باشد. بعدما اولین کاری که کردیم ما بودیم اولین آدمهائی که یک نامه سرگشاده نوشتیم به آقای خمینی وتویش نوشتیم که آقا درایران دارد فاشیسم بوجود میآید. ما بودیم که ، فکرمیکنم ، دو سه هفته بعدازآن بازیک نامه ای به آقای بازرگان نوشتیم وبه آقای بازرگان گفتیم آقای بازرگان شما اگردروضع فعلی باید نخست وزیرمملکت ما دموکرات باشد وضدامپریالیست باشید ، شما نه دموکرات هستید ونه ضدامپریالیست واینها چیزهای واقعی داشت . آقای بازرگان جسارت را به آنجا رسانده بودکه قانون مطبوعاتی راکه درزمان ازهاری تدوین شده بودآورده بود بعدازانقلاب به تصریب میرساند. حالا دوستان ما نشستند درخارج میگویند شما چرا چپ روی کردید؟ خوب ببینید ، آخرمیدانید خیلی لطف دارند .

س - خوب ، بعداز همین نامه سرگشاده چریکهای فدائی خلق درروزنامه‌شان نوشتندوجبهه دموکراتیک ملی را متهم کردندبه‌حمایت ازبازرگان درمقابل خمینی .

ج - بعدازکدام نامه؟

س - بعدازهمین نامه سرگشاده که جبهه‌دموکراتیک ملی نوشت‌به خمینی ونوشت به بازرگان ، چریکهای فدائی خلق درروزنامه‌شان جبهه‌دموکراتیک ملی را متهم کردند .

ج - فکرنمیکنم .

س - خوب این روزنامه هست آقا .

ج - خوب‌باشد ، آنهایکدنیا مزخرف‌گفتند یکی هم رویش ، چه‌اهمیت‌دارد ،توجه میکنید . آنقدرکه‌من یادم هست ، توجه میکنید ، ماتا .. البته یک مسئله‌ای بود ببینید ، مسئله گرفتاری جبهه‌دموکراتیک این نبود ،گرفتاری جبهه‌دموکراتیک عبارت ازاین بودکه نتوانست‌به آن فوریتی که‌میبایست همه نیروهائی راکه میخواستند دورخودش‌جمع بکند واین رافرم سازمانی به آنها بدهد . من فکرمیکنم دردفعه‌آینده‌را هم ما مواجهه بایک همچین مسئله ای خواهیم بود .

س - چرا نتوانست اینکا ررا بکند؟

ج - حالا عرض‌میکنم . ما دفعه آینده‌هم مواجه‌با همچین مسئله‌ای خواهیم‌بود ،بهمان دلیل که‌جامعه‌سوسیالیستها ،مثلا" دارم میگویم ،نتوانست کسی رابیاورد . من با جبهه‌دموکراتیک با یک چیزهای خیلی جالبی ما روبروبودیم . یکدفعه‌من رفتم سریک حوزه‌ای ، حوزه‌ی - دانش‌آموزی بود . آنجا نشستم برای بچه‌ها حرف‌زدم . بعدبه‌اینها گفتم که‌شما چرا نمیآئید این روزنامه آزادی را بفروشید . این روزنامه آزادی ، خوب من ازنظراینکه خودم درمیآوردم ، ولی در هرحال روزنامه‌اینقدربدبختی نبود . ما مواجه با این میشدیم که عده‌ی زیادی همیشه میآمدند‌میگفتند ما این روزنامه بدستمان نمیرسد ازطرف‌دیگرهم روزنامه مافروش‌نمیرفت یعنی توزیع نداشت . ما دنبال این بودیم که‌یک عده‌فروشنده‌دستی پیدا کنیم . من به‌این بچه‌ها گفتم‌که آقا شما حاضریدکه ..

یکی از اینها درآمد گفتم چکار میکنی؟ گفت، " من روزنامه کار میفروشم." گفتم ده توکه روزنامه کار میفروشی خوب بیا آن دستت هم روزنامه آزادی بگیر بفروش. گفت، " نه، من کاری که میفروشم.." بچه است، بچه ی ۱۸ ساله است، ۲۰ ساله است " این یک کار تندی است. آزادی بفروشم این تندتلقی نمیشود. ببینید، مشتریهای کار سیاسی بچه های ۲۰ ساله، ۲۳ ساله، ۲۲ ساله بودند توجه کردید؟ اینها بودند که دنبال مجاهد میرفتند، دنبال پیکار میرفتند، دنبال فدائی میرفتند. مشتری های ما آدمهائی بودند که فرض کنید ۲۰ ساله، ۲۵ ساله، ۳۰ ساله و اینها وخیلی هم زیاد بودند اما اینها تا آن موقعی میتوانستند بیایند که خطر اینها را تهدید نکند. آنروزی که آزادی را خریدند مردم به چشم چپ به یارونگاه میکردند دیگر آزادی نمیخرید نمی آمد. ضمن اینکه دلش با شما بود اما نمی آمد دیگر، توجه میکنید؟ ما در آن تجربه جبهه دموکراتیک اینکار را نتوانستیم بکنیم. اما یک کار دیگر توانستیم بکنیم لحن دموکراتیکی که ما انتخاب میکردیم باعث بود که کشش فوق العاده زیادی داشت جذابیت خیلی زیادی داشت، آدمهای خیلی زیادی میآمدند. آدمهای خیلی زیادی که می آمدند سازمانهای متشکل حسودیشان میشد، توجه میکنید؟ برای اینکه میدیدند که مثلا" فرض کنید آقای طالقانی را که قهر کرده ما بخاطر آقای طالقانی تظاهراتی راه انداختیم، هان، خیلی هم آدم آمده بودند سی هزار تا چهل هزار تا آدم آمده بودند. بنابراین چشم نداشتند این قضیه را ببینند وهردفعه که مسائلی پیش میآمد که ما بیائیم یک کار مشترکی انجام بدهیم یک مقدار زیادی بحث مطرح میشد که بالاخره من اول بروم تو اول بروی، چه کسی بیاید، چه کسی اعلامیه بدهد، چطوری بشود فلان بشود واینها که مثلا" مهمترینش مسئله ۳۰ تیر ۵۸ بود که پیشنهادما این بود که بیائیم ویک راهپیمائی درست کنیم از دم دانشگاه حرکت بکنیم وبرویم درتظاهرات شرکت بکنیم، درست است تظاهراتی که قرار بود درمجلس تشکیل شود ومتأسفانه چریکها قبول نکردند این قضیه را درآخرین لحظه، وما هم نمیتوانستیم. درآنموقع میدانید یک مسئله امنیتی مطرح

بود. مسئله حفظ نظم مطرح بود. درآنموقع نمیتوانستیم این مسئله را چیزبکنیم.

س - نقش آقای طالقانی درآن روزچه بود آقا؟ همه ایشان را متهم میکنند که درآنروز نقشی که بازی کرد عملاً" بنفع حزب اللهیان بود، آیا این حقیقت دارد؟

ج - ببینید آقا یک مسئله ی .. همه ی اینها برمیگردد به اینکه نمره به جبهه ملی چند میخواهید بدهید، توجه کردید؟

س - من اصلاً" قصدم این نیست.

ج - نه، نه من دارم به شما میگویم.

س - من فقط میخواهم ببینم آنروز چه گذشت؟

ج - آنروزعبارت از..

س - تصویری را که شما دیدید.

ج - نه آنرا من به شما میگویم چه گذشت. آنروزعبارت از این بودکه ۳۰ تیرقرار بودکه تظاهراتی انجام بشود، درست است. مابعنوان جبهه دموکراتیک واینها پیشنهاد کردیم ازاواسط فروردین مااین حرفها را زدیم که بایدیک همچین کاری بکنیم دراین تاریخ، درست است. با بچه های چریکها ومجاهدین واینها هم تماس گرفتیم. جبهه ملی که هنوزتوی حکومت بود، توجه میکنید؟ میخواست بیک وسیله ای، جبهه ملی آن جناح آنطوریش منظورم هست، سنجابی و..

س - سنجابی وفروهرواینها.

ج - بله. فروهرکه نبودتو جبهه. درهرحال سنجابی اینها.

س - اومدتی اوائلش بوددیگربعداً " استعفا کرد.

ج - آنها میخواستندکه .. درآنموقع یکی ازراه حل هما همیشه این بودکه آقائی را به اسم آقای طالقانی را جلوبیاندازند وهمه رویش موافق بودند چون این حرف چرت وپرت نخواهدزد. هم یک حفاظی باشدجلوی حزب اللهوهم موجبی باشدبرای اینکه حرف بزنند. این قضیه صورت گرفت منتهی آن آدمهائی که رفتندآنجا را اداره کردند مثل اینکه

این دا رودسته پیما ن وا ینها بودند . تا آنجا مردم آمدند دست بزنند اینها گفتند نــبـه صلوات بفرستید ونمیدانم خودطالقانی آنجا حرف ،اینقدرکه من یادم هست ، تا بابی نزد اماگردانندگی آن قضا یا دست یک مشت مثل این دا رودسته پیما ن وا ینها بودندکه اعتقاد به جمهوری اسلامی ونمیدانم ازاین حرفها داشتند . ببینید مسائل درایرا ن خیلی خیلی تندپیش رفت درآن ماهها واینهم یک دوره ای است که متاسفانه کمتردوستا ن به آن توجــه کردند . وتوی آن وضعیتی که با آن تخول سریع پیش میرفت ازیکطرف هرچه سرکوب بالاتـــر میشد ، توجه میکنید؟ ترس افراداز اینکه موضع بگیرندبیشترمیشد . یادتا ن با شدکـــه ازهما ن ماههای مردا د تبریزیها " مطمئن شده بودکه لیستها ئی اینها تهیه کردند ، تمـــام لیست زندانیا ن سابق ولیست فعالان زما ن انقلاب را . میدانید زما ن انقلاب یک لیستی تهیه شده بودکه هیچوقت اینها بعدچاپ نکردنداین لیست رافقط اسم آوردندکه کارترهم مثل اینکه توی خاطراتش میگوید که شاه ازمن خواسته بودکه یک عده ای را من بکشــم یا بگیرم ومن جواب ندادم یا گفتم نکن فلان واز این حرفها . آن یک لیست مثل اینکــه چهارصدوخرده ای نفربوده که آن اسم همه ی کسانی که آن دوره فعال بودند توی سال ۵۶ و ۵۷ اینها توآن بودند . بعدازانقلاب این که افتاددست این حضرات چاپ نکردندبعلــت اینکه اگرآنرا چاپ میکردند یکدانه آخوندتویش نبود ،توجه میکنید؟ فقط روزنامه کیها ن اسم دوسه تا ازروزنامه نویسهای خودشا ن را که هنوزسرکاربودند آنها را نوشتند . چون بعضی ازآن آدمها مثلا" شامل تصفیه واینها شدند . بعداین لیست باضافه لیست زندانیا ن سابــق باضافه چیزهای دیگرکه اینها تکمیل کرده بودند پایه ی لیستی قرارگرفت که درماه سپتامبر بما میگفتندکه هنوزاصلا" قضیه گروگا ن اینها بـــوجودنیامده بود مثل اینکه ، فکـــر نمیکنم گروگا ن اینها هنوزبوجودنیامده بود . بما میگفتندکه بله یک همچین لیستی دارد می گردد دویست سیصدنفررا میخواهند بیایندبگیرندوفلان بکنند . هرچــــــه ایـــــن سرکوب بیشترمیشد آدمها به آن استدلال توده ای که عبارت ازاین بودکه بله این انقـــلابی شده واینها ضدامپریالیست هستند وخلاصه یک بهانه ای به شما میدادکه توجیه بکنند سکـــوت

خودتان ویا حتی موافقت خودتان بیشتربه آن میگرائیدند، توجه میکنید. اگرنمی ـ خواستندبگروند بایست می ایستادند،میدانید ؟ واینها میترسیدندکه بایستند .ایستادن یعنی همان قیمتی راکه مجاهدین دادند آنها هم بدهند،توجه میکنید؟ واین قیمت قیمت کمی نبودیا قیمت آدمهای دیگری که ایستادندبدهند، این قیمت قیمت کمی ...
بیخودنیست که مثلا" تاتقی بهتوپی میخوردوسعیدسلطانپورراميگرفتندواعدامش میکنند.
چراآقای ایکس یاآقای ایگرگ راااعدام نمیکنند؟ توجه میکنید؟ این قیمت آن ایستادگیشان است . دوستان ما هم نشستند، واین مال محیط خارج است که من دارم می ـ گویم، هم توقع دارندکه این آخوندهائی که آمدند... هم فحش میدهندبه روشنفکرها هم توقع دارندکه این آخوندها اگرسرکارآمدندازروزاول چرا هیچکس با آنها مخالفت نمیکرد، هم بهآنهائی کهمخالفت کردند فحش میدادند میگویند شما چرا مخالفت کردید این بنظرمن یک خرده بایدتکلیف خودشان را روشن بکنند تادفعه آینده اگراتفاقی افتاداین دستورالعملشان بیشترچیزبشود.

س ـ من الان این مسئلهای راکه دارم اینجا میگویم وجائی که اطلاعاتم راگرفتم تبا مقداری مربوط میشود به این گزارش مختصری ازورود جامعه سوسیالیستها به جبهه دموکراتیک ملی ایران وخروج آن ازمجله شماره ۵ سوسیالیسمکهدرایران چاپ شده.
البته من راجع به آن ازشمانمیتوانم سئوال بکنم برای اینکه شما درجبههدموکراتیک ملی بعنوان منفردشرکت کردیدآنجوری که گفتیدو درآن جامعهسوسیالیستهای دوم نقشی نداشتید.

ج ـ نه ،ببینید من جزوبنیانگزاران جبههدموکراتیک بودم وروزنامهجبههرا من درمیآوردم تا ۲۸ مرداد. عرض کنم که دریک دوره آخرهم جزو باصطلاح هیئت اجرائیه جبههبودم.
بچهها آمدندپیوستندبهجبهه ونقش خیلی فعالی داشتند، عاقلی زادهوعرض کنم که دیگر بچهها..

س ـ آقای هزارخانی بوددراین این جامعه سوسیالیستهای دوم ؟

ج ـ نه ،نه .

س ـ پس چه‌کسانی بودند غیراز غاقلی زاده؟

ج ـ همه‌ی آن بچه‌ها بودند چرا .

س ـ آقای رضا شایان ؟

ج ـ نه‌بابا . شایان که اصلاً" ازاول قضیه رفت . شایان چون کاری راکه‌کردعبارت از این بودکه‌رفت با آن ، چیست اسمش ، بدون اطلاع..

س ـ دکتربختیار؟

ج ـ بله ،رفت با آنها ساخت یعنی ساخت که‌بدون اطلاع اینها رفت آن کاررا کرد .

س ـ پس اینها چه‌کسی بودند؟ مهندس قندهاریان بود؟

ج ـ نه بابا . مهندس قندهاریان ..

س ـ پس غیراز عباس عاقلی زاده چه‌کسی بودتواین جامعه‌سوسیالیستها ؟

ج ـ نه ، مهندس قندهاریان که اصلاً" جزوجامعه‌سوسیالیستها اول هم نبودکه . مهندس قندهاریان وقتی این جریانات شروع شداینها یک دوره‌ای گشتند ..

س ـ چراآقای مهندس قندهاریان در"جامعه‌سوسیالیستهای نهضت ملی ایران " بود .

ج ـ حالا به‌من اجازه‌بدهید من دراین مرحله دومش اینقدرکه بودم‌برایتان عرض کنم .

س ـ بله ،خواهش میکنم .

ج ـ عرض کنم که درسال ۱۳۵۷ شوی آن جریان امضاء کردن آن مال ۵۶ نفریکی از اولین بارهائی که چرت ما پاره شد آنجا بود . چون آقای بختیار وآقای فروهرحاضرنشدندآنجا را امضاء بکنند با وجوداینکه دوستان جامعه‌سوسیالیستها گفته بودندکه ما این را امضاء میکنیم وشرکت کرده‌بودند نماینده‌هایشان فعالانه درتدوین آن متن عرض کنم که یکی دو نفراز این آقایان امضاء نکردند .

س ـ چه‌کسانی بودندنمایندگانشان ؟

ج ـ درآن جلسه ۵۶ نفر؟

س - عباس عاقلی زاده بود، حسین ملک بود، عرض کنم که.. ببینید آن ۵۶ نفر اینطوری تهیه میشد، سه تا گروه مختلف بودند درسه تا منزل مختلف تشکیل میشد برای اینکه آنموقع ها یکیش منزل ما بود. تومنزل ما یکی دوبار حسین ملک آمد. یکی دیگرش هم، فکرمیکنم من اطلاع ندارم، تومنزل نعمت آذرم بود مطمئن نیستم ولی فکرمیکنم یک جلسه دیگرهم بودکه نمیدانم خانه هدا بود یا کجا بود. درهرحال نه هدا میآمدخانه ما. ما می نشستیم یک چیزی تهیه میکردیم بعد این را میآوردند توآن گروههای دیگر آنها نگاه میکردند بعدتا آنجائی که همه موافقت کردند هرکسی گفت ما یک چندنفر اسم میدهیم زیرا این را امضاء بکنند. جزوا سمهائی که داده بودند زیرآنرا امضاء بکنند آقای شایان هم بودمنتهاچون دراین حیص وبیص آقای شایان رفته بودبا بختیار - فروهر اتحادنیروهای جبهه ملی را درست کرده بود، آقای فروهروبختیار هم با آقای سنجابی و با زرگان بهم زده بودندوآقای بازرگان وسنجابی زیرا این اعلامیه ما را حاضرشدندامضاء بکنند آنها حاضرنبودندزیرا این را امضاء بکنند. آقای شایان هم حاضرنشد امضاء بکند. بعدما رفتیم توآن جلسات منزل .. یک جلساتی تشکیل شد اتفاقا" منزل آقای شایان بوداین جلسات. درآن جلسات صفا آمد بله، چندین جلسه صفا آمد، عاقلی زاده آمد عرض کنم که آقای ملک آمدیکی دوجلسه، منوچهرهزارخانی بود من بودم، مرحوم رفیق کارگرمان ..

س - علی شانسی.

ج - علی شانسی بود. عرض کنم که یکبارآقای دکتروثیق آمد، یکبارآقای، یک دکتری هست که دامغانی بود سمنانی بودکه ساکن آمریکاست، ازآن بچه های نیروی سوم قدیم است، می شناسیدحتما"، اوآمد. دوسه جلسه آنجا ما جلسه تشکیل دادیم. درآنجا بودکه ما متوجه شدیم که یک اختلافات شدیدی بین اینها وجوددارد ازنظرنحوه کاری که باید کرد. این اختلافات یکیش بستگی به این داشت که آیا باید باآقای بازرگان ویک چیزی که آنموقع جمعیت رادیکال بوداسمش، باآن باید همکاری کرد..

س - بله، بله، آقای مقدم مراغه ای

ج ـ مقدم مراغه‌ای . بعضی از این آقایان مایل بودندکه با آن همکاری کنند. یکی دیگر بستگی به‌این داشت که چرا آقای شایان رفته اصلاً" در،بدون اجازه کمیته مرکـــزی ، آن اتحادنیروهای جبهه‌ملی شرکت کرده. اینها البته من فقط بعنوان مستمع می شنیدم بمن مربوط نبود. ما هم رفته‌بودیم آنجاکه خوب‌ببینیم اگرمیشود یک کاری کرد این مسیررا ادامه بدهیم کاربکنیم چون من هم اعتقادبه‌ملکی داشتم وهم هیچ دلیلی نداردکه‌خودم ازآدمهای دیگرکمترپیروا ووعلاقمندبه او. آهان آشوری بود.

س ـ داریوش آشوری .

ج ـ مثل اینکه هیئت اجرائیه اینجا عبارت بود ازهمین داریوش آشوری وعاقلـــی زاده وشایان وهوشنگ ساعدلو وآن آقای سرشار.

س ـ حسین سرشار.

ج ـ حسین سرشار. حسین سرشاریکبارآمدومثل اینکه تصورش این بود، منوچهرصفا ، کـــه نباید رفت‌توی بازی این دستگاه این کارهائی که داردصورت میگیرد حقه‌بازی است .

س ـ منوچهرصفا گفتید یا حسین سرشار این حرف را زد؟

ج ـ سرشار. این کارهائی که‌دستگاه میکند حقه‌بازی است ومیخواهدمردم‌دستشان را روکنند بعدهمه‌را بگیرد. بعدنیامد، حالا من نمیدانم بدنبال این بود یا نه؟ ولی دیگرنیامد اصلاً". اینهائی که‌من دارم میگویم مال آخرپائیز ۵۶ است بله. ۵۶ یا پنجاه‌و... انقلاب ۵۷ بود؟

س ـ ۵۷ است بله باید ۵۷ باشد.

ج ـ نه، سال ۵۶ است .

س ـ شما بعدازانقلاب را داریدمیگوئید .

ج ـ نه ،نه .

س ـ شما قبل ازانقلاب را داریدمیگوئید؟

ج ـ بله قبل ازانقلاب .

س ـ پس ۵۶ است .

ج ـ عده‌ای از این آقایان فکرمیکردند که هرکسی که‌درنیروی سوم بوده اگراینها بروند پهلویش میتوانند یک جوری آنرا همراه بکنند که بیاید دومرتبه . بهمین مناسبت یک تماسهائی هم با آقای حاج سیدجوادی واینها گرفتند، شمس آل احمدوفلان واین حرفها وامیدوار بودندکه بلکه آنها را هم مثلا" یک جوری کناربکشند که خوب مسلم بودکه بیفایده است .

روایت‌کننده : آقای دکترناصرپاکدامن
تاریخ مصاحبه : ۲۶ مه ۱۹۸۴
محل مصاحبه : پاریس ـ فرانسه
مصاحبه کننده : ضیاء صدقی
نوارشماره : ۴

ببینید ،جبهه‌دموکراتیک ، آها ن راجع به جریان سوسیالیستها داشتیم صحبت میکردیم .این تماسهائی که آنموقع گرفتیم کاملا" نشان دهنده‌این بودکه بین این دوستانی که آنجا هستند چندین گرایش مختلف بود. بعضی ازاینها عقیده داشتندکه اصلا" آن کارها و حرفهای سوسیالیستی اینها زیادی است وباید خلاصه یک حرفهای آزادی وازاین حرفها بزنیم. بعضی ازاینها عقیده‌داشتندکه اصلا" ،نمیدانم ،اعتقاداتشان به‌مثلا" فرض‌کنید مارکسیسم یا سوسیالیسم بکلی اصلا" لق شده‌بود. بعضی ازاینها عقیده‌داشتندکه اصلا"حوصله فعالیت سیاسی نداشتند ،درست . بعضی ازاینها عقیده‌داشتندکه‌فعالیتی اگربوده فعالیت زمان مصدق بوده باید همان راادامه‌داد. بعضی ازآقایان دیگربودندکه‌عقیده داشتندنسلی درایران یک چپی وجودداشته ، الان هم عناصرچپ دیگری بوجود آمده وماباید‌درکنارآنها باشیم ،توجه‌میکنید؟ خوب ، من درتماس با این بچه‌ها بودم تا موقعی که‌رسید اصلی را من رعایت میکردم وهمین الان هم میکنم. وآن عبارت ازاینست که‌اگرمن دریک جائی بعنوان ، فرض‌کنیدکه ، منفردهستم که سعی میکنم بعنوان منفرد باشم نمیآیم بعدمثلا" عضو یک دستگاه دیگرهم بشوم. اگربخواهم عضو بشوم‌میروم‌به‌آنها میگویم ،میگویم آقامن ازامروزمنفردنمیخواهم عضو آنها هستم ،توجه‌میکنید .بنابراین ازآن زمانی که‌من بصورت فردی واردجبهه‌دموکراتیک شدم منطقی بودکه دیگرمن کاری به

کارجامعه‌سوسیالیستها نداشته‌باشم . عده‌ای ازبچه‌ها آمدند ،ازبچه‌هائی که‌مثلا" ازجامعه‌سوسیالیستهای اروپا بودند فعالیتهائی اینجا داشتندودرتهران بودند مثل آریان مثلا" ، مثل موسوی ..

س - احمدموسوی ؟

ج - احمدموسوی . مثل آن جوانی که الان مثل اینکه آلمان است ومن نمی شناختمش اصلا" اینها هم به‌این جریان دومرتبه پیوستند به‌جریان کناراین بچه‌ها .

خوب ، یک‌تیپی مثل منوچهرصفا اصلا" میگفت ." من حوصله فعالیت ندارم ." میگفت ، " من گوشم ناراحت است توجلسه که‌میآیم حرفها را نمی شنوم" ،عرض‌کنم که ،" واین مرا ناراحت میکندومن نمیآیم ." اویکی دوجلسه آمدودیگرنیامد . ازآدمهای مختلفی چون شما اسم آوردید . یک‌جلساتی ماتشکیل دادیم که خانه‌ی این دوستمان کارگری که‌گرفته‌بودنش ..

س - علی شانسی ؟

ج - نه ،نه آن آقای دیگر . هنوزهم هست آندفعه صحبت میکردیم میگفتیم زندان هست و ولش کردندواینها ..

س - یادم نیست الان . حالا بهرحال .

ج - هان نه اینکه بااین بچه‌ها بود همیشه دیگر صفا واینها را هم گرفته بودند زندان بود ..

س - تحویلدار ؟

ج - تحویلدار . خانه‌ی تحویلدار چندین جلسه ما تشکیل دادیم آنجا باهمدیگرحرف زدیم وتحلیلی ازاوضاع ایران وازاین حرفها . توآنها یکی دوتاش مثلا" آقای مهندس قندهاریان هم آمد . مهندس قندهاریان‌هم توآن جریان کاروانسراسنگی کتک خورده‌بود ، آقای دکتروثیق هم کتک خورده‌بود .

س - ضیاء وثیق ؟

ج - اسم کوچکش را نمیدانم ، همان وثیقی که آنموقع هاتوی علم وزندگی هم چیزمینوشته

س ـ بله ،بله میدانم ، دکتروثیق بله .

ج ـ آقای وثیق یک دفعه‌که آمدتوخانه صحبت کرد ونظرش این بود واقعا " تصورش واعتقادش این بودکه مهمترین اتفاقی که‌درخاورمیانه درششصدوپنجاه‌سال اخیرافتاده تشکیل حزب‌نیروی سوم بوده وتمام اتفاقهائی که درجهان افتاده برای این بوده‌که این عمل مهم رابه‌یک نحوی مواجهه‌با شکست بکند . صمیمانه دارم میگویم یعنی اصلا" عقیده‌اش این بودکه مثلا" آنجا هم که فلانکس اینکارراکرد مثلا" اینطور بوده اگرآن یکی اینطور ... یک همچین تصوری راا همیت .. خیلی درگذشته دورقرار داشت وتماسش‌با واقعیت‌ها واینها خیلی خیلی کم بودو، عرض‌کنم که ، مختصروا غلب نامفید . دوستان دیگری که‌ازآن جبهه‌نیروی سومی های قدیم بودند حالا که میآمدند میدیدندکه دارد یک فعالیتی میشودومیآمدندشروع کنندکه ان الا شریک ، اغلب دیدشان حرفهای همان سال ۱۳۳۲ واینها بود ،میدانید؟

عرض‌کنم که درجریان فعالیتها فکرمیکنم شایان واینها یک‌کمی فاصله گرفتندبا این بچه‌ها وازطرف‌دیگرهم بعضی ازآدمها مثل مثلا" مهندس‌قندهاریان من خودم حضورداشتم گفت ، " آقا من همانموقع هم که رفتم توحزب‌توده برای چه‌رفتم ومن یک‌آدم خیلی دموکراتی بودم، برای این مسائل علمی تعریف‌کردکه چطورعلاقه‌های اوویا صطلاح آن انگیزه‌های اصلی اوورفتن به حزب‌توده انگیزه‌های ،نمیدانم، بیشتربا صطلاح دموکراتیک واینها بوده‌تا چیزهای دیگر ." ودرهرحال میگفت ، " من دراین حدبیشترحاضرنیستم کار بکنم . من زن دارم بچه‌دارم اینها ، دیگرمن ازسن کتک خوردن ودستم‌شکستن پام شکستن گذشته ." یک گروهی کم وبیش تشکیل شدندکه بعدآمدند توجبهه دموکراتیک . من شخصا " تصمیمم این بودکه بعدازاین چندین جلسه که‌رفتیم آنجا نشستیم و صحبت کردیم واینها ، هان یک‌آدمهائی هم مثل داریوش‌آشوری واینها هم که گفتند اصلا" ماموافق بااین کارها نیستیم . اوهم آمدخارج وگفت ، " من فکرمیکنم باید یک کارهای دموکراتیکی کردودموکراسی وازاین اینها ." بعدوقتی جبهه‌دموکراتیک تشکیل شد این بچه‌ها بعنوان جامعه سوسیالیستها آمدندپیوستند .

س - چه کسانی بودند آقا اینها ؟

ج - نمایندگانی که آنجا بودند عباس عاقلی زاده را میفرستادند، تحویلدار را میفرستادند شما باید توجه داشته باشید که بچه‌های جامعه سوسیالیستها آن هسته‌شان که فعال بود که بیشتر تحویلدار بود و عباس بود و اینها. آدمهای شناخته‌شده‌ای بودند یعنی توی مخالفین ایران اینها را می شناختند، بچه‌های چریک می شناختنشان، بچه‌های مجاهدین شناختنشان، بچه‌های نمیدانم، همه این گروهها و همه هم با احترام اینها را می شناختند، توجه میکنید؟ یعنی هیچ مسئله این نبود که مثلاً" شکی داشته باشند چیزی داشته باشند، نه. اینها را واقعاً"..

س - این دو نفر بعنوان نماینده‌می‌آمدند.

ج - این نه، میخواهم بگویم که این رگه شناخته شده‌بود. شانسی مثلاً" آدم خیلی معتبر ومحترمی بود. آنموقع یک قسمت اعظم نیروی سیاسی ایران تشکیل شده از این چپی بودکه درسالهای ۱۳۴۶ ببعد بوجود آمد. چپی که، دوستانی که در ایران نبودند با آن بکلی بیگانه هستند، توجه میکنید؟ نمیشود به اینها گفت آقا شما بچه هستید و نمی فهمید و چها رتا بچه جزقلی و اینها. این یک چیز تازه‌ای بوجود آمده بدنبال جریانات قبلی، من نمیخواهم بگویم تعالی آنست، تکامل آنست، نتیجه آنست یک مرحله‌ی دیگر است و مشخصات و عرض کنم که خصوصیات خاص خودش را دارد، توجه کردید؟

بچه‌های جامعه‌سوسیالیستها با عده‌ای از گروههای دیگری که همسن وسال خودشان بودند تماس داشتند مثلاً" آن گروه جامی که گروهی بودکه آن کتاب گذشته‌ٔ آینده را نوشت و اینها الان هم یکی از مسئولانش هنوز در زندان هست و یک هسته‌ای از این. بعضی از این گروههائی که توده‌ای های سابق بودند با اینها در تماس بودند. همه‌تماسهای خیلی محترمی، دوستانه‌ای که تا یک مقداری نزدیک میشدند و از این حرفها. خوب، اینها آمدند توجبهه‌دموکراتیک یکی دوتا از آن گروههای دیگر هم آمدند توجبهه‌دموکراتیک. بحثی که توی داخل خود اینها مطرح شد عبارت از این بودکه ما بالاخره ما رکسیست هستیم یا نیستیم؟ این زمان ملکی هم مطرح شد، یادتان هست؟

س ـ بله .

ج ـ که بچه‌های صفا واینها یک اعلامیه‌ای داده‌بودندکه خیلی اعلامیه‌ی مارکسیستی بود اعلامیه‌ی مربوط به آن جمله مارکس که ،نمیدانم، وقایع دوبار تکرار میشودواینها شروع میشد که آن لحن بکلی لحن متفاوتی بودبالحن اعلامیه‌هائی که قبلاً" داده‌میشد. خوب اینها یک مقدار طرف دنبال آن رفتند، آن رویه‌را دنبال کردند. مسلم است که‌وقتی شما آن رویه‌را دنبال کنیدکسانی که‌شک کردندا طلاً"به‌سوسیالیسم، کسانی که اعتقاد داشتندکه‌اصلاً" سوسیالیسم بدردایران دیگرنمیخورد مثلاً"ملت ماهنوزصغیراست این حرفها به‌دهنش گنده‌است ، نمیدانم واینها ، خوب مسلم است که اینها خودشان راکنار خواهندکشید. اما حالا یک مسئله‌ی دیگری که مطرح میشوداینست که آیاآدمهائی که این حرفها را هم داشتندمیزدندآدمهائی بودندکه باصطلاح چقدرش رومد روزاست این حرفها را میزدندوچقدرش رو علاقه حرف میزدندوبااعتقادحرف .. این واقعاً" بایدد رجریان مبارزه کشف میکردآدم نمیدانست ، نمیدانست چه‌بگوید. یک رگه‌ای وجود داشت که‌خیلی علاقمندبه‌این بودکه‌یک نوع چپ باصطلاح سوسیالیست دست چپ درایران بوجود بیاورد، میدانید؟ فکرخیلی تحت تأثیر تمام‌مباحث‌چپ مارکسیستی اروپا بود ،توجه‌می کنید؟ که آقامثلاً" مسئله ،چه‌میدانم، شوروی ، مسئله استالین ،مسئله اینها رایک جوردیگرهم میشودمطرح کردونمیدانم استقلال . یک همچین طرزتفکری .

خوب برای یک عده دیگرازاین گروهها همچین عقیده‌ای نداشتندیگر. ازطرف‌دیگراین گروه باتمام صمیمتی که‌داشت وباتمام احساسی که باید یک گذشته‌ای راادامه بدهد ازنیروی زنده خالی بود، نیروی زنده جوانهای ۲۰، ۲۵ ساله بطرف این نمیرفتند ۲۲ ساله ، همانطورکه طرف‌جبهه‌ملی هم نمیرفتند، توجه میکنید؟ بنابراین این بایک نکته‌ی دیگری هم روبروبودکه چکاربکندکه این حرفش راآنها قبول بکنند یا بتواند مقبولیت پیدابکند. این مسئله تمام این گروههائی بودکه گروهکهائی بودکه ازآدمهای نسل من وپیرترازمن تشکیل شده‌بودند ،توجه‌میکنید؟ که یک کاری بکندکه یک ارتباطی باباصطلاح این نیروهای زنده بوجودبیاورد. من فکرمیکنم که، بله بعد

آنوقت اینها آمدنددرتابستان ۵۸ مثل اینکه مدتها منتظربودندکه یک سروصورتی به باصطلاح مبانی تئوریک خودشان بدهند. فکرمیکردند بعضی ازرفقایشان که ازاروپا بیایندواینها به این مسائل میتوانند کمک کنندبه حل این مسائل. خیلی انتظارایـن قضیه .. من توی این جریانات نبودم ولی ازدورادورهم همینطورجملات جسته گریخته ازاین وآن می شنیدم اینطوراینها رابرهم بکنم اینطوربنظرم میآید. دوستانی که ازاروپا آمدندنتوانستند، حالا بمناسبت مختلف من واردنیستم ، آن توقعات راارضاء بکنند. نتیجه این شدکه آنها انتظاًریک کسانی راداشتندکه بیایندوخیلی باصطلاح قوام ایده‌ئولوژیک به جریان بزنند. کسانی که رفتندآنجاکسانی بودندکه خیلی دنبال این بودندکه آقااین جریانی که در۱۳۳۲ متوقف شده همان رادنبال بکنند، جبهه ملی و شخصیت های تاریخی وفلان واینها . حالا این شخصیت ها اغلبشان زخم معده گرفتند بعضی هایشان بواسیرشان رادودفعه عمل کردند، یکعده ای لوزه‌تین دارند، یکعده فلان بعضی ها هم فوت کردند

درهرحال ، نتیجه این شدکه این آب این حضرات مثل اینکه دریک جوی نرفت وآن دوستان جمع شدنددریک پلنومی که اینجادراین مدرکی که‌شماداريد به آن اشاره شده ودرآن مواضعی راآنجاقبول کردند. آن مواضع راکه آنجاقبول کردند ،عرض‌کنم‌که، وبعدهم گفتندکه اصلا" جامعه سوسیالیستهای ایرانی که دراروپا هست عضوماهست ، کسی حق ندارد بجزاین صحبتی بکند. یکی ازمسائلی که‌درتهران من یادم هست موجب خیلی ناراحتی شده‌بود عبارت ازاین بودکه میگفتندکه، هو افتاده بود درتهران که آقای بختیار کداینجا شروع کرده‌به فعالیت کردن بعضی ازآقایان سوسیالیستها رفتند بااین همکاری کردندکه این خوب درموردآقای ملک صدق میکند..

س ــ ومولودخانلری واینها .

ج ــ مولودخانلری . واین خوب برای آن بچه‌ها خیلی گران تمام میشددیگر. شاید این مسئله‌هم یکی ازعلل این موضع گیری بودکه اینها دراین زمینه کردند.

س - حالا برگردیم به خودجبهه دموکراتیک ملی . من میخواستم ازشما سئوال بکنم که آیا برخوردی بوجودنیامدبین جبههدموکراتیک ملی وسازمان ،عرض کنم خدمت شما ،مجاهدین خلق درمورد رفراندوم جمهوری اسلامی که جبههدموکراتیک تحریم کردوآنها شدیداً "حمایت کردند؟

ج - نه ،نه . اولاً" آنها شرکت کردند یعنی رای نگفتند که این تحریم نکردند.

س - تحریم کهنکردند شرکت کردندوتعریف کردند و اینجا هم تبریک گفتند

ج - خوب بله کردند اینکاررا .

س - هیچ اختلافی بوجودنیامد؟

ج - نه ،اختلافی ..

س - بحث وگفتگوئی چیزی نشد؟

ج - نه ،ببینید .. نه برای ما .

س - راجع به مجلس خبرگان چطور؟ مجلس خبرگان راجبههدموکراتیک ملی تحریم کرددر حالی کهمجاهدین خلق درآن شرکت کردندوهمچنین چریکهای فدائی خلق درآن شرکت کردند.

ج - خوب کردند

س - یعنی میگوئید هیچ اختلافی ، صحبتی ، گفتگوئی چیزی بوجودنیامد؟

ج - نه ، ببینید..

س - خیلی عجیب است این قضیه .

ج - نه اجازهبدهید مسئله مجلس خبرگان من دقیقاً" بهشما میگویم که چطورشد. مجلس خبرگان بحث دراین بودکه آیا ما بایدتحریم بکنیم یا نبایدتحریم بکنیمدرخودجبهه دموکراتیک هم اظهارنظرها ، موضع ها متفاوت بود. بعضی ها عقیدهداشتندکه یک ضرب ما باید تحریم بکنیم .

س - شما هم جزوآن گروه بودید؟

ج - نخیر. بعضی ها عقیدهداشتندکه نه ما بایددراین شرکت بکنیم. بعضی ها عقیدهداشتند

که باید ...

س - شرکت بکنیم وافشاگری کنیم.

ج - مادراین داستان ازاول تحریم نکنیم، شرکت بکنیم درآخرین مرحله تحریم بکنیم بکشیم کنار، چرا؟ چون اگرما اینکاررا بکنیم هرکدام ازاینها یک استدلالها ئی داشتند دوستان دسته ی اول که میگفتندباید شرکت بکنیم استدلالشان این بودکه مبارزه علنی مادا ریم میکنیم وباید ازاین استفاده بکنیم. دوستان دسته دوم که میگفتند باید تحریم بکنیم، میگفتند آقا این آقای خمینی است، عرض کنم که، این حکومت حکومت فاسدی است وهیچ ماکه ازابتدا این نظام را قبول نکردیم هیچ دلیل دیگری نداردکه ما (؟) دسته ی سومی همکه ،تقریبا " حبالا من تقسیم بندی میکنم، این حرف را میزدندمیگفتند حالا بالاخره ماشترسواری دولا دولا نمیشود. یا باید برویم فعالیت مخفی بکنیم یا اگرمیخواهیم فعالیت علنی بکنیم درچهارچوب رژیم این راباید چیزبکنیم ، خودمان رادرچهارچوب این رژیم قبول . ماکار نداریم رژیم مشروع است یا مشروع نیست ،زمان شاه همکسی ازمن نپرسیده بود که من بدنیا آمده بودم شاه وجودداشت ، ما میخواستیم درچهارچوب او وبلکه یک کاری بکنیم. علاوه براین اگر الان مابیائیم اینکاررا بکنیم یکضرب بگوئیم که محکوم است ازآن امکانات نمی - توانیم استفاده بکنیم دردیگران نمیتوانیم تاثیربکنیم. اگربیائیم این عمل راانجام بدهیم روزی که آنوقت ماخودمان رابکشیم کنار دیگران مجبورمیشوند خودشان رابکشند کنار. متاسفانه استدلالی که آنجا مورد قبول قرارگرفت ، بعدازبحثهای خیلی زیاد مسئله تحریم بود. با رفقای چریک هم مادررابطه بودیم حتی تاآن روزآخر آنها هی نشستندبحث کردندداینها آخرسرتصمیم گرفتندکه آنها شرکت بکنند. بچه های مجاهدهم مثل اینکه همین تصمیم راگرفتند. امانتیجه عملی این شدکه مثل اینکه بعدازچندروز فدائیان مجبور شدنداعلام بکنند که ما شرکت نمی کنیم ،توجه میکنید؟ یعنی برگشتندبه همان موضعی که

س - بله من جزوه شان رامن الان اینجادارم. که نوشتند "چرا درانتخابات مجلس خبرگان شرکت کردیم .."

ج - کردیم ولی بعد مثل اینکه اعلامیه دادند که ما شرکت نمی کنیم آخر سر یعنی در آن رای دادن و اینها گفتند دیگر ما شرکت نمی کنیم، این را من یادم هست.

ببینید، آن اتفاقی که افتاد عبارت از این بود که درچهارشنبه آخرش خلاصه گروههای مختلف اعلان کردند که ما در انتخابات شرکت نمی کنیم. این مال مثلاً" ده روز پیشش است. د. روز پیش گفتند ما شرکت میکنیم بعد یک فاصله ای بود که در آن روز باید بیایند از، چه میدانم، رادیو استفاده بکنند، تلویزیون استفاده بکنند یک اتفاقاتی در آن ده روز اتفاق افتاد که اینها هم تحریم کردند گفتند ما شرکت نمی کنیم. مخصوصاً " جبهه ملی یادم است که آخرینش بود اینها هم فکرمیکنم بودند.

س - بهرحال این عنوان سازمان چریکهای فدائی خلق میگوید، " چرا در انتخابات مجلس خبرگان شرکت کردیم. "

ج - حالا درهرحال بنده من اینجا که ندارم که روزنامه کار و اینها ندارم که به، ما بگویم ولی اینکه از حافظه ام دارم میگویم فقط باصطلاح یک دعوتنامه ای است برای شما که این را چک بکنید. میتوانم من بپرسم از بعضی ها.

س - نه، ما روزنامه های کار را داریم.

ج - نه اینجا برای من یکی دوتایشان هستند فردا پس فردا میتوانم از آنها دقیقاً "بپرسم. درهرحال بعد اتفاقی که افتاد جبهه دموکراتیک یک مرحله ی دومی از، باصطلاح اگر فعالیتهایش را تقسیم بکنیم دو مرحله ی متفاوت دارد.

عرض کنم مرحله اولش را میتوانیم بگوئیم که تقریباً " تا ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، از آغاز تشکیل تا ۲۸ مرداد. در این مدت کارهای عمده ای که جبهه دموکراتیک کرد خوب بجز آن مراسم آغازین سرخاک مرحوم مصدق نامه ای به آقای خمینی، نامه ای به آقای بازرگان، عرض کنم که درآوردن روزنامه آزادی، فعالیتهائی از این نوع وکوشش کردن برای طرح یکنوع پرابلماتیک دیگری بجز پرابلماتیک حزب توده و پرابلماتیکی که آخوندها مطرح میکردند. ما از ابتدا درآنجا مطرح کردیم که آقا دموکراسی، توجه کردید؟ برای اینکه

مبارزه ضدامپریالیستی موفق بشود باید مبارزه دموکراتیک پیروز بشود. وجوددموکراسی یک پشتوانه‌ی ، عرض کنم که ، پیروزی مبارزات ضدامپریالیستی است وبدنبال این برداشتی که یک برداشت باصطلاح ترقیخواهانه بود ازمسائل مختلف درایران .
بعنوان اولین گروهی که علیه رژیم موضع گرفت واین موضع گیری دنبال میشدوهرچه زمان میگذشت وموضع گیری روی حرفهای حزب توده بیشترمیشد مسلم این بود، واین حرفهای حزب توده توسازمان چریکهای خلق تاثیربیشتری میگذاشت مسلم این بودکه فاصله ما با بچه‌های چریکها بیشترمیشد، درست است؟ من یادم هست که درتابستان آنسال ، هنوزاین مسئله خیلی محسوس نبود اما آن فحاشی هم که شما میگوئیدمن دقیقش بایدتاریخش را ببینم دقیقاً " کی است ..
س - من روزنامه کارراتو هتلم دارم نشانتان میدهم..
ج - یعنی تاریخش کی است .
س - راجع به همین مسئله‌ای که شما الان گفتید تقدم مبارزه برای آزادی‌ودموکراسی آنها شدیداً " به‌این قضیه حمله کردند وبه‌جبهه‌دموکراتیک ملی بنام حمله کردند .
ج - بله‌ممکن است . امااینها مال این تواریخی که من دارم میگویم نیست برای اینکه من ازحافظه دارم حرف میزنم. ببینید مادرمورد..
س - مال سال ۱۳۵۸ است .
ج - نه بستگی دارد تاریخش کی باشد. سرقضیه آیندگان آنها آمدندتومیتینگ ما ،سرکلانتری خبرگان ما با هم درتماس بودیم آنها آمدند آخر من یادم هست حتی ، خدابیامرزه آن کلانتری بودکه‌اعدامش کردند، اوآمد نماینده‌آنها بود. آمد بماگفت ،" مانشستیم و بالاخره این تصمیم راگرفتیم." سرقضیه ۳۰ تیرخوب‌با هم تماس‌داشتیم وازاین حرفها ولی تماسهای دشمنانه وخصمانه نبودکه مثلاً" ما با شماحاضرنیستیم کاربکنیم. حالا مواردديگری که من یادم میآیدمیتوانم برایتان .. این چیزهائی که‌شما داریدمیگوئید

میتوانند مسائلی باشدکه این موضع گیریها مسائلی باشدکه مال پائیز آنسال باشد. حتی من یک حرف دیگری به شما بزنم. درهمان تابستان ما یک جلساتی گذاشتیم تو یک خانه‌ی یکی ازدوستان برای اینکه بحث بکنیم که‌چه مرحله‌ی انقلاب است ونمی‌دانم ازاین حرفها ونمایندگان چریکها آمدندآنجا بازهمین رفیق کلانتری آمد ودوسه تاازگزارشهای داخلی خودشان راکه‌برای کنگره تهیه‌کردند برای ماخواندکه موضع هایشان رابگویدکه‌هرکدام ماکجاهستیم چه‌هستیم وهرکدام حرف بزنیم. بنابراین میخواهم بگویم که آنموقع اصلا" حالت تاریخی خیلی مهمی درآنموقع ، فکرنمیکنم مسال آن زمان باشد.

دراین مرحله اول فعالیتهای جبهه‌دموکراتیک مبارزه برای مثلا" قضیه آیندگان که‌خیلی مهم شد، مبارزه برای خودمختاری خیلی مهم شد. عرض‌کنم که تظاهرات درموردجریان آقای طالقانی خیلی مهم شد وآخرینش مواجهد شد باحمله حزب اللهی ها در۲۶ یا ۲۵مرداد ۱۳۵۸ . این حمله که بدنبالش‌حمله به‌سازمان چریکها راداشت ودنبال سازمان چریکها بود، بعدبه متین دفتری شدیدا" حمله کردند وآن مجبورشدکه قایم بشودوخانه‌اش ریختند وهرکدام ما یک کمی دست‌به عصاراه رفتیم فلان واینها کم وبیش‌نشان دادکه جبهه دموکراتیک دیگربه آن صورت سابق نمیتوانند کاربکند. آمدیم نشستیم بحث‌کردیم. بحث‌کردیم راجع به‌اینکه ماچه‌بایدبکنیم؟ آنجاهم نظریات متفاوتی‌مطرح شد.عده‌ای از این . ماافرادی که درآن شورابودیم یاهیئت اجرائی یادم نمیآید یک عده‌مان به‌صفت فردی آنجابودیم مثل هزارخانی ومثل متین دفتری ومثل من وشکراللەپاکنژادوآن منفردینی راکه‌میگویم میخواهم‌بدانید که چه‌کسانی رامیگویم. فکرمیکنم یک‌آدم دیگر هست‌که من اسمش‌یادم نمیآید. یک عده آدمهای دیگرهم بودند مثلا" دریک دوره‌ای دامغانی بود، دریک دوره‌ای آقای صادق وزیری بود، عرض‌کنم که یک عده آدمهای دیگر هم بودندکه نماینده‌های این احزاب ، اتحاد چپ‌بودو عرض‌کنم که جریان همین جامی بودو...

س ـ وحدت کمونیستی ؟

ج ـ وحدت کمونیستی هم یک مرحله‌ای بود بله. جامی بودوجامعه‌سوسیالیستها و یکی دو تای دیگر حالا کاری نداریم. مسئله‌ای که آنجا مطرح شد اینست که ازاین ببعدچه باید بکنیم؟ همه‌یک مقدارانتقادداشتندنسبت به کارهائی که شده‌بودواین سئوال رااز خودشان میکردند که آیا ماچپ رفتیم ؟ انرفتیم ؟ آیا حادثه‌جوئی کردیم یا نکردیم؟ آیا سنگ بزرگترازخودمان برداشتیم یا برنداشتیم. آیا زیاده‌ازحدنخواستیم که خودنمائی بکنیم بیشترازآنچیزی که هستیم. درهرحال ، حالا آنچه‌که کردیم تا نکردیم ، ازاین ببعدچکارمیتوانیم بکنیم؟ بعضی‌ها گفتند،" راه رابهمین صورتی که هست باید ادامه بدهیم ."بعضی‌ها گفتند،" نه ،ازاین ببعدما نمیتوانیم بصورت علنی فعالیت بکنیم ." تقریبا " این یک تزی بود..

س ـ وباید کارمخفی بکنیم؟ مسلحانه ؟

ج ـ بایدبپردازیم به کار .. نه مسلحانه نه

س ـ ولی مخفی .

ج ـ بله ،کارمخفی باید بکنیم برای اینکه دیگرداین رژیم ، رژیمی که‌ما توی اعلامیه تحریم انتخابات مجلس خبرگان گفته بودیم این رژیم حقانیت ندارد یعنی گفته بودیم که legitimacy اش راازدست داده . عرض‌کنم که یک نظرهم این بود. بدنبال این نظرعبارت‌ازاین بودکه ازاین ببعدجبهه‌دموکراتیک تبدیل بشودبه‌جبهه‌احزاب ونه‌جبهه‌افراد.

س ـ که مجددا "با جبهه‌ملی‌وبا آن حزب‌خلق مسلمان هم تماس‌برقرارکردند راجع به همین موضوع ؟

ج ـ نه ، نه . جبهه‌یعنی همین افرادی که درداخل وجوددارند. خلق مسلمان یک مسئله دیگری است . نه این افرادی که درداخل هستندبالاخره اگرقراراست یک دسته تصمیم بگیرند من آنجا بروم یک رای بدهم که‌چه؟ هان ؟ فرض کنیدما توجلسه نه‌نفره‌هستیم

چهار به پنج رای میدهند من هم نفر.. رأیم تعیین کننده است من نماینده چه کسی هستم که رای میدهم، توجه میکنید؟ باید اگر پنج تا جریان حزبی هستند آن پنج تا بیایند بنشینند تصمیم بگیرند، توجه میکنید؟
خوب، این یک بحثی شده بود، اختلافات بحث خیلی بالا گرفت واینها. قرار شدکه یک اعلامیه‌ای داده بشود وجبهه دموکراتیک ذکر بکند که ما این مرحله از فعالیت خودمان را پایان یافته تلقی میکنیم. این درمرداد ۵۸ بود. وبعدقرار شدکه آن عده‌ای که می‌خواهندکه با صطلاح حساب این بشود یک مقاماتی به افراد بدهیم که اگر افراد خواستند تحت تعقیب قرار بگیرند گرفتاری برایشان ... میگوئیم آقاجان ما تا تاریخ فلان بودیم حالا نیستیم وبعداز آن ببعد کارمخفی بشودکه بازاگر رفتند افراد قبلی را بگیرندکه آقا این اعلامیه را شما درآوردید؟ ما بگوئیم آقا به ما مربوط نیست من تا آنموقع بودم حالا نیستم. یک همچین اعلامیه‌ای هم نوشتندواین اعلامیه‌را هم یکی از گروهها قرار شدکه منتشربکنند. گفتندکه، ارزیابی کردندکه این خیلی ممکن است، وقتی همه تصمیم گرفتندکه این باید دربیاید بعضی ها رفتندگفتند اگراین دربیاید اخلاق روحیه مردم ضعیف میشود واینها جلویش راگرفتند ولی خوب اعلامیه را یکعده‌ای چاپ کردند، از آن جامی واینها منتشرش کردند. بدنبال این قضیه بچه‌های جامعه سوسیالیستها وبچه‌های جامعه ازجمله خودشان راکشیدندکنار. خودشان راکشیدندکنار، ما دوستان دیگری.. منهم آمدم کنار. من وآقای مجتبی مفیدی وآقای سروش وپنج شش نفربودیم. ماگفتیم که باید جریان مخفی بشود وفلان بشود ما آمدیم. بچه‌های دیگر این راادامه دادند. آزادی درآوردندوفلان وازاین حرفها بصورت نیمه مخفی ونیمه علنی بعدازیک مدتی هم رفتنددومرتبه سراغ این جامعه سوسیالیستها وسراغ آن جامی و اینها من بمیرم توبمیری آنها دومرتبه آنها رفتند. بعدازاینکه آنها دومرتبه رفتند بعدازمدتی دومرتبه دعوایشان شد جامعه سوسیالیستها واینها آمدند بیرون. آن اعلامیه‌ای راکه شما به آن اشاره میکنید آن حکایت برای این جریان میکند، توجه میکنید؟ یعنی حکایت

برفعالیتهائی میکندکه ازماه مرداد ۱۳۵۸ به‌بعد، ازماه شهریور ۵۸ است .
س - دریک مرحله‌ای قرارشده‌بود که جبهه‌دموکراتیک ملی یک میتینگ مشترکی گویا با حزب جمهوری خلق مسلمان ایران برقرار بکنند ,وبعدش هم گویا با آقای شکرالله پاکنژاد مصاحبه‌ای شده‌بودوایشان صحبت کرده‌بودندکه اصولاً" انقلاب ایران میبایستی که ازکانال لیبرالیسم عبوربکند. راجع به این مسائل چه‌خاطراتی دارید شما ؟
ج - عرض‌کنم که راجع به مسئله ازقسمت اولش که خوب من خودم مستقیماً" شرکت داشتم درآن وشاید آن اعلامیه‌ها واینها اصلاً" به انشاء خودمن باشد . اما قسمت دومش را هم من خواندم . عرض‌کنم که مرحوم پاکنژاد این تزجبهه‌دموکراتیک را ازآن دفاع میکرد مرتب وتوی چندین مصاحبه ازجمله‌توآن مصاحبه‌ای که با خانم گرگین کردواینها کـه مبارزه‌دموکراتیک ، همان چیزی که من گفتم ، پشتوانه پیروزی مبارزه است . بلـه این نظراوبود . حزب خلق مسلمان درتابستان آنسال الان من تاریخش را نمیدانم تصمیم به یک راهپیمائی گرفت ، اعلان کردکه‌ما میخواهیم‌این راهپیمائی را بکنیم، من الان - تاریخش توتابستان آنسال بود . عرض‌کنم که بعدآمدند با جبهه‌دموکراتیک هم تماس گرفتند گفتند، " آقا ،ما میخواهیم یک همچین راهپیمائی بگذاریم. شما حاضرید ازما دفاع بکنید یعنی شما هم حاضرید دعوت‌کنید که‌دراین راهپیمائی شرکت بکنید . ما یک اعلامیه‌ای نوشتیم وگفتیم‌که ، الان من موضوعش یادم نیست ..
س - حالا آن مهم نیست .
ج - نه آخر . یعنی آنها میخواستندفرض‌بکنیدکه اعتراض‌بکنند فرض‌بکنید به بالا رفتن مالیات‌وقانون مثلاً" بالا رفتن مالیات . ما یک اعلامیه‌ای نوشتیم وگفتیم که آقـا از آنجائی که قانون بالا رفتن مالیات‌کاربدی است ما ازهرکسی که راجع به‌این قضیـه تظاهراتی بکندپشتیبانی خواهیم کرد بدون اینکه اسم حزب‌خلق مسلمان رابیاوریم . اما آن چیزی که مهم بود عبارت‌ازاین بودکه این آقایان خلق مسلمان ، واین دفعه اولی نبودکه اتفاق افتاد بااینکه آنموقع میتوانستندکه‌یک باصطلاح تبلورکننده‌ای یا

متشکل کننده‌ی یک نیروهائی باشند وسط کارزه‌زدند . امروزکسانی که به انقلاب ایران آنهائی که درانقلاب شرکت کردند انتقادمیکنند به آنهائی انتقادمیکنندکه یک کارهائی کردند به آنهائی که هیچ کاری نکردند یک کارهائی که میبایستی بکنند ونکردندآنموقع هیچی نمیگویند . حزب خلق مسلمان که قرار بود این تظاهرات راانجام بدهد ۴۸ قبلش اعلان کردکه ما این تظاهرات را انجام نمیدهیم برای ،نمیدانم جلوگیری از..

س ـ بی نظمی .

ج ـ بی نظمی وازاین حرفها . این بنابراین ارتباط جبهه‌دموکراتیک بود باآنها که آنهاآمدند گفتند،" ما میخواهیم دراین مورد مشخص یک راهپیمائی بدهیم شما حاضرید ازاین دفاع کنید؟" مایک اعلامیه‌ای دادیم وتوی اعلامیه نوشتیم که ما ازهرکسی که دراین زمینه تظاهرات ، نمیدانم، اقداماتی بکند فعالیت میکنیم وازمردم میخواهیم درآن شرکت کنند. مسئله مصاحبه‌شکرالله باآن قضیه روزنامه خلق مسلمان مال آن مرحله دوم جبهه‌است ، توجه‌کردید؟ درآن مرحله دوم فعالیتهای جبهه‌دموکراتیک من تویش نبودم ،میدانید؟ ومن نمیخواهم راجع به آن اصلاً" حرف بزنم ولی من آن مصاحبه‌را خواندم. مصاحبه‌ی خیلی خیلی تندی است علیه‌جمهوری اسلامی . مثلا" یک جمهوری ـ اینطوری کهاین مثلا" جمهوری اسلامی مثلا" لکه‌ی ننگ است بردامان مثلا" بشریت یک همچین حرفهائی اینطوری . خیلی مصاحبه تندی است. نمیدانم مثل اینکه ما این راپیدا کردیم توی این قرار است یک نشریه‌ای دربیاید راجع به شکرالله‌پاکنژاد و تو آن خواهدبود همه‌ی اینها .

س ـ بله من مصاحبه رادارم.

ج ـ توتمام آن چیزدرخواهدآمد.

س ـ آقای دکترپاکدامن ، حالا برگردیم به جریاناتی که بعدها درخارج ازکشور شروع شد ومن علاقمندم که شمایک مقداری صحبت بکنید راجع به شورای مقاومت ملی وچگونه

شدکه شورای مقاومت ملی بوجودآمدوآیا اینطورکه معروف است هژمونی سازمان مجاهدین خلق واقعا " یک نیروی مسلطی است درشورای مقاومت ملی یا نه؟

ج - والله پیدا شدن شورای ملی مقاومت واینهاکه خیلی روشن است.

س - اینها روشن است بله من این مسئله دوم رادلم میخواهدکه شما راجع به آن صحبت کنید.

ج - شما مسئله دوم را بنظرمن درترکیب شوراکه نگاه بکنید جواب تویش هست وبعدهم درتعریفی که ازهژمونی بخواهیدبکنیدبایدبگوئیم یعنی چه. حالا بگوئیم هژمونی یعنی چه؟ بعدهم بگوئیم که خوب چقدرش هست توی شورا یا نیست. شورا بوجودآمدوالان هم یکی ازمحورهای اصلیش تشکیل دهنده اش مجاهدین خلق هستند. من نمیدانم تاکی میشودتوقع داشت تاکجا میشودتوقع داشت که دریک ائتلافی وقتی سی درصد چهل درصد پنجاه درصد یا،چه میدانم، پنجاه وپنج درصد ازنیرو مال یک گروهی باشد این گروه خواه ناخواه ازاین پنجاه وپنج درصدنیروی خودش وازقدرتی که ازاین پنجاه وپنج درصد ناشی میشود عرض کنم که استفاده نکند. پس بنابراین بمجردی که شما میگوئید که شورای ملی مقاومت یک شورائی است که ازنیروهای متشکلش قسمت اعظمش کسانی هستندکه مجاهدین هستند خواه ناخواه قبول میکنیدکه.. یعنی خواه وناخواه منطقی است. من نمیدانم چه راه حل دیگری شما می بینید مگراینکه برویم مثلا" من بمیرم توبمیری بحث اقناعی بکنیم.

س - نه،حالا من میگویم که چرا این موضوع پیش میآید.

ج - هان؟

س - برای اینکه وقتی که برنامه دولت موقت خوانده میشود می بینید که درآنجا درهر صفحه ای حداقل یکبار نوشته شده که ما مسلمانان راستین. بنابراین این فکر پیش میآید که این برنامه درواقع برنامه مسلمانان راستین است ولی بودن آدمهائی مثل شما و آقای هزارخانی وشورای متحد چپ قبول اینکه آنها مسلمانان راستین هستند یکخرده عجیب

وغریب بنظرمیآید برای خواننده .

ج - نه ،این سئوال شما هم سئوال بجائی است اما با سئوال اول متفاوت است ، توجه کردید؟ من به اینهم جواب میدهم . سئوال اول را بنابراین من یک کمی فکرمیکنم که اصلا" توزیع نیروها دروضع فعلی آنهائی که درشورا هستند ، درصحنه سیاسی هستند این را خواه ونا خواه بدنبال میآوردکه هرکه بامش بیش برفش بیشتر ، توجه میکنید؟ باز اینجا مابعنوان نیروهای عرفی نیروهای لائیک درمقابل مسئولیت خودمان قرارگرفتیم . شما اگرتوقع این را دارید که آقای ایکس یا آقای ایگریت برود یک حزب تشکیل بدهد فعالیت بکند فلان بکند فلان بکند آخرسر بیاید بگوید آقا من غلام دست بسته شماهستم هرجا شما بگوئید من گوش میدهم . دیگرمن فکرمیکنم که انجمن شیروخورشید سرخ وطبیب احمر هم همچین کاری نمیکند . اما یک چیز دیگرهست که مهم است وآن عبارت از این است که رابطه ای که شما با این آدمها دارید چیست . آیا این رابطه شما با این آدمها رابطه ای است که امیدوارکننده است به این مناسبت که آقا شما دراین موردی یک حرفی بزنید ، صحبتی بکنید موثرباشد ،تاثیربگذاردیانه ؟ اگراین تاثیررا هم نداشته باشد ، هان ، آنوقت مسئله یک جوردیگری مطرح میشود . اگراین تاثیررا هم داشته باشد یعنی شما ببینید که بالاخره مسئله گفتگواست حالا اینجا شما یک خرده عقبی است ، آنجا یک خرده اوعقب است بالاخره هم باید یک چیزی بوجودآورد دست به دست نمیشود چون تمام کسانی که این حرفها را دارندمیزنند متاسفانه هیچکدامشان هیچ کاردیگری نکردند ،میدانید؟ معلوم هم نیست کاری بخواهندبکنندیا نکنند . حالا درهرحال این چیزی است که موجودهست و اگرمقاومتی هم درایران هست این مقاومت را دارد درایران رهبری میکند . بنابراین من اگرتجربه ام رااازاینطرف نگاه بکنم یکی نگاه میکنم که خوب بالاخره این یک خط مقاومتی راکه همه ماکه اینقدرازخمینی بدمان میآید وننگ داریم که این آمده برسرما بالاخره این مقاومت را با آن دارددامه میدهد که دیگران اینکاررا نمیکنند . دوم مسئله عبارت ازاین است که من دررابطه ای که دارم جمعبندی که میکنم جمعبندی مثبتی میکنم ضمن اینکه نگرانیهائی که دارم نگرانی هایم هست ،میدانید؟ من بهیچوجه ، این را بارها

هم گفتم هرجا هم رفتم صحبت هم کردم، سخنرانی کردم حرف زدم این را گفتم ، گفتم من بهیچوجه من الوجوه چک سفید دست کسی نمیدهم. شما بیائید به من بگوئیدکه آقا شما مطمئن هستیدکه فردا این آدمها گردن نمی زنند؟ من بهیچوجه من الوجوه مطمئن نیستم آن روزی مطمئن خواهم بودکه شما هم بیائید باشید با چشمهایتان نگاه بکنی همینطور کنترل بکنی ، من خودم هم مطمئن نیستم ، درست است؟ من یک پشه الان جلویم بکشند ناراحت میشوم ولی نمیدانم اگرپس فردا من راکردند رئیس ، نمیدانم، یک مملکت نمیدانم، هفتصدمیلیونی وبعدمن هرچه گفتم همه گوش کردند من چه میدانم من چه اعجوبه ای خواهم شد ممکن است که من گردن شما را هم بزنم ،توجه میکنید؟ آنروز من یک مقدار چیزمیخواهم، من یک مقدار ترمزمیخواهم . این ترمزها ازامروزباید کاربکند. این تنوع است ، این حضورآدمها است که خودشان را ، عقایدشان را ، زندگی سیاسی شان را مطرح بکنند. خطروجوددارد بله، اما جلوگیری خطر.

اما مسئله دوم که شما گفتید. ببینید، اینهم بنظربنده باندازه کافی روشن است. اولا" که من وآقای هزارخانی وبچه های دیگرکه هرکدام ازماکه پیوستیم به شورا در آن نامه ای که نوشتیم اختلاف نظرخودمان را هم گفتیم . پیوستن ما به شورا معنی اش این نبوده که ما صددرصدحرفهائی که آنجا زده ما قبول داریم . پیوستن ما به شورا این را بارها هم خودآقای رجوی ودیگران هم هرکدام.. پیوستن ما عبارت ازاین بوده که ما گفتیم آقا این جهتی که شما گرفتید، این کاری که کردید، این ابتکاری که کردید این ابتکار را ما قبول داریم. ما میآئیم توی آن اما میایستیم حرف میزنیم، هان بحث میکنیم گفتیم آنجاهائیش راکه موافق نیستیم عوض میکنیم. وهمین کاررا هم کردیم . آنچیزی که ازآن شورای ملی مقاومت هست ، آن چیزی که برنامه هست نیست . شورای ملی مقاومت الان یک ائتلافی است ، یعنی گوششی است برای براندازی حکومت خمینی وجانشین کردن این حکومت بوسیله ی یک ائتلافی است که دریک دوره ششماهه میخواهد شرایط مناسب را برای تشکیل مجلس مؤسسان وانتخابات مجلس مؤسسان فراهم بکند وروزی که مجلس

مؤسسان تشکیل شد استعفا میدهد کنار میرود بقیه‌ی چیزها همه با مجلس مؤسسان است که تصمیم گیری کندو ما این وسواس را هم خیلی زیاد داشتیم که راجع به هیچ چیزی تعهدی قبول نکنیم وبپذیریم که دست وپای ... اصلا" نمیتوانیم هم بپذیریم.

س - ولی یک چیز از پیش مورد قبول قرار گرفت وآن اسم رژیم بنام جمهوری دموکراتیک اسلامی است.

ج - نه، این اسم دوره موقت آن، مجلس مؤسسان هم میتواند عوض کند این مسئله را.

س - حالا بگذریم که این مسئله اشکال حقوقی هم پیدا میکند

ج - چرا؟

س - که یک چیز موقت چگونه میتواند اسم داشته باشد.

ج - ما برای خودمان میتوانیم بگوئیم. ما میتوانیم بگوئیم آقا ما آمدیم اسممان هم اینست شما هم میخواهیم بمانیم. بعد میگوئیم مجلس مؤسسان هرکار دلش میخواهد بکند بکند. ما اصلا" نگفتیم که مجلس مؤسسان ... چه کسی گفته که مجلس مؤسسان حتماً" باید برای جمهوری دموکراتیک اسلامی باشد. نه، اصلا" بخواهد رژیم سلطنتی بیاورد، هر کار میخواهد بکند بکند.

س - چطور شد که این اختلافات اخیر پیش آمد راجع به آقای بنی صدر که قبلا" بعنوان رئیس جمهور پذیرفته شده بود و آقای رجوی که بعنوان نخست وزیر این حکومت موقت. حالا که رئیس جمهور کنار گذاشته شده بنا براین نخست وزیر هم خودبخود منتفی میشود. ممکن است که توضیح بدهید که این اختلافات برای چه بود؟

ج - والله این اختلافات به اندازه کافی فکرمیکنم توی مدارکی که شورا منتشر کرده توی آنها هست، توجه میکنید؟ اینها هم یک مقدار دوستانی که خیلی استدلالهای خیلی صبوری است که چون انتصاب از طرف آقای بنی صدر بوده بنابراین ایشان که برود کنار منتصب هم از بین خواهد رفت. نه، همچین چیزی نیست آقا این داستان .. همان آدمهائی این استدلال را میکنند که بعدضمنا" میگویند آقا اینها چرا این دونفر با هم آمدند اینکار

راکردند. آخرآنروزی که این دوتا آمدنند این را تشکیل دادند با امروز کــــه فرق میکند. امروز یک شورائی هست. بجز آقای بنی صدر، بجزآقای رجوی حـــزب دموکراتــــی وجوددارد ،نمیدانم، شورای متحد چپ وجوددارد، جبهه دموکراتیک وجوددارد، یک مقدار آدم دارد، نمیدانم، اقامه دارد فلان دارد. اینها آمـــدند نشستندکه آقا ما حقانیت خودمان را ازمبارزه‌ای که درایران صورت میگیرد کسب میکنیم برای ادامه حقانیت است که فکرمیکنم آقای فلانکس درآن دوره نخست وزیرما بشـــود وآقای فلانکس هم درآن دوره بشود رئیس جمهورمـــا. این اصلا" به آن استـــدلال قبلی..

س- آیا مسئله ارتباط با عراق دراین موضوع اختلاف با آقای بنی صدرهم نقشی داشته؟

ج- نه، مسئله perspective کلی، دورنمای کلی. ببینید برای آقای بنی صدر من وارداین قضیه الان نمیخواهم بشوم،میدانید؟ برای اینکه ازطرف شورا من فکرمیکنم که یکی دوتا مدرک تابحال درآمده..

س- درکجا منتشرشده آقا؟ درروزنامه مجاهد؟

ج- دربولتن شورا، درروزنامه مجاهدهم درآمده. بعدهم قراراست که بقیه مـدارک دیگری چیزهای دیگری که باشد ازطرف شورادربیاید. بنابراین من... ضمنا" هـــم ما باهمدیگرقرار بود صحبت کنیم راجع به قضایای گذشته انقلاب بود نه..

س - خوب اینها قضیه گذشته است آقا، اینها قضیه یکماه پیش است.

ج- نه، قضیــــه یکماه پیش. نه درهرحال من حضورذهن نداشتم چون راجع به..

س- بهرحال میل شما است اگرنمیخواهید صحبت بکنید که من شما را مجبورنمیکنم.

ج- نه، یک مسائلی هست که من شخصا" میتوانم راجع به آن حرف بزنم که راجع به آنها حرف میزنم. من فکرکردم قضایا قضایای ایـــران ونمیدانم ازاین حرفها. امـــا یک مسئله‌ای فرض کنید بعدازرفتن روشنک هم که نیمساعت پیش بود گذشته است. اماآن مقداری راکه ما میتوانستیم حرف بزنیم صحبت کردیم اینها منتشرشده‌ازطرف شورا. هست

ا سنادش .

س ـ خیلی ممنونم ومتشکرم ازاینکه به‌من این وقت را دادیدوبه‌سئوالات ما پاسخ گفتید متشکرم ازشما .

ج ـ خواهش میکنم .

مصاحبه با آقای عیسی پژمان

عضویت در ساواک و مسئول بخش کردستان

وابسته نظامی در عراق ۶۳-۱۹۶۲

روایت کننده : سپهبد هنگ عیسی پژمان
تاریخ : ۴ مارچ ۱۹۸۳
محل : شهرپاریس - فرانسه
مصاحبه کننده : حبیب لاجوردی
نوار شماره : ۱

خاطرات جناب سرهنگ عیسی پژمان ۴ مارچ ۱۹۸۳ ، پاریس ، مصاحبه کننده حبیب لاجوردی .

س - جناب سرهنگ اگر امکان داشته باشد این مصاحبه را اینجوری شروع کنیم که از شما خواهش کنم از اصطلاح کارتان را در دولت ایران شرح بدهید و بعدا تفاقات جالب ، مسئولیتهای مهمی که داشتید مطرح بفرمائید بعدا گر بنده نکته‌ی مبهمی بود برایم سئوال میکنم وشما اگر صلاح دانستید جواب بدهید .

ج - خوشبختانه خدمت من از دانشکده‌ی افسری ووقتیکه دانشجو بودم با دولت شروع شد مبنای این خدمت موقعی بود که عده‌ای از کمونیستهای ایران سعی میکردند که در سازمانهای نظامی نفوذ بکنند چون در دانشکده‌ی افسری هم نفوذکرده بودند یکی از فرماندهان من را تشویق کرد به اینکه بعنوان یک فردنفوذی درحزب کمونیست ایران آن شاخه‌ای که مربوط به دانشکده‌ی افسری بود عضویت پیدا بکنم . صرف نظر از جزئیات خدماتی که در آن مورد بخصوص من انجام دادم ظاهرا "من بصورت کلی آنچه که در سازمانهای دولتی ایران کار انجام دادم باطلاع تان میرسانم وبعد در هر موردی که خواستید میتوانید سئوال بکنید . بعد از اینکه افسر شدم داوطلبانه برای شرکت درستونی که عازم شیراز بود و در آن موقع با صطلاح نهضت فارس به پا شده بود به فارس عزیمت کردم ، بعداز غائله‌ای که درفارس وجود داشت بطورکلی خاتمه پیدا کرد . در آنجا ماندگار شدم با اینکه دواطلبانه رفته بودم و میبایدکه به محلی که قبلا" که کرمانشاه هم موطن من ومحل متولد من میبایدمیرفتم ولی در زمان رئیس ستادارتشی رزم آراء موافقت نکردند واصرار بر این داشتند که من درفارس بمانم . ناچارا " در آنجا ماندم بعد به کازرون وشیراز منتقل شدم وبطورکلی مدت ۹ سال درفارس ماندم تا اینکه جریان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد که از فارس به تهران رفتم در آن جریان مداخله کردم وامتیازاتی هم گرفتم . بعد از آن فرمانداری نظامی تهران

بوجودآمدچون درمسائل اطلاعاتی ومسائل قضائی تاحد وحدودی آشنائی داشتم ضمناً " رئیس ستادوقت فرماندار ی نظامی که بعدها رئیس شهربانی شد سپهبدمبصر که آنوقت درجه‌ی سرهنگی داشت من را به‌فرمانداری نظامی احضارکرد ومن ازآن موقع درآنجا مشغول بکارشدم درقسمت های تحقیقاتی وبازجوئی مشغول کارشدم. بعدازاینکه ساواک بوجودآمدبدون اینکه دواطلب باشم ساواک من راازارتش درخواست کرد ومن به ساواک ماء مورشدم. درآنجا هم متصدی بخشی ازسازمان اطلاعات خارجی شدم‌که مسئولیت بررسی با صطلاح کسب اطلاعات دقیق ازمناطق کردستان ایران ، کردستان ترکیه ، کردستان عراق کردستان سوریه وکردستان شوروی آگرامکان میداشت وسایرفعالیتهای سازمانهای سیاسی اکراددرخارج ازکشور. اینکارارا بهمین صورت انجام دادم تااینکه بسمت مسئول سازمان امنیت یعنی سازمان اطلاعاتی درعراق باسمت اوایل معاون وابسته‌ی نظامی وبعداً " بسمت وابسته‌ی نظامی ارتقاء پیداکردم . درآنجا علاوه برهدفهائی مثل فعالیتهای اکراد درسایرهدفهائی که بمن ارجاع شده بوددرآنجا منشاء خیلی خدماتی قرارگرفتم به‌نحویکه چندین بارشخصاً " بحضوراعلیحضرت فقیدشرفیاب شدم وهمیشه موردلطف وعنایت ایشان بودم وامتیازات زیادی همدرآن دوران بدست آوردم ازقبیل نشان ومدال ودرجه . بعدازبرگشتن ازعراق باآنکه مدت ماء موریت من بیش ازچهارسال نبود یکسال دیگردرآنجا اضافه ماندم وبه‌ایران برگشتم و متصدی یکی ازادارات ساواک شدم، بازهم‌جمع آوری اطلاعات درسطح خاورمیانه .بعدازمدتی بسمت معاون اداره کل بررسی های اطلاعات خارجی منصوب شدم ومدت دوسال درآنجا خدمت کردم وکل اطلاعات جهان درآنجا موردبررسی قرارمیگرفت وبصورت بولتن هائی برای اطلاع شاهنشاه ارسال میشد . واینکاردرنهایت دقت وتحت نظرمن انجام میشد تاآنکه مسائل مهمی بوجودآمد که‌اعلیحضرت قصدونظرداشت که خارج ازساواک هم این مسائل هم‌ازنظراطلاعاتی وهم ازنظربررسی ها اقدام بشود. این بودکه دستوردادندکه‌من به شهربانی کل کشورماء مور بشوم وتصدی اداره‌کل اطلاعات آنجا رابعهده بگیریم . بطورکلی اطلاعات شهربانی خیلی کهنه‌وافراد آموزش ندیده وداراﻯ یک سازمان اطلاعاتی واقعی وحقیقی نبود . درظرف مدت بسیارکوتاهی آنجا رابطورکلی رفورمه کردم وبولتن های جالبی

چه روزانه وچه ماهیانه برای اطلاع اعلیحضرت به دفتر مخصوص شان میفرستادم. بعداً ارتقاء پیدا کردم وبسمت معاون گروه اطلاعات که شامل پنج اداره بود منصوب شدم. درظرف این مدت کارهائی خارج ازوظایف شهربانی بوسیله تیمسار پاکروان ویا بصورت مستقیم اعلیحضرت بمن ارجاع میکردند ومن آنها را انجام میدادم وهمین مسئله باعث شدکه تیمسار رتشبدنصیری مرحوم باآنکه نهایت درجه بمن علاقه داشت آزرده بشود ناراحت بشودکه من درمسائل مربوط به ساواک مداخله میکنم واین موضوع را هم اعلیحضرت اطلاع داشتند. ناچارمن تقاضای بازنشستگی کردم وبدون اینکه اعلیحضرت اطلاع داشته باشدکه من شخصاً اینکار راکردم درلیستی بعرض ایشان رسیدومن بازنشسته شدم . علاوه برتحصیلات نظامی من لیسانس تاریخ وجغرافی ولیسانس حقوق قضائی دارم وکلیه دوره های ارتشی وحتی اطلاعاتی راهم درخارج ازکشوردیدم . بعداز این مدت ماءمورشدم که با تیمسار مرحوم پاکروان که آنوقت مشاورسیاسی شاهنشاه بود همکاری داشته باشم . ماءموریتهائی که ازطرف ایشان ارجاع میشد انجام میدادم ، ناچاراً "بخاطرآنکه احساس ناراحتی میکردم که باسمتی که تیمسار نصیری داشتندممکن است مشکلاتی برای من بوجودبیاورندا ین بود که تقاضا کردم که بخارج ازکشوربروم وچون دوپسرم درآمریکا مشغول تحصیل بودند پیشنهادکردم که برای ادامه ی تحصیلات قضائی به آمریکا بروم . اعلیحضرت با علاقه ای که بمن داشتندمن رااحضارکردندوضمن استمالت گفتند :"من فکرمیکنم که شماکه این مدت زیادی درقسمت های اطلاعاتی بخصوص سیاسی تجاربی داریدمن ترجیح میدهم که شما حقوق یا باصطلاح علوم سیاسی بخوانید ."من به نیویورک رفتم خوشبختانه در Long Island University بطورکلی رشته قضائی راداشت وفوق لیسانس سیاسی رادراینجا شروع کردم یک سال درنیویورک ماندم سال بعدرفتم به کالیفرنیا درسانفرانسیسکو مقیم شدم ودر Hayward University اسم نویسی کردم یکسال هم درآنجا درس خواندم . تاآنکه بفکرافتادم که برای نجات میهنم اگرممکن است مفیدواقع بشوم . مدت دوسال ونیم فعالیتهائی داشتم سالی یک بار بیشتربدآمریکا مراجعت نکردم . چون بطورکلی عقیده وایمانم نسبت به این گروههای

سیاسی خارج ازکشورسلب شده تا چارا " تا چندروزدیگرپاریس را ترک میکنم وبه یکی ازکشورهای عرب نشین خلیج فارس برای کارتجارتی که بادامادم که مقیم زوریخ هست درآنجا بکارا شتغال پیدا میکنم .

س - خب حالانمیدانم چه جورمیل داریدکه من سئوال را مطرح کنم ممکن است از همان اول مثلا" راجع به نهضت فارس اینجوری که درتاریخ گفته میشودا ینستکه یک عکس العمل باصطلاح دستجمعی عشایربوده برای جلوگیری ازنفوذ توده ای ها و کمونیستها درآذربایجان وبه این علت اینها باصطلاح یک قیامی را ه انداختــه بودند. آیا دراین موردشما درموقعیتی بودیدکه ببینیدکه باصطلاح این برنامه هــا وهدف اینها چه اســت وتاچه حدی که آن چیزی هائی که درتاریخ گفته شده است صحت دارد ؟

ج - من جزآنچه که باصطلاح بعنوان تاریخ درآنموقع که یک ستوان بیشترنبودم دقیقا" اطلاع دیگری غیرازتاریخ ندارم برای اینکه من درجه ام ویاآنکه شغل ومقامــم درآنموقع ایجاب نمیکردکه بتوانم ازفکراینها ازطرحهای اینها ویاخواستهائی اینها اطلاعی داشته باشم .

س - طرفتان کی ها بودند قشقائی ها بودند ؟

ج - قشقائی ها بودندوسایرعشایری که درمنطقه جنوب بودندبطورکلی آنچه که آن روزو بعدش هم البته درنوشتجات یا مدارکــی که درساواک جاهای دیگری که بود وعلاقــه داشتم بفهمم بیشتراینها میگفتندباعوامل انگلیسی مربوط بودندواینها بودنــــد که این نهضت جنوب را بپا کردند . بخصوص برادران قشقائی یا فرض بفرمائیــــد که آقای حیات داودی که بعدها یکی ازدوستان من شد یاسایرایلات وطوایف فــارس .

س - چه مدت طول کشید آن زدوخوردی که بود ؟

ج - چیزی طول نکشیدبرای اینکه بمحض اینکه ستون به شیرازکه رسیددرمنطقه ی آب باریک هست درآنجا یک زدوخوردکوچکی انجام شدواینها باصطلاح شهررا درکنترل داشتند دررفتندوستون که آنوقت بفرماندهی مرحوم سرتیپ هوشمندافشاربود بانهایت موفقیت واردشهرشد وبعدها هم منطقه کازرون که قبل ازاینکه ما به آنجا واردبشویم بطورکلــی تیپ کازرون راخلع سلاح کردند مجددا "تیپی به آنجا اعزام کردندگردان بوشهـــر بطورکلی دوباره باصطلاح سازمان دهی داده شد . تیپ جهرم همانطور یک گردانی

هم که درلاربودبهمین صورت بتمام منطقه ارتش مسلط شد وامنیت را درآنجا برقرار کرد.

س- پس حالابرگردیم به دوره‌ای که در فرمانداری نظامی تهران مشغول خدمت بودید رآنموقع آیا میتوانستیدیک ارزیابی بکنیدکه این خطری که ازنفوذ ودردست گرفتن قدرت توسط توده‌ای ها دردوره‌ی آخرمصدق صحبت میشد این تاچه حدی واقعیت داشت وواقعا" تاچه اینها نفوذ ورخنه کرده بودنددرسطوح مملکت ودرچه حدی این خطر واهی بود وواقعا" چیزی مهمی نبود؟

ج - من فکرنمیکنم خطرواهی بود بخاطرآنکه دراواخرحکومت مصدق ایشان روی سیاست خاص خودش به توده‌ای ها به‌اندازه‌ای میدان داده بودکه اینها به‌واقع یعنی نفوذ کرده بودندواحساس خطرمیشد. بخاطرآن بودکه ازیکسال قبل بااصطلاح افسرانی که شاغل شغل نبودندویاآنکه درداخل ارتش بودند وعلاقمندبه بااصطلاح رژیم شاهنشاهی وعلاقمند به شخص شاهنشاه بودندبااینها تماسهائی گرفته شدودرداخل تیپ‌ها درداخل لشکرها سازمانی داده شدکه من شخصا" درکازرون که بودم بامن تماس گرفتند بعدازآن هم درفارس تماس گرفته شد .این بودکه وقتیکه یک هفته قبل از۲۵ مرداد من به‌تهران آمدم ومنجر شدبه‌اینکه آن روز۲۵ مرداد البته اعلیحضرت خارج بشوندوهمه‌ناامیدوفکر میکردندبطورکلی حالاخیلی کس‌هاآن را بعنوان کودتا یک عده بعنوان قیام ملی یک عده بعنوان هرچه که‌اسم گذاری میخواهندبکنند بلاآخره موفق شد وتوانستندکه بااصطلاح نگذارندکه آنکه البته من معتقدشدم براینکه مصدق السلطنه نیت حقیقی‌وواقعیش براندازی حکومت شاه بوده وکمونیست‌ها میخواستند ابتکاررااز دست بگیرندوآنها مسلط بشوندوخوشبختانه موفق نشدند .بعدها همکه من دررکن ۲ فرمانداری نظامی کار میکردم روی تعدادبازداشت شدگان واشخاصی که به‌واقع کمونیست بودند واغلبش موردبازجوئی من قرارگرفتند اینها به‌عضویت خودشان درحزب کمونیست اعتراف کردندو اینستکه‌آن یک جنبه‌ی واهی نداشته وواقعیت داشته .

س- آنوقت وسعت این دستگیری‌ها چیزی هست که‌لازم باشد ذکربشود. تعدادمثلا"

ج - وسعت دستگیرها فقط مربوط به تهران که‌من درآنجا اینکار را میکردم نبودومربوط به‌سراسرکشوربود اینستکه من بحقیقت رقم ....

س - مثلا" صدها نفربودند ، هزارها نفربودند؟

ج - بایدگفت ، بله باید گفت هزارها نفر ، باید گفت هزارها نفردرسراسرکشور درحزب توده عضویت داشتند ویا آنکه بصورت دیگری با اینها همکاری با افراد ...

س - منظورم تعداددستگیرشدگان بود کسانیکه برای اقلا" بازجوئی مقدماتی احضارشدند آنها تعدادشان ...

ج - اگرسئوال شما مربوط به تهران باشد

س - تهران بله .

س - اگرمربوط به تهران باشدبایدبگویم بیش از ۱۰۰۰ ولی اگردرسطح کشور باشد بایدگفت هزارها .

س - آنوقت چنددرصداینها بعدازبازجوئی مقدماتی آزادمیشدندچنددرصدشان

ج - بایدفکربکنم که کمونیست واقعی آنچه که درفرماندار ی نظامی اعتراف میکردندبیش ازده درصدنبود . بیش ازده درصدنمیتواندباشد . وبعدالبته درهمان زمان منجرشدبه آن کشف شبکه‌ی نظامی حزب توده که درحدودششصدوچند نفرازافسران که حتی دردریارشاهنشاهی ازجمله سرهنگ خیرخواه که فرمانده‌ی آنوقت گاردشاهنشاهي بودشد وتعدادی شان هم البته فرارکردند به شوروی رفتند که بعدازاین انقلاب اخیر آنطوریکه من شنیدم ومیشناختم اینها به ایران بر گشتند وفکرمیکنم مشغول فعالیت شدیدبودند با دستگیری های اخیرممکن است که آنچه‌که شنیدم تعدادشان هم ، تعدادقابل توجه شان قبل ازدستگیری ها اصولا" ازمرزخارج شدندودوباره به شوروی برگشتند .

س - آنوقت یادتان هست بچه‌ترتیبی این سازمان کشف شد؟ چیزهای مختلفی گفته شده که ...

ج - بله . این موضوع بانفوذ رکن ۲ ستادارتش درآنموقع درداخل افسرها باصطلاح سرنخی گیرآوردند ودفترچه‌ای که دراختیاریک سروانی بود آنوقت محققی بود آن راپیداکردندوبصورت معادلات مثلثاتی درآورده بودند

وبطورکلی اینها کشف کردند وتمامشان راوبازداشت کردند. ولی فرماندارى نظامی درآنموقع آن چنان نفوذی باصطلاح آن چنان اطلاعاتی نداشت که بتواندیک همچنان عمل مهمی را انجام بدهد.

س- شما خودتان ازهیچکدام ازاینها راازآنها بازپرسی کرده بودید این افسرهائی که ...

ج- ابدا" من نخیر نخیر.

س- چون بعضی هاادعا میکنندمیگویند اینها بیشترشان آدمهای وطن پرستی بودندولی خب چون حزب توده تنها تشکیلاتی بوده که باصطلاح تشکیلات سیاسی بود بهاین علت بوده والا کمونیست نبودند.

ج- سروان محققی رامخصوصا" آن شخصی که خب این دفترچه رادراختیارداشت واین رامن ازشیرازمیشناختم ایشان اهل کازرون بود وهمانموقع که من ستوان بودم ایشان سعی میکردکه من راتحت تاءثیرخودش قراربدهد ومن دیگرچون آن فعالیت قبلی که بهشماگفتم برای نفوذدرحزب توده دردانشکده‌ی افسری کرده بودم وعملیاتی هم کرده بودم بطورکلی میبایدفراموش میکردم ودستوری دراین موردنداشتم اصولا" هم علاقه‌ای بهاین کارنداشتم متنفرشده بودم ازاینکار بطورکلی من روی خوشی بهاینها نشان ندادم ازجمله‌کسیکه بهواقع میشناختم که کمونیست است همین شخص سروان محققی بود.

س- اصولا" راجع به کارهائی که درموردآکراد میشدچه چیزهائی هست که فکرمیکنید دانستنی است.

ج- بله. بطورکلی بایدبه‌گذشته یک کمی توجه بکنیم اگر بسکرت این،یعنی بخواهیم بصورت‌کلی برایتان بگویم اینستکه مردم کرددرحدود۱۵۷ سال است مشغول مبارزه هستند برای اینکه اینهاازلحاظ جغرافیائی ازلحاظ زبان ازلحاظ سنت‌ها وازلحاظ عادات اینها باصطلاح خودشان، خودشان راملت خاصی میدانندا گرچه ازلحاظ هم نژادی که‌بحقیقت وواقعیت خودشان رانژاد آریائی وجزو ایران میدانندولی اینها بطورکلی چون بعدازجنگ اول جهانی باتقسیماتی که کردند

مقداریش به ایران مقداریش به عثمانی مقداریش به دولت جدیدالتاءسیس آن زمان عراق وسوریه تعلق گرفته اینها مرتبا" در این فکر این بودندکه بتوانندکه یک استقلال داخلی باصطلاح جنبه‌ی تاکتیکی داشته داشته باشندولی مرتبا" دولتهای وقت برضداینها عملیاتی کردندوسازمانهای سیاسی اینها را ازهم پاشاندند واولین حزب سیاسی که دربین اکرادبخصوص اززمانهای گذشته بوجود آمدحزب هیوا بودکه ازترکیه شروع شد وبعدآتاترک برعلیه سازمان نظامی اینهاکه قیام کرده بودندبرعلیه ترکیه اینها راتارومارکرد. ازجمله کسیکه دراین جریانات دخالت داشت باصطلاح احسان نوری پاشا بود که ناچارا" ازآرارات تقاضای پناهندگی کردوطبق دستوررضاشاه فقیدبه ایران آمدوتاسال ۱۹۷۴ ایشان درایران زندگی میکرد وبعددراثریک تصادق اتومبیل ایشان فوت کرد . وچه درترکیه وچه درعراق وچه درایران وچه درسوریه همیشه سازمانهای حزبی که دربین اکرادبوجودآمده باصطلاح به نام یک سازمانهای کمونیستی قلمدادشده واینها راباصطلاح بعنوان مبارزه برعلیه کمونیزم درخاورمیانه این دولتها همیشه قراردادهائی باهم داشتندکه این مردم رابه اینصورت سازمانهای سیاسی شان مضمحل بکنند. ولی این عمل خودش بیشتر این افرادراتشویق میکردکه بیشتربه زیرزمین بروندوفعالیت سیاسی داشته باشندوحتی بخاطراینکه بتوانندبقدرت برسند بتوانندباصطلاح خواسته‌ی خودشان راازنظرتاکتیکی دریک کشوری مثل ایران یاعراق یاترکیه یاسوریه داشته‌باشند باهرگروهی هرسازمانی اعم ازغربی اعم ازشرقی تماس داشتند وازآنها استفاده کردندکه‌بتوانندبه‌واقع این امتیازات راکه باصطلاح خودشان میگویندخودمختاری‌است درداخل این کشورها بدست بیاورند اگرچه استقلال کردستان یعنی کردستان بزرگ ممکن است هدف دوروددرازی باشد ولی بایدمن اقراربکنم براینکه اینها همیشه بفکراستقلال کردستان بزرگ هستندوایــن خواست های فعلی اینها یاگذشته‌های اینها باصطلاح یک نقطه‌های اتکاء است بخاطرگرفتن خودمختاری وبعدتشکیل کردستان بزرگ .

س ـ آنوقت سیاست دولت ایران درموردبرخوردباکردها رویهمرفته چه بود؟
ج ـ سیاست دولت کردستان ...
س ـ دولت ایران .
ج ـ ببخشیددولت ایران تا قبل ازتشکیل ساواک بهمان صورت بوده که من باطلاع شما رساندم ولی بعدازتشکیل ساواک ومخصوصا " من که تصدی این موضوع راپیداکردم بهاتفاق مرحوم پاکروان ویک شخصیت دیگرنظامی سرهنگ دکترپاشائی که رئیس آنوقت من بود مابررسی کردیم که اینهاکه درسراسر جهان که هستندازلحاظ نژادی خوداینها خودشان رامربوط بهایران میدانندواگرایرانی نیستند ولی بهواقع خودشان راهم نژادایران میدانند . این بودکه ماطرحی تهیه‌کردیم این طرح باصطلاح شعارش همبستگی ووابستگی اکرادباایران ونژادایرانی وبخاطر این مایک طرحهای بسیاربزرگی رادرسراسرمناطق کردستان ایران وحتی درداخل عراق که آنوقت البته انقلاب ۱۹۵۸ اتفاق افتاده بودوعبدالکریم قاسم با ماروابط خوبی هم نداشت ما درداخل کردستان عراق هم این تبلیغات رامیکردیم ودرمناطق مختلف کردستان ایران چه درکرمانشاه ، سنندج ، مهاآباد ، رضائیه وحتی درمناطق مشهد یعنی قسمت هائی یعنی درخودرادیومشهدما برنامه‌ی کردی گذاشتیم علتش این بودکه درمناطق قوچان وسایرنقاط دیگرآنجا تعدادزیادی در حدود ۲۰۰ الی ۳۰۰ هزارنفر کردبودند واینهااکثرا " گوش به رادیوهای کردی شوروی میدادند مابخاطراینکه اینهارااز این میسر برگردانیم وبه‌حقیقت یک تبلیغ مثبتی کرده باشیم ازاین لحاظ یک همچین کارهائی کردیم حتی دراوایل کار هم یک نشریه‌ای بنام کردستان بزبان کردی منتشرکردیم چه درداخل ایران وچه درسایرکشورها. والبته درترکیه بصورت زیرزمینی درسوریه‌هم بهمان صورت برای اینکه خیلی کنترل میشدندولی درداخل منطقه‌ی کردستان عراق بعلت نفوذی که کردیم میتوانستیم‌که این نشریات رابه آنجا برسانیم . خاصه اینکه بعدها که من مأموریت پیداکردم که درداخل عراق درآنجا یک شغل سیاسی داشته باشم این امکانات بیشتربرای من بوجودآمدکه‌باسران اکراد عراقی تماس داشته باشم

واینها را تشویق وترغیب براین بکنم که با دولت ایران مناسبات حسنه داشته باشند وبتوانند با ایران ... ط وارتباط داشته باشند نه با گروهها وسازمانهای کمونیستی که بهرحال اینها با ... ساعدی اگرامروز به آنها دارند ولی برای فردای آنها قطع ویقین مفید نخواهد بود.

س - به غیر از این برنامه های با صطلاح روابط عمومی وانتشاراتی دیگر از چه راه دیگری شما میتوانستید اینها را جلبشان کنید ؟

ج - جلب البته نمیشود گفت که به اینصورت میتوانستیم بطورکلی اینها را جلب کنیم مشکلاتی داشتیم ما از آن طرف البته بعد از انقلاب ۱۹۵۸ بطورکلی آن قراردادی که بین سنتو باصطلاح بود ......

چون بعد از ۱۹۵۸ عراق از سنتو خارج شد ما ناچارا" با ترکیه همبستگی سیاسی واطلاعاتی بیشتری داشتیم وبخاطر آنها ما کمتر میتوانستیم در ۱۵ میلیون کرد ترکیه نفوذ داشته باشیم یا آنکه بتوانیم بصورت علنی با آنها باصطلاح روابطی داشته باشیم . اگر چه بظاهر من عقیده ام این بود وحتی پاکروان وآن آقای سرهنگ پاشائی معتقد بودند که اینها کردها به هیچ عنوان نسبت به ترک ها نظر مساعدی نخواهند داشت . ۱۵ میلیون را اینها از زمان آتاترک معتقد شده بودند که اصلا" اینها کرد نیستند واصلیت اینها بطورکلی یعنی منکر اصلیت اینها بودند واینها را ترک جبلی ویا ترک کوهستانی مینامیدند ومعتقد بودیم که اینها خودشان را ازنژاد ایران میدانند واینها بمراتب بما رغبت بیشتری دارند تا به ترکیه . وهمچنین سوریه ، اینها به هیچ عنوان امکان نداشت که خودشان را مربوط به عربها بدانند واز این لحاظ که تحت سیطره ونفوذ اعراب قرارگرفته بودند چه درسوریه وچه درعراق این بود که تمایل به اینکار داشتند. ما از نفوذ درداخل کردهای عراق برضد عبدالکریم قاسم استفاده کردیم. عبدالکریم قاسم به کمونیست ها خیلی میدان داد و وضعیتی برای خودش ومملکتش بوجود آورد که حقیقتا" این خطرهم متوجه ما بود وهم متوجه ترکیه ، این بود که من درزمانی که آنجا مسئولیت داشتم پیشنهاد کردم که ما با سران کرد از جمله ملامصطفی بارزانی ارتباط برقرار بکنیم وبتوانیم از عامل

کرد استفاده کنیم هم برضد عبدالکریم قاسم وهم برضد کمونیست ها . وتا حدودی از نفوذ کمونیست ها درداخل کردستان هم بتوانیم اطلاع داشته باشیم که به اینصورت اگر اینها بخواهند درداخل ایران هم نفوذ بکنند حداقل بتوانیم جلوگیری بکنیم . البته این طرح من ونقشه‌ی من موردتصویب ساواک قرارگرفت وبعدش هم حضورا " جزئیات کاررا به اطلاع اعلیحضرت رساندم ایشان اوایل خیلی تعجب کردند ملامصطفی ونظیر ایشانی که برعلیه ایران درزمان تشکیل حکومت کردستان درمهاباد وحکومت آذربایجان برعلیه ارتش ایران جنگیدند واینها محکوم باصطلاح اعدام هستند چطور میشود ما با اینها روابطی داشته باشیم وتا چه حدی میتوانیم به اینها اصولا" اعتماد داشته باشیم . ما به اطلاع شان رساندیم که ما با اینها مسائل سیاسی که در میان نمیگذاریم ماسرواسرار مملکت مان را با اینها به هیچ عنوان درمیان نمیگذاریم ما درحقیقت اگر قصدونظراین را داشته باشیم که عملیاتی برعلیه دولت عراق بکنیم به اصطلاح یک دادوستدی است وکافی است که ما به همین صورت عمل کنیم واگر ما از این داشته باشیم که اینها قابل استفاده هستند ولی قابل اعتماد نیستند . این بودکه اینکار شروع شدوتا مدت سیزده سال با آنکه دولتهای مختلف بعداز عبدالکریم قاسم عبدالسلام عارف بعدعبدالرحمان عارف وبعدهمین بعثی ها سرکارآمدند تاسال ۱۹۷۵ ادامه داشت وایران توانست ازباصطلاح بعنوان یک عامل کوبنده درداخل عراق عمل بکند . البته سیاست کلی یا روی جزئیاتی که من اطلاع ندارم شاه سابق باصدام حسین تکریتی درالجزایرقراردادی امضاء کردکه همان قرارداد سبب آزردگی ۳۰ میلیون کردجهان شد وناچارا" درآنموقع مجددا" من رااحضار کردند طبق یک طرحی بتمام کشورها رفتم بخصوص سازمانهای کردهاکه دراروپا بودند بااکثرسرانشان ملاقات کردم وبررسی کردم و همه بالاجتماع میشود گفت که مخالف این قراردادبودندواین قراردادرایک نوع توطئه‌ای برعلیه خودشان قلمدادکردندومیکنند . در حقیقت میشودگفت که اگراین قرارداد به اینصورت تنظیم نمیشد ویااگرهم تنظیم میشد به آنصورت عمل نمیکردند

باینصورت که دراین انقلاب اخیراینها با انقلابیون همکاری بسیار نزدیکی داشتند و منجرشد باینکه حکومت شاه سقوط کند باینصورت سقوط نمیکرد. طبق اطلاعات دقیقی که دارم مقدار بسیار زیادی اسلحه از زمین تا مناطق شرق ترکیه که وارد مناطق کردستان ایران میشود از همین راه درداخل کردها کردهای ترکیه بصورت قاچاق ودرداخل کردستان ایران به ایران وارد شده واز آن نقطه بوده که به سایر نقاط ایران فرستادند. وهنوز هم که هنوز است باید متاء سفانه اقرار بکنم که اکثر قریب به اتفاق مردم کرد نسبت به اعلیحضرت فقید وخاندان پهلوی باصطلاح نظر بسیار نامساعدی دارند وبه هیچ عنوان آمادگی ندارند برای اینکه روزی با اینها همکاری داشته باشند.

س - هیچ مشورتی نشده بود قبل از بستن این قرارداد با سرکارویا کسانیکه جای شما را در آن سمت ها داشتند؟

ج - من آنطوری که از مرحوم پاکروان شنیدم حتی نخست وزیر، البته نخست وزیر دراین مسائل مداخلاتی نداشت، حتی ساواک هم که در آنموقع باصطلاح درمسئله کرد وکردستان بصورت عملی کلیه‌ی امور را دراختیار داشت به هیچ عنوان با اینها مشورت نکرده بود وشخصا" خودش تصمیم به اینکار گرفته بود.

س - خود اعلیحضرت؟

ج - خود اعلیحضرت ووقتی هم که برگشته بودند بعدا" با تیمسار نصیری وتیمسار پاکروان ومرحوم هویدا صحبت کرده بودند وترتیبی دادند که ملامصطفی وسران دیگر کرد به تهران بیایند وموضوع را با آنها درمیان گذاشتند. حتی بعداز اینکه مصطفی بارزانی موافقت براین کرد که دست از این عملیات درشمال عراق بردارد وبه ایران بیاید ودرایران ساکن بشود ولی معذالک سران دیگر حزب مثل جلال طالبانی، ابراهیم احمد وعمرد با به وسایرین آمادگی نداشتند وحتی به ملامصطفی گفتند که ما به هیچ عنوان زیر بار این نمیرویم وما به عملیات خودمان ادامه میدهیم. ولی البته با تهدید دولت ایران وبا مذاکراتی که بین من واینها انجام شد ناچارا" دست از عملیات برداشتند وملامصطفی به ایران آمد با خانواده اش وهنوزهم که هست بعداز اینکه خودش در آمریکا فوت کرد پسرانش مسعود وادریس هنوزدرایران هستند واینها هم با حکومت خمینی فعلا" همکاری دارند وبا پول واسلحه وسایر

وسائل برعلیه دولت عراق وحتی برعلیه اکراد ایرانی هم میجنگند.
س - نقش این آقای دکترقاسملودراین ماجرا. اوچه جهتی گرفته یا داشته است؟
ج - دکترقاسملو بمحض اینکه مسئله‌ی آن جمهوری کردستان باصطلاح بهم خورد ایشان مخفی شد بخاطراینکه درآنموقع جزو حزب دموکرات کردستان بود کردستان ایران وبعدازمدتی که مخفی بود فرارکرد ، فرارکردوبخارج ازایران آمد ودرکشورهای باصطلاح بلوک شرق درآنجاها تحصیل کرد وتادرجه‌ی دکترا آمد. من ایشان رایک شخص باصطلاح کمونیست حقیقی میدانم اگرچه ممکن است بظاهر خودش راطرفدارشوروی ویاآنکه کمونیست نداند ودرهمه‌جا طبق مصاحبه‌هایش خودش رایک فردناسیونالیست میداند ولی من اطلاع دارم که ایشان ورهبران امروزی سیاسی ونظامی حزب دموکرات کردستان ایران اکثراً" کمونیست هستند.
س - آن اسمش رافراموش کردم مثل اینکه عزیزحسینی است اسمش یا آن شیخی که
ج - عزالدین ، شیخ عزالدین حسینی ، شیخ عزالدین حسینی یکی ازباصطلاح معممین یایک آخوندسنی مذهب روشنفکری است واوایل انقلاب بسیارموردتوجه اکرادقرارگرفت ولی متاءسفانه یاخوشبختانه ایشان بطورکلی طرفدارحزب کومله شد . کومله یعنی گروه‌به‌کردی یعنی گروه این حزب کومله که‌بوجودآمده اکثرقریب باتفاق شان مارکسیست ها هستندوباطرفداری ازاینها ایشان بطورکلی آن وجهه‌ی ملی وموقعیت محلی خودش راازدست دادوامروزباصطلاح میتوانم بگویم که‌تک وتنها هست نه حزب کومله اوراقبول دارند ونه‌آنکه حزب دموکراتی که قبلا" ایشان بطورکلی ازآنهاکناره گرفت قبولش دارند. اخیراً" هم به اینجا یعنی به‌پاریس آمده بود مصاحبه‌هائی کرده بود ولی بطوربکلی الان نه نفوذروحانی داردونه نفوذاجتماعی ویاملی دارد .
س - آن خواست کلی که کردها مطرح کردندبعنوان خودمختاری شما اشاره‌ای به آن کردید این ازنظرشمایک هدف نهائی است یایک هدف باصطلاح مقدماتی است برای باصطلاح استقلال .

ج - بله این یک حقیقتی است همانطورکه قبلا" باطلاع شما رساندم این یک هدف تاکتیکی است یک هدف تاکتیکی است البته این خودمختاری را باصطلاح آقای صدام حسین درحدودپنج شش سال پیش به کردعراقی داده. قبل ازقراردادی ۱۹۷۵ که بااعلیحضرت فقیدامضاء کرد ایشان آن خودمختاری رابه آنها داد بظاهرولی بحقیقت عملا" درداخل کردستان آن خودمختاری که باصطلاح بایدانجام بشود انجام نشده . اوایل کاریک دونفرفرض بفرمائید که استانداری سلیمانیه ویااربیل وجاهای دیگر فرماندارانرا زکردگذاشتندولی بتدریج تمام اینها رادوباره عرب زبانها راگذاشتندوحتی اغلب مناطق کردنشین را خالی کردندواینها رابه مناطق جنوب تبعیدکردندوبجایشان عرب زبان آوردند. درداخل ایران،ایران درحال حاضر موقعیت خاصی داردبخاطراینکه نه فقط کردهادرآنجاما داریم آذری داریم وقسمتهای جنوب خوزستان اینها عرب زبان هستند عرب نیستند عرب زبان هستند وبلوچستان هست و قسمت های که باصطلاح ترکمن صحرا هست نسبت به این وضعیت خاص کردها البته ازبدایت کارگفته اندکه ماخودمختاری میخواهیم واین بستگی داردکه دولت فعلی ، رژیم فعلی یا رژیمها ویاحکومتها ودولتهای بعدی تاچه حدی قدرت داشته باشدکه باخواست اینها موافقت ویامخالفت کنند. موافقت با اینها باصطلاح میشودگفت که یک امتیازی خاصی به کردستان داده شده ولی سایر باصطلاح میگویندا قلیت ها یاسایراقوام ایرانی ازاین استفاده نکردند آنوقت دولت آینده مشکلاتی باآنها خواهدداشت . به نظرمن اگراین دولت ویاهردولت دیگری ویاهررژیم دیگری بتواندیک سیستم عدم تمرکزاداری درآنجا بوجود بیاورد به اصطلاح میتواندکه این شعاررا ازدست کردها بگیرد وبه آنصورت یا امتیاز ویا آنچه اجرای یک قانون حقیقی واقعی طبق قانون اساسی میتواندکه به کلیه ی اقلیت ها ویااقوام ایرانی حاکم باشدومشکلاتی نداشته باشد. برای آنکه من معتقدهستم حل مسئله ی اکرادیک کارنظامی نیست بخاطراینکه اززمان آتاتورک حسابش رابخواهیم بکنیم تابه امروزدرزمان اعلیحضرت فقیدرضا شاه درزمان خوداعلیحضرت آریامهر یا دولتهائی که ازبدایت درعراق بوجودآمده تا به امروز سوریه بهمین صورت به صورت نظامی یا ازلحاظ نفوذ اطلاعاتی وگرفتن

اینها اعدام کردنشان زندانی کردنشان بههیچ عنوان نتوانسته کوچکترین تاءثیری دروضع اینها داشته باشند . وهراندازه بهمین صورت عمل کنندمن معتقدهستم نفوذ کمونیست ها درداخل اینها بیشترخواهدشد . امروزبایدحقیقتی رابرای شما اقرار کنم‌که همین زوروهمین‌ضعف‌وهمین ناراحتی هائی که قبل داشتندو همین‌ناراحتی هائی که.بعدبرایشان بوجودآمده باآنکه معتقدهستم که مردم کردبطورکلی نمیتوانند اصولا" کمونیست بشوند بایدبه شما بگویم که‌بیش ازپنج درصدکمونیست شدندولی بیش از۵۰ بعلاوه یک درصدطرفدارکمونیست هستندوبخاطراستفاده‌ازموقعیت ازلحاظ اسلحه ازلحاظ پول ،ازلحاظ مهمات ،ازلحاظ اینکه اینها بلاخره امرارمعاش بکنندوهمه درها راخمینی وحکومت خمینی به روی اینها بسته است اینها امروزطرفداری ازحزب کمونیست وطرفداری ازحزب دمکرات کردستان ایران میکنندکه بحقیقت وواقعیت کمونیست هستند .

س ـ این موضوع یا طرح پیاده‌کردن عدم تمرکز هیچوقت درداخل ساواک مطرح شده بود بعنوان راه حل ؟

ج ـ خوشبختانه چندین بار این موضوع مطرح شد وقصدونظرشاههم بهمین بودکه بایدهمان باصطلاح که درقانون اساسی مصرح است که آن انجمن هیای ایالتی وولایتی تشکیل بشود بظاهرهم انجام دادندولی متاءسفانه نحوه‌ی کاربه نحوی نبودکه رضایت مردم راجلب کند . اگرچه فرض بفرمائیدکه شهردارمها بادیاسنندج میبایدکه‌کردباشدوکردبود ولی معذالک حتما" میباید که منتخب ساواک باشدویا قبلا"همکاری باساواک داشته‌باشد ونمیآمدنددرآنجا یک انتخابات آزادی بگذارند بواقع اگرچه کمونیست هم باشد یک نفربیشترنیست بگذارید آن کمونیست بباید کاری بکند . اگرتحت کنترل شما هست شما حاکم به‌این مملکت هستیدوحتی ادعا میکنیدکه بله ما دراینجا نشستیم ارتش ما وملت ما آنچنان قوی است‌که میتوانیم که باصطلاح صلح خاورمیانه راتضمین بکنیم بنابراین سه میلیون کردچیزی نیست وآنوقت تازه یک نفر کمونیست درمهاآباد شهرداربا شد . شماکه آنچنان تسلط به‌اوضاع دارید اگراین کمونیست درست کارکردکه به‌نام شماتمام شده‌است ، این کمونیست کردزبان که‌اگرکارکرد بنفع شما است .اگربدکارکردبرای همیشه همان کمونیست برای همیشه همان کرد

مفتضح است دیگرهیچوقت کردا دعا نمیکنندکه من بله به بهترین نحو خدمت میتوانم بکنم . متاء سفانه به آن صورت عمل نکردند ونتوانستندپیاده کنند ، اگر چه نیت واقعی وحقیقی شاه این بود ولی دستگاه ساواک خوب عمل نکردوبهمین صورت نتیجه اش را هم دیدیم .

س - یعنی پس اینجوراستنباط میکنمکه یک عده ای ازشما ها این نظررا داشتید ولی یا نمیتوانستید بقبولانید یا اینکه بمرحله اجرا دربیاورید؟

ج - ما قبولاندیم ولی متاءسفانه درزمان نصیری ، درزمان ارتشبدنصیری خوب عمل نمیکردند. امنیت داخلی آنجاجز ازراه جاسوسی وازلحاظ ، بنام بظاهر مسئله البته مخالفت باکمونیست مخالفت با همین دسته های تروریست مثل مجاهد وامثال اینها ولی به واقع این نبود به واقع این نبود وآن چیزی که شاه میخواست انجام بشود درعمل پیاده نمیکردند . اکثرا " دوستان خودشان رفقای خودشان کسانیکه باساواک مربوط بودند کسانیکه قبلا" ارتباط داشتندویاآنکه ماء موریتی انجام دادندویا عناصر وعواملی بودندکه باساواک همکاری داشتند اینها بودند دراین مناطق باصطلاح حکومت میکردند واینها کسانی بودندکه شناخته شده بودند وقتیکه میدیدندکه یک شهرداری درسنندج این اصولا" فردساواکی است یا نمایندگان مجلسش ساواکی هستند چه جورمیتوانستند ایمان واعتقادبه این داشته باشند اینها برای کردستان وبرای مردم کردستان مفیدفایده میشوند ؟

س - حالا گربرویم به آن زمانیکه شرکار وابسته نظامی درعراق بودید اگرلطف بفرمائیدچه سالهائی آنجا تشریف داشتید ؟

ج - من ازسال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۶۵ درآنجا ماء موریت داشتم . درست دوسال بعداز اینکه انقلاب ۱۹۵۸ اتفاق افتاد من به آنجارفتم وسال ۱۹۶۵ به ایران برگشتم .

س - درآن زمان اتفاقهای جالبی افتادوشما ماء موریتهای جالبی داشتید؟

ج - بله اتفاق جالب همین مسئله برپاکردن شورش کردها برعلیه عبدالکریم قاسم

علتش هم آن بودکه بهواقع ما میخواستیم که مناسبات بسیارحسنهای با ایشان داشته باشیم وفکرمیکردند البته درسطوح بالاکه اینها بیایندمثل همان رژیم سابق با ما مناسبات داشته باشند . ازجملهچیزهای خیلی جالبی که بایدبه اطلاع شما برسانم روزی بودکهمن بهاتفاق آقای عباس آرام نمیدانم حقیقتاً " حالازندهاست مردهاست مدتی درتهران بازداشت بوده حالاهیچ خبراز؛ وندارم آنوقت سفیرکبیروقت بود ویک آقای مترجمی ما بهدفترعبدالکریم قاسم رفتیم ، من شخصاً " عبدالکریم قاسم را مردمهین پرستی برای مملکتش میدانستم یک سرباز بسیار پاکدامن ودرستکاری میدانستم وبحقیقت میخواست، که برای مملکتش مفیدفایده باشد. ما رفتیمبهآنجا وگفتیم پیامی ازطرف اعلیحضرت هست که ،شما سلام رساندهاست وخیلی علاقمنداست کهبا دولت شما که ما همسایه شما هستیم مناسبات بسیارخوبی داشته باشیم،ازلحاظ مذهبیماحرفی نداریم ۶۵درصدمردم مملکت شما شیعه هستند وغیر ازآن درحدود۱۵۰ هزارنفرایرانی درداخل خاک شما مقیم هستند امکان متبرکهای کهموردااحترام مردم ایران است درعراق قرارگرفته وما میتوانیم بهترین روابط سیاسی واقتصادی با شما داشته باشیم . ایشان ما را بهاطاق خواب خودش که جنب اطاق یعنی دفترش بودکه همیشه درآنجا زندگی میکرد دروزارت دفاع شان راهنمائی کرد. گنجهای را بازکرد ووقتی دیدیم لباسهائی که آغشته بخون بودگفت من با این وضعیت روبروهستم این لباسها لباسهائی بودکه درموقعیکه بهاوسوء قصدشدهبودبه وسیلههمین بعثی ها وجان سالم بدربرده بود باآنکه رانندهاش وآجودانش کشته شده بودبیدگفت " من درداخل عراق با این وضعیت روبروهستم . باصطلاح ما شکنندهی رژیم سلطنت هستیم،ماشکنندهی آن پیمان سنتو هستیم ،شماچطورازمن انتظاردارید هنوزدولت من هنوززمان ماجانیفتاده هنوز درحال انقلاب هستیم ما با شما روابط حسنهداشتهباشیم؟ این انتظارزیادیاست کهازمن دارید سلام واحترام من را بهشاه برسانید بگوئیدکه یک کمی صبرکنید بگذارید این دوره انقلاب راتمام بکنیم "ماگفتیمخب ، این مسئلهکمونیستها وبخصوص که

شما به حقوق کرد درماده‌ی ۳ همان اعلامیه‌انقلاب اعتراف کرده‌اید این مشکلاتی برای ما بوجودمیآورد ، گفت که بله‌کردها البته دارای حق وحقوقی هستند سالهای سال من روی این مسئله ،قبل ازآنکه به‌این مقام برسم، مطالعه کردم درمناطق کردستان من خدمت‌کردم. من مادرم کرداست ومیدانم اینها تحت فشارقرارگرفتند باید اینها راراضی نگهداشت اما تحت چه فرمولی چه‌وضعیتی این بستگی دارد مابتوانیم چه کاربکنیم .درمورد کمونیست‌ها البته ماحزب کمونیست دراینجا آزاداست‌امانه‌آن آزادی به واقع که شمادرآنجا فکرمیکنید. من ازشما پنهان نمیکنم بشما میگویم ماکنترل کارراداریم‌آنطورفکرنکنیدکه میگذاریم که مملکت مادردست کمونیست ها قرار بگیرد.

س- دراین سالهائی که سرکارآنجا بودید مثل اینکه درهمان موقع بودکه‌آیت اله خمینی هم تبعیدشدبه‌عراق.

ج - اجازه بدهیدکه دراینجاآن سئوال قبلی شماتمام نشد.

س- بله .

ج - وقتیکه دیدیم ایشان یاصطلاح بهیچ صراطی مستقیم نیست ودرعین حال تبلیغات زیادی بر علیه ماچه ازرادیوعراق وچه بوسیله‌ی نشریاتی که بوسیله کمونیستها وبوسیله اکراددرعراق منتشرمیشدبرعلیه مملکت ما میکردند ماناچارشدیم که برعلیه آن یک عملیاتی انجام بدهیم . من درعراق بفکرافتادم که بهترین کار اینستکه ماعامل کردرادردست داشته باشیم باتوجه به شناسائی دقیقی که درظرف مدتی که‌ساواک تشکیل شده بود روی مناطق مختلف وبا ارتباطی که باسران کرد گرفته بودم این پیشنها دراکردم وهمانطورکه قبلا" گفتم موردتصویب قرارگرفت ومدت ۱۳ سال ماتوانستیم ازاین عامل استفاده کنیم وهمین عامل باعث شد که آقای صدام حسین تکریتی آمادگی پیدابکندکه درآن قرارداد۱۹۷۵ الجزایر رابه آنصورت که‌موردخاص اعلیحضرت فقیدبود امضاء بکند . البته من درماء موریتی

که داشتم بررسی بکنم به ایشان گفتم که کردها خیلی ناراضی وناراحت هستند از این وضعی که برایشان بوجود آمده، گفت که کردها انتظار داشتند که من منافع ومصالح مملکتم را بخاطر آنها زیرپا بگذارم ؟

س- این راکی گفت ؟

ج - شاه گفت . گفتم بهیچ عنوان همچین انتظاری نداشتند همچین انتظاری ندارند انتظار این را داشتندشماکه با صدام حسین موافقت کردید ومیباید که کردهای شمال عراق دست از زدوخوردبردارند به نحوی خیلی بهتروراحت ترمیتوانستید اینکار را بکنید نه آنکه شما ارتش عراق را از منطقه‌ی سومار و مهران بداخل ایران بیاورید واز داخل ایران درداخل مناطق کردستان بیاوریدودرپشت نیروهای شورشی قراربدهید، این را بعنوان یک توطئه وبعنوان یک ناجوانمردی ونامردی تلقی کردند . آنوقت از من سئوال کردندچه کارباید بکنیم ؟ گفتم وقتیکه دریکی از دانشگاههای آلمان یا یک استاد تاریخی که یک سازمان سیاسی درعراق اداره میکند صحبت دیکردم ضمن انتقاد شدیداز شما من از ایشان خواستم بعنوان دونفرکه خارج از مسائل سیاسی مربوط به مملکتمان راجع به اینکه بواقع وحقیقت اگر تویک فردمتخصصی بودی درایران هم بودی ترمیم اینکار رابچه صورت انجام میدادید البته من آنجا فکرکردم وقتی اینهمه مشکلات را من برای شما شمارش خواهم کرد آنوقت میگوئید چه کارباید بکنم ؟ من آنموقع سئوال کردم من طرحی دراینمورد دارم مشروط برآن است که ساواک دراینکار مداخله نکند، اگربنا باشدساواک در اینکار مداخله بکند بطورکلی اثرمعکوس پیدا میکند وشما نمیتوانیداز این طرح استفاده بکنید .

روایت کننده : سرهنگ عیسی پژمان
تاریخ : چهارم مارچ ۱۹۸۳
محل : شهرپاریس ـ فرانسه
مصاحبه‌کننده : حبیب لاجوردی
نوارشماره : ۲

بله این بودکه‌من طرح را نوشتیم بوسیله‌مرحوم پاکروان باطلاع شان رساندم که این اقدامات را باید بکنیم‌ومتأسفانه‌با ملاحظاتی که‌ایشان ازساواک وشخص ارتشبد اویسی داشت هیچوقت وهیچوقت دستوری دراجرای آن کارندادوهمان آن باعث شد که‌بتدریج کردها درفکرتلافی باشندوتلافی هم بحداکثرکردند. حالا آن سئوال بعدیتان راکه‌شما .. مسئله

س ـ بله آن اواخری ، آن سالهای آخری که‌شما درعراق بودید چه‌نظارتی یا مسئولیتی یا مشاهداتی نسبت به‌وجودآقای خمینی درعراق داشتید؟

ج ـ من درعراق که‌بودم تلفنی دریافت کردم ازسپهبدتیموربختیارکه‌قبلاً رئیس ما بودکه‌درهتل بغداد برای من یک سوئیت بگیریدومن قصددارم به‌آنجا مسافرت کنم. مقارن همین موقع سرکنسول وقت آنجا پیش من آمدوگفت که‌بختیارتلگرافی بمن زده‌که من برایش ویزا بگیرم وبیایدبه‌اینجا نظرتان چیست ؟ من گفتم که‌ایشان یک افسر بازنشسته‌است وجزوهدفهای من نیست ، آمدنش اشکالی نداردواطلاً" ازمن چرا سئوال میکنید؟ بعدازمدتی ایشان آمدندومن ایشان را راهنمائی کردم . البته درهمان موقع من به‌تهران گزارشی کردم که‌ایشان آمدندوبه‌اینجا واردشدندوآنچه‌که‌اظهار کردندقصدونظرش‌رفتن به‌اماکن متبرکه‌وتعمیرآرامگاه پدرش وخانواده‌اش است . بمن دیگرهیچگونه‌جوابی داده‌نشدکه‌آیا این تحت‌نظارت من قراربگیرد، قرارنگیرد با اوارتباط داشته‌باشم ، نداشته‌باشم.درآنموقع ایشان پهلوی من انتقادازدولت میکرد نه‌شخص شاه. ازکارهای دولت انتقادمیکردومن فکرمیکردم که‌ایشان

چون شنیده بودم اختلافاتی داشته با اعلیحضرت ممکن است این اختلافات رفع شده و حالا آمده میخواهد برگردد به ایران و اماکن متبرکه را زیارت بکند و برگردد آنجا ممکن است مصدر کاری مثل نخست وزیری باشد و کما اینکه بمن هم اظهار کرد که شما حیف است اینجا بمانید، شما باید برگردید و در آنجا منشاء خدمات بیشتری قرار بگیرید. گفتم بله من الان هم مدت خدمتم هم تمام شده و یک سال دیگر اینجا خواهم بود. واقعه پانزده خرداد ۱۳۴۲ وقتی اتفاق افتاد، من از رادیو شنیدم و وقتی به او گفتم ایشان حالت بسیار متعجب آوری بخود گرفته بود که بعدها البته، بعدها شنیدم که ایشان در مورد مسئله آن قیام با صطلاح پانزده خرداد اطلاع داشته ولی در این مورد با من در میان نگذاشت. در مدتی که آنجا بود به اماکن متبرکه رفت، اطلاع پیدا کردم که با آیت الله حکیم با دامادش با چند نفر از رهبران مذهبی آن وقت که مخالف یا موافق با اعلیحضرت بودند ملاقاتهائی کرده بود. بعد از اینکه این مسئله تمام شد بعد از مدتی من به تهران احضار شدم. البته روز رفتنش را هم من گزارش کردم که رفتند.

س - چه مدت جمعاً " آنجا بود؟

ج - بیش از یک الی دو هفته نبودش. و بعد که رفت گفتم ایشان رفتند به بیروت. من به تهران احضار شدم وضمن اینکه حضور شاه رسیدم برای یک طرحهای دیگری چیز میکردم بعد گفتند که بختیار شما چرا فعالیتهای بختیار را مورد چیز قرار ندادید؟ گفتم ساواک بمن دستوری نداده، جزو هدفهای من نبوده و بعد دستور دادند به دادرسی ارتش که از من بازجوئی بکنند و مدت یکماه من تحت بازجوئی بودم و بعد گفتند که ایشان گناهی نداشته و برگردد به محل مأموریتش. من هم به محل مأموریتم برگشتم تا آنکه شنیدم که آیت الله خمینی تا می که در داخل ایران فعالیتهائی میکند ایشان را به ترکیه فرستادند. بعد از مدتی شنیدم که به نجف آمده. آنوقت دو نفر از کسانیکه معمم بودند با من دوست بود ــــــ پیش من آمدند. اینها گفتند که در اوضاع فعلی که دولت عراق با شما نظر مساعدی ندارد، و در عین حال ما این را می شناسیم که از وقتی که من با این همدوره بودم، هم حجره بودم این با انگلیسها ارتباط داشته، ارتباط دارد. مرد

بسیارخطرناکی است . ما به مصلحت میگوئیم که ایشان را برگردانید به ایران . حالا ممکن است امروز نباشد فردا نباشد این را تخمین کنید نگذارید به این صورت این آزرده باشد و بعد مستمسکی دردستش باشد که بتواند فعالیتی برضد شما بکنند . من موضوع را به ایران نوشتم . بمن جواب داده شد که این کار بتو مربوط نیست دستورات لازم داده شده و کار نداشته باشید . اینها مجددا " من را دیدند و باز هم اصرار داشتند برای اینکه ..

س - مأموریا کس دیگری هم درعراق بود که ناظر اینکار باشد یا اینکه وقتی به شما دستور دادند یعنی اصلا" هیچکس ..

ج - نخیر ، هیچکس دیگر حق نداشت که این مسائل ، مسائل سیاسی ، اطلاعاتی به اصطلاح کارهای عملیاتی تمام تحت نظر من بود .

س - پس معنی اش این بود که هیچکسی نظارتی بر این آقا نکنند .

ج - نخیر . و بعد مجددا " این دونفر آمدند من را دیدند و با یک نفر دیگری که در داخل نجف کار خانه داشت و آنجا زندگی میکرد و با من خیلی دوست بود . اینها آمدند و گفتند که آقا شما چی شد ؟ گفتم که متأسفانه گفتند که من مداخله نکنم و کاری ندارم به این کارها . گفتند آقا بنویسید باز . اصرار کردند و اصرار عجیب . من برداشتم و گزارش کردم . گزارش کردم وجواب دادند که جواب همان است که به شما داده شده .

وقتی که من به ایران آمدم برای گزارشات حضوری میدانستم که بالاخره - شاه خیلی با هوش بود ، میدانستم از من سئوال خواهد کرد . کما اینکه در یک جلسه خصوصی بنا تیمسار پاکروان خدا بیامرز از من سئوال کرد که چه اصراری داری که فلانی هی گزارش میکنی ؟ گفتم علت اینست است قربان . این میگویند اینطوراست ، اینطوراست روابطش به این صورت است و آدم بسیار خطرناکی است و برای آینده ایران خطرناک خواهد بود و جزو امکانات من هست ، من در روحانیون آنجا نفوذ دارم و با اینها ارتباط دارم و میتوانم که با او ارتباط برقرار کنم به امروز نه فردا تدریجی بعد بتوانیم از فعالیت مضره اش اگر داشته باشد روزی روزگاری جلوگیری بکنیم .

گفت فعلا" که به این صورت دستوردادند و شما کارندا شته باشید. وقتی من رفتم پیش اعلیحضرت گزارشی در یک موردخاصی داشتم میدادم یکمرتبه به من روکردندوگفتند، " شما چرا دست از این آخوندها برنمیدارید؟وقتی که من دستورمیدهم کافی است دیگر. وبعلاوه ما با عراق اختلافی داریم عراق چه کاری میتواند بکند؟" گفتم عراق هیچ کارنمیکند. گفت ما با انگلیس مسئله ای نداریم. گفتم آنچه که آنها میگویند، من نمیگویم، آن با شما مسئله دارد. ایشان کمی فکرکردند، کمی راه رفتند، گفتند، "من دراین مورد دستوردادم ودستورخواهم دادولی من فکرنمیکنم که انگلیسها اینقدربیشعورباشندازهمچین مردبیشعوری استفاده بخواهند بکنند." گفتم که قربان دشمن را نمیشودحقیروبیچاره شمرد، بهرحال این دشمن است وبه این صورت که توصیفش میکنندمیتواندمشکلاتی ایجادبکند. تا وقتیکه من آنجا بودم متأسفانه دستوری دراین موردندادند و من دیگرکاری به اینکارها نداشتم وفکر کردم که من این اصراررا داشته باشم که ایشان برگردندیا تحبیب بشودیا جلوگیری بشود ازمشکلاتی که ممکن است بوجودبیاورد دال براین بشودکه باز هم من با آقای بختیار که آنموقع با آقای خمینی درسال ۱۳۴۲ ارتباط داشته براین حمل کنندکه من بلــه نظرمساعدی به اودارم. از این نظرمن دیگرمسئله را تعقیب نکردم وچون به ایران برگشتم کاملا" موضوع بمن مربوط نبود وهیچ اقدامی دراین موردنکردم. بعدها وقتی که یک سال قبل ازاینکه، یکسال کمتر تمام قبل ازاینکه این انقلاب به اصطلاح به ثمربرسد مرحوم پاکروان به وسیله دخترم خواسته بودکه مــن به ایران برگردم وبروم استانداری کردستان بشوم. خدا بیامرزدش میگوید،"ولی در این مورد بررسی عمیقتری بکنند." من تلفن کردم به دخترم گفتم که به تیمسار پاکروان بگوکه بعرض شاه برسانند من طبق موافقت ایشان به اینجا آمدم، وقتی آمدم کل زندگیم را فروختم، زنم راآوردم اینجا، بچه هایم اینجا هستند خودم مشغول تحصیل هستم. اگر قصدونظردارند ضمنا" مسئله استانداری کردستان شما مــن را منصوب میکنید. انتصاب یا فرمان شاه قبلا" همه کس میخواند ولی امروزبسیار

کارمشکلی است . اگرقبلا" من میتوانستم ومیگفتید من بروم درآنجا یکی دوماهی باشم وبتوانم زمینه‌آماده کنم برای اینکه‌من راقبول داشته‌باشند اعم ازانتصابی یابالاخره‌انتخابی که‌چون کردم درآنجا من بواقع استاندارباشم اینکارشدنی بودولی الان من مشکل میدانم. ایشان موضوع راآنطوری که‌بعدها که‌برای من دخترم تعریف کردبه‌اطلاع اعلیحضرت میرساندوایشان میگویدکه‌حرف منطقی است سئوال کنیدچه‌کسی را موردنظردارید؟ من جواب دادم که‌آقای شکیبا رئیس دادگاههای شمیران است ، مردپاکی است مردپاکدامنی است ، مرددرستکاری است و این میتواندبرودبه‌کردستان . ایشان را فرستادند متاسفانه‌این انقلاب بوقوع پیوست وبعدهم ایشان تامدتی بعدازانقلاب هم استاندار بود، مردخوشنامی بود موردقبول مردم بودوبه‌دولت خمینی ابلاغ کرد که‌حل مسئله کردستان حل نظامی نیست . اولین فشنگ راشما برعلیه‌کردخالی کنید من ازاینجا استعفا خواهم داد ومسئله‌مسئله‌سیاسی است . متأسفانه‌یاخوشبختانه یا بهرترتیب دیگری اینکاررا کردندوایشان استعفادادوالان هم درتهران هستند .

س ـ پس شما دیگرسروکاری با آیت‌الله‌خمینی پیدا نکردید؟

ج ـ ابدا" نخیر. بهیچ عنوان نخیر.

س ـ با بختیار چی ؟

ج ـ البته میتوانم بگویم که‌توطئه‌ای برعلیه جان ایشان ترتیب داده شد. یا چون بحقیقت نه‌اینکه‌من درامنیت داخلی کارنمیکردم جزئیات را دقیقا" نمیدانم ولی ازآثارکاری که‌بمن ربطی نداشت خودشان میخواستندبدون اطلاع من کاری بکنند ومن دروسط کارمأمورشان راپیداکردم وفهمیدم وگزارش کردم وحتی برگردانده‌شدم به‌ایران ،اینهم باعث‌ناراحتی بین من وسپهبد مقدم که‌آنوقت رئیس امنیت داخلی ساواک بودشد.

س ـ این جریان دیگرسال قبل ازانقلاب است ؟

ج ـ نخیر خیلی پیش‌تراست . درحقیقت سال ۱۹۶۵ است .

س ـ پس آنموقع شما هنوز عراق بودید؟

ج ـ هنوز عراق بودم بله

س ـ پس شما عراق بودید یک همچین برنامه‌ای ، طرحی تهیه شده بود.

ج ـ دقیقاً " بگویم برای کشتنش یا ... چون آن شخص را وقتی دیدم جزو عواملی که درفرماندار نظامی بود میشناختمش ، برای همچین کارهائی است من حس کردم که اینها یک همچین اقدامی میخواهندبکنندولی من برگشتم گفتم به‌نصیری من کار ندارم ایشان را برای چه فرستادید ضمن اینکه میبایدکه من مسئولیت آن منطقه را داشتم هرچه بود بمن میگفتید . حالا به‌مصلحت تشخیص ندادیدوبه اطلاع انگلیسها Did not need to know بوده باشد من میگذرم . ولی یک چیزی را میخواهم به شما توجه بدهم برای اینکه من به‌این مملکتم علاقه‌دارم . میخواهم به‌شما بگویم که اگرقصدونظری در این مورددا شتیدکه میخواستیدکه‌خمینی را نابودکنید این اشتباه است . خمینی را میتوانیدبراههای دیگری نابودکنیدولی بصورت اینکه‌آنجا ترور بشودازبین برود واین مشکلات عدیده درداخل ایران وحتی درداخل عراق برای خودتان بوجودمیآورید . گفت نه‌ما همچین فکری را نکردیم ولی شم من این بودکه یعنی فکر من این بودکه‌میبایدیک همچین چیزی باشدوهمان عداوت مقدم باعث شدکه‌بعدها آقای ارتشبدنصیری با من سرناراحتی داشته‌باشدوبخصوص که‌درشهربانی کل کشور اطلاعات را بطورکلی رفورمه‌کردم وهمان بولتن ها وچیزهائی که‌ابتکارم بود درساواک میکردم درهمانجا هم بنام شهربانی میکردم خاصه‌اینکه‌دو الی سه عملیاتی هم بودکه‌اعلیحضرت فقید بمن داده‌بودکه‌این کار ساواک بودومن گفته‌بودم که این یکروزی مشکلاتی برای من بوجودمیآورد ، این تداخل دروظایف است‌وبگذارید که‌من اطلاع دارم این طرحها درآنجا مطرح است وبه‌مشکلاتی برخوردمیکنم ولی رئیس شهربانی وقت قبول نکردوهمین طورهم شد آنها اطلاع پیدا کردندوبرای من مشکلات بوجودمیآوردند که منجربه‌این شدکه‌من اصلا" مملکتم را ترک‌بکنم وبیایم به‌آمریکا .

س ـ بختیار چی ؟ دیگربا اوسروکاری پیدا کردید بعدازاینکه دوهفته‌درعراق بودورفت ؟ هنوزاین بازدیدباطلاح مخالفان رژیم که‌میآمدندبه‌دیدن آیت الله‌خمینی واینها شروع شده‌بود زمانی که‌شما آمده‌بودیدیا هنوز شروع نشده‌بود؟

ج ـ نخیر بهیچ عنوان . هیچ نوع چیزی به آنصورت شروع نشده بود ولی بعداز این اتفاق میشود گفت که یک یا دوسال بعد من به مأموریتی به ژنو رفتم و از آنجا زنگ به منزلش زدم ، حال واحوالش را فقط بپرسم . خانمش اظهار کرد که متأسفانه رفته به آلمان تا کی اینجا هستید؟ گفتم که ممکن است تا پس فردا . گفت که تا چهار پنج روز دیگر برنمیگردد . کاری با او داری؟ گفتم نه فقط میخواستم که سلام و احوالپرسی و این حرفها که رئیس سابق من بوده به او را دتی دارم و این حرفها . اگر برگشتند بگوئید پژمان آمد وسلامی رساند . دیگر هیچوقت من با ایشان برخوردی نکردم تا اینکه شنیدم که ایشان به عراق آمده و در عراق مشغول فعالیت شده و یکی از مأموریتهائی که بمن ارجاع شد خنثی کردن کارهای ایشان بود در عراق که متأسفانه یا خوشبختانه یا بهر ترتیب دیگری ساواک از این مسئله اطلاع پیدا کرد وشاه ناچار شدکه اصولاً" آن طرح را از ما بگیرد به ملاحظه ساواک وترس از شخص نصیری .

س ـ او وسعت فعالیتش درچه حدی بود در عراق ؟ واقعاً" چیز جدی بود؟

ج ـ بله ، بعداز اینکه در آن پانزده خرداد شکست خوردند ایشان به آنجا آمدو تعداد زیادی ایرانی و اشخاصی که در خود عراق ایرانی بودند و یا کسانیکه بودند فرار کرده بودند اینها را گرفتند و در آنجا تحت تعلیم قرار دادند و قصد داشتند که با نظر دولت عراق و آنطوریکه میگفتند که من هیچگونه آثاروشواهدی یا دلیل ومدرکی نداشتم ، با حمایت انگلیسها در آنجا قصدونظر داشتند کاری بکنند که البته بوسیله همان کسانیکه از ایران به اصطلاح فرار کرده بودولی فرارش داده بودند از طرف ساواک بوسیله همان شخص در منطقه سعدیه در مناطق کردنشین نزدیک به مرز ایران که برای شکار رفته بود کشته شد شاه باورنمیکرد حتی به ساواک هم اعتماد نداشت تا این حد ، مأموریت داد به من که من فوراً" بفرستم ببینند به حقیقت و واقعیت کشته شده است یا نه . من بلافاصله با آنکه امکانات خیلی کمی داشتم من در شهربانی برای اینکه کارخارجی داشتم ولی من عوامل فرستادم وموردتاً پیدشان قرار گرفت .

س - این درست است که راننده ارمنی بوده که اینکار را کرده ؟ میگویند که ایشان راننده خواسته بوده از ایران بعد برایش یک راننده فرستادند ویک راننده ارمنی بوده .

ج - نخیر، راننده ارمنی نمیخواسته . ایشان جزوکسانیکه از ایران فرار کرده بودند یکنفر را از طرف ساواک فرار داده بودند و گفته بود که بله من جزو چتربازها و نیروهای مخصوص هستم ومن را اخراج کردند واخراجی هستم ومیرود آنجا ومختصاً " چون از نیروهای مخصوص بوده واینها به او اعتماد میکنند وبا دوجیپ میرود به قسمتهای همان سعدیه که مناطق نظیر خانقین وآنجاها ست میرود برای کار . جیپ اولی خودش بوده با همین راننده اش وبه اضافه همان نیروهای مخصوص که اسم نمی برم البته هرکی کشته شد رفت پی کارش . ودرجیپ دوم پسرش بود با چندنفر دیگر . بمحض اینکه پیاده میشوند اینها جلو میروند به راه دیگری ، آنها هم به راه دیگری . این از پشت میزند وفرار میکند . فرار میکند میآید تا داخل ایران میشود . درآنجا ها مختصر با قرارهای قبلی که داشتند ایشان را از بین میبرند ومسئله . . .

س - پرونده بسته بشود .

ج - بله . با همان کشته شدن ایشان هم اصلا" پرونده اش بسته شد . وبه اصطلاح این جزو اسراری است که میتوانم بگویم که یک درصد از اعضاء ساواک هم اطلاع ازجریان نداشتند جز آن بخش مخصوصی که این طرح دراختیارش بود که رئیس آن بخش آنوقت الان درپاریس هست . که فکرنمیکنم اگر هم به شما معرفی بکنم با آنکه گذشته ورفته معذالک جرأت بکند که حتی موضوع اینکه ایشان روزی مسئولیتی داشته وبرای اینکار اقداماتی کرده مثل من کاملا" علنی به اطلاع شما برساند .

س - دربساره وسعت فعالیتش میگویند رؤسای کنفدراسیون دانشجویان میرفتند آنجا از آقای بختیار بازدید میکردند . . .

ج - نه فقط آنها میرفتند ایشان بطورکلی وقتی به اروپا میرفت اغلب ایرانیها را میدید برای داخل ایران پیغام میفرستاد ، ازخیلی کسان . من دقیقا " ازنحوه فعالیتش دراروپا اطلاع ندارم ولی آن کسانیکه مسئولیت داشتند ویکوقتی با من دوستی یا اینکه کارمندمن بودند از اداره ما فرستاده بودیم ، آنها هم بصورت کلی میگفتند

که ملاقا تها ئی با نارا ضیا ن داشتند ولی خب درحقیقت میشود گفت که سا واک چون ا فرا دزیا دی را نفوذ دا ده بوده وا ینها را بعنوا ن ا فرا دنا را ضی میفرستا د . کلیه کا رها ی ا یشا ن را تحت نظـــردا شـــت . یعنی کلیه فعا لیتها ی پنها نی ا یشا ن راچه دردا خل عرا ق و چه در ا روپا سا واک ا زآ نها ا طلاع دا شت .

س ـ پس ا یشا ن دروا قع با دلخوری ا ز سا واک بیرون رفت ؟ یعنی خودش دا وطلب شـــد . چون بعضی ها گفتندکه گفته من خسته شدم ا ز ا ین شغل وخودش دا وطلبا نه ا ز سا واک رفته بود .

ج ـ بهیچ عنوا ن . با ا رتبا ط نزدیکی که ا زلحا ظ خدمتی من با ا یشا ن دا شتم وبـــــا مسا فرتها ی متعددی که با ا یشا ن درمسئله کردوکردستا ن به کشورها ی مختلف دا شتـــــم وبه نحـــــوه فکرش خیلی آ شنا ئـــی دا شتم . مــن ا ورا مردبسیا رمتهور ، شجا ع ، خیلی دست ودل با زوخیلی مردوجوا نمردمیدا نم وضمن ا ینکه ا لبتدا تها ما تی درموردسوء ا ستفا ده ها سوء ا ستفا ده ما لی ویا سوء ا ستفا ده ا زمقا مش میگفتند دا شتـــه . چون من ا صولا" نه درا مور ما لی کا رمیکردم با ا یشا ن ونه ا طلاعی دا شتم ونه دسترسی دا شتم من نمیتوا نم ا یـــــن را تأ ییدبکنم . ا زلحا ظ ا ینکه ا زشغلش سوء ا ستفا ده میکرده بخا طر منا سبا ت با طبقه فرض کنید که زن با زی وزن دوستی ا ین حرفها ، ا ین را هم من طبق هما ن چیزی که مردم میگفتنـــــد شنیدم . ضمن ا ینکه ا لبته کدا م مردهست که درجها ن به زن ، به زن خوشگل علاقه نـــدا رد ؟ وا گربرا یش میسربا شد کا ری بهش نمیکند . بله ، ا وهم درآ نموقع با آ ن مقا م ، با آ ن شغل ، با آ ن ثروت ، با آ ن زندگی ـ منهم جا ی ا وبودم همینکا ررا میکردم . ا لبته خب ا ویک مردنترسی بودوا ینکا رها را ممکن بودکه میکرد . وقتی ا یشا ن با ا رتشبدخدا بیا مـرز هدا یت وچندنفردیگر که خیلی مرا وده دا شت وآ مدورفت دا شت وا ینها ، ا ین یکی ویکـــی ا ینکه مسا فرتی که ا یشا ن کردبه آ مریکا وملاقا تی که با مسئولین آ نوقت دا شت وبرگشت بـــه ا یرا ن شا ه ا زا ین جریا نا ت وحتی با دونفرا زکسا نیکه بعدها به وزا رت رسیدند صحبت کرده بودکه ممکنست که من ا ینجا زما مدا ربا شم وشما ها را درنظرگرفتم برا ی ا ینکا روبوسیلـــه آ ن دونفر موضوع به ا طلاع شا ه رسید با ا ینکه ا فرا د نمیگویم عا دی بودند ، ا ینها تـــا سمت وزا رت ومعا ونت وزا رت وسفیروا ینها ا رتقاء پیدا کردند . ا ین عوا مل ، نا رضا یتی مردم ا زدستگا ه سا واک درتصدی آ ن وبا آ نکه میخوا هم بگویم که درآ نموقع بهترین ا فسرا ن

وبهترین کارمندان شاغل شغل ساواک بودندولی کارهای خوداو یک چنین نارضایتی برای مردم بوجودآورده بودوبه اصطلاحی که میگفتندمن خبرندارم سوء استفاده مالی ویاآنکه ازلحاظ تجاوز به نوامیس مردم، آن را هم من هیچ خبرواطلاعی ندارم طبق آنچه که میگویند وآن زدوبندها یاآن ملاقاتها وآن صحبتها باآن وزرای بعدها که در کابینه های دیگری به سمت وزارت منصوب شدندباعث این شدکه شاه به ایشان، اینها را دقیقاً " اطلاع دارم ، پیغام فرستادبوسیله سپهبدیزدان پناه، چون سپهبد یزدان پناه پسرش شوهردخترتیموربختیار بود، که امینی قصد داردبرعلیه ات پرونده سازی بکند، ایران را برای مدتی ترک بکن . ایشان هم درظرف بیست وچهارساعت که بعدها خودش درعراق بمن گفت ایران را ترک کردورفت درژنوکه آنجا یک آپارتمانی داشت نشست وبعدوقتی که به عراق آمد من پاسپورت عادی دردستش دیدم وتعجب کردم گفتم مثل اینکه شما با پاسپورت سیاسی رفته بودید. گفت که بله پاسپورت سیاسی را باید آقای علم ها ونظیراینها داشته باشند. همین وزارت خارجه ای ها ی بادمجان دورقاب چین ها ازبس که ازمن بدگویی کردند پاسپورت من را عادی کردند، چیزدیگری دراین مورد بخصوص من بنظرم نمیرسد.

س - اصولاً" نارضایتی اش ازایران چه بود؟ یعنی یک حرفهای فلسفی ...

ج - نارضایتی هائی ازایران با صطلاح نداشت . با صطلاح یعنی ..

س - منظورم دولت ایران است .

ج - دولت ایران ، همان نارضایتی وناراحتی شدیدش ازشخص شاه بودکه ایشان را به اصطلاح ازایران بیرون کردوایشان هم آمدوقتی که حس کردکه واقعاً " ازایران بیرونش کرده دیگرشروع کردبه فعالیت برضدشاه وشاه هم خب با دستگاه اطلاعاتی که داشت اطلاع پیدا میکرد وبهمان راهی که باید کشیده بشود کشیده شد. همان باعث شدکه خانه اش را مصادره بکنند. یعنی زمینی که شاه بهاوداده بود درست بغل کاخ سعدآباد و آنجا چندمیلیون خرج کرده بود، آن راازاوگرفتندوتبدیلش کردندبه مهمانسرای دولت ونظیرآن چیزها و سایراملاکش واین حرفها و این بودکه این باعث شدکه بطورکلی ... در حالیکه تا قبل ازاینکه ازایران خارج بشودبه واقع وحقیقت من اورا یک فردبسیارمیهن

پرست ، بسیار شاه دوست و مرد بسیار با حوصله، با طاقت،با قدرت از لحاظ خدمتی میدانستم منتهای نقاط ضعفی که گفتند که من از آن اطلاعی ندارم.

س - مطالبی که راجع به اصطلاح شروع شکنجه مخالفین درموردش میگویند که بختیار مثلاً" مردقسی القلبی بود.

ج - حالا عرض میکنم. مردبسیار رئوفی بود. ظاهربسیار خشنی داشت. ظاهربسیار خشن وخشکی داشت ولی بسیار مرد خوش قلب ورئوف ومهربانی بود وبسیار باگذشت بود و به اصطلاح مردم ناراضی بودند، مردم ناراحت بودندوشاه هم خب اینها باعث شدکه ایشان رااز ایران اخراجش کنند درحقیقت.

س - منظوراین است که با توجه به صحبتهائی که بعداً " درمورد این مسئله درایران میشد صحبت میکردندکه درموقع بختیار مخصوصا "در فرمانداری نظامی اش ...

ج - آهان مسئله شکنجه را شما گفتید. ببخشید من فراموش کردم ، مسئله شکنجه. در فرمانداری نظامی بخاطردارم آنوقت هنوزدستگاه ساواک نبود. زندان قزل قلعه ای بود، با زپرسهائی مثل من اینها وسیله شکنجه ای نبود. ممکن بودفرض کنیدکه دوتا سیلی بخوابانند ، فرض کنیدکه بوسیله آن نظامی هائی که آنجا بودند چندتا شلاقی بزنند ولی به آن صورت که داغ بکنندیا نمیدانم که من شنیدم من هیچ اطلاعی ندارم درآنموقع نبود. بعدها که ساواک هم تشکیل شد تاقبل ازآنکه زندان اوین ساخته بشود هیچ نوع این صحبتها نبود. بعدازرفتن ایشان هم دردوره پاکروان که میشودگفت که یکی ازبهترین دوره ها ومشعشع ترین دوره های ساواک بودکه درواقع به حقیقت آنچه که اعلیحضرت فقیدهم ازپاکروان گفته که من خودم راشاگرد مکتب او میدانم وحتی همیشه درتوی دفترچه تلفنم درمنزلم من همیشه عکس این مردبا شرف وپاکدامن ودرستکار را دارم. من فکرمیکنم شاه اشتباه بزرگی کردکه اصولاً" پاکروان رااز این سمت برداشت ...

س - کمی راجع به این توضیح بفرمائید که اطلاع دارید. چرا پاکروان را برداشتند؟

ج - چرا پاکروان را برداشت؟ وقتی که واقعه همان پانزده خرداد ۱۳۴۲ اتفاق افتاد شاه فکرکردکه دستگاه ساواک ناتوان بوده وازلحاظ اطلاعات آنچنان نفوذ نداشته که بتواند درواقع قبل ازوقوع واقعه آن موضوع به اصطلاح درنطفه خفه بکند. این تا مدت

یکسال هم بهمان صورت ماندایشان وبعدهم به سمت وزارت اطلاعات گذاشت . من فکرمیکنم که همان موقع البته من هم موضوع راشخصاً "، با آنکه درجه پائینی داشتم سرگردیا سرهنگ دوم بودم ، به پاکروان گفتم . برای من تعریف کرددرمنزلش بصورت خصوصی که شما میدانیدکه چه مکافات ومشکلی گیرکرده بودیم . درواقع داشت مملکت میرفت وافسران جوان ودرجه داران . گفتم تیمسار گفت بله ، گفتم فکرنمیکنید شما مقصرهستید؟ گفت من چرا آقا ؟ گفتم نخیردستگاه شما ، امنیت داخلی شما . امنیت داخلی شما که سالی میلیونها تومان خرج میکند با یدآنچنان نفوذ میداشتید که از هرگونه حرکتی اطلاع داشته باشید . بعدازوقوع واقعه شما اطلاع پیداکردید . گفت کاملا" صحیح میگوئید من حق به شما میدهم ، حق به شما میدهم . واین موضوع را هم میبایدکه بهمین صورت شاه هم قضاوت میکرده وهمین باعث شدایشان را برداشت ویکی ازاشتباهاتش آن بودکه ایشان را از آن سمت برداشت ونصیری که یک افسرمیخواهم بگویم ، خارج از این مسئله که با من خصومتی داشته یا نداشته من بیش ازهمه افسران مورد حمایت ایشان مورد محبت نصیری بودم ودراکثرمسائل بصورت حتی مستقیم با آنکه سلسله مراتب دیگری دربین ما بود معذالک او من را احضارمیکردوازمن صلاحدید وصوابدید میکرد وحتی مصمم بود درآنجا به من درجه سرتیپی بدهد . حالا من یا خوش شانسی یا بدشانسی آوردم طبق دستورشاه به شهربانی مأمور شدم که آن طرحها راانجام بدهم مضافاً " به اینکه یک رفورمی درشهربانی بوجودبیاورم . ولی بعدازاینکه نصیری منصوب شد آنوقت بودکه موضوع درست کردن زندان اوین وشکنجه دادن واینها راکه من بهیچ عنوان ندیدم ولی اطلاع دارم – عوامل که الان درخارج ازکشور، بعدازاینکه آمدندبیرون ،میگفتندبوده ولی نه درآن مقیاسی که این آقایان تبلیغ میکنندوبه آن صورت که الان وسائلی نشان داده ندیدیا زیرزمینهائی نشان دادند . اصلا" زیرزمینی وجودنداشته ، یک آب روئی بوده که میبایداز آن زیرآب ردمیشده میگفتنداین تونلی بوده که اینجاها مردم را میگذاشتند وتوی آب بایستندوبزنند من همچین چیزی اصلا" باورنکردم واینها هم نگفتند . ولی بایدشکنجه ای وجودداشته باشد . حالا نوع شکنجه ووسایل شکنجه واینها رادقیقاً " من نپرسیدم وآنها هم برای من نگفتند .

س ـ پس شما تقریبا" همزمان با انتقال تیمسار پاکروان از ساواک به وزارت اطلاعات تشریف بردید به‌شهربانی .

ج ـ نخیر . من پاکروان که‌عوض شد تا مدت چهار الی پنج سال باز هم من درساواک بودم . من رئیس اداره‌بودم ، رئیس اداره‌خاورمیانه‌بودم عملیاتی . بعدآمدم همان طورکه‌درآوایل گفتیم معاون اداره‌کل بررسی های خارجی شدم .

س ـ خب پس من درآن زمینه‌سئوالی را طرح میکنم وآن اینست که عکسهائی که‌ما در روزنامه‌میدیدیم اغلب وقتی که‌یکی از امیران شیخ نشین ها به‌ایران میآمد همیشه رئیس ساواک مثل اینکه‌از او استقبال میکردو این خیلی عجیب بودکه‌چطوردرمورد این مقامات یکهو رئیس ساواک آفتابی میشود بجای اینکه‌وزیرخارجه‌بیاید یا نخست وزیر بیاید جلو . این علتش چه‌بود؟

ج ـ بله . این یکی ازنقاط ضعف کار مسئله بود برای اینکه‌اصولا" مسئله‌خلیج در ساواک مطرح بود .

س ـ چرا ؟ یعنی منطقش چه‌بود؟

ج ـ علت اینکه یک عملیات پنهانی میخواهدانجام بدهد ، میخواهددرخلیج نفوذ بکند ، میخواهددرشیوخ نفوذ بکند ، میخواهدعوامل اطلاعاتی داشته‌باشد . به وزارت خارجه‌ما ، به‌کارمندان وزارت خارجه‌ما اعتمادنداشتندبه‌آن نحوی که‌به‌خودساواک اعتماد داشت که‌اینکارها را به‌بهترین نحوانجام میدهد اعلیحضرت بطورکلی ، این بودکه‌کار چون درساواک بوداین بودکه‌اینها نمی باید ، بعقیده‌من اصولا" تظاهری بکنند . چه اشکال داشت که‌شما تمام کارهای پنهانی را بکنید اما وقتی که‌یک شیخی واردمیشود بگذارید که‌فرض کنیددرردیف او ازوزارت خارجه‌یا ازدربار جائی برود . ولی متاسفانه بخاطراولا" میشودگفت که‌استفاده‌مادی ومالی ، برای اینکه‌ازقبل این شیخها که عواملشان درداخل آنجا که‌بودندنماینندگانشان ، وچه‌وقتی که‌به‌داخل ایران میآمدند بخاطرهدایا وگرفتن اینجورچیزها خودشان را جلومیانداختندومتأسفانه‌کاردرستی نبود . نه‌از لحاظ کارحفاظتی ساواک ونه‌ازلحاظ اینکه‌کسانیکه‌درساواک هستند درردیف نصیری واینها بخاطراینجورکارها خودشان را اینطوری Expose بکنند .

س ـ حداقل مثلاً" عکس توی روزنامه نمی افتاد. آن جای تعجب بود.

ج ـ میآمد بغل دست شیخ می ایستاد که مثلاً" نمیدانم یک آهنگ وچیزی بزنند که اینها آمدند. این تشریفاتی که مطلع هستید.

س ـ با توجه به سیستم سانسوری که در روزنامه ها برقرار بود میتوانستند بگویند این عکسها ممنوع است مثلاً".

ج ـ بله. متأسفانه تظاهر را بخاطر خود را نشان دادن به مملکت و مردم و به دستگاه که ما چه قدر مقتدر هستیم وچقدر مسلط هستیم وچقدر مورد محبت ولطف شاه هستیم که شما ها کسی نیستید، هرچه هست ما هستیم. این نوع تظاهر اصولاً" ساواک را شکست داد. یکی از عوامل شکست ساواک همین بود. عوامل دوم ساواک در زمانی بود که آقای فردوست به آن دستگاه آمد. فردوست را من از نزدیک میشناختم. تنها فردی بودم که مسئولیت امورخارجی داشتم از خارج برمیگشتم به ایران ایشان من را می پذیرفت. هرکس دیگری بود نمی پذیرفت میگفت امورخارجی به من مربوط نیست و من میرفتم وبا من خیلی گرم بود، خیلی صمیمی بود.

س ـ این درسمت معاون ساواک ایشان شما را می پذیرفت یا بعنوان رئیس دفتر ویژه؟

ج ـ هردوتایش بود. ایشان هم رئیس دفتر ویژه بودو در اینجا. تا ساعت چهار بعد از ظهر سه بعد از ظهر اینجا بود بعد بلند میشد میرفت تا ساعت نه و ده شب آنجا بود. ووقتی هم حتی من رئیس اداره کل اطلاعات شهربانی شدم من را خواست وگفت اینکه خارج از این بولتن ها که میفرستید اگر چیز مهمی داشتید شخصاً" به من بگوئید. گفتم من چیز مهمی ندارم هرچه هست همین است که بصورت کلی برای شما میفرستم، اگر بود چشم، اطاعت. ولی هیچوقت ایجاب نکرد که من برای یک مسئله ای، خواستی پیش او بروم وچیز بکنم. ایشان که به ساواک آمد طرحش آن بود که دیگر از افسران ارتش در ساواک استفاده نشود. آنهائی که افسران ارتش هستند در آنجا تدریجاً" منتقل بشوند به آنجا و زیاد در فکر استخدام اشخاص تحصیل کرده در طبقه بالا، لیسانس وفوق لیسانس ودکترا نباشند.

س ـ پس چه میخواست؟

ج ـ دیپلم، دیپلم‌ها بیایند وا ینها آموزش خواهند دید. من این را اقرار میکنم یک افسربسیار با طاقت، با حوصله، اهل مطالعه وخیلی دقیق، خیلی پاکدامن خیلی درستکار وخیلی محتاط ومحافظه‌کار بود.

س ـ هوشش چه؟

ج ـ میخواهم بگویم تا حدوحدودزیادی باهوش بود. یکی از بستگان بسیار نزدیک مرحوم پاکروان اخیرا" درمسافرتی که من به آمریکا داشتم،یکماه پیش، پیش من آمدوگفت که صحبت میکردیم،از جریانات یکروزقبل ازاینکه حتی پاکروان را، آن مرحوم را، بگیرند گفت که من ازیکسال پیش رفتم به اعلیحضرت عرض کردم. این وقایع تبریزوسایروقایع دیگری وضعی بوجودآورده..

س ـ ببخشید،کی این را گفته بوده؟

ج ـ پاکروان. وضعی بوجودآمده‌که شما باید وضع را رفورمه بکنید، وضع دیگری اتخاذ کنید. این جاویدشاه‌هائی که الان ممکن است درگوشه وکناری بازهم گفته بشود حقیقی و واقعی نیست. ایشان گفته بودکه موضوع را باهویدا وآقای نصیری درمیان میگذارد. آنها هم میگویندکه نخیر همچین چیزی نیست وبه اوضاع مسلط هستیم واین باعث میشودکه بازهم آقای نصیری تلفن بکند به پاکروان که شماکه الان رئیس ساواک نیستید چطوروبه‌چه صورتی باچه اطلاعاتی شما یک همچین برآوردوضعیتی بعرض شاه میرسانید؟ تاچرا " بخاطراین احساس میهن پرستی اش بازهم بلندمیشود دست بردارنیست میرود پیش فردوست. به فردوست اظهارمیکندکه من که رفتم یکبار به اعلیحضرت عرض کردم که این وضع وضعی نیست بتواندپابرجا باشد، وضعی نیست که بتواندرواقع به‌حقیقت ضامن بقای این رژیم باشدوشخص شاه باشد. ایشان گفته بودکه من وضعم خیلی بدتراز توست، برای اینکه من گزارشات را میبرم، خودم میدهم به او ومیدهم میخواند، دستم میدهدبرمیگردم میفرستم برایشان اگرسابق براین هم یک علامتهائی میگذاشت که‌خواندم حالا آن را هم نمیگذارد. دستوراتی کناربامداد میداد، آن را هم حالا نمیکند، توجه‌نمیکند. شما میتوانید شما بازهم بروید، کاری ازمن ساخته‌نیست. من فکرمیکنم ایشان به‌اصطلاح دکوراژه ویا آنکه‌دیگرعلاقه‌ای بکارش نمیتوانددداشته‌باشد. وقتی که

اینهمه زحمت میکشید این مرد بخاطر دارم ساعت نه صبح به دفتر ساواک میآمد، تا ساعت نه الی ده شب در دفتر ویژه آنجا می نشست بخاطر اینکه اطلاعات سرا سر کشور را بگیرد و بصورت بولتن مرتب منظم بکند و شاه را در جریان بگذارد ولی شاه به عقیده من اشتباه میکرد.
اشتباه شاه در این بود که میگفت که دستگاه ساواک وجود دارد، به اوضاع مسلط هستند و این امر هم در واقع به او مشتبه کرده بودند، این بود که اکثر اوقاتش را به مسائل خارجی درگیری با اوپک، نمیدانم به مسائل اقیانوس هند، قرار دادهای خارجی، اله بکنم بله بکنم. دیگر توجهی به وضع داخل نداشت.

س ـ یکی از کسانیکه با او مصاحبه کردم میگوید که درهمان ماههای آخر به حضور اعلیحضرت احضار شدم و بعد گفتم که خب اعلیحضرت چطور اطلاع نداشتید مگر ساواک نگفته بود؟ می ـ گوید که اعلیحضرت لگد زد به دیوار و گفت کدام ساواک؟

ج ـ آهان کدام ساواک. بله یکی از وزراء سابق من درپاریس شنیدم. بمن آمد و گفت که بله. گفت که ما رفتیم گفتیم. گفت من وقتی که وارد آن مملکت شدم دیدم وضع خیلی.. گفت حداقل نه ماه ده ماه پیش. من گفتم چه خبر است؟ یکی از دوستانم که خیلی نزدیکم هست و اتفاقا" همان روز هم آمد سر میز ما. گفت تیمسار ـ گفت که بله. گفت دارم موضوع را برای پژمان بازگو میکنم. گفت وقتی وارد شدم گفتم تیمسار چه خبر است؟ گفت من نمیدانم. گفت پس تلفن کنیم مرحوم پاکروان ببینیم چه میگوید. مرحوم پاکروان آمد و گفت که آقا شاه همش اصرار دارد بر و دو گوش نمیدهد، اصلا" مسخ شده است، من نمی ـ فهمم چه شده. گفت که من رفتم تقاضای شرفیابی کردم رفتم پیش شاه. گفتم قربان من تازه از انگلیس آمدم وضع این است، این است، اینطوری است، باید جلوگیری بکنیم باید فلان کار را بکنیم. گفت چند قدم زد و زد و رفت و اینها و از آن در خارج شد. من که چندین دوره وزیر بودم حتی دست من را نگرفت که یک خداحافظی بکند.
بی اطلاعی یا میشود گفت که غرورش و بی اطلاعیش از وضع داخلیش فکر میکنم که یک حالت بی ـ تصمیمی در او بوجود آمده بود که نمیتوانست هیچ تصمیمی بگیرد. باید این حقیقت را برای شما بگویم که در واقع وحقیقت شاه، خدا بیامرزد، من از آن دستگاه و سازمان اگر بهره‌ای بردم جزو خواص نبودم. من کارشبانه روزی ام و علاقمندی به کارم و عشق به کارم و ادار

میکردبه اینکه من امتیاز بگیرم ، من نشان بگیرم ، من مدال بگیرم . حتی من درعراق که بودم بسمت آجودان مخصوص شاه هم منصوب شدم .ووقتی هم برگشتم آن راهم بمن نداد وگفت که من یک فرمانی امضاء کردم فقط امیرها میتوانند این کاررا بکنند . بخاطراین که دستورداد که من یکسال درعراق بمانم من نتوانستم دوره ستادم را ببینم . ولی خب گفت که بله سرهنگ پژمان زحمت کشیده بنحودیگری جبران بکنید . یکسال بمن ارشدیت دادند . من راضی بودم راحت بودم . ولی خب میخواهم بگویم که شاه بسیارترسو بود . یکی ازعلل اینکه من میگویم ایشان ترسو بوداین بودکه آن طرحی راکه من دادم به ایشان وگفتم که ساواک نداند بخاطرترمیم نارضایتی های مردم کردد رسراسرجهان سی میلیون ناراضی هستند هیچوقت جرأت نکردکه یک همچین دستوری بدهد . این بودکه من دکوراژه شدم وباآنکه چندین بار پاکروان ، خدابیامرز ، به او یادآوری کرد هیچوقت روی آن طرح پیشنهادی من دستورنداد وجرأت نکرد اینکاررا بکند .

س ــ این اواخرشایع بودکه درچندماه آخر درخودساواک دودستگی بود وشاید بعضی از اقداماتی که درتسریع انقلاب واینها میشد این عوامل ساواک بودند که اینکارها را میکردند . همچین چیــــــزی امکان دارد ؟

ج ــ من فکرمیکنم ، چون من نبودم درایران ، آنچه که ازمصاحبه ها وازگفتارهای دیگران استنباط کردم من فکرمیکنم که باید بوده باشد . وبخصوص یک انگیزه ای باید آقای ثابتی که درامنیت داخلی ایران مسئولیت داشته ایشان این انگیزه را داشته که وقتی اطلاعاتــی درمورد وضعیت خانوادگی خمینی بدست میآورد با توجه به اینکه نگاه میکند مملکت اصلاً آمادگی ندارد که این موضوع منتشربشود ایشان اصراربراین داشته وحتی به دربار رمی ــ فرستد . کی مطالعه بکنــــد کی بررسی بکند ؟ کی بوده درآنجا که اینها یک فکرحقیقــــی وواقعی به ایشان بدهد ؟ وقتی ازساواک آمده یعنی دیگربررسی شده است ، یعنی همه چیز تمام است . ایشان میفرستد برای آقای داریوش همایون ، ایشان هم اوکی وفــــوری میفرستد به روزنامه اطلاعات . حتی مسئول روزنامه اطلاعات که پسرمرحوم مسعودی ، فرهاد تلفن میکندومیگوید دراوضاع فعلی به مصلحت نیست . چرا ما اینکاررا بکنیم ؟ چرا همچین کاری بکنیم ؟ چرا مردم را بیخودوبیجهت وادار بکنیم به اینکه برعلیه ما چیزبکنند ؟ این

چیزمهمی نیست . حالا تواگربخواهی بگویی ایشان اصلا" ایرانی نیست هندی است ، مادرش فلان ونمیدانم چیست این تمام است دیگر؟ این علاج پذیرنیست ، این علاج نیست . ایشان اصرارمیکندوباعث شدکه این مسئله قم پیش بیاید وبعدهم آذربایجان . بله دوسته‌گی بوده دراتخاذ تصمیم درخودساواک . امنیت داخلی باقسمتهای خارجی ، خارجی باداخلی . بله درهمان خودامنیت داخلی چنددسته‌گی بوده . یکعده‌ای موافق بودندکه‌فرض بفرمائیدکه‌باید شدت عمل بیشتری بخرج داد جلوی این آخوندها گرفته بشود. یکعده‌ای میگفتندنخیر نباید بشود. وبعدازاین اداره‌به‌آن اداره ، ازاین سازمان به‌آن سازمان ، بعدبه‌ارتش میفرستند آنجا بررسی میکنند وبعدمیفرستندپیش شاه . شاه‌میگوید مطالعه‌میکنم. آنچه‌که‌من اطلاع پیدا کردم ازبستگان اعلیحضرت دیدمشان گویا درعدم تصمیم گیری ایشان که‌این آخوندها گرفته‌بشوند فرح دیبا تأثیر داشته‌است وایشان چون باصطلاح خودش یک کمی معتقدات مذهبی اش قوی بوده‌است یاسید بوده‌است واین حرفها ایشان راازاین کاربازمیدارد ضمن اینکه‌هماتطوریکه‌نیکسون هم گفت ایشان بجای دادن امتیازگرمیتوانست بموقع بحقیقت ضربتی به‌دشمنانش بزند بمراتب بهترموفق میشد تااینکه‌به‌این صورت امتیازبدهدبه‌ایشان وروزبروزبه‌آنصورت مملکت رابه‌آنجا برساند .

س ـ اسناد ساواک چطور ازبین نرفت وهمینجور باصطلاح سالم ماندکه‌به‌دست اینها بیفتد؟

ج ـ اصلا"باورنمیکردندوفکرنمیکردندکه‌اینها به‌حقیقت وواقعیت یک همچین چیزی‌به‌این صورت وبااین سرعت عملی میشود. اینست که‌وقتی دیدندکه‌دیگرفرصتی نبوده ، مجالی نبوده قسمت بیشترش هم‌درکامپیوترها ضبط کرده‌بودندونمیتوانستندکاریش بکنند ومیشودگفت که‌اکثرشان اصلا" درفکربدربردن جانشان بودندتاآنکه‌بفکراسنادومدارک وآنجا . آنهائی هم که‌دررأس بودندمثل آقای مقدم وامثال آنها که‌مشغول زدوبندبودند. آنجوری که من شنیدم ، خواندم یادوستانش ... زدوبندبوده بله . دیده‌که‌شاه سی وهفت سال درمملکت بوده‌است وعرض‌کنم که‌ناخدای کشتی بوده ودریک دریائی مرتبا" دارد‌ناخدائی میکند یکمرتبه‌به‌یک طوفانی برخوردمیکندوبلافاصله‌میگویدقایق من راحاضرکنید. قایق راسوارمیشود ومیگوید این خودتان واینهم کشتی تان . کسی حتی بجای ایشان بعنوان

معاون ناخدا وجودنداشنه‌که‌بتوانند حداقل این کشتی را که‌ایشان گذاشته‌ودررفته‌را هنمائی کند. برای اینکه‌افسران ارتش ما یا کارمندان ساواک ما یا کارمندان وزارت خارجه‌ما اصولا" برای اظهارنظر، برای ابرازوجود، برای یک بررسی حقیقی وواقعی،وبعدازاین بررسی که‌میکنندیک اظهارنظرمثبت ویا منفی بصراحت بکنندوجودنداشته. آنچه‌که‌بوده یک برآورد وضعیتی بوده‌وبعدش هم موکول به‌رأی عالی است، موکول به اراده سنیه مبارک شاهانه‌است. خب‌اراده سنیه شاهانه‌چقدرمیتواندفکربکند؟ چقدر بایداین مسائل راهی فکربکندویکمرتبه‌دستوربدهد؟ این بررسی را شما بایدبکنید. بله‌اینکارراما بررسی کردیم منافعش‌اینست، مضارش‌اینست ونظرما اینست‌که‌این عمل بشود، نحوه‌عملش‌هم اینست یک‌این، دو این، سه این. هرکدامش‌که‌اراده سنیه مبارک شاهنشاه قبول بکند آن رااتخاذ بکنند. هیچکدام به‌این صورت نبودنددرداخل ارتش، درداخل ساواک، دروزارت خارجه همه‌محتاط نه‌بخاطراینکه‌میزشان راداشته باشند، شغلشان راداشته‌باشند، مقامشان راداشته، درجه‌شان راداشته‌باشند همین است که‌بوده. گزارش‌تهیه‌بشودوبعد،برسد هرچه‌که‌ایشان اراده میکنند. اوهم یک بشری است. اوبشربود آدم بود انسان بود. با همه‌تجربه‌اش‌با همه‌کاردانی اش با همه میهن پرستیش‌خیلی خصائل داشت خیلی. درواقع خیلی دقیق بود بسیاربا هوش بود. دونقطه‌بسیار بسیارضعیفی داشت (۱)حرص مال و (۲)ترس .هیچی دیگر. ازلحاظ مذهبی بسیارمردمتدینی بود، بسیارمعتقدات مذهبیش‌قوی بود ولی این کافی نیست برای یک رهبری. ودرعین حال من معتقدم که‌غیرازتقصیرایشان خود ملت ما هم مقصرهستند. بله اینهمه توطئه‌ها بوسیله آمریکا، انگلیس، بوسیله‌کشورهای غرب، بوسیله کی ،کی اینها بجای خودبله. مقداریش‌با یدگفت‌که‌بله‌شاه‌وبقیه‌اش‌راهم ملت‌خودمان مقصر بودند والا آنها قشون کشی نکردند. آنها بودندکه‌بوسیله‌خمینی هاوامثال آنها درافراد ضعیف مثل مردم ما بایدنفوذ بکنند، تحت‌تأثیرقراربگیرت تا یک‌کاری انجام بدهند. اگراینها ازلحاظ روحی ازلحاظ میهن پرستی ویا مسئولین سازمانهای ما ازقبیل ارتش، ازقبیل ساواک یا وزارت‌خارجه‌ما یا هردستگاه های دیگری که‌بهرنحوی وبهرصورتی به‌این مسئله‌ربط وارتباط داشتند. صمیمی بودند با شرف بودند پاکدامن بودند

درستکار بودند ، بررسی کننده حقیقی وواقعی بودند وشهامت وشجاعت ابراز وجود وابراز نظر داشتند امکان نداشت به همچین وضعی اینها گرفتار بشوند .
س - راجع به قره باغی بفرمائید .
ج - راجع به ارتشبد قره باغی وخیانت هایش . من در تمام مدت عمرم یکبار ایشان را که سرهنگ بود ومن ستوان بودم در کازرون ایشان را دیدم که برای انتخاب افراد گارد شاهنشاهی به کازرون آمده بود . الان به قضاوت اکثر قریب با تفاق مردم ، حتی خارجی ها ارتشبد قره باغی خیانت کرده . ارتشبد قره باغی اولاً" قبل از آنکه شاه خارج شود موضوع ملاقاتش را با هویزر ونمیدانم حتی قرار بوده برود با مخالفین تماس بگیرد بلکه وضعی بوجود بیاورد که ارتش متلاشی نشود به شاه گفته بوده . مصادف میشود با اینکه شاه میرود به اسوان . دوبار ایشان تلفن به اسوان میکند جوابش را نمیدهد . یکی از بستگان نزدیک ایشان که در مراکش نشسته اند سر میز شام وبعد میگویند که قربان تیمسار ارتشبد قره باغی عرض دارد . اینطوری جوابش را نمیدهد خیلی خوب . ارتشبد قره باغی وارتشبدهائی نظیر او وسرهنگ وسرهنگ هائی مثل او در آن وضعیت گذاشتید شان و رفتید ، اینها چه کار میتوانستند بکنند ؟ چرا اصلا" باید ارتش را وارد میدان کرد؟ اصلا" چرا باید ارتش ... اصلا" شما گفتید ارتش وظیفه اش فقط وفقط نگهداری حدود وثغور مملکت است برای جنگ خارجی . اینهمه نیروهای امدادی شهربانی ، ژاندارمری شما داشتید ارتش را باید به آن صورت در بیاورید ؟ قره باغی فقط آن قرارداد چیز بیطرفی را امضاء نکرد . هفده هیجده نفر همین ارتشبدها ، سپهبدها ودریاسالارها واینها امضاء کردند . هرکس دیگر جای قره باغی بود چه کار میتوانست بکند ؟ چه کار میتوانست بکند ؟ وقتی که نگاه کرده که یک تیپی از لشکر گارد شاهنشاهی رفته به نیروی هوائی را در آنجا بگیرد بخاطر اینکه یکعده ای افراد فنی در آنجا هستند مسلط بشوند . وقتی این تیپ گارد شاهنشاهی شکست میخورد ومردم میآیند حتی فرمانده لشکر گارد شاهنشاهی را توی اراب تیکه پاره میکنند . فردا صبحش ارتشبد قره باغی فرماندهی نداشته ، رئیس ستاد ارتش بوده . رئیس ستاد ارتش فرماندهی به نیروها نداشته . فرمانده نیروی زمینی سپهبد بدره ای آن را امضاء میکند . عامل اجرائی ارتش در دست سپهبد بدره ای است ، در

دست فرمانده نیروی دریائی بوده که آن را امضاء کرده ، دردست فرمانده نیروی هوائی بوده که امضاء کرده . چطورشما فقط قره باغی را خائن میدانید؟ چطورفقط فردوست را خائن میدانید ؟ کدام یک از افسران ارتش همین آقای ارتشبد آریانائی که امروز ادعا میکندکه میخواهدمملکتش را نجات بدهد اگررئیس ستاد ارتش بود وآن وضع به آن صورت تا آن تاریخ به آن صورت بسرش میآمد آیا میتوانست از وجوددرجه اش استفاده کند؟ این اعلامیه بیطرفی ارتش درست مصادف با روزی شده است که دیگرنصف بیشتر ارتش وپادگان مرکز اصولا" همینطور دارند ازدرمیروندبیرون که اصلا" نیروئی وجودنداشته . شکست لشکرگاردشاهنشاهی یک تیپش که میخواست حمله کندبه نیروی هوائی باعث این میشودمردم تجری پیدا بکنند حمله کنندبه لویزان وبیایندتمام اسلحه خانه را بزنند

س - چرا شکست خوردند؟ یعنی تیپ گاردشاهنشاهی چرا به این سادگی شکست خورد؟

ج - اطلاع پیدا میکنندانیها . این تیپ میرود قبل از آنکه به آنجا برسد یا عوامل نفوذی داشتندیا هرچه داشتند به آن همافران خبرمیدهند اطلاع پیدا میکنند اینها بلافاصله بفرمانده نیروی هوائی آن خبرمیدهند، توجه فرمودید؟ ایشان میآید ومیگوید که آقا اینها فرزندان من هستند کارشان نداشته باشید برگردید سرجایتان . اینها گوش نمیدهند میروندتمام اسلحه خانه را می شکنندواسلحه میآورند وبرضدهمین تیپ ها همین تیپی که آمدبدتیراندازی میکنند . اینقدرتیراندازی میکنند تاصبح میرسد . صبح مردم میفهمندومیآیند به امداداینها . با چوب وچماق وسنگ واسلحه ای که ازدست همین همافران دستشان میدهنداینها را شکست میدهندوفرمانده لشکررا هم درهمانجا تیکه پاره میکنندوهمه هجوم میآورند به طرف لویزان وپادگان همان گارد شاهنشاهی وبعدش هم نیروی زمینی وبعدش هم به آن صورت رفتندپیرون .

این است که من دفاع از قره باغی نمیکنم . باید انسان وجدان داشته باشد وخودش را در موقعیت آن افسران وآن فرماندهان بگذارد . آیا درواقع وحقیقت میتوانستندکاری بکنند؟ یکسال قبل از اینکه این وضعیت بشود ،من کاردارم شاه خبرداشت یانداشت ، به وسائل متقضی به او میگفتند . ایشان درمصاحبه ای که درآمریکا دیوید فراست با اوکردونوارش راهم ضبط کردم میگوید من ازدوسال قبل میدانستم که کمپانی های

نفتی برعلیه من توطئه میکنند. میدانستی ؟ پس چرا بموقع اقدام نکردی ؟ میدانستی خمینی اینکارها را میکند؟پس چرا اقدام نکردید؟ اقدامت چیست ؟ ساواکت است . ساواک تورا گول زد. ساواک اینقدرخودش را مقتدردانست . فکرمیکردندمردم که بلبه فلان سینما آتش زده شد یا فلان بانک زده شد گارخودساواک است اینقدرمسلط است .اینهم امربها ومشتبه شده بود نخیرچیزمهمی نیست درست میشود. من دفاع ازفره باغی نمیکنم دفاع از ارتش بهیچ عنوان نمیکنم. اینها رهبرنداشتند، اینها آماده برای مبارزه با یک کارهای یعنی ضدبراندازی نبودند. ارتش ما آموزش دیده بودندفقط وفقط برای جنگ های منظم . چطورمیتوانسته دریک جنگها وزدوخوردهای خیابانی شرکت بکنند ؟ چطورازنیروی امدادی شهربانی کی میفهمد پول وآنهمه آموزش وآنهمه وسایل که ازآمریکا برایش آوردند استفاده نکردند ؟ ارتش را آوردنددرداخل خیابانها به آن صورت وارتش را مضمحل کردند.